



کتابخانه مرجع بهائیت شناسی

[www.bahaibooks.blogfa.com](http://www.bahaibooks.blogfa.com)

---

3

**بهائیان**

**سید محمد باقر نجفی**

---

9

**پیشگفتار**

مرحوم استاد سید محمد باقر نجفی ( متولد ۲۵ دی ماه ۱۳۲۵ خورشیدی در خرمشهر و تحصیل کرده ( ( علیه السلام ) متوفای ۲۶ تیرماه ۱۳۸۱ مدفون در حضرت عبدالعظیم حسنی رشته اقتصاد و حسابداری و فلسفه و ادبیات ، شاگرد مکتب محیط طباطبایی و مرید شیوه انتقادی مجتبی مینوی و دمخور با علامه محمد تقی جعفری و شاگرد فلسفه وی بوده است . وی پس از آنکه از تحصیل در مدرسه فارغ شد ، خود به راه افتاد و این بسیار زود و سریع صورت گرفت . مدت های مدید از عمرش را در کتابخانه های مصر و دانشگاه الأزهر مشغول پژوهش در نسخ خطی و آثار هنری - دینی شد . یکی از دست آوردهای آن پژوهشها ، انتشار کتاب **آثار ایران در مصر** بود .

استاد سپس به ایران بازگشت و مشغول کارهای تحقیقی ، فرهنگی و هنری شد و آثاری خلق کرد که به حق در ردیف بهترین کارهای پژوهشی ، در این دوره از تاریخ ایران بود .

اگر قرار باشد در يك سخن ، آثار مرحوم نجفي را تعريف كنيم بايد بگويم : آثار استاد همگي در جهت تحقيق و دفاع از ميراث اسلامي - ايراني است ؛ آثاري مانند : دين نامه هاي ايراني ، آثار ايران در مصر و بسياري ديگر .

صّلي ( يكي از ابعاد بسيار عالي و فراموش ناشدني استاد ، علقه او به شخص رسول الله بود ؛ به طوري كه هرگاه نام آن حضرت بر زبانش جاري مي شد ، اشك در ( الله عليه وآله چشمانش حلقه

مي زد و اين نشان مي داد كه تا چه اندازه با آن حضرت پيوند دروني دارد . به همين دليل چندين سال متوالي به پژوهش درباره جغرافياي ديني مدينه منوره پرداخت كه حاصل آن كتاب بسيار ارزشمند **مدينه شناسي** بود كه در زمان حياتش دو مجلد از آن چاپ شد و قرار بود كه در ضمن پنج جلد انتشار يابد . نگاه خريدارانه به اين اثر نشان مي دهد كه كتاب ياد شده تا چه اندازه حاوي تحقيقات ميداني و كتابخانه اي مبسوط مؤلف است ، به خصوص كه به لحاظ چاپ ، از نفاست ويژه اي برخوردار بود و مي توان گفت اين اثر مانند شخصيت خود استاد ، مشتمل بر احساس مذهبي شديد ، يك كار هنري شگرف و يك روحيه تحقيقي در حد عالي است . استاد از آن دسته انسان هايي بود كه خداوند خيلي چيزها را يكجا به ايشان عطا کرده بود و اين كار ؛ يعني مدينه شناسي بازده و تجلّي آن نعمت ها بود كه استاد قدردانش هم بود .

استاد نجفي در سالهاي پاياني عمر پهلوي ، چندين اثر كه رنگ و بوي نگرش سياسي - تهران ، شركت سهامي انتشار ، ( اسلامي داشت انتشار داد . يكي **سوز مسلماني** ( ۱۳۵۲ ) بود كه با نثري ديكلمهوار ، اندیشه هايي را در باب مفاهيم انقلابي - اسلامي آن نگاشت . كتاب ديگر او **ايدئولوژي الهي و پيشناتازان تمدن** كه مرحوم طالقاني و محمدتقي جعفري بر آن مقدمه نوشتند . نيز كتاب **اندیشه علمي مذهب** كه متن پياده شده **اسلام و ماركسيسم** اثر ديگر اوست . سخنراني استاد نجفي در دانشكده نفت آبادان بود . كه سال ۱۳۵۴ انتشارات سروش ( وابسته به راديو و تلويزيون ملي ايران ) منتشر كرد .

**بررسي كوتاهي از رسانه ها ، مراكز و :** ديگر آثار وي ، پيش از انقلاب عبارتند از - ۱۳۵۴ ، دو 1353 ) ، **مجموعه گفتار راديويي** ( تهران ، ۱۳۵۵ ) **سازمان مذهبي ايران ، خروش حماسه ها به ياد فاطمه ، به ياد پيامبر ، به ياد ولايت** ( مجلد ، ۲۶۲ ص ، **منافيزيك** ( خرمشهر ، ۱۳۴۹ ) **زندگي و اصالت مذهبي** ( شركت انتشار ، ۱۳۵۱ ) : **شركت سهامي انتشار ، ۱۳۴۶** ) . و برخي از آثار ايشان بعد از انقلاب **مسيحي** ( برلن ، ) ، **دين نامه هاي ايران** ( طهوري ، ۱۳۶۱ ) **خوزستان در منابع ايرانشناسي** ( ۱۳۶۴ ) و چندين مقاله و كتاب ديگر .

است كه بر اساس بيش از «شمايد بتوان گفت يكي از بهترين آثار ايشان » مصحف ايران . ۱۸۰ نسخه خطي ايراني و در دو جلد همراه با يك ضميمه در اواخر سال ۱۳۸۲ هـ . ش

. به صورت يك اثر هنري جاودان انتشار يافت .

پاييز ۷۹ ) ضمن مصاحبه اي ، شرحي از زندگي و ( ايشان در شماره ۳۳ فصلنامه **ميقات حج** . كارهاي علمي خود را ارائه کرده است .

آگاهییم که فرقه منحرف و ضالّه بهائیت در طول دوران پهلوی دوم ، با حمایت مستقیم عناصر این رژیم و حتی با حمایت شخص پهلوی ، به رغم قسمی که در دفاع از مذهب تشیع اثناعشری یاد کرده بود ، بسیار رشد کرد . تصور اینکه فردی بهایی با نام هویدا سیزده سال بر مسند نخست وزیر بنشیند ، آن هم در دولتی که مدعی دفاع از مذهب تشیع بود ! ، بسیار شگفت است ؛ اما با توجه به ماهیت خبیث و کثیف پهلوی و اینکه در واقع مشتی رجاله و وابسته در آن دوره بر ایران اسلامی و شیعی حکمرانی می کردند ، این امر چندان شگفت نیست . به جز هویدا ، دهها تن از سران رژیم ، بهایی بودند و با تمام وجود با آگاهی و حمایت خاندان پهلوی به حمایت از بهائیت پرداخته ، در جهت ترویج آن تلاش می کردند .

، رهبر روشن ضمیر انقلاب اسلامی ، با فراست دریافته بود که ( قدس سره ) امام خمینی حامی و بانی اصلی این فعالیت ها ، دربار پهلوی است ؛ بنابر این ، برخلاف بسیاری دیگر ، نوك پیکان حمله را متوجه این رژیم کثیف کرد و بحمدالله با سرنگونی آن نظام ، بساط تبلیغات . آیین پوچ بهائیت هم برچیده شد .

با این حال ، در همان روزگار بودند کسانی که با توجه به شدت فعالیت بهائیان ، مصمم بودند در برابر تلاشهای تبلیغاتی و علمی آنان بایستند . این کارها بیش از همه تبلیغاتی بود و در این میان ، يك کار پژوهشی گسترده که بتواند تکیه گاه تحصیل کردگان و دانشجویان و طلاب باشد و ماهیت این فرقه ضالّه را به لحاظ تاریخی ، آن هم به صورت عالمانه نشان دهد ، وجود نداشت .

این وظیفه را استاد نجفی بر عهده گرفت . وی مدتها با حمایت برخی از تشکل های اسلامی که اسنادی از این گروه در اختیار داشتند ، پشت کرسی تحقیق و تتبع نشست و

سرانجام در سال ۱۳۵۶ ش . موفق به تدوین کتاب **بهائیان** شد . این کتاب که مانند دیگر آثار استاد ، مشحون از پژوهش و دقت است ، با تکیه بر متون اصلی و اسناد موثق تدوین شده است . بي شك نه تنها تا آن زمان ، بلکه مع الأسف ، حتی الآن نیز کتاب جامعی که بتواند روند شکل گیری این فرقه منحرف را نشان دهد ، به بازار عرضه نشده و این تنها اثر جامعی است که از زمان شکل گیری مرام شیخیه و سپس براساس آن بابیه و بهائیه نوشته شده و در اختیار است ؛ تأسف از این بابت واقعا عمیق است ، زیرا در جهان اسلام ، ایران به عنوان منشأ این فرقه ضالّه شناخته شده و به همین دلیل ، لازم است در این باره ، به مسؤولیت تاریخی خویش بیشتر عمل کرده و با عرضه کارهای پژوهشی گسترده ، ماهیت ساختگی . این فرقه را نشان دهد .

اثر استاد نجفی نه تنها به لحاظ نشان دادن تاریخچه شکل گیری بهائیت ، بلکه به دلیل اشتغال آن بر يك پژوهش جامع درباره شیخیه نیز اثری ارجمند است ؛ زیرا در این باب هم ، جز چند کار پراکنده ، کار جدی صورت نگرفته است .

لازم بود تا این اثر تجدید چاپ (پس از گذشت سالها از انتشار آن ( ۱۳۵۶ ، تهران ، طهوری شود . این مطلب توسط معاون محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری با استاد در میان گذاشته شد و پس از موافقت ، کتاب حروفچینی و برای تصحیح خدمت استاد فرستاده شد . هنوز استاد بیش از نیمی از کتاب را تصحیح نکرده بودند که دست اجل ایشان را از دامان ایران اسلامی گرفت . کار تصحیح دنبال شد و بحمدالله همان گونه که شاهد هستید این اثر ارجمند در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است . نشر مشعر مفتخر است که توفیق یافت این رسالت فرهنگی را به خوبی ادا کند و از این بابت ، خدای متعال را شاکر است .

### مقدمه مؤلف

که در نتیجه مساعدت . . . این کتاب نتیجه تحقیقات و کوشش‌های مداوم در طول ۱۵ سال بی دریغ دوستداران حقیقت و دلسوزان وطن ، تنظیم و نگارش آن ۴ سال به طول انجامید .

مجموعه ای است از . فصول مختلف کتاب ، به هم پیوسته و مرتبط به هم هستند موضوعاتی که شناخت هر یک از آنها ، مستلزم شناخت دیگری است . . . و در این راه مؤلف را ادعایی نیست ، زیرا می داند و معترف است که در این راه بسیارند کسانی که بهتر از او می دانند ، و پیش تر و بیش تر از او زحمت بی دریغ کشیده اند .

: هدف مؤلف از تألیف این کتاب

- 1 - از نظرگاه علمی ، خدمتی است عاجزانه به شناختی بی غرضانه در دو قلمروی تاریخ و عقیده . نه تبلیغ و ردیه
- 2 - از نظرگاه فرهنگی ، کوششی است برای آگاهی دادن به نسل جوان وطنمان که همواره در جستجوی هویت فرهنگی خود با استعمار فرهنگی دست به گریبان است .
- 3 - از نظرگاه اجتماعی ، قدمی است کوتاه در راه شناساندن گروهی که به اتکاء منافع خارجی مصمم به دخل و تصرفاتی در نظام اجتماعی - اسلامی ایران هستند .
- 4 - به اعتبار سیاسی ، گامی است ناچیز در راه افشای محققانه عاملی از عوامل ضد ملی که همواره مورد استفاده گروه های خارجی فشار سیاسی می باشد . تا از این طریق به

. وحدت ملی ایران در پرتو نظام ارزشی اسلام خدشه وارد سازند

بی شک اگر در این راه لغزشی در صفحات کتاب ملاحظه شود ، تعصبی نبوده و اگر خطایی باشد ، غرضی نیست

اساس نظریات ، نقدها و تجزیه و تحلیل هایی که مؤلف در طول تحقیق و تألیف کتاب متحمل آن شد همانا منابع تحقیقی و موافق بابیان و بهائیان است تا در چهارچوب نظری بهائیت و به محتوای فکری و عملی بهائیان رهنمون شویم

. با سپاس فراوان از الطاف بی دریغ حضرت حجة الاسلام شیخ محمود حلبی دامت برکاته

سیدمحمدباقر نجفی

## فصل اول : شیخه زمینه ساز بابت

پیش از بررسی و شناختی کلی از اصول عقاید شیخیه در خصوص « بابت » و « نیابت امام » ، که اساساً مبنای دعوی « بابیان » است ، منطقی به نظر می رسد که به شرح حال و مؤسس شیخیه و دیگر جانشینان و مشایخ پس از او « تاریخ زندگانی » شیخ احمد احسائی : « اشارتی » مجمل شود

### الف : شیخ احمد احسائی

به استثنای کتاب « روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات » مرحوم میرزا محمدباقر و ده ها<sup>(2)</sup> و کتاب « قصص العلماء » مرحوم میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی<sup>(1)</sup> خوانساری مأخذ و کتب متأخرین و معاصرین غیرشیخی ، شش رساله و کتاب موثق شیخی

استاد مراجع بزرگ شیعه ، مرحوم ( . از اکابر علمای امامیه ( ۱۲۲۶ - ۱۳۱۳ هـ . ق . 1 . شریعت اصفهانی و سید ابوتراب خوانساری ، و سید محمدکاظم یزدی . کتاب روضات الجنات و یکی از مهم ترین کتب تراجم و از منابع اصلی کتاب « ریحانة الادب » مرحوم مدرس و « الذریعة » حاج آقا بزرگ تهرانی می باشد

فقیه ، ادیب و از علمای مشهور امامیه ، از تلامذه مرحوم صاحب ضوابط « آقا سید ابراهیم . 2 موسوی » . زندگانی پیش همزمان با ظهور شیخیه بوده است ، و با زعمای آن ، خاصه سید کاظم رشتی ، مصاحبت هایی داشته و مستقیماً در جریان حوادث ناشی از اظهار دعاوی بایه بوده است . صاحب تألیفات عدیده که اشهر از همه کتاب « قصص العلماء » است . ج ۲ ، ص ۷۸ ، « الذریعة إلی تصانیف الشیعة » ج ۳ ، ص ۲۹۸ «ریحانة الادب

. در شرح حیات شیخ احمد در دسترس ماست

اول : رساله ای است به زبان عربی که شیخ احمد ، به تقاضای فرزندش « شیخ محمدتقی » در شرح حال خود نگاشته است . این رساله در صفحه ۱۶۶ الی ۱۷۹ از جلد اول کتاب : « فهرست » تألیف شیخ ابوالقاسم ابراهیمی بن زین العابدین کریم خان کرمانی ، مشهور به « سرکارآقا » ( ۱۳۱۴ - ۱۳۸۹ هـ . ق . ) چاپ و منتشر شده است

فرزند شیخ احمد ، که : «دوم و سوم : رساله ای است عربی ، تألیف « شیخ عبدالله محمدطاهر خان بن حاج محمدکریم خان ، عموی سرکارآقا ، آن را به فارسی ترجمه و در نشر داده است . چاپ دوم این رساله به انضمام ۹۶ صفحه در بمبئی به سال ۱۳۱۰ هـ . ق در محرم الحرام ۱۳۸۷ هـ . ق به قطع رقعی و به نفقه بی بی « رساله ی « تذکرة الأولیاء . علویه خاندانی ، در چاپخانه سعادت کرمان انتشار یافته است

چهارم : رساله « تنبیه الغافلین و سرورالناظرین » نوشته آقا سید هادی هندی ، از شاگردان سید کاظم رشتی است

پنجم : کتاب « دلیل المتحیرین » نوشته : سید کاظم رشتی ، که متن عربی آن در ۱۳۶۴ هـ . ق . سربا با ۱۵۳ صفحه منتشر و ترجمه فارسی آن توسط میرزا رضی ، به سال ۱۲۶۱ هـ . . ق . چاپ سنگی شده است

ششم : « هداية الطالبين » نوشته : حاج محمدكريم خان كرمانى ، چاپ سنگى بمبئي و ايران مي باشد . اين كتاب مجدداً با حروف سربى در ۱۸۸ صفحه ، به سال ۱۳۸۰ هـ . ق ، از طرف مدرسه ابراهيميه كرمان منتشر شده است .

فرزند زين الدين بن (1) ، « براساس اقوال مأخذ مذکور ، شيخ احمد ، از اهالي « احساء ابراهيم بن قصر بن ابراهيم بن داغر است که در ماه رجب سال ۱۱۶۶ هـ . ق . به دنيا آمد .

اجداد شيخ ، تا داغر بن رمضان ، همگي پاييند مذهب شيعه اثني عشري بودند و رمضان بن راشد بن دهيم بن شمروخ بن صوله و . . . باديه نشين ، مردمي فاقد علم و

---

. نام اقليمي است در مشرق عربستان سعودي ، نزديك قطيف که مرکز آن دمام است . 1

(1) . معرفت ، و ناآگاه بر طريقه اهل سنت و جماعت عمل مي نمودند

داغر پس از بروز اختلافاتي با پدرش ، ترك وطن نمود ، و در « مطيرفي » که يکي از قراء « احساء » است ، اقامت گزيد . وي پس از مدتي از مذهب اجدادي خود دل بريد ، و به مذهب شيعه اثني عشري دل سپرد .

شيخ احمد ، از چگونگي پشت سير گذاردن کودکي و نوجواني خود ، به استثناي ذکر مقداري يادآور مي شود که کتاب « اجروميه » (2) از عواطف رقيق مذهبي و احساسات جستجوگرانه و « عوامل » را نزد شيخ محمد بن شيخ محسن به انجام رسانده و قبل از آن در حالي که پنج سال از عمرش گذشته بود ، قرائت قرآن مجيد را آموخته است .

در سال ۱۱۸۶ هـ . ق ، يعني پس از آنکه بيست سال از عمرش گذشته بود ، ترك موطن نمود و در (3) . و به منظور کسب معارف و فيض مواهب ، عازم کربلاي معلي و نجف اشرف گرديد (4) درس و مجالس بحث مشاهير علماي ديني وقت : مرحوم آقاي وحيد بهبهاني ،

---

از اين رو شيخ احمد تنها در برابر اسم داغر ، اولين جد شيعي خود جمله « غفر الله لهم » . 1 اجمعين » را اضافه مي کند

از آن جمله : ۱ - « قريه اي که مسکن ما بود اهلش را به ملاحه و معاصي حرص تمام . 2 بود . . . و من چون بر مجالس ايشان مي گذشتم ، در گوشه اي با اطفال مي نشستم . تنم در ميان بود و روحم متعلق به عالم بالا » . ۲ - « طالب خلوت و ماييل عزت بودم و کوه و بيابان را دوست مي داشتم » . ۳ - « از مجاورت خلق و معاشرت ايشان متوحش و پريشان بودم و پيوسته در اوضاع روزگار فکرت نموده عبرت مي گرفتم » . - رساله شيخ عبدالله ، ص ۴ ، باب دوم .

مي نويسد که : « شيخ احمد در زادگاه « مرحوم ميرزا محمد تنکابني در « قصص العلماء » . 3 از اکابر علماي اماميه ، احسائي متوفي حدود ۹۰۱ هـ ) « خود ، بر کتابخانه « ابن ابي جمهور . ق . ) دست يافته بود » ؛ قصص العلماء ، ص ۲۵ ، ولي زعماي شيعيه در مورد مطلب مذکور : اظهار شك کرده اند . همچنين در شرح احوال ابن ابي جمهور ، الکني والالقباب ، ترجمه محمدجواد نجفي ، ج ۱ ، ص ۳۴۰

مشهور به آقا ، از اکابر علمای امامیه . متولد ۱۱۱۶ هـ . ق . ، متوفی ۱۲۰۵ هـ . ق حدوداً . 4 ، علامه ثانی و محقق ثالث و شاگرد مرحوم « سید صدرالدین قمی » شارح وافیه بوده است . مرحوم پدرش از شاگردان مرحوم شیخ جعفر قاضی و ملا میرزای شیروانی و علامه مجلسی بوده است . مرحوم مغفور آقا ، پس از سکونت در بهبهان ، مقیم کربلای معلی مدفون گردیدند . رحمة الله ( علیه السلام ) شدند و در رواق شرقی حرم مطهر امام حسین علیه .

ومرحوم میر سید <sup>(2)</sup> مرحوم شیخ جعفر بن شیخ خضر <sup>(1)</sup> مرحوم آقاسیدمهدی بحرالعلوم ، تا اینکه پس از ارائه شرحی بر کتاب « تبصره <sup>(4)</sup> . حاضر گشت <sup>(3)</sup> علی طباطبائی از جانب مرحوم آقاسیدمهدی بحرالعلوم ، مرحوم مبرور آقا سید علی صاحب <sup>(5)</sup> « علامه حلی ریاض ، مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر و . . . به اخذ درجه اجتهاد در روایت و درایت <sup>(6)</sup> . نائل گردید

دقت و توجه در متن صورت اجازات ، به خوبی نمایانگر مراتب والای فضل و کمال شیخ است . تا آنجا که به تصدیق همگان ، شیخ احمد پس از دستیابی به چنین مقامی ، کراراً مورد شیخ ، <sup>(7)</sup> « و سید ، پس از ملاحظه رساله « قدر . احترام و ستایش قرار گرفته است

، علامه دهر و وحید دهر ، سید « به گفته و تصریح مرحوم مدرس در « ریحانة الأدب . 1 ، متوفی ۱۲۱۲ هـ . ق حدوداً . ) ، مردمک . محمدمهدی بحرالعلوم ( متولد ۱۱۵۴ هـ . ق چشم علمای روزگار ، جامع معقول و منقول ، از اکابر عصر خود ، صاحب کرامات ، استاد مسلم مرحوم « آقا سید جواد عاملی » صاحب « مفتاح الکرامه » و مرحوم « سید محمدباقر رشتی

، از اکابر علمای امامیه و اعظم « متوفی ۱۲۲۷ هـ . ق . ، مشهور به « کاشف الغطاء . 2 ، فقهاء و مجتهدین اثنی عشریه و از تلامذه او می توان به مرحوم « صاحب جواهر » ، مرحوم « صاحب مفتاح الکرامه » و مرحوم صاحب « هدایة المسترشدين » اشاره کرد

، فقیه اصولی ، متتبع محقق ، « متوفی ۱۲۳۱ هـ . ق . ، معروف به « صاحب ریاض . 3 ، وحیدالعصر و مرجع اکابر طراز اول وقت و از تلامذه او مرحوم « صاحب ضوابط » ، و « حاجی کرباسی » و مرحوم « حاج سید محمدباقر « شریف العلمای مازندرانی » و مرحوم « حجة الاسلام » و « ملا محمدتقی برغانی

فهرست « ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ . 4 .

تبصرة المتعلمين في أحكام الدين « کتابی است در فقه امامیه ، که صدها شرح از « 5 . جانب فقهای شیعه بر آن نگاشته و منتشر شده است . مراجعه شود به چاپ اسلامیه ، تهران ، ۱۳۴۸ ، به اهتمام و انضمام فقه فارسی مرحوم « حاج شیخ ابوالحسن شعرانی . « ( رحمة الله

شرح شیخ احمد به نام « صراط الیقین » در مجموعه آثار شیخ : « جوامع الكلم » منتشر . تبصره « است » شده است . این شرح تنها شرح طهارت از کتاب

نکته مهم این است که تاریخ اجازه ایشان که بعضی از شیخیه گفته اند در سن ۲۰ . 6 سالگی از مرحوم سید اخذ کرده است ، درست نیست و سرکار آقا هم در جلد اول کتاب

با توجه به اینکه تاریخ اجازة ۲۲ . فهرست « ، صفحه ۲۰۵ متعرض این معنی شده است  
ذی الحجة سال ۱۲۰۹ هـ . ق . بوده است ، در نتیجه سن شیخ در هنگام اخذ اجازة ۴۳ سال  
. بوده است . ۲۲ سال پس از کسب معارف اسلامی

البته در کتاب « جوامع الكلم » ، صص ۱۴۱ - ۱۵۰ ج ۲ ، رساله ای به نام « قدریه » مندرج . 7  
است که شیخ احمد آن را به خواهش شیخ عبدالله بن دندن در شرح کلمات مرحوم سید  
شریف نوشته اند . ولی آیا مسائل این رساله ، منطبق با همان رساله ای است که شیخ به  
! مرحوم بحر العلوم داده ؟ نمی دانیم

. فضل و کمال شیخ را بسیار ستوده است

قسمت هایی از صورت (1) « حاج محمدخان کرمانی » ، در کتاب « هدایة المسترشد »  
اجازات مرحوم مبرور « شیخ احمد دمستانی » ، « آقا میرزا مهدی شهرستانی » ، « شیخ  
حسین درازی » « آقا سید علی طباطبائی » ، « آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم » و  
شیخ جعفر نجفی « را که مدعی است عیناً در نزدشان محفوظ و نگهداری می شود ، نقل  
کرده است . بی شک ارائه بعضی از آنها ، به خاطر توجه بیشتر به تأکید مشایخ عصر نسبت  
به مقام دینی شیخ ، که بعدها یکی از دلایل اساسی تأیید عقاید و روش شیخ از جانب  
. شیخیه به شمار می آید ، ضروری است

**صورت اجازة مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

الحمد لله علي نعمه المتواترة و آلائه المتكاثرة و الصلوة علي سيد أهل الدنيا  
والآخرة محمد و عترته الطاهرة ، و بعد فيقول العبد الخاطي ابن محمد علي  
الطباطبائي - أوتي كتابه بيميناه و جعل عقباه خيراً من دنياه - : إن من أغلاط الزمان  
وحسنات الدهر الخوان ، اجتماعي بالأخ الروحاني والخل الصمداني ، العالم العامل  
و الفاضل الكامل ، ذي الفهم الصائب والذهن الثاقب ، الراقى أعلي درجات الورع  
والتقوي والعلم واليقين ، مولانا الشيخ أحمد بن الشيخ زين الدين  
- دام ظلّه العالی - ، فسألني بل أمرني أن أحيز له ما صح لدي إجازته و الإحسان  
أتضح علي روايته من مصنغات علمائنا الأبرار و فقهائنا الأخيار بالأسانيد المتصلة إلي  
الأئمة الأطهار و خلفاء الرسول المختار ، سيما الكتب الأربعة الشهيرة كالشمس في  
رابعة النهار : الكافي والفقيه والتهديب والاستبصار و ساير كتب شيخ الطائفة  
المحققّة ، و مروج

---

صص ۵۶ - ۶۱ ، این کتاب را حاج محمدخان در رد کتاب « هدیه النملة إلي مرجع الملة » . 1  
. مرحوم « میرزا محمدرضا همدانی » نگاشته است

الشريعة والطريقة الحقّة ، وكتب سيدالمرتضى الملقّب بعلم الهدى ، وكتب آية الله  
العلامة و حجته الخاصة علي العامة ، و كتب الموليين الرشيديين الشهيديين  
- رضوان الله تعالي عليهم السعیدين ، و ساير كتب علمائنا المتقدمين والمتأخرين



أجمعين - سيما كتب شيخي الربّاني و والدي الروحاني ، مؤسس ملة سيّدالبشر  
في رأس المائة الثانية عشر ، خالي العلامة وأستاذي الفهامة ، الأجلّ الأفضّل  
الأكمل مولينا محمداً باقر بن محمد أكمل - قدس الله فسيح تربته و أسكنه بحبوبة  
جنّته - فأجزت له - دام مجده - رواية جميع ذلك . . . الخ

صورت اجازته مرحوم مبرور آقا سيد مهدي طباطبائي بحرالعلوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي رفع درجات العلماء ، و جعلهم ورثة الأنبياء و خلفاء الأوصياء ، و فضل  
مدادهم علي دماء الشهداء ، و الصلوة والسلام علي رسوله المبعوث بالشريعة  
الغراء والحنفية البيضاء محمد و آله الأئمة الأمناء والقادة الأدلاء ، ما اظلت الخضراء و  
اقلت الغبراء ، و انبعت ثمار العلم في طروس العلماء ، و اترعت كؤوس الفضل من  
دروس الفضلاء ، و بعد فلما كان من حكمة الله البالغة و نعمة السابغة أن جعل  
لحفظ دينه و أحكامه علماء مستحفظين لشرايعه و أحكامه ، صار يتلقّي الخلف عن  
والشرف ، فيلغوا بذلك <sup>(1)</sup> [الحكمة] السلف ما استحفظوا من علوم أهل العصمة  
<sup>(2)</sup> [الوافر] أعلي المراتب و نالوا به أتم المواهب ، و كان ممن أخذ بالحظ الوافي  
الأسني و فاز بالنصيب المتكاثر الأهنّي ؛ زبدة العلماء العاملين و نخبة العرفاء  
الكاملين ، الأخ الأسعد الأمجد ، الشيخ أحمد بن الشيخ زين الدين الإحسائي - زيد

شرح الزيارة الكبيرة ، شيخ احمد احسائي ، ج ١ ، صص ٢١ - ٢٢ . 1

شرح الزيارة الكبيرة ، شيخ احمد احسائي ، ج ١ ، صص ٢١ - ٢٢ . 2

في طلب العلي جدّه - و قد التمس منّي - <sup>(1)</sup> [أعلي] فضله و مجده ، و علا  
أيده الله تعالى - الإجازة في رواية الأخبار الواردة عن الأئمة الأطهار - عليهم  
سلام الله أناء الليل و النهار - عني عن مشايخي الأعظم الأجلّة و وسائطي إلي  
رؤساء المذهب والملة ، فسارعت إلي إجابته و قابلت التماسه بانجاح طلبته ؛ لما  
. الخ . . . ظهر لي من ورعه و تقواه و نبهه و علاه ، فأجزت له وفقه الله

صورت اجازته مرحوم مبرور شيخ جعفر بن شيخ خضر

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله ربّ العالمين ، الحمد لله الذي أبرز أنوار الوجود من ظلمات العدم ، و أبان  
بتغير العالم أنه المتفرد بالأزلية والقدم ، و جعل دين نبينا محمد - صلّي الله عليه و  
آله - من بين الأديان كمنار علي علم ، و ختم به الأنبياء و بأتمه ختم تمام الأمم ، و أيده  
بالمعجزات الظاهرات بين العرب و العجم ، و نصره بالآيات الباهرات المسمعات أهل  
السمع و الصمم ، و بعلي حجة الله الراقي علي أشرف كتفين بأشرف قدم ، و آله  
الذين تشرفت بهم بقاع مكة و البيت و الحرم - صلّي الله عليهم ما خضع خاضع أو  
خشع خاشع من خشية باريء النسم - أما بعد فإن العالم العامل والفاضل الكامل ،  
زيدة العلماء العاملين ، و قدوة الفضلاء الصالحين ، الشيخ أحمد ابن المرحوم المبرور  
الشيخ زين الدين ؛ قد عرض علي نبذة من أوراق تعرض فيها لشرح بعض كتاب  
تبصرة المتعلمين لحجة الله علي العالمين ، و رسالة صنّفها في الرد علي الجبريين

، مقوياً فيها لرأي العدليين ، فرأيت تصنيفاً رشيماً قد تضمن تحقيقاً ، و تدقيقاً قد دل علي علو قدر مصنفة و جلالة شأن مؤلفه ، فلزمني

شرح الزيارة الكبيرة ، شيخ احمد احسائي ، ج ١ ، صص ٢١ - ٢٢ . 1

أن أحيه بعد ما استجازني أن يروي عني ما رويته عن أجازني ، كشيخي زبدة الأوائل والأواخر ، مشيد دين الصادق والباقر ، أستاذ الكل في الكل ، مولانا المرحوم آقا محمدباقر و شيخي أستاذ الجميع علي الأطلاق و فريد العصر في جميع الآفاق مشيد مذهب أهل العدل في رأس المائتين بعد الألف من هجرة سيد الثقلين ، السيد مهدي الطباطبائي - لا برج الزمان بأيام وجوده مزهراً ، والكون بقاء جنابه فرحاً مستبشراً - عن مشايخهم الأعلام حتي تتصل السلسلة بالأئمة المعصومين - عليهم أفضل الصلوة والسلام - و لا سيما ما في الكتب التي عليها المدار ، الخ . . . من الكافي والتهذيب والفقيه والاستبصار ، و كذا ما في الوسائل والبحار

در عراق ، به موطن خود بازگشت . و <sup>(1)</sup> شيخ احمد احسائي ، پس از شيوع بيماري طاعون مريم بنت خميس آل عصري را به نکاح خود درآورده ، چهار سال در بحرین اقامت گزید . و پس از وفات فاطمه بنت علي بن ابراهيم ، جده فرزندش « شيخ عبدالله » عزم عتبات نمود . پس از مراجعت در محله « جسرالعبيد » بصره توقف کرد . از آنجا به « ذورق » رفته ، پس از سه در كربلا <sup>(2)</sup> « سال توقف ، در سال ١٢١٦ هـ . ق . در حالي كه « وهابيان

١ ، ترجمه دكتور فريدون بهمنياريه ص ٢٨ « در كتاب « مكتب شيخي » نوشته « هانري كرين . 1 ق . وياي شديدي به اين اقامت خاتمه داد » . اشتباه نوشته شده است : « در ١٢٠٩ هـ . طاعون ، صحيح است نه ويا

2 . مرحوم « آقا سيد محمدجواد عاملي » از اكابر علماي اماميه كه خود شاهد حمله وهابيان . 2 عليه (روز عيد غدیر) به مشهد حسين ) . بوده است مي نويسد : در سال ١٢١٦ هـ . ق غارت بردند . مردان و كودكان را كشتند . اموال مردم را گرفتند و در بي احترامي ( السلام نسبت به آستان مقدس زياده روي كردند و آن را ويران ساختند و از ريشه درآوردند . » مفتاح الكرامة « خاتمه ج ٥ ، ص ٥١٢ ، و دكتور عبدالجواد كليدار كه خود كربلايي است مي نويسد : « سعود » پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گرديد . و كشتار سختي از مدافعين و ساكنان آن نمود . . . سپاه وهابي چنان رسوايي در شهر به بار آوردند كه به وصف نمي گنجد . امير سعود پس از آنكه از كارهاي جنگي فراغت يافت ، به طرف خزينه هاي هرچه در آنجا يافت برداشت . « تاريخ كربلا و حائر حسين » ، ترجمه صدر . حرم متوجه شد روضة الصفاي ناصري « هاشمي ، ص ٢٠ ، « تاريخ المملكة العربية السعودية » ج ١ ، ص ٩٧ ، ص ٢٢٣ « » ٩ ، ص ٢٨١ ، و « اربعة عشرون من تاريخ عراق الحديث

قتل و غارت مي كردند . به بصره بازگشت . و از آنجا به خاطر دوري از مردم به يكي از قراء بصره به نام « حبارت » پناه جست و باز به بصره برگشته ، از آنجا به قريه « تنويه » نقل « مكان داد . كه محيط آنجا هم موافق طبع نيافتاد و در سال ١٢١٩ هـ . ق . به قريه اي به نام

اصفاوه» به سفارش عبد المنعم بن سید شریف جزائری که از مشاهیر آن منطقه بود عزیمت نمود و آنگاه به قریه ای از قراء واقع بر شعبه ای از شعب شط فرات موسوم به «شط الکار» سپس به «ذورق» . آنگاه به بصره و پس از آن عتبات را محل اقامت نمود ، تا اینکه تصمیم هشتمین امام شیعیان به ایران سفر کند ( علیه السلام ) گرفت جهت زیارت مرقد امام رضا

## الف : در دربار قاجاریه/1

در سال ۱۲۲۱ هـ . ق . شیخ احمد بر سر راه خود ، در حالی که ۵۴ سال از عمرش می گذشت ، عازم یزد گردید . و طبق تأیید همه محققان شیخی و غیر شیخی ورود شیخ احمد از جانب علمای امامی مذهب یزد که از سوابق تحصیلی و اجازات روایتی او کم و بیش آگاه بودند ، با استقبال و احترام همراه بود . ولی شیخ احمد با وجود اصرارهای مکرر اهالی یزد ، ترک یزد کرد . و با قبول وعده بازگشت عازم مشهد شد . سپس در مراجعت به یزد ، به گفته « شیخ عبدالله » : « چون ایشان را ( منظور مردم یزد ) لایق و شایق دید ، اجابت فرمود ، بعض عیال را به مصاحبت علی و سید صالح و خلیفه بن دیرم از راه شیراز و بهبهان و ذورق . روانه بصره کرد . و خود با یکی از زوجات و سید حسین در یزد اقامت گزید و بنای دعوت نهاد . . . (۱) .

در اندک مدتی بر اثر تبحر و دقتی که در طرح مسائل دینی از خود نشان می داد ، در مدارس علوم دینی ایران ، مشهور و زبانزد اهل علم گردید

فتحعلیشاه قاجار ، چون از شهرت شیخ احمد مطلع شد ، و شاید به خاطر این که قبل از دستیابی شیخ به زعامت دینی شیعیان ، او را موافق حال کند و زمینه دوستی را قبل از به اقتدار رسیدن فراهم سازد ، اظهار اشتیاق نمود که به هر نحوی شده است ، شیخ را البته

---

شرح احوال ، ترجمه محمدطاهرخان ، ص ۲۳ . 1

برای دیدن و در عین حال وابسته به دربار خود کردن که سیاست داخلی درباریان قاجار در قبال همه بزرگان اهل دین مقتضی آن بود ، به سوی تهران دعوت کند . و خود نامه ای به این مضمون خطاب به شیخ احمد نگاشت

اگرچه مرا واجب و متحتم است که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف « شوم ، چراکه مملکت ما را به قدم بهجت لزوم خود منور فرموده لکن مرا به جهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم ، لاقلاً باید ده هزار قشون همراه آورده و شهر یزد وادی است غیرذی زرع و از ورود این قشون اهل آن ولا ، البته به قحط و غلامتلاً و الاً من کمتر از . خواهند گشت ، و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخط پروردگار نیست آنم که در محضر انور مذکور گردم ، چه جای آنکه نسبت به آن بزرگوار تکبر ورزم و پس از وصول این مکتوب هرگاه ما را به قدم میمنت سرافراز فرموده قیهاً المطلوب والا خود به ناچار اراده (۱) . . . دارالعباده خواهم نمود

در منابع معتبر طریقه دینی شیخیه ، از این نامه تلویحاً به عظمت ، و یکی از نشانه های مضافاً این که نامه های فتحعلیشاه را که حاوی (۲) والایی شخصیت شیخ قلمداد کرده اند . مقداری سؤالات دینی است ، مزید بر این امر نموده اند

باتوجه به اوضاع سياسي و اجتماعي زمان فتحعليشاه قاجار ، و نفوذ مأموران خارجي و دست اندازي روسيه و انگليس و فرانسه و عثماني به سرحدات ايران ، آنهم در سال ۱۲۲۳ هـ . ق . ، که مخاصمه و جنگ هاي شديد با سرداران روسي از جمله « کدويج » در ، فتحعليشاه قاجار طي نامه اي ( رمضان ۱۲۲۳ هـ . ق ) « ماجراي « ايروان » و « نخجوان سؤالاتي خدمت شيخ احمد احسائي مطرح کرده که همراه با پاسخ شيخ در رساله اي که ناميده شده ، از طرف مدرسه ديني شيخيه در ايران چاپ و <sup>(۳)</sup> « خاقانيه » بعدها به نام : منتشر شده است . در رساله مذکور سؤالات ! فتحعليشاه را چنين مي خوانيم

---

شرح حال » ، ص ۲۴ ، کشکول حاج سيد علي حسين يزدي ميبيدي ، ص ۲۰۹ ، « ۱ .  
مشاراليه از تلامذه فاضل اردکاني و شيخ العراقيين شيخ عبدالحسين تهراني بوده است

از جمله کتاب : « هداية الطالبين » ، ص ۳۹ . 2

اين رساله در جلد اول کتاب « جوامع الكلم » ، ص ۱۲۰ - ۱۳۰ ، و در « فهرست » ، ص ۲۰۳ . 3  
، چاپ شده است

۱ - استفسار از كيفيت نکاح اهل جنت 1

۲ - اهل جنت بيش از چهار زن عقدي مي توانند تزويج نمايند يا نه ؟ 2

۳ - استفسار از احوال مختلفه که بر انسان وارد مي شود از قبيل حزن و سرور و اقبال بر طاعات و معاصي و حال آنکه سبب ظاهري ندارد ؟ 3

۴ - سؤال از كيفيت موت و مفارقت روح و نزول در جنت مثالي که آیا با بدن مثالي است يا جسم دنيوي ؟ 4

۵ - تنعم جنت مثل تنعم دنياست يا طور ديگر است ؟ 5

سؤالات فتحعليشاه را چنين مي خوانيم <sup>(۱)</sup> « و در سال ۱۲۳۴ هـ . ق ، در رساله « سلطانيه :

و تعيين فاضل و مفضول ايشان ؟ ( عليهم السلام ) - سؤال از تفاضل ميانه ائمه اطهار 1

۲ - سؤال از مراتب نبوت و ولايت و آنچه متعلق به اينها است 2

« شيخ احمد » ضمن پاسخ به اين سؤالات و سؤالات شاهزاده « محمدعلي ميرزا دولتشاه » نسبت به دربار قاجار عنايت خاص ابراز داشته و مدح و ثنای از آن را به حدي فزوني <sup>(۲)</sup> : بخشیده که فحوای کلام تملق و گزافه گويي را آشکارا نشان مي دهد از جمله

۱ - در « رساله سلطانيه » جلد دوم ، « جوامع الكلم » صفحه ۲۴۴ خطاب به فتحعليشاه 1  
: قاجار چنين مي نويسد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين و صلّي الله علي محمد و آله الطاهرين . أمّا بعد فيقول العبد  
أوردت علي من ناحية الرفيعة السامية ، و : المسكين احمد بن زين الدين احساني  
الجهة المنبوعة العالية ، ناحية الجناب المكين ، عزالمؤمنين و حامى الملة والدين ،  
طالب الحق واليقين ، مسفرالمولين ، و قرّة العين ،

ابن رساله در ۵ صفحه در كتاب « جوامع الكلم » ج ۲ ، ص ۲۴۵ ، چاپ شده است و در . 1  
كتاب ، « فهرست » ، ص ۳۰۴

متخلص به دولتشاه ، پسر بزرگ فتحعليشاه قاجار از زن گرجي او است ( ۱۲۰۳ - 2 .  
۱۲۳۷ هـ . ق . ) وي پس از عباس ميرزا نايب السلطنه پسر چهارم فتحعليشاه ، رشيدترين  
، ج ۲ ، ص ۴۳۰ « اولاد او است » رجال ايران

و جامع كلّ زين ، سلطان البرّين و خاقان البحرين ، حافظ الأمان و مارس أهل الإيمان  
، عالي القدر و الشّان ، و سامي الرّقية والمكان ، السلطان بن السلطان بن  
السلطان والخاقان ابن الخاقان بن خاقان السلطان ، فتحعلي شاه ، شدالله عضده  
، و هزم الله به جنودالكافرين والمنافقين ، و شردالله بما يمدّه من النصر  
جيوش المعتدين ، و شيد بنيان سلطنته بالإمداد والتحصين ، و مدالله ظلال عزّه و  
نصره علي جميع المؤمنين ، بحرمة الميامين و خيرالخلق أجمعين محمد و  
. آله الطاهرين . صلوة الله عليهم أجمعين - أمين رب العالمين

- در رساله « خاقانيه » رساله پنجم ، « جوامع الكلم » ، جلد اول ، صفحه ۱۲۰ ، خطاب به 2  
: فتحعليشاه قاجار مي نويسد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، و صلّي الله علي محمد و آله الطّاهرين . أما بعد فيقول  
انّ حضرة جناب العالي الشّان : العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحساني  
الوثيق الأركان ، حاوي السلطنتين : سلطنة العقل و الفهم و سلطنة الملك  
والسلطان ، و فخرالملوك الرياسة والسلطان ، و فجرالنور إذا استبان ،  
معزالمؤمنين ببسط الإحسان ، و مدل كل متمرد فتان ، ظل الله علي  
عباده المؤمنين بالأمان و حصنه المنيع البنيان ، الحافظ لحوزة هذه الدين عن  
استيلاء أهل الأديان ، و حافظ الإسلام والإيمان ، المحفوظ بعين الملك الديان من  
شر كل جبار و شيطان ، من مردة الإنس والجان ، السلطان بن السلطان بن  
السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلي شاه ، الممدود بالنصر  
من مددالرحمن ، أدام الله دولته و خلد سلطنته و حفظه ، و أقي في قلوب العباد  
محبتة و رفع علي الملوك رتبته ، اللهم فكما وهبت له

الحكمتين : حكمة الفطنة ، و حكمة السلطنة ، فهب له من فضلك في هذه الدنيا  
طول البقاء ، و مكّنه في الأرض كما يشاء ، واجعل به عندك حسن اللقاء ، و توجه  
بناج النصر من مدد قوتك القاهرة ، و ألبسه جمال هيبتك الباهرة ، واجعل عاقبته

إلي نعيم جنّة الدنيا و نعيم جنّة الآخرة ، فإنّ ذلك عليك سهل يسير ، و أنت علي كلّ شيء قدير و بالإجابة جدير ، أمين ربّ العالمين .

- در رساله « مسائل فقهيه » ، جلد دوم ، « جوامع الكلم » صفحه ۲۲ ، خطاب به شاهزاده 3 : محمدعلي ميرزا چنين مي نويسد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين ، و صلّي الله علي محمد و آله الطّاهرين . أمّا بعد فيقول أنّه قد وردت إليّ مسئلة شريفة ، :العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحساني تشتمل علي أبحاث لطيفة من الجنّات ، العالي الشأن ، شديد الأركان ، عضدالدولة الغراء و ركن السلطنة الزهراء ، حليف السعادة و حليل الرفادة ، المحترم الأعظم و الأجل الأكرم ، ذي الطالع المسعود الأشمّ ، الأميرزاده محمد علي الشاهزاده زاده الله إرفاده و أجزل إمداده بنصره و تأييده ، و مد ظلاله و شفقتة و رأفته علي عباده ، و أحبي بماء نعطفة و بركة شفقتة ميت بلاده ، إنّ علي كلّ شيء قدير ، و بالإجابة جدير ، و هي قوله الشريف ، أصلح الله أحواله و بلّغه من الخيرات ماله في مبدئه و ماله أمين .

- در رساله « صوميه » ، جلد دوم ، « جوامع الكلم » ، صفحه ۱ ، خطاب به شاهزاده محمد 4 : علي ميرزا چنين مي نويسد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين ، و صلّي الله علي محمد و آله الطّاهرين ، أمّا بعد فيقول أنّه قد أمرني من يجب علي :العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحساني

طاعته ، و تلزم عليّ إجابته ، و هو ذوالشأن الرفيع ، و العزّ المنيع ، و الرأي البديع ، معزّالدين و ناصرالمؤمنين ، مرغم أنف الباغين ، و كاسر شوكة المعتدين ، الركن الأقوي للدولة الزاهرة ، و العضد الأعلى للسلطنة المنيرة الفاخرة ، ذي الذّكر المستطاب لديّ أولي الألباب ، و نسل الأماجد الأنجاب ، حليف السعادة ، و كعبة الإفادة ، ابن السلطان ابن السلطان ، و نجل الخاقان بن الخاقان محمدعلي الشاهزاده أدام الله إمداده و نصر أجناده ، و رفعه علي أعلي مراتب العزّ والشرف و زاده ، أمين ربّ العالمين ، أمرني لعالي همته ، و عظيم عزيمته ، خلدالله دعائم دولته بما يتعلق بأمر آخرته ، أن أكتب في قصة أحكام الصيام

- در رساله « عصمة رجعت » ، جلد اول ، « جوامع الكلم » ، رساله دوم ، صفحه ۱۴ ، 5 : شاهزاده محمدعلي ميرزا را چنين خطاب مي كند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله جزيل النعم و الآلاء ، و جميل الإفضال و العطاء ، و حسن البلاء و جليل العظمة و الكبرياء ، و صلّي الله علي محمد و آله النبلاء ، الذين خصهم بالعصمة و الولاء ، و جعلهم بأكمل الثناء ، و جعلهم ملوك الدنيا والآخرة و الأولي ، و صلّي الله عليه و عليهم مادامت الأرض و السماء ، أمّا بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحساني : أن حامي حوزة المسلمين و ناصرالدين و معزالمؤمنين ، العضداليمني للسلطنة البهية و الركن الأقوي للدولة السنية ، حليف السعادة و

جليل الإفاده و رافد الرفاده ، كعبة الكرم و حزم الشيم و المولي المحترم ، الشاه بن الشاه بن الشاه محمد علي ميرزا الشاهزاده ، ادام الله تاييده و إمداده و أيشاد نصره و إفاده و أيده بالنصر هو و أجناده ، و حفظه هو و أولاده ، و سدده و سدد له نظام دولته علي ما أحبه و

أراده ، و أصلح بما تقرّبه عينه معاده ، و ختم أحواله و أعماله بالسعادة ، إنّه سميع الدعاء ، لطيف لما يشاء ، و هو علي كل شيء قدير ، و بالإجابة لمن دعاه جدير ، رحم الله من قال آمين ، فإن في ذلك صلاح الدنيا والدين ، قد أمر محبه و ... داعيه أن

- در رساله « شاهزاده محمود » ، جلد اول ، « جوامع الكلم » صفحه ۲۰۰ ، شاهزاده را 6 : چنین خطاب مي کند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، و صلّي الله علي محمد و آله الطاهرين . أما بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين المطيرفي الإحسائي الهجري : أن الجناب العالي الشامخ ، و العلم الجالي الباذخ ، ركن الدولة الركين ، و عضد السلطنة المتين ، كعبة الوافدين ، و عزالدين و ناصر المؤمنين و ملجأ المضطرين ، حليف السعادة و عظيم الرفادة المحترم ، محمود الشاهزاده ادام الله عليه إمداده ، و أنعم عليه زاده ، و بلغه في الدارين مراده ، بحرمة الميامين محمد و آله الطاهرين

شيخ ، نسبت به فتحعلیشاه و « تمامی این اسناد تاریخی نشان می دهد که « تملق گویی شاهزادگان قاجاریک شیوه همیشگی بوده است . و درواقع یکی از دلایل این مسأله که به تصریح مرحوم میرزا محمد تنکابنی در صفحه ۴۲ کتاب « قصص العلماء » : « شیخ احمد در هر ... بلد مطاع و ممجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت

بعدها مشایخ شیخیه کرمان ، در مدح صاحبان قدرت قاجاری ، شیوه افراط در مدح را تقلید کردند . تا به این مناسبت ، موقعیت اجتماعی خود را به اتکای قدرت های محلی و کشوری وقت ، تثبیت ، از این طریق مصالح دنیوی خود را تحکیم بیشتری بخشند ، با رعایت بی طرفی باید گفت در غیر این صورت و با حسن نظر ، پاسخ این سؤال چه خواهد بود ؟

دلیل ارتکاب به چنین تملق گوییهای خلاف واقع چه بوده است ؟

جهت اثبات این مسأله که مشایخ شیخیه ... شیوه شیخ را دنباله روی و تقلید کردند ، به ذکر نمونه هایی از چنین تقلیدی مصلحتی ، توسط « حاج محمدکریم خان » سوم رئیس : سلسله شیخیه کرمان بسنده می کنیم

- وي در رساله « ناصريه » ، صفحه ۲۹۷ ، مندرج در کتاب « مجمع الرسائل فارسي » ، 1 : چاپ اول ، مدرسه ابراهیمیة کرمان ، مي نويسد

چون در زمان سعادت قران دولت جاوید مدت اعلي حضرت ظل الله ، پادشاه دين پناه ؛ . . . « اعني سلطان عدالت گستر و خاقان عطوفت سير ، حامی حوزه اسلام و مسلمين ، مشيد ارکان ملت و دين ، مؤسس بنیان مذهب و آئين ، جامع هردو رياست يعني سيف و قلم و مالک هردو سياست يعني علم و علم ، عزت بخشاي اهل ايمان و وفاق و ذلت قراي اهل طغيان و نفاق ، کشت زار آمال مؤالف رابارنده سحاب گهرريز و روان بدسکال مخالف را سوزنده شهاب شررخيز ، معدن فضل و کرم و منبع حزم و همم ، دادگر شهريار باعدل و داد و کرم گستر کامکار عطوفت نهاد ، السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ، ابوالفتح والنصر والظفر ناصرالدين شاه غازي ، رفع الله الولاية سلطنته و شيدالله بنیان مملکت ، و نصرالله أعوانه في الدين والإيمان ، و خذل من عاداه من أهل الشرك والطغيان ، و أمضي سيفه علي هامات المنافقين ، و أيد به الملة والدين بحق محمد و آله الطاهرين ، عليهم صلوات المصلين . از غایت رأفت و عطوفت که منظور نظر والا همت ایشان بود تا هرگروهی از خرد و بزرگ آن نهال عنایت را در ظل عطوفت آسوده و هر قومی از . . . « وضع و شريف آن كهف كفايت را در كنف رأفت و رحمت غنوده باشند

2 - حاج محمدکریم خان ، در زمانی که « انگلیسی ها » به بندر بوشهر کشتی جنگی آورده ، قشون پیاده می کردند ، به دستور ناصرالدين شاه قاجار ، رساله ای در جهاد با اعدای حاج محمدکریم خان در این <sup>(1)</sup> . ناصریه « نام نهاد » مسلمين تأليف و تصنيف کرد که آن را رساله به خاطر اظهار تملق ، از قدرت سياسي و نظامي حکومت ناصرالدين شاه در مقابل

نظري به قرن بیستم » ، ص ۳۲ . 1

نفوذ انگلیسی ها در « ایران و هند » به گزافه یاد کرده ، در صفحه ۲۹۸ ، مندرج در کتاب « مجمع الرسائل فارسی » ( چاپ اول ، چاپخانه سعادت ، کرمان ) ، آن را توصیف می کند

طایفه کفره انگلیس از مدارای اولیای دولت قاهره آن حضرت مغرور خاسته و جسور گشته ، اندیشه اغتشاش مملکت ایران - صانهالله عن طوارق الحدثان - را به خاطر گذرانیده است . عدوان و تطاول به بندر ابوشهر بازداشتند و اندازه خویش از دست بگذاشتند و در زمانی که از کثرت امن و امان خطه ایران به حفظ ثغور حاجت نبود و از این جهت بندر ابوشهر خالی از چنود مسعود و آنگهی که طایفه انگلیس در وثاق عهد و میثاق شاهنشاه آفاق بودند و علي الاتصال به دولت خواهی و اخلاصورزی اظهار ارادت می نمودند ، مکر و شید و غدر و کید آغاز نهاده ، خویش را به نقض عهد و میثاق و شقاق و نفاق به نزد جمیع اهل دول رسوا و مفتضح ساختند و بدین مکر و دخل در نزد همه اهل دول معروف گردیده و مورد طعن و لعن ، آمده را متصرف شده و غافل از اینکه سلطان ایران <sup>(1)</sup> بگفتا از خلیج فارس بیرون آمده ، بندر ابوشهر و شهنشاه زمان اگر تا کنون با آن فرقه دون مدارا فرموده ، از غایت رأفت و رحمت بوده و محض آنکه جمیع فرق از نکوخواهان و بداندیشان در کنف رأفت و رحمت ایشان بیاسایند و اگر بنای انتقام و زیر و زبر کردن بنیان آن قوم طغام باشد به اندک اشارت امنای دولت قاهره آن حضرت خاک بنیاد دولت ایشان را به آسمان رسانیده و استیلا و شکوه آن گروه را از سرحد ایران بلکه مملکت هندوستان ، دوان دوان به سامان اصلی ایشان می رسانند چنانکه مقاومت نیارند و مخاصمت نتوانند . چنانکه بسیاری از بلاد مشهوره روی زمین سابقاً سلاطین . . . . اسلام را از در طاعت و تمکین در زیر نگین بود

امروز مسلمین همان مسلمین اند ؛ بلکه هزار نوبت قوت ايمان و دين ایشان زياد گشته و مکنت و ثروت ایشان از پيش در گذشته و مرایشان را - بحمدالله الملك المنان - سلطانی است دين پرور و معدلت گستر و از هر جهت با ثروت و شوکت و مکنت و قدرت و همين قدر



که رأی جهان آرایش قرار گیرد و به خاطر مبارکش بگذرد به اسهل وجهی سرحد ایران بلکه . . . . ناحیه هندوستان از لوٹ آن بی دینان پاک خواهد شد

. بندر بوشهر . 1

: - همچنین ، در صفحه ۳۰۱ از « رساله ناصریه » می نویسد 3

« سلطان ایران مروج مذهب و آیین است نه تارك ناموس ملت و دین و اولیای دولت ایران » . . . . يك رنگ و صداقت شعارند ، نه هوس پیشه و غدار و

- در کتاب « سلطانیه » ، صفحه ۳ ( چاپ دوم ، مدرسه ابراهیمیة کرمان ) خطاب به « 4 : ناصرالدين شاه قاجار » می نویسد

سلطان سلاطین جهان و خاقان خواقین زمان ، مالك داد و کرم و مجد و شأن و صاحب عزم « و همم فضل و احسان ، اصحاب غوایت و ضلالت و طغیان ، آسمان فخامت و شهریاری ، آفتاب شهامت و کامکاری ، منبع بینش و کیاست و جامع انواع ریاست و سیاست ، السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ، شاهنشاهیة اسلام پناه ، ابوالمظفر اعلی حضرت ناصرالدين شاه غازي - ادام الله ایام سلطنته و شید بنیان مملکتہ مادامت السنة واضحة المنار و الملة لایحة الاثار - که از آغاز سلطنت تا حال پیوسته در پنهان و آشکار ، اعوان دین مبین را بر سر تأییدند و میانی اسلام و آئین را از پی تشیید . در این اوقات خجسته ساعات از بعضی امنای دولت بهیة و معتمدان سلطنت علیه حسب الإشارة اعلی حضرت شهریاری - خلدالله ملکه و سلطانه و رفع رایات عزه و أفاض علیه بره و احسانه و اکمد أعدائه بتشیید مبنای دولته و اقناهم عن بسیط الأرض بسیف سلطنته - ملاطفت نامه ای رسید که پس از اظهار مراجع بیکران و مکارم بی پایان این خادم دولت اسلام و دعاگوی ملت سادات را به اشاره اعلی حضرت پادشاه ظل الله روحنا فداه ، امر فرموده بودند ( علیهم السلام ) انام . . . . که به طور اختصار کتابی تصنیف نمایم در اثبات نبوت خاصه

مآخذ شیخی متفق القولند که شیخ احمد نسبت به اجابت دعوت فتحعلیشاه ، ضمن اظهار اکراه ، تصمیم گرفت که ترك دارالعباده یزد ، کند از طریق شیراز عازم وطن اصلی خود ، عتبات . عالیات شود

مردم دارالعباده یزد ، چون از تصمیم شیخ آگاهی یافتند در صدد امتناع برآمدند و به گفته شیخ عبدالله : پس از مذاکره با اشراف و اعیان یزد ، شیخ احمد ابراز داشت که : « اگر در پاسخ نامه فتحعلیشاه عذری آورم ، خود خواهد آمد و مفاسد مترتبه واقع شود . و اگر

(1) . « وعده رفتن دهم سرمای زمستان مانع

بر این اساس ، بیان این مسأله که شیخ عبدالله نوشته است : « چون ملاحظه مکتوب فرمود کار بر آن بزرگوار دشوار گشت ، چاره آن دید که سرخویش گیرد و راه وطن درپیش » . قابل تأمل می شود ! زیرا شیخ احمد مسأله سرما و صعوبت سفر در زمستان را مطرح کرده است ، نه اینکه تماس با دارالخلافه خلاف عقیده و الهامات دینی اوست . و اگر بگویم که طرح این

مسأله به اصطلاح اعیان و اشراف یزد ، بهانه ای بوده است ، آیا به اعتبار تحقیق ، عذر بدتر از گناه نیست ؟ مگر آنکه این قول سید کاظم رشتی را قبول کنیم که می نویسد : « گماشتگان سلطان در یزد خدمت شیخ احمد اظهار داشتند که با وجود اشتیاق و خواهش مجدد در پس زمانی که این را شنید عزیمت تهران کرد . صورت عدم اجابت سلطان ، بیم مضرت هست در چنین صورتی ، که از ترس از حکومت و گماشتگان ، و علی رغم میل باطنی اش <sup>(2)</sup> . » مجبور به عزیمت به تهران می شود . چرا آنقدر مدح فتحعلیشاه می کند و او را حافظ اسلام و ایمان از شر جباران می خواند ؟ ! و آیا این با ساحت معنوی شیخ که مورد تأکید خاص ! شیخیه و عالم شیعیان هم عصرش است ، مغایرتی ندارد ؟

از سوی دیگر وقتی « میرزا علیرضا » نامی که از فضایی یزد بوده ، متعهد می شود که به نحوی اسباب مسافرت شیخ احمد را به دارالخلافه فراهم سازد که سرما و زمستان وجود ایشان را نیازارد ، شیخ احمد بی آنکه دیگر نظری دهد و یا بهانه ای عنوان سازد ، قبول عزیمت کرده و یزد را به سوی تهران ترک فرمود

در تهران آنچه که مسلم است فتحعلیشاه قاجار نسبت به شیخ از هیچ احترام و بزرگداشتی دریغ نداشت . با این همه کتب شیخی و غیرشیخی روشن نمی کند که چرا بعد از ایامی کم <sup>(3)</sup> خاطر مبارک از توقف و اقامت گرد ملالت گرفت ؟ « : ، به گفته شیخ عبدالله

آنچه مسلم است شیخ احمد در هنگام اقامت خود در دربار قاجار از نعمات مادی

---

شرح حال ، صفحه ۲۵ . 1 .

. دلیل المتحیرین ، ترجمه فارسی . 2 .

شرح حال ، ص ۲۵ . 3 .

دربار قاجار بهره مندی زیادی داشته است . و معلوم نیست که قبول چنین نعماتی با دعاوی چگونه <sup>(1)</sup> ، « شیخ که : « هر وقت اراده می کنم ، به حضور ائمه اطهار مشرف می شوم ! سازش داشت ؟

. توجه اساسی به این پرسش ، نیاز به توضیح بیشتری دارد .

شیخ احمد ، در رساله ای که شادروان میرزا محمد تنکابنی از آن در « قصص العلماء » یاد کرده ، می نویسد : « من در اوایل به ریاضات اشتغال داشتم . پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یکجا جمع بودند . پس من متوسل و متشبث به ذیل دامان حضرت امام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت مرا ( علیه السلام ) حسن مجتبی مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید آن جناب این اشعار را فرمود که بخوان . . . پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از امامان را قصد می کردم در عالم رؤیا به دیدار او با چنین مقامی از <sup>(2)</sup> . « . . . مشرف می گشتم و حل عویصات مسائل از ایشان می نمودم مراتب کمال معنوی است که به دربار قاجار آمده و بی آنکه توجه به نادرستی چنین معاشرتی داشته باشد ، از مزایای زندگی درباری به قدری استفاده می جست که خود با حکام و ملوک آن . صریحاً عواقب آن را چنین یاد کرد : « تا آنکه مرا گذار به دیار عجم افتاد

بلوك معاشر شدم . و اعتياد به البسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساكن ايشان نمودم .<sup>(3)</sup> . « پس آن حالت اولي از من مسلوب گشت و الحال كمتر ائمه را در خواب مي بينم

به هر صورت شيخ علي رغم تمايل فتحعليشاه ، تصميم مي گيرد تهران را ترك كند . و براي اين كه شاه قاجار را قانع كند كه عدم اقامتش در تهران به نفع صاحب مقام سلطنت است ، به روايت شيخ عبدالله چنين به عرض قبله عالم مي رساند

---

قصص العلماء ، ص ۳۷ . 1

همان . اين رساله به خط پدر ميرزا محمد تنكابني است ، و شيخ عبدالله شرح اين خواب . 2 را از زبان پدرش شيخ احمد احسائي در صفحه ۱۱ و خود شيخ احمد آن را در رساله اي كه در شرح حال خود نوشته است ذكر کرده است . و سركار آقا در كتاب « فهرست » ، در صفحه ۱۷۳ از آن ياد کرده است ، كه با آنچه مرحوم ميرزا محمد تنكابني آورده است كلاً مطابقت دارد .

قصص العلماء ، ص ۳۷ . 3

اگر من در جوار سلطان منزل گزينم باعث تعطيل امر سلطنت خواهد بود . سبب پرسيد ، « فرمود : آيا با احترام و عزت بايدم بود يا خواري و ذلت ؟ عرض كرد بالبداهة : با كمال استقلال و عزت و جلال بايد زيست و ما را رضايي جز رضاي آن بزرگوار و سخطي جز سخط او نيست فرمود : سلاطين و حكام به عقیده خود تمام اوامر و احكام را به ظلم جاري مي نمايند . و چون رعيت مرا مسموع الكلمه داشتند در همه امور رجوع به من نموده و ملتجي خواهند گشت و حمايت مسلمانان و رفع حاجت ايشان نيز بر من واجب است . چون در محضر سلطنت وساطت نمايم خالي از دو صورت نيست اگر بپذيرد تعويق و تعطيل امر سلطنت است ، اگر نپذيرد مرا خواري و ذلت ، پس به فكرت فرو رفت و گفت امر موقوف به اختيار است . . . »<sup>(1)</sup> . هر بلدي كه اختيار شود مختار ما نيز همان است

بر اين اساس ، مقبوليت استدلال مذکور در خاطر خاقان قاجار ، مابين اين است كه بيان عقیده فتحعليشاه مبنی بر اینکه : « اطاعت شيخ احمد واجب و مخالفتش كفر است » . باري جز ريا دربر ندارد . و تأمل در اين است كه چرا شيخ عبدالله و بعد از او ديگر رؤساي شيخي ، آن را مستمسكي براي والا نشان دادن شخصيت شيخ در صحنه مملكت ، به كار برده و آن را تأييد ! کرده اند ؟

از جانب ديگر ، شيخ احمد با اين استدلال ، جاري شدن ظلم را بر توقف خود در تهران ترجيح داده است . چه ممكن بود ، توقفش در جريان ظلم و ستم ، ايجاد مانعي كند ، ولي نخواست ، چرا ؟

به عبارت ديگر ، جاري شدن ظلم را به خاطر اين كه امر سلطنت به تعويق نيفتد و تعطيل نشود ، آن را روا داشته ، و يا به علت اين كه مبدا فردا خواري و ذليلي پيش بياید كه مسلم آن هم چيزي جز طرد از دربار قاجار نبوده ، سكوت در برابر جاري شدن ظلم را ترجيح مي دهد . تا نه بر شيوه تقيه ، بل به گونه مأل انديشي ، احترامش محفوظ ماند . ولو

دلیل المتحیرین « همین » شرح حال « ص ۲۷ . « سید کاظم رشتی » ، در کتاب « ۱ . مضامین را نقل کرده است . با این تفاوت و اضافه که شیخ احمد گفته است : « بهتر به حال شما و من آن است که در شهر دورتر به سر برم ؛ چرا که این همه بلاد متعلق به شما است . » هرجایی که باشم جوار شماست

! آنکه باب ظلم ، با عدم احترامش مقداری مسدود شود

با این همه ، و اگر هم پذیرفته شود که حقیقتاً به خاطر دوری از کانون ظلم و فساد مصمم به ترک دارالخلافه شد ، معلوم نیست چرا به خاطر آلودگی خاطرش مبنی بر اینکه حملاتی از جانب « وهابیان » به بصره عراق شده است ، و زن و فرزندان در این مخاصمه درگیر ، از همین سلطان کمک می جوید . و استثنائاً تقاضای مساعدت او از طرف فتحعلیشاه قاجار پذیرفته شده ، « شاهزاده محمدعلی میرزا » را که در آن هنگام حاکم کرمانشاهان و خوزستان و هویزه بوده است ، مأمور بازگرداندن عیال و ائقال شیخ احمد ، با تأکید بر رعایت و حتی پس از آنکه ترک دارالخلافه را می کند ، قلم را در <sup>(۱)</sup> کمال عزت و احترام می شود ! ؟ مدح و تملق گویی سلطان و شاهزادگان که در « کانون ظلم و فساد » غوطه‌ورند ، در قلمدان ! نمی نهد

شیخ احمد در ابتدای امر ، و پس از اینکه موافقت خاقان قاجار را کسب می کند ، مصمم بود که به عراق مراجعت ، و در عتبات عالیات اقامت گزیند . ولی فتحعلیشاه مخالفت این رأی را بصره و حوالی را گنجایش آن مبارک وجود نیست . و غالب بنابر « کرده ، با این استدلال که تقیه » است و عالمی چون آن بزرگوار علم خود را اظهار نتوان داشت . خاصه که عرب را با آن حکم و اسرار انسی نیست و بر مثل آن عالم بزرگواری واجب است که نشر احکام در میان . « انام و کشف سحاب ظلام از خاص و عام فرماید و این امر در بلاد عرب صورت امکان نپذیرد شیخ احمد این منطق را پذیرفته و با علم به اینکه عتبات عالیات در عصر او بزرگترین مرکز <sup>(۲)</sup> تجمع فضلا و علمای امامیه است ، و زمینه برای تأثیرگذاری بر حوزه های دینی مساعدتر ، و بی آنکه معترض این معنی شوند که منطق فتحعلیشاه ناشی از توجهی است که نسبت به رقابت های سیاسی ایران با عثمانی مبذول می دارد ، پیشنهاد را پذیرفته و به گفته « شیخ عبدالله » : « پس از اصغای این کلمات ملاحظه فرمود که در ابناي عجم کسانی که متحمل بعضی اسرار و حکم باشند یافت

جریان این گفتگو را شیخ عبدالله در رساله شرح حال به تفصیل ذکر کرده و در صفحه ۲۶ . ۱ . ترجمه فارسی آن مذکور است

شرح حال « ، ص ۲۶ » . ۲ .

که آن هم چنانچه در مباحث بعد <sup>(۱)</sup> . « . . . می شود ، معهذ اظهار قبول مسؤول فرمود مطرح خواهیم کرد ، بنا به نص منابع شیخیه ، ابناي عجم متحمل اسرار و حکم شیخ نشدند ! و عاقبت الامر تن به ترک این سرزمین داد . و استدلال خاقان قاجار باطل و پیش بینی ایشان . که توأم با قبول استدلال مذکور بود ، موافق حال نشد

در موارد متعددی از کتب تذکره و تاریخ مشایخ شیخیه خوانده ام که شیخ احمد ، پس از اینکه تصمیم گرفت تهران را ترک کند : « یزد را اختیار فرمود ، چرا که اهلش را لایق و شایق دیده (2) . » بود

البته این امر مورد انکار محققان نیست که مردم و فضایی وقت یزد خاصه مرحوم ملا اسماعیل عقدايي ، حاج رجبعلي ، میرزا علي رضا ، سید نبیل ، آخوند ملا محمد حسین ، آخوند ملاعلیرضا خراساني ، ملا علي اکبر زارچي و میرزا محمدعلي ، همگی تصدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نموده و به مجلس درس ایشان حاضر می شدند . ولی این تصدیق ها ، و لایقی و شایقی و قدردانی مردم یزد ، تا وقتی ادامه داشت که افکار شیخ احمد کاملاً در مسائل اصول عقاید مذهب شیعه انتشار نیافته بود ، چنانکه به تصدیق حاج محمدکریم خان کرمانی : « پس از آن به یزد مراجعت فرمودند و از آن جا چون خورده خورده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را ندانسته از خدمتگزاری ایشان کوتاهی کردند ، روانه عراق عرب به زیارت عتبات و این آخرین مراجعت شیخ به یزد بوده است . نه (3) ، . . . عالیات عرض درجات گشتند دومین آن . زیرا میان این مراجعت از تهران به یزد و آخرین سفر شیخ به یزد ، مسافرت ها و حوادث متعددی بروز کرده است ، که لازم است به منظور روشن شدن آن ، و در غایت نوساناتی که در شایقی و لایقی اهالی یزد بل فضلاء و علمای دینی وقت ایران بهوجود آورد ، تفصیل مظان آن را مد نظر آوریم :

، وارد یزد شده و پس از دو سال اقامت . شیخ پس از ترک تهران ، در صفر سال ۱۲۲۴ هـ . ق عازم مشهد ( علیه السلام ) و تدریس و تألیف و ترویج ، جهت زیارت آستان حضرت امام رضا

---

شرح حال ، ص ۲۶ . 1 .

شرح حال ، ص ۲۷ . 2 .

هدایة الطالبین ، ص ۴۱ . 3 .

و مجدداً به یزد مراجعت کرد . ایامی کوتاه پشت سر گذارده بود که فسخ عزیمت کرده از طریق اصفهان و کرمانشاه ، عازم زیارت و مجاورت عتبات عالیات شد .

شاهزاده محمدعلي میرزای دولتشاه ، والی کرمانشاهان و خوزستان ، چون خبردار شد شیخ احمد احسائی به سوی کرمانشاه در حال حرکتند ، تا از این طریق مشرف به ارض عتبات شوند : « خود و تمامی اهل شهر به عزم استقبال درآمده در « چاه کلان » که خارج شهر است سراپرده ها نصب نموده و خود تا « تاج آباد » که چهار فرسخی است استقبال نمود . و در رکاب ظفر انتساب مراقبت کرده و در عرض راه ذکری از توقف کرمانشاه رفت . چون وارد سراپرده شدند ، آن بزرگوار شاهزاده را به خلوت خواسته و فرمود : مراد از اقامت من در این بلاد چیست ؟ عرض کرد : رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همگنان و سرافرازی در میان ایشان ، فرمود : باعث مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود ، نه بدی اهلش ، و حال این که خروج جانیشان از تن آسان تر بود تا مفارقت من لکن اشتیاق زیارت و قرب جوار آل و ناپایداری روزگار سبب شد که وسیله ارتحال را مهیا سازم و در ( علیهم السلام ) اطهار خدمت آن بزرگوار روانه عتبات نمایم والا خروج آن بزرگوار از این دیار بر من دشوارتر است تا خروج روح از تن . . . پس آن بزرگوار خواهش وی را قبول و پس از دو روز به شهر نزول فرمود و این وقت دویم شهر رجب از سال هزار و دویمست و بیست و نه هجری بود . پس با نهایت

جلال و فراغت بال دوسال توقف فرمود و شاهزاده نیز همواره اوقات احترام بلانهایه و اکرام<sup>(1)</sup> . « فوق الغایه می نمود

متأسفانه اطلاعی از چگونگی رابطه شیخ با شاهزاده محمدعلی میرزا ، در طول دو سال اقامت در کرمانشاه در دست نیست . ولی در هر صورت ، از نظر تاریخی دو چیز مسلم و مسجل است :

اینکه شیخ در خدمت شاهزاده با نهایت جلال زندگی می کرده است ، و این مسأله : **اول** هم که شیخ احمد نزد فتحعلیشاه عنوان کرده بود ، دیگر مطرح نگشته که : « سلاطین و حکام به عقیده خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می نمایند<sup>(2)</sup> »

---

شرح حال ، ص ۳۴ . 1 .

همان ، ص ۲۷ . 2 .

از سوی دیگر به گفته مرحوم سید کاظم رشتی ، جانشین و هوادار خاص شیخ ، « **دوم** بی مورد نیست که شیخ<sup>(1)</sup> » . . . محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان به او می داد عبدالله در رساله خود که گفتیم مستقیماً از پدر کسب آگاهی کرده است ، در مورد مرگ بانهایت جلال و فراغت بال « شیخ به تجلیل » شاهزاده محمدعلی میرزا در رابطه با زندگانی می نویسد : « ( شیخ احمد ) با نهایت جلال و فراغت بال زیست فرمود . تا اینکه شاهزاده محمدعلی میرزا به رحمت ایزدی پیوست ، پس از وی تمامی نعمت های آن بلد روی به<sup>(2)</sup> . « . . . نقصان و زوال آورد که گویا تماماً بهوجود او بسته بود

میرزا محمد تنکابنی ، به نکته ای بس ظریف اشاره دارد که توجه و تأمل در آن ، می تواند روشنگر شناختی بهتر از رابطه شیخ با محمدعلی میرزا باشد

در بعضی از ازمینه شیخ را قروضی پیدا شده بود . پس شاهزاده آزاده ، محمدعلی میرزا به « شیخ گفت که يك باب بهشت به من بفروش من هزار تومان به تو می دهم که به قروض خود داده باشی . پس شیخ يك باب بهشت به او فروخت ، و به خط خود وثیقه نوشته و آن را به خاتم خویش مختوم ساخته ، به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را<sup>(3)</sup> . « پرداخت

از آنجایی که موضوع این رابطه ، دربرگیرنده تعابیر متعددی است و اهل تحقیق هر يك به فراخور مقالات و کتب خود نسبت به آن واکنش خاصی نشان داده اند ، از جانب بعضی علما و مشایخ شیخیه ردیه هایی ذکر و نگاشته شده است که اهم آنها نظریه « شیخ عبدالرضا ابراهیمی » ، رهبر فعلی شیخیه می باشد ، که ضمن رساله کوتاهی که در رد کتاب « : نگاشته ، آن را عنوان کرده است<sup>(4)</sup> » « مزدوران استعمار در لباس مذهب

شیخ عبدالرضا ابراهیمی ، در جواب این مسأله ، اصل قضیه را نتوانسته است انکار «

---

قصص العلماء « ص ۲۸ . 1 .

شرح حال ، ص ۲۶ . 2 .

قصص العلماء ، ص ۲۶ . 3 .

. این کتاب نوشته « سید ضیاءالدین روحانی » ، با مقدمه ای از ناصر مکارم شیرازی است . 4 .

و بعد از آن <sup>(1)</sup> . « کند و می نویسد : « شاید يك چیزی بوده و شاخ و برگي بر آن افزوده اند نقل می کند که : « هرکسی تطوع کند برای ( صلي الله عليه وآله ) حدیثي را از پیامبر خداوند به نمازي در این روز ( اول شعبان ) پس به تحقیق به شاخه ای از درخت طوبی آویزان شده است . و کسی که تصدق بدهد ، در این روز به تحقیق آویزان شده است به شاخه ای از آن تا اینکه بسیاری از کارهای خیر را شمرد و فرمود : هرکس تخفیف بدهد از تنگدستی از مثلاً . . . » . قرضش یا از آن کم کند ، پس به تحقیق آویزان شده است به شاخه ای از آن ذکر این حدیث یا امثال این حدیث در میان بوده و شاهزاده محمدعلی میرزا خواسته با ادای قرض شیخ به این ثواب برسد و قرض ایشان را پرداخته و اشخاصی امثال نویسنده کتاب « مزدوران » ، شاخ و برگ برای آن درست کرده اند که شیخ بهشت فروخته و به هر حال آنچه عرض کردم ، بنابراین فرض است که يك چیزی بوده و چیزی بر آن افزودند و الا بعید نیست که <sup>(2)</sup> . . . » هیچ چیز نبوده و دروغی ساخته اند

آنچه در این پاسخ مشهود و هویدا است ، این است که اولاً : شیخ عبدالرضا ابراهیمی ، دلیلی در رد سند بهشت فروشی شیخ به شاهزاده قاجار نیاورده است

. ثانیاً : اصل قضیه را انکار نکرده و این جمله که « چیزی بوده . . . » مؤید آن است

ثالثاً : ذکر حدیث پیامبر به صورت فرض مطرح شده که شاید این حدیث مورد گفتگوی شیخ احمد و شاهزاده بوده است ، در حالی که معلوم هم نیست که چنین بوده باشد

رابعاً : اصل قرض و درخواست شیخ احمد را از شاهزاده نفی نکرده است . فقط گفته است که « شاخ و برگي به آن افزوده اند » . بر این اساس شبهه به قدرت خود باقی است که به هر حال شیخ با آن همه فضائل و مواهب ، خرج بیش از دخل کرده و از یکی از حکام وقت که به عقیده خود شیخ و به تصریح شیخ عبدالله : « تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری دست کمک دراز کرده و در قبال فروش يك باب بهشت مبلغ هزار <sup>(3)</sup> » می نمایند

پاسخ به کتاب مزدوران استعمار ، ص ۵۱ . 1 .

همان ، ص ۵۱ . 2 .

شرح حال ، ص ۲۷ . 3 .

تومان ، که در زمان خود مبلغ بس هنگفتی بوده است از شاهزاده محمدعلی میرزا دولت‌شاه دریافت کرده است ، و طبق وصیت او ، قباله فروش بهشت را که به خاتم شیخ مهر شده بود در کفن او نهادند و بعدها به روایت میرزا محمدتنکابنی شخصی از شیخ احمد پرسید که : « آن شخص <sup>(1)</sup> . شما در علم کیمیا اطلاع دارید یا نه ؟ شیخ گفت : علم کیمیا را می دانم

گفت : اگر شما در کیمیا سررشته دارید ؟ چرا کیمیا را به کار نمی برید تا قروض خود را ادا و « حاج عبدالرضا <sup>(2)</sup> . » کنید ؟ شیخ در پاسخ گفت : آری من کیمیا دارم اما کار آن را ندانم در این خصوص که چگونه شیخ علم کیمیا را می دانسته است ، در حالی که « ابراهیمی نمی توانسته به آن عمل کند ، نظر می دهد : « عرض می کنم اگر دیگران ظاهر این علم را داشته اند ایشان باطن این علم را هم داشته اند و چه بسا عمل آن را هم فرموده باشند ؛ ولی یقین است که اگر می فرمودند عمل آن را هم دارم خطر جانی برایشان داشت . و <sup>(3)</sup> ! « مسلماً از باب تقیه اظهار نمی فرمودند

ملکی از املاک خویش را که موسوم به « <sup>(4)</sup> » از سوی دیگر ، وقتی در اصفهان « صدرالدوله کمال آباد » بوده است ، پیش کش شیخ احمد کرد و این تنها دارایی مورد توجهی بوده است که پس از مرگ محمدعلی میرزا در اختیار داشت ، مکتوبی به شیخ عبدالله فرستاد که روانه اصفهان شود و ملک کمال آباد را بفروشد و « شیخ عبدالله چون وارد اصفهان شد در این وقت صدر وفات یافته بود و تمام املاکش را دیوان ضبط نموده و

---

حاج محمدکریم خان در این خصوص می نویسد : « شیخ احمد در علم کیمیا استاد حکما . 1 بودند » و « در علم اکسیر و کیمیا ، عجایب و ظاهر و باطن آن را ایضاً فرمود به طوری که جابر و جلدکی ادنی خادم ایشان می شدند . . . » ! هدایة الطالبین ، صص ۶۴ - ۶۵

. قصص العلماء . 2

پاسخی به کتاب مزدوران استعمار ، ص ۵۴ . 3

در صفحات بعدی ، وقایع توقف شیخ را در اصفهان مورد بررسی قرار داده ایم . اجمالاً باید . 4 حاج محمدحسین خان ( معروف به صدر اصفهانی ، کسی که بنا ) « دانست که « صدرالدوله به گفته مرحوم فتحعلی خان صبا ملک الشعراء « از گاه کشی به کهکشانش شد » . حاج محمدحسین در زمان خود یکی از ثروتمندان و بزرگان اصفهان بلکه ایران بوده است . صاحب ، از . منصب امر مالیه ایران ، وزارت استیفاء ، صاحب صدارت ، متوفی ۱۲۳۹ هـ . ق تقدیمی های او به فتحعلیشاه که تا امروز باقی است ، تخت طاووس ، درخت جواهر و صندلی جواهر است . « رجال ایران » ، ج ۲ ، ص ۲۸۱

کمال آباد نیز در جمله آنها بود . حاکم بلد ، محمدیوسف خان را ملاقات و مطالبه نمود . گفت مرا معلوم است که این ملک حق شماست ، لکن مرا بدون رخصت سلطان واگذارن میسر نیست ، علی العجاله کسی در آن تصرفی ندارد تا تکلیف معلوم گردد . لاجرم روانه تهران گشت . چون از ورودش آگاه شد احضارش نمود و کمال مهربانی اظهار فرمود . پس از مراجعت شاه متوجه الله یارخان وزیر و میرزاخانلر گشته فرمود که باعث رفتن تهران را معلوم نمایند . حسب الامر آمده و معلوم نموده معروض داشتند فرمود : اگر این باب گشوده شود کار دشوار خواهد بود . و باید باقی املاک را نیز واگذار نمود . لکن درعوض یکی از قراء کرمانشاهان را فرمان نوشته تسلیم نمائید و استدعا کنید ، دست از این آبادی بردارد . پس فرمان چپاه کیود را که از مزارع نیلوفر است تمام کرده آوردند و حکایت بازگفتند . در جواب فرمود که اما « چپاه کیود » تفضلی از شاه است ، لکن کمال آباد در ملک ماست . و تخلیه ید از او نخواهیم کرد . ولو این که حال سکوت کنیم . الغرض فرمان را گرفته به کرمانشاه مراجعت نمود . <sup>(1)</sup> . « . . . چپاه کیود را متصرف گشت



قبول این بخشش از جانب شاه اولاً ، و تعجیل در فروش آن پس از ناامیدی از فروش ملك بوده است ، ثانیاً موقعیت تنگی معاش شیخ احمد را پس<sup>(2)</sup> صدراالدوله که آنهم خود حاکمی از توقف پرداخت ماهی هفتصد تومان و دیگر بخشش های شاهزاده نشان می دهد که خود ! در رابطه با آنچه بیان شد ، موجب تأمل بیشتری برای پژوهندگان است

---

شرح حال ، ص ۲۸ . 1

همان ، ۲۶ . 2

## الف : تکفیر ورد / 2

، به زیارت بیت الله الحرام مشرف . شیخ ، پس از توقف در کرمانشاه در سال ۱۲۳۲ هـ . ق « ، پس از انجام مناسک حج به نجف اشرف و از آنجا به کربلا مشرف شده و در سال ۱۲۳۴ هـ . ق . ، به کرمانشاه بازگشت تا از آنجا عازم زیارت آستان قدس حضرت

(1) . « . . . و از آنجا تشریف فرمای قم گردید و از آنجا به قزوین ( علیه السلام ) امام رضا

میرزا عبدالوهاب قزوینی « که خود از اجله علمای قزوین بود ، شیخ احمد را دعوت به قزوین کرده بود . و از این رو شیخ در قزوین مهمان او بود و در خانه او اقامت گزید . به گفته « مرحوم میرزا محمدتنگابنی » که در این خصوص تنها مأخذی است که موقعیت و روابط شیخ احمد را : در قزوین به نگارش درآورده توجه کنید

شیخ روزها در مسجد جمعه نماز می کردند و علمای قزوین همه حاضر می شدند و اقتدا « می نمودند و « حاجی ملا عبدالوهاب » از مریدان شیخ بوده و به اعتقادم قوه غور درحقیقت اعتقادات شیخ نداشت . پس شیخ احمد به بازدید علمای قزوین می رفت و علما به همراه او حاج محمدتقی « رفتند . پس از طی تعارفات «<sup>(2)</sup> « بودند . روزی به بازدید « شهید ثالث مرسومه ، شهید از شیخ سؤال کرد که در معاد ، مذهب شما و ملاصدرا یکی است . شیخ شهید به برادر کوچکش « . گفت چنین نیست . مذهب من و مذهب ملاصدرا است حاجی ملاعلی « گفت برو در کتابخانه من شواهد ربوبیه ملاصدرا در فلان موضع است او را بیاور . حاجی ملاعلی چون از تلامذه شیخ احمد بود مساهله و مسامحه و مسارفه در احضار شواهد ربوبیه نمود . شهید ثالث به شیخ گفت اکنون که نزاع نمی کنیم که مذهب شما و ملاصدرا در معاد یکی است . لیکن شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست ؟ شیخ گفت که من معاد را « جسم هور قلیائی » می دانم و آن در همین بدن عنصری است مانند شیشه در سنگ . شهید فرمود که بدن « هور قلیایی » غیرعنصری است و ضروری دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود می کند . نه بدن هور قلیائی . شیخ گفت که مراد من همین بدن است

بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد . پس یکی از تلامذه شیخ که از اهل

---

« در مورد صدرالدوله مراجعه کنید به مبحث « شیخ احمد در اصفهان ، رمضان . 1

، از اکابر علمای امامیه را « . ابو عبدالله شمس الدین دمشقی ، متوفی ۷۸۶ هـ . ق . 2  
هـ . ق . ، از مفاخر و اعیان علمای 965 شهید اول « و شیخ زین الدین بن علی ، متوفی  
امامیه را « شهید ثانی » و ملا محمد تقی برغانی که در سال ۱۲۶۴ هـ . ق . به دست بایه  
شهید ثالث « شد . بعضی از فضلا هم ، قاضی نورالله شوشتری و « کشته شد ملقب به  
بعضی دیگر ملا عبدالله شوشتری را به عنوان شهید ثالث یاد کرده اند

ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرضش مجاحه و مجادله بود ، نه استکشاف و  
حق ، شهید سکوت می نمود . پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل به افتراق و وفاق مبدل  
به شقاق شد . در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز رفت از علما کسی همراه او نرفت و  
در مسجدش حضور بهم نرسانیدند مگر حاجی ملا عبدالوهاب . پس حاجی ملا عبدالوهاب از  
شیخ احمد خواهش نمود که رساله ای در معاد و اعاده بدن عنصری تألیف نمایند تا رفع شبهه  
شود . شیخ رساله ای نوشت ثمری بنخسید . و همهمه « تکفیر » شیخ در قزوین شیوع  
یافت . و آن رساله در « اجوبة المسائل » شیخ جمع شده و در دارالطباعه منطبع گردید .  
چون « هنگامه تکفیر شیخ » گرم شد و شیخ مرد معروف معلمی بود حاکم شهر « شاهزاده  
به جهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شد و . رکن الدوله علینقی میرزا « بود  
البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود . لهذا خواست که شقاق را به وفاق مبدل سازد . پس  
علما را در شبی ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد . در زمان حضور مجلس شیخ  
احمد مصدر بود . بعد از او شهید نشست . اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد . چون خوان  
ترتیب دادند ، برای شهید و شیخ يك خوان نهادند . شهید در آن خوان شریک نشد . و آن خوان  
که پس از او گذاشتند شروع به غذا خوردن نمود و در هنگام نشست دست بر یکطرف صورت  
گذاشت که محاذات با شیخ داشت . پس از صرف غذا شاهزاده که مضیف بود ، عنوان سخن  
آغاز و در باب انجام ساز و باز اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علمای عرب و عجم و  
لازم الاحترام است ، شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جایز ندارد و سخن مفسرین که  
در میان این دو عالم ، افساد و شجره عناد را کشته اند قلع و قمع واقع باید نمود . شهید در  
جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشستی نیست . و شیخ را در معاد مذهبی است  
که خلاف ضروری دین اسلام است ، و منکر ضروری کافر است ، شاهزاده هرچند الحاج در  
انجاح امرای صلاح نمود ، از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد .  
(1) ! . . . « شهید در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود

قصص العلماء ، ص ۴۲ . 1

در این خصوص ، و باتوجه به اینکه مسأله تکفیر ، اهم وقایع حیات شیخ احمد ، و سرآغاز  
انزوای شیخیه از جامعه شیعه ، و طرد آنان از حوزه های دینی نجف ، کربلا ، قم ، مشهد ،  
اصفهان و . . . و درغایت به حق و به ناحق همراه با کشمکشهای بس زیادی شد ، باید  
تأمل نمود . زیرا به هر حال فرقه ای در شیعه امامیه تحقق پذیرفت و سیاست های داخلی و  
خارجی با سیاستمداری و به عنوان مذهب ، به تشدید اختلافات و منازعات در میان عوام  
هر دو گروه ، از هیچ سعی و کوششی فروگذاری نکردند . خصوصاً آتیه شیخ و مشایخ پس از  
او ، در تحلیل این وقایع ، به تألیف و نوشتن مطالب فراوانی پرداختند . که بی شک  
می بایست برای دستیابی به حقیقت امر ، همه آنها را مدنظر آورد

اولاً به گفته « سرکارآقا ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم » ، چهارمین پیشوای شیخیه ، پس از شیخ احمد احسانی : « چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست و از مجموع روایات مختلفیته پیداست ، همانا مسأله تکفیر است که قطعاً واقع شده و مرتکب اول آن مرحوم « ملا (1) . « محمدتقی برغانی » معروف به شهید ثالث بود

ولی مشارالیه از نظرگاه شیخیه : « از علماء مسلم و معتبر هم نبودند ، بلکه واعظی بودند و خود را اعلم می نامیدند و سواد هم نداشتند . و حتی کتابی در مرثیه نوشته اند که قصص « و حکایات دروغی در آن جا روایت کرده و نفهمیده و اهل علم هم کتابش را معتبر نمی دانند (2) .

در شرح حال ایشان به نقل از « ولی مرحوم » محمدعلی مدرس ، صاحب « ریحانة الأدب کتاب « احسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة » تألیف « سید محمدمهدی » ، نوه برادر مرحوم صاحب روضات الجنات که از علمای امامیه و از تلامذه « سید ابوتراب بود ، برخلاف نظریه سرکارآقا در شرح حال « ملا محمدتقی برغانی بن محمد » خوانساری قزوینی ، معروف به « شهید ثالث » می نویسد : « از اکابر علمای شیعه می باشد . . . در شهر قزوین به تحصیل ادبیات و علوم عربیه پرداخت . سپس در قم چند

---

فهرست ، ص ۱۹۰ . 1 .

همان . 2 .

و در اصفهان نیز در حوزه جمعی از اکابر علمی حاضر (1) « روزی حاضر درس » صاحب قوانین شیخ جعفر کاشف الغطاء « و « صاحب ریاض » و پسرش « سید » شد . سپس در عتبات از . . . مجاهد ، علوم دینی را اخذ کرد . بسیار عابد و زاهد و باتقوی و شب زنده دار بود اوقاتش در ترویج احکام دین و تخریب اساس مبتدعین مصروف شد ، مواظب و بی مورد حیرت مجالس المؤمنین « مواظب » حاضرین از هر طبقه بود . کتاب « عیون الاصول » در اصول فقه ، (2) . « ، از تألیفات اوست » ، و « منهج الاجتهاد » در شرح « شرایع الاسلام

بدین لحاظ قضاوت در این امر که شیخ محمدتقی قزوینی ، آیا به زعم سرکارآقا « سواد هم نداشتند » و یا از علمای مسلم شیعه بوده اند ، بسیار مشکل است و بضاعت علمی نویسنده این سطور ، قادر به استخراج نظریه واقعی و حتی فی مابین نیست . با این همه رأی صاحب ریحانة الادب را به دلیل مقام پژوهشی ایشان ، پسندیده تر می داند

به هر حال ، سرکارآقا به نکته ای اشاره می کند ، که اگرچه صرفاً نظریه ایشان است و برای آن مدرک موثقی هم ارائه نداده اند ، اما می توان مبین نقطه نظر شیخیه در مورد علت اصلی تکفیر باشد :

حقیقت امر این بود که برغانی دعوی اعلمیت بلد را داشت . و متوقع بود که شیخ بزرگوار در « ورود به قزوین که همه اهل بلد و علمای محل و محترمین و حاکم و رعیت استقبال کرده بودند ، به منزل آقای برغانی وارد بشود . در حالی که دعوت خاصی هم نکرده بود . و مرحوم عالم فاضل کامل آقامیرزا عبدالوهاب قزوینی که از اجله علمای آنجا بود از مرحوم شیخ دعوت کرده بود ، و ایشان هم اجابت نموده بودند . . . الان که همه این داستان ها گذشته ولی خدا داناست که حقیقت امر ابتدا جز آنچه عرض شد نبود . و حفظ جاه طلبی آن ملا امر را به (3) . « این جا رسانید

البته اگر تکفیر شیخ احمد ، با تمام فضائل و بزرگواری آن جناب ، صرفاً معلول

میرزا ابوالقاسم ، معروف به میرزای قمی ، فاضل قمی ، محقق قمی . از اکابر علمای 1 .  
قرن سیزدهم امامیه ، متوفی ۱۲۳۱ هـ . ق

ریحانة الأدب ، ص ۲۴۷ ، ج ۱ . 2 .

فهرست ، ص ۱۹۵ . 3 .

جاه طلبی و یا به گفته سرکارآقا : « بردارهم ایران و هند ترسیدند و فکر کردند ریاستی  
کار به آنجا نمی رسید که بسیاری از اجله علمای امامیه ، پس از <sup>(۱)</sup> « . . . متزلزل شود  
مرحوم شیخ محمدتقی ، حکم به تکفیر دهند . و شیخیه را با تکفیر ، یا عدم تأیید بعضی از  
مطالب مهم شیخ احمد ، به هر حال از مراکز شیعه امامیه دور نگه دارند ، و اکابر امامیه از آن  
زمان تاکنون ، نسبت به مشایخ شیخیه ، و حتی مشایخ شیخیه نسبت به علما و مراجع  
تقلید شیعه ، در یکصد و پنجاه سال اخیر ، روش احتیاط و عدم اختلاط پیشه خود سازند . این  
و دلیل این تفکیک و جدایی را هم صرفاً « دراهم ایران و هند » <sup>(۲)</sup> . را به هر صورت باید پذیرفت  
! قلمداد کردن ، چندان موافق عقل به نظر نمی رسد

پس از مرحوم شیخ محمدتقی قزوینی ، به استناد گفته مرحوم میرزا محمدتنکابنی ، «  
، و « آخوند ملاآقا دربندی » ، و « مرحوم « آقاسیدمهدی » ، و « حاجی ملا جعفر استرآبادی  
شریف العلما » ، و « آقا سید ابراهیم » ، و « شیخ محمدحسین صاحب فصول » ، و « شیخ  
محمدحسن نجفی صاحب جواهر » ، بلکه اکثری از فقهای عصر شیخ ، ایشان را تکفیر  
و این موضع گیری هم تنها به خاطر نظریات خاص شیخ احمد در باب معاد . نموده اند  
جسمانی نبوده است . اکنون بایست دید مشایخ شیخیه در این خصوص چه نظریه ای اظهار  
! فرموده اند

سرکارآقا می نویسد : « از جمله مکفرین آن شیخ بزرگوار ، موافق شهادت صاحب  
قصص العلماء ، سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط و نتایج است که بهترین معرف ایشان هم  
در مراتب علم و ادب و کمال و معرفت همین دو کتاب ایشان است و ما تسوید اوراق  
نمی نماییم و عقاید سخیفه او را در هر باب هرکس خواند می فهمد و دیگر شریف العلمای  
مازندرانی و شیخ محمدحسین صاحب فصول است که همانچه خود صاحب قصص در مکارم  
اخلاق و رقابت هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز  
نمی دانستند ، بلکه هیچ یک آن را مجتهد نمی دانست

فهرست ، ص ۱۹۹ . 1 .

قصص العلماء ، ص ۴۴ . 2 .

(۱) . « . . . و همانچه صاحب قصص نوشته است در معرفی آنها کافی است

البته « سرکارآقا » اسمی از مرحوم « شیخ محمدحسن صاحب جواهر » نبرده است و شاید هم ایشان مرحوم صاحب جواهر را هم ، برخلاف نظریه تمام اکابر امامیه ۱۵۰ ساله اخیر ، صاحب فضل و اجتهاد نمی داند ؟

بر این اساس ، و با رعایت اصل بی نظری ، باید دید که شأن و مقام علمی کسانی که طبق گفته میرزا محمد تنکابنی ، شیخ احمد را از حوزه امامیه جدا می دانستند چیست ؟ و تواریخ و تذکره هایی که حتی مشایخ شیخیه در اثبات فضل و کمال شیخ احمد احسانی به آن استناد می کنند ، پیرامون آنان چه گفته اند ، و مقامات و کرامات آنان را در چه حد از مراتب کمال و فضل و تقوی خوانده اند .

متوفی ۱۲۶۶ هـ . ق . ) : صاحب ( - مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر 1 « : روضات الجنات » در شرح حال مرحوم شیخ محمدحسن ، چنین آغاز سخن می کند

هو واحد عصره في الفقه الأحمدي ، وأوحد زمانه الفائق علي كل أوحدي ، معروفاً بالنبالة الثامة في علوم الأديان ، و موصوفاً بين الخاصة و العامة بالفضل علي سائر العلماء الأعيان ، ممهّداً لذا الصواب وسخر له الخطاب ، قد أوتي بسطه في اللسان عجيبه و سعته في البيان غريبه ، لم ير مثله إلي الآن في تفريع المسائل ، ولا شبهة في توزيع نوادر الأحكام علي الدلائل ، و لما يستوف المراتب الفقهية أحد (2) . « ... مثله ، و لاحام في تنسيق القواعد الأصولية أحد حوله

: مرحوم صاحب ریحانة الادب می نویسد

« شیخ جعفر کاشف الغطاء » و « ، « از تلامذه « سید جواد عاملی » صاحب « مفتاح الکرامه » جواهرالکلام فی شرح شرایع « پسرش « شیخ موسی » می باشد . کتاب

فهرست « ، ص ۲۰۰ » . 1

روضات الجنات ، ج ۲ ، ص ۲۰۴ » . 2

الإسلام » او نسبت به فقه جعفري ، مانند « بحار الأنوار » مجلسی نسبت به اخبار اهل بیت می باشد که تمامی فروع فقہیه را از اول تا آخر با ادله آنها ، با ( علیه السلام ) اطهار کمال دقت نظر استقصا کرده . و در استیفای جزئیات دقیقه احکام فقہیه و رد آنها بر اصول اکابر علماء را رهین . . . مقررہ دینیہ و تطبیق احکام نادره غیرمعنویہ با ادله شرعیہ بی نظیر قلم خود نموده است که تماماً خوشه چین آن خرمن کمال و علوم دینیہ می باشند . هرکس به اندازه فهم خود سنبلی چیده و به مقدار استعداد و شنای فکری خود گوهری را از آن دریای بی پایان التقاط می نماید - اینک مریی فقہا و پدر روحانی ایشان بوده و بیشتر به « (1) . « شیخ الفقہا » موصوفش دارند

با این پیش مقدمه ، و با توجه به عقاید شیخ احمد در باب ، « بابیت » و این ادعا که : « یقین خود را در علم خود مدیون ائمة الهدی هستم . اگر اظهارات و بیانات من از اشتباه مصون است ، در این حد است که تمام آنچه در کتابهایم به ثبوت رسانده ام ، مدیون تعلیم ایشان هستم . و ایشان خودشان ، از خطا ، نسیان و لغزش مبری و معصومند . هرکس از ایشان و این ادعا که شیخ در رابطه (2) « . . . تعلیم گیرد مطمئن است که خطا در او راهبر نیست که (3) « . . . ( علیه السلام ) خود با ائمة اطهار تا آنجا رفت که گفت : « سمعت عن الصادق

بعدها به تفصیل از آن سخن خواهیم راند ، مناسب به نظر می رسد که مباحثه مرحوم صاحب جواهر ، با شیخ احمد را به نقل از مرحوم میرزا محمد تنکابنی که در این مورد تنها آن را به استناد مأخذ میرزا محمد<sup>(4)</sup> « مأخذ مذاکره مذکور است . و « سید حسن تقی زاده : تنکابنی یا مأخذ دیگر نوشته است ، ذیلاً یادآور شویم

شیخ احمد احسائی ( می گفته است که من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث ) «

---

هدایة الأحباب فی ذکر المعروفین بالکنی « ریحانة الادب » ، ج ۳ ، ص ۳۵۸ ، به نقل از « 1 . حاج میرزا حسین نوری ، « نظم اللثالی » ، « والألقاب والأنساب » ، « مستدرک الحصون المنیعة » ، « المآثر والآثار » ، « اعلام الشیعة » ، « ماضي النجف » ، « نخبة المقال . . . و حاضر » و

مقدمه کتاب « شرح فوائد » ، « فهرست » ، ص ۲۴۶ . 2

کیوان نامه « ، ج ۱ ، ص ۴۷ - ۱۳۴ ، نامه نظام العلماي تبریزی به مرحوم کلباسی به نقل « 3 . از شیخگیری و بابیگری ، ص ۴۵

. « تاریخ علوم در اسلام » . 4

برای من قطع می شود که کلام امام است و حاجت به رجال و عنوان ندارم . . . مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت . شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر به فقه بود لیکن در محاجه و مجادله ید طولایی داشت ، به نحوی که غلبه بر او در غایت اشکال بود . پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت می تواند که قطع کند که این کلام امام است یا نه ، پس شیخ محمد حسن - رحمة الله علیه - حدیثی جعل کرد و کلمات مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت ، آن ورق را کهنه کرد از مالیدن و بالای دود و غبار نگه داشت . پس آن را به نزد شیخ احمد برد و گفت : « حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست ؟ » شیخ احمد آن را گرفت و مطالعه نمود و به شیخ محمد حسن گفت که این حدیث کلام امام است . پس آن را توجیهاً بسیار کرد . پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت . و آن را<sup>(1)</sup> . « . . . ! پاره کرد

البته سید حسن تقی زاده سؤال مرحوم صاحب جواهر را به این صورت نقل کرده است : « لطف فرموده ، دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف ؟ » در هر صورت به نقل از این دو مأخذ ، جای شبهه ای نیست که اولاً سؤال مربوط به « سند حدیث » ، و ثانیاً « معنی » آن بوده است . و عدم پاسخ صحیح از جانب شیخ احمد احسائی موجب آن گردید که علمای امامیه وقت با تمام احترامی که به فضل شیخ احمد داشته اند ، اعتقادشان را بیش از پیش درباره نیابت و بابیت ، نجبا و نقبا ، یا رکن رابع که از مهمترین فصول ممیز مبانی عقیده شیخیه با دیگر عقاید امامیه است از دست بدهند

از بررسی منابع عقیده شیخیه ، چنین مستفاد می شود که مذاکره مذکور ، قبل از آنکه سید حسن تقی زاده آن را عنوان و مورد توجه و تأمل قرار دهد ( تا آنجا که مطالعات این محقق نشان می دهد ) مشایخ و علمای شیخیه در صد نگاشتن و نشر پاسخی حتی در ضمن ، « رسالات رفع شبهات برنیامده اند ، و وقتی « سرکار آقا ابوالقاسم خان کرمانی

مصمم به نگارش پاسخی می شوند ، تنها به ذکر مراسله ای که از « جناب آقای حاج شیخ حسن سردرودی » از تبریز به دستشان رسیده و به گفته ایشان « و لله و فی الله متغیر شده <sup>(1)</sup> ، » بودند و خواسته اند دفاعی از آن بزرگوار نموده باشند و صفحاتی مرقوم داشته بودند اشاره می کنند ، و خود در مقام ارائه پاسخ ، ضمن ارائه بیانات خود ، تنها به ذکر مطالب ایشان اکتفا نموده است .

این امر می رساند که اگر در کتب مشایخ خود تحلیلی از این شبهه بسیار مهم ، یادی شده بود ، مسلم سرکارآقا با آنهمه تسلط و تبحر در عقائد و کتب شیخیه ، به آن اشاره می کرد .

در هر صورت ، مراد از عنوان این مسأله ، به این غایت بوده است که اگر نظریات مرحوم سرکارآقا را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم ، درواقع به شاه بیت عقیده شیخیه در قبال موضوع مورد بحث دسترسی پیدا کرده ایم ، و از هر جهت مأخذ و سندی ، در عین جامعیت ، غیرقابل خدشه می باشد .

: بدین لحاظ ، ما در تحلیل نقطه نظر مذکور ، با دو مبحث روبرو هستیم

. مبحث اول : صحت یا سقم اصل مذاکره

. مبحث دوم : بررسی موضوع مذاکره

### مبحث اول : صحت یا سقم اصل مذاکره

در مورد صحت یا سقم اصل مذاکره ، حاج شیخ حسن سردرودی و سرکارآقا ، در چند مورد از کتاب و مراسله ، چنین نظر داده اند :

1 - به گفته حاج شیخ حسن سردرودی : « شیخ مرحوم از مشایخ اجازه صاحب جواهر است <sup>(1)</sup> ، و اجازه روایتی او در جزء سیم جواهر ، به خط مبارک شیخ ثبت است . پس بسیار بعید <sup>(2)</sup> . » است که با شیخ روایت در مقام بحث ایستد

اساتید علماء ، قصص العلماء را رد و طعن زده اند . مرحوم « حاج میرزا حسین نوری » در « : در مقام رد کردن دعائی که به مجلسی نسبت داده اند گوید <sup>(3)</sup> » کتاب « فیض القدسی

فهرست ، ص ۲۴۵ . 1

فهرست ، ص ۲۴۵ . 2

الفیض القدسی ، مندرج در بحار ، ج ۱۰۲ ، ص ۳۶ ، ۱۶۳ و ۱۶۴ . 3

فما في ملفقات بعض المعاصرين من عدّ ذلك - إي الدعاء - في مناقبه ؛ بل ذكر السند له لا يخرج عن الضعف ؛ بل يقربه إلي الاختلاف لكثرة ما في هذا الكتاب من الأكاذيب الصريحة التي لا تخفي علي من له أنس و اطلاع بأحوال العلماء و که مرادش قصص العلماء است ) و در خاتمه فیض ( . سیرتہم و اطوارہم . إنتہی  
 إن بعض المتکلفین الذی أحب أن یعد من المؤلفین : القدسی ، باز محدث نوری گوید  
 - طاب اللہ تعالی ثراہ ( کہ مراد مجلسی مرحوم است ) ذکر فی ترجمہ صاحب العنوان  
 - اشیاء منکرہ ، و اکاذیب صریحہ ، لیس لها فی کتب الأصحاب و أرباب التراجم أثر ،  
 و لا عند العلماء منها خبر ، کدأبه فی اکثر التراجم بل ذکر فی حق کثیر من  
 أعیان العلماء و أساطین الفقہاء ما لا یلیق نسبته إلي أدنی المتعلمین . . . ثم ذکر  
 بعض منکراته إلي أن قال : - و قد ذکر فی عداد کراماته أيضاً منامین أعرضت عن  
 و حدسم این . نقلہما لعدم الوثوق بنقله كما لا یخفي علي من راجع سایر منقولاته  
 است کہ یکی از آنچه در حق اعیان علما ذکر کرده کہ از اکاذیب است و لایق نیست نسبت  
 آن بہ ادنی متعلم همانا نسبت حدیث جعل کردن بہ صاحب الجواهر برای امتحان شیخ مرحوم  
 (1) . « . . . »

: - سرکار آقا در این خصوص نوشته است 2

معروف لا محاله آن چیزی است کہ اقلّاً در کتاب مربوطہ بہ آن زیاد باشد و در نزد اهلش «  
 مشہور باشد ، و همچو حکایتی معروف نیست جز در کتاب قصص العلماء کہ حالش معروف  
 است و ہرکسی کتابش را دیدہ است معرفت کامل بہ خود او و روایات و درایات او پیدا  
 (2) . « . . . می کند

مجلسی « کہ آنہم علمای پس از او ، با « اولاً : اشتباه مرحوم میرزا محمد تنکابنی در مورد  
 تحقیق و ارائه مدرک ، نظریہ مرحوم میرزا را رد کردہ اند ، دلیل آن نمی شود کہ گفتہ میرزا  
 محمد تنکابنی در مورد میباحثہ شیخ احمد با مرحوم صاحب جواهر از همان مقولہ تلقی شود  
 . مگر آنکہ مدارکی در رد آن ارائه شود . کہ آن ہم از جانب سرکار آقا و حاج شیخ حسن  
 سردودی ارائه نشدہ است ، و در موارد متعددی سرکار آقا با وجود آنکہ

فہرست « ، صص ۲۴۹ - ۲۵۰ . 1

همان ، ص ۲۵۱ . 2

کتاب قصص العلماء را رد می کند ، بہ قول میرزا محمد تنکابنی استنادها کردہ ، و از این  
 استنادها نتایجی در تأیید شیوہ فکری شیخ بہ دست دادہ است . بہ طور مثال در صفحہ ۲۰۰  
 کتاب « فہرست » سرکار آقا ، پس از آنکہ نام مکفرین را بہ شہادت صاحب قصص العلماء ،  
 بی آنکہ متعرض شوند ، ذکر می کند ، و سپس درباره شخصیت مرحوم شریف العلمای  
 مازندرانی و « شیخ محمد حسین صاحب فصول » می نویسد : « همانچہ خود صاحب قصص  
 در مکارم اخلاق و رقابت ہایی کہ بین این دو عالم بودہ کہ حتی نماز جماعت پشت سر  
 یکدیگر را جایز نمی دانستند ، بلکہ هیچ یک آن یکی را مجتہد نمی دانست و همانچہ صاحب  
 . . . قصص نوشتہ است ، در معرفی آنها کافی است

شیخ محمد تقی برغانی « و در صفحہ ۱۹۰ همان کتاب ، در مورد واقعہ تکفیر مرحوم  
 می نویسند : « صاحب قصص العلماء ہم شرحی از مسموعات خود در این بارہ نوشتہ کہ بر  
 مطالعہ کنندہ آن کتاب محقق می شود کہ اعتبار تام ندارد . و بیشتر آنچه نوشتہ دروغ است



« و بیشتر نوشته های ایشان با اجتهاد و فکر خودشان است ، و قصدشان صحت روایت نبود در عین حال ، و بدون آنکه مدارکی در این خصوص عنوان کنند ، تأیید و تصدیق می کنند<sup>(۱)</sup> که : « فقط چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست ، و از مجموع روایات مختلفه پیداست ،<sup>(۲)</sup> . « همانا مسأله تکفیر است که قطعاً واقع شده است

ثانیاً : و از سوی دیگر در مأخذ شیخیه عموماً ، و در کتاب « فهرست » سرکارآقا ، یکی از موارد اثبات مقام شامخ شیخ احمد استناد به کتاب مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری است . سرکارآقا پس از ذکر جملات اول صاحب روضات ، در شرح حال شیخ احمد احسائی ، نتیجه منظور بیانات صاحب روضات است ( تمجید فوق العاده نموده و عبارات ) می گیرد : « جمیعش سایر علما و مشایخ آن جناب را نوشته است و ابراز کمال حسن ظن به حسن طریقه ایشان با این وصف ، در مورد نظر صاحب روضات که ضمن شرح حال مرحوم<sup>(۳)</sup> . « . . . نموده عنوان کرده اند ، تلویحاً معترض به نظر « شیخ رجب برسی

---

فهرست « ، ص ۱۹۰ . 1 .

همان . 2 .

فهرست « ، ص ۲۶۵ ؛ « کشف المراد » ، ص ۱۶۶ . 3 .

در حالی که ظاهر و باطن جملات<sup>(۱)</sup> . صاحب روضات شده و سعی در « تأویل » آن نموده اند مرحوم صاحب روضات ، مبین این است که پیروان شیخ که در هر صورت افکار خود را مستند به و نفی ضمنی این معنا ، مانع<sup>(۲)</sup> . عقاید شیخ احمد می دانند ، در ردیف غلاة قرار داده است از آن نشده است که شیخیه در بیان مقام فضل شیخ ، به کتاب « روضات الجنات » استناد نکنند .

ثالثاً : کتاب قصص العلماء ، با وجود کثرت نسخ خطی و چاپی ، و در حالی که اولین چاپ در سال ۱۲۹۰ هـ . ق . ، یعنی حدود ۲۳ ( سنگی آن ) تا آنجا که این محقق مطلع است سال پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در تهران ، و سپس در سال ۱۲۹۶ هـ . ق . ( تهران ، ، و سال ۱۳۰۴ هـ . ق . ، ( به خط زین العابدین قمی ) و ( به خط حسین طالقانی کورانی هـ . ق . ، ( تبریز ، به خط صمد تبریزی ) و قبل از آن در سال ۱۳۱۳۱۳۳۰ هـ . ق . ، و ق . ، در « بمبئی » و ۱۳۰۶ هـ . ق . ، در « لکنهو » ، مکرر طبع و نشر شده ۱۳۱۸ هـ . است از جانب هیچ یک از تلامذه مرحوم صاحب جواهر که هر یک از آنان ، از اکابر علمای امامیه و کلیه کتب تراجم<sup>(۳)</sup> در قرن چهاردهم به شمار می آیند ، و مسلم در قید حیات بوده اند ، پس از او و پس از کتاب میرزا محمد تنکابنی ، ردیه ای بر این مسأله که از لحاظ حوزه های

---

فهرست « ، ص ۲۶۴ . 1 .

روضات الجنات » ، ج ۳ ، ص ۳۳۷ ، عبارت مرحوم صاحب روضات چنین است : « و هم » 2 .  
في الحقيقة أعمهون بكثير من غلاة زمن الصدوقين في قم الذين كانوا ينسبون الفقهاء الأجلة إلى التقصير باسم الشيخية و الپشت سرية ، نسبتهم إلى الشيخ أحمد بن زين الدين الإحسائي المتقدم ذكره و ترجمه . . . « به تفصیل این بحث در صفحات آتی ، مراجعه شود » .

از جمله : مرحوم سید حسین ترک ، شیخ محمد حسین کاظمی ، میرزا حسین خلیلی ، 3 . آقا حسن نجم آبادی ، شیخ محمدحسن شرقی ، شیخ حسن ممقانی ، سید حسن مدرس اصفهانی ، شیخ محمد آل یس ، میرزا حبیب الله رشتی ، شیخ جعفر شوشتری ، شیخ جعفر الاعسم ، شیخ محمدباقر اصفهانی فرزند صاحب حاشیه معالم ، سید اسماعیل بهبهانی ، سید اسدالله اصفهانی ، سید ابراهیم لواسانی ، میرزا ابراهیم شریعتمداری سبزواری ، سید حسین و سید علی فرزند بحر العلوم ، سید محمد هندی ، سید محمد شهشانهی ، ملا محمد اشرفی ، ملا محمد فاضل ایروانی ، شیخ عبدالله نعمه عاملی ، شیخ عبدالرحیم نهاوندی ، شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی ، میرزا صالح داماد ، شیخ زین العابدین حائری ، شیخ محمدحسین طالقانی قزوینی ، شیخ راضی قزوینی ، شیخ نعمه طریحی ، شیخ مهدی کجوری ، میرزا عمود بروجردی

دینی شیعه ، نهایت حائز اهمیت را دارا بوده ، و دروغ بستن به مرحوم صاحب جواهر که ریاست و زعامت شیعه را عهده دار ، و شخصیتی زبانزد عام و خاص بوده اند ، ملاحظه نشده ، و اصولاً چطور بی پاسخ مانده ، و رفع شبهه نشده است ؟ ! ، و سید کاظم رشتی ، و حاج محمدکریم خان و حاج محمد خان و حاج زین العابدین کرمانی که حدود ۵۰۰ رساله و کتاب در خصوص عقاید شیخیه نگاشته اند ، متعرض قول صاحب قصص در قضیه آزمایش شیخ احمد از جانب مرحوم صاحب جواهر نشده اند ؟

رابعاً : سرکارآقا متعرض به گفته میرزا محمد تنکابنی که صاحب جواهر را از جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد ، شمرده نمی شود . در صورتی که به هر حال مسائل و مباحثی مورد تأمل صاحب جواهر قرار گرفته بود که با تمام فضلشان به تکفیر شیخ احمد منجر شده است ، و عدم تعرض به این مسأله از جانب سرکارآقا ، و عدم اثبات خلاف قول میرزا محمد تنکابنی ، می توان به صحت کلیات مطالب کتاب قصص العلماء ، در خصوص مسأله مذکور ، نزدیک شد .

### مبحث دوم : بررسی موضوع مذاکره

حاج شیخ حسن سردرودی « می نویسد : « همانا نسبت حدیث جعل کردن به « علیه ) صاحب جواهر برای امتحان شیخ مرحوم ، و حال آن که در کافی از امام محمد باقر مروی است که به ابی النعمان فرمود : « یا ابالنعمان دروغ میند بر ما که مبادا ( السلام برطرف شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد . « و در مروی است که « پنج چیز روزه روزه دار را ( علیه السلام ) خصال صدوق از امام جعفر صادق گنشاید و چهار از آنها را شمرد و فرمود : دروغ بستن بر خداوند و بررسولش و بر ائمه - صلوات الله علیهم - و آنها می خواهند صاحب جواهر را از اسلام بیرون برند تا سخنشان را در حق شیخ مرحوم ثابت نمایند ، و اگر صاحب جواهر روزه بود با جعل حدیث روزه اش باطل می شد (1) . « چنان که خودش در جواهر تحقیق فرموده

سرکارآقا نظریه خود را پس از ذکر بیانات حاج شیخ حسن سردرودی چنین ابراز می دارند : « شیخ مرحوم مدعی بوده اند که شم حدیث را دارند و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می دهند

و این مطلب مربوط به متن حدیث است و معنی آن ربطی به سند حدیث ندارد که صحیح باشد یا ضعیف و آنچه را که صاحب قصص نوشته که شیخ محمدحسن جعل نمود متن حدیثی است بدون سند که می خواست امتحان کند آیا شیخ می شناسد فرمایش امام را یا نمی شناسد . و به همین طور هم سؤال کرد و گفت : « حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست ؟ » و اگر آنچه جعل کرد حدیث مسندی از کتاب « معینی بود که اسمش جعل نمی شود ، و به این طور سؤال نمی کرد . ولی روایت تقی زاده » به این عبارت نیست و به این طور است : « لطف فرموده دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف ؟ » و قطعاً عبارت سؤال این طور نبوده و چیزی را که شیخ با شم خود می بایست امتحان بدهد که می فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن ، زیرا سند صحیح یا ضعیف اصطلاحی است که گذارده برای احادیث از حیث روات آن و رجوع به کتب رجال پس شیخ محمد حسن سؤال نکرد که این حدیث صحیح . می کنند و محتاج به شمی نیست . است یا ضعیف ؛ زیرا ادنی طلبه هم این نوع سؤال نمی کند

مورخ محترم به سهم خود از کمال سوءظن که نسبت به علمای اعلام دارند اینطور نوشته اند و بی سوادگی هم شده است و اعتماد به کتاب غیرمعتبر هم نموده اند که شایسته مثل احادیث ضعیف ( اصطلاح علمای درایت و رجال نیست و ) ایشان نبود . و اگر منظورشان از خود اصطلاحی وضع فرموده اند و مرادشان از حدیث ضعیف آن است که معنی آن قابل قبول ایشان نباشد ، پس لابد میزانی برای عدم قبول باید دست بدهند که همگی قبول داشته باشند و آن میزان را در اینجا ذکر نفرموده اند و آنچه معمول و مصطلح بین علمای شیعه است که ما هم پیروی می کنیم دو راه است یکی ملاحظه احوال روات همان که مسلک عموم اصحاب اصولیین ما است در تصحیح یا توثیق یا تضعیف یا تقویت احادیث که اساسش تواریخ صاحبان کتب رجال است و این يك راه ظاهری است و قرینه ای است که برای صحت یا سقم حدیث دست می آورند و کمکی برای شخص فقیه و محدث می شود و از این راه ظنی به . صحت یا سقم حدیث پیدا می کنند

و اما راه دیگر که راه حقیقی و واقعی است تطبیق حدیث با مضمون کتاب خدا و سنت جامعه است و از این راه ممکن است یقین به صحت و سقم حدیث پیدا شود و اگرچه راه بسیار مشکلی هم هست و کار هر فقیهی هم نیست مگر کسی که صاحب قوه قدسیه به معنی حقیقی باشد و کلام امام را بشناسد که فرمودند : « در اخبار که ما یکی از شما را فقیه نمی شماریم تا وقتی که حدیثی که بر او عرضه شد بشناسد آن را » و این همان شم فقاہتی است که عموماً مدعی آن هستند و در فهم همه احادیث خواه به اصطلاح درایت صحیح باشد یا ضعیف باید به کار رود و از این راه صحت معنی حدیث معلوم می شود ، خواه علی الظاهر هم به لفظه صادر از امام شده باشد یا نشده باشد ، زیرا اگر از عبارتی معلوم شد که این موافق کتاب و سنت است . پس معنی آن یقیناً فرمایش امام است و صحیح است و آن کسی که شم اخبار آل محمد را داشته باشد این معانی را می فهمد و پیغمبر فرمود : « دروغگویان بر من زیاد شدند و هرچه مطابق با کتاب خداست ( صلی الله علیه وآله و اگر مطابق نباشد من نگفته ام و اگر کسی قادر بر این نوع تطبیق باشد « من گفته ام معلوم است که شم حدیث را دارد و همه فقها این دعوی را دارند ، منتھی در بعضی صرف ادعا است و در بعضی حقیقت دارد و اگر يك چیزی از آن حکایت منقوله معقول باشد همین قسمت است که مثلاً فرموده باشند بر حسب فرمایش امام که فقیه چنین کسی است . یا فرموده اند من لحن اخبار را می فهمم و آن چیزی را هم که به قول ایشان ، شیخ جعل کرده اگر واقعیت داشته باشد البته معنی صحیح بوده که الفاظش از خود شیخ بوده مثل این که خبری یا اخباری را نقل به معنی کرده باشد و شیخ مرحوم هم فرموده باشد که صحیح است ؛ زیرا صحیح به این معنی که عرض کردم آن چیزی است که معنی آن با فرمایش خدا و رسول موافق باشد و آن عبارت هم موافق بوده و غیر از این درباره ( صلی الله علیه وآله ) و ائمه

علمای اعلام و اساطین اسلام نمی توان تصور کرد که العیاذ باللّٰه جعلی بکنند و عبارتی که بر خلاف فرمایش خدا و رسول باشد بسازند و یکدیگر را امتحان نمایند و عوام از برادران ما اگر عبور به این قبیل عبارات نمایند نباید باور کنند و پیداست که نویسندگان اغراض دیگر<sup>(1)</sup> . « داشته اند - أصلهم الله ان شاء الله - .

فهرست » ، صص ۲۵۱ - ۲۵۴ . 1

اولاً : کلیه مطالب سرکارآقا ، براساس موضوعی قرار گرفته که آن موضوع در متن « قصص العلماء » ، یا نوشته تقی زاده ، موجود نیست

سرکارآقا « می نویسد : « قطعاً عبارت سؤال این طور نبوده و چیزی را که مرحوم شیخ ، با شرم خود می بایست امتحان بدهد که می فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن » . در حالی که اگر سرکارآقا ، قضیه مذکور را درمورد امتحان شیخ ، منقول از مرحوم صاحب قصص و تقی زاده ، قبول دارد بایستی براساس قول آنان ، مسأله مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد . و بررسی سرکارآقا فاقد چنین ویژگی است . و اگر خود به مأخذی دیگر برخورد کرده که در آن مذاکره ، قول دیگری مطرح شده ، البته می توانست عنوان ساخته ، و مصحح اقوال مذکور شود . که این هم مورد ادعای صاحب قصص نیست

برای این منظور یکبار دیگر اصل مذاکره را دقیقاً مشخص کرده و ذیلاً می نگاریم تا بررسی ما در اطراف نظریات سرکارآقا ، از اساسی منطقی برخوردار باشد

: به روایت صاحب قصص

شیخ محمد حسن صاحب جواهر : « حدیثی پیدا کرده ام ، شما ببینید که آن حدیث است یا نه . و آیا معنی آن چیست ؟

» . شیخ احمد احسائی : « این حدیث و کلام امام است . پس آن را توجیهاً بسیار کرد

: به روایت تقی زاده

شیخ محمد حسن صاحب جواهر : « لطف فرموده ، دقت بفرمایید ، این حدیث صحیح است یا » . ضعیف ؟

» . شیخ احمد احسائی : « این حدیث کاملاً صحیح و معتبر است

از لحاظ طرح سؤال ، هر دو قول ، در يك امر مشترکند ، و آن مسأله سند حدیث است . و از لحاظ پاسخ ، هر دو قول در يك مطلب متفقند ، و آن تأیید صحت حدیث می باشد . حال سرکارآقا به چه مأخذ و مدرکی می گویند مسأله مربوط به شرم حدیث بوده است نه سند حدیث ، معلوم نیست

ثانیاً : اگر جواب سؤال صاحب جواهر به زعم سرکارآقا صحیح بوده است . چرا

صاحب جواهر ، کاغذ را پاره کرده و ترك مجلس نموده است ؟ و چرا مرحوم صاحب قصص و تقی زاده این واقعه را در رد دعاوی شیخ نگاشته اند ؟

درواقع صاحب جواهر ، چون شیخ احمد مدعی کسب علم از امام شده بود و مسلّم علم رجال را هم دربر می گرفت . سؤال از سند این حدیث کرده است ، والا صریحاً از معنی حدیث می پرسید . و این بیان سرکارآقا که شیخ مدعی بوده اند که ششم حدیث دارند ، و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می دهند ، و این مربوط به متن حدیث است نه سند ، موافق عقل کاوش گرانه در این مسأله نیست ؛ زیرا حدیث چیزی است که کلام امام باشد ، نه موافق کلام امام و مسأله مهم برای مرحوم صاحب جواهر اساساً شناخت کلام امام بوده است و . « شیخ هم گفته است : « کلام امام است

ثالثاً : بقیه مطالب سرکارآقا و شیخ حسن ، پیرامون باطل شدن روزه و تفصیل در متن حدیث به عقیده مؤلف خارج از متن مسأله بوده ، و با . . . صحیح و ضعیف ، و ورود به علم رجال و طرح آنها ، کلام را مطول نمی کنیم

هـ . ق . ( . محمدعلی مدرسین به 1245 متوفی ) - **مرحوم شریف العلمای مازندرانی 2**  
نقل از مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری در « روضات الجنات » و میرزا محمد مهدی خوانساری در « أحسن الودیعه » و حاج شیخ عباس قمی در « هدیه الأحاب » می نویسد :  
« شریف العلمای از اعظام فقها و اصولیین اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که جامع معقول و منقول ، بالخصوص در اصول که استاد فحول بود ، در حائز مقدس مجلس درس . معظمی داشته به حدی که گویند زیاده بر هزار نفر از اکابر حاضر حوزه درسش می بوده اند سعیدالعلمای بارفروش مازندرانی ، « شیخ مرتضی انصاری » ، ملا آقا دربندی ، صاحب ضوابط ، سید محمد شفیق جابلقی ، ملا اسماعیل یزدی ، و نظایر ایشان از تلامذه و حاضرین حوزه (1) . « او بوده اند . مرحوم شریف العلمای از تلامذه « سید مجاهد » و « صاحب ریاض » بود

متوفی ۱۲۶۱ هـ . ق . ) : میرزا محمدباقر ) - **شیخ محمد حسین صاحب فصول 3**

ریحانة الأدب » ، ج ۳ ، ص ۲۱۹ ، همچنین مراجعه کنید به شرح احوالات مرحوم آقا سید « . 1 . مهدی بن سید علی صاحب ریاض در صفحات بعدی

(1) « خوانساری ضمن شرح احوالات مرحوم شیخ محمدتقی صاحب « هدایة المسترشدين در مورد مرحوم شیخ محمدحسین صاحب فصول برادر مرحوم شیخ محمدتقی چنین اشاره می کند :

هذا و قد كان لشيخنا المعظم إليه أخ فاضل فقيه و صنو كامل نبيه و حبر بارع و حيه من اولاد أمه و أبيه جعله الله تعالى منه بمنزلة هارون من أخيه ، و هو الفاضل المحقق المدقق المتوحد في عصره المسمي بالشيخ محمد حسين صاحب كتاب « الفصول » في علم الأصول ، و كتبه هذا من أحسن ما كتب في أصول الفقه و أجمعها للتحقيق و التدقيق ، و أشملها لكل فكر عميق ، و أحرزها لتدارك اشتباهات السالفين ، و أطمحها نظراً في الخصومة إلي كتاب القوانين ، و قد تداولته جميع أيدي الطلبة في هذا الزمان ، و تقبلته القبول الحسن في جميع البلدان ، إلا أنه غير مستوعب مسائل هذا الفن الجليل ، و لا بالغ مبلغ كتاب أخيه الأكبر في التفصيل والتذيل ، و لا يزد عدد أبياته في ظاهر التخمين علي (2) . « كتاب القوانين

صاحب الفصول في علم الأصول « : محمدعلي مدرس در « ریحانة الأدب » تحت عنوان مي نویسد : « . . . از اکابر و متبحرین علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که فقیه اصولی محقق مدقق جامع معقول و منقول ، حاوی فروع و اصول و صاحب فکری عمیق بود . این کتاب او در تحقیقات انبیه و مدققات رشیه ، اجمع و اکمل کتب اصولیه بوده و محل استفاده اکابر و فحول و فهم مطالب و تفتن بر نکات و دقائق آن مایه افتخار افاضل و (3) . . . » بهترین معرف مقامات علمی وی می باشد

صاحب روضات الجنات ذیل شرح حال صاحب فصول به عقاید ایشان در قبال

از مهم ترین کتب علم اصول که در ایران به دفعات چاپ سنگی شده است . 1

روضات الجنات ، ج ۲ ، ص ۱۲۶ . 2

ریحانة الأدب ، ج ۳ ، ص ۲۸۰ . 3

: عقاید شیخیه ، اشاره می فرمایند و می نویسند

**و كان هذا الشيخ المعظم كثيرالطعن و التشنيع علي طائفة الشيخية المنتسبين « إلي الشيخ أحمد الإحسائي المقدم إليه الإشارة ، متجاهراً باللين عليهم ، و التبري عن عقائدهم الفاسدة علي رؤوس الأشهاد ، و قد رأيت أيام تشرفي بالزيارة منابر (1) . « في هذا المعني**

قصص العلماء . . . « تأیید می کند که از « : سرکارآقا ابوالقاسم ابراهیمی ، به نقل از کتاب . شیخ محمدحسین صاحب فصول « بوده است «جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد ،

ولی سرکارآقا ، به جای آن که فضل ایشان را از کتب تراجم ، خاصه روضات الجنات استخراج کند ، کتاب قصص العلماء را که خود به خاطر دفاع از شیخ احمد ، در موردش گفته است : « حالش معلوم است « مورد استناد قرار داده و می نویسد : « و دیگر ( از تکفیرکنندگان ) شریف العلمای مازندرانی و شیخ محمدحسین صاحب فصول است که همانچه خود صاحب قصص در مکارم اخلاق و رقابت های که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز نمی دانستند بلکه هیچ يك آن یکی را مجتهد نمی دانست و (2) . « . . . هم آنچه صاحب قصص نوشته است در معرفی آنها کافی است

در حالی که میرزا محمدتنکابنی ، ضمن شرح حالات شریف العلماء مطالبی را عنوان کرده است که نشان می دهد تا حدودی سرکارآقا رعایت صحت در نقل روایت را نفرموده اند . زیرا ظاهر این که شریف العلماء اعتقاد به اجتهاد شیخ محمد « : اولاً : مرحوم تنکابنی نوشته اند و این (3) « . . . حسین نداشت ، لیکن شیخ محمدحسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده خلاف بیان سرکارآقا است که قاطعانه فرموده اند : « هیچ يك آن یکی را مجتهد نمی دانست . ثانیاً : عدم اقتداء کردن مجتهدی به مجتهدی دیگر در نماز جماعت که در میان حوزه های دینی و مساجد و اماکن ، حتی در جوامع غیرشیعی ، رواج دارد ،

روضات الجنات ، ج ۲ ، ص ۱۲۶ . 1

فهرست « ، ج ۱ ، ص ۲۰۱ » . 2 .

قصص العلماء « ، ص ۱۱۵ » . 3 .

معلول عقاید و مسائل دیگری است که به هیچوجه مانع از آن نمی شود که کتاب فصول باطل ، یا فتوای شریف العلماء ، یا شیخ محمد حسین فاسد معرفتی شود . . ! باید مسأله را در حیطه خود به خوبی تحلیل نمود . و از قیاس پرهیز داشت

باتوجه به کتاب : « هدیه الأحاب » : مرحوم : ( . متوفی ۱۲۸۵ هـ . ق ) - **ملا آقا دربندی 4** أحسن الودیعة » و کتاب « مآثر و آثار » اعتماد السلطنه و « » : شیخ عباس قمی ، و کتاب محمدعلی مدرس در « ریحانة الأدب » می نویسد : « عالم متبع جلیل ، . « أعیان الشیعة فقیه اصولی ، جدلی و رجالی ، محقق مدقق ، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از . . . . تلامذه شریف العلمای مازندرانی بود

وقتی صاحب جواهر در مجلسی به کتاب جواهرالکلام خود می بالید ، ملاآقا گفته است : از (2) . « ما بسیار است . . . . در علم اکسیر نیز مهارت داشت (1) جواهر شما در خزائن

الجوهرة « یا جوهرالصناعة ( دراسطرلاب » : ملاآقا دربندی تألیفات بسیار داشت . از آن جمله خزائن الأحكام « ، « عناوین الأدلة » ( در اصول ) ، « ، « ، « » ، « خزائن الأصول در رجال ) و « اسرارالشهادة » می باشد . کتاب مذکور که از عربی به « قوامیس القواعد پارسی ترجمه شده است ، به گفته و اظهار نظر مدرس : « به حکم انصاف این کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آن همه محبت مفرط که داشته لؤلؤ و مرجان « شرحی دائر « است حاوی غث و سمین بوده است . و علامه نوری در کتاب بر ضعف کتاب اسرارالشهادة و عدم اعتماد بر آن نگاشته است . و در کتاب : « اعیان الشیعة مذکور است که : « دربندی در مؤلفات نقلیه ( مقتل ) خود بسیاری از اخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد . و از نقل هم شاهدهی نیست . سرکارآقا ، بی آنکه به تبحر ایشان در زمینه های فقه و اصول و رجال اشاره کند ، که مسلم سه رشته مهم در رابطه با تکفیر شیخ بوده است نوشته است : « در شخصیت ملاآقا دربندی همین بس که کتاب . . . ! اسرارالشهادة او سراسر روایات مجعول و غلط است

- **آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب « ضوابط الأصول » ( متوفی ۱۲۶۲ هـ . ق ) صاحب 5**

. منظور کتاب های « خزائن الأصول » و « خزائن الأحكام » ملاآقا دربندی است . 1

ریحانة الأدب « ، ج ۲ ، ص ۲۱۶ » . 2 .

: روضات درباره او می نویسند

هو من أجلة علماء عصرنا ، و أعزة فضلاء زماننا ، لم أرمثله في الفضل والتقرير و جودة التحبير ، و مكارم الأخلاق ، و محامد السیاق ، و الإحاطة بمسائل الأصول . و المنة فيما یكتب أو یقول .

إنتقل مع أبيه الميرور من مجال دارالسلطنة قزوين - الاتي إلي بعض محامدها  
الإشارة إن شاء الله الجليل في ترجمة المولي خليل - إلي محروسة قرمىسين ، و  
قرأ ميادي العلوم علي من كان فيها من المدرسين ، و كان بها إلي أن حركته الغيرة  
العلوية و حدته الهمة الهاشمية علي العروج إلي معارج العلم والدين ، والخروج عن  
مدارج أوهام المتدين ، والولوج في مناهج أعلام المجتهدين ، فودع من هناك أباه و  
شفع رضا الله تعالي برضاه ، و هاجر ثانية الهجرتين ، و سافر إلي تربة مولانا  
، و أخذ في التلمذ علي أفاضل المشهدين ، و الأخذ من ( عليه السلام ) الحسين  
 . الأماجد المجتبيين

فممن أكثر عليه الاشتغال بالحائر المقدس في مراتب الأصول رئيس الأصوليين  
النبلاء الفحول ، بل الجامع بين المعقول والمنقول ؛ مولانا شريف الدين محمد بن  
المولي حسنعلي الأملي المازندراني الأصل ، الحائري المسكن و المدفن ،  
 . المتوفى بالطاعون الواقع في حدود سنة ست و أربعين و مأتين بعدالألف

و هذا الشيخ هو الذي ملأالأصقاع آثار تأسيسه ، و قرع الأسماع أصوات تدریسه و  
إن كان غير مسلم في أبواب الفقهيات ، و مقتصراً في أصوله علي بواجر اللبيات ، و  
لم يخرج منه مصنف ، مشهور ، و مؤلف هو بالرشاقة مذكور ، حتي أن اعترى الرب  
ساحة فقاخته و اجتهاده بعد ما أطبق علي تمام مهارته و استعداده . و بالجملة  
فبلغ أمر سيدنا المشار إليه من التلمذ البالغ الكثير علي هذا الأستاذ المعظم إلي  
حيث كان يدرس في حياته ، و

تهوي إليه أفئدة الطلاب قبل وفاته ، و أخذ الفقه كما شاء ، و أراد من فقهاء النجف  
الأشرف و خصوصاً عن شيخه الأفقه الأفخر الشيخ موسي بن جعفر فقد تتلمذ  
 . عليه كثيراً

و هو الآن فالحمد لله علي أن جعله واحد زمانه في شريف مكانه ، و أنهي إليه  
الرياسة و التدريس علي حسب شأنه بحيث يشد إلي سدة العلية رواجل الآمال  
من كل بلد سحيق ، و يلوي إلي عتبة المنیعة أعناق الأمانی من كل فج عميق ، لا  
زالت رياض الفضل بنضارة علمه ممرعة ، و حياض الشرع من غزارة فضله مترعة ،  
(<sup>1</sup>) . ما طلع طالع الإقبال و خطر خاطر بالبال

و محمدعلي مدرس به نقل از كتاب « اعيان الشيعة » و كتاب « هدية الأحياب في ذكر  
قصص العلماء » . . . در شرح حال صاحب ضوابط « المعروفين بالكني والألقاب والأنساب » و  
مي نويسند : « از اكابر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که در تمامی  
و در احاطه (<sup>2</sup>) مراتب علمیه و حسن تقرير و انشاء و تحرير بي نظير و در مكارم اخلاق طاق  
مسائل فروعیه و اصولیه وحید عصر خود بود . . . فقه را از شيخ علي كاشف الغطاء و شيخ  
موسي كاشف الغطاء و صاحب رياض و پسرش سيد مجاهد و ديگر افاضل و اماجد خواند .  
اصول را نیز از شريف العلمای مازندرانی مشهور استقصا نمود . « صاحب قصص العلماء و سيد  
حسين كوه كمري و شيخ زين العابدين مازندرانی و حاجي سيد اسدالله حجة الإسلام  
(<sup>3</sup>) . « . اصفهاني » و نظاير ایشان از تلامذه وي مي باشند

سرکارآقا نظريه خود را در مورد صاحب ضوابط چنین ابراز مي دارند ! : « سيد ابراهيم قزويني  
صاحب ضوابط و نتايج است که بهترين معرف ایشان هم در مراتب علم و ادب و کمال و معرفت  
همين دو کتاب ایشان است و ما تسويد اوراق نمي نماييم . و عقايد سخيغه



روضات الجنات ، ج ١ ، ص ٣٨ . 1 .

مرحوم ميرزا محمد تنكابني نیز در ضمن شرح حال مرحوم استاد آقا سيد ابراهيم . 2 .  
نمونه هايي از مكارم اخلاق ايشان را ذكر کرده است . صفحه ٢ - ١٩

ريحانة الأدب ، ج ٣ ، ص ٣٧٦ . 3 .

عجيب است كه همه اكابر اماميه كتب او <sup>(1)</sup> ! او را در هر باب ، هر كس مي خواهد مي فهمد را ستوده اند ، و سركار آقا ، به خاطر اين كه مرحوم صاحب ضوابط با شيخ ميانه نداشته ، او را به يك باره تخطئه مي كند . در حالي كه نخوانده و نشنيده ام كه از اكابر علماء كسي ، و از كتب تراجم كتابي ، مقام ايشان و والايي شان كتاب ضوابط را انكار كند . تا آنجا كه ميرزا محمدباقر خوانساري در كتاب « روضات الجنات » كه حتي مورد احترام خاص مشايخ شيخيّه مشهورترين دانشمندان روحاني جهان « است ، و به گفته « مرتضي مدرس چهاردهي » از اسلامي است « از كتاب مرحوم سيد استاد چنين ياد مي كند

**ثم إن له من التصنيفات الرائقة والتأليفات الفائقة كتاب ضوابط الأصول علي أكمل .  
تفصيل و كتاب دلائل أحكام الفقه في أبعاد دليل**

و ان نوقش في الأول بكون أكثره من تقريرات شيخه الشريف كسائر ما كان يضبطه طلاب مجلسه المنيف لندرة ما اختص به فيه من التصرف الجديد أو التحقيق السديد و لا نقص عليه في ذلك بعد ما اتضح أنه إنما ألف هذا الكتاب في مبادي أمره ، و ليس أيضاً ممن يعبا أو يعتد بشأنه كسائر ما أفرغه في قالب التصريف و أن من طالع كتابه الموجز المسمي بنتائج الأفكار في الأصول مبتيناً علي مائة و خمسين فصلاً من الفصول يعرف صدق هذا المقال ، و أن جناب مصنّفه المفضل كأنه نفس ملكة الفقه و الأصول و مالك أزمة المعقول و المنقول ، و الفائق علي غيره من النبلاء الفحول ، مع أنه إنما كتبه في قلائل من أيام هجرته إلي زيارة من ظهر القلب و بدون المراجعة إلي شيء من ( عليهما السلام ) سيدنا العسكريين . أساطير الفن كما حكى لنا من يوثق بنقله

و قد تشرفت بخدمته ، و زيارة هذا الكتاب بعيد تدوينه له ، عند توقفي لتقبيل العتبات العاليات . علي مشرفيها الصلوات الباهيات . في حدود سنة ثلاث

فهرست ، ص ٢٠١ . 1 .

و خمسين ، فانتسخت بخطي من نسخة الأصل التي كانت بخطه الشريف . و كنت أوان اتصالي بحضرة جلاله أيضاً من المتطفلين علي طلاب مجلس إفضاله ، و قد إختصت منه في ذلك البين بعنايات جليّة و اعتناءات وافرة جميلة . منها : ما كتب <sup>(1)</sup> . « بخطه الشريف من صورة الإجازة لي علي ظهر تلك النسخة

مرحوم استاد ، اشعاري را <sup>(2)</sup> « تا آن جا كه مرحوم ميرزا محمدباقر در اهميت كتاب « ضوابط : كه هر بيت آن مبین ارزش والاي كتاب مزبور است مي سرايند

هذا جمال دفاتر الأخبار \* \* \* هذا ثمال أفاضل الأدوار  
 هذا سلافة عصرهم من أسرهم \* \* \* فيه الكفاية عن عنا الأسفار  
 عند الوفيد المستفيد كأنه \* \* \* عين الحياة و نهر علم جار  
 إن قيل : كلّ الفضل فيه يصدّق \* \* \* حيث اقتفي لغواضل الآثار  
 والحق والتحقيق في صفحاته \* \* \* كالنجم في فلك البروج الدار  
 فاق الرّسائل في المسائل و احتوي \* \* \* لبّ الأوائل والجديد الطاري  
 لا يعتري ظفر الخصومة متنه \* \* \* إلّا بردّ الخصم ردّ خسار  
 عمّ الخلائق نفعه من حينه \* \* \* رغماً لكلّ مخلّط أخباري  
 هذا هدي و يزيد من لا يهتدي \* \* \* بهداه رجساً صالحاً للنار  
 خير الكلام بيانه الوافي وفي \* \* \* أوصاله لدقائق الأسرار  
 الفضل مختوم به و ختامه \* \* \* مسك فذق فلنعم عقبي الدار  
 « أفكارهم فازت بكلّ كريمة \* \* \* فأتي الكتاب » نتایج الأفكار  
 أفكيف يجزي عنه بالأفكار من \* \* \* مستعجم لولا جزاء الباري  
 این نوع تجلیل از مقام مرحوم استاد ، و توصیف از آثار او ، که در واقع شیوه

---

روضات الجنات ، ج ۱ ، ص ۳۹ . 1

یعنی ضوابط الأصول ، روضات الجنات ج ۱ ، ص ۴۰ . 2

پژوهشی همه صاحبان تراجم و عالمان امامیه است ، مغرضانه نخواهد بود که سرکارآقا که  
 حدود مرتبه فضل و کمال ایشان معلوم هیچ یک از اکابر امامیه هم عصرشان نبود ! ، آثار  
 تلقی کنند ؟ بی شک چنین سخنی نباید ناشی از تبحر ایشان « مرحوم استاد را « سخیف  
 در معارف مذهب امامیه باشد ، بلکه صرفاً به اتکای تعصب به شیخیه که مسلم مغایر طریق  
 فضل و مراتب اجتهاد شیخ احمد است ، اظهار و ابراز فرموده اند . چنین روحیه ای ، آنهم پس  
 از حدود یک قرن که از حیات مرحوم استاد می گذرد ، به خوبی می تواند مؤید روحیه شیخیه  
 و واقعه ای باشد که میرزا محمد تنکابنی ضمن ذکر مکارم اخلاق مرحوم استاد ، چنین یاد  
 کرده اند :

مشاهده نمودم که روزی یکی از اعراب که از مریدان سید محمدکاظم رشتی شیخی بود و «  
 میان شیخیه و طبقه فقها نهایت منافرت و مباحثت و مشاقه بود . آن عرب در مجمع درس آن  
 جناب حاضر شد و زبان به هرزه درائی و کنره و فحش گشاده بود و خنجری به کمرش بود و

پیش می آمد که سید استاد سرپه زیر افکنده بود و سکوت داشت . یکی از سادات خدام به ناگاه مطلع گردید آمد و گریبان آن ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را کاری مدار و او (1) . « ! . . . را تأدیب و سیاست مکن که او مجنون است

در حقیقت این بابی است از ابواب شیخیه ، که سید کاظم رشتی آن را هم در زبان و هم در چنانچه وقتی کتاب « دلیل المتحیرین » را نزد آقا سید . کتاب دلیل المتحیرین خود گشوده بود ابراهیم آوردند . آن جناب پس از شنیدن قسمتی از مطالب آن ، فرمود : « اسم این کتاب چیست ؟ عرض کردند که به دلیل المتحیرین موسوم است . آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود مناسب آن بود که این رساله « شتمیه » نامند ، زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم (2) . « ! . . . علمای اعلام است

ق . ) : صاحب « ریحانة الأدب » . متوفی ۱۲۶۳ هـ .) **ملا محمد جعفر استرآبادی 6** می نویسد : « حاج ملا جعفر ، از فقها و مجتهدین امامیه قرن سیزدهم هجرت می باشد که صاحب تحقیقات دقیقه ، بسیار متقی و محتاط ، در کثرت ورع و احتیاطی که در امور دینی

---

قصص العلماء ، ص ۷ . 1

همان ، ص ۵۶ . 2

او از اکابر تلامذه . داشته ضرب المثل بود و گاهی به وسواسش منتسب می داشتند صاحب ریاض به شمار می رفت . سال ها در کربلائی معلی با عزت و احترام تمام می زیست . تا موقعی که آن ارض اقدس از طرف داود پاشا محاصره گردید . به تهران رفت و تا بیست سال به تدریس و امامت و فتوی و قضاوت اشتغال داشت . . . « حاجی کرباسی » با این که بعد از « حاج سید محمدباقر حجة الاسلام رشتی » به اجتهاد کسی تصریح نمی نمود ، اجتهاد ملا جعفر را تصدیق کرده و احکام او را تنفیذ می نمود . علاوه بر این در (1) . « . . . علوم ادبیه نیز ممتاز و در تقریر و تحریر در نهایت امتیاز بوده

پیرامون (2) « شیخ محمدحسن » فرزند ملا محمد جعفر استرآبادی در کتاب « مظاهر الآثار » عقیده ملا محمد جعفر استرآبادی درباره شیخ احمد می نویسد : « . . . عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند . در آن روز پدرم در سفر حج بود ، و شیخ که از ماجرای تکفیر خبر شد گفت علمای این دیار فقیه و اصولی هستند . از علوم معقول و حکمت بیگانه اند . کلماتش را تنها حکیمان می فهمند ، راضی شد که پدرم در این باره هرچه حکم . کند قبول کنند

اندک مدتی از این داستان گذشت . پدرم از سفر مکه بازگشت . سید ( منظور سید شرح زیارات » و چند رساله از « محمد مجاهد است ) کسی را نزد پدرم فرستاد و کتاب مؤلفات شیخ را هم برای مطالعه و اظهار نظر ارسال کرد . پدرم پس از مطالعه و دقت در نوشته ها گفت : عبارت های این کتاب و رساله متشابه و قابل تأویل است . به حکم مقبوله ابن حنظله ، واجب است که حکم سید را اطاعت کرد . اما برای استوار شدن حکم و حکومت در مسأله تکفیر چاره ای نیست به جز این که با شیخ به گفتگو پرداخت . آنگاه دید

نسخه خطی این کتاب در ۸ جلد که به خط مؤلف در کتابخانه « مجتبی مینوی » ۲ . می باشد مورد تحقیق آقای مدرسین چهاردهی قرار گرفته . و این مطلب را در کتاب « شیخگری و بایگری » ص ۴۸ ، چاپ دوم ، انتشارات فروغی ۱۳۵۱ هـ . ش . ذکر کرده اند . که عیناً نقل می شود . البته مرحوم صاحب ریحانة الادب ، در شرح حال شیخ محمدحسن استرآبادی ( ج ۳ ، ص ۲۱۰ ، چاپ دوم ) از جمله تألیفات مشارالیه را « مظاهرالانوار » در حالی که : « مظاهرالآثار » در کتاب آقای مدرسین نوشته شده مؤلف از آنجا . خوانده اند . که کتاب مذکور را شخصاً ندیده اند ، به ذکر قول آقای مدرسین اکتفاء می کند .

! که شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه ؟

پس از چندی پدرم شیخ را در حمام ملاقات کرد و جوایب احوال یکدیگر شدند . شیخ عقاید و آرای خود را بیان کرد . و پدرم وارد بحث و انتقاد گردید . مردم خبر شده برای تماشای بحث در حمام گرد آمدند . شیخ مطابق ظاهر نوشته های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت . همان گونه که علامه سید مجاهد و سایر علمای کربلا و نجف از نوشته های او فهمیده بودند ، آنگاه علامه استرآبادی حکم به تکفیر شیخ کرد و هنگامه یی در کربلا و سایر شهرهای ایران (۱) . « آغاز شد

هـ . ق . ) : فرزند « آقا سیدعلی ۱۲۶۰متوفی ) .- **مرحوم آقا سید مهدی طباطبایی 7** صاحب ریاض المسائل » ، و برادر کهنتر سیدمجاهد ، از اکابر علمای اواسط قرن سیزدهم و صاحب روضات ضمن شرح حال (۲) . هجری و استاد مرحوم « شیخ مرتضی انصاری » است صاحب هدایة المسترشدين و مخالفت های برادر بزرگوارش « شیخ محمدحسین صاحب با شیخیه که قبلاً یادآور شدیم ، اضافه می کند : « . . . کما کانت هذه شیمه » فصول (۳) . « سیدناالمهدی بن الامیر سید علی الحائری الطباطبائی أيضاً

اساس و ماجرای مخالفت آقا سید مهدی با شیخیه را که در آن زمان ریاست آن با سیدکاظم رشتی بود ، میرزا محمد تنکابنی چنین نوشته است :

چون خبر تکفیر شیخ اشتهار یافت ، و شیخ نیز وفات یافت . در آن زمان آقا سیدمهدی خلف « باشرف آقا سیدعلی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربره ، فتوا نمی گفت . پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست ؟ آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و « شریف العلماء و حاجی ملا محمدجعفر استرآبادی و حاجی سیدکاظم » را احضار نمود . ایشان با سیدکاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبار کفر است . سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبار کفر است . لیکن شیخ ظواهر این عبار را اراده

مظاهرالآثار » ، ج ۱ ، ص ۱۰۶۴ . 1 .

ریحانة الأدب » ، ج ۴ ، ص ۳۰ . 2 .

روضات الجنات » ، ج ۲ ، ص ۱۲۶ . 3 .

نکرده است بلکه این کلمات را تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است . ایشان گفتند که « ما مأمور تأویل نیستیم » ، مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار و الاهر کافری که به کلمه کفري تکلم کند لامحاله تأویلی در او راه دارد . پس به سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبار کفر است . سید کاظم نوشت که ظاهر این عبار کفر است و آن را به مهر خود مهور نمود . پس آقا سید مهدی اگرچه فتوا نمی گفت لیکن به شهادت این دو عادل که شریف العلماء و حاجی ملامحمد جعفر استرآبادی بود حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نمود . و از آن پس به مسجد رفته و مردم را موعظه نمود که در این عصر گرگان چند به لباس میش درآمد و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند . و ایشان شیخ (1) . « احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت

سید کاظم رشتی « در کتاب : « دلیل المتحیرین » اصل ماجرا را به صورت کلی تأیید و از « ولی در صدد توضیح و شرحی مفصل برآمده . این حیث اختلافی با گفته صاحب قصص ندارند که از آن تیره خود و شیخ احمد را مراد داشته است . بعدها مطالب کتاب مذکور ، مورد و سرکارآقا در کتاب « (2) « استفاده مرحوم حاج محمد کریم خان در « هدایة الطالبین (4) » و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در کتاب « پاسخی به کتاب مزدوران استعمار (3) » فهرست تقیه « کرده « قرار گرفته ، با شرح های تفصیلی مصمم به رفع شبهات و این که مرحوم سید ! و آقا سیدمهدی از روی سادگی چنین فتوایی داده ، تکرار مطالب مرحوم سید را کرده اند

متوفی ۱۲۴۲ هـ . ق . ) : شیخ آقابرگ )- آقا سید محمد مجاهد صاحب مناہل 8 حاج (6) ، « میرزا محمدباقر خوانساری در « روضات الجنات (5) ، « طهرانی در کتاب « الذریعة سید شفیع

قصص العلماء ، ص ۴۴ . 1

هدایة الطالبین ، صص : ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۳۹ . 2

فهرست ، ص ۱۹۲ . 3

پاسخی به کتاب مزدوران استعمار ، ص ۵ . 4

الذریعة ، ج ۲۱ ، ص ۳۰۰ . 5

روضات الجنات ، ج ۷ ، ص ۱۴۵ . 6

از مرحوم « (1) « جابلقی در « الروضة البهية » و محمدعلی مدرس در « ریحانة الأدب سیدمحمد مجاهد « به بزرگی چنین یاد کرده اند : « . . . از مشاهیر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که فقیه اصولی متبحر ، ادیب ، ماهر ، عابد ، زاهد بود . از والد معظم خود ( صاحب ریاض ) و پدرزن خود مرحوم سید مهدی بحرالعلوم تکمیل مراتب علمیه نمود . در حال حیات پدر از کربلا که مولدش بوده به ایران آمد ، و در اصفهان اقامت گزیده و به مفاتیح « را « تدریس و تألیف مشغول شد . و مرجع استفاده افضل آن نواحی بود . و کتاب نیز در آن جا تألیف نمود ، تا آنکه خبر وفات والد معظمش رسید ، بلافاصله عازم عراق شد . و . . . در کاظمین مقیم و مشغول انجام وظایف علمیه گردید

مرحوم محمد حسن» ، فرزند ملا محمدجعفر استرآبادي ، در کتاب «مظاهر الآثار» «  
مي نويسد : «در آن زمان سيد محمد مجاهد مرجع تقليد شيعيان و پيروانشان در عراق و  
ايران بودند . گروهی از شاگردانش از سخنان و کلمات شيخ به استاد بزرگوار شکايت کردند .  
و سيد هم حکم به کفر شيخ احمد صادر کرد . عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفير شيخ  
(2)» . . . موافق شدند

متوفي ۱۳۱۳ هـ . ق . ) فرزند مرحوم ( «مرحوم ميرزا محمدباقر خوانساري صاحب روضات  
حاج «ميرزا زين العابدين» ، از اکابر علمای اماميه قرن چهاردهم هجري مي باشد . که فقيه  
اصولي ، محدث رجالي ، اديب متتبع متبحر ، محقق دقيق النظر بود . در فقه و حديث و تراجم  
احوال علمای سلف و خلف مزيتي کامل بر ديگران داشت . از تلامذه «سيد محمد  
شهشهاني» و «سيد محمدباقر حجة الاسلام اصفهاني» و «سيد ابراهيم صاحب ضوابط»  
و بعضي از اکابر ديگر بوده و از ايشان و از والد خود «حاج ميرزا زين العابدين» و بعضي از  
و رياست علمي مذهبي در اصفهان بدو منتهي و . اجلاي ديگر اجازه روايت و اجتهاد داشت  
حوزه درس او محل استفاده افضل بوده است . «شريعته اصفهاني» و «سيد ابوتراب  
خوانساري» و «سيد محمدکاظم يزدي» و جمعي ديگر از اکابر

---

ريحانة الأدب ، ج ۳ ، ص ۴۰۱ . 1

مظاهر الآثار» ، ج ۱ ، ص ۱۰۶۴ ، به نقل از کتاب «شيخگري و بابيگري» ص ۴۸ . 2

(1) . وقت از تلامذه او بوده اند

اهم تأليفات ميرزا محمدباقر خوانساري : «روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات»  
مي باشد که به گفته محمدعلي مدرس : «در موضوع خود بي نظير و ابسط و اجمع و انفع  
و چنين است قول «آقا بزرگ» (2) «کتب تراجم بوده و از منابع کتاب ریحانة الادب مي باشد  
. «تهراني» . و کتاب «الذريعة إلي تصانيف الشيعة»

يکي از معتبرترين منابع تحقيق «از نظرگاه مشايخ و علمای شيخيه ، کتاب «روضات الجنات  
در شرح حال و فضائل و کمالات شيخ احمد احسائي است . که الحق مرحوم صاحب روضات ،  
حق مطلب را به خوبي اداء فرموده اند . ولي از آنجايي که چنين کتابي جامع ، در طول حيات  
مرحوم صاحب روضات ، تصنيف شده است ، دربرگيرنده وقايع و حوادث مهم ديني و فکري  
جامعه شيعي عراق و ايران نيز مي باشد . بدین لحاظ پس از انتشار کتب و رسائل شيخ  
احمد ، و بروز مخالفت ها و بررسيهاي دقيق ، و مخاصمات بين شاگردان شيخ و علمای بزرگ  
عصر ، مرحوم صاحب روضات هنگامی که زمان مقتضي آن مي شود که به شرح حال «شيخ  
رجب بن محمد الحافظ البرسي» مبادرت ورزد . پس از ذکر در چگونگي بهوجود آمدن  
مشرک هاي باطل ، اوهام و خرافات در مذهب اماميه ، مشرب شيخ رجب برسي را  
دنباله روي چنين مشرب هايي که صرفاً عقايدشان مبتني بر تاويل است قلمداد کرده و  
: مي نويسد

ثم أن يكون كل من جاء علي إثر هذا المذهب و أشرب في قلوبهم الملائمة لهذا  
المشرب ، زادفي الطنبور نعمة و هتك عصمة و رفع وقعا و أبدع وضعاً و جمع جمعاً  
و أسمع سمعاً و أراق عاراً و أظهر شناراً ، و رد علي فقيه من فقهاء الشيعة ، و  
هدسداً من سدود الشريعة ، إلي أن انتهت النوبة إلي هذا الرجل فكتب في ذلك

کتاباً و فتح أبواباً و کشف نقاباً و خلف أصحاباً فسمي أتباعهم المقلّده له في ذلك  
بالكشفية ، لزعمهم الإطلاع علي

روضات الجنات ، ج ٢ ، ص ١٠٥ ، ( شرح حال ، به قلم خودش ) . « تذكرة القبور » ، « 1 . ص ١٧٥

ريحانة الأدب » ، ج ٣ ، ص ٢٤٤ » 2 .

الأسارير المخفية ، ثم أتباع أتباعهم الذين آلت معاملة التأويل إليهم في هذا الأواخر  
و هم في الحقيقة أعمهون بكثير من غلاة زمن الصدوقين في قم الذين كانوا  
ينسبون الفقهاء الأجلة إلي التقصير ، بسمة الشيخية و الپشت سرية - من اللغات  
الفارسية - لنسبتهم إلي الشيخ أحمد ابن زين الدين الإحساوي المتقدم ذكره و  
ترجمته ، و كان هو يصلي الجماعة بقومه خلف الحضرة المقدسة الحسينية  
في الجائر الشريف بخلاف المنكرين علي طريقته من فقهاء تلك البقعة المباركة  
( 1 ) . « فإنهم كانوا يصلونها من قبل رأس الإمام ؛ و لهذا يسمون عند أولئك بالبالاسرية

فهرست » و شيخ عبدالرضا « ولي » سرکارآقا « در صفحات ٢١٧ ، ٢٢٩ و ٢٤٣ کتاب  
ابراهيمي در صفحه ١٠ کتاب « پاسخي به کتاب مزدوران استعمار . . . » اين اتهام را مربوط  
در حالي که اولاً : مرحوم صاحب روضات « بسمة . به اتباع شيخ مي دانند ، نه شيخ احمد  
مي خواند . و « شيخه » عقايدشيخ احمد را هم دربر مي گيرد ، « الشيخية و الپشت سرية  
زيرا يکي از موارد اثبات اين که شيخه از اهل غلاة است تبعيت اتباع شيخ احمد به نحوه  
و كان هو ( شيخ ) : خواندن نماز شيخ احمد است که صاحب روضات به آن تصريح مي کند  
احمد ) يصلي الجماعة بقومه خلف الحضرة المقدسة الحسينية في الجائرالشريف  
« زيرا » بخلاف المنكرين علي طريقته من فقهاء تلك البقعة المباركة » : و اين «  
» ( عليه السلام ) فإنهم كانوا يصلونها من قبل رأس الإمام

ثانياً : مرحوم صاحب روضات ، رويه شيخ رجب برسي و اتباع او را به خاطر تأويل ، شديداً  
خلاف اسلام خوانده و شيخه را به لحاظ تأويل ، اتباع اتباع شيخ رجب تلقي کرده است . و  
تداوم راه شيخ رجب را صريحاً در شيخه و پشت سرية مي دانند . که درحقيقت : « آلت  
» . « هم في الحقيقة أعمهون » : معطله تأويل هستند . و

چنين گفته اي ، به قول مرتضي مدرس چهاردهي ، درحقيقت فتواي مرحوم ميرزا

روضات الجنات ، ج ٢ ، ص ٣٤٢ » 1 .

محمدباقر خوانساري درباره مرحوم شيخ احمد و شيخه است که او را از جرگه ساير شيعيان  
( 1 ) . جدا ساخته ، و در رديف غلات قرار داده است

بر این اساس و بدین روال ، تکفیرهایی به حسن نظر ، و در مواردی مخالفت هایی و منازعاتی به وقوع پیوست ، واکنش اختلافات زبانه کشید و به هر حال از این زمینه ها ، اوضاع کیفیتی حاصل نمود که مسلم ، و در غایت موافق حال شیخیه نبود . و اگر نهایت تعدیل را در موارد اختلاف علمای امامیه با شیخ احمد جاری بداریم و با تساهل و تسامح به حوادث دو چیز هست « زندگانی آن عابد و زاهد بنگریم ، به هر حال و به گفته « شیخ عبدالله نعمه که انسان را وادار به سؤال می کند : « یکی آن که آیا ممکن است تمامی فقهای عراق ( و من اضافه می کنم غالب علمای ایران ) بر ضد شیخ احمد احسائی بلند شوند و این کار سبب معقولی نداشته باشد و چگونه ممکن است فقهای عراق ، بی جهت به همه شهرهای عراق نامه بنویسند و از احسائی بدگویی کنند ، تا جایی که ناچار از عراق فرار کند . با وجود این حتی قسمتی از آنچه را که به او نسبت داده اند درست نباشد ؟

دوم این که گروهی به نام شیخیه از آرای او پیروی می کردند . و جمله نظرهای مخصوصی داشته و تا هم اکنون نیز دارند . آیا همین مطلب بر صحت انتساب برخی از عقاید منسوب به (2) « او دلالت نمی کند ؟

حاج محمدکریم خان ، صریحاً به این مسأله اعتراف و اذعان دارد که در این خصوص علمای با این همه و در چنین (3) « شیعه : « جمیع ولایات را به مراسلات خود پر کرده بودند ، « موقعیتی بس نامساعد ، نمی دانم که آیا سید کاظم رشتی در کتاب : « دلیل المتحیرین و « حاج محمدکریم خان » در « هدایة الطالبین » در مقام غفلت یا تجاهل است که گفته ! : « پس جمیع شیعه در عصر آن بزرگوار متفق به حقیقت آن بزرگوار بودند و کدام اجماع از این و در نتیجه به گفته سید کاظم رشتی : « اجتماع علماء و عدم (4) « قوی تر ؟

---

شیخگیری و بابیگری « ، ص ۶۵ . 1

فلاسفه شیعه « ، ص ۱۲۵ . 2

هدایة الطالبین « در شرح حال سید کاظم رشتی « . 3

همان ، ص ۵۹ . 4

مخالفت ایشان دلیل است بر قول رئیس آنها و اجماعی که کاشف از قول حجت خدا که مطهر و میراست از کل ما لا یحبه الله غیر این نیست . پس وای بر احوال آن کس که به اجماع و حاج (1) . « علمای فرقه محقه مخالفت نماید و ایشان را از سلوک طریقه حقه مانع آید محمدکریم خان ، پا را از این فراتر نهاده ، به خاطر شیخ احمد ، خط بطلان بر همه اکابر علمای امامیه غیرشیخی کشیده که : « به حکم علمای سابق ، شیخ برحق بوده است ، و خفیف شمردن حکم ایشان خفیف شمردن حکم خداست . و روبرویشان روبروی خداست . و (2) ! « حد شرک بر او جاری می شود

اولاً : تعجب آور است که از شیخ احمد تا سید کاظم و دیگر مشایخ پس از آنان ، کراراً خواننده و شنیده ام که علمای امامیه ، غالباً فقیه اصولی هستند . و از حکمت و معقول توشه ای نمی دانستم که بزرگترین فقهای اصولی قرن سیزدهم و چهاردهم و مراجع . برنگرفته اند مسلم تقلید عالم تشیع ، از مسأله « اجماع » ، که از ادله اربعه استخراج و استنباط احکام و از مبادی اولیه علم اصول است ، بی خبر بوده اند . و بدین خاطر و به زعم حاج محمدکریم خان ، مشرک می باشد و این قدر رهبران دینی شیخیه توجه نداشته اند که فتوی حجت



دارد ولي حکم نيست و شهادت به اجتهاد شيخ احمد حکم به حجيت ( فتواي ) ايشان نمي باشد . مگر تمام اکابر علماي وقت و حتي خود شخص شيخ احمد و مرحوم سيد بحرالعلوم ، و شيخ الکبير کاشف الغطاء ، و آقا سيد جواد عاملي ، و . . . فضل و کمال مرحوم صاحب جواهر را امضاء نکردند و اجازه روايت و درايت ندادند ؟ و به همين سان ، مرحوم آقا از حيث درجه اجتهاد . . . سيد ابراهيم و ملا محمدجعفر ، و آقا سيد مهدي و صاحب فصول و و کسب اجازات ، خاصه از مرحوم بحرالعلوم و آقا سيدعلي و شيخ جعفر ، مسلم عصر خود نبودند ؟ چطور مي شود چنين علمايي به زعم شيخيه ، چون مرتکب اشتباه تکفير شيخ احمد شدند ، مورد طعن و اعتراض و رد حضرات شيخيه مي شوند . ولي اعتراض به اشتباهات شيخ احمد ، آن هم از جانب چنان علمايي ، خلاف

---

1 . دليل المتحيرين » ، ترجمه فارسي « . 1

هداية الطالبين » ، ص ۲۳ . 2

اجماع علماي اماميه تلقي مي شود ، و حکم مشرک ؟ و اجازات شيخ را سپر بلا مي کنند ؟

ثانياً : توجه به اين مسأله حائز کمال اهميت است که بررسي دقيق در آثار شيخ ، به خوبي نشان مي دهد که اهم آثار مورد اختلاف شيخ احمد ، پس از سال ۱۲۳۰ هـ . ق . ، کتابت شده است :

شرح مشاعر ملاصدرا « در بيست و » ، شرح الزياره « در دهم ربيع الاول ۱۲۳۰ هـ . ق » در بيست و يکم ربيع الاول ۱۲۳۱ هـ . ق . ، « هفتم صفر ۱۲۳۴ هـ . ق . ، « عصمت و رجعت » شرح عرشيه ملاصدرا « در بيست و هفتم ربيع الاول ۱۲۳۶ هـ . ق . همچنين تاريخ اولين واقعه تکفير مرحوم شيخ از جانب ملا محمدتقي برغاني در قزوین ، مربوط به بعد از سال مرگ شاهزاده محمدعلي ميرزا » ، يعني ۱۲۳۷ هـ . ق . است . و پس از اين سال است که آثار « شيخ در ايران و عراق نشر يافته است . در حالي که مرحوم آقا سيد علي صاحب رياض در هـ . ق . ، و مرحوم سيد ۱۲۳۱ 1227 هـ . ق . ، و مرحوم شيخ جعفر کاشف الغطاء در سال ، در گذشته اند . مهدي بحرالعلوم در سال ۱۲۱۲ هـ . ق

باتوجه به اين که نظر آثار مهم ، و واقعه تکفير شيخ ، پس از فوت مشايخ اجازه شيخ بوده است ، به هيچوجه منطقي و اصولي نخواهد بود که تمجيدهاي مربوط به قبل از نشر کامل آثار و قبل از صدور حکم تکفير ، و اعلام نظريه اکابر علماي وقت را بر سال هايي پس از آن جاري ، و يا آن را مستمسکي براي پرده پوشي بر هر ايرادي به نحوه رفتار و افکار شيخ در هر عصر و اوضاعي نمود

ثالثاً : شيخ احمد احسايي در رساله « شرح رساله عمليه ملا محسن فيض کاشاني » که به خواهش « ميرزا باقر نواب » ، مرقوم فرموده اند ، و در مجموعه « جوامع الکلم » مندرج است ، عقايد مرحوم فيض کاشاني را رد مي کند . و در بعضي از کلماتش مرحوم فيض المسيء القاساني « مي خواند و تکفيرش مي کند ، و در رساله « شرح » کاشاني را « : که به خواهش آخوند ملامشهدي شرح کرده ، قول « ملاصدرا<sup>(1)</sup> » مشاعر ملاصدرا بسيط الحقيقه

جناب آقا سید جلال الدین آشتیانی درباره شرح کتاب « مشاعر » شیخ احمد احسائی « 1 . مدافعات آقای هانری کرین مستشرق از شرح مذکور و اعتراضات شیخ احمد احسائی به نظر آقای کرین درباره اختلاف بین شیخ احمد احسائی « : مرحوم آخوند ملاصدرا می نویسند و ملاصدرا مشکلی ایجاد می نماید که باید تذکر داده شود » . دانشمند محترم اعتراضات احسائی را بر آخوند ملاصدرا وارد و جواب های ملا اسماعیل اصفهانی را از اعتراضات احسائی سست دانسته است ، در صورتی که تاکنون هیچ يك از اهل فن فلسفه که با این موضوع تماس داشته و وارد بوده اند چنین عقیده ای نداشته اند و اتفاق همگانی است که احسائی به مسائل ، حرفهای احسائی در این باب به کلی از موازین فلسفی خارج است پیش پا افتاده و اولیه فلسفه و عرفان هم واقف نبوده است تا چه رسد به مسائل عمیق و دشوار . آقای پروفیسور هانری کرین در مقدمه فارسی خود بر کتاب مشاعر ( از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه ، قسمت ایران شناسی ) نوشته است : « در بخش فرانسوی به شرح شیخ احمد احسائی که اثری عمیق و ارزنده است توجه بیشتری کرده ایم . متأسفانه غالب مردم بر شرح و قضاوت سطحی ملا اسماعیل درباره شیخ احمد احسائی واقف اند ولی » . از شرح ارزنده شیخ احمد اطلاعی ندارند

این نکته را باید آقای کرین متذکر باشند که شرح شیخ احمد بر مشاعر و عرشیه در زمان حیات و بعد از فوت او مورد نظر اهل فن بوده است . همین شرحی را که ما چاپ کرده ایم مشتمل است بر جواب از ایرادهای احسائی بر مطالب مشاعر و ایرادهایی را که ملا اسماعیل حکیم و فیلسوف و عارف بزرگ زمان خود نوشته است و همچنین شرحی را که ملا زین العابدین نوری شاگرد آخوند نوری تألیف کرده است حاکی از آن است که شرح احسائی بر مشاعر در دسترس اهل فن بوده و مورد بحث و دقت قرار گرفته و اعتراضات ملا اسماعیل درحقیقت صدای همه اهل فن است . این نکته هم مسلم است که کلمات شیخ احمد به وجه من الوجوه قابل قبول نبوده است

کلمات ملا اسماعیل در رد نوشته احسائی بی شک در استحکام و متانت نظیر کلمات خود ملاصدرا است . ملا اسماعیل اصفهانی یکی از مروجین عالیقدر حکمت متعالیه و فلسفه ملاصدرا است . شاگردان زیادی نظیر آقای علی مدرس « حکیم » و حاج ملاهادی سبزواری و آقای محمدرضا قمشه ای و آخوند ملا آقای قزوینی تربیت کرده است که همه از اساتید بزرگ فلسفه بوده اند

باید گفت توجه و غلوی که اخیراً از آقای کرین نسبت به عقاید احسائی مشاهده می شود نمی تواند شاخص مقام علمی ایشان باشد ، بلکه این توجه ناشی از شیفتگی و دلباختگی خاصی است که معظم له به طور عموم نسبت به مبانی شرقی ابراز می دارد و لیکن این نظریه ارزش علمی ندارد و با موازین درست در نمی آید ان شاءالله تعالی آقای کرین با توجه بیشتری که در خور مقام علمی ایشان است در این قسم از مسائل تجدید نظر خواهند نمود . با وجود علاقه شدید به آقای کرین نتوانستیم این انحراف علمی را از معظم له نادیده بگیریم . همان طور که مطالب نفیس علمی در کتب شرقی زیاد است عقاید خرافی و خارج از موازین علمی و عقلی هم زیاد دیده می شود

آقای کرین در قسمت فرانسوی کتاب تصریح کرده است که احسائی به علت آن که شیعه متصلب بوده است تابع اخبار و احادیث بوده و از این جهت هر جا حرف هایی را مخالف با حدیث امامان دانسته رد کرده است و آقای کرین این نکته را هم بیان نموده است که ملاصدرا نیز شیعه متعصبی بوده است و استناد به احادیث در نوشته های ملاصدرا کم نیست چنانکه در تفسیر و شرح اصول کافی و در مطاوی دیگر سخنان او نمودار است . اعتقاد کرین بر آن است که اگر ملاصدرا و احسائی معاصر می بودند در بسیاری از مسائل با هم متفق می شدند

آقای کرین گمان نموده اند که گفته های احسائی در مقام اشکال بر فلاسفه و عرفا چیز نوظهوری است در حالی که این مطلب تازگی ندارد و ملاصدرا و امثال او در عصر خود نیز مواجه با این حرف ها بوده اند . و در هر عصری احسائی ها وجود دارند . اشکال کار جای دیگر است . اشتباه آقای کرین این جاست که گمان می کند هرچه را احسائی مخالف گفته امامان تشخیص داده درست است غافل از این که اگر کسی در علوم عقلی قوی و استاد نباشد گفته امامان را در اصول عقاید خوب نمی فهمد علاوه بر این استدلال به اخبار آحاد یا ظواهر در عقاید صحیح نیست و ادله حجیت اخبار آحاد و همچنین ادله حجیت ظواهر فقط حجیت اخبار و ظواهر را در فروع احکام اثبات می نماید نه در اصول عقاید

رؤسای شیخیه چون آقای کرین را علاقه مند به طریقه تشیع دیده اند او را در این وادی انداخته اند و سیر در این وادی ها بی اصل و فرع آقای کرین را منحرف از فلسفه و غیروارد در عقلیات و عرفان در انظار دانشمندان جلوه خواهد داد » . شرح رساله المشاعر ملاصدرا ، ص ۲۹

را ابطال فرمود و او را کافر می داند و . . . . در حالی که ملاصدرا از «ببساطة كل الأشياء» تلامذه شیخ بهایی ، میرداماد و میرفندرسکی و بعدها مقامش بالاتر از اساتید خود و مسلم اهل دین بود

### الف : تزلزل موقعیت/3

به هرحال شیخ ، پس از هیاهوی تکفیر ، قزوین را مناسب ماندن ندید ، و به منظور زیارت . مشهد مقدس ، عازم تهران ، در شاه عبدالعظیم اقامت گزید

شیخ عبدالله « اوضاع اسف انگیز مردم را ، از ری تا مشهد ، و مصائبی که بر شیخ احمد در این سفر روی آورد ، با جملاتی مجمل ، ولی در عین حال معرف حال چنین یاد کرده و می نویسد : « ( شیخ ) در شاه عبدالعظیم منزل فرمود . و تمامی اهل بلاد به علت وبا پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید و از آن جا به شاهرود . متفرق در جبال بودند تشریف برد . در این وقت وبا در قافله ایشان پدید آمد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار را هلاک نمود . و یکی از زوجات آن بزرگوار نیز وفات یافت . چون وارد ارض

« اقدس گشتند وبا به شدت بود . بیست و دو روز توقف فرموده و تشریف فرمای تربت گشت (1)

شیخ احمد در تربت با استقبالی که حاکم وقت آن جا محمدخان ( پسر اسحاق خان ) از شیخ به عمل آورد ، مقداری از مشکلات و مصائب راه تقلیل یافت : « از آن جا تشریف فرمای طبس گشت . حاکم آن جا علی نقی خان پسر میرحسین خان طبسی بود . با تمامی اهل بلد استقبال نموده منازلی چند جهت ورود تعیین نمود . مهمان داری با لیاقت و خدمت گزاری فوق طاقت به ظهور رساند . چون اراده کوچ فرمود مذکور شد که راه را بلوچ گرفته و عبور دشوار است مع هذا علی نقی خان پسر عم خویش « مرادعلی » نام را که به شجاعت

موصوف و در سطوت معروف بود به انضمام يك صد نفر سواره و دويست نفر پياده تا ورود دارالعباده همراه نمود . هنگام ورود تمامی اهل يزد استقبال کامل نموده ، سه ماه توقف<sup>(2)</sup> . « فرمود

شيخ در مدت اقامت سه ماهه خود در يزد ، با مشكلات فراواني روبه رو گرديد و ديگر آن احترام و منزلت را كه مردم و بزرگان يزد نسبت به او رعايت مي كردند ، معمول نشد . به چون خورده خورده بزرگان ايشان قدر آن بزرگوار را « : گفته حاج محمدكريم خان كرمانی ندانسته ، در خدمتگزارى ايشان کوتاهی كردند . . . . و اگر اهل يزد به عبرت نظر كنند ، از وقتي كه آن بزرگوار از يزد تشریف فرما شدند جميع بركات ايشان روزه روز مبدل به ذلت شد و ظلم و تعدي بر ايشان فراوان شد . و خاندان كهن ايشان ويران گشت و علمای ايشان رو به انقراض گذاردند و نفاق در ميان ايشان پديد آمد و امراض متواتره و بلايای متكاثره بر ايشان نازل شد تا آن كه امروز امرشان به اين جا كه مشهود است كشيده و چنين نشدند مگر آن كه آن جناب از بعضي از اكابر ايشان دل گران تشریف بردند . و ايشان اتفاق عام در استدعای<sup>(3)</sup> . « . . . ماندن از ايشان نكردند . و قدر ايشان را ندانستند

---

رساله « شيخ عبدالله » ، ص ۲۶ . 1

همان ، ص ۳۷ . 2

هداية الطالبين « ، ص ۴۱ » . 3

چنين وضعي از نامهرباني مردم يزد ، و عدم رعايت احترام در خور شأن شيخ نشانه چيست ؟ ! در حالي كه در سفرهاي قبلي به يزد و اقامت در آن مكان و تعليم و تدریس در حوزه علوم ديني آن ديار ، در نهايت احترام و اكرام بوده است و حتي حاج محمدكريم خان به آن ، چنين اول به دارالعباده يزد تشریف فرما شدند . و اين بلده طيبه را رشك « : تصريح کرده است روضه رضوان از انوار فضائل آل سيد مرسلان - صلوات الله عليهم - فرمودند . در آن زمان سعادت بنیان علمای موجودین در آن بلد خلد آئين جناب فاضل كامل و مجتهد واصل مرجع كاهه انام آن مرز و بوم و محيي علوم و رسول و منفذ اوامر و حكوم و مجري تعزيرات و حدود جناب جليل نبيل ملا اسماعيل عقدايي - قدس الله روحه - و عالم فاضل و كامل واصل جامع معقول و منقول عالم به فروع و اصول مالك زمام تحقيق و تدقيق مولاي ولي حاج رجعلي - قدس الله سره - و فاضل مدقق و كامل محقق صاحب نسب و حسب ، الاديب الاريب المولا ميرزا علي رضا - قدس الله نفسه - و سيد جليل و سند نبيل صاحب صفات حميده و اخلاق پسندیده ميرزا سليمان - قدس الله نفسه - و جناب عالم عامل كامل فاضل فخرالمحققين و قدوة المدققين جامع المعقول ، الخبر النحرير ، الأديب الأريب آخوند ملا محمدحسين و جناب فاضل كامل علام فهام آخوند ملا علي رضا خراساني و جناب مستطاب علام فهام عالم نحرير آخوند ملا علي اكبر زارچي و جناب عالم فاضل واصل كامل المولالوري ميرزا محمدعلي - سلمه الله تعالي - كه امروز حي اند . و ساير طلاب علوم دينيه كه هر يك قريب الاجتهاد بوده اند و جمعي از آنها حي اند و حاضر و بعضي از آنها متوفي شده اند و به رحمت ايزدي واصل گشته اند . همگي تصديق علم و فضل و جلالت شأن ايشان را نموده و نهايت اعزاز و تمكين و تعظيم و تمجيد به عمل مي آورده اند و به مجلس درس ايشان حاضر مي شدند و از ايشان استفاده مي فرمودند و احدي انكار فضل و جلال و علم و كمال ايشان را نمي نمود و در علم و عمل آن جناب احدي را قدرت خلاف نبود و ايشان را بر خود در هر باب مقدم مي داشتند و در امثال نمازجمعه و اعياد و ساير جماعات و جنازي كه همه حاضر بودند

ایشان را پیشوا و مقتدای خود می ساختند . اگر مختلف در امری می شدند آن بزرگوار حکم بود و اگر امری بر آنها مشتبه می شد قول

(1) . « . . . ایشان محکم

این وضع و شرایط ، و تقلیل احترامات و بروز مخالفت ها و بدبینی ها ، اختصاص به یزد نداشته است و بعدها علما و مردم در عتبات عالیات عراق ، خراسان و اصفهان و . . . به دنبال علما و مردم قزوین و یزد ، دچار چنین حالتی در قبال شیخ شدند که بیش از یک دلیل نمی توان بر آن تصور نمود و آن همان بیان مجملی است که مرحوم سید محمدمهدی خوانساری چنین یاد کرده است : « شیخ احسائی در بدایت حال در سلك اهل اجتهاد مسلک و در نهایت ورع و سداد و جلالت ، قدر او مشهور هر دیار بوده است . . . تا آنکه تألیفات او منتشر و مسلک وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و تویخ مفتوح شد و از حسن عقیده ای که در (2) . « . . . حق او داشتند ، منصرف گردیدند

البته در این خصوص که شیخ احمد ، پس از اقامت در قزوین و مرگ شاهزاده « محمدعلی میرزا » ، با چنین واکنشی از جانب بعضی از اکابر و مردم یزد روبه رو شده است یا نه و این که آیا این آخرین سفر و اقامت شیخ به یزد نبوده و پس از این عکس العمل های ناخوش آیند ، مجدداً شیخ در یزد اقامت گزیده است ، خود موضوعی است مهم ، و حائز تأمل و دقت نظر ؛ زیرا به روایت و نقل قول « شیخ عبدالله » در « رساله شرح احوال » و « آقا سید سرکارآقا » : « هادی هندی » در کتاب : « تنبیه الغافلین و سرورالناظرین » ، که به گفته و (3) . « صحت این رسائل مذکوره در نزد حقیر محرز است و هیچ گونه تردیدی در آن ندارم درخصوص رساله شیخ عبدالله تأکید فرموده اند که : « معتبرترین مأخذی که قدما یا معاصرین از نویسندگان در دست داشته اند . البته رساله مرحوم مبرور عالم فاضل شیخ عبدالله رحمه الله نجل جلیل آن شیخ بزرگوار است که در شرح حالات شیخ بزرگوار نوشته که در کمال آخرین سفری که شیخ به « یزد » کرد ، پس از مرگ « شاهزاده (4) » : « صحت و وثاقت است محمدعلی میرزا » و واقعه قزوین و پس از آخرین زیارت

هدایة الطالبین » ، ص ۲۷ - دقیقاً محمدکریم خان مطالب مذکور را از « دلیل المتحیرین » . 1 . سید کاظم رشتی اقتباس کرده است

أحسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة » ، به نقل از کتاب « ریحانة الأدب » . 2 . « ، ج ۱ ، ص ۸۰

فهرست » ، ص ۱۶۲ . 3 .

همان ، ص ۱۶۱ . 4 .

در حالی که سید کاظم رشتی در « (1) بوده است ( علیه السلام ) مرقد مطهر امام رضا هدایة الطالبین » پس از ذکر ندانستن قدر شیخ « دلیل المتحیرین » و حاج محمدکریم خان در و (2) « به هر حال پس از آن ، آن بزرگوار روانه اصفهان شدند : توسط اهل یزد ، می نویسند سپس : « مرحوم شاهزاده محمدعلی میرزا ، کسانی چند به استقبال ایشان فرستاده بود تا

اصفهان و ایشان اصرار به رفتن سرکار شیخ داشتند . پس از آن ، آن بزرگوار ، به سمت کرمانشاه تشریف فرما شدند و شاهزاده مرحوم با جمیع عسکر خود و رعیت کرمانشاه ، و همین مطلب را عیناً «<sup>(3)</sup> . . . » . ایشان را استقبال فرموده و ایشان وارد شهر گردیدند ، در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱ کتاب « فهرست » از « هدایة الطالبین » نقل و آن را در « سرکارآقا بحث خود پیرامون شیخ مورد تأیید قرار داده اند . که پس از یزد و با وجود آن که عده ای از اهالی یزد خواهان اقامت شیخ در یزد بودند : « ولی این دفعه دیگر اجابت نفرمود » و شیخ عازم اصفهان و سپس با استقبال شاهزاده محمدعلی میرزا به کرمانشاه رفته اند . در حالی که به گفته شیخ عبدالله ( و حتی نقل آن توسط سرکارآقا ، بی آنکه توجه به ذکر روایات حاج محمدکریم خان در صفحات قبل بنماید ! ) شیخ احمد پس از فوت شاهزاده محمدعلی میرزا و رو به نقصان و زوال نهادن نعمات قلمروی حکومت شاهزاده مذکور ، تا دوسال شیخ احمد در کرمانشاه به سر می برده ، و « در سال دویم پس از وفاتش ( منظور مرگ محمدعلی میرزا ) تمامی بلاد ایران را ویا به شدت فراگرفت . در این اوقات آن بزرگوار به ارتحال فرموده ، تشریف فرمای قم گردید . و از ( علیه السلام ) عزیمت زیارت حضرت رضا آن جا به قزوین و از آن جا به طهران و در شاه عبدالعظیم . . . پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید . و از آن جا به شاهرود . . . چون وارد ارض اقدس گشتند ویا به شدت بود ، بیست و دو روز توقف فرموده ، تشریف فرمای تربت گشت . . . و از آن جا تشریف فرمای طبس . . . ( سپس ) دارالعباد ( و ) تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده سه ماه توقف فرموده و از آن جا به اصفهان

---

رساله شیخ عبدالله صص ۲۶ - ۲۸ . 1

هدایة الطالبین « ، ص ۴۲ » . 2

همان ، ص ۴۴ - همچنین محمدخان کرمانی ، در « رساله بهبهانیه » ، ص ۱۹ به شیوه . 3  
 . سید و حاج محمدکریم خان ، خط سیر شیخ را نوشته است

تشریف برد . . . الغرض روز دوازدهم ماه شوال به کرمانشاه ارتحال فرمود و يك سال نیز اقامت  
<sup>(1)</sup> . « . . . نموده عازم مجاورت عتبات عالیات گردید

این اختلاف و تناقض اقوال ، فی مابین رساله شیخ عبدالله از يك سوي و دلیل المتحیرین و هدایة الطالبین و فهرست از سوي دیگر ، از جهتی قابل تأمل است . که چطور مشایخ شیخیه به این نکته ، توجه نکرده ؟ ! و آیا حاج محمدکریم خان به استناد مأخذي دیگر مطالب مذکور را اظهار داشته اند ؟ که مسلم با رساله شیخ عبدالله و . . . متناقض خواهد بود . و موجب شك منطقی در صحت اقوال . مگر آن که بگوئیم شیخ چندین مرتبه به اصفهان رفته متأسفانه مندرجات . است ، که در این صورت رساله شیخ عبدالله ناقص و درحقیقت اشتباه کتاب « شیخیگری و بابیگری » مدرسی چهاردهی و کتاب « مکتب شیخی » هانری کربن . مستشرق ، در ذکر خط سیر مسافرت های شیخ در ایران و عراق و حجاز مغشوش است

به هرحال ، و از آن جایی که رساله شیخ عبدالله ، تاکنون ملاک و راهنمای مؤلف بوده است ، به نقل قول رساله مذکور ، شیخ ، پس از ترك یزد ، جهت بازگشت به عتبات عالیات ، عازم اصفهان شد .

حاج محمدکریم خان ، انگیزه دیگر شیخ احمد را به ترك یزد ، و تصمیم به بازگشت : « به در عالم رؤیا به آن بزرگوار شده بود ( علیه السلام ) جهت حکمی می داند که از حضرت امیر (2) . »

در هر صورت شیخ احمد ، به گفته شیخ عبدالله ، در اصفهان با استقبال علما و اعیان و تمامی اهل آن سامان روبه رو شد . و « در خانه عبدالله خان امین الدوله پسر میرحسین خان (3) . » صدرالدوله منزل فرمود خدمتگزاری کامل به عمل آورد

اعتمادالسلطنه « در « خاطرات » « عبدالله خان امین الدوله همان کسی است که مرحوم خود از او چنین یاد می کند : « شب سفارت روس مهمان بودم . وزیر امور خارجه ، معتمدالملک ، مخبرالدوله ، امین السلطان ، وزیر دفتر و جمعی دیگر بودند . شام خیلی

---

به تلخیص نقل از صفحات : ۲۶ - ۲۸ . ۱

هدایة الطالبین « ، ص ۴۱ . ۲

رساله شیخ عبدالله ، ص ۲۷ ، و « فهرست » ، ص ۲۱۲ . ۳

مفصل خوبی داده شد . بعد از شام که میان باغ رفته بودیم ، دوسه تفصیل از قدیم مذاکره شد که نوشتن آن لازم است . من جمله صحبت شراب خوری بود ، نصیرالدوله می گفت عبدالله خان امین الدوله پسر حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی خیلی شراب می خورد . پدرش هرچه خواست او را مانع شود و ترکش کند ، نشد . تا یک بار بدون مقدمه خودبه خود ترك کرد . مدت ها از او سؤال کردند که دلیل ترك شراب چه بود ؟ ، نمی گفت بالاخره گفت : شبی که شراب زیاد خورده بودم و مست بودم ، مستی مرا واداشت که شاگرد آشپز خود را صبح که ملتفت شدم . که کاکاسیاه بود آوردم ماست به تمام بدن او مالیده با زبان لیسیدم و امین الدوله همان کسی است که : « با دولت (1) . . . فی الفور ترك شراب نمودم و وقتی » (2) . « انگلستان ارتباط کامل داشته و از هواخواهان آن دولت در ایران بوده است محمدشاه » پس از قتل « قائم مقام » بار دیگر به وی تکلیف کرد که یا به تهران بیاید یا عازم وزیر مختار انگلیس از محمدشاه McNeil Sir John عتبات شود : « به دستگیری مستر مکنیل تأمین جانی گرفت و از راه بختیاری عازم عراق شد . و در آن جا بود تا اینکه در شعبان (3) . « ۱۲۶۳ هـ . ق . در نجف به سن هفتاد سالگی درگذشت

علماء و اعیان جمله اجتماع « : شیخ احمد چون خواست اصفهان را به مقصد عتبات ترك کند نموده متفق القول در صدد امتناع برآمدند . و زبان به التماس گشوده که اینک ماه صیام در پیش است و اگر در اصفهان قیام فرمایند مرحمتی بیش از پیش . چون عیال و اثقال مانع از اقامت بود اجابت نفرمود . بر اصرار افزودند که هرگاه این ماه را توقف شود کمال تلافی است (4) . « لاجرم عیال و اثقال جز لوازم اقامت بصحابت شیخ عبدالله روانه کرمان شاه فرمود

مشایخ شیخیه در وصف توقف شیخ در اصفهان ، و احترام خاص و عام به ایشان قلم فرسایي فراوان کرده اند :

سرکار آقا « می نویسد : « رمضان را تا دوازدهم شوال در اصفهان توقف فرمود و همه روز « مسجد تشریف می برد و معروف است که در مسجد شاه تشریف می برده و گاهی به اندازه ای جمعیت برای نماز جماعت حاضر می شدند که تا قسمتی از میدان شاه صفوف جماعت بسته می شد ، و در یکی از ایام که شخصی جمعیت را به شمار آورده شانزده هزار<sup>(۱)</sup> . « نفر برآمد

حاج محمدکریم خان « می نویسد : « آن روز بلده اصفهان از بسیاری علمای اعیان مثل « روضه رضوان بود و از هر فنی عالمی در آن جا بود که وحید و فرید عصر خود بود . از آن جمله جناب سید اجل و سید انبل مرجع انام حجة الاسلام العالم العامل و الفاضل . . . الحاج سید محمدباقر - تغمده الله بانواره - و جناب . . . حاج محمد ابراهیم الکلپاسی - قدس الله روحه الشریفه - و جناب عالم عامل . . . شیخ محمدتقی - قدس الله نفسه - و جناب عالم متقن میرزا باقر نواب - قدس الله روحه - و حکیم عظیم . . . ملا علی النوری - قدس الله روحه - ملا محمدعلی نوری - طیب الله رمسه - و فاضل جلیل . . . ملا علی . . . و جناب عالم کامل اکبر ، و المولی . . . آقا میرمحمدحسین - طیب الله نفوسهم جميعاً - و غیر ایشان از علمای عظام و فضیلاي فخام و طلاب علوم ذوی العز والاحترام که هریک قریب الاجتهاد بودند در آن بلد بودند و همگی با آن جناب نهایت ادب را سلوک داشته در مجالس و محافل آن بزرگوار را به مسائل غیره مصدع می شدند و ایشان هریک هریک را به اجوبه شافی و بیانات کافی جواب می فرمودند تا آن که همگی اذعان جلال و عظمت آن جناب را فرمودند و کتب آن بزرگوار که در هر علم تصنیف فرمودند از ایشان گرفته نسخه برداشتند و با وجودی که آن بزرگوار مخرب بنیان حکمت یونانیین از مشائین و اشراقیین و رواقیین بودند و مذاهب صوفیه را باطل می فرمودند احدی از حکماء و عرفای آن بلاد جسارت بررد آن بزرگوار ننموده . . . حتی آن که از جناب ملا علی نوری پرسیدند که جناب شیخ با مرحوم محمد بیدآبادی چه نسبت دارند جناب آخوند فرمودند : که این تمیز را کسی می تواند بدهد که به مقام ایشان رسیده باشد . . . « من را حد تمیز ایشان نیست<sup>(۲)</sup> .

فهرست ، ص ۲۱۳ . 1

هدایة الطالبین ، ص ۴۲ . 2

دلیل المتحیرین ، که مطالب فوق الذکر را « به همین روال ، « سید کاظم رشتی » در کتاب حاج محمدکریم خان کرمانی عیناً از آن اخذ کرده و « حاج محمد کرمانی » در کتاب : « خطی ، افسست ) . که تا حدودی منطبق با بیان حاج محمدکریم 52هدایة المسترشد « ( ص خان کرمانی است



از سوي ديگر ، ديگر تراجم و شرح حال نويسان ، به نکاتي توجه کرده اند که اگر چه کاملاً مؤيد روايات مشايخ شيخيه در شأن و موقعيت ممتاز شيخ احمد در اصفهان است در عين حال حاوي موضوعاتي است که به وحدت نظر در پاره اي از مسائل خدشه وارد مي سازد .

اولاً در مورد مرحوم ملاعلي نوري ، ضمن شرح حال شيخ احمد در کتاب « ريحانة الادب » حکيم الهي حاج ملاعلي نوري با آن همه « : مرحوم محمدعلي مدرس اذعان دارند که ولي<sup>(1)</sup> . » عظمتي که داشته شيخ را به خطاب بابي انت و امي ، مخاطب مي نموده است پس از آنکه تأليفات شيخ احمد منتشر و مسلك وي مکشوف و به هر عنواني که بوده باب<sup>(2)</sup> . « طعن و توبيخ مفتوح شد و از حسن عقیده اي که در حق او داشتند منصرف گرديدند

بلکه حکيم الهي مذکور ( حاج ) « : در اين ميان به گفته و تصريح مرحوم صاحب ريحانة الأدب . . . .<sup>(3)</sup> « ملاعلي نوري ) با آن همه اعتقاد راسخ که داشته فضل او را هم انکار مي نموده

و مرحوم ميرزا محمد تنکابني در « قصص العلماء » در اين خصوص مي نويسد : « معروف است که چون فوائد شيخ احمد را به اصفهان آوردند ، به نظر آخوند ملا علي نوري که استاد والد مؤلف کتاب است رسيد ، بسيار اذعان به فهم و فطانت شيخ کرد و چون شرح فوائد او را به اصفهان آوردند ، اعتقاد آخوند مبدل شد و مي گفت که من از « فوائد » شيخ مطالبتي استفاده نموده بودم که شيخ خود به آن مطالب نرسيده بود . و عبارات

---

ريحانة الأدب » ، ج ۱ ، ص ۸۱ . 1 .

همان . 2 .

قصص العلماء » ، ص ۲۵ . 3 .

و به نقل از يکي از شاگردان فاضل « ميرزا حسن<sup>(1)</sup> . » خود را معاني ديگر نمود مرا از قول استاد خود حکيم کرمانشاهي که « : کرمانشاهي » حکايت مي کند که گفت گفت : ملاعلي نوري در اصفهان بود ، از ارادتمندان شيخ احمد احسائي به شمار مي رفت . هميشه کلمات و رسائل شيخ را توجيه و تاويل مي نمود . تا آنکه شيخ به اصفهان رفت . ملاعلي درس و بحث خود را احتراماً برگزار به شيخ احمد نمود . . . . پس از چند جلسه اصحاب « ملاعلي نوري » دانستند که شيخ از اصطلاحات و مباحث فلسفي بيگانه است . ترک درس او را گفتند و ملاعلي پشيمان شد که چرا در اين مدت ترويج علم احمد احسائي را تا آن جا که از : « استاد علي نوري پرسش کردند که فضل شيخ چگونه است ؟<sup>(2)</sup> مي کرد<sup>(3)</sup> . » گفت عامي صافي ضمير است

ثانياً : در مورد مرحوم حاج سيد محمدباقر حجة الاسلام به تصريح مرحوم ميرزا محمدتنکابني : « به نحو علماي ديگر از اعلام ، شيخ احمد را احترام نمي کرد ؛ مانند استقبال و مشايعت و تا آن جا که به نقل مدرسي چهاردهي ، ظاهراً از گفته و نوشته مرحوم « يحيي<sup>(4)</sup> » نحو آن دولت آبادي « در رساله « آيين بهي در ايران » : « بالجمله در اصفهان که در آن زمان دارالعلم ايران بود بهواسطه مخالفت اين دو دسته ( منظور فقها و حکماء ) از روحانيون با شيخ احمد<sup>(5)</sup> . کار او رونقي نگرفت

قصص العلماء « ، ص ۵۴ . 1

همان ، ص ۲۵ . 2

همان ، ص ۲۵ . 3

همان ، ص ۲۵ . 4

شیخ‌گیری و بابی‌گیری « ، ص ۲۹۱ . 5

جناب آقا سید جلال الدین آشتیانی ضمن اشاره به موقعیت شیخ احمد در اصفهان می نویسد : « شیخ احمد احسائی اگرچه معروف به زهد است و حاجی سبزواری در شأن او گفته است که علم او در مقابل علمای اصفهان نمودی نکرد ولی در زهد بی نظیر بود . لیکن از نحوه رفتار او معلوم می شود که مرد دنیا طلب و مرید باز بوده است و همچنین هوای نفس و توغل در دنیا او را به دنبال ریاست برانگیخت در شهرهای مختلف مسافرت نمود و آراء عجیب و غریب از خود ظاهر ساخت و حب نفس او را وادار کرد که در علم فلسفه و عرفان « . بدون تخصص و دیدن استاد وارد شود

شرح رساله المشاعر ملاصدرا « ، ص ۲۹

#### الف : سقوط کربلاء پایان کار/4

شیخ احمد پس از ماه مبارک رمضان ، اصفهان را به قصد زیارت عتبات عالیات ، ترک کرد . و در دوازدهم شوال همان سال ، وارد کرمانشاه شد . شیخ پس از یک سال توقف در آن دیار ، جهت مجاورت عتبات عالیات عازم ارض مقدس شد و چون به انجام زیارات توفیق یافت ، در کربلائی معلی اقامت گزید . ولی کربلاء و حوزه های دینی آن ، نسبت به شیخ ، نه به گونه گذشته ، بل به صورتی مخالف ، از خود واکنش نشان می داد

علمای بزرگ شیعه در کربلاء ، از تکفیرها و طردها و طعن های مکرر و متعدد و عقاید و سیر و سلوک شیخ ، آشنایی لازم را به دست آورده بودند و همین امر ، موقعیت مذهبی شیخ را متزلزل کرده بود

با چنین زمینه هایی نامساعد که با مداخله روزافزون و ناروایی عوام ، تشدید می یافت مقدمات حادثه ای را فراهم ساخت که نه تنها تاریخ کربلا آن را در سینه خود به عنوان یکی از اسف انگیزترین وقایع اواسط قرن سیزدهم هجری ، ضبط و ثبت کرد ، بل عنوان بزرگترین واقعه حیات شیخ احمد و بازگوکننده عواقب انشعاب و تشتت در عقیده دینی شیعیان را به خود اختصاص داد که ذیلاً مجملی از آن را به استحضار پژوهندگان می رسانیم

با رشید بن (2) « حکایت مذاکره « دیک الجن (1) » مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی « نقل کرده است . ولی تصریح به نام کتاب سید (4) « را از مرحوم : « سید رضی (3) مهدی رضی

متوفي ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هـ . ق . فقيه و عارف ، مفسر و رجالي ، محدث متبوع اماميه ، 1 . مشهور به علامه البحرين ، مدفون در بخش توبلي از بخش هاي بحرين . « الذريعة إلي تصانيف الشيعة » ، تهراني ، ج ۲۱ ، ص ۹۹۱

از شعراي شيعي مذهب و مشهور عهد عباسي ، متوفي ۲۲۵ یا ۲۲۶ هـ . ق . « 2 . آداب اللغة العربية » ، ج ۲ ، ص ۷۵ «وفيات الأعيان و أبناء الزمان » ، ج ۳ ، ص ۱۸۴ ،

متولد ۱۴۹ هـ . ق . که در سال ۱۷۰ هـ . ق . به خلافت رسيدو در سال ۱۹۳ هـ . ق . 3 . درگذشت . « مروج الذهب و معادن الجواهر » ، ج ۲ ، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، ص ۳۴۲

محمد بن ابی احمد حسين طاهر بن موسی ، از اکابر و مشاهير علمای اماميه ( ۳۵۹ - 4 . عليه ) ۴۰۶ هـ . ق . ) گردآورنده خطب و كلمات قصار و مكاتبات و مراسلات حضرت علي که به نام « نهج البلاغة و مادريك ما نهج البلاغة » مشهور و زبانزد خاص و عام ( السلام است .

ريحانة الأدب » ، ج ۳ ، ص ۲۲۱ ، « شرح نهج البلاغة » ، ابن ابی الحديد ، ج ۱ «

نموده است . همین قدر نوشته است که حکایت مذکور را « سيد رضي » از کتاب « المناقب . اقتباس کرده است <sup>(۱)</sup> » و المثالب « تأليف « شيخ مفيد

حکایت مذاکره « جهت اطلاع بیشتر لازم است تصريح کنم که مرحوم « سيد رضي ديك الجن » را در کتاب « المناقب الفاخرة في العترة الطاهرة » به نقل از کتاب مناقب شيخ مفيد ذکر کرده است . و مرحوم شيخ احمد بن سليمان بن علي بن سلمان بن ابی ظبه عقد اللئال في فضائل النبي والآل « و سيد هاشم توبلي بحراني « بحراني در کتابش به نام <sup>(۲)</sup> « معالم الزلفي في معارف النشأة الأولى والأخري » و کتاب « روضة العارفين » در کتاب . به تفصيل روایت سيد رضي را که منقول از شيخ مفيد بوده است ، ضبط و ثبت نموده است .

باتوجه به این که ايضاً مرحوم سيد هاشم توبلي بحراني در کتاب « مدينة المعاجز مدينة المعجزات في النص علي الأئمة « لأئمة الاثني عشر ودلائل الحجج علي البشر » یا الهداة « به کتاب المناقب سيد رضي در ذکر معجزات ائمه اثني عشر ، بسيار زياد استناد کرده است ، مسلم که مرحوم سيد هاشم بحراني به کتاب المناقب دسترسي داشته و در نسبت آن به سيد شريف رضي ، اطمینان تامي داشته است و از این طريق مرحوم « شيخ بدون آن که از نسخ خطي یا چاپي دو <sup>(۳)</sup> « آقابرگ » در کتاب « الذريعة إلي تصانيف الشيعة کتاب مذکور سيد و شيخ نشاني ارائه دهد ، و یا خود نشاني از آن داشته باشد ، کتاب المناقب الفاخرة . . . را منسوب به سيد رضي ، و کتاب المناقب والمثالب را منسوب به شيخ مفيد مي داند .

البته « حاج محمد كريم خان کرمانی » ، ضمن شرح وقایع حیات شيخ در هدایة الطالبين مي نويسد : « و آن حکایت حسن بن هاني است که نقل مي کند سخن هاي ديك الجن را با « متوکل » ، و آن روایت این است که سيد هاشم توبلي بحراني در کتاب « معالم الزلفي » <sup>(۴)</sup> . . . . « نقل مي کند که متوکل شبی از پی ديك الجن فرستاد

محمدبن محمدبن نعمان ، از ارکان فقها و متکلمين اماميه ( متوفي ۴۱۳ هـ . ق . ) ، 1 . ، ریحانة الأدب ، ج ۵ ، ص ۳۶۵

روضة العارفين و نزهة الراغبين . الذريعة ، رساله آب ريگستان ، ص ۲۹۹ . 2

الذريعة ، ج ۲۲ ، صص ۳۱۷ و ۳۳۱ . 3

هداية الطالبين « ، ص ۱۲۳ » . 4

در حالی که اولاً : مرحوم سيد هاشم تولي بحراني در معالم الزلفي برخلاف آنچه که حاج محمدکريم خان کرمانی نوشته ، می نویسد :

كان علي عهد الرشيد بن المهدي رجل يقال له : إسحاق بن ابراهيم الملقب بديك الجن ، كان عالماً فاضلاً شاعراً أديباً فقيهاً ، حاوياً لكثير من العلوم ، و كان مع ذلك شيعياً فوشياً به إلي الرشيد و قيل له : أن ديك الجن رجل لا يثبت صناعاً ، و لا يقول ببعثة و لا نبوة و هو ممن يقع في الإسلام و أهله ، فإن قتله أمير المؤمنين أراح الناس منه و الإسلام من شره ، فاحضره الرشيد ، فلما مثل بين يديه فقال : السلام عليك يا أمير المؤمنين ! فقال له الرشيد : لأهلاً و لاسهلاً ، و يلك بلغني عنك أنك لا تثبت صناعاً ، و لا تقول ببعثة و لا نبوة ، و إنك ممن يقع في الإسلام و أهله ، و (1) . إن قتلتك ، يريح الإسلام منك و المسلمين من شرك

عقد اللئال . . . « و مرحوم « شيخ آقابرگ » و همين معني را شيخ احمد بن سليمان در كتاب « در كتاب « الذريعة إلي تصانيف الشيعة » ضمن شرح كتاب سيد رضي و شيخ مفيد در . مناقب ( مذکور ) به آن تصريح کرده اند .

پس از برادرش « واثق » به خلافت (2) . ثانياً : متوکل عباسي در ۲۴ ذي الحجة ۲۳۲ هـ . ق حداکثر متوفي ۲۰۰ هـ . ق ، يعني درحالی که متوکل (3) رسید . و ابونواس حسن بن هاني سال بیشتر از عمرش نگذشته بود که ابونواس دار فاني را وداع 14 نه تنها خليفه نبوده ، بلکه

1 . ( معالم الزلفي « ، ص ۳۲۶ ، ( الباب التاسع والتسعون » . 1

التنبية والإشراف « ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، ص ۲۵۴ » . 2

تاريخ الأدب العربي « ج ۲ ، ص ۲۴ ، « از ميرزترین ادبا و شعراي عرب . مراجعه شود به . 3 وفيات الأعيان « ، ج ۲ ، ص ۹۵ ، و پيرامون شيعي بودن ابونواس مراجعه شود به « مجالس المؤمنين « ، ج ۲ ، ص ۵۸۲ ، و ريحانة الأدب ج ۷ ، ص ۲۸۷ و « طبقات أعلام الشيعة « ، القرن الرابع ، ص ۱۰۲ ، و « الكني والألقاب » ، ترجمه محمدجواد نجفي ، ج ۱ ، ص ۲۹۸

(1) ، « مي گوید . خاصه آن که « ديك الجن » متوکل را به گفته « حاج محمدکريم خان کرمانی اميرالمؤمنين خطاب مي کند و اين نشان مي دهد که به زعم ایشان ، قضيه مربوط به دوران ( خلافت متوکل است ، نه قبل از آن و در آن هنگام هم « ابونواس » در قيد حيات نبوده است . و اما اصل حکايت

: فقال له الرشيد : و يلك ألسنت القائل في شعرك

أصبحت جَمَّ بلابل الصّدر \* \* \* وأبيت منطويّاً علي الجمر

إن بحت يوماً طُلَّ فيه دمي \* \* \* ولئن كتمتُ يضيقُ به صدري

فقال : بلي والله أنا الغائل لما ذكرت فأين تمامه ؟ قال له الرشيد : وبيك و كان له : تمام ؟ قال : نعم ، قال : قلّه ، فأنشد

مما أتاه إلي أبي حسن \* \* \* عمر وصاحبه أبوبكر

فعلي الذي يرضي بفعلهما \* \* \* مثل الذي احتقبا من الوزر

جعلوك رابعهم أباحسن \* \* \* كذبوا و ربّ الشفع والوتر

و قتلت في بدر سراتهم \* \* \* لا غرو إن طلبوك بالوتر

قال : فقطع الرشيد عليه شعره و قال له : وبيك جئت بك لأستتيبك عن الزندقة ، خرجت إلي مذهب الرافضة ، لقد زدت كفرّاً إلي كفرك ، قال : يا أمير المؤمنين ! إن صلي الله عليه وآله ( كان كل من قال بمحبتكم و ولايتكم و اعتقد أنّك قرابة رسول الله و ممن تحب له المودة بقوله تعالى : ( قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي ) ( القُرْبَى ) يكون كافرّاً فأنا ذلك ، فقال الرشيد : ألسنت الغائل في شعرك ؟

باح لفظي بمضمرة الصدر \* \* \* ما ذاك إلا لمعظم الأمر

فليس بعد الممات مرتجع \* \* \* وإنما الموت بيضة العقر

---

حاج محمدخان كرمانى نيز در « رساله بهبهانيه » ، صفحہ ۵۵ ، عيناً نظر حاج محمدكريم . 1 .  
خان را تکرار کرده است

فقال : معاذ الله يا أمير المؤمنين ! أن يكون هذا قولي أو أكون ممن تلفظ به إلا نافلاً عن أشياخي ، رافعاً له إلي الوليد بن يزيد بن عبد الملك ، فإنه كان زنديقاً لا يثبت : صانعاً ، و لا يقول ببعثة و لا نبوة ، و روي عنه : أنه نغّال بالمصحف يوماً ، فخرج فيه (1) ، { قَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ } : فجعل المصحف عرضاً للنشاب و رماه بالنبل حتى خرّقه و قال

تهدّدني بجبار عنيد \* \* \* فها أنا ذاك جبار عنيد

إذا ما جئت ربك يوم حشر \* \* \* فقل يا ربّ مزقني الوليد

لا والله يا أمير المؤمنين ! فقال : : فقال : والله ما هذان البيتان الآخران لك ؟ فقلت لعن الله الوليد بن يزيد ، ما كان يثبت صانعاً و لا يقول ببعثة و لا نبوة ، أتدري من أين أخذ اللعين قوله هذا ؟ فقلت : نعم إن أعطاني أمير المؤمنين الأمان علي النفس والأهل والمال و ضمن الجائزة قلت له ممن أخذ ذلك ؟ قال : لك ذلك ، ثم أخرج خاتمه من إصبعه و رمي به إلي ، فقلت : يا أمير المؤمنين ! من شعر عمر بن سعد : حيث خرج إلي حرب الحسين بن علي - صلوات الله عليهما - حيث يقول

فوالله ما أدري و إني لحائر \* \* \* أفكر في أمري علي خطرين  
ءأترك ملك الريّ والريّ منيتي ؟ \* \* \* أم أرجع مأثوماً بقتل حسين  
حسين بن عمي والحوادث جمّة \* \* \* و ما عاقل باع الوجود بدين  
يقولون إنّ الله خالق جنّة \* \* \* و نار و تعذيب و غلّ يدين  
فإن صدقوا فيما يقولون إنني \* \* \* أتوب إلي الرحمن من سنتين  
و إن كذبوا فزنا بدنيا هنيئة \* \* \* و ملك عظيم دائم الحجلين  
فقال : لعن الله عمر بن سعد ، ما كان يثبت صناعاً و لا يقول ببعثة و لا نبوة ، أتدري  
نعم يا أميرالمؤمنين ! أخذ من شعر يزيد بن معاوية بن : من أين أخذه اللعين ؟ قلت  
: و ما قال يزيد بن معاوية بن أبي سفيان ؟ قلت : قال : أبي سفيان ، قال  
عليه هاتي ناوليني وأعلني \* \* \* حديثك إني لا أحبّ التناجيا

ابراهيم : ١٤ و ١٥ . 1

حديث أبي سفيان لما سمي به \* \* \* إلي أحد حتي أقام البواكيا  
فرام به أمراً علياً ففاته \* \* \* وأدركه الشيخ اللعين معاوية  
فإنّ متّ يا أمّ الأحيمر فانحكي \* \* \* و لا تأملي بعد الممات التلاقيا  
فإنّ الذي حدّثت عن يوم بعثنا \* \* \* أحاديث زور تترك القلب ساهيا  
و لولا فضول الناس زرت محمداً \* \* \* بمشمولة صرف تروي عضاميا  
ولا خلاف بين الناس أنّ محمداً \* \* \* نبواً قبراً بالمدينة تاويا  
و قد ينبت المرعي علي دمنة الثري \* \* \* له غصن من تحته السرّ باديا  
و نغني و لا يبقي علي الأرض دمنة \* \* \* و تبقي حزازات النفوس كماهايا  
فقال : لعن الله يزيد بن معاوية ، ما كان يثبت صناعاً ، و لا يقول ببعثة و لا نبوة ،  
نعم يا أميرالمؤمنين ! أخذه من شعر أبيه معاوية : أتدري من أين أخذ اللعين ؟ فقلت  
: بن أبي سفيان ، قال : و ما قال يزيد بن معاوية بن أبي سفيان ؟ قلت : قال  
سائل الذين من بصري صبايات \* \* \* فلا تلمني فما تغني الملامات  
قم نجل في طرر الظلما شמוש ضحيّ \* \* \* نجومها الزّهر طاسات و كاسات

لعلنا أن يدع داع الفراق بنا \* \* \* نمضي و أنفسنا منها روبات  
خذ ما تعجل واترك ما وعدت به \* \* \* فعل اللبيب فلتأخير آفات  
قبل ارتجاع الليالي كل عارية \* \* \* فإنما خلج الدنيا استعارات  
قال : لعن الله معاوية بن أبي سفيان ، ما كان يثبت صانعاً و لا يقول ببعثة و لا نبوة ،  
أندري من أين أخذ الملعون ؟ قلت : نعم يا أمير المؤمنين ! من شعر عمر بن الخطاب  
: حين ولاه الشام و قلده إياها ، قال : و ما قال عمر بن الخطاب عند ذلك ؟ قلت : قال  
معاوي إن القوم ضلّت حلومهم \* \* \* بدعوة من عمّ العشيرة بالوتر  
صوت إلي دين به باد أسرتي \* \* \* فأبعد به ديناً قصمت به ظهري  
فإن أنس لا أنس الوليد و عتبة \* \* \* و شيبة والعاص الصريع لدي بدر  
توصل إلي التخليط في الملة التي \* \* \* أتانا بها الماضي المموءة بالسحر

لهذا فقد وليتّك الشام راجياً \* \* \* و أنت جدير أن تعود إلي صخر  
فقال : يا أبا إسحاق ! أو كان عمر كافراً بما جاء علي محمد ؟ قلت : نعم يا  
من شعر أبي بكر بن : أمير المؤمنين ! فقال : من أين أخذ الزنديق ؟ فقلت  
: أبي قحافة ، قال : و ما قال أبو بكر بن أبي قحافة ؟ قلت : قال  
أتوعد في المعاد بشرب خمر \* \* \* و تنهي الآن عن ماء و تمر  
كما قال الغراب لسهم رام \* \* \* لقد جمعت من ريشي لضرّ  
حديدة صيقل و قضيب نبع \* \* \* و من عصب البعير و ريش نسر  
أتطمع في حيات بعد موت ؟ \* \* \* حديث خرافة يا أمّ عمر  
فقال : يا أبا إسحاق أو كان الصدر الأول كافراً بما جاء علي النبي ؟ قلت : نعم يا  
نعم من أين أخذ الزنديق ؟ فقلت أخذه من شعره لنفسه : أمير المؤمنين ! فقال  
: حيث قال  
ذرينا تصطبج يا أمّ بكر \* \* \* فإنّ الموت نقب عن هشام  
و نقب عن أبيك و كان قرنا \* \* \* من الأبطال شرب المدام  
يؤد بنوالمغيرة لوفدوه \* \* \* بألفي مدحج و بألف رامى  
و كأتّي بالقلب قلب بدر \* \* \* من الأقوام والشرف الكرام  
و كأتّي بالطوي طوي بدر \* \* \* من الشيز المكّلل بالسنام

أيوعدنا ابن كبشة أن سنحيي \* \* \* و كيف حياة أصداءهام  
و يعجز أن يكف الموت عني \* \* \* و يحييني إذا بليت عظام  
خلا أن الحكيم رأي حميراً \* \* \* فألجمها فتاهت في اللجام  
و لم يكفيه جمع المال حتي \* \* \* بلانا بالصلاة و بالصيام  
فهل من مبلغ الرحمن عني \* \* \* بأنني تارك فرض الصيام  
فقل لله يمنعي شرابي \* \* \* و قل لله يمنعي طعامي

فقال : يا أبا إسحاق ! أو كان الصدر الأوّل كافراً بالله و بما أنزل الله علي رسوله و  
نعم يا أميرالمؤمنين ! قال : والله لقد كفر : مكذباً بأياته و شاكاً في قدرته ؟ قلت

أتدري من أين أخذ الزنديق ؟ قلت : ! هذا الزنديق كفراً ما كفر به فرعون ذوالأوتاد  
نعم يا أميرالمؤمنين ! قال : و من أين أخذه لعنه الله ؟ قلت : أخذ من شعر عبدالله  
: بن الزبيري حيث قال

لست من خندق إن لم انتقم \* \* \* من بني أحمد ما كان فعل

لعبت هاشم بالملك فلا \* \* \* خبر جاء و لا وحي نزل

و لعبنا نحن في دولتنا \* \* \* هكذا الأيام والدنيا دول

قال : والله لقد كفروا هؤلاء القوم كفراً ما سبقهم إليه الأولون و لا يلحقهم فيه  
الآخرون ، أشهد علي أنني أبرء إلي الله من أولهم و آخرهم ، ثم أكرم ذلك ، ثم خلّع  
. عليه و أسني له الجائزة و أخرجه و مكرماً . والحمد لله رب العالمين

در هر صورت شیخ احمد ، به منظور اثبات این نظریه که ابوبکر و عمر و معاویه . . . کافر بودند ؛  
و هیچ گونه اعتقاد و ایمانی به وحدانیت خداوندي ، معاد و نبوت محمدی نداشته و صریحاً  
مورد (1) « حکایت مذکور را به انتخاب ، در جزء دوم کتاب « شرح الزيارة ! انکار می کرده اند  
. استناد و استشهاد قرار داد

و دربرابر نام خلیفه دوم راشدین (2) شیخ ضمن نگارش موضوع مورد استناد ، از ابوبکر با طعن  
! را افزوده ! و آن گاه « جحد » آن ها را نتیجه گرفته است (3) « جمله « علیه اللعنة

سید کاظم رشتی و حاج محمدکریم خان ! تصدیق و تأیید می کنند که عده ای از مردم عراق  
: « کتاب شیخ ( را ) که در آن ذم خلفاء بود برداشته ، بردند نزد « پاشای بغداد « ناجی کافر  
متعصب و گفتند : بین که شیخ احمد مذمت خلفاء را کرده و قدح در ابی بکر و عمر

شرح الزيارة ج ۲ ، ص ۲۱۶ ، مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری در « روضات الجنات « ضمن 1 .  
شرح حال شیخ ، به جای جزء دوم شرح الزيارة تصریح می کند که شیخ احمد حکایت مذکور  
را در جزء چهارم شرح الزيارة آورده است : « و لم یکفهم ذلك حتي أنهم أخذوا الجزء الرابع من



و سید «شرح الزیارة» ، ج ۱ ، ص ۹۳ ؛ همچنین حاج محمدکریم خان در «هدایة الطالبین کاظم رشتی در «دلیل المتحیرین» و حاج محمدخان کرمانی در «رساله بهبهانی» و سرکارآقا در کتاب فهرست ، در حالی که در جزء دوم است

شرح الزیارة» ، ج ۲ ، ص ۲۱۶ ، سطر ۲۶ . 2

همان ، ص ۲۱۷ ، سطر ۱۲ . 3

(1) . «... و عثمان می کنند . آه آه

حاکم عثمانی در آن زمان : «داودپاشا» بود . مردی که به گفته «سید نعمان آلوسی زاده بغدادی» : «در کشتن و مجازات و مصادره نمودن عده ای از متمولین خوف و بیمی نداشت . و از سوی دیگر مردی که نسبت به شیعیان<sup>(2)</sup> ، «... ( و ) در دینش با اعتقاد و متعصب نظری بسیار بد داشته ، و متعارض موقعیت ایران در عتبات عالیات ، و سرحدات ایران و عثمانی و عراق ( زیر نفوذ عثمانی ) بوده و دولت مرکزی ایران هم نسبت به حکمرانی او در موجد محیطی در عراق عرب شد<sup>(3)</sup> . عراق عرب ، کراراً به دربار عثمانی اعتراض کرده است که نه تنها دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی ، بهانه ای مناسب جهت مداخله در امور مذهبی عتبات عالیات محسوب می شد بلکه از این طریق می توانست به تحکیم تسلط خود . که بالمآل به تقویت نفوذ سیاست عثمانی در قبال ایران منجر می شد ، مبادرت ورزد

به همین منظور ، و در حالی که علمای بزرگ و اکابر امامیه در طول تسلط عثمانی در عراق ، از چنین توطئه های ضدشیعی و ایرانی ، مطلع بوده ، و با سعی و کوشش فراوانی ، مانع از بهوجود آمدن بهانه ای برای مداخله نظامی می شدند ، معلوم نیست که چرا شیخ در کتاب «شرح الزیارة» به یک باره موقعیت حساس عتبات ، و نفوذ عثمانی را نادیده گرفته ، و از نوشتن مطالبی که مسلم موجب طغیان اهل سنت و نتیجتاً حکومت مرکزی می شده است ! ، خودداری نکرده است ؟

البته اغلب علمای بزرگ و کوچک امامیه در آن عصر ، کتب متعددی در باب عقاید شیعه ، خاصه مسأله ولایت ، نوشته و منتشر کرده بودند ولی این سؤال قابل توجه است که چرا نسبت به کتاب «شرح الزیارة» چنین واکنشی شدید نشان داده شد ؟ آنچه که مسلم است دو علت اساسی در دامن زدن به مندرجات کتاب شرح الزیارة نقش اساسی داشته اند :

هدایة الطالبین» ، ص ۱۲۲ . 1

دائرة المعارف بستانی» ، ج ۷ ، ص ۵۷۷ . 2

روضه الصفا» ، ج ۹ ، ص ۵۸۲ ، «ناسخ التواریخ» ج ۱ ، حوادث سال های ۱۲۲۵ - . 3  
ق ۱۲۳۷ هـ .

اول : صراحت بیان و بی پردگی ، در سب و ذم و توهین به خلفای راشدین سه گانه ، آن هم<sup>(1)</sup> . به استناد اشعاری که حقیقت آن نزد اهل ادب و تاریخ به هیچوجه معلوم نیست

دوم : نشر عقاید شیخ در ایران و عراق ، زمینه نامساعد تشتت مذهبی شیعی را ، در محیط شیعه نشین عراق خصوصاً و ایران عموماً بهوجود آورده بود . و چنین موقعیتی برای مأموران حکومت عثمانی ، فرصت مناسبی به شمار می آمد

: مرحوم صاحب روضات الجنات نوشته است

لَمَّا بَلَغَ الشَّقَاقَ وَ النِّفَاقَ - بَيْنَهُ وَ بَيْنِ مَنْ خَالَفَهُ مِنَ فَضْلَاءِ الْعِرَاقِ مَبْلَغَهُ الْوَافِي - وَ لَمْ يُمْكِنَهُ دَفْعُ ذَلِكَ بِوَجْهِ يَدْفَعُ بِهِ كُلَّ التَّنَافِي ؛ فَلَمْ يَجِدْ بَدَأً مِنْ عَرْضِ عَقَائِدِهِ الْحَقَّةِ لَهُمْ فِي نَادِيهِمْ ، وَ رَفَعَ مَا أَحْتَمَلَ وَرُودَهُ عَلَيْهِ بِأَحْسَنِ مَا أَمَكُنَ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْ غَيْرِ أَعَادِيهِمْ ، وَ سَأَلَ عَنْهُمْ السُّؤَالَ عَنْهُ فِيمَا يَشْتَهُونَ ، وَ الْجُلُوسَ مَعَهُ كَمَا يَرِيدُونَ ، وَ مَعَ ذَلِكَ فَهَمَّ لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيَّ قَوْلَهُ ، وَ لَمْ يَصْغُوا إِلَيَّ كَلَامَهُ ، وَ أَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً ، وَازدادوا عتواً و عناداً بل كتبوا إلي رؤساء البلدان و أهل الحلّ و العقد من الأعيان : أن الشيخ أحمد المذكور كذا و كذا اعتقاده ، فشوشوا قلوب الناس و جعلوهم في الالتباس

این نکته باتوجه به موقعیت خاص مذهبی مناطق شیعه نشین تحت سیطره عثمانی قابل تأمل است

: زیرا سه احتمال قوی در این مورد ، باتوجه به منابع تاریخی آن عصر ، به نظر می رسد

اولاً : عده ای از شیعیان « شرح الزیارة » شیخ را به آن دلیل به پاشای بغداد نشان دادند که آشوبی را که عقاید شیخ بهوجود آورده بود ، و می رفت که نزاع های مذهبی را در مناطق شیعه دامن بزند ، با مداخله نظامی پایان بخشند

ولی در عمل نتیجه چنین کاری معکوس درآمد . و تقاضاها و خبرچینی های مذکور ،

---

این حکایت کذب صریح و ملفق از چند « : از جمله مرحوم « محمدقزوینی » معتقد بود که 1 . حکایت است از اعراب جاهلین که عمداً به ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه نسبت داده شده است . »

. موجب عواقب وخیمی برای جامعه شیعه شد

ثانیاً : عده ای از مردم عراق به آن دلیل به پاشای بغداد شکایت بردند که قبل از آن که موجب نزاع های بزرگی میان شیعیان و اهل سنت شود ، پاشای بغداد تدبیری اتخاذ کند . و از چنین آشوب احتمالی جلوگیری نماید . ولی درعمل نتیجه دیگری عاید شد

ثالثاً : عده ای از شیعیان به چنین کاری به این خاطر مبادرت ورزیدند که شخص شیخ را که برای آنها و به اتکاء نظریه بسیاری از علما ، از بدعت گذاران در دین تلقی شده بود ، از طرف پاشای بغداد ، محدود و رفع مطرود شود

بدین ملاحظات ، این اعتراض شیخ محمدکریم خان کرمانی که : « چطور امری را بردند . به دست سنی دادند ! ؟ » قابل تأمل خواهد بود

زیرا به استثنای سه احتمال قوی مورد بحث ، چطور ممکن بود کتابی در عراق تحت سیطره عثمانی نشر پیدا کند و شیخ احتمال ندهد که به دست سنی ها خواهد رسید و تازه سنی ها هم با خواندن این کتاب ، بی اعتنایی خواهند کرد ؟

داودپاشا ، « چنین کاری صورت » مسلم باتوجه به آبستنی محیط مذهبی شیعی در زمان و در هر صورت این شبهه را بهوجود . می پذیرفت . و نتایج وخیمی هم به بار می آورد می آورد که شیخ در نحوه طرح مسأله ای ، آن هم درچنان محیطی ، اجتهادی کرد که مقرون به مصلحت محافل دینی شیعه نبود

را مأمور ساخت تا کربلاء را با قوای خود محاصره و سپس اشغال <sup>(1)</sup> « داود پاشا ، « مناخور کرده ، به سرکوبی شیعیان و مراکز دینی آنان همت گمارد

ه . ق . آغاز گردید ، از هرگونه 1241مناخور در طول محاصره و حمله به کربلاء که از ۱۳ شوال مزارع مردم را نابود کرد و تا آن جا که در توانش بود ، به . فشار و قتل و غارت ، دریغ نوزید . تخریب پرداخت

این فجایع همراه با محاصره کربلا ، مردم را وادار کرد که به خاطر حفظ حیات ، به

---

این شخص از اهل تفلیس ( . ) « مناخور » ، مخفف « امیرآخور » ( مأمور اصطبل ) . 1 . که پس از کشته شدن او به داودپاشا . متولد ۱۱۹۰ ) و مدت ها مهتر و مناخور سعید پاشا بود . وابسته شد

خوردن تخم پنبه قناعت و مجبور شوند . بقاع متبرکه کربلاء خاصه حرم مطهر حضرت امام ، از حملات و انفجار ( علیه السلام ) و حضرت ابوالفضل العباس ( علیه السلام ) حسین <sup>(1)</sup> . گلوله های توپ ، مصون نماند . و مورد تهاجم قرار گرفت

حاج محمدکریم خان کرمانی در شرح این واقعه تصریح و تصدیق می کند که مناخور « یازده ماه کربلا را محاصره کرد و قحط شدید افتاد و آن چه نقل کردند دوازده هزار گلوله از شبکه قبه مطهره ، داخل قبه و حرم شد و آن جا به آدمی خورد و بسیاری خانه های کربلا خراب شد . و جمع کثیری کشته شدند . بین که فتنه چه می کند ؟ ! و خون و مال و عیال چه قدر <sup>(2)</sup> . . . مسلمین را ضایع کرد

با همه این ها ، جای تعجب و تأمل زیادی است که حاج محمدکریم خان کرمانی می نویسد : « حال به نظر عبرت نظری گمارید ، آیا کسی که رگی از ایمان در دلش باشد و حفظ و حمایت <sup>(3)</sup> . « دین شیعه را بخواهد و خون و مال شیعه را بریاد دهد ؟

آیا منطقی است که تمام گناهان چنین حادثه ای را به گردن عوام الناس بیاندازیم که حکایت را به پیش پاشای بغداد برده اند ؟ و آیا نویسنده و نشردهنده حکایت در این ماجرا سهیم نیست ؟

بي شك اگر نشان دادن حکایت به داودپاشای سنی « خون و مال شیعه را بر باد دهد » ، نویسنده و ناشر این حکایت که می داند حاکم عراق عرب ، داودپاشای سنی متعصب است و محیط عراق از اجتماع سنی ها و شیعه ها تشکیل شده است ، آیا در این « خون و مال ! دادن مسؤولیتی متوجه او نمی باشد ؟ » . . . شیعه را بر باد

بی شك ، اگر معرفی کنندگان کتاب شرح الزیارة را مسؤول ماجرا بدانیم ، که به حق هم

---

« مدینه الحسین او مختصر تاریخ کربلاء » . 1

البته در سال ۱۲۵۸ هـ . ق که نجیب پاشا پس از داودپاشا به کربلاء حمله کرد خانه سید کاظم رشتی بست بوده است ( فهرست ، ص ۱۰۱ ) و در این خصوص نویسنده کتاب « مزدوران استعمار » ، ص ۵۱ و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در « پاسخی به کتاب مزدوران استعمار » ، ص ۱۷ ، اشتباهاً بست نشینی در خانه سیدکاظم ، را ضمن وقایع حمله مناخور و داودپاشا نگاشته اند

هدایة الطالبین » ، ص ۱۳۰ . 2

همان ، ص ۱۲۸ . 3

مسؤول بودند و در این عمل مرتکب خطا شدند ، نویسنده و ناشر کتاب نیز ، از این مسؤولیت و خطا مبری نیست

از این رو شیخ ، کربلا و عراق و ایران را مکانی مساعد برای ماندن ندید ، و عازم بیت الله الحرام شد

البته حاج محمدکریم خان کرمانی معتقد است : « همین که این حکایت . . . به شیخ رسید ، بسیار بسیار دلگیر و دیدند که دیگر ماندن در کربلا ممکن نیست و آخر متعرض ایشان خواهند فرار را بر قرار اختیار کردند ، و رو به مکه معظمه <sup>(۱)</sup> { **فَیْرُوا اِلَی اللّٰهِ** } شد . به مقتضای <sup>(۲)</sup> . « رفتند

فاجعه کربلا که از کتاب شیخ شروع شده بود ، وجدان و قلب و روح شیخ را آزار داده و شیخ به خوبی می دانست که به هر حال در این وقایع خود از جمله عوامل بهوجود آورنده چنین فتنه بزرگی در کربلا است . و همین امر او را واداشت به انزوا و سپس به ترک بلد ، نه قرار و ابراز هم دردی با مصیبت زدگان ، آن هم به سوی سرزمین حجاز ، به خاطر دور شدن از کانون های شیعی و مصون ماندن از اعتراضات و تعرضات و یا در جستجوی التیامی برای ! فشارهای روحی

ولی متأسفانه و به گفته « شیخ عبدالله » : « در اثنای راه مزاج مبارکش را ملالتی به هم **کل نفس** » رسید و همواره در تردید بود تا دو منزلی مدینه طیبه ، در آن محل به مقتضای جهان فانی را وداع و قرب جوار پروردگار را اختیار فرمود . ( در روز یکشنبه « . . . **ذائقة الموت** و بدن (بیست و یکم شهر ذی القعدة الحرام از سال یک هزار و دو بیست و چهل و یک هجری مقدسش را به مدینه طیبه نقل نموده در بقیع رفیع ، پشت دیوار قبه مطهره ، طرف جنوب زیر میزاب محراب که علی قول قبر مطهر حضرت فاطمه آن جاست ، مقابل بیت الأحران دفن <sup>(۳)</sup> . « نمودند

البته در مورد تاریخ وفات شیخ ، میان تذکره ها ، و محققان اختلاف است . مرحوم

الذاریات : ۱ . ۵۰

هدایة الطالبین « ، ص ۱۳۰ . ۲

رساله شیخ عبدالله « ، ص ۴۰ . ۳

یا ۴۲ یا ۴۳ یا ۴۴ هـ . ق . « ۱۲۴۱ محمدعلی مدرس در « ریحانة الأدب » تاریخ فوت را : « در  
می داند و می نویسد : « در تاریخ وفاتش گفته اند

**فرت بالفردوس فوزاً \* \* \* یا ابن زین الدین احمد = ۱۲۴۲**

: و نیز

**الشیخ احمد بن زین الدین \* \* \* ذوالعلم والشهود والیقین**

**فواره النور جلیل أمجد \* \* \* بعد « دعاء » رحم الشیخ احمد**

که هفتاد و شش ، عدد لفظ « دعاء » مدت عمر او . و ۱۲۴۲ نیز عدد جمله « رحم الشیخ  
(۱) . « احمد » تاریخ سال وفات اوست

میرزا محمدباقر خوانساری صاحب روضات الجنات در شرح حال شیخ ، تاریخ فوت شیخ را  
(۲) . ۱۲۴۳ هـ . ق ، در ۹۰ سالگی می دانند

**ب : سید کاظم رشتی**

آن چه مسلم است ، کتاب یا رساله مستند و جامعی در شرح احوال سید کاظم رشتی ، تا  
زمان تألیف کتاب « فهرست » سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی ، در دست نبوده است و  
ایشان هم از روی دو رساله خطی کوتاه و بسیار مجمل « میرزا علی نقی قمی » ، مشهور  
نورالأنوار « و رساله « آقا سید هادی هندی » ، و ملاحظه « به « هندی » ، ضمن مجموعه  
هدایة الطالبین « حاج محمدکریم خان ، و کتاب « دلیل المتحیرین « سید « مندرجات کتاب  
کاظم رشتی ، توانسته است شرح حال سید را در ۱۱ صفحه قطع جیبی فراهم سازد .

به استثنای مأخذ مذکور ، کتب تراجم و تذکره های مهم یک صدسال اخیر هم ، توجهی به  
بررسی احوالات سید کاظم ننمودند و به غیر از چند سطری در « قصص العلماء « میرزا محمد  
تکابنی و « روضات الجنات « میرزا محمدباقر خوانساری ،

ریحانة الأدب « ، ج ۱ ، ص ۸۱ . ۱

روضات الجنات « ، ج ۱ ، ص ۹۴ . ۲

الذريعة « آقا بزرگ طهراني ، به » آن هم ضمن شرح احوال شيخ احمد ، و مواضع متفرقه تأليفي ديگر برنخوردم . و صاحب ریحانة الأدب هم از دو مأخذ مذکور و سطري هم از کتاب « أحسن الودیعة » آقا سيد مهدي موسوي اصفهاني مبني بر این که : « سيد رشتي داراي مؤلفات بسياري است که احدي چيزي از آنها نفهميده است . و گویا که با زبان هندي حرف . صفحه اي را اختصاص به شرح احوال سيد داده است <sup>(1)</sup> ، « . . . مي زند

به گفته سرکارآقا ، سيد کاظم رشتي فرزند سيد قاسم بن سيد احمد مي باشد که سيد احمد فرزند سيد حبيب از سادات حسيني و از اهالي مدینه منوره بود که پس از شيوع . اقامت گزید « طاعون در مدینه ، عازم ايران و در « رشت

سيد کاظم رشتي در سال ۱۲۱۲ هـ . ق ، در رشت به دنيا آمد و پس از طي تحصيلات مقدماتي عازم يزد گرديد و به درس شيخ احمد رفته و ملازمت خدمت ايشان را اختيار کردند <sup>(2)</sup> . « سيد را امر به توطن کربلاي معلي فرمودند » : و طبق تصريح سرکارآقا ، شيخ احمد

### ب : بر مسند جانشيني/1

حاج محمدکريم خان در مورد « جانشيني » سيد کاظم رشتي عقیده شيخيه را چنين ابراز و اظهار مي دارد : « شيخ جليل فرموده اند که سيد کاظم « يفهم و غيره مايفهم » ، و در میان ما معلوم و آشکار است که به شيخ عرض کردند که اگر دست ما به شما نرسد ، اخذ اين فرمود : بگيرند از سيد کاظم چرا که او از من علم را مشافهةً آموخته . علم را از که بکنيم » . . . است و من از ائمه خود مشافهةً آموخته ام و ايشان بيواسطه کسي از خدا آموخته اند <sup>(3)</sup> .

حاج محمدکريم خان ، اينوصيت وشايفستگي در جانشيني را چنين توصيف مي کند که : « وقتي جلالت و حقيقت شيخ به اجماع علماي شيعة که معاصر بوده اند معلوم شد ، جلالت و حقيقت سيد سند هم به نص شيخ ثابت مي شود . چنانکه نبي بودن حضرت پيغمبر به وصي ، به نص پيغمبر معلوم ( عليه السلام ) معجزه و وحی معلوم شد و بودن حضرت امير

ريحانة الأدب ، ج ۲ ، ص ۲۰۸ . 1 .

فهرست ، ص ۱۴۷ . 2 .

هداية الطالبين ، ص ۷۱ ؛ « رساله تير شهاب در ردّ باب » ، ص ۱۷۷ ، مندرج در کتاب « 3 . مجمع الرسائل .

<sup>(1)</sup> . « . . . شد و بودن هريك از ائمه وصي و امام عصر به نص امام سابق معلوم شد

نتیجه مستقیم چنين باوري ، دشمني خدا تلقي کردن تمام علما و مراجع تقليد و مردم شيعة است که شيخي نشده اند ! و این است معني شيخيه و شيخيه حاج محمدکريم خاني .

کس نشنیده است که رد بعضی از عقاید فقهی یا کلامی بزرگترین فقهای شیعه ، یا متکلمین و محدثان شیعه که حتی همه اکابر عصرشان در جلالت شأنشان متفق و متحد بودند ، رد نبوت و رد خدا باشد . آنوقت مسلماً برخلاف روح شیخ احمد ، حاج محمدکریم خان ، تمام علمای بزرگ عصر را که از لحاظ اجتهاد و تقوی ، صاحب کمالات و اجازات بیشتر و یا همسان شیخ بوده تخطئه کرده و حتی شاگردان آنان استادان سید کاظم رشتی بوده اند و آیا با !مسلم شیخی نبودند و نشدند و حتی رد شیخیه کردند . کافر دانستن صحیح است ؟ علم دین و احساسات شخصی ، نفاق انداختن و شیخیه را در برابر شیعه امامیه ساختن و ! برپا کردن . این معنای « شیخیه زمینه ساز بابیه » نیست ؟

آنوقت حاج محمدکریم خان کرمانی در رساله « تیر شهاب در راندن باب خسران مآب » ، شیخ و سید ( اصل مقامات نجبا و نقبا را ) شکوه و اظهار تأسف دارد که : « از بیان ایشان نقابت » به ایشان می داد و یکی نسبت « نجابت » تلامذه حدس ها می زدند . یکی نسبت « و یکی نسبت « قطیبت » . و همه آنها فرض و تخمین بود و هیچ یک از آنها مستمسک به نسی نبودند و عرض شد که عالی را دانی نمی تواند شناخت و این امری است که شخص (2) . « باید آن را اعتقاد کند و به آن اعتقاد از دنیا برود

---

همان ، ص ۷۲ . 1

تیر شهاب . . . ص ۲۳۰ ، همچنین برای شناخت مفاهیم نقابت و نجبائی ، مراجعه شود . 2 . « . . . به مبحث « ۲ ، الف : رکن رابع

---

105

## ب : سقوط کربلا ، پایان کار/2

ولی خود ایشان با وجود آن که وجود آنان را میرا از مقامات مذکور می دانست ، معذک رد یا . نقد چنین اشخاصی را ، رد خدا قلمداد می کند

---

106

چنین روحیه ای که حاج محمدکریم خان ، پس از وفات شیخ در میان مریدان شیخ ترسیم می کند ، نمایشگر این است که نه شیخ احمد متقی و نه دوستان او ، نتوانسته بودند تعریف صحیحی از مراتب کمال و مقامات که منجر به سوء تعبیرها و استفاده ها نشود ارائه دهند . و در چنین زمینه و احوالی است که سید کاظم رشتی جانشین شیخ گشته و مجلس درس می آراید و طلابی از مجامع روحانی وازده ، اطراف او را فرا می گیرند و علیه علما مجلس . می آرایند

میرزا محمد تنکابنی که خود در درس سید کاظم رفت و آمدی داشته است ، می نویسد : « در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می شدم و می خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم ، غالباً مذمت از فقهاء می کردند . و سخن درشت بلکه و کتاب : « دلیل المتحیرین » سید کاظم رشتی ، (1) « العیاذبالله به فقها شتم می نمودند کاملاً مؤید این معنی است . و به گفته آقا سید ابراهیم : « مناسب آن بود که این رساله را و عجیب است که در این مشاجرات و بلوای شیخیه در کربلا ، هیچ یک از (2) . « شتمیه نامند اکابر علمای امامیه مؤید سید کاظم نبودند . و مرجع کل شیعه مرحوم صاحب جواهر علناً مخالفت با آنان می نمود و همه علمای وقت منکر فضل و صحت عقیده مرحوم سید کاظم

و درعوض این تنها<sup>(3)</sup> رشتی بودند و حاج کریم خان به این مطلب صریحاً اذعان داشته است سید کاظم رشتی بود که مرحوم صاحب جواهر را « احمق مستضعف » می خواند و او را از آنوقت می توان این حرف حاج محمدکریم خان را تأیید کرد که علما اجماع<sup>(4)</sup> شیعه نمی داند ! به واقعیت سید کاظم داشته اند ؟

چنین اوضاعی ، و باتوجه به دارا بودن چنین خصوصیاتی در سید کاظم و در حالی که مشتی شیخیه محیط کربلا را<sup>(5)</sup> اویاش و رونود از اطراف به کربلا روی آورده بودند ،

---

قصص العلماء ، ص ۵۸ . 1

همان ، ص ۵۶ . 2

هدایة الطالبین ، ص ۱۴۴ . 3

قصص العلماء ، ص ۵۸ . 4

تاریخ روضة الصفا ، قاجاریه ، ج ۱۰ ، ص ۲۶۵ . 5

! به صورتی درآورد که شیخ احمد ناآگاه از عواقب نشر کتاب « شرح الزیاره » خود

از این حیث ، و طبق شواهد و دلایل متعدد ، سید کاظم و یارانش مورد احترام خاص مقامات عثمانی بودند . زیرا شیخیه و در زمان ریاست سید کاظم رشتی ، توانسته بود در برپا کردن منازعات مذهبی که در نتیجه آن ، زمینه را برای مداخله مأموران عثمانی مساعد کند و نفوذ و قدرت محافل شیعی که از مراکز مهم نفوذ حکومت شیعی ایرانی و فکر ضد خلافت عثمانی در قلمروی عثمانی به شمار می آمد ، در هم کوبد .

مردم شیعه کربلا ، با پشتیبانی علماء شیعی که از اعمال زورگویی حکام و والیان ترك در کربلا ، به ستوه آمده بودند ، مخالفت هایی را آغاز کرده بودند که متأسفانه بزرگترین مانع یکپارچگی این مخالفت ها ، پیروان سید کاظم رشتی در کربلا به شمار می آمدند که تمام هم خود را مصروف کوبیدن علمای بزرگ شیعه در کربلا کرده بودند . بدین موجبات : محمد نجیب پاشا در روز ۱۸ ذي القعدة ۱۲۵۸ هـ . ق ، برای سرکوبی مردم کربلا ، پس از محاصره شهر کربلا ، با قشونی مجهز وارد کربلا شد و چهارهزار نفر از زن و مرد شیعه کربلایی را<sup>(1)</sup> ! کشتند

و حضرت ابوالفضل العباس ( علیه السلام ) عده ای از مردم به حرم مطهر حضرت امام حسین پناهنده شدند . ولی به اعتراف حاج محمدکریم خان : « کسانی که در روضه ( علیه السلام ) مقدسه حضرت عباس بودند ، ایمن نبودند از قتل ؛ حتی آنکه در رواق و حرم هرکه بود کشتند ، حتی آنکه کسی در اندرون ضریح پناه برده بود و در همان اندرون ضریح او را گلوله زدند و کشتند . و پاشا خود از قرار مذکور با اسب داخل رواق مطهر سیدالشهدا شده بود خلاصه<sup>(2)</sup> . « احدی در آن ناپره ایمن نشد

در چنین موقعیتی که حتی حرم های مطهر محل امنی نبود و همه پناهندگان در چنین اماکنی مقدس ، کشته شدند و در خون خود غلطیدند ، خانه سید کاظم رشتی ، خانه امن و عده ای از مردم و مریدان سید ، به خانه ایشان پناهنده شده بودند .



---

شهر حسین « ، ص ۴۱۷ ، مرحوم میرزا محمدتکابنی در صفحه ۵۶ کتاب « ۱ . قصص العلماء » تأیید می کند که حمله نجیب پاشا با مشاجرات سیدکاظم و علما مرتبط بوده است .

هدایة الطالبین « ، ص ۱۵۲ . 2 .

خانه سید کاظم به چه مناسبت ؟ ! در حالی که سپاهیان نجیب پاشا حتی به مقدس ترین اماکن شیعه در کربلا احترام نمی نهادند و مردم پناهنده در ضریح حضرت را هم می کشتند و با اسب به رواق مطهر هجوم می بردند و می تاختند . خانه سید کاظم رشتی از هر لحاظ در امان و شخص او مصون از حوادث و هرکس که به خانه وی پناهنده می شد ، مصون از بلا بود !

عجیب است از طرز فکر حاج محمدکریم خان کرمانی که از این فاجعه بزرگ عالم شیعه و از این کشتار وحشتناک جانبداری می کند و این را بلائی می داند که از جانب خداوند ، به خاطر آن که مردم کربلا سید کاظم را رنجانیده بودند ، بر سر مردم کربلا وارد شد ! ایشان می نویسند : « يك سال قبل از وفات آن بزرگوار ( سیدکاظم ) از بس بنای بی انصافی و صلی الله ) هرزه گوی آن اعادی دین مبین گذاردند خداوند را به غضب درآوردند . و رسول خدا را به خشم آوردند و ائمه طاهرین سلام الله علیهم را به انتقام واداشتند و حکم از ( علیه وآله مصدر قضا و قدر به نزول بلا آن قوم پرشور و شر صادر شد و نجیب پاشائی انگیزته شد و کربلا را محاصره کرد و مدتی مدید ، قریب سی هزار توپ به آن بلد زدند و بسیاری از آن بلد را (۱) . « خراب کردند

کینه و عداوت جماعت شیخیه به مردم و علمای شیعه تا این حد که جنایات حکام والیان عثمانی را ، عنوان انتقام به حق از مردم شیعه و دفاع از سید کاظم تلقی کردن و تازه حکم چنین فاجعه ای را منسوب به خدا و رسول و ائمه دانستن و حکم آن را از مصدر قضا و قدر را مأمور اجرای عدل الهی گفتن ! این است معنای رو به بیگانه « خواندن و « نجیب پاشا آوردن به خاطر عناد شیخیه با شیعه و شیعیان و قساوت قلبی که حتی روح شیخ از آن بیزار است .

شرح الزیارة « شیخ احمد را به داود « چطور شد وقتی که مردم شیعه یا غیرشیعه ، کتاب « پاشا نشان دادند حاج محمد کریم خان ، داود پاشا را : « پاشای بغداد ناصبی کافر متعصب می خواند ، و با شکوه می نویسد : « آه آه قلم این جا رسید و سر بشکست . ببینید (۲)

---

هدایة الطالبین « ، ص ۱۵۲ . 1 .

همان ، ص ۱۲۲ . 2 .

آنوقت آه دارد ، که : « فردا (۱) . « که هیچ شیعه این عمل می کند ، و سعایت شیعه دیگر جواب امیرالمؤمنین را چه می دهند ، نه این که پشت اسلام را به این عمل شکستند . نه

اما در مورد جنایات نجیب پاشا که او هم مانند<sup>(2)</sup>، « این که دین را به این واسطه شکستند داودپاشا سنی و متعصب بود و به گفته شیخ عبدالرضا ابراهیمی : « آن ملعون کمال عداوت<sup>(4)</sup> » و به تأکید خود حاج محمدکریم خان « نجیب پاشای خبیث<sup>(3)</sup> » را با جناب سید داشته و از کشتن ! ذکر علت می کند او از جانب رسول خدا و ائمه طاهرين برانگیخته این کار شد اظهار<sup>(5)</sup> هزاران شیعه به دست چنین کسی ، آن هم با همکاری سربازان یهودی و سنی خرسندی می کند که حق مردم شیعه بود . ولی هنگامی که سید کاظم را می کشد ، ملعون و خبیث و ناحق تلقی می شود

عجیب است اهانت به حرمین مطهر از جانب نجیب پاشا ، ناشی از غضب خدا و رسول و ائمه اطهار است و سید کاظم رشتی محترم است و خانه او امن و حاج محمدکریم خان فخر دارد که : « این فضلی بود ظاهر و دلیلی بود باهر بر جلالت شأن آن بزرگوار ( سیدکاظم ) که ائمه<sup>(6)</sup> ! . « خواسته بودند که از آن عالی مقدار بروز کند ( علیهم السلام )

این احترام و فضل و دلیل باهر ، بر جلالت شأن حرمین مطهر نیست ؛ ولی بر سیدکاظم . . . .<sup>(7)</sup> ! « خواسته بودند ( علیهم السلام ) رشتی است آن هم : « ائمه

خواسته اند که مردم شیعه توسط دشمنان اهل بیت و یهودیان قتل ( علیهم السلام ) ائمه عام شوند و حرم های مبارک لگدمال شود که شأن سید کاظم بالا رود ؟

اگر عثمانی ها احترامی به مرتبه فضل و تقوای شیعی سید کاظم داشتند ، می بایست در مراتب بالاتری احترام به بقاع متبرکه شهدای کربلا ابراز بدارند و این عدم توجه و

---

هدایة الطالبین ، ص ۱۲۳ . 1 .

همان ، ص ۱۲۳ . 2 .

پاسخی به کتاب مزدوران استعمار ، ص ۱۸ . 3 .

هدایة الطالبین ، ص ۱۵۵ . 4 .

همان . 5 .

همان ، ص ۱۵۴ . 6 .

همان ، ص ۱۵۴ . 7 .

رعایت حرمت ، به خوبی نشان می دهد که سخن از جلالت شأن شیعی سید کاظم نزد شیعیان و عمال عثمانی ، حربه ای بیش به نظر نمی رسد و عثمانی ها او را به عنوان وسیله ای دیدند که توسط او می توانستند به قلع و قمع کربلا ، توفیق یابند و امنیت خانه او ، با توجه به<sup>(1)</sup> و یاران او ، هیچ چیز جز پاداش این خدمتگزاران دانسته یا نادانسته نبوده است : شناخت دو جریان مسلم بقرار ذیل

سید احمد فرزند سید کاظم رشتی ، جزء چهار نفری بود که کرسی ثابت در دربار و : **اولا** و در آن تاریخ دو سیاست در عراق حکمفرما<sup>(2)</sup> . مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی را داشت

بود . اول سیاست دینی عثمانی که خود را مالک و متصرف حقیقی عراق می دانست و دوم : سیاست خارجی ضد عثمانی که سعی داشت عراق را از پیکر امپراطوری عثمانی انتزاع و بعدها چون دست سیاست می خواست عراق عرب را از امپراطوری عثمانی جدا (3) . نماید (4) . کند ، تحت عنوان مذهب سید احمد را پس از مرگ پدر با طپانچه کشتند

علیرضا پاشا والی بغداد که اهل محمره و خوزستان را به علت تشیع قتل عام کره بود : **ثانیاً** ، قصیده های عبدالباقی عمری را به سید کاظم رشتی داد و سید کاظم شرح مفصلی به نام « شرح قصیده » بر او نگاشت و از این طرق روابط حسنه خود را با بغداد حفظ می کرد و (5)

### پ : رکن رابع ، ناطق واحد

شیخ ، هیاهو و غوغای محافل مذهبی ایران و عراق را پشت سر گذارد . و در دیار حجاز از دنیا رفت و تنها کتاب هایش ، حافظ یاد حیات او گشتند

مجموعه آثار و کتاب های شیخ ، معروف و در بر گیرنده اندیشه ها و عقاید اوست . و

---

1 . شیخگری و بایبگری « ص ۲۳۸ » . 1

همان ، ص ۱۲۸ . 2

3 . مقدمه مرحوم خالصی بر گزارش کنیاز دالگورکی ، ص ۹ . 3

4 . شیخگری و بایبگری « ص ۲۳۸ » . 4

همان . 5

از سوئی دیگر ، آثار بجای مانده شیخ ، سر آغاز تشکل شیخیه ، فرقه ای از فرق شیعه و دیگر مشایخ شیخیه ، نه تنها آثار «گردید ، که پس از شیخ ، توسط « سید کاظم رشتی شیخ ، بلکه مجموعه عقاید او گسترش یافت . و موضع خاصی در قبال مسائل فلسفه و کلام و عرفان ، و در غایت رسالت و ولایت در اسلام ، اتخاذ نمود

از جمله این مواضع که از اهم عقائد شیخیه به شمار می آید ، مسئله « رکن رابع و ناطق واحد » است . در این خصوص شیخ ، کتاب یا رساله خاصی را به تشریح عقیده مذکور اختصاص نداد ، ولی در غالب آثار خود ، بطور جامع و ضمنی ، و در عین حال پراکنده و کوتاه ، به آن اشاره دارد

از سوی دیگر ، تفاسیر و تعبیرها و تأویل های سید ، از نظرگاه شیخیه ، مکمل عقاید شیخ می باشد که بدین لحاظ لازم می آید ، در تشریح نظریه مذکور ، آنها را مد نظر داشت

بر این منظور و با توجه به رعایت امانت و مصون ماندن از هر نوع تحریف و جبهه گیری و خدای ناکرده تعصب نابجا ، به تحقیقات جامع و گویای مشایخ شیخیه کرمان از حاج محمد کریم خان کرمانی تا شیخ عبدالرضا ابراهیمی ، استناد نموده و آن را اساس بیواسطه ، در نقد و تحلیل و بررسی عقیده مذکور قرار می دهیم

: در این خصوص پنج مسئله مهم و در عین حال اساسی ، در برابر ما قرار دارد

**اولا -** چه تعریفی می توان از مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابت امام ، نائب امام ، ناطق واحد و رکن رابع ، پس از غیبت کبری ، عنوان کرد ؟

**ثانیاً -** با توجه به قبول تعریف مذکور ، باب امام ثانی عشر از آغاز غیبت کبری تاکنون ، ظاهر است و معرفت به آن میسر ؟

**ثالثاً -** از نظرگاه شیخیه ، باید معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب داشت یا معرفت شخصی هم لازم است ؟

**رابعاً -** چنین معرفتی ، در صورتیکه لازم باشد ، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نائب امام و بابت نمود ، ضابطه ای برای صحت قول او داشته باشیم ؟

**خامساً -** آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارابودن چنین مقامی هستند یا نه ؟

برای پاسخگوئی به مسائل مذکور ، کلیه کتب مهم مشایخ شیخیه را مورد بررسی

مجدد قرار دادم . خوشبختانه مشایخ شیخیه ، در پاسخگوئی به این سؤالات و دیگر مسائل مشابه ، مستقیم یا غیر مستقیم توجه اساسی مبذول داشته اند . به نحوی که در اطراف آن ، رساله ها و کتاب های متعددی به تألیف و نشر آراسته شده است و به حد زیاد و غالباً مکرر . در تحلیل موضوعات مذکور ، دقت و تعمق و تحریر شده ، که ما ذیلا و با توجه به رعایت اختصار و حد کفایت ، یادآور آنها می شویم

**مسئله اول : چه تعریفی می توان در مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابت امام ، نائب امام ، ناطق واحد و رکن رابع پس از غیبت کبری عنوان کرد ؟**

می نویسد : « در هر عصری » حاج محمد کریم خان کرمانی در کتاب : « رجوم الشیاطین بالغ کاملی که به حقیقت معرفت عارف و به حقیقت عبادت بندگی نماید باید باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند ؛ زیرا که اگر وجود او نبود حکیم برای سایر خلق قبضه ای نمی گرفت . . . پس کاملان در هر عصری همیشه موجودند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی ایستاد . پس با خلوص نیت و پاکي فطرت خودت تسلیم برای <sup>(1)</sup> . « ایشان بشو تا رستگار شوی

از اینرو نتیجه می گیرد که : « کاملان در هر عصری و زمانی در دنیا موجودند و زمان از وجود ایشان خالی نمی ماند و ایشانند علت غائی خلق عالم و علت توجه مشیت ، پروردگار مشاء است و علت دعوت انبیاء و مرسلین و اگر ایشان نبودند عالم برپا نمی ایستاد . . . پس بدان که ایشان نزدیکترین خلقند به خدای سبحانه ، زیرا که ایشان واصل شده اند به اعلی درجات ایمان که جزای آن منتهای نزدیکی است . پس ایشانند سابقان مقربان و اصحاب زلفی و منزلت و ما سوای ایشان دون ایشان هستند بر حسب درجه و سبقت و تأخر هر یک در اجابت و ایمان ، پس نمی رسد فیض به آنها که بواسطه نزدیکان از جنس فیض نزدیکان نیست . بلکه آنچه به نزدیکان می رسد ، خالص و صافی و لب آن از خودشان است و قشور واکدار آن بواسطه آنها به دوران می رسد که مشوب است . « بنابراینکه هیچ فیض نمی رسد به خلق مگر بواسطه سابقین و برکتی و نعمتی و

چیزی نازل نمی شود مگر به سبب ایشان و ایشانند اصل هر خیر و معدن آن و مأوی و منتهای آن و ایشانند محل نظر حکیم و مقصود از ایجاد این عالم ، پس ایشانند اولیاء نعم و اسباب وصول آن بسوی تو و شکر منعم عملاً و شرعاً واجب است و شکر او ممکن نیست مگر با معرفت او ، پس معرفت ایشان واجب است و تولای ایشان لازم و برائت از دشمنان پس <sup>(1)</sup> { اشکر لی ولوالدیک إلی المصیر } ایشان متحتم است و خداوند سبحانه فرمود توجه به سوی ایشان فریضه است زیرا که هر کس اعراض کند از ایشان هیچ مددی و خیری به او نمی رسد و هر کس توجه به دشمنان ایشان نماید و پشت کند به ایشان ، پس متوجه به شیطان شده است و به خدا پشت کرده است ، پس استمداد از ظلمت و سجنین نموده است و به طرف هلاکت سیر کرده ؛ زیرا که کاملاً در جهت علیین هستند و دشمنان ایشان در جهت سجنین ، پس دشمنان ایشان هالک و مخلد در آتش اند ، و دوستان ایشان ناجی و مخلد در بهشت اند ، زیرا که بواسطه سیر به سوی ایشان سیر به سوی بهشت می کنند و فیض صوافی بهشت مخصوص ایشان است و قشور آن بواسطه ایشان به دوستان می رسد ، پس بهشت از ایشان استفاده می شود و جهنم از ادبار به ایشان حاصل می شود پس هر <sup>(2)</sup> . « کس شکر ولی نعمت را نماید شکر پروردگار را نکرده است

ایشان جمیعاً نور واحد و روح واحد و طینت واحده هستند و حدود و ممیزات ایشان در جنب « وحدتشان مستهک است و حکمی ندارد و به این جهت مخالفتی با هم ندارند و در هیچ چیز و با وجود تعدد متحدند ، پس به این جهت کلیت دارند که جهت شخصیت ایشان مضمحل است و هر یک ایشان قادر است بر تصرف در آنچه دیگری قادر بر تصرف در آن است ، بلی . « تفاوت ایشان در کاملیت و اکملیت است

پس هر چه بر هر یک نازل شود بر دیگری هم نازل می شود و هرچه از هر کدام ظاهر شود « متعددند و متحد و ( صلی الله علیه وآله ) از دیگری هم ظاهر می شود ، همچنانکه آل محمد همه کلی هستند مگر اینکه تفاوت در مقام ایشان کمتر است و در مقام کاملان بیشتر است و هر یک اهلیت دارند باری هرچه دیگری اهلیت دارد ، پس ایشان کلی هستند و از هر یکشان

. لقمان : ۱۴ ، در آیه ، پیش از « اشکر » ، « أن » آمده است . 1

رجوم الشیاطین ، ص ۷۴ . 2

هر فیضی صادر می شود و به این جهت روایت شده است که به هر یک اقتدا گردید هدایت می یابند و امر باطن را به ظاهر قیاس کن ؛ آیا نه این است که بهر فقیه عادل اقتدا کردی کفایت می کند تو را ؟ به این جهت که همه از امام واحد روایت می کنند . پس همین که شخص کامل به آنجا رسید که حاکی ماورای خود گردید و از جزئیت خود رنگی بر آن نیفزود ، پس ماورای او واحد است و هر یک از کاملان این واحد را حکایت می کنند و آن واحد افاضه <sup>(1)</sup> . « کننده هر نعمت است

می نویسد : « بعد از حجت های خدا » و در : « رکن رابع ، در جواب سپه سالار اعظم واسطگانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند ، تا محبت خدا

بر همه کس تمام شود و به همان ، وجود امام در شهر مدینه قبلاً بر مردم اتمام حجت نمی شود مگر به توسط واسطگان چنانکه عریضه نوشتند به حضرت بقیة الله عجل الله فرجه أما « که چون به شما دسترسی نداریم در حوادثی که واقع می شود چه کنیم ، فرمودند فإنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله » یعنی در <sup>(2)</sup>الحوادث الواقعة قارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا . حوادث رجوع به راویان حدیث ما کنید که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم

پس راویان اخبار و دانشمندان آثار حجت های حجت خدایند بر خلق و با وجود ایشان حکمت کامل و حجت تمام و عذر خلق برطرف می شود و چنانکه در برابر خدای عظیم کسانی بودند که ادعای خدائی کردند و ضرری به خدائی خدای برحق نداشت و در برابر نبی برحق کسانی بودند که ادعای نبوت به باطل می کردند و ضرری نداشت به نبوت نبی برحق و نور حق پنهان نمی ماند و در مقابل ولی برحق جمعی ادعای خلافت کردند و ضرری به حال اولیای برحق نداشت و نور خدا پنهان نماند و نمی ماند ، همچنین در مقابل راویان و دانشمندان ثقة امین و حافظ دین مبین ، راویانی کذاب بر خدا و رسول هستند که افترا بر خدای می بندند و دروغ بر پیغمبر پاک می سازند و از زبان حجت های خدا حکمی چند می گویند و اینها حجت های ولی نیستند ، بلکه حجت های ولی خدا کسانی هستند که

---

رجوم الشیاطین ، ص ۷۴ . 1

. أحادیثنا - اصل حدیث - چون نقل از کتاب است عیناً آورده شده است . 2

ثقه وامین باشند و زاهد در دنیا و راغب در آخرت و متقی و پرهیزگار و مخالف هوا و متابع مولای خود باشند و شب و روز همت ایشان نشر دین مولای خودشان باشد نه جمع کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست و دین خدا را دکان خود قرار نداده باشند که به فروختن دین ، دنیا تحصیل کنند اگر چنان راویان پیدا کردی آنها حجت های امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از آنها آموخت و پیروی ایشان کرد . پس چهار امر در اینجا پیداشد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد

. خداوند عالم که خالق ماست از عدم و رازق و مالک ماست : **اول**

حجت او و خلیفه او در میان خلق که می تواند از او بگیرد و بما برساند و پیغام آور : **دوم** . اوست به سوی خلق

ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین خود و قائم مقام خود می کند در رحلت خود و : **سوم** بعد از خود و همچنین جانشینان در هر عصری که اینها همه باید معصوم و مطهر باشند و اینها حجت های آن پیغمبرند بر عباد

راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم و اینها : **چهارم** حجت های ولی عهد هستند بر سایر ضعفا که دسترسی ندارند به خدمت ولی برسند و مدارتدین و دین بر معرفت این چهار است خواه ملت آدم باشد یا ملت نوح یا ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات الله علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار امر را باید شناخت و إلا انسان به آن مذهب متدین نیست و اگر از علمای هر ملتی از یهودی و نصرانی و مجوسی استفتا کنید می گوید که معرفت این چهار واجب است و این چهار چهار رکن دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم می شود حال نمی دانم لفظ « رکن » سبب وحشت

است یا چهار بودن سبب اضطراب شده است بلکه اساس عیش بنی آدم بر این است ؛ زیرا (1) . « که شکمی نیست که پادشاه ظل خداست

و در : « رساله سی فصل » می نویسد : « چون دیدیم که اجماعی علما است که مسئله تقلید و اجتهاد اجتهادی است و تقلیدی نیست و بر هر مکلف واجب است که خود به

---

رکن رابع ، ص ۱۱ . 1

عقل خود آن را بفهمد که واجب است که انسان یا مقلد باشد یا مجتهد و اگر مقلد است واجب است که به عقل خود بداند که تقلید چه کسی را بکند و مجتهد چه طور کسی است باید حی باشد یا تقلید میت هم می شود ؟ واجب است که مؤمن باشد یا اگر کافری هم اجتهاد کند می توان تقلید کرد ؟ واجب است که عادل باشد یا فاسق را هم می شود تقلید کرد ؟ پس این مسائل را هم بالبداهه باید انسان خود بفهمد و تقلید دیگری در این مسائل را نکند ؛ چرا که عیاناً نمی توان اطاعت دیگری را کرد ، شاید به اطاعت کافری یا فاسقی بیفتد پس به این لحاظ که این امر هم اجتهادی است و اصول دین شده است پس مراد این است که امور دین دو قسم است ؛ یکی اجتهادی یکی تقلیدی ، اجتهادی اصل است و تقلیدی فرع . پس این چهار امر اصل است که باید هر کس به اجتهاد بفهمد و سایر احکام فرع است و می توان در آن تقلید کرد . آیا چه گناه است بر کسی که اعتقاد او این باشد و حال آنکه جمیع آنها اجماعی شیعه است ؟ و چه بحثی است بر اصطلاح علما . حال انصاف دهید که ما از اجماع مسلمانان بیرون رفته ایم یا کسی که ما را تکفیر کند و از ما بیزاری جوید بواسطه این اعتقاد ، ولی چون خواستند که به خیال خود ما را در نزد مردم ضایع کنند در نظر عوام جلوه (1) . « دادند که شیخیه انکار عدل و معاد را دارند و رکن رابعی اختراع کرده اند

حاج محمدخان کرمانی « در کتاب : « مجمع الرسائل فارسی » در جواب سؤالات ( مشتمل بر دوازده رساله ) می نویسد : « نسبت به رکن رابع ، جمیع انوار عالیه در این جا گذارده شده است نه جای دیگر و هر چه هر جا هست همه محض حکایت است و این واقع است ، آنها اسمها است این مسمی است . آنها صفتها است ، این صاحب صفت . پس هر چه می گویند مردم همه جزو هدایت و معرفت کل معرفت بی پا و بی مغزی است مگر این معرفت . پس معرفت خدا و پیغمبر و ائمه از این راه درست است لاغیر و معرفت واقعی همین است که از این جا ظاهر شده باشد . پس آنچه خلق می گفتند ، همه محض اسمی بود و برای ایشان چیزی ظاهر نشده بود و محض حرف بود و لکن این جا کمال

---

رساله سی فصل ، ص ۲۲ . 1

ظهور پیدا کرده است و بسا خرده خرده فهم خلق از این بالاتر رود و مطلب از این هم باریکتر **وَقَلِيلٌ** { (1) **وَقَلِيلٌ مَا هُمْ** } . شود و لکن حال بیش از این متحمل نمی بشوند إلا قلیلی باری پس نه این است که مولای من می فرماید معرفت رکن رابع (2) . **{ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ** یا خودش بالاتر از آنها باشد حاشا و کلا چنین حرفی شیعه آل محمد - سلام الله علیهم - نمی زند . چگونه نوکر را از مولای او مقدم می شمردند و خادم را بر مخدوم سبقت می دهند

. هر کس چنین چیزی را بگوید خطا گفته است و کج فهمیده و مطالب مشایخ ما را نفهمیده  
: بلي

### سخن‌ها چون به وفق منزل افتاد \*\*\* در افهام خلائق مشکل افتاد

پس مراد ایشان این است که در غیر این مقام هر چه از معرفت امام و پیغمبر و خدا تحصیل کرده همه خطا بود و کج بوده و بی مغز و بی معنی و مجتبی است . چنانکه خداوند **وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ** { : می فرماید **کمثل کلمة** « یعنی صاحبان کلمه طیبه را که <sup>(3)</sup> . } **يُنْبِتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ** باشد . باری پس آن « **طيبة أصلها ثابت وفرعها بالسماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها** معرفتها همه حرف بوده و این معرفت در این مقام معنی دار است . في الجملة نسبت به خلق این زمان و بیش از این هم مکلف نیستند همه کس و خداوند بیش از این را از این راه ایشان نخواستند و هر وقت خواست بالاتری آورد ، اگر چه مشایخ ماکوتاهی نفرموده اند و در کتب خود ثبت فرموده اند ولی با پرده است ، باری برویم بر سر مطلب ؛ پس اگر دانستنی که معرفتها همه در این معرفت جمع است انصاف بده بینیم اصل بالاتر است یا فرع ؟ یا واقع بالاتر است یا محض حکایت بی پایه ؟ البته واقع بالاتر است پس این معرفت چونکه واقعیتی پیدا کرده است دین بالاتر است و در حقیقت معرفت ائمه اطهار و پیغمبر و خدا همین است لا غیر . آنها که از معرفت شیعه محروم ماندند امام شناختند ، نهایت شخصی را شناختند و معرفت امام بالاتر است از معرفت شخصی . از این جهت است در نسبت به

---

سوره ص ، آیه ۲۴ . 1

سوره سبأ ، آیه ۱۳ . 2

سوره ابراهیم ، آیه ۲۶ . 3

مشاعر معرفت رکن رابع مخصوص فؤاد می شود و هر چه بالاتر می رود ، يك درجه پائین تر <sup>(1)</sup> . « می رود چرا که محض حکایت می شود و بدون واقع و فؤاد واقعیت دارد

و در : « رساله در جواب سؤالات چند نفر از دوستان از اهل همدان » - می نویسد : « چنین شخصی در ملك خدا که هست نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است اگر او را ببینند و بشناسند و هر کس از او تخلف ورزد در صورت شناختن یا دوستی نوعی و تسلیم نوعی برای او نداشته باشد در صورت شناختن از دوستی امام خارج است و کافر است مثل سایر کفار و این نایب خاص مسلم يك نفر است ، حال ما اصطلاح کردیم اسم او را ناطق گذاردیم تو می خواهی اسم دیگر بر او بگذار . این ناطق است نسبت به سایر خلق ، اگر چه صامت است نسبت به امام خود بلکه او صامت است نسبت به ارکان و ارکان صامتند نسبت به امام . خلاصه مراد ما اثبات هم چو شخصی است و اگر چه بعضی از باب نادانی بگویند نواب مقامی نداشته اند ولی آنچه برهان حکم می کند این است که ایشان باید از نقباء باشند بلکه قطب نقباء باشند و قطب هر دایره مسلم یکی است . این مطلب ما است و در کتب خود اقامه ادله برای وحدت این شخص کرده ایم اگر چه اسم نبرده باشیم و اگر در مقام دیگر گفته ایم تصریح به مراد کرده ایم ، و اگر احیاناً يك جائی دیده که ذکر نکرده ایم که او پنهان است مراد این بوده که مثل امام غایب نیست بلکه خائف مقهور است ؛ چنانکه در رساله همدانیه که محل ایراد شده در مقام ذکر ضرورت گفته ایم آنچه مضمون آن است که اگر زمان اقتضا نکرد که ایشان معروف و مشهود باشند تا آخر عبارات . و همچنین در



ابتدای سخن گفته ایم که او حاکم است . و همچنین در ادله اگر نظر کنی می فهمی این مطلب را که این ادله را شخص برای وحدت يك فقیه نمی آورد و شك نیست که حاکم آن نایب خاص است ، نهایت صلاح در این ندیده ایم که بگوئیم مقام او چیست . خلاصه پس مطلب ما در آن مقام آن شخصي است و امروز هم کسی ادعای این مقام را نکرده ، ما هم او را نشناخته ایم . و اما در ظاهر میان علما هم بسا می گوئیم ناطق یکی است و مراد این است که حامل علم شیخ مرحوم اعلي الله مقامه یکی است ، چرا که شیخ مرحوم يك نفر عالم بوده اند و يك نفر نایب دارد و امام

---

مجمع الرسائل ، ص ۸۶ . 1

می فرماید که خدا عالم را نمی برد مگر اینکه نایبی برای او می گذارد و خود او هم ملهم می شود که نایبش کیست ، پس از شیخ ، سید مرحوم در سلسله نایب ایشان بود و بعد از سید مرحوم ، آقای مرحوم اعلي الله مقامه بودند و خود ایشان هم اظهار می فرمودند که يك نفر نایب دارند و این سخن نه از این جهت ایشان را از ابدال می دانیم بلکه ایشان ادعای زیاده از علم نفرمودند و لکن چون نشر امر و اظهار فضایل با وحدت ناطق بهتر می شد و اختلاف کمتر می شد و ظاهر هم همه جا بر طبق باطن است ، این جا امر این طور شده است که سلسله مخلصین ایشان علم ایشان را از يك نفر باید اخذ کنند با اینکه در سلسله الحمدلله علماء بسیاریند و هر یکی در فن خود بلکه فنون ماهر و استادند مع ذلك آنکه علم شیخ مرحوم را دارد يك نفر است و از جهت اینکه او دوست خداست و دوست ائمه هدی دوستی او واجب است و دشمنی او حرام و چون که او حامل این علم است پس باب این علم اوست و خداوند چنین مقدر فرموده است که هر چیز را از بابش بگیرند و اگر از غیر باب او بگیرند به مطلب نمی رسند .

این بود خلاصه سخن و برهان . این مطلب را از کتاب اسحاقیه و همدانیه ، به طلب بلکه عرض می کنم برهان نمی خواهد . مگر عاقل هرگز شبهه کرده است که آقا باید يك نفر باشد و بزرگ يك نفر باید باشد . و اما آنچه گفته شده است و بعض سائلین اشاره به آنها کرده اند از ردها که هر کس کرده است آنها در نزد من جواب ندارد ، چرا که از لحن اقوال بر می آید که گویندگان اهل فن نبوده اند و با کسی که اهل فن نیست انسان چه سخن می تواند بگوید مثلاً می گوید : این سخن خلاف ضرورت است معلوم می شود که قائل این سخن از اصول سررشته ندارد و معنی ضرورت است را نفهمیده و معاهد اجماعات اصحاب را در اصول و فروع اطلاع ندارد . من با او چه بگویم کدام ضرورت برپا شده که عالم باید ده نفر باشد یا يك نفر بلکه کدام ضرورت برپا شده است که نقباء و نجباء باید متعدد باشند . در کتب خود مشایخ که مروج امر نقباء و نجباء هستند اختلاف در عدد ایشان است و شیخ مرحوم با آن علم و شأن چیزی نفرموده اند چه جای سائیرین ، بلی ضرورت برپاست که بزرگانی هستند نوعاً و همچنین ضرورت برپاست که روای اخباری هستند ، دیگر در هر عصر يك نفرند یا دو تا یا ده تا ، چه دخل به ضرورت اسلام

دارد ؟ مردم هم که بیچاره عوامند . سخنی می شنوند و به حسن ظن قبول می کنند . آن وقت بر مسلمی رد می کنند و محض تعدد علماء از صدر سلف تاکنون دلالت بر ضرورت نمی کند دلالت براینکه تا حال چنین شده است بعد نمی دانیم چه بشود ، با اینکه ما قائل نشدیم به اینکه نقباء متعدد نیستند یا نجباء و علماء متعدد نیستند بلکه در رسایل دیگر

مفصل نوشته ام و حدیث دلالت می کند که با هر امام دوازده نفر یا سی نفر نجیب است و هفتاد نجیب یا صد نجیب و حدیثی هم دلالت دارد بر جماعت دیگر از کاملین که حال حالت ذکر اسامی ایشان را ندارم و صوفیه هم جمعاً را می شمردند ولی محل اطمینان نیست قول ایشان . خلاصه که کسی منکر تعدد ایشان نیست و منکر علماء و فقها هم نیست . ایشان هم هستند و لکن نایب خاص امام یك نفر است و در سلسله ما حامل علم شیخ هم یك نفر (1) . « است

و در : « رساله در جواب یکی از رفقای نائین » : « امام ما را حکم فرموده که به راویان اخبار رجوع کنیم نه یك راوی و در سایر عبارات این کتاب هم اگر نظر کنی و بفهمی می بینی که اصل بنای آن بر این است که کاملین متعددند و ایشان امروز ظاهر هم نیستند و ما نگفته ایم که کامل یکی است و نگفته ایم که هر کس ایشان را امروز شناسد کافر است و نگفته ایم رجوع به یك عالم یا فقیه باید بکنند و تقلید او را بکنند و همه این کلام حق است و صدق ولی هیچ نفی فرموده اند این حرف را که امام یك نفر نایب خاص دارد که فیوض از امام به واسطه او به خلق می رسد . ابدأ چنین نفی نشده بلکه در همان رساله اثبات فرموده اند وجود او را ولی بطور اشاره به جهت اینکه صلاح در اظهارش نبوده در آن مقام که می فرماید : نقباء و نجباء همیشه هستند بعد می فرماید : « فمن لم يعرف أن فی الشيعة فی کل عصر مؤتمراً حقیقتاً بالإمام و هو مشایع حقیقی له ، فقد ضل فی معرفة إمامه إذ قال بإمام بغير مأموم » . ولی این اشاره است نه تصریح و محتمل است که مقصود از مؤتم همه نقباء و نجباء باشد ولی اهل اشاره مراد را می فهمند ، خلاصه پس من مؤمنم به

---

رساله در جواب دوستان از اهل همدان ، ص ۲۲۴ ، مندرج در کتاب : مجمع الرسائل . 1 .  
فارسی در جواب سؤالات مشتمل بر دوازده رساله

آنچه در این رساله فرموده اند و خدا لعنت کند هر کس را که خلاف این عقیده اش باشد و مؤمنم به سایر فرمایشات ایشان و خدا لعنت کند هر کس را که خلاف آنها بگوید . پس باز به جهت تأکید عرض می کنم که از برای امام نایب خاصی است به همان تفصیل که سید در « حجة البالغة » فرموده اند و همیشه هم هست و هرگز نیست ( علیه السلام ) مرحوم که نایب خاص نباشد ولی می شود ظاهر و مشهود باشد ؛ مثل اینکه در اول غیبت بود و می شود خائف و مقهور باشد مثل امروز و چون مقهور است معرفت شخصیه اش بر همه کس واجب نیست ولی اگر ظاهر شد معرفتش واجب و اطاعتش حتم می شود بر همه کس .

چنانچه امام فرمود : « سلمان باب الله ، من عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان کافراً » و در فرمایشات مرحوم آقا هم دانستی که ابدأ تعارضی نیست که نفی می فرمایند مرادشان وحدت فقیه است و عالم و آنجا که اثبات می فرمایند مرادشان نایب خاص است و در فرمایشات سید مرحوم هم همینطور است و در تحسر و غم ما همین بس است که در این « : مسئله تا حال می بایست با مخالفین رد و بحث کنیم ، حال با موافقین باید سخن گفت . « عصمنا الله من الزلل وأمنا من الخلل

### هذا جنای و خیاره فیه \* \* \* و کلّ جان یده إلی فیه

حال این نایب خاص را دلت می خواهد بگو ناطق ، دلت می خواهد بگو صامت ، اگر گفتی صامت یعنی صامت امام است اگر گفتی ناطق یعنی نسبت به سایرین ناطق است و او است ناطق لاغیر . بلی در حوزه نجباء نجیب کلی را نایب خود فرموده است ولی او نایب

ناطق است و شاید يك نفر باشد چرا که مکرر مي فرمودند نجباء هم قطبي دارند و در میان مي فرمایند يك نفر نایب خود مي کند یا بیشتر . پس ( علیه السلام ) سایر علماء مرحوم آقا احتمال یکی و بیشتر مي رود ولي ناطق واقعي همان است در شیعه لاغیر ؛ بلکه ناطق واقعي امام است ولي چون نطق آن سرور به شیعه نمي رسد پس این شیعی واسطه است . حال تو را به خدا انصاف ده که این مسأله مخالف با چه مذهب و ملت است که گاهی کفرش مي خوانند گاهش ردش مي کنند اگر چه دست خداوند بالاي حق است و الحمدلله تاکنون هیچ ردي و بحثي بر سخن من وارد نیامده است و هرکس ردي کرده خودش

. چیزی خیال کرده یا از زبان جاهلي لفظي شنیده و رد کرده نه براین مطلب

گاهی رد مي کند براینکه قائلي بگوید يك فقيه باشد همه مردم تقلید او را کنند ، مسلم است که این سخن مردود است . گاهی رد مي کنند بر قائلي که بگوید که این شخص مثل امام است و امام سیزدهم است و مسلم است که چنین قائلي مردود است بلکه کافر است . گاهی مي گویند که فلان گفته مردم همه باید تقلید این شخص را امروز بکنند و روایت همه احکام را از او کنند و مسلم این قول مردود است و خدا اجل از این است که شخص را غایب کند آنگاه معرفت او را بر مردم لازم کند و طاعت او متحتم فرماید . خلاصه اعتقاد من این بود که نوشته ام اگر خلاف این را از من روایت کنند خطاست و اگر از نوشتجات من خلاف این را (1) « فهمیدند مراد من آن نیست بلاشک

و در : « رساله در نصیحت اخوان رفسنجان » مي نویسد : « بدانید اي برادران من که از آن امر فرمود به سمري که نص صریح نکند ، نص منقطع است . ( علیه السلام ) زمان که امام پس عالم سابق بر لاقص نص نمي کند و اگر احياناً از مشایخ ما درباره يك ديگر کلماتي مي بینید اینها قرائني است و اشاراتي که محض مرحمت فرموده اند و بعد از آنکه ما سایر آثار نیابت را از لاقص دیدیم این اشارات آیت صدق دعواي ما درباره ایشان شد نه نص ، چراکه نص این است که صراحتاً بفرمایند فلان نایب من است و چنین نصي نشنیدیم بفرمایند . حتي مي فرمودند : خواستم نایب خود را معین کنم دیدم سيد مرحوم و ( علیه السلام ) مرحوم آقا شيخ مرحوم اعلي الله مقامها نکردند منم نکردم و هم چنین سيد مرحوم اعلي الله مقامه (2) . « نوشته اند که بعد از سمري نص را به صفت مي کنند

و در : « رساله بهبهانیه » مي نویسد : « ولي بعد از ائمه هدي و آن حضرت کسي اشرف نیست و همه معصومند و مطهر ، دوست مي داریم پیروان و شیعیان ایشان را و دشمنان مي داریم مخالفان و دشمنان ایشان و دشمنان شیعه ایشان را و شهادت مي دهیم که معاد حق است و صدق و جمیع خلق با بدن هاي جسماني خود روز قیامت محشور مي شوند

---

رساله در جواب یکی از رفقای نائین ، ص ۵۰ ، مندرج در کتاب : « مجمع الرسائل فارسي . 1 . « ، مشتمل بر پنج رساله

. « رساله در نصیحت اخوان رفسنجان ، ص ۴۱ ، مندرج در کتاب « مجمع الرسائل فارسي . 2 .

و حساب حق است و صراط حق و نشر کتب حق است و جنت و نار حق و صدق است و جمیع آنچه فرموده اند و ضرورت اسلام یا مذهب بر آن قائم است حق مي دانم و مخالف

ضرورت را باطل می‌دانم ، در جزئیات و کلیات و دوست می‌دارم دوستان خدا را و دشمن می‌دارم دشمنان خدا را ، این است عقیده من و مذهب من و دین پدر من و مشایخ من و بر این است مولا و متبرای من هر کس عقیده او همین است که عرض شد او را دوست (1) . « می‌دارم و هر کس عقیده او خلاف این است او را دشمن می‌دارم

می‌نویسد : « رکن رابع اصل » و در کتاب : « مجمع الرسائل فارسی ، رساله در سلوک غرض است و این اسم اعظم است و سایر شروط ایمان از فروع و اصول همه متفرع بر همین است . پس علت غائی ملک همین است لاغیر و چون دانستیم این را ، بایست عزم را بر تحصیل دوستی دوستان خداوند و دشمنی دشمنان جزم نمائیم و در این باب تکاهل نورزیم و (2) . . . این سابق بر همه اعمال است

و حاج زین العابدین کرمانی در کتاب : « مجمع الرسائل فارسی » در جواب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام می‌نویسد : « در کتاب العین از یکی از آن دو بزرگوار که مراد حضرت باقر و باشند نقل شده که فرمود : خالی نمی‌ماند زمین از چهار ( علیهما السلام ) حضرت صادق نفر از مؤمنین و گاه بیشتر می‌شوند و کمتر از چهار نفر نمی‌شود و این به جهت این است (که فسطاط ، قائم نمی‌شود مگر به چهار طناب و عمود در وسط آن . و از حضرت صادق روایت شده است در صفت خلقت امام تا اینکه می‌فرماید : همین که متولد ( علیه السلام ) **وَمَتَّ كَلِمَةً** { : می‌شود حکمت عطا کرده می‌شود و پر بازوی راست او نوشته می‌شود پس هر گاه که امر امامت (3) . **{ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** به او می‌رسد اعانت می‌فرماید او را خداوند به سیزده ملک به عدد اهل بدر ، پس با او هستند و با اوست هفتاد نفر مرد و دوازده نفر نقیب ، پس هفتاد نفر را به آنان می‌فرستد که بخوانند مردم را به آنچه در اول خوانده شدند و قرار می‌دهد خداوند برای او در هر

---

. رساله بهبانیه ، ص ۹ ، چاپ کرمان ، قطع جیبی . 1

مجمع الرسائل فارسی ، ص ۱۱ . 2

سوره انعام ، آیه ۱۱۵ . 3

موضعی ، مصباحی که به آن اعمال ایشان را ببیند و نیز از آن حضرت - صلوات الله علیه وآله - روایت شده است که فرمود : شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و آن قول خدای نعباء دوازده نفر نقیبند و به درستی { **... بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ { : عزوجل است بل كذبوا بالساعة** » : که علی ساعتی است از دوازده ساعت و آن قول خدای عزوجل و داخل شد بر آن حضرت مردی که او را یزید بن (1) . **{ «واعتدنا لمن كذب بالساعة سعير** تو کیستی ؟ عرض کرد : از طایفه حارث بن کعب ( حرث - خ ل : خلیفه می‌گفتند فرمود به او ) هستم . راوی گوید ، فرمود : اهل بینی نیست مگر اینکه در میان ایشان یک نجیب یا دو نجیب هست و تو نجیب حارث بن کعب هستی . و از آن حضرت شنیده شد که می‌فرمود بشارت ده مخبتین را به جنت . « برید بن معاویه عجلو و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره چهار نفر نجباء هستند که امین خداوند بر حلال و حرام اگر این جماعت نبودند آثار نبوت منقطع می‌شد . و نیز در حدیث طویلی فرمود که اگر نبودند در زمین مؤمنین کاملین در این وقت خداوند ما را بالا می‌برد به سوی خود و انکار می‌کردید شما زمین را و انکار می‌کردید آسمان را بلکه به حق آن کسی که نفس من در دست او است که در زمین در اطراف آن مؤمنینی هستند که نیست قدر دنیا کلش در نزد ایشان به قدر بال

بعوضه . عرض مي کنم و در شأن ابواب و نواب ایشان اخبار بسيار وارد شده است و فضل (پس از حضرت صادق . ایشان از حد احصاء خارج است و معدودي از اخبار را ذکر مي کنم روايت شده است در حديثي که لايد با هر امامي بابي است ، در هر عهد و ( عليه السلام ) زماني از عهد آدم تا ظهور مهدي و در حديث ديگر فرمود که براي ائمه دوازده باب قرار داده که مؤمنون از آن در داخل شوند به علم امام ، پس هر که انکار کند بابي را منکر امام شده است . و خداوند ابا فرمود که قبول کند از منکر باب ، صرف و عدلي را

ابواب ما اول ایشان مثل : و از مفضل بن عمر از آن حضرت روايت شده است که فرمود آخرشان است و آخرشان مثل اولشان ، در فضيلت و منزلت يکي هستند و ایشانند

---

فرقان : ۲۵ . 1

دلالت کنندگان مرشيعيان مؤمن ما را به سوي خداوند و به سوي ما و ایشان از نوري از روح القدس هستند که آن روح پيغمبر - صلي الله عليه وآله - است که از او است بدء ایشان و به سوي او است معاد ایشان و هر که انکار کند يکي از ایشان را کل ابواب را انکار کرده ، به جهت اينکه هر که ايستادگي نکند در آنچه خداوند امر فرموده درباره ابواب او ديني براي او نيست و هر که منکر شود باب را کافر به خداوند واحد قهار شده است و نیز از آن حضرت روايت شده است ، در حديثي درباره ابوخالد کابلي - اعلي الله مقامه - که حضرت سيدالعبدين به او فرمود که توئي باب من که بيرون مي رود علم خداوند که از پدران خود روايت کرده ام از تو و چنين خداوند تو را اختيار فرموده و تو را مجمع علم من قرار داده و موضع و نیز . سر من و باب از من براي هر که توحيد خداوند را نموده و ما را به حق معرفت شناخته که به سفينه مولاي ام سلمه ( عليه السلام ) از آن حضرت روايت شده است ، از حضرت امير فرمود : پرکند خداوند تو را علم جمعي تامشاش تو وتوئي کشتي خداوند که مشحون است عليه السلام ) وتوئي باب از براي منوراي پسر من حسن بعد از سلمان . و حضرت سيدالعبدين به ابوخالد فرمود : بشارت باد تو را اي ابوخالد تو و اتباع تو نور خداوند هستند در ظلمات ( زمين و توئي باب هدايت ، شك نمي کند در تو مگر هر که در ما شك کند

عليهما ) و از مفضل بن عمر روايت شده است از حضرت صادق ، از حضرت علي بن الحسين (1) که به ابوخالد فرمود : - بعد از آنکه اذن دخول خواست - که داخل بشو اي کنکر ( السلام ) که به حق خداوند هر آينه تو اعلم هستي به علم نبوت و امامت و اهدي هستي از هادي به طرف کوفه و به درستي که توئي باب هدي و رشاد بدان کند خداوند در تو . و از حضرت باقر روايت شده است که فرمود يحيي بن ام الطويل باب هدايت ( عليه السلام ) محمد بن علي بود و باب من بعد از او عطا کرده بود ( عليهما السلام ) بود و باب پدرم علي بن الحسين خداوند علم ما اهل بيت را به او و اختيار فرموده بود او را به علم خود که باب باشد بين ما و بين شيعه ما از جميع خلق خداوند ، ملامت هيچ ملامت کننده در او اثر نکرد تا آخر حديث فرمود : که ابوخالد کابلي باب هدايت بود و ( عليه السلام ) شريف . و نیز حضرت صادق محدث بود . راوي عرض کرد جعلت قداک که با او حديث مي کرد ؟ فرمود : محدث او

---

. لقب ابوخالد کابلي است . ( سفينه البحار ، ج ۱ ، ص ۴۰۷ ، انتشارات فراهاني . 1

. انبیاء بودند وائمه و ابواب پیش از او

و نیز درباره مفضل بن عمر فرمود : الولد بعد الولد و اوست صندوق علم من و حجت من و باب من و موضع سر من و جهر من و همچنین پس او . و از محمد بن سنان که خود او نیز موافق شمرده شده از حضرت امام ( علیه السلام ) روایت ابن شهر آشوب باب حضرت صادق نقل کرده که فرمود : محمد بن مفضل مثل مفضل است و برای ( علیه السلام ) موسی کاظم ما قائم مقام پدرش هست و اوست صادق در روایت از ما و داعی به سوی ما و اداکننده از ما و اوست باب من و حجت من بر هر مؤمن و مؤمنه هر که به او مخالفت کند با من مخالفت کرده و هر که معصیت او را بکند مرا معصیت کرده . و از علی بن احمد بزاز نقل شده که داخل به قصد اینکه شکایت ( علیهما السلام ) شدم بر سید خود ابی الحسن موسی بن جعفر کنم از محمد بن مفضل . پس ابتدا فرمود : محمد بن مفضل حامل مکنون علم ما است و دیان مؤمنین است و باب میان من و ایشان ، پس اگر شکایت از او کنی پس به تحقیق که شکایت . استغفرالله و لااعود یا سیدی ابداً : از من کرده ای . عرض کردم

و نیز از محمد بن سنان نقل شده که سؤال کردم از آن حضرت ، از محمد بن مفضل که آیا از قدیم خداوند او را باب شما گردانیده و قرار داده است و او را به پدرش مفضل بخشیده و او را باب تو در هدایت قرار داده و نیز بعد از مفضل چنین قرار داده ؟ فرمود : ای محمد به تحقیق که خداوند اختیار فرموده ابواب ما را از وقتی که ما را اختیار فرموده و فضیلت داده ایشان را به آنچه ما را فضیلت داده و بیرون نمی رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان و محمد باب من است و مجمع سر من ، بر نفع اوست آنچه بر نفع من است و بر ضرر اوست آنچه بر ضرر من است تا اینکه محمد بن سنان می گوید : رفتم نزد محمد بن مفضل و حدیث را تا آخر برای من از غیب گفتم ، عرض کردم : ای باب هدی عظیم نمی آید بر من اینکه . « فرمود : لك ماله و عليك ماعليه ( علیه السلام ) خبر می دهی و حال اینکه امام موسی

عرض می کنم درست در این اخبار نظر کن و کلیت و عظمت شأن ایشان را ببین که با اینهمه روایت و نقله آثار از ایشان می فرماید که بیرون نمی رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان ، پس معلوم است که درباره ایشان هم صدق می کند : « ان

لنا مع كل وليّ اذنّاً سامعة و عیناً ناظرة و لساناً ناطقاً . که واسطه هیچ فیضی و مؤدی هیچ امری از ایشان سو ای وسایط و سفرائی که خداوند برای ایشان اختیار فرموده نیست . و خلاصه ای از اخبار این فصل را در فصل دیگر بعد از بیان مقدمه ای عرض می کنم و از خداوند مسألت داریم که هرگز چیزی را به رأی و هوای خود نگوئیم و لا حول و لا قوة الا بالله (1) . « العلي العظيم و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

: سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی « در کتاب : « فهرست » می نویسد «

و خاصه بعد از وفات حضرت علی بن محمد سمري ( علیه السلام ) در زمان غیبت امام « دیگر نایب خاصی بر حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - تعیین نشد . و به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نیابتی نماید و امر علی الظاهر راجع به علماء و فقهاء شیعه است (2) . « که رجوع به ایشان باید بکنیم و اطاعت امر ایشان نوعاً لاعلی التبعین واجب است

البته حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - هم ابواب و نوایب دارد همان طور که سایر ائمه « داشتند و در زمان ظهورشان ابوابشان را به دوستان خود معرفی می فرمودند و امام زمان هم تا هفتاد سال بعد از غیبت ، نواب خاص خود را معرفی می فرموده و نص ( علیه السلام ) بر آنها می فرمود و توقیع به نام آنها صادر می شد تا به علی بن محمد سمري رسید که نایب چهارم آن حضرت بود که توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می روی ،

وصیت به سوي احدي مکن . . . و در توقیع دیگر در جواب شیعیان نوشت : « و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة احادیثنا » . و امر راجع به روایات اخبار شد . اما نه به این معنی<sup>(۳)</sup> . « که اصلاً وجود بزرگان و ابواب و نواب منقطع شد . بلکه ابواب و نواب تشریف دارند

بلکه می گوئیم امام بی مأموم . امام بی نایب نمی شود و خانه بدون باب معنی ندارد » زیرا ما اینام اقتدا به امام نموده ایم و مأموم . نمی شود . مأموم امام امثال ماها نیستیم واقعی کسی است که من کل حیث اقتدا به امام کرده و نماینده صفات امام شده باشد و اگر این

---

مجمع الرسائل ، ص ۶۳ . 1

فهرست ، ص ۱۱۰ . 2

همان ، ص ۱۱۷ . 3

چنین اشخاص در ملك نباشند معلوم است که وجود امام العیاذبالله خاصیتی نبخشیده . پس نعوذبالله وجود امام لغو شده است و این محال است که ملك خدا بی امام و پیشوا باشد و<sup>(۱)</sup> . « محال است که امام باشد و مظهر و نماینده نداشته باشد

محال است زمین از وجود آنها ( ابواب و نواب ) خالی شود ولی معروف ما نمی شود و نص « شخصی بر آنها نمی شود و غایب هستند مثل اینکه خود امام تشریف دارند اما غایب هستند<sup>(۲)</sup> . »

( علیه السلام ) يك چنین شخصی که مقام و درجه او مانند سلطان است به فرمایش امام « برای هر عصری سلطانی است در اصطلاح او را ناطق نامیده اند و آینه ناطق واحد هم هست ؛ زیرا فرد اکمل در میانه متعدّدین و نقطه مرکز و قطب آنها یکی است و تعدد مرکز محال است و مرکز نقطه را گویند که نسبت او به جمیع اطراف محیط علی السواء باشد بدون تفاوت و چنین نقطه در هر دایره که باشد منحصر به فرد است ؛ زیرا آن نقطه به منزله قلب است که<sup>(۳)</sup> . « اول و اشرف و الطف و اکمل جمیع اعضاء بدن است

خلاصه آنکه مطلب مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - این بوده که ثابت نمایند در میانه بزرگان شیعه در هر زمانی يك همچو فرد کاملی هست که فوق همه آنها است و حاکم و رئیس و علیه ) فرمانفرمای بر جمیع آنها است و اول کسی است در میانه رعیت که فرمان امام<sup>(۴)</sup> . « او اول مطلع می شود ( علیه السلام ) به او می رسد و از اراده امام ( السلام

خلاصه مطالب ایشان ( مشایخ و علمای شیخیه ) اثبات وجود چنین کسی است در هر زمان و فرموده اند برای حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - يك همچونوکر مقرب که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده به وسیله آن نوکر اجرا<sup>(۵)</sup> . « می فرمایند

---

فهرست ، ص ۱۱۷ . 1

همان ، ص ۱۱۷ . 2

همان ، ص ۱۲۷ . 3

همان . 4

همان ، ص ۱۲۸ . 5

امام را مشیت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور وجودیه و کونیه و شرعیه « بدون استثنا می دانیم و امام را باب خدا و سبیل خدا و سبب اعظم جمیع امور عالم می دانیم و امام خلیفه خدا و صاحب ولایت عامه مطلقه بر جمیع ما سوی الله و شاهد و مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - از ادله کتاب و سنت و عقل و . مطلع بر کل موجودات است اجماع و ضرورت مقام امام را به شرح فوق استنباط نموده اند و بیان فرموده اند و نسبت به شخص فوق الذکر که نایب خاص امام و ناطق واحد و باب امام است قائل هستند که نیابت همانطور که شعله چراغ از آتش غیبی نیابت دارد . و ( علیه السلام ) مطلقه دارد از امام (۱) . « محل بروز تمام صفات آتش است

و خاصه علمای ( صلی الله علیه وآله ) اما رکن رابع که عرض شد همه دوستان آل محمد اعلام و محدثین و فقها معرفت همه آنها از رکن رابع است و چه مانع است که معرفت عالم (۲) . شیخی هم از رکن رابع باشد

معرفت اشخاص کاملین از نقبا و نجبا یا همان شخص اول آنها که ناطق آنها باشد و لو اینکه از کمال معرفت است اما برای ناقصین از رعیت امروز این نعمت حاصل نمی شود و نمی توانیم آنها را بشناسیم و کسی آنها را می شناسد که به مقام آنها رسیده باشد و همچو کسی هم اگر پیدا شد مثل آنها است و خود را معرفی به من و شما نمی کند یعنی ما او را هم نمی توانیم بشناسیم و برای امثال ما در این ایام همان معرفت نوعیه و حواله به (۳) . « . . . غایب کافی است

البته بزرگان و کاملین در میانه تشریف دارند و معرفتشان هم واجب است اما ما آنقدر هنوز « ناقصیم که نمی شناسیم کما اینکه معرفت خود امام هم واجب است امام از بی معرفتی و بی اعتقادی ماها ناچار غایب شده است و همه می دانید که اصل وجود امام برای این است که ظاهر باشد و تربیت فرماید و برای این نیست که غایب باشد و دسترسی به او نداشته باشیم ، و پس معرفت اولیاهم به همین طور واجب است و تشریف هم

فهرست ، ص ۱۲۹ . 1

همان ، ص ۱۱۲ . 2

همان ، ص ۱۱۴ . 3

(۱) . « دارند و حتی در اخبار عددشان را هم فرموده اند



لفظ ناطق درباره بعضی شیعیان هم یعنی کاملین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان - « هستند ( علیه السلام ) رضوان الله علیه - یا امثال آن بزرگوار هم که آئینه سر تا پا نمای امام (2) . « هستند اطلاق می شود ( علیه السلام ) و مبلغ و مؤدی از جانب او و باب امام

لفظ ناطق البته ناطق حقیقی ائمه اطهارند - صلوات الله علیهم - و بعد از ایشان انبیاء خدا - « صلوات الله - علیهم ناطق و مؤدی از خداوند هستند و بعد از ایشان هم بزرگان و کاملین شیعه ناطق هستند . منتهی آن شیعه اعلم و اکمل و آنکه از همه جهت شخص اول آنها و است « ناطق حقیقی شیعیانی است که دون درجه اویند ؛ ( علیه السلام ) باب اعظم امام (3) . « می گیرد و به دیگران می رساند ( علیه السلام ) زیرا بلا واسطه از امام

و اینکه ملاحظه می شود مشایخ عظام - اعلی الله مقامهم - اصرار زیاد در بیان اوصاف ایشان و مراتب و مقاماتشان و لزوم اطاعتشان فرموده اند برای این است که مردم معرفت (4) « نوع ایشان را پیدا کنند که اگر در وقتی شخص ایشان را دیدند بشناسند و جاهل نباشند

و اما آنچه که ملاحظه شده که مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - در کتب خود از لزوم معرفت این بزرگواران و وجوب طاعت ایشان و واسطه بودن ایشان بیان فرموده اند ، مراد از آن وجوب معرفت نوعی است . با اینکه معرفت شخصیه امثال آن بزرگواران هم محال نیست ، بلکه اگر ( علیه ) خود را معرفی فرموده اند معرفت و اطاعتشان واجب هم هست کما اینکه شخص امام (5) . « را هم در این زمان که زمان غیبت است اگر کسی ببیند محال نیست ( السلام

در جواب یکی از طلاب قم « و شیخ عبدالرضا ابراهیمی « در کتاب : « سیاست مدن و می نویسد : « معنی رکن رابع بطور اجمال معرفت شیعه است و اسم کسی نیست و

---

فهرست ، ۱۱۸ . 1

همان ، ص ۱۲۴ . 2

همان ص ۱۲۵ . 3

همان ، ص ۱۱۲ . 4

همان ، ص ۱۱۱ . 5

موضوع این معرفت همه شیعیان از عالی و دانی و عالم و جاهل و صغیر و کبیر می باشند و رجحان این معرفت به تفاوت افراد موضوع و انواع آن ، از پایین ترین درجه انواع استحباب تا (1) . « . . . بالاترین درجه انواع وجوب فرق می کند

بنابراین ارکان دین بدین شرح اند : رکن اول معرفت خداوند عالم است و متفرع بر آن وجوب اقرار به وحدانیت او در جمیع اسماء و صفات و افعال و عبارات ها است و اقرار به عدل فرع توصیه صفات است . رکن دوم معرفت حضرت پیغمبر است - صلی الله علیه و آله - که حجت خداوند و قائم مقام او در همه عوالم است و متفرع بر آن وجوب دوستی او و اقرار به جمیع ما جاء به است از احکام شرایع و اخبار او از عوالم غیب که از آنجمله اقرار به رجعت و حشر و نشر و معاد و معراج و ثواب و عقاب خداوند عالم است . رکن سوم معرفت ائمه اثني عشر

حجج خداوندند در ( صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ) صلوات الله عليهم اجمعين که بعد از حضرت پیغمبر میانه ما و دوازدهمی ایشان - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - امام زمان و سلطان زمین و آسمان است الا اینکه از نظرها پنهان است و روزی به امر خداوند عالم ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود و متفرع بر این اصل و جوب دوستی ایشان و اقرار به فضائل ایشان و حقیقت جمیع فرمایشات ایشان است . رکن چهارم معرفت شیعیان ایشان و ( صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ) دوستی آنها است که موضوع احکام خدا و رسول و ائمه طاهریین اند بعضی به حکم ایشان حاکمند و بعضی محکوم و بعضی تابعند و بعضی متبوع ، و حکام و متبوعین بعضی ظاهرند و مشهور و بعضی خائفتند و مغمور ، هر يك به کاری مأمور و بر حسب حال استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می فرمایند و ابلاغ احکام خداوند عالم را می نمایند و آنها راویان اخبار و ناقلان آثار و حجج پروردگارند و هم از طرف حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - مأمور به رجوع به ایشانیم چنانچه در توقیع شریف است : « أما الحوادث الواقعة (2) . . . فارجعوا فيها إلي رواة احاديثنا فانهم حجتي عليكم وأنا حجة الله »

سیاست مدن ، ص ۱۲۵ ، در جواب یکی از طلاب قم . 1

همان ، ص ۱۲۴ . 2

### **مسئله دوم : با توجه به قبول تعریف مذکور ، باب امام ثانی عشر ، از آغاز غیبت ! کبری تاکنون ، ظاهر است و معرفت به آن میسر**

سرکار آقا « در کتاب « فهرست » ، می نویسد : « و اما معرفت ابواب و نواب « و کاملین از « و باب مخصوص ایشان در غیبت ایشان غایب است . . شیعه در این ایام بر ما میسر نیست همانطور که در حدیث مفصل فرموده اند ، که باب ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب (1) . « می شود ، و در سایر اخبار بیان شده

خاصیتی امروز در اینکه کاملین معروف مردم باشند نیست ، زیرا با معروف بودن یا باید اعمال قدرت بفرمایند و مردم را وادار به اطاعت و تسلیم نمایند که هنوز حکمت اقتضا نکرده و علیه ) وقتش نرسیده و مؤمن و کافر هنوز جدا نشده اند و اگر شده بودند شخص امام ظاهر می شد و چون ظاهر نشده معلوم است که هنوز وقت اینگونه ظهور نیست و ( السلام (2) . « باید امر به ترتیب ظاهر باشد نه آنطور که در ظهور امام است

مشایخ اعلی الله مقامهم در ضمن اینکه اثبات وجود ایشان را نموده اند و جوب معرفت « ایشان را در صورت امکان فرموده اند ، بیان فرموده اند که ظهور ایشان و معروف بودنشان برای مردم بسته به مصلحت خلق است و هیچ مانعی هم نیست که اگر يك موقعی مصلحتی اقتضا کند ، خداوند یکی از ایشان را معرفی فرماید و دلیلی نیست که خداوند هیچوقت ایشان را معرفی نفرماید بلکه در اصل خلقت ایشان را خلق فرموده است که معرفی فرماید نهایت در این زمان های غیبت که معرفی نفرموده می گوئیم مصلحت نبوده و مقتضی نبوده اگر بکوفتی (3) . « مصلحت اقتضاء کند معرفی می فرماید باز اگر مصلحت تغییر کرد مخفی می شوند

پس منظور علماء و مشایخ اعلی الله مقامهم و ما که تابع ایشانیم تقیه در این اظهارات « (4) . « نیست و حقیقت همین است که نقباء و نجباء و ابواب کلیه امروز ظاهر نیستند

فهرست ، ص ۱۱۱ . 1

همان ، ص ۱۱۵ . 2

همان ، ص ۱۳۷ . 3

همان ، ص ۱۱۶ . 4

### **مسئله سوم : از نظرگاه شیخیه معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب است آیا شخصی هم لازم است ؟**

مشایخ بیان فرموده اند که حجت های « : سرکار آقا » در کتاب « فهرست » ، می نویسد « خدا در هر لباسی هم ممکن است باشند و الان که تشریف دارند و ما ایشان را نمی شناسیم در هر لباسی که میل دارند هستند شاید در لباس تاجری باشند شاید در لباس کاسبی یا زارعی باشند شاید در لباس اهل علم باشند و این لباس از همه لباسها بر<sup>(۱)</sup> . « ایشان مناسبتر است

(۲) . « مراد از معرفت کاملین معرفت نوعیه است نه معرفت شخصی »

### **مسئله چهارم : چنین معرفتی در صورتی که لازم باشد ، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نایب امام و بابت نمود ضابطه ای برای صحت قول او داشته باشیم**

سر کار آقا « در کتاب « فهرست » ، می نویسد : « بلی اگر عالمی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملل باشد و همان صفاتی که برای نایب خاص امام فرموده اند يك وقتي در کسی دیدیم و ادعائی هم کرد و شکی بر ما باقی نماند ، البته از او قبول هم می کنیم و چرا نباید قبول کنیم ؟ ولی اینها فعلاً فرضهائی است که می کنیم و خود را مشق می دهیم که اگر يك وقتي شخصی نایب با علاماتی که فرموده اند و داشته ایم اظهار امر کرد و خداوند هم او را تأیید فرمود و کذب او را ظاهر نفرمود و بر ما یقین حاصل شد فوراً<sup>(۳)</sup> . « بپذیریم ان شاءالله ، پس بیانات مشایخ ما اعلي الله مقامهم برای این است

### **مسئله پنجم : آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارا بودن چنین مقامی هستند یا نه ؟**

حاج محمد کریم خان کرمانی « ، در کتاب « رساله سي فصل » می نویسد : « فصل دویم در جواب مسئله دویم که رکن رابع در این زمان مهم و مفترض الطاعه هستم این افترا را به دو لحاظ جعل کرده اند یکی به جهت رنجانیدن خاطر سلاطین و حکام و خواسته اند به ایشان برسارند که فلانی خود را مفترض الطاعه می داند و جمعی به او

فهرست ، ص ۱۳۷ . 1

همان ، ص ۱۱۳ . 2

همان ، ص ۱۳۸ . 3

گرویده اند و اگر بخواهند خروج بر سلطان کند جمیع مصدقین او اطاعت او را می کنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن ایمان می داند و هر کسی معتقد به او نباشد کافر است و یکی به جهت رنجانیدن خاطر علما و سایر مؤمنان که فلانی خود را مفترض الطاعه می داند و اطاعت شما را لازم نمی داند و مردمی که اطاعت او نمی کنند ایشان را کافر می داند و خدای و احد و قهار می داند که این لفظ ها بر زبان من جاری نشده و از قلم من صادر نشده و إلی الآن متجاوز از صد و بیست کتاب من تصنیف کرده ام و همه حاضر است و این مطلب در هیچ يك از این کتاب ها نیست و مسلمی از من نشنیده ، حال یا من دروغ می گویم یا آن مفتری و لعنت خدا و رسول و ملائکه بر کسی که دروغ گفته باشد و به لعنت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این ادعا را برای خود کرده ام . خدا حکم کند میان من و میان این افترا زنان و چگونه می شود که من این ادعا را کرده باشم یا نوشته باشم و حال این کتاب را بر خلاف آن بنویسم ؟ هیچ عاقل این کار را می کند و خود را پیش دوست و دشمن کذاب قلم دهد ؟

گذشته از این ، از خدا و رسول و ائمه چگونه شرم نکنم و ادعای مقام ایشان را برای خود کنم ، مگر به جز خدا و معصومین ممکن است که کسی مفترض الطاعه باشد . من در گرو معاصی خود می باشم و ترسانم از عقاب خدا و عتاب معصومین ، چگونه خود را مفترض الطاعه می گیرم ؟ و بودن من رکن رابع اگر مقصود از کاملین شیعیان باشد والله خیال آن را نکرده ام و ادعای بودن از کاملین شیعه را با وجود معاصی و روسیاهی که دارم از اکبر معاصی می دانم برای خود ، بلکه والله ادعای تشیع را ندارم چرا که شیعه کسی است که شعاع امام باشد و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصی و روسیاهم و امیدوارم که از دوستان شیعیان باشم و اگر مقصود فقاقت است اختصاصی به من ندارد و همه موالیان که فقیه اند و مجتهدند به آن اسم موسوم اند و همه به آن لحاظ که سابقاً نوشتم رکن رابع ایمانند و هر کسی که مجتهد نیست باید اخذ دین خود را از ایشان نماید و لکن ادعای این سخن را وسیله تهمت و افترا کرده اند و شاخ و برگ بر آن نهاده اند و اگر ایمان این رکن را ندارند پس ایشان چگونه ادعای اجتهاد دارند و می گویند که هر کس مجتهد نیست باید در مسائل فروع تقلید ما را کند ، باری خدا حکم کند میان ما و میان این جماعت .

فصل سوم در جواب از مسئله سوم که گفته اند : رکن رابع يك شخص معین است در هر زمان . این هم افترائی عظیم است که بر ما بسته اند و اعتقاد ما آن است که رکن رابع ایمان علما و اکابر شیعه اند و ایشان در هر عصر متعددند و آنچه از احادیث برمی آید ، در هر عصر ایشان بیش از هفتاد نفرند و حدیث آن در « عوالم » در جلد احوال ائمه است - سلام الله علیهم - و کتب من و مشایخ من مشحون است به ادله تعدد آنها و اخبار روایت کرده ایم بر نفوذ آنها . آخر کتبی که من نوشته ام در میان خلق منتشر است ، چرا به آنها رجوع نمی کنید که دیگر از این شبهات بر شما وارد نیاید ؟ و چرا به تهمت زنان به کتب من و مشایخ من اجتماع نمی کنید ؟ اعادی برای عوام فریبی این افترا را بسته اند که مردم را به وحشت اندازند و به این واسطه به ایشان برسانند که فلانی سایر علما را بر باطل می داند و خود را مرجع کل روی زمین می داند و هر کس او را نشناسد و اعتقاد به او نداشته باشد او را ضال و مضل می داند و خدایا تو را گواه می گیرم و پیغمبران و خلفای تو را که من چنین امری را خیال نکرده ام و چنانکه گفتم خود را در زمره شیعیان خالص نمی دانم بلکه اگر از جمله موالیان شیعیان کامل باشم به آن افتخار می کنم ، من کجا و هوس لاله به دستار زدن . خدایا حکم کن میان ما و این جماعت .

و اما لزوم معرفت يك نفر از اشخاص رکن رابع ، خدایا تو می دانی که اعتقاد ندارم و هر کس از دوستان چنین گوید او را برخطا می دانم و هر کس از دشمنان چنین افترائی بر ما بندد تو احکم الحاکمین . بلی حرف من آن است که رکن رابع ایمان که فقها و علمای شیعه اند باید غیر فقها تقلید ایشان کنند و هر يك را که عالم و عادل و فقیه دانند هرکس تقلید هر يك از ایشان را می خواهد بکند مجزی است و مثاب است بلاشك . این دین من است که به این

دین زنده ام و به این دین محشور می شوم ان شاء الله . دشمن هر چه می خواهد بگوید ، اگر من دین را برای خدا می خواهم باک ندارم از هر که از این تهمت‌ها و در راه خدا باید متحمل (1) . « شوم و ان شاء الله می شوم

فصل چهارم در جواب مسئله چهارم که شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله «

رساله سی فصل ، ص ۲۶ . 1

مقامهما رکن رابع بوده اند هر يك در عصر خود ، اما بودن ایشان رکن رابع به آن طور که گفتم که ایشان فقیه جامع الشرايط و جایز التقلید و عالمی از علما شیعه بودند شك و شبهه در آن ندارم و تخاصی از آن نمی نمایم و اقرار به آن دارم . خدا و خلق بدانند و ایشان را در عصر خود اعلم از کل می دانم ، شاهد به غایب برساند و ایشان اعلم و اتقی و اورع و ازهد . وصدق وافقه و اکمل از کل علمای معاصرین بوده اند و ایشان را چنین شناخته ام

و اما رکن رابع را در عصر ایشان مخصوص ایشان دانم حاشا و کلاً ، منحصر به ایشان نبوده است بلکه اشخاص عدیده بوده اند و همه عالم و همه متقی و همه عادل و جایز التقلید و حامل دین و احکام آل صلوات الله علیهم اجمعین و خدای یگانه گواه است که من ابدأ این ادعا را از سید مرحوم نشنیده ام ، با وجودی که نهایت محرمیت را به ایشان داشته ام و درباره شیخ مرحوم هم این ادعا را نشنیده ام ابدأ و در کتب ایشان ندیده ام ؛ بلکه کتب ایشان پر است از دلیل تعدد رکن رابع در هر عصر چنانکه شیخ مرحوم در کتاب رجعت به آن تصریح فرموده و سید مرحوم در شرح قصیده و غیر آن نوشته اند و حقیر هم در کتب خود حتی « ارشاد العوام » نوشته ام ، آخر به این کتاب ها رجوعی کنید و جواب از این افتراها خود بدهید و این قدر مرا مشغول به جواب از این سخنان واهی نکنید ؛ چرا که زبان بدگو و بدخواه دراز (1) . « است و هر روز تهمتی و افترائی اختراع می کنند

من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق نمی دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و « مفتري می دانم و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند و در اخبار ندیده ایم واحدي از (2) . « علما روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد

سرکار آقا « در کتاب « فهرست » ، می نویسید : « مراد ما و مشایخ ما اعلی الله مقامهم (این بوده که عالم شیخی یعنی آن باب و نایب خاص امام و همان شخص اول بعد از امام و همان « ناطق واحد » است ، بخدا قسم که منظور این نبوده و نیست و ( علیه السلام (3) . « تهمت و افترائی صرف است و هیچوقت همچو نیتی نداشته اند

رساله سی فصل ، ص ۳۱ . 1

همان ، ص ۳۶ . 2

ص ۱۱۳ . 3

واین شهرتی را هم که مخالفین ما می دهند که مسئله رکن رابع با بیان وحدت ناطق را «  
شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما نفرموده اند دروغ محض است یا بی اطلاعی  
(1) . « صرف

به فرمایش سید مرحوم اعلی الله مقامه برای ظهور و تشیید امر رکن رابع اسبابی خداوند «  
قرار داده که ایشان از آن اسبابند این يك نعمت ابتدائی است و بخت خدا داد است و  
(2) . « مرحمتی است

سابقین از علما به واسطه مشکلات و موانعی که داشته اند یا مصلحت در اظهار این معارف «  
نمی دیدند و استعداد مردم کم بود و شیعیان در تحت تسلط دیگران بودند و تقیه زیاد داشتند  
به این تفصیل که مشایخ ما بیان فرمودند بیان نکردند و به اشاره گذراندند و بیشتر خود را  
مشخص به بیان احکام ظاهری پاکي و نجسی و خرید و فروش نمودند و در بیان حقیقت  
ولایت و معرفت اهتمام زیاد نشده ، لاحقین هم به جهاتی که عرض شد خودداری کردند و  
(3) . « خدا خواست که اظهار و ابراز این امر بزرگ منحصر به مشایخ ما اعلی الله مقامهم گردید

را هیچ وقت ( علیه السلام ) و اما شخص ناطق واحد یعنی باب اعظم و نایب خاص امام «  
مشایخ ما اعلی الله مقامهم نفرموده اند که ایشانند یا غیر ایشان و فقط وجود چنین شخصی  
را در هر زمان به ادله زیادی که دارند اثبات می کنند ، نه معرفت شخصی او را ، زیرا مکلف به  
معرفت چنین شخصی به طور تعیین در زمان غیبت نیستیم ، ولو آنکه حکم اولی خدا و رسول  
و تمامیت معرفت شناختن آن شخص است ؛ همچنانکه معرفت امام زمان هم از حکم اولی  
است ، اما امروز میسر نیست ، همچنین معرفت ابواب و نواب امام هم امروز میسر نیست و  
نشاید . در صد جای کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم به تصریح بیان شده و علمای ما اعلی  
در همه جا هستند که ( علیه السلام ) الله مقامهم خودشان راوی فرمایش حضرت صادق  
می فرمایند : باب امام ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می شود پس چطور خودشان

---

رساله سی فصل ، ص ۱۴۲ . 1

همان ، ص ۱۳۲ . 2

همان ، ص ۱۳۳ . 3

(1) . « چنین ادعا می کنند

می گویند منظور شما این است که این صفت را بر مشایخ خودتان اثبات کنید و عالم خود را «  
عرض می کنم والله العظیم که مراد مشایخ ما ، ناطق واحد می دانید و رکن رابع می گوئید  
اعلی الله مقامهم این نبوده و قصد اشخاص ایراد و اعتراض بی جا و غرض ورزی است و  
(2) . « می خواهند مردم را به اشتباه بیندازند و دشمنی بر ما زیاد بکنند

شیخ عبدالرضا ابراهیمی « می نویسد : « عرض می کنم ابدأ چنین مرادی نداشته ام که «  
این ناچیز و مشایخ من اعلی الله مقامهم به مقام امثال حضرت سلمان العیاض بالله رسیده ایم  
، اما خود این ناچیز که خود را در زمره علما نمی شمارم و اگر خاک راه بزرگان دین باشم  
افتخار می کنم و اگر چهار کلمه می نویسم خوشه ای از خرمن علم ایشان و مأخوذ از  
علیهم ) فرمایشات ایشان است که آنها هم مأخوذ از فرمایش خداوند و پیغمبر و ائمه اطهار

است و بدون شکسته نفسي عرض مي کنم که از خود چيزي نمي دانم و خداوند ( السلام )  
را بر اين عرض شاهد مي گيرم

و اما درباره مشايخم اعتقاد اين است که از علماي بزرگ شيعه اند ، ولي ابدآ نگفته ام و  
و نه در هيچ کتاب ديگر که آن بزرگواران هم « نوشته ام نه در اين » کتاب درهاي بهشت<sup>(3)</sup> .  
« شان شيعيان بزرگ امثال حضرت سلمان صلواة الله عليه بوده اند

، مي نويسد : « اما آنچه زير عنوان رکن رابع « و در کتاب « پاسخي به کتاب مزدوران استعمار  
نوشته » آنها اين رکن چهارم را به نام شيعه خاص ناميدند » و بعد از چند سطر نوشته « و  
سر بسته او را تا مقام پيغمبري هم بالا مي برند » و بعد از چند سطر نوشته « شيخ احمد  
مدعي اين مقام بود و پس از او سيد کاظم هم چنين ادعا داشت » عرض مي کنم خداوند  
آدم دروغگو را لعنت کند ، کجا اين ادعا را نموده اند ؟ اگر در نوشته جات ايشان است نشان  
دهد ، اگر نيست چرا تهمت مي زند ، آفای اميري شما که خودتان و پدرانتان از شيعه  
بوده ايد ، آيا هيچ چيزي شنیده ايد يا در کتب مشايخ دیده ايد ؟ اگر مشايخ ما اعلي الله

---

رساله سي فصل ، ص ۱۲۰ . 1

همان . 2

برائة الابرار ، ص ۱۹۷ . 3

(1) . « مقامهم علموي اظهار فرموده اند لازمه آن نيست که به مقام نبوت رسیده باشند

و در کتاب « تکریم الاولياء » مي نويسد : « اولاً کاملين از شيعه جماعتي هستند و منحصر به  
يکي از آنها نيست ، ثانياً اگر کسي توصيف جماعتي را بکند ، اين ادعاي اينکه خودش از آن  
را ( عليهم السلام ) جماعت است نيست و اگر اينطور باشد هر کس ذکر فضائل ائمه اطهار  
بکند بايد مثل شما به او تهمت زنند که تو ادعا داري نعوذ بالله يکي از دوازده نفس مقدس  
هستي يا خود را در رتبه آن بزرگواران مي داني و در هيچ جاي اين کتاب و هيچ کتابي از  
کتاب هايشان ادعاي نيابت خاصه امام عصر عجل الله فرجه را نداشته اند ، سهل است که  
ادعاي نقابت و نجابت هم نداشته اند ولي پيش از شما هم اين نسبت ها را به آن بزرگوار  
مي داده اند و در اينجا عين فرمايش ايشان را در کتاب چهار فصل براي شما مي نويسم که  
. بگويند تا چه اندازه سخن شما دور از حقيقت است

فرموده اند : و اگر مقصود از رکن رابع نقيب و نجيب است به طورهايي که وصف شده است در  
اخبار و در بعضي کتاب ها نوشته ام و مرا کسي از شما نقيب بگويد يا نجيب از او و الله  
العظيم که بيزارم و ملعون است او ، چرا که غلو است در شأن من و والله من قابل آن مقامات  
نيستم و هرگز بر زبان من و بر قلم من و بر خاطر من جاري نشده است ، و خدا مرا لعنت کند  
اگر چنين ادعائي کرده باشم يا داشته باشم و روز قيامت مخاصمه مي کنم با کسي که اين  
نسبت عظيم را به من بدهد و او ملعون و فاسق است در نزد من ، تا آخر فرمايشات

و اما آنچه بر ميرزا علي محمد انکار فرموده اند اين بوده که آن ملعون اول ادعاي نيابت کرده  
بعد ديد که احمق زياد است ادعاي امامت کرده و باز چون ديده از اين مراتب مردم احمقترند  
ادعاي نبوت کرده و مزخرفاتي به اسم بيان در مقابل قرآن آورده و شرع جديدي در مقابل شرع  
حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله آورده و حال اينکه حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله خاتم

انبیاء است و شرع او خاتم شرایع است و حلال او تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز دوازده نفرند ، نه کمتر و ( علیهم السلام ) قیامت حرام و ائمه اطهار

پاسخی به کتاب مزدوران استعمار ، ص ۵۳ . 1

نه بیشتر و آخري آنها زنده و باقي است و روزي که خداوند اذن بفرماید ظهور خواهد کرد و علیه ) زمین را پر از عدل و داد می فرماید و آن بزرگوار فرزند حضرت امام حسن عسکري است از بطن نرجس خاتون و نمی شود که پسر میرزا رضای بزاز شیرازی امام باشد ( السلام و نفس ادعای نبوت و امامت در اوقات غیبت دلیل بر بطلان ادعای مدعی است ، چه لازمه آن انکار دین اسلام است و مذاهب شیعه و اگر این ادعاها را نکرده بود و اکتفا به ادعای بابیت بابی دارد چون این ( علیه السلام ) کرده بود بطلان قولش از آن جمله نبود که گفته امام است ولی بطلان قولش از آن جمله ( علیهم السلام ) مضمون احادیث و اخبار اهل بیت اطهار چون اولاً در همان اخبار که است ( علیه السلام ) بود که ادعا کرده که خودش باب امام فرموده اند هر امامی بابی دارد در همان اخبار است که باب امام ثانی عشر با غیبت امام ثانی عشر غایب می شود و بنابراین هر کسی چنین ادعائی در زمان غیبت بکند دروغگو است .

و ثانیاً آنکه صاحب این مقام ، آیات و علامات دارد که هر کسی بدون داشتن آیات و علامات **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن** } : ادعای این مقام را بکنند یقیناً دروغگو است و خداوند فرموده است یعنی بگو دلالتان را بیاورید اگر راستگویان هستید ، و علامات صدق را : **{ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** برهان قرار داده است و از علامات صاحب این مقام این است که باید واقف بر جمیع علوم و همه آنچه را که در ( علیه السلام ) اعلم علما و احکم حکمای روی زمین باشد و از علوم امام علیه ) خور فهم شیعه و در مقام شیعه است داشته باشد و صاحب تصرفات باشد و امام بردست او کرامات جاری فرماید و واسطه ایصال همه فیوض به کافه رعیت و عرض ( السلام باشد و هیچ يك از این علامات در آن بدبخت نبود ، ( علیه السلام ) حاجات رعیت به امام حتی سواد عربی هم نداشت و هیچ علمی نداشت که ابراز دارد و حتی احکام شرع حضرت را درست نمی دانست و متشرع به شرع آن حضرت نبود و از ( صلی الله علیه وآله ) پیغمبر علیه ) دین اسلام مرتد شده بود و هیچ قدرت و تصرفی در ملک نداشت و هیچ کرامتی امام بردست او جاری نفرمود و به این ادله و ادله بسیار دیگر بود که مصنف کتاب مبارک » ( السلام ارشاد العوام « در رسائل متعدده بر آن ملعون رد فرمودند و خود آن جناب هم ابداً دعوی این مقام را نداشت بلکه مقامات پائین تر مثل نقابت و نجابت را هم نداشتند و عین فرمایشات ایشان

را ملاحظه نمودید و نمی دانم شما را چه بر این داشته است که بر چنان عالم پرهیزگار و بزرگوار چینی تهمت هائی بزنید ؟ یا از این جهت است که از باب عادت اهل روزگار به شنیده ها بی دلیل و برهان ، دینورزیده اید و یا آن بزرگوار منافرت پیدا کرده اید و مثل بعضی حکام جور ، اول تصمیم به محکومیت ایشان گرفته اید و بعد محاکمه را شروع کرده اید ؟ یا آنکه اصل این مراسلات و سؤال و جواب ها از شما نیست و مصاحب سوئی دارید ؟ که است و به تلقین او این مطالب را ( صلی الله علیه وآله ) دشمن دوستان محمد و آل محمد بدون آنکه تعمق و تدبیر در مطالب آن کتاب بکنید از باب جوانی و بی تجربگی اقدام به نوشتن این مطالب نموده اید و غافل از آن بوده اید که شیطان برای اضلال مؤمنین به همه لباسی در



می آید و به نام خدا و رسول بر علیه خدا و رسول سخن می گوید و ساده دلان را فریب  
(1) . « می دهد

تکریم الأولیاء ، ص ۳۱ . 1

### ت : نقدي از نظرگاه تشيع

( عليه السلام ) آنچه مسلم است ، از نظر شيعه از جانب حضرت حجة بن الحسن عسکري ، در دو توقيع مبارك به موضوع بابيت و تکليف شيعيان در عصر غيبت کبري اشاره صريح و روشن شده است :

در جواب سؤالات « اسحاق بن يعقوب » که توسط « محمد بن ( عليه السلام ) . توقيع امام 1 عثمان عمروي » رحمة الله عليه ، تقديم پيشگاه مبارك شده بود . و اين توقيع در کتاب : « شيخ الطائفة ابو جعفر محمد طوسي » از « ابن قولويه » و « ابو غالب زراري » از « الغيبة كليني » ، از « اسحاق بن يعقوب » نقل شده است و « شيخ صدوق » در کتاب : « اکمال الدين » از « ابن عصام » ، از « كليني » روايت کرده است ، و « شيخ طبرسي » در کتاب : « عليه » ( احتجاج ) از « كليني » ، و او از اسحاق بن يعقوب روايت کرده است ، که حضرت . در پاسخ سؤالم از تکليف شيعيان در غيبت کبري چنين مرقوم فرموده بودند ( السلام

**و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلي رواة حديثنا . فإنهم حجتي عليكم ، و أنا «  
» حجة الله عليهم**

و اما حوادثي که براي شما پيش می آید ، رجوع کنید به راويان حديث ما ، زیرا آنها حجت ( . ) من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم

به چهارمین نائب خود « ابوالحسن علي بن محمد سمري » ( عليه السلام ) . توقيع امام 2 روايت نمودند که « حسن ابن احمد » (1) « در آستانه مرگ اوست . که از « شيخ صدوق مکتب گفت : در سالي که ابوالحسن علي بن محمد سمري وفات يافت ، من در بغداد بودم . چند روز پيش از رحلتش بخدمت وي رسيدم . ايشان توقعي که از ناحیه مقدسه صادر شده بود براي مردم چنين خواند

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ  
فِيكَ مِيتٌ ، مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تَوْصِ إِلَيَّ أَحَدٌ فَيَقُومُ مَقَامَكَ  
بَعْدَ وَفَاتِكَ ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةُ ، فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ ، وَ ذَلِكَ  
بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ فِسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا ، وَ سَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي  
الْمَشَاهِدَةَ ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّغْيَانِيِّ وَ الصِّحْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ  
مُفْتَرٌ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**

اي علي بن محمد سمري ! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند ؛ چرا که تو تا شش روز ديگر خواهي مرد . پس به کارهاي خود رسيدگي کن و به هيچ کس به عنوان جانشين خود وصيت منما که غيبت کامل واقع شده است . من آشکار نمي شوم مگر بعد از اجازه پروردگار عالم و اين بعد از گذشت زمان ها و قساوت دل ها و پر شدن زمين از ستم . خواهد بودو عن قريب در ميان شيعيان کساني پيدا مي شوند که ادعا مي کنند مرا ديده اند آگاه باش که هر کس پيش از خروج سفياني و صيحه آسماني ادعا کند که مرا ديده است ، دروغگو است و افترا مي بندد . و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

حسن بن احمد بن مکتب گوید ، از روي اين توقيح نسخه ها نوشتيم و از نزد وي بيرون آمديم ؛ چون روز ششم شد ، نزد وي باز گشتيم ، ديديم در حال جان دادن است ، به

---

، ص ۲۳۱ ، « بحار الأنوار » ، ( عليه السلام ) تحفه قدسي در علائم ظهور مهدي موعود . 1 ج ۵۳ ، ص ۱۸۱

او گفتند : جانشين شما کيست ؟ گفت : خدا را امري است که خود رساننده آن است ، و جان داد .

مجلسي « در کتاب : « بحار الأنوار » ذيل اين توقيح ، عقیده شيعه اماميه را چنين نگاشته « **لعله محمول علي من يدعي المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من إبي الشيعة ، علي مثال السفراء لئلا ينافي الأخبار التي ( عليه السلام ) جانيه** اينکه مي فرمايد کساني پيدا <sup>(1)</sup> » **مضت وسيأتي فيمن راه عليه السلام - و الله يعلم** مي شوند و ادعا مي کنند مرا ديده اند شايد مقصود از روايت فوق کساني باشند که ادعا مي کنند حضرت را ديده و از جانب وي نيابت دارند ، و مي خواهند مانند سفراء اخبار آن حضرت را به شيعيان برسانند . تا بدین ترتيب با اخباري که سابقاً گذشت که افراد زيادي حضرت را ديده اند ، منافات نداشته باشد ، عنقريب هم در باب کساني که آن حضرت را در زمان هاي متأخر ديده اند بازخواهد آمدو خدای داند .

و از « شيخ محمد بن محمد نعمان » و « حسين بن عبيداله غضائري » در کتاب « غيبت » شيخ طوسي ، روايت شده است : هنگامي که وفات ابوالحسن سمري فرا رسيد ، شيعيان وکيل بعد از شما کيست و چه کسي بايد : نزد وي اجتماع نمودند و من از او پرسيدم **انه لم يؤمر بان** : جانشين شما باشد ؟ او سخني در اين باره اظهار نداشت و گفت من مأمور نيستم که کسي را بعد از خود به <sup>(2)</sup> « **يوصي إلي أحد بعده في هذا الشأن يغيب** » : فرمودند « ( عليه السلام ) عنوان نايب امام به مردم معرفي کنم . و « امام صادق غايب مي شود باب ثاني عشر به غيبت « **الباب الثاني عشر بغيبة الإمام الثاني عشر** » <sup>(3)</sup> . امام دوازدهم

بدین مبادي و اصول ، در غيبت کبري ، مقام بابيت مسدود ، و رجوع به « علماء » در امر دين . مفتوح گردید .

با اين اعتقاد و با اینکه مشايخ شيعيه ، احاديث مذکور را کراً مورد تأکيد خاص قرار داده اند و بي آنکه آن احاديث را تاويل و يا تعبير و تفسير کنند ، يکباره از اصل موضوع بريده و عنوان ! بابيت مي کنند ؟

بحار الانوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۵۱ ، و ترجمه ي فارسي آن توسط آقاي دواني ، ص ۹۳۹ . 1

تحفه قدسي ترجمه « غيبت » ، شيخ طوسي ، ص ۳۱۰ ، و « بحار الانوار » ج ۵۱ ، ص ۳۶۰ . 2

تکريم الاولياء « ، ص ۱۴۱ » . 3

براي توجه بيشترو تأييد مطلب مذکور ، نگاه مجددي به مطالب مندرج در آثار شيخيه - که مذکور افتاد - مي اندازيم ؛ تا نمونه هائي از اين تضاد را در نظرات شيخيه بشناسانيم

و به علي بن محمد اجازه « : سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهيمي « تصريح مي کند «  
نفرمودند که نص بر نايبي نمايد . و امر علي الظاهر راجع به علما و فقهاء شيعه است که  
(۱) . « رجوع به ايشان بايد بکنيم

تا به علي بن محمد سمري رسيد که نايب چهارم آن حضرت بود . توقيح به نام او صادر . . . «  
و در توقيح « : (۲) « شد که تا شش روز ديگر از دنيا مي روي ، وصيت به سوي احدي مکن  
**أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلي رواة حديثنا ، و** « : ديگر در جواب شيعيان نوشت  
(۳) . « امر راجع به روايات اخبار شد

: و « حاجي محمد کریم خان کرمانی « تصريح مي کند

نمي دانم و از دين من نيست . و مدعي « من امروز بابي مخصوص ميان « امام » و « خلق »  
را کذاب و مفتري مي دانم . و مرجع در زمان غيبت همين علما هستند و در اخبار نديده ام  
(۴) . « واحدي از علما روايت نکرده است که بابي در زمان غيبت خواهد آمد

خلاف طريقه و سيرت شيعه است ( عليه السلام ) ادعای نيابت خاصه در زمان غيبت امام «  
(۵) . « . . ابدأ در آثار اهل بيت يافت نشده است که نايب خاصي در زمان غيبت خواهد آمد

(۶) . « ابدأ » در آثار اهل بيت ديده نشده است که در زمان غيبت نايب خاصي خواهد آمد «

ابداً در آثار اهل بيت ديده نشده « : تا جائي که « حاج محمد کریم خان » صريحاً مي نويسد  
پس از اين بيان ، سخن (۷) . « است که در زمان غيبت نايب خاصي خواهد آمد

فهرست « ، ص ۱۱۰ » . 1

همان ، ص ۱۱۷ . 2

همان . 3

رساله سي فصل « ، ص ۳۷ » . 4

تير شهاب در راندن باب خسران مآب « ، ص ۱۹۵ » . 5

همان ، ص ۹۵ . 6

خلاصه مطلب ایشان ( مشایخ و « : سرکار آقا » را چگونه باید فهمید که می نویسد « علمای شیخیه ) اثبات وجود چنین کسی در هر زمان فرموده اند . و برای حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف توجه يك همچو نوکر مقربى که تمام امر و اراده و قدرت خود را در (1) . « جميع آنچه که خداوند محول به او فرموده ، به وسیله آن نوکر اجراء می فرمایند

ولي « حاج محمد کریم خان کرمانی » در رد ادعای بابیت علی محمد باب می نویسد : « اگر جاهلی بگوید که این نایب خاص است و این را امام به جهاد فرستاده اند ، اولاً که نایب خاص نص خاص می خواهد . . . اما طریق بخصوص برای اینکه این مرد نایب است که در زمان غیبت (2) . « ممکن نیست ؛ به جهت اینکه هیچ کس به خدمت امام نمی رسد

« (3) » و در عین حال مشایخ می نویسند و تأکید می کنند : « ابواب و نواب تشریف دارند محال است زمین از وجود آنها (4) » امام بی نایب نمی شود . و خانه بدون باب معنی ندارد بلی اگر عللی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف (5) « ( ابواب و نواب ) خالی شود در ملک باشد و همان صفاتی که برای نایب خاص امام فرموده اند يك وقتی در کسی دیدیم و (6) . « ادعا هم کرد و شکی بر ما باقی نماند البته از او قبول می کنیم و چرا نباید قبول کنیم : و « حاج عبد الرضا ابراهیمی » تصریح می کند

که معروف و ( علیه السلام ) این بود آنچه که در این اوراق از حالات نواب خاصه امام « مشهور بودند ، خواستم برای مزید بصیرت شما بنویسم و همیشه امثال این بزرگواران تا (7) . « ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه در میانه خلق هستند

ولي علي رغم نظريه مؤلف این کتاب ، شیخیه و حاج محمد کریم خان ، این دو

فهرست « ، ص ۱۲۸ » . 1

تیر شهاب در راندن باب خسران مآب « ، ص ۱۹۶ » . 2

فهرست « ، ص ۱۱۷ » . 3

همان . 4

همان ، ص ۱۲۸ . 5

همان ، ص ۱۲۸ . 6

تکریم الأولیاء « ص ۱۳۹ » . 7

و اگر چه در این خصوص اشاره صریحی نکرده اند ، ولی از بررسی دقیق در آثار آنان چنین برمی آید که حلقه های متصل کننده ای بین دو عقیده مذکور ، در نظر آنان خطور کرده است که می بایست جهت دستیابی با تحلیلی نهائی از تداوم بابت در عصر غیبت کبری ، آنها را : مورد تحقیق قرار بدهیم

- اشاره و استناد به روایاتی است که در آن وجود ابواب امام را در همه زمان ها از ابتداء تا 1 و لابد من باب مع کل امام » : تصریح می کنند مانند ( علیه السلام ) ظهور حضرت مهدی در هر روزگار و زمان از خلقت . « فی کل عهد و زمان من عهد آدم الی ظهور المهدي » لکل زمان سلمان » : آدم تا ظهور مهدی با هر یک از امامان بابی ضروری است . و حدیث . برای هر زمانی سلمانی است

را به معنای بابی در نظر آوریم که « اگر در این احادیث ، مراد از کلمه « باب » و « سلمان ابواب اربعه بودند ، البته با توفیق امام به نائب چهارم متضاد خواهد بود . و در این تناقض ملزم به پذیرش یک جانب از آن هستیم . و اگر بخواهیم یک تلفیق اصولی به وجود آوریم ، باید منظور از سلمان و یا باب در احادیث مذکور ، علمای واقعی و راویان حدیث در نظر آید . که از چنانچه در حدیث منقول . یک سوی رابطه خلق و احکام هستند و از سوی دیگر واسطه فیض است که پدر بزرگوارش فرمود ( علیه السلام ) از امام حسن عسکری

من العلماء الدّاعین إليه ، و الدّالین ( علیه السلام ) لو لا من یبقی بعد غیبة قائمنا » علیه ، و الدّالین عن دینه بحجج الله و المنقذین لضعفاء عباد الله من شبک إبلیس و مردته ، و من فحاح النواصب ، لما بقی أحد إلا ارتد عن دین الله و لکنهم الذین یمسکون أزمة قلوب لضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکانها ، أولئک (1) . « هم الأفضلون عند الله عزوجل

و در این حدیث اشاره صریح به علما است و در حقیقت به علمایی است که از

بحار ج ۲ ، ص ۶ ، ح ۱۲ ، باب ۸ . 1

حیث مراتب کمال ، در مقام فیض و نشر معارف دین به عقل و به روح هستند ، نه به معنای ابوابی که مستقیماً به حضور امام شرفیاب می شوند و فرمایش امام را مستقیماً به مردم می رسانند و در این مورد هیچ اختلافی بین علمای شیعه نیست

و « نجباء » مرادف ابواب و نواب آمده « - در منابع مهم شیخیه ، کلمه « کاملین » ، « نجباء 2 است و احادیثی که اشاره صریح به رجوع مردم به جهت اکتساب حقایق عالیه دین ، به بزرگان تقوی و علم دین شده است ، مستمسکی برای اثبات مقام بابت و نائبی آنان شده است . از آن جمله

یا جابر أو تدری ما المعرفة المعرفة إثبات التوحید أولاً ، ثم معرفة الإیمان ثانياً ، ثم معرفة الأبواب ثالثاً ، ثم معرفة الإمام رابعاً ، ثم معرفة الأركان خامساً ، ثم معرفة النجباء سابعاً » .

نقباء در نظر شیخیه کسانی هستند که : « بعد از قطع این اسفار ( اسفار چهارگانه و مشاهده این دیار خلقت خود را فانی نماید و هستی خود را نیست کند ، و از مقام فؤاد ولی نجیب کسی است که سفرهای چهارگانه (1) . بگذرد ، و در جمیع مراتب اسم خدا شود

را نموده باشد . پس از مقام خلق به سوي حق سفر کرده باشد و مزاج او معتدل شده باشد . و طریقه او درست شده باشد و از اضداد این دنیا جدا باشد و از زمین ها مهاجرت کرده باشد بدین خاطر نجبا در مراتب پائین تري از نقبا قرار <sup>(2)</sup> . « . . . و به آسمانها شارك شده باشد کاملین » هستند و « لفظ ناطق درباه بعضي » دارند . و نقبا و نجبا ، در اصطلاح شیخیه شیعیان هم یعنی کاملین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان رضوان الله علیه یا امتان آن هستند و مبلغ و مؤدی از جانب او و ( علیه السلام ) بزرگان هم که آئینه سرتا پا نمای امام <sup>(3)</sup> . « هستند ، اطلاق می شود ( علیه السلام ) باب امام

است . او ناطق حقیقی ( علیه السلام ) بنابراین شخص اول این کاملین : « باب اعظم امام شیعیانی

---

رجوم الشیاطین » ، ترجمه : ابوالقاسم خان ابراهیمی ، ص ۹۴ . 1 .

همان ، ص ۸۳ . 2 .

فهرست » ، ص ۱۲۴ . 3 .

می گیرد ، و به دیگران ( علیه السلام ) است که دون درجه اویند ، زیرا بلاواسطه از امام <sup>(1)</sup> . « می رساند

در این مرتبه از تحلیل موضوع مورد نظر ، باید اذعان داشت که از نظر عقیده دینی شیعیان ، اسلام ، در هر زمان و عصری ، افرادی که صاحب درجات عالیه سیر و سلوک بوده و به مقام والای ایمان نائل شده اند ، امری واضح و روشن می باشد ، و به هیچ وجه من الوجوه یک مبحث یا توجهی جدید بشمار نمی رود و شیخیه و کتاب های مشایخ آنان ، بیش از یک ذره . در برابر امواج خروشان از هزاران کتب و رساله و حکایت ها نمی باشد

ولی نکته قابل تأمل و ممیز عقیده امامیه در عرض سیزده قرن پس از هجرت محمدی ، با چه آشکار و چه پنهان ( ابواب امام زمان در ) شیخیه در یک امر بیشتر نیست . و آن نقبا و نجبا عصر غیبت کبری نیستند ، زیرا بنا به نص ، این باب در عصر غیبت مسدود شده است . و اکابر علمای امامیه از کلینی تا مقدس اردبیلی ، و از مجلسی تا اکابر علمای قرن حاضر ، با ایمان و اعتقاد به ارتقاء مؤمنان تا مقام نجبائی و نقبایی ( البته کم و بیش با اختلاف نظر در تفسیر چنین مقاماتی ) ، و حتی ملاصدرا که خود روشنگر مراتب اسفار است ، ارتقای مقام معنوی حتی تا تشریف به حضور امام را به عنوان بابت ، به معنای مورد نظر بادرایت در روایات و با تصدیق و تأیید چنین درجاتی از مقامات معنوی را نه مؤلفان . ، قلمداد نکرده و نمی کنند کتب اربعه شیعه و تدوین کنندگان فقه و مباحث اصول عقیده و نه محدثان و اهل عرفان و متکلمین شیعه . آن را دین خوانده اند و مسلم چنین ادعائی آنهم با تعبیرها و تفسیرهای متناقض ، نمی تواند مستند به منابع عقاید شیعه تلقی شود . تعمق در احوالات کسانی که در غیبت کبری مشرف به حضور امام شده اند و مجلسی در بحار الأنوار به آن تصریح مبین این است که آنان با وجود دستیابی <sup>(2)</sup> فرموده اند

---

فهرست ، ص ۱۲۵ - حاج محمد کریم خان تصریح می کند که : « این زمان ، زمان اظهار . 1 امر نجابت و نقابت نیست » - مراجعه شود به رساله : « تیر شهاب در رد باب » مندرج در

، ص ۲۲۰ - همچنین برای بررسی بیشتر پیرامون نقبا و « کتاب : « مجمع الرسائل فارسی نجبا ، از دیدگاه شیخیه بررسی شود : کتاب « رساله سی فصل » ، ص ۱۰۲ و رساله : « ازهاق الباطل فی رد بابیه » و : « رساله ای در جواب سؤالات آقای مهندس موسی زام » مندرج در کتاب : « دو رساله » ، ص ۱۶

بحار الانوار » ، ج ۵۳ ، صص ۲۰۰ - ۲۳۶ . 2

به مقام والای ایمان و تشرّف به حضور امام ، نه از بابیت امام در عصر غیبت دم زده اند و نه از اینکه معرفت نوعی چنین افرادی از اصول دین است . حال چگونه شیخ احمد ، و یا سید کاظم رشتی ، و دیگر مشایخ که حتی ادعای نجبائی نکرده اند و به اعتراف تمام آثار شیخیه ! به مقامات پائین تر از آن نائل نشده اند ، چگونه کاشف این معانی گشته اند ؟

- در مورد دوستی دوستان ، و دشمنی دشمنان ، که در اصطلاح مذهب امامیه به « تولّی و 3 تبری » نامیده شده است ، مسلماً یکی از موارد مهم ایمان به امامت و ولایت است که نه تنها با بابیت امام تفاوت اساسی دارد ، بلکه از فروع امامت بوده و از مذهب ما نیست که آن (1) . را از اصول دین بشماریم و معاد را از فروع نبوت

- در این خصوص که مسدود شدن نایب منصوص ، دلیل آن نمی شود که مقام نیابت و 4 بابیت مسدود باشد ، باید به اطلاع رسانید که البته در توقیع های مبارکه ، مسدود شدن بابیت و رجوع به علما و راویان حدیث ، بطور اعم ذکر شده است ، که هم منصوص را در بر می گیرد و هم غیر منصوص را و شیخ صدوق در « اعتقادات » فرموده اند که این ضروری دین (2) . امامیه است

آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی ، در سیر و سلوک بوده مردی متقی متشرع ، سرشار از ذوق و استعداد ، صاحب مقامات معنوی ، و مؤلف این کتاب هیچ جای شکی

اینکه از نظرگاه شیخیه معاد جسمانی از فروع نبوت است : « رساله فلسفیه » ، ص ۱۸۷ . 1 فلسفیه « به قلم سرکار آقا در جواب سؤالات » : ، و . . . لازم به یاد آوری است که کتاب جناب آقای فلسفی واعظ ، طبع و نشر شده است . آقای فلسفی ۲۵ سؤال در مورد فرقه شیخیه عنوان کرده بودند که در صورت تطبیق جواب ها ، با عقاید حقه اثنی عشری و تصدیق حضرت آیه الله بروجردی ، از طرف شیخیه موافقت شود که دیگر شیخیه خوانده نشوند . و این سخن که موهم جدائی و بوی خلاف و اختلاف می دهد از میان فرقه ناجیه اثنی عشریه برداشته شود . ( تاریخ نامه ۱۳۲۸/۱۱/۲۷ ) . سرکار آقا پاسخ ها را مرقوم کرد که بعدها ( در سال ۱۳۵۰ ) همراه با سؤالات از طرف مدرسه ابراهیمیه چاپ و منتشر شد . مؤلف این کتاب دیدار با جناب آقای فلسفی موضوع را مورد مذاکره قرار دادم ایشان به دو نکته اشاره فرمودند : ۱ - قرار نبود که پاسخ و نامه مرا چاپ کنند و این کار برخلاف مذاکره از طرف شیخیه صورت پذیرفت . ۲ - مرحوم آیه الله بروجردی پس از آنکه حضورشان شرفیاب شدم و پاسخ را به عرضشان رساندم . فرمودند : « پاسخ ها سست است و نمی توان در مورد رفع اختلاف نظر » . داد

. ترجمه : « العقائد » ، شیخ صدوق . 2

ندارد که شیخ از زاهدان و عالمان تشیع است اما آیا توانسته است ، حفظ اسرار سلوک و رموز فیض را تا آنجائی بنماید که به تصدیق ضمنی سالکان متشرع ، اعتدال در شناخت و کشف را از کف نهد وداعیه بیش از مراتب سیرش نداشته باشد ، مسلماً از ظواهر امر چنین برمی آید که نه و تفصیل چنین مطلبی در این مقام و مکان نیست . خدایش رحمت کند

- و اما در مورد داعیه بابیت و معصومیت شیخ ، که اگر چه مشایخ شیخیه صریحاً چنین 5 ادعائی را تکذیب می کنند ، و چنانچه گذشت برای او ، حتی مقام نجبائی را اثبات نمی کنند ؛ اما نکاتی موردنظر مؤلف این کتاب قرار گرفته که به ذکر آن خود را ملزم می دانم

درباره مقام شیخ ، تصریح می کند : « اولاً : سید کاظم رشتی در کتاب « دلیل المتحیرین وحید عصر و یگانه دهر بود ، اخذ کرده علوم را از معدنش ، و برداشته است از سرچشمه اش علیهم ) ، که از ائمه طاهرین است و این علوم در خواب های صادق و نوم های صالح از ائمه را در خواب دید و ( علیه السلام ) به شیخ می رسید . . . پس اولاً جناب امام حسن ( السلام <sup>(1)</sup> . « از طرف حضرت مؤید و توجه شده فیوضات کامله شامل حالشان گشت

قلم فرسائی ها کرده اند . و شیخ ، <sup>(2)</sup> مشایخ شیخیه در این خصوص ، پیرامون علم شیخ ضمن شرح صفات ابواب امام زمان ، یا به تعبیر او : قریه <sup>(3)</sup> « خود در : « رساله رشتیه ظاهره ، تلویحاً و در پرده ، خود را صاحب منصب چنین مقامی خوانده ، و سید کاظم در رساله شیخ را « قریه ظاهره » به شمار آورده است . و از این جا است <sup>(4)</sup> « شرح آیه الکرسی » : که می یابیم ، اعتراضات علمای امامیه سر منشأ جدی بخود گرفته ، و پس از چنین اعتراضاتی است که شیخ و سید ، و بعدها مشایخ شیخیه ، در صدد پاسخ و رفع اتهام ، به <sup>(5)</sup> طرح روپوشی بر آمده اند

---

ترجمه العقائد ، رساله « شیخ عبد الله » ، و قصص العلماء ، ص ۳۷ . 1

مراجعه کنید به « رساله در جواب مسائل » ، حاج محمد خان کرمانی ، مندرج در « مجمع . 2  
الرسائل فارسی » ، ص ۲۴۱

. جوامع الکلم ، در جواب ملا علی رشتی . 3

. « رساله در تفسیر آیه مبارکه آیه الکرسی ، « تاله ما فی السموات و ما فی الارض . 4

به عقیده حقیر ، قسمت اعظم کتب مشایخ شیخیه ، پس از شیخ احمد احسائی ، 5 پاسخ به ایرادات ، و تعبیر جملات ، و تفسیر نکات مورد ایراد اهل علم می باشد و این رویه ، صورت مورثی بالنسبه به شیخ ما قبل خود ، مداوم و مستمر است . و از این لحاظ بیشترین رساله ها و کتب طائفه شیخیه به صورت تکرار مکررات ، و سعی در تصحیح اشتباهات گذشته در آمده است ، که اگر از جمع آنها جدا شود ، تألیفات مشایخ شیخیه به یک دهم از آنچه هست اختصاص می یابد

مؤلف این کتاب ، اگر چه به دلایل و تعبیرها ، بی اطمینان نیست ، ولی ملاحظه یک شیوه مستمر و مداوم درطایفه شیخیه ، تا حدودی اعتقادش را درموردرفع انتقادات سست می کند

از ملاحظه بیش از ۴۰۰ کتاب مستند شیخیه ، ملاحظه کردم ، مشایخ شیخیه از پذیرفتن کوچکترین تا بزرگترین ایراد و انتقادی که به رویه و یا عقائد شیخ احمد شده است ، ابا



کرده اند و کاملاً در نپذیرفتن هر نوعی از آن اصرار و تعصب خاصی ابراز می‌دارند و به هیچ وجه به نکته ای برنخورده ام که تأیید کنند ، يك انسان ممکن است خطا کند و خطاي شيخ فلان و بهمان بوده است ، به هیچ وجه . چنین شیوه و موضعی مستمر و مستحکم ( اگر چه بظاهر بگویند : ما مدعی نیستیم شيخ مرحوم مقام بابیت و یا نقبائی را داشته اند ) مستقیماً مبین این واقعیت است که در پس اندیشه و باورهای مشایخ و طائفه شیخیه ، این اصل ، اصلي مسلم و اجتناب ناپذیر ایمان شیخی است که شيخ هیچ خطائی نکرده ، و هر چه گفته است : « از معدن علم ائمه » و خطاي او ، خطاي ائمه ، و خطاي خداست . ( چنانچه شواهدی را در بررسی نظریه اجماع علما به حجیت شيخ یادآوری کردیم ) . و آیا چنین ! باوری ، معرف اعتقاد به نوعی معصومیت ، و به هر حال بابیت نیست ؟

ثانیاً : در این خصوص که سید می‌نویسد که : « این علوم در خواب های صادق و نوم های به شيخ می‌رسید » ، يك نکته بس ظریف وجود دارد ( علیهم السلام ) صالح از ائمه هدی . که می‌بایست به آن توجه اساسی نمود

، که آن را ناشی از تفضل « با توجه به پژوهشهای مؤلف نسبت به « خواب های الهامی الهی و مواهب ربانی می‌دانند ، از لحاظ « علم اصول » و علمای اصولی ، قول یا فعل یا تقریر معصوم در خواب ، نظر به اصل و عدم حجیت ظن مطلق ، حجت نیست ، و قولی از اهل اسلام که حاکی از حجیت فعل و تقریر معصوم در خواب باشد ، وقوف حاصل نشده است و این از اصول مسلم علمای امامیه اصولی است و ضروریات اصول است و

شیخیه حاج محمد کریم خانی ، به استناد روبه اصولی شيخ و سید ، و بر خلاف بعضی از تصورات ، و حتی ردیه نویسان ، مبنی بر اخباری دانستن طائفه شیخیه ، کاملاً اصولی مشرب می‌باشند ، تا آنجا که حاج محمد کریم خان کرمانی ، صریحاً اذعان و اعتراف می‌کند که : « کتب علما و استدلالشان و احادیث و قرآن فهمیده نمی‌شود ، مگر به علم اصول و اگر در بعضی مسائل ما یا بعض ایشان مخالفت داشته ایم ، با بعضی دیگر موافقت داریم ، و خود علمای اصولیین کثر الله امثالهم هم با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند . حتی آنکه مسئله جزئی پیدا نمی‌شود که محل اختلاف نباشد و جمیعاً در جمیع مسائل اختلاف دارند . و خود سید مرحوم و شيخ مرحوم و حقیق . . . مگر بعضی ضروریات که اختلاف نمی‌شود (1) . « سراپا تقصیر اصولی هستیم نه اخباری

و اگر چنانچه نظریه بعضی از محققان را در مورد اخباری بودن شیخیه پذیرا شویم ، و چنانچه « مشایخ ما اعلی الله مقامهم بیشتر ساعی شده اند و اعتقادمان این است که باید در جزئی بنابراین ، این کوشش (2) « . . . و کلی پیروی ایشان کرد ، و از خود مصلحت بینی ننمود مرحوم شيخ احمد که به تصریح حاج محمد خان کرمانی : « جمیع مسائل عقلیه را از ادله ، چگونه تعبیر ، و متأسفانه باید بگویم : « دوباره سازی » می‌شود (3) « نقلیه استنباط نمود !

### ث : جانشینی و انشعاب

حاج محمد کریم خان کرمانی تأیید می‌کند که : « بعد از فوت سید جلیل بنای تخمین قوتی گرفت ، و جزم بر امر سید کردند . و از پی وحی ایشان بر آمدند و هر کس را محل مظنه (4) . « . . . می‌بیند طلب علامت و کرامت می‌کند

در حقیقت سید کاظم رشتی مسئله بابیت و ظهور امام را به نحوی به تلامذه خود آموزش به سر می‌بردند و ( علیه السلام ) داده بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام از

---

. رساله سي فصل . 1

فهرست ، ص ۳۹ . 2

هدایة المسترشد ، حاج محمد خان کرمانی ، ص ۵ . 3

رساله : « تیر شهاب در راندن باب خسران مآب » ، حاج محمد کریم خان کرمانی ، ص . 4  
« ۲۳۱ ، مندرج در کتاب « مجمع الرسائل فارسی

این لحاظ ، خود را از زمره یاران حقیقی او به شمار آورده ، برای دستیابی به مقام نبایت و بابیت و در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع ، عبادت کرده و دست به ریاضت می زدند و هر يك دیگری را سوگند می داد که اگر وسیله تشرف به حضور امام را و یا احیاناً از علائم ظهور امام آگاهی یافتند ، ما را بی خبر نگذارید ، در چنین لحظات خاصی که تلامذه سیدکاظم در آن طی طریق می کردند ، حاج محمد کریم خان ( شاگرد سید کاظم ) بنا به مدارک و دلائلی ، خود را جانشین مرحوم سید کاظم ، که در نهاد آن داعیه رکن رابع و شیعه کامل بود ، اعلام کرد . و مرحوم میرزا شفیع تبریزی ، فرقه شیخیه دیگری بپا کرد و مدعی جانشینی (۱) . سیدکاظم شد . و در برابر فرقه شیخیه حاج محمدکریم خان موضع گرفت

سیدعلی محمد شیرازی ، شاگرد دیگر سید کاظم رشتی ، ادعای مقام بابیت امام زمان را نمود ، و شاگردان دیگری به نام میرزا طاهر ، شیخ مهدی قزوینی ، سید ولی الله ، میرزا همدانی . . . هر يك مقام بابیت و نائبی امام را مدعی شدند . و سر سلسله فرقه ای جدید . گردیدند ، تا آنجا که از میان شاگردان سید کاظم ۲۸ نفر مدعی و بدعت گذار برخاستند

از این افراد ، دو نفر یعنی سید علی محمد شیرازی ، و حاج محمد کریم خان ، اولی به عنوان باب و بابیه و دومی به عنوان شیخ و شیخیه از موقعیت خاصی برخوردار شدند و غالب شاگردان سید کاظم یا مرید این و یا هواخواه آن گردیدند . و علیه هم و جامعه شیعه امامیه ، به گفته میرزا محمد تنکابنی ، : « چه (۲) . حرف ها ، کتاب ها ، ماجراها بوجود آوردند

---

مهمترین اختلاف بین دو فرقه « :البته شیخ عبد الرضا ابراهیمی در پاسخ این سؤال که 1 . شیخیه میرزا شفیع تبریزی و حاج محمد کریم خان را شرح دهید « می نویسند : « اختلاف قابل ذکری نشنیده ام جز اینکه آن جماعت بعد از مرحوم مبرور حاج سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه تقلید مرحوم حاج میرزا شفیع رحمة الله علیه را نموده اند و این جماعت تقلید مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه و علمای آن جماعت در علوم مختلفه تحقیقات خاصی ندارند . و چیزی ننوشته اند ، ولی مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه علوم وفرمایشات شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما را بسط و تفصیل و شرح داده اند . « - « نودمساله » در جواب سؤالات آقای علی اصغرطاهرنیا ، نوشته شیخ عبدالرضا ابراهیمی

حاج محمد کریم خان کرمانی بر علیه باب ( میرزا علی محمد شیرازی ) کتبی نگاشت : « 2 . حاج محمد کریم خان ، مندرج در کتاب « مجمع » رساله تیر شهاب در راندن باب خسران مآب رساله رد باب مرتاب « مندرج در کتاب تزییل ، و کتاب : « الرسائل فارسی » ص ۱۶۲ ؛

، همچنين حاج زين العابدين کرمانی کتابی به نام « رساله صاعقه در رد باب « ازهاق الباطل . مرتاب » : نگاشت

بسیار تنازع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد . و در میان شاگردان سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد ، و چه بسیار قتل و نهب و سب به واسطه او در ولایت کرمان اتفاق افتاد . و یکی از تلامذه او میر علی محمد شیرازی . . . و برای او . . . آنقدر کشتار و قتل و نهب و سب و خرابی بلدان اتفاق افتاد . که به وصف راست نمی آید (1) .

آری و بدین سان تعلیمات شیخ احمد و سید کاظم ، مدعیان جدیدی را در محیط مذهبی ایران و عراق ، محیطی آلوده به سیاست ها و تسلط بیگانگان بر حکومت های محلی ، و رجال دولتی ، و در حالی که در آن برهه تاریخی نفوذ احساسات شیعی ، تنها بازمانده قدرت مردمی به شمار می آمد ، بوجود آوردند . و از این طریق مورد حمایت و پشتیبانی بیگانگان قرار گرفت تا برای تشتت در افکار و در هم کوبیدن آخرین سنگر وطن و پناهگاه تحمل مبارزه با بیگانگان ، بکار آید .

البته مؤلف این کتاب معتقد است که میرزا شفیع و فرزندانشان خاصه « ثقة الاسلام شهید » ، بقدری در رفع هر نوع اختلاف بین شیخیه و دیگر فقها و علما با متانت و تأمل و آزادمنشی رفتار کردند ، که عاقبت الامر در اثر چنین مساعدت هایی ، اختلافات برداشته شد و همه هم صف در برابر بیگانه و اهل استبداد جهاد کردند و اهل خود را به اخذ موازین شرعی از مراجع تقلید تشویق می کردند و هیچ سعی و کوششی برای متمرکز ساختن نیروهای خود اعمال و صریحاً و صرفاً خود را مانند شیخیه حاج محمد کریم خانی در اصول و فروع دین ، (2) . نکردند (3) . ! « فرقه ناجیه » نخوانند

کتاب : « قصص العلماء » ، تنکابنی ، ص ۵۲ . 1

مراجعه شود به کتاب : « زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی » ، کتاب : « رجال . 2 . » ، ص ۲۷۳ ، و کتاب : « هجده ساله آذربایجان » آذربایجان » ، کتاب : « رهبران مشروطه

اینکه شیخیه حاج محمد کریم خانی شیخیه را تنها فرقه ناجیه می دانند ، مراجعه شود . 3 . به کتاب : « نود مسأله » در جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهر نیا « از شیخ عبدالرضا ابراهیمی ، در پاسخ سؤال ۱۷ ، ص ۵۳ ، ایضاً در جواب مسأله « در پاسخ سؤال ۲۱ ، صفحه ۶۳ و کتاب : « رساله سی فصل ، در جواب ایرادات بعض موردین بر سلسله جلیله شیخیه » ، حاج محمد کریم خان کرمانی ، ص ۶۳ ، فصل دهم ، و کتاب : « رساله ای در جواب یکی از رفقای نائین ، در رد ایرادات » ، مشتمل بر پنج رساله مجمع الرسائل فارسی ، ص ۱۳ ،

**فصل دوم : بابت ، زمینه مهدویت**

**الف : اتکاء به شیخیه**

نقطه نظر بابیه را در مورد « (2) » ، در کتاب : « نقطة الکاف (1) » حاج میرزا جانی کاشانی « مأموریت شیخ احمد احسائی ، از قبل حجت : شیخ احمد » و « سید کاظم » تحت عنوان برای تمهید طریق « ، به تفصیل مورد بحث قرار داده است . که لازم است در مطلع بحث خود پیرامون بابیت و قائمیت ، اهم آن را در

حاجی میرزا جانی کاشانی از مریدان علی محمد شیرازی بود . وی وقتی که در سال 1 . ۱۲۶۳ هـ . ق ، علی محمد شیرازی را به دستور حاجی میرزا آقاسی ، از اصفهان به ماکو می بردند ، در وقت عبور از کاشان ، حاجی میرزا جانی و برادرش حاجی میرزا اسمعیل ذبیح ، با پرداخت مبلغ گزافی رشوه ، علی محمد شیرازی را به منزل خود برده ، او را با همراهانش . دوشبانه روز ضیافت شایانی نمودند .

در شورش مازندران و محاصره قلعه شیخ طبرسی در سال ۱۲۶۴ ، حاجی میرزا جانی به همراهی حسینعلی ، میرزا و صبح ازل و چند تن دیگر از مریدان بابیه ، به مازندران رفته جهد کردند که خود را به اصحاب قلعه ملحق سازند . ولی موفق نشده ، در آمل محبوس گردیدند ، پس از استخلاص از حبس ، به عنوان یکی از مخلصین درجه اول بابیه ، در ماجراهای بابیه ، نقشی اساسی ایفاء نمود . تا آنکه پس از ماجرای ترور ناصر الدین شاه ، و دستگیری عده ای از بابیان ، که از جمله آنان میرزا جانی کاشانی بود ، در سال ۱۲۶۸ ، به بدترین صورت مقدمه : ادوارد براون ، صفحات «ممکن اعدام گردید . مراجعه کنید به کتاب : « نقطة الکاف ۵۲ - ۵۳ ( نب - نج ) . همچنین : « روضة الصفا » ، ج ۱۰ ، ص ۵۴۴ به بعد ، و « ناسخ التواریخ سلاطین قاجار » ، ج ۴ ، ص ۳۰

پیرامون کتاب نقطة الکاف میرزا جانی کاشانی ، مراجعه شود به فصل چهارم من یظهره . 2 . « الله قسمت پ « محو مأخذ ، جعل مدارك

. نظر آوریم

: میرزا جانی ، تصریح می کند که

1 - « همین که نهصد و پنجاه سال از اول غیبت صغری گذشته آن سلطان فضال مرحوم شیخ 1 احمد زین الدین الاحسائی را از میان شیعیان خود برگزیده و دیده دل آن صفوه اخیار را به نور معارف و فضائل خویش و ابا و اجداد طاهرین خود سلام الله علیهم اجمعین روشن فرموده از . . . » اینجا بود که آن برگزیده موحدین می فرمودند : « سمعت عن الحجة

2 - « خلاصه مأمورش فرمودند به جذبات غیبی که ای فراش کارخانه محبت ، هنگام ظهور 2 شمس عدل ما نزدیک گردیده و دیده معرفت منتظرین ظهور حضرت ما در احتجاب و ( چشم ) ضعفا از احباب در خواب است و لهذا ترا مأمور نمودیم که سیر در بلدهای مسلمین نموده و « . اظهار علم توحید حقه و بیان معارف در شأن ولایت ما را نما

3 ( علیه السلام ) - « در علم حکمت و سائر علوم ، کتب ها نوشته و حضرت ایشان باب امام 3 « . . . بودند . باب مخصوص آثاری نه نصی

ولکن به ( علیه السلام ) - « در واقع خود می دانستند که مخصوص گردیده از قبل حجت 4 جهت عدم قابلیت خلق تصریح به مقام بابیت نفرمودند و به کنایات و اشارات لطیفه مطلب « . . . خود را به خلق القا می فرمودند

- « سید سند و نور احمد المعروف عند القوم به حاجي سيد كاظم بوده وصي و 5  
... قائم مقام خود فرموده و عالم فاني را وداع گفتند

- « خلاصه به برکت آن دو باب اعظم و آن نورین القمرین و کوکبین الدربین نفوس بسیاری 6  
عارف به علم توحید و معرفت به مظاهر حق گردیده و طبایع ایشان نضجی بهم رسانیده تا  
... آنکه قابل قبول طلوع شمس حقیقت از مغرب ولایت گردند

- « مرحوم سید اعلي الله مقامه در اواخر عمر خود مکرر از قریب شدن اجل خویش خبر 7  
می دادند و اصحاب آن بزرگوار آه و ناله می نمودند و عرض می کردند که ای مولای ما نباشد  
روزی که شما نباشید و ما حیات داشته باشیم . آن عالی مقدار می فرمودند که آیا راضی  
... نمی شوید که من بروم و حق ظاهر گردد

- « هر چند اصرار نمودند که علامت واضحی در حق ظهور بعد خود ذکر فرمایند قبول 8  
نفرمودند ولی به کنایات بسیاری از آثار آن نیر اعظم را بیان فرمودند . و در نوشتجات خود ذکر  
می کردند من جمله در « شرح قصیده » بیانات شافی کافی در حقیقت بابت نموده اند . و در  
موازیب ذکر فرموده اند که در ( علیه السلام ) رساله « حجة البالغة » در علامات نائب امام  
حق احدی از اهل زمان بجز مدعی بعد از ایشان که شمس طالع از ارض فارسی ( منظور  
... علی محمد شیرازی - مؤلف ) بوده باشد صدق نمی آید

- « بعد از آنکه نجم وجود آن سید بزرگوار غروب نمود ، بعضی از اصحاب با صدق و وفای آن 9  
سرور نظر به فرمایش آن نیر اعظم در مسجد کوفه مدت يك اربعین معتکف گردیده و ابواب  
ماتشتهی الانفیس را بر روی خود بسته و روی طلب بر خاک عجز و نیاز گزارده و دست الحاج  
بدرگاه موجد کل فلاح بر آورده و به لسان سر و جهر در پیشگاه فضل حضرت رب المتعال عارض  
... گردیده که بارالها ما گم شدگان در وادی طلبیم و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوبیم  
... »

- « نیز دعای با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده دعوت به اجابت رسیده و در عالم اشراق 10  
به تجلی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرآت فؤادش متجلی گردیده و بیت طلوعش را  
که کعبه حقیقت بوده عارف شده و لهذا قدم طلب در سبیل وصالش گذارده و به سوی کشور  
(<sup>1</sup>) . « ... شیراز جان افزا شتابیده

میرزا جانی کاشانی در ترسیم چنین سیری ، محققان را متقاعد می کند که شیخیه در بطن  
خود ، مستقیماً زمینه ظهور مدعیان بابت و حتی قائمیت را فراهم ساخته بود و بدین لحاظ  
علی محمد شیرازی ، می بایست تمام هم خود را مصروف اثبات دعاوی خود ، براساس رفتار  
... و گفتارهای شیخ و سید ، کند

برای این منظور ، بیانات و رفتارهای ابهام آمیز شیخ و سید کاظم رشتی ، و عدم صراحت  
لهجه و نص صریح آنان نسبت به ادعای بابت ، مجالی مساعد برای علی محمد شیرازی  
بشمار می آمد تا با اتکاء و اثبات مقام بابت برای شیخ و سید ، و مفتوح

شدن چنین بابی ( به دست آنان ) پس از غیبت کبرای امام ، جرأت ادعای بابیت را در خود بیابد . بدین منوال که علی محمد شیرازی پس از دعوی قائمیت ، شیخ و سید را مبشر خود می خواند و از این طریق پیوستگی خود را با زمینه های شیخی امری ناگسسته تلقی می کند . و می نویسد

یا اهل الأرض اني قد نزلت عليكم الأبواب في غيبتي ولا تتبعوا لهم من المؤمنين إلا قليلاً . . . ولقد أرسلت عليكم في الأزمنة القريبة « كاطماً » فلا تتبعوهما إلا المخلصون منكم ، فما لكم يا اهل الكتاب إلا تخافوا من الله الحق موليكم القديم ؟ . . . فيها أيها المؤمنون اقسامكم بالله الحق ، فهل وجدتم من هؤلاء الأبواب حكماً من اول حكيم الله حكم الكتاب هذا فيغرنكم العلم بكفركم فارتقبوا فان الله مولاكم (1) . « الحق معكم علي الحق رقيباً

: ايضاً در پاسخ علي محمد شیرزاي به پرسش يکي از پیروان خود چنین می خوانیم

وانّ ما كتب بانّ باب الإمام لا بدّ أن يكون مرآناً له فهو حق لا ريب فيه كما انّ الإمام هو مرآت الله جل جلاله وانّ ما كتب أن السيد رحمة الله عليه ما ادعي حكم الذي أنا ادعيت و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر عليك و سمعت قوله في كثير من الاوقات و اباك و اسم العامرية انني أخاف عليها من فم المتكلم . أما سمعت قوله في حق من يجيء بعده بتلك الأشعار في كثير من الأوقات

(2) يا صغير السنّ يا رطب البدن \* \* \* يا قريب العهد من شرب اللبن

در خصوص طرح این مسئله که باب امام می بایست آئینه امام باشد باید بگویم که سخن ( درست و حقی است . چنانچه امام نیز باید که خود آینه خداوند جل جلاله باشد

---

» مراجعه شود به کتاب : « احسن القصص - تفسیر سوره یوسف . 1

ظهور الحق » ، جزء چهارم ، ص ۱۴ . 2

ولي نوشته بودي که « سيد رشتي » همانند من مدعي بابيت نبود . و از این روی کرامات و معجزاتی بدو منسوب نیست . باید بگویم چنین موضوعی کاملاً نادرست است . من خود کراراً عامریه « ، نام محبوبه ، و اسم سر باطني را بر زبان نیاور « از او شنیده ام که می گفت : نام . ؛ زیرا که من از گوینده آن نسبت به محبوبه هراسانم

و در موارد متعددی از او شنیده ام که می گفت : اي کسی که صغير السن ، لطيف البدن و (1) . ( قريب العهد به دوران شیر خوارگی است

تا آنجا که حسینعلی میرزا ، در مقام اثبات دعوی علی محمد شیرازی و در مقام رئیس بهائیان تصریح می کند که : « اکثر منجمان خبر ظهور نجم را ( منظور علی محمد شیرازی - مؤلف ) در سماء ظاهر داده اند . و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله (2) . « ترتبهما

، و در مقام بیان عقیده با بیان و « و « شیخ احمد روجي » همعقیده با « میرزا آقاخان کرمانی ازیان می نویسد : « مثلاً در رتبه عقل ظهور خضر حقیقی و اسم سماوی و معلم اول الهی

بود که اصطلاحات ( علیهما السلام ) حضرت شیخ احمد احسائی و حضرت سید کاظم رشتی علمیه و مطالب حکمیه این ظهور اعظم را به گوشها آشنا نمودند و ایشان به منزله نازل از (3) « . . . بحر صادر بودند که مواد را استعداد حیات بخشوند

بر این اساس ، از نظر گاه بابیه شیخ و سید نه تنها به مقام بابیت نائل شده بودند ، بلکه به عنوان مبشران ظهور علی محمد شیرازی مورد تجلیل و احترام بابیان و بهائیان هستند ، در و کتاب (4) « حالی که آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی ، در « رساله ملا محمد طاهر :

---

منظور ، اعلام ادعای بابیت سید کاظم رشتی ، بواسطه تمثّل به بیت مذکور است . این . 1 است . در ( علیه السلام ) بیت از اشعار حلاج ، خطاب به حضرت محمد بن الحسن عسکری . « حالی که حضرت پنج ساله بودند . » خزائن .

ایقان « ، ص ۵۱ » . 2

هشت بهشت « ، ص ۲۳۰ ، کتاب هشت بهشت ، محتوی مطالبی است در فلسفه « . 3 بیان علی محمد شیرازی با تأیید فرقه ازلیان در برابر بهائیان و رد آنها . شیخ احمد روحی با میرزا آقاخان کرمانی و خبیر الملک به امر محمد علی میرزا ولیعهد ، در ۴ صفر سال ۱۳۱۴ هـ . مراجعه کنید به کتاب : « انقلاب ایران » ادوارد براون . ق . کشته شدند

جوامع الکلم « مجموعه آثار شیخ احمد احسائی ، ج ۱ ، ص ۲۲۳ » . 4

صریحاً و (3) « و « شرح القصیده (2) » و سید کاظم رشتی در « الرسائل (1) » « شرح الزیارة » ( علیه السلام ) جزماً عقیده خود را در خصوص قائمیت حضرت محمد بن الحسن عسکری اظهار و ابراز داشته اند .

برای نمونه به نوشته شیخ احمد احسائی در کتاب : « حیاة النفس » ذیل « باب چهارم در امامت » اشاره می کنیم

و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد ، محمد بن الحسن عسکری « علیه و علی آبائه الکرام السلام ، حی موجود است اما نزد ما معاشر شیعه اثنا عشریه به جهت اجماع فرقه محقه بر وجود آن حضرت و اینکه ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و او فرزند ارجمند حضرت امام حسن (4) « . . . غائب مفتقد منتظر مترقب است ( علیه السلام ) عسکری

بهر حال این مسئله از بدیهیات آثار شیخیه بوده است که اکابر علمای شیخیه در کربلا و تبریز و کرمان خاصه « حاج محمد کریم خان کرمانی » را واداشته تا پس از آگاهی از دعوی علی محمد شیرازی به عنوان مراجع شیخیان ، به صورت بزرگترین معارض علی محمد شیرازی و (5) . بابیه دست به قلم گیرند . و زبان به اعتراض گشایند

. البته ، عقاید بابیه یکباره و به صورت خلق الساعه در دامن شیخیه نضج نگرفت

---

مي نويسد : واقعيت همان است که روايت « ذيل » تَوَلَّيْتَ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتَ بِهِ أَوْلَكُمْ . 1 . منقول در مآخذ شيعه و سني بر آن گواه است . و ائمه و شيعيان بر آن اجماع کرده که : امام مي باشد . و آن بزرگ مقام ، تا ( عليه السلام ) دوازدهم حضرت محمد بن الحسن العسكري هنگام ظهورش زنده است . . . « شرح الزياره » ، ص ۳۰۵

رساله : « حجة البالغه » ، ضمن کتاب « الرسائل » ، رساله ۱۴ . 2

ص ۲۸۹ ، سيد در اين شرح مي نويسد : « آنکس که مي خواهد در روز ميعاد قيامت ، 3 . خداوند را با ايمان کامل و عقیده واقعي به اسلام ملاقات کند بايد حضرت حجة بن الحسن را » . رهبر خویش بداند

ص ۸۵ . 4

در مقابل ، بابيان و بهائيان نسبت به چنين واکنشهاي شديدی ، از جانب شيخيه ، خاصه 5 . آثار حاج محمد کریم خان کرمانی ، متمسک به روشي غير منطقي ، و توهين آميز شدند . مراجعه شود به آراء ميرزا حسينعلي ملقب به بهاء ، در کتاب : « اقدس » ص ۴۵ و کتاب « ايقان » ص ۱۱۶ ، علي محمد شيرازي به نقل از کتاب : « ظهور الحق » فاضل مازندراني ، ضمن کلامي مفصل در صفحه ۲۷۲ ، و آواره در کتاب : « کواکب الدريره » صفحه ۸۸ ، و شيخ . . . احمد روهي در صفحه ۲۳۲ کتاب : « هشت بهشت

علي محمد شيرازي در کودکی و نوجواني ، بنا به تصريح محمد نبيل زرندي در کتاب : « و اشراق <sup>(۲)</sup> » و ميرزا ابوالفضل گلپايگانی در کتاب : « كشف الغطا <sup>(۱)</sup> » تلخيص تاريخ نبيل و رساله : « <sup>(۴)</sup> » و مقاله : « نفحات مشکبار <sup>(۳)</sup> » خاوري در کتاب : « گنجينه حدود و احکام و <sup>(۷)</sup> » و کتاب : « قاموس توقيع منيع <sup>(۶)</sup> » و کتاب : « رحيق مختوم ، <sup>(۵)</sup> » ايام تسعه و فاضل مازندراني در کتاب : « اسرار الآثار <sup>(۸)</sup> » عبدالحسين آواره در کتاب : « کواکب الدريره ، و احمد يزداني در کتاب : « نظر اجمالي به ديانت <sup>(۱۰)</sup> » و کتاب ظهور الحق <sup>(۹)</sup> خصوصي ، به سفارش و خواسته « <sup>(۱۲)</sup> » و علي اکبر فروتن در کتاب « درس نهم اخلاق <sup>(۱۱)</sup> » بهائيه دائي خود در سن ۶ تا ۸ سالگي در مدرسه « قهوه اولياء » شيراز ، به مجلس درس شيخ عابد که از شاگردان شيخ احمد و شيخي مشرب بوده مي رفته است . و مدت ۵ سال به تحصيل قرأت و کتابت فارسي مشغول بوده است و سپس با توجه به تأثيراتي که « شيخ عابد » بر روح و فکر او بجاي گذارده بود و عليرغم ميل دائيش ، در حالي که بيش از ۲۰ سال از عمرش نگذشته بود ، به کر بلا رفت و به تصريح « فاضل مازندراني » : « در محضر سيد رشتي مسائل عرفاني و تفسير و تأويل احاديث و آيات از طريق اثني عشري و عرفانهاي مربوط به شيخ

ص ۶۳ ، ترجمه فارسي از عربي توسط : عبد الحميد اشراق خاوري ، درباره خصوصيات و 1 . ارزش تاريخي کتاب « نبيل زرندي » به فصل چهارم قسمت پ مراجعه شود

ص ۵۶ و ۸۳ درباره کتاب : « كشف الغطاء » به مبحث بعدي توجه شود . 2

باب ۶۴ از فصل سوم . 3

مندرج در مجله « آهنگ بديع » نشریه لجنه جوانان بهائي ايران ، سال اول ، ش ۱۵ ص ۵ . 4



مطلب ۳ از فصل اول . 5

ص ۱۰۴۵ ، این کتاب در تشریح لوح قرن شوقی افندی ، ( نوروز ۱۰۱ بدیع ) تألیف شده . 6  
است . ج ۲

ج ۲ ، ص ۲۳ . 7

ج ۱ ، ص ۳۱ . 8

ضمن اشاره به حکایت علی محمد شیرازی درباره سید کاظم رشتی به عنوان معلمش ، . 9  
مراجعه شود به ج ۱ ، ص ۳۵ و ج ۲ ، ص ۶۱

ج ۳ ، ص ۲۶۳ . 10

ص ۱۲ . 11

درس اخلاق « قسمت هفتم ، ص ۱۶ » . 12

احسنائی را بسیار شنیدند . و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند . و چنانچه از آثارشان  
مستفاد می گردد در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن  
(۱) . « مکتب نزدیک تر بودند

در همین ایام و در جایی که علی محمد شیرازی خود معترف است که : « ولقد طالعت سنا  
(۲) » . . . برق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها

، را مطالعه نمودم و در عمق عباراتش (۳) هر آینه کتاب سنا برق سید جعفر کشفی ( .  
نگریستم ) ، نسبت به آثار شیخ احمد و سید کاظم ، با چه توجهی می نگریسته است

چنین توجه و علاقه ای وافر ، توأم با نهایت خضوع و احترام به سید کاظم رشتی را بخوبی  
می توان در آثار او جستجو کرد

: علی محمد شیرازی می نویسد (۴) « در پایان خطبه اول کتاب : « تفسیر سوره بقره

**فسبحانك اللهم انك لتعلم في يوم الذي إذا أنشأ ذلك الكتاب قد رأيت في**  
**ليلتها بأن أرض المقدسة قد صارت ذرة ذرة و رفعت في الهواء حتي جئت كلها**  
**تلقاء بيتي ثم استقامت ثم جاء خير فون الجليل العالم الخليل « معلمي » رحمة الله**  
**. عليه من هنالك و قد أخبرت بعض الناس قبل الخبر بنومي فصلي الله عليه بجوده**  
**.. »**

در آن روزی که اراده کردم انشاء این کتاب را ، شب آن در خواب دیدم ، زمین مقدسه ( کربلا )  
( . ذره ذره شده و در هوا بلند است و همه آنها آمده در برابر خانه ام ایستاده

مراجعه شود به کتاب : « ظهور الحق » ، ج ۳ ، ص ۴۷۹ ، کتاب : « رحيق مختوم » ج ۱ ، ص ۴۸۹ .

سید جعفر بن ابی اسحق کشفی ، از علمای قرن سیزدهم ، ادیب نحوی ، عارف فقیه . کتاب : « سنابرق » از جمله آثار . اصولی ، محدث مفسر و متکلم عظیم المنزله بوده است . اوست . مرحوم سید جعفر کشفی در سال ۱۲۷۶ هـ . ق در گذشت

نسخه خطی ، خاتمه کتاب : « در تاریخ یوم چهارشنبه مهرماه سنه ۱۲۵۹ تحریر تفسیر . مبارکه نیم ساعت به غروب مانده خاتمه یافت ، نعمت الله صفاری - همچنین مراجعه شود به ، ص ۳۰۴ » کتاب : « شیخگری - بابگری

بعد خبر فوت دانشمند جلیل دوست و « معلم من » ، ( سید کاظم ) رسید . پیش از رسیدن . ( این خبر ، خوابم را به برخی از مردم خبر دادم پس درود فرستد خدا بر او به جودش

و در توقیعی که « فاضل مازندرانی در کتاب « اسرار الآثار » نقل کرده است ، علی محمد و اما آنچه از آثار و ( <sup>۱</sup> ) « . . . شیرازی تصریح می کند : « و اما رأیت من آیات معلمی علی « کتابهای معلمم « سید کاظم » دیدم . . . ) تا آنجا که به نقل از کتاب : « ظهور الحق محمد شیرازی پیش از دعوی با بیت ، و پس از شنیدن خبر مرگ سید کاظم ، به یکی از دوستانش نوشته است : « از قضیه عروج سید جلیل اعلی الله مقامه که اشاره فرموده بودید ، جمیع ارکان وجود قمیص حزن پوشانیده . اف علی عیش الدهر بعده . آه ثم آه من صعوده ( <sup>۲</sup> ) . . . إلی الملاً الأعلى ، لم یر الدهر فی أنفس الشیعة نفس مثله قط

البته دیگر مآخذ غیربابی ، مانند کتب شیخیه ، به این مسئله که علی محمد شیرازی ، تا زمان حیات سید کاظم ، جزء شاگردان سید و از اصحاب شیخیه بوده است ، شک و تردیدی روا نداشته اند و آنچه که مورد نقد و ایرادات « حاج محمد کریم خان کرمانی » در کتاب : « در رد باب مرتاب » . . . می باشد ، مربوط به جانشینی سید پس « ازهاق الباطل » و رساله از فوت اوست و مرحوم « میرزا محمد تنکابنی » ضمن شرح خاطرات خود ، تصریح می کند که در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی به درس حاجی سید « : کاظم تلمذ می نمودم . میر علی محمد هم به درس او می آمد و قلم و دواتی همراه داشت . . . » و هر چه سید کاظم می گفت از رطب و یا بس او در همان مجلس درس می نوشت ( <sup>۳</sup> )

« در هر صورت علی محمد شیرازی ، تا قبل از فوت سید کاظم ، در کربلا بوده و تا « سیوطی نیز بیشتر درس نخوانده که بنا به تصریح ( <sup>۵</sup> ) » و « حاشیه ملا عبدالله ( <sup>۴</sup> )

۱ . ج ۱ ، ص ۳۵ ، ذیل کلمه آیه . 1

۲ . ص ۲۶۳ . 2

۳ . قصص العلماء ، ص ۵۹ . 3

۴ . بهجة المرضیة فی شرح الألفية . 4

حاشیه تهذیب المنطق ، ملا سعد الدین تفتازانی ، که ملا عبدالله یزدی بر آن حاشیه ای . 5 . نگاشته ، و به کتاب ، حاشیه ملا عبدالله مشهور است

در (1) « میرزا ابوالفضل گلپایگانی » ، و نقل « شوقی افندی » در کتاب : « مطالع الانوار » . آغاز ربیع الاول سال ۱۲۵۷ از کربلاء و نجف به شیراز برگشته است

با توجه به اینکه وی در سال ۱۲۳۵ هـ ق متولد شده است ، هنگام بازگشت از کربلا ، علی محمد شیرازی حدود ۲۱ ساله بوده و از این رو یکی از اصحاب جوان و متعصب شیخیه ، بشمار می رفته است . و با توجه به اینکه حمله « نجیب پاشا » به کربلا در سال ۱۲۵۸ هـ . ق . و مرگ سید کاظم در سال ۱۲۵۹ هـ ق ، بوده است ، معلوم می شود که

- علی محمد شیرازی در شرائطی از اوضاع کربلا بسر می برده و در درس سید شرکت 1 می کرده است که کربلا محیطی پر آشوب و سید و مریدانش در نهایت اختلاف با علماء و اوج کشاکش با مردم شیعه عراق و ایران بوده اند

- سن علی محمد شیرازی در آن هنگام بیش از ۲۱ سال نبوده ( متولد ۱۲۳۵ هـ ق . ) و 2 این مقدار سن مقتضی حالتی عصبی ، و در عین حال حساس و متعصب در برابر رد حملات شدید حوزه های دینی ، به رویه سید و مریدانش بوده است

با توجه به این مقدمات و دسترسی به شناخت کلی از علایق خاص علی محمد شیرازی به شیخیه ، لازم است که به دو نکته اساسی توجه نمائیم

اولا : اگر چه بیشتر گروندگان اولیه علی محمد شیرازی از تلامذه سید کاظم بودند و خود او به آن تصریح می کند ، با این همه بیشتر معارضه کنندگان (2) « هم در کتاب : « بیان فارسی و مخالفان جدی او نیز ، از تلامذه شیخ احمد و سید کاظم به شمار می روند

به استثنای حاج محمد کریم خان و شیخیه کرمان مرحوم « میرزا شفیع ، ملا محمد

---

به قلم : شوقی افندی Dalon Breakers ص ۵۹ ، مطالع الانوار ، ترجمه عربی از کتاب 1 . است که توسط عبدالجلیل سعد و به دستور محافل بهائیان مصر و سودان در سال ۱۹۴۱ م ترجمه و چاپ و نشر شده است . تحت عنوان تلخیص تاریخ نبیل زرنیدی ، توسط عبدالحمید اشراق خاوری ، به زبان پارسی برگردانیده شده است . این نکته قابل تأمل است که نام رساله سید کاظم رشتی در جواب ملامحمد رشید ، و در شرح بعضی از عبارات کتاب : کلمات مکنونه ، ملا محسن فیض ، مطالع الانوار است . مراجعه شود به کتاب : فهرست ، ج ۱ ، ص ۳۷۷ ، بهائیان مسلماً این نام را از سید کاظم اخذ و اقتباس کرده اند

بیان فارسی باب اول از واحد دوم کتاب : ولی ظاهراً چنانچه از صفحه ۷۸ ( باب سادس . 2 . عشر از واحد ثانی ) بر می آید : از مریدان صبح ازل بوده است

حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی ، و ملاحسین گوهر ، ملا مرتضی علم الهدی ، و ملا محمد تقی مامقانی و . . . « که هر یک از اجله تلامذه سید کاظم بودند ، با بابیه علی محمد

شیرازی با شدت نیرو ، و به قدرت لسان و قلم ، مخالفت و مبارزه کردند و این می رساند که اگر چه رویه شیخ و سید نوید بخش ظهور چنین پدیده هائی بود ، ولی به هیچ وجه من الوجوه نمی توان شیخ احمد یا سید کاظم را ، به زعم بهائیان مؤید افکار علی محمد شیرازی در ادعای بابیت و قائمیت و بعدها نسخ شریعت مقدسه اسلام و ظهور دعوی جدید دانست . شیخ احمد احسائی ، و سید کاظم رشتی در جمیع تألیفات و وصایا و آثارشان ، به خاتمیت و ( صلی الله علیه وآله ) انقطاع سلسله نبوت و رسالت به حضرت رسول محمد بن عبدالله عدم نسخ شریعت محمدی و تعالیم قرآن الی یوم القیامه ، و قائمیت حضرت ابوالقاسم حجة و انتظار ظهور ( علیهما السلام ) بن الحسن عسکری ، یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب آن حضرت پس از آنکه زمین را جور و ستم فرا گرفته و عدل گستری و دادگری را روی زمین می گستراند و او نمی میرد تا آنگاه که بت پرستی را از جهان براندازد و بهرحال تمام آنچه را که شیعه امامیه از طریق حدیث در اصل امامت و غیبت و ظهور امام منظور داشته ، معتقد و مسلم مؤمن و کتباً اعتراف کرده اند و از این لحاظ هیچ نکته مبهمی وجود ندارد که شیخیه به استثنای دعاوی علی محمد شیرازی ، معترف به این اصول مسلم بوده و منکر آن را منکر ضروری دین خوانده و او از نظر شیخیه مرتد و مستوجب کیفر است .

ثانیاً : اگر چه ذکر مسئله سوابق تحصیلی و اکتسابات علی محمد شیرازی به منظور ارتباط شیخیه با دعوی بابیه عنوان گردید ، معذالک دو نکته بس ظریف در این مسئله ، در رابطه با عقاید بهائیان مورد توجه است ، که دقت بر آن حائز اهمیت است .

نکته اول : مدارک مذکور در خصوص درس خواندگی ، بخوبی نشان می دهد که اهم مراجع رسمی بهائیان به طی مدارج تحصیلی علی محمد شیرازی اذعان و تصریح کرده اند و مسلم (1) : « از این لحاظ و به گفته مرحوم عبدالحسین آیتی در کتاب : « کشف الحیل

عبدالحسین آیتی ، از مبلغان برجسته بهائیان بود و تحت نظر و علائق خاص عباس افندی . 1 کتاب : کواکب الدریه را در شرح تاریخ باب و بهاء نگاشت . ولی بعداً از بهائیت روی برگرداند و مسلمان شد ، و کتابی به نام کشف الحیل بر رد بهائیت نگاشت که از اهم آثار ردیه بهائیت بشمار می رود .

(1) « . لاریب فیه و خود بهائیان هم تا این درجه اعتراف دارند »

ضمن وصف حالات و مقامات « با این همه علی محمد شیرازی در کتاب : « صحیفه عدلیه خود می نویسد : « در اعجمین نشو و نما نمود و در این آثار حقه نزد احدی تعلیم نگرفته بل و « عباس افندی » در کتاب : « خطابات مبارکه » جزماً (2) « . . . » امی صرف « بوده می نویسد : « جمیع مظاهر الهیه چنین بوده اند ، حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت و (3) « مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاء الله در هیچ مدرسه ای داخل نشدند در کتاب : « مفاوضات » می نگارد : « در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که حضرت ابدأ در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرموده اند . و نزد کسی اکتساب علوم نکرده اند و جمیع اهل شیراز گواهی می دهند . با وجود این به منتهای فضل بغتاً در میان خلق ظاهر شده اند (4) »

فاضل مازندرانی که به چنین تناقضی صریح بین آثار علی محمد شیرازی خصوصاً و بهائیان عموماً توجه کرده است ، سعی در تعبیر و تاویل جملات نموده و در شرح کلمه « امی » عذر بدتر از گناهی آورده ، و اذعان می دارد : « چون تلمذ سید باب ، به صغر سن در مکتب شیراز ، نزد معلمی کامل ، به وضع و مقدار در خوران ایام « مسلم » در تاریخ و حضور چندی در

محضر درس حاجي سيد كاظم رشتي به كربلاء در ايام شباب نیز « مصرح » در « کلمات خودشان » است و آثار خطي به غایت زيبايشان در دسترس عموم مي باشد ؛ مرادشان از « اميت » اين است که تحصيلات علميه به ترتيب و تدرج ، از مقدمات به درجات عاليه ، به نوعي که معمول و متداول ايام بود ، مانند شيخ احسائي و سيد رشتي و علماء اصحابشان و به تشبيه « و » تقريب « به حال جد امجد اعلاي خود اميت » غيرهم از علما نمودند و اين را (5) . « گفتند

---

کتاب : کشف الحيل ، ج ۱ ، ص ۱۸ . 1

صحيفه عدليه ، ص ۹ . 2

خطابات مبارکه ، ص ۷ . 3

مفاوضات ، ص ۱۹ . 4

ج ۱ ، صص ۱۹۱ - ۱۹۲ . 5

نکته دوم : علي محمد شيرازي ، نه تنها براي آموختن مقدمات کتابت و قرائت و بعدها اکتساب معارف ديني ، آنهم غالباً به شيوه شيخي ، اشتغال داشته است بلکه براي کسب . و ذکر و اوراد طريقه شيخي روي آورده بود « مواهب معنوي ، به انجام « رياضت

شيخ احمد روجي « و » ميرزا آقا خان کرمانی « در این خصوص تصريح کرده اند که علي « محمد شيرازي در ايامي که هوای بوشهر بسيار گرم بوده و آب در کوزه مي جوشيده است ، (1) . از صبح تا شام بر بالاي بام خانه مي ايستاده و رو به آفتاب اوراد و اذکار مي خوانده است و تاريخ « نبيل زرندي » به تصديق همين موضوع ، تصريح مي کند که : « حضرت باب غالب ( ) اوقات در شهر بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهايت درجه حرارت بود هنگام روز بالاي بام تشریف مي بردند و به نماز مشغول بودند آفتاب در نهايت حرارت مي تايبد . . . . از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت مي پرداختند

حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر مي فرمودند و مانند عاشقي به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب پا نير اعظم به رازونياز مي پرداختند . . . . مردم (2) . « نادان و غافل چنان مي پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند

این مسئله نه تنها از نظر دو مأخذ بابي و بهائي مورد تأييد قرار گرفته بلکه مدارك موثق موجود غيربابي و بهائي در همان ايام ، رياضت کشي علي محمد شيرازي را متذکر شده اند .

مرحوم « رضا قليخان هدايت » مي نويسد : « روزها در آن آفتاب گرم که حدتي به شدت دارد و « اعتضاد (3) » . . . سر برهنه ايستاده به دعوت عزائم عزيمت تسخير شمس داشتي مي نويسند : « گویند وقتي براي تهذيب و تکميل نفس در ابوشهر بر بامها بر « السلطنه (4) » . . . مي آمد و در برابر آفتاب با سر برهنه مي ايستاد و اوراد مجعوله مي خواند

هشت بهشت ، ص ۲۷۶ . 1

تلخیص تاریخ نبیل زرندي ، ص ۶۶ . 2

روضه الصفاي ناصري « ، ج ۱ ، ص ۳۱۰ » . 3

فتنه باب « ، ص ۹ » . 4

تا آنجا که به تأیید آواره بهائی در کتاب « کواکب الدریه » ، « علی محمد شیرازی در بوشهر ، به سبب همین گوشه گیری و بام نشینی و وردخواندن و ذکر گفتن به « سید ذکر » شهرت یافت . و از همان اوان به گردآوری و رونویسی مناجاتها و ادعیه اسلامی پرداخت و کم کم دعا (۱) « . . . نویس و مناجات پرداز شد

ولی بهائیان چون یافتند ، تأیید بر عمل ریاضت کشی علی محمد شیرازی مخالف دعوی امیت ، و من جانب الهی است در بعضی از آثار خود چنین موضوعی را انکار کردند . چنانچه « میرزا نقطه الکاف » نوشت : « . . . اینکه مشهور شده که آن جناب « : جانی کاشانی » در کتاب متحمل ریاضات می شدند یا آن که خدمت پیری و مرشدی نموده باشد افترای صرف و کذب (۲) . « محض است

چنین انکاری ، ناشی از آن بود که با توجه به ملاحظه آثار و عقاید علی محمد شیرازی اصرار علی محمد شیرازی را در تداوم تسخیر شمس و ریاضت در هوای گرم بوشهر دلیل خبط دماغ و علیلی مغزش دانسته و به گفته مرحوم « میرزا رضا قلیخان هدایت » چنین معلوم گردید که (۳) « : « تأثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را به کلیه زائل و به بروز شمساتش نائل ساخت

### ب : دعوی بابت

بقر « به سوره بقره اشاره کرده و « فاضل مازندرانی در کتاب : « اسرار الآثار » ذیل کلمه تصریح می کند که : « از مقام باب اعظم در اوائل اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح (۴) . تأویلی دو جزء از آن سوره صدور یافت

ه ق ، مقارن رحلت سید 1259 آغاز کار نگارش تفسیر سوره بقره : « در شهر ذیقعدہ سال رشتی و در روزی شد که شب دوشنبش رؤیای مرموز مدل بر فوت سید و تجلیل

کواکب الدریه « ج ۱ ، ص ۳۴ » . 1

نقطه الکاف « ، ص ۱۰۹ » . 2

« روضه الصفا - قاجاریه » . 3

ج ۲ ، ص ۶۳ . 4

مرکز علمیه اش در کربلا و انتقال آن به شیراز از مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم<sup>(۱)</sup> . « شروع به افادات علمیه به عنوان تفسیر مذکور نمودند

با توجه به اینکه شش ماه پس از مرگ سید کاظم رشتی ( در شب ۵ جمادی الاول ۱۲۶۰ هـ بابیت « به ملا حسین بشرویه ئی ، اظهار « ق ) علی محمد شیرازی دعوی خود را مبنی بر داشت ، اقدام به انجام تفسیر سوره بقره که از اهم آثار مدعی بابیت بشمار می رود ، فکر اظهار بابیت را بیش از یک سال قبل از اعلام به ملاحسین و درست در شرائطی که شاگردان سید کاظم هر یک به دنبال شناخت شیعه کامل و جانشینی سید کاظم ، زمینه پدیدار شدن دعاوی جدیدی را تدارک می دیدند ، مورد توجه علی محمد شیرازی قرار داشت

البته به گفته « ادوارد براون » در مقدمه ای که بر کتاب « نقطة الکاف » نگاشته است : « ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غایب و شیعیان است از با این همه ملاحسین از علی محمد<sup>(۲)</sup> » نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت شیرازی درخواست دلیل می کند و علی محمد تفسیری بر سوره یوسف از زبان امام زمان نگاشته و به ملاحسین ارائه می دهد ( علیه السلام ) حضرت حجة بن الحسن عسکری

آنچه در این تفسیر جلب توجه می کند ، و در واقع مرتبط است با عقیده با بیان و بهائیان ، است . « اشراق خاوری ( علیه السلام ) اذعان به قائمیت حضرت حجة بن الحسن عسکری « مبلغ و نویسنده بهائی در کتاب : « ریح مقصود » به نقل از نسخه خطی تفسیر سوره یوسف ، عبارات سرآغاز تفسیر را که مبین عقیده علی محمد شیرازی و از سوئی دیگر قبول : تام ملاحسین بشرویه ئی است چنین ذکر می کند

الله قد قدر ان يخرج ذلك الكتاب في تفسير أحسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن علي بن أبي طالب علي عبده ليكون حجة الله من عند الذكر علي العالمين بليغاً

: « همچنین علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب : « تفسیر سوره یوسف

---

همان . 1

نقطه الکاف ، ص ۲۰ . 2

، آشکارا اعتراف و اعتقاد خود را ( علیه السلام ) به قائمیت حضرت حجة بن الحسن عسکری ، به وجود آن امام غائب ذکر کرده است . از آن جمله

در سوره ( ۵۸ ) گویند : « يا سيّد الأكبر ما أناشيء إلاّ و قد أقامتنی قدرتك علي الأمر ، ما أنكلت في شيء إلاّ عليك و ما اعتصمت في الأمر إلاّ إليك ، و أنت الكافي بالحق و الله الحقّ من ورائك المحيط ، يا بقیة الله قد أفديت بكل لك و رضيت السب في سبيلك و ما تمنيت إلاّ القتل في محبتك .

و در سوره ( ۵۹ ) گوید : « يا أهل الأرض تالله الحقّ إنّ هذا الكتاب قد ملأ الأرض و السموات » . بالكلمة الأكبر للحجة القائم المنتظر بالحق الأكبر وأن الله قد كان علي كل شيء شهيدا

و در سوره ( ۶۰ ) گوید : « يا عبادالله إسمعوا نداء الحجة من حول الباب انّ الله ربّي قد أوحى إليّ أناقد أنزلنا هذا الكتاب علي عبدك ليكون علي العالمين علي الحق بالحق نذيرا و بشيرا »

. « و در سوره ( ۶۶ ) گوید : « و ما هو إلاّ عبدللحجة يدعو الناس لدين الله الخالص

و در سوره ( ۷۶ ) گوید : « قل أنّ الله فاطر السموات و الأرض من عند حجته القائم المنتظر و » . أنه هو الحق و أنّي أنا عبد من عباده قد أسخر الملك لدولته فأسلموا أمر الله

و در سوره ( ۸۶ ) گوید : « ويقول المشركون من أهل الكتاب ماكنت علي الأمر من عنده الامام حجة الله الحق قد كفي بالله شهيدا بيني و بينكم و أنّ الحجة شاهد علي بالحق الأكبر » .

و در سوره ( ۹۸ ) گویند : « اقتلوا المشركين و لا تذروا علي الأرض بالحق علي الحق من الكافرين دياراً ، حتي ظهرت الأرض و من عليها لبقية الله المنتظر واعلموا لله الحمد علي » . سبيل الباب محمودا

. و در سوره ( ۱۰۲ ) گوید : قاتلوا المشركين كافة كما يردون الذكر كافة و طيبوا الارض للحجة (1) » . . .

و بر اساس همين دعوي است كه فاضل مازندراني آن را به « نداء به عنوان بابيت

---

. « مراجعه شود به كتاب : « احسن القصص - تفسير سوره يوسف . 1

تعبير مي كند . زيرا به نوشته علي محمد شيرازي اين تفسير « من عند (1) » مرتفع نمود . محمد بن الحسن . . . « به سوي « عبده ليكون حجة الله . . . » است

آثار اوليه علي محمد شيرازي ، منطبق با مزاج شيعه و مغاير با عقايد شيعه اماميه ، مبني بر دعوي بابيت بود ، چنانچه در همان ايام در رساله : « صحيفه مخزونه » اعتراف مي كند كه (2) . « إليّ بابه الذكر ( عليه السلام ) : « ولقد اخرجها بقية الله صاحب الزمان

: و به نقل از فاضل مازندراني در كتاب تفسير سوره يوسف گفته بود

إعلموا يا أهل الأرض أن الله قد جعل مع الباب ( خود آن حضرت ) بابين من قبل ( شيخ و « سيد ) ليعلمكم أمره علي الحق بالحق من حوله علي الحق مشهودا و أنّ الله قد قدر لكم في (3) » . الباب باباً ( ملا حسين بشرويه ) علي الإذن ليبلغكم إليّ الباب ياذنه

و « علي محمد فرهوش » در كتاب : « (4) » ايضاً « اشراق خاوري » در كتاب : « محاضرات كه (6) » « نیز قطعاتي از نوشته علي محمد باب را به نام « رساله بين الحرمين (5) » آئين باب در پاسخ پرسشهاي « ميرزا محيط کرمانی » شيعي در همان آغاز سال دعوي بابيت ( ۱۲۶۰ هـ . ق . ) نوشته است . نقل کرده اند كه همگي در تأييد اعتقادات شيعه اماميه است . از آنجمله ( عليه السلام ) نسبت به غيب و ظهور حضرت حجة بن الحسن عسكري : مي توانيم اين جملات علي محمد شيرازي را در كتب مذکور بخوانيم



وانه لكتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قديم و آله لأمام حيّ عظيم إنني أنا عبد من « بقية الله و أشهد بعد رسول الله في حكم الولاية و أشهد أن أسماهم في كتاب الله علي و

---

. « كتاب : « اسرار الآثار » ، ج ٢ ، ص ١١ ، تحت كلمة « باب . 1

. رساله صحيفه مخزونه باب . 2

اسرار الآثار ، ج ٢ ، ص ١١ . 3

صص ٦٧٠ - ٧٣٠ ، كتاب محاضرات در دو جلد و شامل ١١٢٨ صفحه مي باشد . اشراق . 4  
خاوري در جريان نگارش جلد سوم كتاب محاضرات بود كه در گذشت . مؤلف نمي داند كه آيا  
اين جلد از طرف بهائيان منتشر شده است يا نه ؟

أئين باب ، صص ١٤ - ١٥ . 5

در آثار بايان و بهائيان ، خوشبختانه ( به استثناي نقل منتخباتي از رساله ( بين الحرمين . 6  
تعدادي نسخه خطي از رساله مذکور در دسترس محققان مسلمان موجود است

الحسن و الحسين و علي و محمد و جعفر و موسي و علي و محمد و علي و الحسن و  
. « محمد لمسطور . يا أيها الملأ أن اسمعوا حكم بقية الله من لدن عبده

مضامين مذکور را به نحوي صريح تر از علي محمد شيرازي در نامه اي كه به « محمد شاه  
قاجار » در اوائل سال ١٢٦٤ هـ ق ، از زندان ماكو نوشت ، و « شوقي افندي » آن را در  
به آن <sup>(2)</sup> و « اشراق خاوري » در كتاب « رحيق مختوم <sup>(1)</sup> » پاورقي كتاب : « مطالع الانوار  
تصريح کرده اند : چنين مي خوانيم : « خدا را شاهد مي گيرم به اينكه و حداينت او و نبوت او  
و ولايت خلفاي رسول او ظاهر نمي شود مگر به مرآت چهارم . كه پرتوي از سه مرآت قبلي  
است و خدا مرا از طينتي پاك آفريده و به اين مقام رسانيده . » در اين بيان علي محمد  
شيرازي ، تعاليم شيعيه را در مورد مرآت چهارم يا ركن رابع بخوبي مشاهده مي كنيم .  
بجان خودم سوگند اگر اطاعت فرمان حجة الله كه روح من و ديگر » : سپس ادامه مي دهند  
. « موجودات فدائيش باد واجب نبود هر آينه ترا به اين گفتار آگاه نمي ساختيم

و در همان زندان ماكو ، رساله اي نگاشته است كه « فاضل مازندراني » در كتاب « ظهور  
به آن تصريح و از جمله نقل مي كند كه علي محمد شيرازي نوشته است : <sup>(3)</sup> « الحق  
... في دعائه في شهر رجب المرجب : و بمقاماتك التي ( عليه السلام ) حيث اشار الحجة  
» <sup>(4)</sup>

همچنين در پاسخ سؤالات يكي از پيروان خود ، در زندان ماكو ، به نقل از فاضل مازندراني در  
: كتاب « ظهور الحق » مي نويسد

وانّ ما كتب بانّ باب الإمام لايدّ ان يكون مرآته فهو حق لا ريب فيه ، كما انّ الامام «  
هو مرآت الله جل جلاله و انّ ما كتب ان السيد رحمة الله عليه ما ادعي حكم الذي  
ان ادعيت و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر عليك

ص ۱۹۹ . 1

ج ۱ ، ص ۵۸۱ . 2

جزء سوم ، صص ۱۲ - ۱۶ . 3

متن دعائي است مخصوص ماه رجب ، كه جناب « حسين بن روح » نائب سوم امام حجة . 4 ، از ناحیه امام ضبط و نقل کرده است . مراجعه شود به ( عليه السلام ) بن الحسن عسكري ، « مرحوم حاج شيخ عباس قمي ، باب يازدهم ، و كتاب : « مفاتيح الجنان » » وقایع الايام

**وسمعت قوله في كثير من الاوقات . وَايَاكَ و اسم العامرية إنني أخاف عليها من فم المتكلم . اما سمعت قوله في حق من يجتبي بعده بتلك الأشعار في كثير من الاوقات :**

(1) « يا صغير السن يارطب البدن \* \* \* يا قريب العهد من شرب اللبن

: با چنین تصریحی به بابت سید کاظم رشتی و تمسک سید به شعر فوق از اشعار حلاج

که علی محمد شیرازی آن را ملاک دعوی بابت سید کاظم می داند و بواسطه تمثیل به آن ، بابت خود را اراده کرده است . مع ذلك کتب بابیان ، مراد سید کاظم را از ذکر اشعار مذکور ، علی محمد شیرازی تلقی کرده اند که بنا به آنچه گذشت خلاف صریح ، گفته علی محمد (خاصه آنکه حلاج این اشعار را خطاب به حضرت حجة بن الحسن عسكري . شیرازی است در شرائطی از زمان اظهار داشته که حضرت بیش از ۵ سال از عمرش نگذشته ( عليه السلام در حالیکه علی محمد شیرازی در آن ایام ۲۴ ساله بوده و این سن با تمثیل به شعر حلاج . بود چه نسبت و سازشی دارد که « میرزا جانی کاشانی » می نویسد : « در بعضی از اشعار به (2) » . . . سن آن سید عالم ( اشاره ) نموده اند که یا صغير السن

بدین روال ، و آنچه که مسلم است ، علی محمد شیرازی از سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ هـ . ق ، را داشته است ( عليه السلام ) ادعای بابت امام زمان حضرت حجة بن الحسن عسكري

و به تصریح « (3) وي پس از اظهار دعوی بابت به « ملاحسین بشرویه ئی » به زعم بهائیان نیل زرندي » : آهنگ سفر حج نمود ، و به حروف حی که همگی از شاگردان سید کاظم رشتی و بابت او را گردن نهاده بودند ، دستور داد که در غیاب وی ، در نقاط گوناگون پراکنده شوند و در همه جا بدون بردن نام و نشان بگویند که باب موعود با برهان متین ظاهر شده است .

. مراجعه شود به قسمت الف از فصل دوم . 1

نقطة الكاف » ، ص ۱۰۲ . 2 .

چنانچه در مباحث آتی ملاحظه خواهید فرمود ، رفتن علی محمد شیرازی به مکه و حجاز . 3 ، مورد تردید و به هر حال غیر قابل اثبات است از این جهت « به زعم » تعبیر شده است

نکته قابل توجه این است که کتب تاریخ بهائیان ثبت کرده اند : علي محمد شیرازی در « که او نیز از شیخیه و هوای دعوی را در سر « مسجد الحرام » با « میرزا محیط کرمانی می پرورانده ، روبرو گشته و رساله « بین الحرمین » را در پاسخ پرسش های « میرزا محیط کرمانی » مبنی بر اثبات مقام بابت خود و رفع شبهات میرزا محیط نگاشته است که با توجه « به بررسی و مطالعه نسخه خطی مندرجات آن رساله و یا مندرج در کتاب « محاضرات اشراق خاوری بهائی و « آئین باب » علي محمد فرهوش بابی ، بخوبی معلوم می شود که صریحاً و به نحوی بسیار روشن و واضح ، علي محمد شیرازی در این رساله که ویژگی فکری - ۱۲۶۱ هـ ق ، نشان می دهد 1260 و دعاوی وی را در سفر حج ! و یا هر جای دیگر در سال علیّه ) چیزی جز اثبات و مدح و اظهار ارادت به وجود حضرت قائم حجة بن الحسن عسکری ، و دعوی بابت خود چیز دیگری در بر نداشته است ( السلام

پس از سفر حج ، در سال ۱۲۶۱ هـ ق ، علي محمد شیرازی وارد « بوشهر » و از آنجا ضمن نامه ای که به « ملاصادق خراسانی » که او نیز یکی مریدانش بشمار می رفت ، خاطر نشان نمود که در اذان نماز جمعه ، پس از ذکر شهادت ها ، چنین بگوید : « اشهد أن علیاً قبل نبیل (1) » باب بقیة الله

همچنین ملا صادق را مأمور کرد که کتاب « تفسیر سوره یوسف » را در روی منبر بدین . 1 ترتیب بخواند که : « یا ایها الرجل صل فی المسجد الذی نزل الایات من ربک فیهِ و ادرس بآیاتنا فیهِ بالعدل لتکونن من الفائزین . قل امحوا کل الکتب و ادرسوا بین الناس بآیاتنا و اکتبوا ما نزل . من یدی بالمداد الذهب لتکونن من المتقین

ملا صادق چنین کرد و بر اثر شورش و غوغائی که از این هرزه درائی و گستاخی برخاست او را گرفته تازیانه اش زدند و ریشش را سوزاندند و با قدوس ( ملا محمد علی بار فروشی ) و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را مهار در بینی کرده و رویشان را سیاه نموده در کوچه گرداندند و سپس آنان را از شهر بیرون کردند . در سعیدیه شیراز ایشان با سید باب که از حج برگشته بود ملاقات کردند . ملا صادق و قدوس از آنجا به قصد تبلیغ حاجی محمد کریم خان از جناب علامی فهامی مجتهد « : به کرمان رفتند « در « تاریخ نوجهانگیر میرزا » می نویسد العصر و الزمانی میرزا محمد جعفر تویسرکانی مسموع شد که در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او را دیدم که نقش نگین ایشان این بود که « لاله الا الله علی محمد نائب الله » ص ۲۹۷ مراجعه شود به کتاب : « فتنه باب » ، قسمت توضیحات آقای عبدالحسین « نوائی ص ۲۳۳

ملاً صادق در اذان نماز جمعه شیراز ، به چنین کاری مبادرت میورزد و از این روی ، به اعتراض . و خشم مسلمانان دامن زد

. حکومت شیراز در آن ایام ، با « نظام الدوله حسین خان آجودان باشی » بود

ملا صادق ، توسط حاکم شیراز دستگیر شد . تا هیاهوی اعتراض آمیز مردم شیراز فروکش کند . ولی ملا صادق در بازجویی که از او بعمل آمد گناه عمل انجام شده را به گردن علی محمد شیرازی انداخت و خود از این مخمصه نجات یافت

. نظام الدوله « علي محمد شیرازی را از بوشهر به شیراز احضار کرد «

نبیل زرندي « در ذکر وقایع حیات علي محمد شیرازي تأیید و تصریح کرده است که او پس از آنکه به دستور نظام الدوله ، از بوشهر به شیراز آمد ، در مجلسي با حضور « امام جمعه » و حاکم شیراز ، مورد بازخواست و بازجوئی قرار گرفت .

چنین عنوان شده است که در آغاز مجلس میان <sup>(1)</sup> « در کتاب : « تلخیص تاریخ نبیل زرندي و تصریح مي کند که <sup>(2)</sup> . نظام الدوله و علي محمد شیرازي گفتگوي تندي رخ داد

---

ص ۱۳۸ . 1

مرحوم « اعتضاد السلطنه » در خصوص مذاکرات نظام الدوله و علي محمد شیرازي . 2 مي نويسد : « نظام الدوله روزي مجلسي ترتيب داد و امر به احضار باب نمود . پس با او از در مهرباني و رأفت در آمده و گفت بر من روشن شد که سخن تو صدق است و طريقت تو پسندیده و در خواب دیدم که تو بر من وارد شدي و سرانگشت به پاي من ماليدي و مرا بيدار اي حسين خان در جبین تو نور ايمان مشاهده کرده ام و از این جاست که « : کردي و گفتي فرستادگان ترا هلاک نساختم ، بر خيز و طريق حق گیر . « ميرزا علي محمد باب این سخنان را باور داشت و گفت : تو به خواب ندیدی بلکه بيدار بودي و من خود بودم که به بالین تو آمدم و چنان کردم . حسين خان در نهایت خضوع دست او را بوسه زد و گفت : جان و مال در قدم تو ريزم و این توپخانه و سرباز که اکنون در شیراز در اطاعت من است به حکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو جنگ نمايم .

باب در جواب گفت : چون با من از در مطاوعت و متابعت بیرون شدي و جهان را مسخر کردم سلطنت دنیا را به تو خواهم داد . حسين خان گفت : من سلطنت نمی خواهم ، همه آروزي . من آن است که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهي جاودان بدست آورم .

بالجمله چون حسين خان خاطر باب را از دهشت و انقلاب آسوده داشت ، مجلس ديگر حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد . : بیاراست و علمای بلد را جمع کرد . باب را گفت . آنگاه که علما طريق تو گیرند کار عامه سهل باشد .

پس ميرزا علي محمد با دل قوي به مجلس علما در آمد و سيد يحيي که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت . چون آغاز سخن کردند ، بي ترس و بیم ، باب سربرداشت و گفت : چگونه شما از اطاعت من بیرون مي روید و متابعت مرا فرض نمی شمارید ؟ از آن پیغمبر که شریعت آن دارید ، در میان شما جز قرآن معجزه اي باقي نمانده و اینك قرآن من فصیح تر از قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست . بي آنکه تیغ ها انگیخته گردد و خون شما ، ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طريق خلاف و نفاق مسپارید .

چون سخن بدین جا رسید ، علمای مجلس به همان قراري که با حسين خان گذاشته بودند ، با او جوابي نگفتند . حسين خان گفت : خوب گفتي ، بهتر آن است که مذهب خود را پس قلم بگرفت و سطري چند بنوشت . . بنويسي تا هر کس خواهد بدان بنگرد و بگردد . علمای مجلس عبارت او را از قانون عربیت بیرون یافتند . حسين خان گفت : با این که هنوز صلي الله (لفظي چند را نتواني تلفیق کرد ، این چه ترهات است که خود را بر خاتم الانبياء فضیلت دهی و ترهات خود را بر کلمات خدای تعالی تفضیل نهی و حکم داد تا او ( علیه وآله را چوب زیاد زدند . زبان به توبه و انابه گشود فریاد برآورد و بر خود دشنامي چند داد و اظهار نادانی و پشیمانی کرد . آنگاه حکم داد تا صورت او را سیاه کردند و به مسجدي که شیخ ابوتراب به جماعت نماز مي گذاشت بردند تا دست و پاي او را بوسید . مراجعه شود به کتاب « فتنه باب » ص ۱۵

حسین خان : « به یکی از فراشان امر کرد سیلی سختی به صورت حضرت باب بزنند . این سیلی به قدری شدید بود که عمامه هیکل مبارک بر زمین افتاد . « شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز » که در مجلس حاضر بود حسین خان را به این گونه رفتار سرزنش نمود و فرمان داد « . عمامه را بر سر باب گذاشتند

امام جمعه شیراز « ، پس از آنکه به میانجیگری برخاست و رفع عصبانیت ها نمود ، از علی « محمد شیرازی درباره ادعای بابت پرسش کرد

نبیل زرندي « مي نويسد : علي محمد شیرازی در پاسخ سؤال امام جمعه شیراز گفت : « من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم هستم . امام جمعه گفت و قرار گذارده شد ، روز بعد ، علي محمد شیرازی در « مسجد وکیل » .<sup>(1)</sup> : « كافي است و در حضور مردم شیراز ، عقیده خود را در مورد دعوائی که به او نسبت مي دهند ،

تخلیص تاریخ نبیل زرندي « ، ص ۱۳۸ . 1

(1) . علناً به اطلاع مردم برساند

نبیل زرندي « تصریح مي کند که : روز جمعه ، علي محمد شیرازی بر فراز منبر رفت و چنین گفت :

« لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند »

« . لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند »

« . لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم »

« . لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند »

« . لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند »

(2) « . لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه بداند »

که پس از جریان « مسجد » (علي محمد شیرازی در ابلاغیه ای ( معروف به دعای « الف وکیل » در سال ۱۲۶۱ هـ ق ، نگاشت و منتشر ساخت ، و بعدها « فاضل مازندرانی » متن آن را در کتاب : « اسرار الآثار » ضمن تصریح به اینکه : « این ابلاغیه از آثار علي محمد ثبت کرد که در تأیید مجدد »<sup>(3)</sup> . « شیرازی در مقابل اعتراض و افترای معاندین نشر داده اند : لعنت کردن » علي محمد شیرازی در قبال امر بابت سندی است که در آن مناقشه نیست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله خلق السموات و الارض بأمره . . . اللهم اني أشهدك الان . . . و بانك لتعلم أنك قد خلقت الكل بمشيئتك و هي اول كلمة أمنت بك . . . اللهم ثبت فؤادي في حبك فاني ما ادعيت في شأن إلا طاعتك ولا أرجو أحدا سواك . . . ولا اعتقد في شأن إلا بما نزلت في القرآن علي حبيبك محمد رسول الله وخاتم النبيين من ولاية أئمة العدل

وأُتباعهم والافتداء بآثارهم والبراءة من أعدائهم والذين يشكون في فضلهم وأنك لتعلم يا الهي بان لأوليائك

روي او را ( علي محمد شيرازي ) « : مرحوم رضا قليخان هدايت در اين مورد مي نويسد . 1  
سياه کرده و به مسجد وکیل بردند واو اظهار توبه و انابه کرد و برخود لعن نمود و پای جناب  
فضایل مآب شيخ ابوتراب امام جماعت را بوسيده و استغفار کرد . « روضة الصفا - ناصري ج ۱۰  
ص ۳۱۱ ،

تلخيص تاريخ نبيل زرندي « ، ص ۱۴۱ . 2 .

اسرار الاثار خصوصي « ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ . 3 .

في كل شأن كانوا حفاظاً لدينهم و أوعية لحكمهم عبادك الذين فرضت طاعتهم و محبتهم . . .  
وأنك قد تفضلت علي . . . من حقائق العلوم ما كان شأنك عند العطاء و الإجابة للمؤمنين  
بل ان كل حق ينزل من عندك أنك تطلق عليه كلمة الوحي بما . . . بشأن الآيات و الدعوات  
نزلت في القرآن حيث قلت و قولك الحق و أوحينا موسي و من معه أجمعين و مثل ما أوحيت  
الي أم موسي ثم إلي النحل . . . و ما أنا ادعيت كلمة الوحي . . . و قالوا انه ادعي الولاية و  
اختيها قتلهم الله بما افتروا ما ادعيت ولا نطقت إلا العبودية . . . الذين يعتقدون في الائمة دون  
العبودية و ينسبون الي شيعتهم دون ذلك فجزائهم كان نار جهنم . ان بعض الناس قد افتروا  
علي كلمة البابية المنصوصة و ادعوا الرؤية لنفسي لعنهم الله بما افتروا ما كان لبقية الله  
صاحب الزمان بعد الأبواب الأربعة باب منصوص و لانائب مخصوص و من ادعي الرؤية بدون بينة  
فرض علي الكل بان يكذبه و يقتلوه اللهم اني اشهدك بانني ما ادعيت رؤية حجتك الحق ولا  
بابية نفسه بنص من قبل واني لو نسبت إلي نفسي كلمة البابية ما قصدت إلا ذكر كلمة الخير  
، حيث قد قرئت في حديث أئمة العدل بان المؤمن لا يوصف . . . و أشهد انه قد اتبع وحيك وبلغ  
رسالاتك و عرج بجسمه إلي السماء وجاهد في سبيل محبتك حتي فاز بوجهك و أشهد ان  
حلالة إلي يوم القيامة ، ولم ينسخ شريعته ولم يبدل منهاجه ، و من زاد حرفاً أو نقص شيئاً  
من شريعته فيخرج في الحين من طاعتك ، و ان الوحي بمثل ما نزل عليه قد انقطع من بعده  
من عندك و ان كتابه مهيمن علي كل الكتب . . . و حجتك الحي الذي وجوده يبقي كل الخلق  
ويذكره بذكره كل الموجودات أن تحفظ غيبته و تقرب أيامه . . . قالوا بأنه ادعي الربوبية و اعتقد  
بان علياً عبدك و وصي نبيك كان خالق الأشياء و رازقهم ، و أنكر معراج الجسماني و حشر  
الجسد . اني فسبحانك سبحانك اني بريء من الذين يعتقدون بتلك الاحكام الباطلة و ان ذكر  
كلمة اخري ارادما ذكر الصادق حجتك في دعائه حيث قال وقوله الحق و عرج روحه الي  
و . . . السماء و أشهد ان اليوم كان حجتك محمد بن الحسن صلواتك عليه و علي من اتبعه  
أشهد ان بعد الابواب اربعة ليس له باب قد ورد في الحديث . و ان له

في أيام غيبته علماء مستحفظين . . . و أشهد ان طاعتهم فرض و مودتهم عدل و من أنكر أحداً  
(1) . « منهم فقد كفر و كان من الخاسرين

عباس افندي در كتاب : « مقاله شخصي سياح » كوشش کرده است ، به نحوي اعترافات  
مذكور علي محمد شيرازي را در ابلاغيه الف ، مبني بر انكار بابيت ، قلب کند . و در هاله اي  
. از آن وارونه مطلب ، توجيهي مغشوش القا کند

در صفحه ( ۳ ) کتاب مذکور می نویسد : « آغاز گفتار نمود و مقام بابت اظهار و از کلمه بابت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده غیبت است و دارنده کمالات بی حصر و حد به اراده او متحرکم و به حبل والایش متمسک و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهایی به آن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استعداد در تمهید مبادی خویش : جسسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارت است

یا بقیة الله قد فدیته بکلی لك ورضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت إلا القتل فی محبتک و  
« . کفی بالله العلی معتصماً قدیماً

و در صفحه ( ۷ ) از کتاب مذکور درباره انکار بابت در مسجد وکیل شیراز می نویسد : « روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند . بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکونت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همچو گمان بود که مدعی وساطت است . بعد معلوم و واضح شد که مقصودش ( علیه السلام ) فیض از حضرت صاحب الزمان بابت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتاب و صحائف خویش مضمّن

بر این اساس ، علی محمد شیرازی از مدینه دیگری که به عقیده عباس افندی و بهائیان میرزا حسینعلی بهاء ، مدعی موعود و ظهور بعد از علی محمد شیرازی می باشد مقام بابت داشته نه از حضرت حجة بن الحسن عسکری

---

اسرار الاثار خصوصي « ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ » . ۱

در حالی که تفصیل واضحات ، و اظهار من الشمس است که علی محمد شیرازی در تفسیر سوره یوسف ، تفسیر سوره بقره ، تفسیر سوره کوثر ، رساله بین الحرمین ، و ابلاغیه الف ، یازدهمین فرزند ( علیه السلام ) خطابش به امام قائم حضرت محمد بن الحسن عسکری است . و فاضل مازندرانی در کتاب : « اسرار الاثار » در ( علیه السلام ) علی بن ابی طالب مورد خصوصیت مشترک آثار اولیه علی محمد شیرازی صریحاً و کاملاً بر خلاف لفظ و قلم عباس افندی می نویسد : « بقیة الله » از القاب امام دوازدهم اثنی عشریة قرار گرفت و در . آثار اولیه نقطه البیان آمده مکرر ذکر یافت قوله : « إنني أنا عبد من بقیة الله الخ

و در صحیفه بین الحرمین است قوله : « أن اسمعوا حکم بقیة الله الخ » و در صحیفه مخزونه (۱) . « ای بابہ الذکر ( علیه السلام ) است قوله : « ولقد اخرجها بقیة الله صاحب الزمان

، پس از ذکر اقوال مختلفه باب در آثار « و در صفحه ( ۷۰ ) کتاب مذکور ، « فاضل مازندرانی مراد از بقیة الله در آثار اولیه نقطه البیان همان مقام « : اولیه ، جزماً نتیجه می گیرد که « امامت و مهدویت موعوده منتظره سریه بود که در ایام بابت او را موافقت و تأیید می نمود

از این روی فاضل مازندرانی ، مبلغ مشهور بهائیان ، بر خلاف عباس افندی ، که با چنان تعبیرات وارونه ، سعی در رفع تناقض دعوت و انکار بابت کرده ، « تقیه » را کلید چنین بن بستنی در عقاید علی محمد شیرازی در نظر آورده و با تأیید و قبول اینکه آثار اولیه باب تماماً در « مورد دعوی بابت از جانب حضرت محمد بن الحسن عسکری است ، پس از ذکر متن ابلاغیه الف » می نویسد : « در این ابلاغیه که در سال دوم اظهار امر و بحیوچه تقیه و ایام (۲) . « اکتفا به اظهار مقام علم ، محض فرو نشاندن مقاومت و معاندت ملاها صادر فرمودند

چنین تعبیری از اظهار و انکار بابت ، نه تنها خلاف نظریه عباس افندی است ، بلکه تمسک به تقیه را در غیر محل آن و بر خلاف نصوص کتاب « ایقان » حسینعلی میرزا مبنی بر « استقامت در امر » به کار برده است .

---

اسرار الاثار ، ج ۲ ، ص ۱۶۸ . 1 .

همان ، ص ۱۸۲ . 2 .

حسینعلی میرزا در اثبات حقانیت دعاوی علی محمد شیرازی ، به دلیل استقامت اشاره کرده و می نویسد : « و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این ، قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف نمودند و اعتنا نفرمودند (1) » . . . .

و در خصوص « تقیه » ، به اجمال به ذکر این بیان علی محمد شیرازی ، اکتفا می کنیم که : (2) « . . . واحذر من التقية و راقب في التقية الاتري لنفسك خوفاً ولو كنت في تلك الارض

بهر حال آنچه که مسلم است ، دعوی بابت علی محمد شیرازی ، و سپس انکار دعوی است . با این همه وی در برخورد با جامعه مسلمانان ، به انکار بابت و هر نوع ادعائی و از این جهت ، آثار و (3) . جهت حفظ مریدان خود به ترویج دعوی بابت مبادرت ورزید . شیوه های رفتاری او ، باب هر نوع سوء ظنی را در تحلیل نهائی شخصیت و آثار وی گشود .

با چنین زمینه ای و در حالی که زیر نظر حاکم فارس مورد مراقبت قرار داشت بنا به تأیید « آواره » در کتاب : « کواکب الدریه » و عباس افندی در کتاب مقاله شخصی سیاح ، به درخواست سید یحیی دارابی تفسیر بر سوره کوثر نگاشت ، که چنانچه متذکر شدیم از يك (علیه) سویی به اثبات امامت و حیات و غیبت و طول عمر حضرت حجة بن الحسن عسکری پرداخته و از سویی دیگر به نیابت و بابت غیر منصوصه خود ، قلم فرسائی ها نموده ( السلام است . تا اینکه بنا به تصریح آواره به نقل از نامه ای که علی محمد شیرازی به میرزا آقاسی نگاشته است : « در نیمه دوم سال ۱۲۶۲ هـ ق ترسان و گریزان عازم اصفهان گردید و بین حاکم اصفهان نگاشت و از او (4) راه نامه ای به معتمد الدوله منوچهر خان گرجی

---

ایقان » ، ص ۱۷۹ ، مسئله استقامت را در قسمت ۵ / ب از فصل پنجم به تفصیل مورد « . 1 . بررسی قرار داده ایم .

اسرار الاثار « ج ۲ ، ص ۱۶۹ . 2 .

کواکب الدریه « ، ج ۱ ، ص ۵۲ . 3 .

همان ، ج ۱ ، ص ۱۰۴ . 4 .



(1) . « خواست تا برایش منزلی مهیا کند

روضة الصفا » و مرحوم اعتضاد السلطنه « : ولی به گفته مرحوم میرزا قلیخان هدایت در کتاب در کتاب فتنه باب : « معتمد الدوله منوچهر خان گرجی که در آن وقت حکومت اصفهان داشت ، گمان کرد که شاید میرزا علی محمد یکی از بزرگان دین باشد . . . خواست او را ببیند . چند وقتی . نفر سوار فرستاد که اگر توانند او را از بند رها کنند و پنهانی به اصفهان رسانند سوارهای معتمد الدوله به فارس رسیدند که در آن بلاد ناخوشی و با ، شدت داشت و مردم (2) . « آشفته خاطر بودند بی زحمت باب را برداشتند و به اصفهان آوردند

نقطه الکاف « : « به مقتضای حکمت « : معتمد الدوله به گفته میرزا جانی کاشانی در کتاب تشریف آورده ، آدم ( علیه السلام ) به امام جمعه اصفهان پیغام نمود ، که مدعی باب امام بفرست به خدمت ایشان و وعده بخواهید تا به منزل شما تشریف فرما شوند . سرکار امام (3) . « نیز چنان نمود

و (4) معتمد الدوله به تأیید شوقی افندی در کتاب : « قرن بدیع « ارمنی نژاد و نامسلمان بود و علی محمد (5) به گفته عباس افندی از علی محمد شیرازی سؤال از نبوت خاصه نمود جوابی در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم شد « که به تصریح شوقی افندی پس از و به روایت نبیل زرندي : به (6) . نگارش آن تحت تأثیر واقع شده به دیانت اسلام گرویده (7) . « صدای بلند اعتراف نمود که تا آن زمان به دین اسلام ایمان قلبی نداشته است

عباس افندی می نویسد : « معتمد امر فرمود که جمیع علماء جمع شوند و در یک

---

شرح حال معتمد الدوله ، منوچهر خان گرجی . . . مراجعه شود به کتاب : دوم ، فصل دوم . 1

فتنه باب ، ص ۱۷ . 2

نقطه الکاف ، ص ۱۱۶ . 3

ج ۱ ، ص ۱۱۰ . 4

کتاب مقاله شخصی سیاح ، ص ۱۴ . 5

قرن بدیع ، ج ۱ ، ص ۱۰ . 6

تلخیص تاریخ نبیل زرندي ، ص ۱۹۳ . 7

محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب عیناً بدون تحریف به وساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تا به طهران ارسال شود و آن چه امر و اراده پادشاهی بر آن قرار گیرد مجری شود (1) . «

ولی مؤلفان بابی و بهائی چنین وانمود کرده اند که : « علما این قضیه را وهن شریعت و به گفته آواره : « عدم پذیرفتن علماء بدین خاطر بود که : در (2) . « . . . شمرده نپذیرفتند

صورت غلبه جامعه دیانت را از مجاب ساختن جوانی عامی فخری نیست و در صورت مجاب  
«<sup>(3)</sup> . شدن وهنی بزرگ روی خواهد داد

با این همه در مجلس معتمد الدوله ، امام جمعه و آقا محمد مهدی فرزند مرحوم حاجی  
ابراهیم کلباسی و میرزا حسن فرزند مرحوم ملا علی نوری شرکت کردند

معتمد الدوله می خواست با تشکیل مجلسی و با شرکت اکثر علمای متشخص اصفهان ،  
گفتگویی را میان علی محمد شیرازی و علمای اعلام به راه اندازد و از این طریق موقعیت  
علی محمد شیرازی را به نحوی تثبیت و در صورت امکان فضل و کمال علی محمد را به مهر  
علمای اصفهان مهور ساخته و به تصریح عباس افندی : « به طهران ارسال شود . » ولی با  
عدم شرکت جماعت علما این کار میسر نشد و فتنه ای را که می رفت به دست علی محمد  
شیرازی و قدرت سیاسی و نظامی معتمد الدوله که مسلم حسن نظر خاص وی به علی  
محمد شیرازی و ظن نظر او به اسلام و علمای اصفهان معلوم همگان شده بود و به گفته  
برپا<sup>(4)</sup> . « . مرحوم اعتضاد السلطنه » معتمد الدوله با او متحد بود ، تخریب حال او نمی نمود  
نگرید و به این دید اگر جمله عباس افندی را از نظر بگذرانیم البته بیان صحیحی خواهد بود  
<sup>(5)</sup> . « . که : « علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند

با وجود این شرکت سه مجتهد و حکیم مذکور ، حداقل مجالی بود برای دستیابی به

---

مقاله شخصی سیاح ، ص ۱۴ . 1

همان ، ص ۱۴ . 2

کواکب الدریه ، ج ۱ ، ص ۷۳ . 3

فتنه باب ، ص ۲۰ . 4

مقاله شخصی سیاح ، ص ۱۴ . 5

. موقعیتی کم . ولی سرآغاز دستیابی به موقعیت های بیشتر

میرزا جانی کاشانی می نویسد : « آقا محمد مهدی بن مرحوم حاجی کلباسی و میرزا  
حسن بن مرحوم ملا علی نوری حضور داشتند . هر يك مسئله ای سؤال نمودند در علم  
در حالی که عباس افندی تصریح<sup>(1)</sup> . توحید و حکمت . . . جواب شافی و کافی دادند  
نمی کند که علی محمد شیرازی در برابر پاسخ های دو حکیم مذکور ، جواب شافی و کافی  
آنچه که ایشان در کتاب مقاله شخصی سیاح آورده اند این است که : « مجلس به . داده اند  
سؤال بعضی مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال ملاصدرا منتهی شد و چون  
بر این اساس اگر جواب سؤالات<sup>(2)</sup> . . . نتیجه ای از این مجلس به جهت حاکم حاصل نشد  
. کافی و شافی بود ، مجلس بی نتیجه نمی ماند

اتفاقاً آواره تصریح کرده است که مناظره آقا محمد مهدی کلباسی و آقا میرزا حسن نوری من  
و آنچه که در این مذاکره من غیر رسم مطرح شده است به نقل از<sup>(3)</sup> . غیر رسم بود  
: اعتضاد السلطنه « وقایع نگار ایام ناصری ، چنین بوده است

باب به مجلس در آمده اول مرتبه آقا محمد مهدي آغاز سخن کرد و باب را گفت که ؛ آن « مردم که طريق شريعت سپرند ، بيرون از دو فرقه نباشند ، يا مسائل شرعيه خویش را از اخبار و احاديث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه ، مقلد مجتهدی باشند

باب در جواب گفت : « که من تقلید کسی نکرده ام و نیز هر کس باطن خویش عمل کند حرام » . دانم

آقا محمد مهدي گفت : امروز باب علم مسدود است و حجت خدای غائب باشد . بی آنکه « امام وقت حاضر شود و مسائل حقه را از زبان وی بشنوي چگونه به مطلبی به گروي و به راستی عمل نمائی ؟ با من بگوي این علم از کجا اندوختي و این یقین از که آموختي ؟

. باب در جواب گفت : « تو متعلم و کودک ابجد خواني . مرا مقام ذکر و فؤاد است »

---

نقطه الكاف ، ص ۱۱۷ . 1

مقاله شخصي سیاح ، ص ۱۵ . 2

کواکب الدریه ، ج ۱ ، ص ۷۳ . 3

« . ترا نرسد که با من محاجه نمائی

چون مناقشه ایشان به این جا رسید ، آقا محمد مهدي خاموش شد و میرزا حسن که در « فنون حکمت خاصه در مؤلفات ملا صدرا مسلط بود به سخن درآمده به وی گفت : « بدین سخن که گفتی تأمل کن . ما در اصطلاح خویش از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا رسد به تمام اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وی غائب نماند و هیچ نباشد که نداند . آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته ای و احاطت وجود شما بر اشیاء چنین است ؟ میرزا علی محمد بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت : چنین است ، می خواهی » . بپرس

میرزا حسن گفت : از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طی الارض است . بگوي تا بدانیم که قدم از مدینه برداشت و در طوس ( علیه السلام ) زمین چگونه در نوردد . مثلاً حضرت جواد گذاشت . مسافتی که از طوس تا مدینه بود به کجا شد ؟ آیا زمین میان این دو شهر فرو رفت به طوس رفت دیگر باره زمین بر ( علیه السلام ) یا مدینه به طوس متصل گردید ؟ چون امام آمد و این نتواند بود . چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد ، پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباہ شوند و اگر گوئی زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز ممکن نخواهد شد . چه بسیار شهرها باید محو شود و مدینه به طوس منتقل شود و حال آنکه هیچ قطعه ای از زمین دگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرد

و اگر گوئی : امام طیران نموده و از مدینه تا طوس با جسم بشری رفت . این نیز با براهین در يك ( علیه السلام ) محکم راست نیاید و همچنان بگوي که چگونه امیر المؤمنین علی شب و يك حین در چهل خانه مهمان شد ؟ اگر گوئی علی نبود و صورتی نمود نپذیرم . زیرا شعبده نکند . و اگر به راستی او بود ( علیه السلام ) که خدای و رسول دروغ نگویند . علی چگونه بود ؟ و همچنان در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطیء سیر دارد . اول آنکه از برای آسمان دو سیر چگونه تواند بود ؟

دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه معاصر بودند . پس باید آسمان را بطیء  
سیر و سرعت سیر در يك زمان باشد . این سر را نیز مکشوف دار

. باب در جواب گفت : اگر خواهی این مشکلات را شفاهاً بگویم و اگر نه بنویسم

میرزا حسن گفت : مختار هستید . باب قلم و کاغذ برداشت به نوشتن مشغول شد . در آن  
هنگام شام حاضر کردند . او سطرې چند بنگاشت ، میرزا حسن برداشته و نگاه کرد و گفت :  
گویا خطبه ای عنوان کرده ای و حمدی و وردی آورده ای و مناجات به درگاه قاضی الحاجات  
نموده ای و به مطلب ، خود را هیچ آشنا نکرده ای . سخن در اینجا ناتمام مانده هر يك از<sup>(1)</sup>  
« . دایره جمع به جایی رفتند

انجام چنین مذاکره و مهمانی را هم از زبان عباس افندی خواندیم و دانستیم که : « نتیجه ای  
حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام را مجری . از این مجلس به جهة حاکم حاصل نشد  
(2) . » نگشت

علمای اصفهان ، از حمایت روزافزون معتمدالدوله و اعمال و نیات وی که می خواست به  
وسیله علی محمد شیرازی يك سری اقدامات ضد شیعی و ضد علمای اصفهان به راه اندازد .  
و در این راه علی محمد شیرازی از هر نوع همکاری دریغ نداشت ، نامه ای به حاجی میرزا  
آقاسی صدراعظم وقت نگاشته خواستار رفع توطئه ای شدند که زیر پوشش اسلام ، گاهی  
. بابیت ، زمانی توبه و انکار دعوی بابیت در حال نضج گرفتن بود

حاجی میرزا آقاسی با توجه به کسب اطلاعات مربوط به مریدان علی محمد شیرازی در دیگر  
مناطق و عقایدی که از جانب آنان منتشر شده و بررسی آثار علی محمد شیرازی در ۱۱  
محرم ۱۲۶۲ هـ ق نامه ای در پاسخ اعتراض علمای اصفهان نگاشت و در آن چنین خاطر  
: نشان ساخت

خدمت علمای اعلام و فضیلتی ذوی العز و الإحترام مصدع می شود که در پاب شخص «  
شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضال مضل

---

فتنه باب ، ص ۱۸ . 1

مقاله شخصی سیاح ، ص ۱۵ . 2

در همین ایام ملا محمد هراتی که از مریدان باب بود ، رساله فروغ عدلیه علی محمد شیرازی  
را از عربی به فارسی ترجمه می کرد و این به اجازه علی محمد شیرازی بود . ولی کار خود  
را به انجام نرسانیده خوف شدید بر او مستولی گشت و از علی محمد شیرازی کناره گرفت ،  
زیرا احساس کرد که علی محمد شیرازی کاملاً بر خلاف اسلام طی طریق می کند . تلخیص  
تاریخ نبیل زرندي ، ص ۱۹۲

است ، بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضا  
شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه شود تا آینده را عبرتی باشد . آن دیوانه

جاهل جاعل دعوي نیابت نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت دلالت دارد که مقابله يك {فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ} : رأی ، در مقابل با آنکه آیه شریفه لَئِنْ {سُورَةٌ أَقْصَرَ مَحَالٍ} است . کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و جال آنکه اجتمعت الإنس والجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثلہ ولو کان بعضهم چه رسد به قرآن آن نادان که بجای کهیصص مثلاً کاف ، ها ، جیم ، دال ، <sup>(1)</sup> {لِبَعْضٍ ظَهیراً} نوشته و بدین نمط ، مزخرفات و اباطیل ترتیب داده ، بلی حقیقت احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این « طایفه شیخی » را مداومت به چرس و بنگ است ، جمع گفته ها و کرده های او از روی نشأه حشیش است که آن بد کیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبد باشد . اما کسانی که به او گرویده اند و متابعت کرده اند مقصرند ، شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند . باقی ایام <sup>(2)</sup> . « فضل و افاقت مستدام باد

معمد الدوله ، علی محمد شیرازی را : « با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان به خارج فرستاد و چون به مورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع به اصفهان فرمود و در خلوت سرپوشیده خویش مامن و ماوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان معمدم نفسی از باب مطلع <sup>(3)</sup> . « نبودند

پس از چند ماه ، معمدم الدوله درگذشت و گرگین خان برادرزاده وی حاکم اصفهان شد و جریان عدم اجرای دستور مرکز بوسیله معمدم الدوله را به اطلاع میرزا آقاسی رسانده حاضر . نشد علی محمد شیرازی را در اصفهان نگه دارد

اسراء : ۸۸ . 1

این نامه از کتاب « امیر کبیر و ایران » آورده شده و از تاریخ آن پیداست که پیش از مرگ . 2 معمدم الدوله ( که در ربیع الاولی آن سال درگذشت ) بوده . می توان پنداشت که نامه رسیده ولی معمدم الدوله از فرستادن باب خودداری کرده تا پس از مرگ او برادرزاده اش . فرستاد . بهائیگری ، نوشته احمد کسروی

مقاله شخصی سیاح ، ص ۱۶ . 3

از این رو گرگین خان علی محمد شیرازی را به دست مأمورین دولتی داد و باب در معیت سربازان شاهسون به ریاست بابابیک بیات ماکوئی از راه کاشان به طرف تهران گسیل شد . در کاشان حاجی میرزا جانی مؤلف کتاب معروف « نقطة الکاف » ( به زعم ادوارد براون ! ) با دادن صد تومان رشوه باب را شب به خانه مهمان کرد . فردا صبح دوباره به راه افتادند تا نزدیک قصبه گلین آمدند . از آنجا سید اجازه ورود به طهران خواست ولی محمد شاه به دستور حاجی اجازه نداد و به باب نامه ای نوشت که مختصراً این است : « چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران است و ملاقات بطور شایسته ممکن نه ، شما به ماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در . هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست

محمد بیک چا پارچی که مأمور بردن باب به ماکو بود دستور داشت که او را از خارج شهرها به ماکو برساند . او هم به همین جهت نگذاشت که باب از داخل قزوین و زنجان عبور کند . بالاخره باب را به ماکو رساند و در همین ماکو یا به قول سید باب « ارض باسط » است که

. بیان فارسی و عربی نوشته شده . از شعبان ۱۲۶۲ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ باب درماکو بود چهریق « که باب آن « ولی چون مریدان او کتباً یا شخصاً با او مراوده داشتند ، وی را به قلعه را به تطبیق عددی ابجدی « جبل شدید » نامیده بردند . از این تاریخ تا هنگام قتل شعبان ۱۲۶۶ وی در چهریق محبوس بود . ( مگر حین محاکمه در تبریز ) و تنها کسی که همیشه با (۱) . او بود آقا سید حسین یزدی کاتب بود

فتنه باب ، ص ۲۲۸ ، توضیحات آقای عبدالحسین نوائی . 1

## فصل سوم : قائمیت زمینه من یتظهره اللّٰهی

### الف ( شناخت قائم

در جوامع حدیث شیعه و معارف منقول و معقول تشیع ، عقیده به ختم امامت ، با یازدهمین یکی از اصول مسلم و از ضروریات ایمان به امامت ( علیه السلام ) فرزند علی بن ابی طالب . اصل پنجم از اصول دیانت است

ثقة الاسلام کلینی در کتاب : « الاصول من الکافی » شیخ صدوق در کتاب : « إكمال الدين ، علل الشرايع ، معاني الأخبار ، خصال ، أمالي ، عيون اخبار الرضا » ، شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی ، در کتابهای : « الغيبة ، مختصر مصباح و مصباح المتعبد ، أمالي » ، سید بن طاووس ، در کتابهای : « اقبال ، طرائف ، فرج المهموم في معرفة الحلال و الحرام من النجوم ، ربیع الألباب ، مصباح الزائر ، كشف اليقين » ، شیخ طبرسی در کتابهای : « احتجاج ، مجمع البيان ، اعلام الوری » ، محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب : « الغيبة » ، شیخ مفید در الإرشاد » ، بهاء الدین اربلی موصلی در کتاب : « كشف الغمة » . « کتاب : « اختصاص » و « شهید اول در کتاب : « دروس » ، شلمغانی در کتاب : « الغيبة » ابن قولویه در کتاب کامل الزیارة » ، محمد بن حسن صفار در کتاب : « بصائر الدرجات » قطب الدین راوندی در الأنوار المصنئة « از طریق ذکر احادیث » : کتاب : « خرائج » سید علی بن عبدالحمید در کتاب و شرح و بررسی آنها صریح و روشن ، آشکار می سازند که در عقیده مذهب شیعه امامیه ، کنیه اش : ابوالقاسم و مادرش : نرجس ( علیه السلام ) امام دوازدهم : نامش : محمد

خاتون ، پدرش امام حسن عسکری ( ۸ ربیع الثانی ۲۳۲ - ۸ ربیع الاول ۲۶۰ هـ ق ) متولد ( ذی حجه ۲۱۲ - ۳ رجب ۲۵۴ هـ ق ) ( 15 ) ۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هـ ق ) نوه امام هادی سومین فرزند امام محمد تقی الجواد ( ۱۰ رجب ۱۹۵ - آخر ذی القعدة ۲۲۰ هـ ق ) چهارمین ذی القعدة ۱۴۸ - آخر صفر ۲۰۳ هـ ق ) پنجمین فرزند 11 ) فرزند امام علی بن موسی الرضا صفر ۱۲۸ - ۲۵ رجب ۱۸۳ هـ ق ) ششمین فرزند امام جعفر صادق ( 7 ) امام موسی کاظم ۱۷ ربیع الاول ۸۳ - ۲۵ شوال ۱۴۸ هـ ق ) هفتمین فرزند امام محمد باقر ( ۱ رجب ۵۷ - ذیحجه ۱۱۴ هـ ق ) هشتمین فرزند امام علی بن حسین زین العابدین ( ۵ شعبان ۳۸ - 7 هـ ق ) یازدهمین ۱۲61 محرم ۹۵ هـ ق ) نهمین فرزند امام حسین ( ۳ شعبان ۱۰۴ محرم رجب ، ۳۰ سال بعد از عام الفیل - ۲۱ 13 ) ( صلی الله علیه وآله ) فرزند علی بن ابی طالب هـ ق در غیبت صغری بسر می برده و در این ایام توسط 331 رمضان ۴۰ هـ ق ) که تا سال عثمان بن سعید عمروی ابو جعفر محمد بن عثمان - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی - ابوالحسن علی بن محمد سمري . نواب منصوص و خاص وی با شیعیان در ارتباط بوده تا اینکه

غیبت کبری وی از سال ۳۳۱ هـ ق آغاز گردید و او همچنان پس از غیبت کبری زنده و شیعیان در انتظار ظهور وی بوده تا مجری عدل الهی در زمین گردد.

مهدی « ، » : « ( علیه السلام ) این است شناخت و معرفت شخصی « قائم آل محمد مهدی موعود » ، « صاحب الزمان » ، « صاحب الامر » ، « خلف الصالح » ، « حجت » ، « امام اثني عشر » ، « حضرت حجة بن » ، « حجة الله » ، « امام غائب » ، « امام منتظر <sup>(۱)</sup> . ، در معارف معقول و منقول تشیع و لا غیر « ( علیه السلام ) الحسن العسكري

چنین شناختی از امام دوازدهم ، که مسلم روایات و مراجع اصلی عقیده شیعی است در مواضع متعدد در مورد تأیید و تصدیق علی محمد شیرازی و بعدها دیگر مدعیان ازلیت و بهائیت قرار گرفته است .

: مدارکی که چنین اعترافی را بیان می دارد ذیلا به استحضار می رساند

---

بنا به تحقیق آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب : منتخب الأثر ، در خصوص معرفی 1 امام دوازدهم شیعه به گونه مذکور حدوداً ۱۵۸۲ حدیث صحیح ، در جوامع حدیث شیعه موجود است .

می نویسد : « ثالث معرفت ابواب است <sup>(۱)</sup> - علی محمد شیرازی در کتاب : صحیفه عدلیه 1 . . . نماید ( علیه السلام ) و در این مقام فرض است بر مکلف ، اقرار به وصایت امیرالمؤمنین

رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند . . الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصديقة صلوات الله عليهم اجمعين . و این شמוש عظمت و نجوم عزت در « . بوده اند ( صلی الله علیه وآله ) هر شأن قائم مقام رسول الله

دعائی که در باب خامس ذکر « : در صفحه ۳۸ کتاب مذکور ، تصریح مجدد می کند که می شود ، جامع جمیع مراتب اعتقاد است که بعد از قرائت آن عمل به اصول دین خود « . نموده کافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد

در باب خامس ، علی محمد شیرازی متن دعای مذکور را که به گفته ایشان جامع جمیع مراتب اعتقاد است چنین می نگارد

**بعده عليّ ثمّ بعد العليّ الحسن ثمّ ( صلي الله عليه وآله ) وأشهد الأوصياء محمد بعد الحسن الحسين ثمّ بعد الحسين عليّ ثمّ بعد عليّ محمد ثمّ بعد محمد جعفر ثمّ بعد جعفر موسي ثمّ بعد موسي عليّ ثمّ بعد عليّ محمد ثمّ بعد محمد عليّ ثمّ بعد عليّ الحسن ثمّ بعد الحسن صاحب العصر حجتك وبقيتك . . . وأشهد أن قائمهم صلواتك عليه حجتك امامي الحق**

تأليف <sup>(۳)</sup> « و نقل آن در کتاب « رحيق مختوم <sup>(۲)</sup> » - در کتاب : « تفسير سوره يوسف 2 اشراق خاوري ، علي محمد شیرازی صریحاً ادعا کرده است که تفسیر مذکور را از ناحیه : ! آورده است ( علیه السلام ) حضرت قائم

---

صص ۲۶ - ۲۷ . 1

. تفسیر سوره یوسف - احسن القصص ، علی محمد شیرازی . 2

در تشریح : لون قرن ، ج ۱ ، ص ۲۲ . 3

اللّٰهُ قَدْ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيٍّ عَبْدِهِ لِيَكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلِيِّ الْعَالَمِينَ بَلِيغاً .

علیه )- در کتاب : « دلائل سبعة » علی محمد شیرازی دعای افتتاح را از حضرت قائم 3 با سر آغازی چنین نقل می کند : و از آن جمله است کلام خود آن حضرت در دعای ( السلام : شبهای ماه مبارک رمضان

. « اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ اِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ »

فاضل (1) - در کتاب تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی به نقل از کتاب اسرار الآثار 4 : مازندرانی چنین تصریح می کند

« . . . ولقد قال الحسن أبوالحجة في تفسيره لهذه الآية »

: می نویسد (2) {وَاللّٰهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ} وایضاً در تفسیر مذکور ، ذیل آیه

أُولَئِكَ عَلَيَّ هُدًى مِنْ { : والمغرب القائم محمد بن الحسن صاحب العصر « و ذیل آیه » می نگارد : « والایمان بما انزل الله في ولاية علي و الحسن و الحسين . . . و علي و {رَبِّهِمْ} . « الحسن و محمد الغائب المنتظر

که آن را به درخواست « یحیی دارابی » نوشته (3) « - در کتاب : « تفسیر سوره کوثر 5 است ، علی محمد شیرازی می نویسد

فلاشك في وجود امام القائم الغالب المستور . . . و أنّ المنكرين من المسلمين ساقطون « أقوالهم عن درجة الإعتبار ، وأما المسلمون الموصول من فرقة الإثني عشرية فقد ثبت عندهم . « . يوم ولادته

و در مطلع ۱۴ از قسمت دوم ، تفسیر مذکور حدیثی را از حضرت قائم چنین نقل

---

، ص ۲۱۱ ج 1

بقره : ۱۱۵ . 2

ص ۵۶ . 3



لعلي بن ابراهيم : « أنا المهدي ، أنا قائم ( عليه السلام ) مي کند : في ذكر ما قال بقية الله  
 » . الزمان ، أنا الذي أملأها عدلاً كما ملأت ظلماً وجوراً

و سپس اذعان مي دارد كه : « واعرف أَنَّهُ خَلَفَ صَالِحَ كُنِّيِّ أَبِي الْقَائِمِ وَأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ اللَّهِ . . .  
 » . . . م ح م د : ( عليه السلام ) ولا أحب أن أذكر اسمه إلا بما قال الإمام

در مطلع چهارم از قسمت دوم تفسير مذکور ، علي محمد شيرازي حديثي را از امام حسن  
 مورد تأييد قرار مي دهد كه آن حضرت به اعتراض مردم نسبت به ( عليه السلام ) بن علي  
 : انجام قرارداد صلح با معاويه فرمود

أما علمتم أَنَّهُ مَأمِنًا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ لَطَاعِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ ، الَّذِي  
 خَلَفَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَخْفِي ( عليه السلام ) يَصْلِي رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ  
 وَوَلادَتِهِ ، وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ ، لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ . ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ  
 وَوَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ بْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ ، يَطِيلُ اللَّهُ عَمْرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ، ثُمَّ يَظْهَرُهُ بِقَدْرَتِهِ  
 (1) . « فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ، ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

، دستخطي از علي محمد شيرازي عيناً : گراور شده (2) « - در كتاب : « قسمتي از الواح 6  
 است كه مابين نگارش آن در آخرين روزهاي سال ۱۲۶۴ هـ ق مي باشد . در اين نوشته علي  
 : محمد شيرازي تصريح مي کند

وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ قَدْ أَرْسَلْتَهُ إِلَى الْعَالَمِينَ بِشِيرَاءٍ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ  
 الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ جَعْفَرًا وَ مُوسَى وَ عَلِيًّا وَ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّدًا صَلَوَاتُ اللَّهِ  
 . « عَلَيْهِمْ أَوْلِيَانِكَ فِي كُلِّ شَأْنٍ

- جابرين عبدالله انصاري ، در ذكر حديث لوح كه آن را ثقة الاسلام كليني در كتاب كافي و 7  
 شيخ طوسي در كتاب : الغيبة و شيخ صدوق در كتاب : كمال الدين از حضرت امام جعفر صادق  
 (3) به روايت ابي بصير ثبت کرده اند و شيخ احمد احسائي در كتاب : شرح الزياره ( عليه السلام )

كمال الدين ، ص ۳۱۶ ، منتخب الأثر ص ۲۰۶ . 1 .

ص ۱۵ . 2 .

ص ۵۷ ، با تفاوتهايي با كافي ، الغيبة و كمال الدين . 3 .

ضمن شرح اوصياء پيامبر خدا ، و اينكه ائمه دين دوازده نفرند ، مورد تأييد و صحت آن را مورد  
 از نظر منابع معتبر ( عليه السلام ) تصديق قرار داده است . يكي از موارد مسلم شناخت قائم  
 . عقايد اماميه اثني عشري مي باشد

: متن حديث

قال : قال أبي لجابر بن عبد الله ( عليه السلام ) عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله « الأنصاري : أن لي إليك حاجة فمتي يخف عليك أن أخلوك فأسئلك عنها ؟ فقال له جابر : أي الأوقات أحبت . فخلّي به في بعض الأيام فقال له : يا جابر أخبرني عن و ما ( صلي الله عليه وآله ) اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة بنت رسول الله أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب ، فقال جابر : أشهد بالله أنني دخلت علي عليه ) فهنتها بولادة الحسين ( صلي الله عليه وآله ) أمك فاطمة في حياة رسول الله فرأيت في يدها لوحاً أخضر ، فظننت أنه من زمرد ، ورأيت فيه كتاباً أبيض ( السلام صلي الله عليه ) شبه لون الشمس فقلت لها : بأبي أنت و أمي يا بنت رسول الله ما هذا اللوح ؟ فقلت : هذا لوح هداه الله إلي رسوله ، فيه اسم أبي و اسم : ( وآله بعلي و اسم ابني و اسم الأوصياء من ولدي ، و أعطانيه أبي لبشرني بذلك ، قال جابر : فسئلتها أن تدفعه إلي لأنظر مافيه ، فدفعته إلي ، فسررت به سروراً عظيماً ؛ فقلت : يا سيدة النساء هل تأذني أن أكتب نسخته ؟ فقلت : افعل ، فأخذته و يا جابر ، فهل لك أن تعرضه علي ؟ فقال : ( عليه السلام ) نسخته عندي ، فقال أبي : نعم ، فمشي أبي إلي منزل جابر ، فأخرج صحيفة من رق ، فقال : يا جابر أنظر في كتابك لأقرئه عليك ، فنظر جابر في نسخته فقرأه أبي فما خالف حرف حرفاً ، فقال جابر : فأشهد بالله أنني هكذا رأيته في اللوح مكتوباً .

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه و نوره و سفيره و حجابته و دليله ، نزل « يا محمد عظم أسمائي ، به الروح الأمين من عند رب العالمين

واشكر نعمائي و لاتجدد آلائي ، إنني أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين ، و مدلل المظلومين و ديان يوم الدين ، إنني أنا الله لا إله إلا أنا فمن رجا غيري فضل أو خاف غير عدلي عذبه عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمين ، فأياي فاعبد ، و علي فتوكل ، إنني لم أبعث نبياً فأكملت أيامه ، و انقضت مدته ، إلا جعلت له وصياً ، و إنني فضلتك علي الأنبياء و فضلت وصيك علياً علي الأوصياء و أكرمتك بشليك و سبطيك الحسن و الحسين ، فجعلت حسناً معدن علمي بعد انقضاء مدة أبيه ، و جعلت حسيناً خازن وحيي ، و أكرمته بالشهادة ، و ختمت له بالسعادة ، فهو أفضل من استشهاد ، و أرفع الشهداء درجته إليك جعلت كلمتي التامة معه و حجتي البالغة إليك عنده ، بعترته أثيب و أعاقب . أولهم علي سيد العابدين و زين أوليائي الماضين ، و ابنه شبه جده المحمود محمد الباقر لعلمي ، و المعدن لحكمتي ، سيهلك المرتابون في جعفر ، الراد عليه كالراد علي ، حق القول مني لأكرمن مثوي جعفر و لأسرته في أشياعه و أنصاره ، انتحيت بعد موسي فتنة عمياء حندس ، لأن خيط فرضي لا ينقطع و حجتي لا تخفي ، و أن أوليائي يسقون بالكأس الأوفوي ، من جحد منهم واحداً فقد جحد نعمتي ، و من غير الآية من كتابي فقد افترى علي ، و بل للمفترين الجاحدين عند انقضاء موسي عدي و حبيبي و خيرتي علي وليي و ناصرني ، و من أضع عليه أعباء النبوة و امتحنه الإضلاع بها ، تقتله عفرية مستكبر ، يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح إلي جنب شر خلقي ، حق القول مني لأسرته بمحمد ابنه و خليفته من بعده و وارث علمه ، فهو معدن علمي و موضع سري و حجتي علي خلقي ، لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجنة مثواه ، و شفيعته في سبعين من أهل بيته ، كلهم قد استوجبوا النار ، و أختتم بالسعادة لابنه علي وليي و ناصرني و الشاهد في خلقي و أميني علي و حيي أخرج منه الداعي إلي سبيلي و الخازن لعلمي ،

الحسن ، وأكمل ذلك بانه محمد رحمة للعالمين ، عليه بهاء موسي وكمال عيسي  
 وصبر أيوب ، فتذل أوليائي في زمانه ، و تتهادي رؤسهم كما تتهادي رؤس الترك  
 والديلم فيقتلون ويحرقون ويكفون خائفين ومرعوبين وحلين ، وتصبغ الأرض من  
 دمائهم ، ويغشو الويل والرنة في نساءهم ، أولئك أوليائي حقاً ، بهم أذفع كل فتنه  
 عمياء حنيس ، وبهم أكشف الزلازل ، وأذفع الأصار والأغلال ، أولئك عليهم صلوات  
 . « من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون

روایت شده است که : پدرم امام محمد باقر ( علیه السلام ) از ابي بصير ، از حضرت صادق  
 به جابر بن عبدالله انصاري فرمود : مرا به تو حاجتي است ، هر وقت بر تو ( علیه السلام )  
 سنگين نباشد با تو خلوت کنم ، و از تو بپرسم ، جابر گفت : هر وقت ميل داري ، پس روزي با  
 ( عليها السلام ) جابر خلوت کرد ، و فرمود : مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه  
 دیدي ، و آنچه او به تو خبر داد ، که در آن لوح نوشته ، پس جابر گفت : خدا را گواه مي گيرم  
 ( که من داخل شدم به خانه فاطمه ، زماني که پیغمبر زنده بود ، پس او را براي تولد حسين  
 شاد باش گفتم ، پس در دستش لوح سبزي دیدم که گمان کردم از زمرد است ( علیه السلام  
 و در آن نوشته سفید رنگي دیدم مانند رنگ آفتاب ، گفتم : پدر و مادرم به قربانت اي دختر  
 پیغمبر ، این لوح چیست ؟ گفت : این لوح را خدا به پیغمبرش هدیه فرستاده ، که در آن نام  
 پدرم و شوهرم و دو فرزندم و اوصیائي که از اولاد من هستند مي باشد ، پس به من عطا  
 فرمود پدرم که مرا به آن مرزده دهد ، پس از او خواستم که به من دهد که در آن نگاه کنم ،  
 پس به من داد و از این مرحمت فراوان خرسند شدم ، پس عرض کردم : آیا اجازه مي دهی  
 . که نسخه اي از آن بنویسم ؟ فرمود : بنویس ، پس گرفتم نسخه آن را و اکنون نزد من است  
 پدرم فرمود : اي جابر آیا مي شود به من نشان دهی ؟ عرض کرد : آري ، پس پدرم با او به  
 تو نگاه کن تا من بخوانم ، : منزلش رفت . جابر صحیفه اي از پوست بيرون آورد . پدرم فرمود  
 در نسخه خودش نگاه مي کرد ، پدرم از بر مي خواند ، يك حرف کم و زياد نبود ، جابر گفت :  
 . « خدا گواه است همین طور در لوح نوشته دیدم

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابي است از خدای عزیز حکيم ، براي محمد پیغمبر خدا و نور و سفیر و حجاب و دلیل  
 او ، فرود آورد آن را روح الامین از نزد پروردگار عالمیان اي محمد ، بزرگ بدان نامهایم را ، و  
 سپاس گو نعمت هایم را ، و انکار نکن بخشش هایم را ، من خدائيم که جز من خدائي نیست  
 ، هر کس که امید به غیر فضل من داشته باشد ، یا از غیر عدل من بترسد ، او را عذابي کنم  
 که هیچ کس را نکرده باشم ، پس مرا پرستش کن و به من توکل دار ، من نفرستادم پیغمبري  
 را مگر اینکه پس از کمال روزگار ، و گذشتن مدتش ، وصيي براي او قرار دادم و من ترا بر همه  
 پیغمبران برتري دادم و علي وصي ترا بر اوليائي آنها ، و تو را گرامی داشتم به دو فرزند زاده ات  
 حسن و حسين ، پس قرار دادم حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش ، و حسين را خزينه  
 دار وحی خود گردانیدم و او را گرامی داشتم به شهادت و زندگيش را با سعادت به آخر  
 رسانیدم ، پس او افضل از همه شهدا و بلند مرتبه است . قرار دادم کلمه نامه خودم را با او ،  
 حجت بالغه من به سوي تو نزد او است . به عترت او ثواب و عقاب به نیکوکار و بدکار دهم ،  
 اول از عترت او علي سيد عابدین است و زینت اوليائي گذشته من است و فرزند او شبیه  
 جدش پیغمبر محمد شکافنده علم من است . و معدن حکمتم ، هلاک شوند آنان که درباره  
 جعفر به شک افتند ، آنکه او را رد کرد مرا رد کرده است . درست مي گویم که جایگاه جعفر را  
 گرامی خواهم داشت و او را خوشحال کنم در شيعه و یارانش ، انتخاب مي کنم پس از او  
 موسي را که در زمان او فتنه عمیاء تاريک است ، زیرا رشته فرض من بریده نمي شود و  
 حجت من پنهان نمي ماند و اوليائي من از جام آوفي مي نوشند ، هر کس يکي از آنها را انکار کند  
 انکار نعمت من کرده و کسي که تغيير دهد يك آيه از کتابم را بر من افترا زده واي به افترا  
 زندگان ، پس از گذشتن موسي بنده و حبيب و برگزیده ام علي است ، که ولي و ناصر من

است و کسی است که اعباء نبوت را بر او می گذارم و به آن آزمایشش می کنم ، او را عفریت و گردنکشی می کشد و در شهری که بنده شایسته ای ساخته است دفن می شود قبرش آنجا ( علیه السلام )، نزد بدترین خلق من ، ( مقصود هارون است که حضرت رضا است ) درست می گویم که او را خوشحال می کنم به محمد فرزند و خلیفه

بعد از او و وارث علمش ، پس از او معدن علم و جایگاه سر من است و حجت است بر خلقم ، آن کس که به او ایمان آورد بهشت جایگاه اوست و در هفتاد تن از کسانش که سزاوار آتشند شفاعتش را می پذیرم و به سعادت ختم می کنم برای فرزند او علی ، ولی و ناصر من است ، و شاهد در خلقم و امین و حیم ، و از او بیرون آرم ، آن کس که دعوت کننده به سوی من و خازن علم من است : حسن و کامل می کنم آن را به فرزند او محمد که رحمت است بر جهانیان : محمد فرزند حسن دارای نورانیت موسی و کمال عیسی و صبر ایوب است . دوستان من در زمان او ذلیل می شوند و سرهاشان را مانند سرهای ترك و دیلم به هدیه می فرستند . کشته می شوند و آنها را می سوزانند ، آنها ترسناک و خائفند ، زمین از خونشان رنگین و ناله و واویلا در زانانشان آشکار می شود .

آنها را دوستان حقیقی من بواسطه آنها فتنه تاریک را دفع می کنم و لرزشها را بر می دارم و بارها و زنجیرهای سنگین را دور می کنم بر آنها است درود و رحمت پروردگارشان و آنها « هدایت شدگانند .

مورد (1) « علی محمد شیرازی حقیقت و صحت حدیث مذکور را در کتاب : « دلائل سبعة تأیید قرار داده و تصریح می کند که : « و از آن جمله حدیث لوح فاطمه است که در کتب رحمة للعالمین علیه « حدیث مسطور است - إلی ان قال : - و أكمل ذلك بابنه « مرح م د کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و بذل اولیائنه فی زمانه . . . » و در رساله ای که علی محمد شیرازی در انتقاد از حاج کریم خان کرمانی نوشته و فاضل مازندرانی عباراتی از آن را مورد استناد قرار داده ، چنین تأکید می کند : « و من اشاره (2) « در کتاب « ظهور الحق می نمایم به صحیفه ای که شیخ احمد احسائی در شرح زیاره خود ذیل عبارت « اوصیاء رسول الله » نگاشته و آن معروف به حدیث لوح فاطمه است و آن را جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده بدین صورت . . . و أكمل ذلك بابنه محمد رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء . . . عیسی و صبر ایوب فتدل اولیائنه فی زمانه

ص ۴۷ . 1

ص ۵۱۴ ، بخش سوم . 2

از سوی دیگر سرشناسان بابیه مانند « شیخ احمد روحی » و « میرزا آقا خان کرمانی » در به اصالت حدیث (2) و میرزا جانی کاشانی ! در کتاب : نقطة الکاف (1) کتاب هشت بهشت . مذکور اعتراف کامل و جامع شده است

حدیث لوح را چنین مورد تأیید قرار داده : « (3) از سوی دیگر میرزا حسینعلی در کتاب ایقان چنانچه در کافی در حدیث جابردر لوح فاطمه در وصف قائم می فرماید : علیه کمال موسی و « . . . بهاء عیسی و صبر ایوب فیدل اولیائنه فی زمانه و

مبني بر اينکه : « مدلول حديث جابر که در <sup>(4)</sup> و تأکید مجدد شوقي افندي در کتاب قرن بديع تفسير کافي راجع به علائم و اشارات ظهور قائم مذکور و مي فرمايد يذل اوليائه في زمانه و . و حضرت بهاء الله صحت آن را در کتاب مستطاب ايقان تأييد فرموده اند » مي تواند مؤيد قلم را از حديث لوح <sup>(5)</sup> فراند : بهائيان بشمار آيد ، تا آنجا که ميرزا ابوالفضل گلپايگاني در کتاب فراتر برده ، و پس از ذکر حديث مي نويسد : حديث لوح فاطمه از احاديث معتبر منقوله . قدسيه است که شيخ کليني رحمة الله عليه کتاب کافي را به ذکر اين حديث مزين داشته »

و <sup>(6)</sup> و به همين روال ، مي توان به تصريحات « اسلمنت » در کتاب : بهاء الله و عصر جديد . مراجعه نمود <sup>(7)</sup> ميرزا محمد افشار در صفحه ۹۹ کتاب : بحرالعرفان

که در آن بيان شده است : علامتي عظيم <sup>(8)</sup> . عباس افندي در شرح باب ۱۲ از رؤياي يوحنا 8 در آسمان ظاهر شد زني که آفتاب را در بر دارد و ماه زير پاهايش و بر

---

ص ۲۵۲ . 1

ص ۲۳۶ . 2

ص ۱۹۰ . 3

ج ۱ ، ص ۲۵۶ . 4

ص ۱۲۹ . 5

ص ۲۱ . 6

. اين کتاب از منابع استدلالی بهائيان است . 7

صحيح تر : مکاشفه يوحناي رسول ، مي باشد که از جمله رسالات و آخرين رساله عهد . 8  
عهد جديد « مکاشفه يوحناي رسول ، ۳۶۹ » جديد ، مسيحيت است . مراجعه شود به کتاب  
- ۴۲۱

سرش تاجي از دوازده ستاره است ، مي نويسد : اين زن آن عروس است که شريعة الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زير قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شريعت است : دولت فرس و دولت عثماني ؛ زيرا علامت دولت فرس آفتاب است و علامت دولت عثماني هلال است که ماه است اين آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شريعة الله است و بعد مي فرمايد که بر سرش تاجي از دوازده ستاره است و اين دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شريعت محمديه بودند و مربيان ملت که مانند ستاره در افق هدايت مي درخشيدند بعد مي فرمايد : و آيستن بوده از درد زه و عذاب زائيدن فریاد بر مي آورد . يعني اين شريعت در مشکلات عظيمه افتد و زحمات و مشقات عظيمه يعني ظهور و بعد موعود که ولدي کامل . کشد تا ولدي کامل از اين شريعت حاصل گردد است در آغوش اين شريعت که مانند مادر است پرورش يابد و مقصود از اين ولد حضرت اعلي و نقطه اولي است که في الحقيقه زاده شريعت محمديه بود يعني حقيقت مقدسه که طفل <sup>(1)</sup> . . . . و نتيجه شريعة الله که مادر است و موعود آن شريعت است

: بر این اساس

. - منظور از زن آبستن : شریعت مقدسه است 1

. - منظور از آفتاب و ماه : دو دولت ایران و عثمانی است 2

. - منظور از دوازده ستاره : دوازده امام شیعه 3

. - منظور از فرزند زائید از آن زن : علی محمد شیرازی است 4

مبني بر اینکه : «<sup>(2)</sup>» « بدین جهت ، و با توجه به تصریح عباس افندی در کتاب « مکاتیب دوازده اکیلی دوازده امامند که مانند حواریین تأیید دین الله نمودند و ولد مولود جمال معبود است . » مسلم می شود که از نظر گاه عباس افندی ، علی محمد شیرازی ، نه جزء دوازده ( امام بوده و نه امام دوازدهم است ، بلکه ولد موعود آن زن آبستن ( شریعة الله

---

مفاوضات ، صص ۵۳ ، ۵۴ ، پژوهندگان توجه می فرمایند که زعمای بهائیت چگونه نصوص . 1  
! مقدسه ادیان را تفسیر و تأویل می کنند

ج ۳ ، ص ۴۰۶ . 2

---

201

می باشد که بر خلاف روش ائمه دوازده گانه به ترویج اسلام مبادرت نورزید ، و شریعت و دیانت  
! جدیدی را ضمن نسخ اسلام ارائه نمود

---

201

### ب ( غیبت قائم

پس از مرگ ابوالحسن علی بن محمد سمري چهارمین نایب امام محمد بن الحسن عسکری ،  
و انسداد باب نیابت خاصه بنا به نص صریح آخرین توفیق مبارکه ، در سال ( علیه السلام )  
، آغاز گردید ( علیه السلام ) ۳۳۱ هجری قمری ، غیبت کبری برای مهدی امام اثنی عشر

اعتقاد به غیبت کبری امام با همان کیفیت جهانی ، اساس انتظار ظهور منجی اسلام و  
بشریت در مذهب تشیع است .

چنین پذیرشی ، اساسی ترین منابع اصلی روایت و اصول عقاید شیعه را در قلمرو غیبت قائم  
، متوجه دو مسئله مهم یعنی : حکمت غیبت ، و چگونگی طول عمر امام در ( علیه السلام )  
طول غیبت ، نموده است . که جهت دستیابی به شناخت تفصیلی آن ، لازم است به منابع  
مراجعه گردد ( علیه السلام ) مذکور در بحث شناخت قائم

آنچه در این وادی ، مورد نظر مؤلف می باشد ، بررسی و آشنائی با موضع آثار بهائیت در قبال  
پذیرش های مسلم شیعه و روایات متواتر شیعه می باشد

، نواب اربعه در غیبت صغری ، ( علیه السلام ) کتب بهائیان در قبال مسئله : غیبت قائم  
تحقق غیبت کبری از سال ۳۳۱ هـ . ق ، امام حی در ایام غیبت از موضعی مشخص و روشن

برخوردار است ، که لازم است ذیلاً بی هیچ دخل و تصرفی به قسمتی از تصریحات مسلم  
: زعمای بابی و بهائی که مبین عقایدشان است ، اشاره کنیم

می نگارد : « و بعد از آنکه اهل دین به اول <sup>(۱)</sup> علی محمد شیرازی در کتاب : صحیفه عدلیه  
سنه بلوغ رسیده ، غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلایق را ، حتم به اتباع حجت خود  
فرموده . . . » و در صفحه ۲۸ کتاب مذکور تصریح می کند : « و امروز به اراده بقیه الله امام  
» . . . است وجود حکما وقع علیه اسم الشیء ( علیه السلام ) عصر

ص ۱۰۶

فاضل مازندرانی از تفسیر سوره کوثر علی محمد شیرازی چنین <sup>(۱)</sup> در کتاب اسرار الآثار  
: می خوانیم

**فاعرف إنَّ له كان غیبتان باذن الله ، و قد حضر ما بین طلعتة خلق و لا یعلم عدتهم  
إلا من شاء الله و إن فی الغیبة الصغری له وکلاء معتمدون و نواب مقربون و إن  
مدتها قضت فی سبعین سنة و أربعة و عدة أيام معدودة ، و إن فی تلك أيام نوابه -  
روحي فداه - عثمان بن سعید العمري ، و ابنه ابي جعفر محمد بن عثمان ، و الشیخ  
المعتمد به الشیخ أبو القاسم الحسین بن روح ، ثم علي بن محمد السمری و إنهم  
. « كانوا فی غیبتة الصغری محال الأمر و مواقع النهی**

به اذن خدا دو غیبت بود و در این ( علیه السلام ) پس بدان که محققاً برای او ( مهدی  
غیبت ها گروهی مردم به حضورش بار یافتند و تعداد آنان را جز کسی که خدا خواهد  
نمی داند و همانا در ایام غیبت صغری برای او وکلای مورد اعتماد و نوابی مقرب بودند و مدت  
غیبت صغری هفتاد و چهار سال و چند روز طول کشید و به درستی که در این ایام ، نواب امام  
که روحم فدایش باد عثمان بن سعید عمري و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان و شیخ مورد  
اعتماد ؛ ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمري بودند و همانا این اشخاص در  
( . غیبت صغری امام ، مقام امر و نهی شیعه را داشتند

: علی محمد شیرازی تصریح می کند <sup>(۲)</sup> در ابلاغیه الف

**وأشهد أنّ بعد الأبواب الأربعة ليس له باب قد ورد في الحديث وإنَّ له في أيام  
غیبتة علماء مستحفظین ، وأشهد أنّ طاعتهم فرض و مودتهم عدل ، و من أنكر أحداً  
. « منهم فقد كفر وکان من الخاسرين**

و شهادت می دهم که بعد از ابواب چهارگانه برای امام زمان نایب و باب دیگری نیست چنانکه  
در حدیث وارد است . . . و همانا در ایام غیبت او علمائی هستند که نگهبان

ج ۲ ، ص ۱۰۷

مندرج در کتاب : اسرار الآثار خصوصي ، صص ۱۸۱ - ۱۸۲ . 2

دینند . . . شهادت می دهد که طاعت و پیروی ایشان واجب است و دوستی آنها طریقه میانه و اعتدال می باشد و هر کس یکی از ایشان را منکر شود پس کافر شده و از مردم زیانکار خواهد بود .

: و در جای دیگر از همین « ابلاغیه » می نویسد

**وَحَجَّتْكَ الْحَيِّ الَّذِي وَجُودَهُ بِيَقِي كُلَّ الْخَلْقِ ، وَ يَذْكُرُهُ بِذِكْرِهِ كُلِّ الْمَوْجُودَاتِ اِنْ «  
تَحْفَظُ غَيْبَتَهُ وَ تَقْرُبُ اَيَّامَهُ ، وَ اَشْهَدُ اَنْ الْيَوْمَ كَانَ حَجَّتَكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ  
» عَلَيْهِ وَ عَلِيٍّ مِنْ اَتْبَعِهِ**

خدایا حجت زنده خودت را که به وجودش همه آفریدگان برقرارند و به یادش همه متذکرند در غیبتش دور از بلا نگهدار و ایام ظهورش را نزدیک فرما . . . و شهادت می دهد که امروزه حجت تو حضرت محمد بن الحسن است که درود تو بر او و پیروانش باد .

**وَ اِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ } در تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی ذیل آیه  
: می نویسد { . . . . يَسُومُونَكُمْ**

**اِنَّ آلَ اللَّهِ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي رُتْبَةِ جِسْمِهِمُ الظَّاهِرَةِ اَقْوَى جِسْمِهِمْ مِنْ اُفْنَدَةِ «  
أَهْلِ الْجَنَانِ ، لَوْلَا يَقْتُلُهُمْ أَحَدٌ لَا يَمُوتُونَ لِأَنَّ اجْسَادَهُمْ كَانَتْ وَ لَا يَجْرِي التَّغْيِيرُ لَهُمْ  
(1) . « حَيًّا ( عَلَيْهِ السَّلَام ) كَمَا يَكُونُ الْحُجَّةُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ**

در رتبه ظاهری جسمانی ، بدنشان از دل‌های بهشتیان ( علیه السلام ) همانا اهل بیت نیرومندتر است چنانچه اگر کسی آنان را نمی کشت نمی مردند زیرا که به راستی بدن آنان در حال اعتدال است و دگرگونی در آن راه ندارد همانگونه که حضرت حجت محمد بن الحسن زنده است ( علیه السلام )

: در تفسیر و العصر چنین آمده

نسخه خطی ، خاتمه کتاب : در یوم چهارشنبه مهرماه سنه ۱۳۵۹ تحریر تفسیر مبارکه . 1  
. « نیم ساعت به غروب مانده خاتمه یافت - نعمت الله صفاری

**اِنَّهُ رُوحِي فِدَاهٍ لَوْلَا يَظْلَمُ عَلَيْهِ أَحَدٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ جِسْمُهُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لِأَنَّهُ كَانَ مَعْتَدِلًا «  
كَانَ حَيًّا مَا قَضَى عَلَيْهِ مِنْ ( عَلَيْهِ السَّلَام ) بَغَايَةَ الْإِعْتِدَالِ . . . وَ لِذَا اِنْ الْحُجَّةُ  
(1) « الشُّؤُنَاتِ الْمَعْدُودَةِ وَ اِنَّهُ رُوحِي فِدَاهٍ لَوْلَا يَظْلَمُهُ أَحَدٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ**

همانا او ( مهدی ) روحم فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند بدنش در این حیات دنیوی (دگرگون نخواهد شد ؛ زیرا که او در نهایت اعتدال بسر می برد . . . و بنابراین حضرت حجت زنده می باشد و کارهای دنیوی بر او مؤثر نیفتد و همانا او که روحم فدایش باد ( علیه السلام ) اگر کسی بر او ستم نکند به گذشت روزگاران دراز ، دگرگونی نپذیرد .

از سوی دیگر عباس افندی می نویسد : « مظاهر مقدسه الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه ، هر امر مشکلی و غیر ممکن از برای آنان ممکن و جایز است زیرا به قوتی خارق « العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و به قدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند



همچنین در کتاب : مکاتیب می نگارد : « مظاهر مقدسه الهیه مزاجی در نهایت اعتدال (2) . داشته اند و صحت و سلامتی بی منتها ، و بنیه ای در نهایت قوت و قوایی در غایت کمال و (3) . » حواس ظاهره و باطنه ای فوق العاده شدید

ابوالفضل گلپایگانی در پاسخ نورالدین هندی از عمر دراز نوح می نویسد : « پس روشن است هر کس که به درستی و حقانیت رسالت نبی معظم اسلام متعقد باشد و قرآن کریم را کتاب آسمانی بداند به ضرورت بایستی به تمام آنچه در این کتاب بزرگ آمده و به درستی آنها عقیده مند گردد ، چه آن مضامین به فهم مردم نزدیک یا بعید باشد ، به شرط آنکه عقل سلیم و برهان صحیح بر امتناع آن گواهی ندهد . کسی که کمترین آشنائی به موازین عقلی و براهین منطقی داشته باشد می داند که علت انکار طول عمر ، استبعاد عادی است نه امتناع عقلی ؛ زیرا کمترین دلیل قطعی بر عدم امکان عمر دراز بیشتر از آنچه در این اعصار دیده می شود نیست . . . . و عاقل خردمند به مجرد استبعاد بر خلاف حکم قرآن شریف سخن نمی گوید ؛ زیرا که قرآن کتابی است جدی و قاطع و هرگز شوخی بردار

---

نسخه خطی . 1

مفاوضات ، عباس افندی ، ص ۷۷ . 2

ج ۳ ، ص ۴۱ . 3

(1) . « ( نیست ) . ( ترجمه از متن عربی

با این همه تصریحات و از سوی دیگر صراحت روایات موثق شیعه ، مبنی بر غیبت قائم آل محمد ( ع ) « حسینعلی میرزا » جهت رفع تباین و تناقض موجود میان دعوی قائمیت و اعترافات واسناد موجود ، راه حلی به نظرش رسیده که به عقیده مؤلف نه تنها رافع تناقض نیست بلکه برملا کننده نیرنگ هائی است که در پس دعوی جدید ، موجود بوده است .

می نویسد : « هزار سال او آزید ، جمیع فرق اثنی (2) حسینعلی میرزا در کتاب اقتدارات عشر ، نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده ، مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند » و در صفحه ( ۲۶۹ ) کتاب مذکور تصریح دیگری می کند که : « حزب شیعه که خود را از فرقه ناجیه مرحومه می شمردند و افضل اهل عالم می دانستند روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود به اینکه موعود متولد می شود کافر است و از دین خارج . این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند ، تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس ، از صلب شخص معصوم متولد شدند و « . . . دعوی قائمی نمودند اذا خسر الذین اتبعوا الظنون والأوهام

از سوی دیگر عباس افندی در لوحی خطاب به فاضل شیرازی می نویسد : « در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل ، در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حین غیب بود ، اما در عالم جسد تحقیقی نداشت ، بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظت ضعفای ناس چنین مصلحت داشتند که آن شخص موجود (3) » . در حین غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حین جسم است

درالبهیه ، ص ۶ . 1

ص ۲۴۴ . 2

مصباح هدایت ، ج ۱ ، ص ۲۶۲ . 3

شوقی افندی « نیز به تبعیت از میرزا حسینعلی و عباس افندی می نویسد : « فرزندی » سراغ نداریم ولی در کتب شیعه اثنی ( ذکور یا اناث برای آن حضرت ( امام حسن عسکری عسری به صرف استناد به قول حلیمه ی حکیمه فرزند محمد نام برای آن حضرت نوشته اند و قاموس توقیع منیع ، ج ۱ ، ص ۴۵۶ ، همین مضمون را کمال الدین « . . . او را غایب می دانند . بخت آور ، مبلغ بهائی در کتاب : تاریخ و عقاید ، صفحه ۳۶۸ عنوان کرده است

بر این اساس عباس افندی و حسینعلی میرزا یکباره اساس عقیده شیعه را در خصوص امام ثانی عشر موهوم جلوه داده تا به زعمشان تناقضات موجود میان روایات مهم شیعه و دعوی علی محمد شیرازی را با اظهاراتی مرتفع سازند که خود مبین تضادی آشکار بین این اظهارات و تصریحات علی محمد شیرازی و دیگر اظهارات مضبوط خودشان در باب شناخت و غیبت قائم می باشد . . . ( علیه السلام )

با اتخاذ چنین شیوه ای بی اساس حتی از نظر منابع فکری بابت و بهائیت ، معلوم نیست که حسینعلی میرزا ، و عباس افندی و دیگر مبلغان بهائیت چگونه می خواهند از طرح مسئله<sup>(۱)</sup> قائمیت در تشیع بابت و دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را اثبات کنند ؟

به هر حال با چنین سخنانی بایست دید ، اصالت نواب اربعه در غیبت صغری که مسلم روایات و تواریخ شیعه بوده است ، از نظرگاه حسینعلی میرزا چگونه مورد شناسائی قرار گرفته . . است ؟

از حسینعلی میرزا نوشته هائی را نقل کرده که<sup>(۲)</sup> اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم : ضمن آن نظریه حسینعلی میرزا را درباره نواب اربعه چنین می خوانیم

ابوابشان ، یعنی ابواب اربعه ، سبب و علت گمراهی گشتند . اگر آن حرف های کذب از آن « . « مطالع کذب ظاهر نمی شد نقطه وجود روح ماسواه فداه شهید نمی گشت

بر این اساس ابواب اربعه نیز اساساً مطالع کذب و موجد گمراهی بودند در حالی که علی مقام والای نواب اربعه را مورد تجلیل و احترام قرار<sup>(۳)</sup> محمد شیرازی در کتاب : بیان فارسی داده تا آن جا که در صفحه ۲۸۸ تصریح می کند که : « چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست ، به قول اهل بیت و ابواب اربعه است ، در غیبت صغری که بعد از آن آنچه

با توجه به اینکه علی محمد شیرازی در تألیفاتش به وجود و اسم و کنیه ، نام پدر و اجداد . 1 تصریح کرده است و دو مبشر علی محمد ( علیه السلام ) حضرت حجة بن الحسن العسکری شیرازی ! یعنی سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی که در لسان بهائیان به نورین نیرین را تأیید ( علیه السلام ) ملقب شده اند ، نه تنها وجود خارجی فرزند امام حسن عسکری کرده اند ، بلکه حکم بر وجوب و لزوم این اعتقاد نموده اند

ص ۴۵۰ ، در تشریح لوح قرن ، شوقی افندی . 2

و در کتاب صحیفه عدلیه از . «از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد به حق علی محمد شیرازی چنین می خوانیم : « اگر کسی عمل کرده باشد به دین حضرت رسول در منتهای مقام عمل و اقرار به ولایت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آورده باشد ولیکن اعراض از حکم حسین بن روح - رحمة الله علیه - که یکی از وکلای ایام غیبت صغری بوده (۱) » . نموده باشد ، شکي نیست که عملهای او کلاً هباء منثوراً است

با این همه حسینعلی میرزا و بی آنکه توجه کند چگونه با کشیدن خط بطلان بر آثار مکتوب علی محمد شیرازی در صدد اثبات ارزش الهی آثار علی محمد شیرازی و دعوی قائمیت وی برآمده است .

وعموی حضرت محمد بن الحسن العسکری ( علیه السلام ) جعفر برادر امام حسن عسکری را که در زمان غیبت صغری به عقیده منابع مسلم شیعه ، به کذب دعوی ( علیه السلام ) امامت کرده و از این روی به کذاب مشهور گردید مورد تأیید قرار داده تا به زعمشان موجودیت ! را موهوم جلوه دهد ( علیه السلام ) حضرت قائم

بر خلاف جمیع منابع مسلم تاریخ و (۲) ایشان در لوحی مندرج در کتاب : « مائده آسمانی روایات تشیع می نویسد : « از حضرت جعفر سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود است ؟

آن مظلوم ابا نمود و فرمودند : طفلی بود و فوت شد . صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و « کذابش گفتند

با (۳) در حالیکه علی محمد شیرازی در مطلع دوم از قسمت هفتم کتاب : تفسیر سوره کوثر را که در رد جعفر صادر فرموده است ذکر و ( علیه السلام ) جعفر مخالفت و توقیع حضرت قائم . مورد تأیید قرار می دهد

از سوی دیگر عباس افندی بی آنکه متوجه دفاعیات پدرش در مورد جعفر کذاب

ص ۱۰۶

. جزء اول ، صفحه ۷ . ۲

. نسخه خطی موجود . ۳

قسمتی از الواح خط « : لوحی به خط علی محمد شیرازی است که در صفحه ۱۵ کتاب نقطه ای اولی و آقا سیدحسین کاتب « مندرج است . در این لوح ، علی محمد شیرازی ضمن مناجات با خدا و گواهی بیگانگی او می گوید دین آن است که تو شریعت قرار دادی و کتاب آن است که نازل نموده ای و رسولان آنهاست که فرستاده ای و حلال آن است که حلال ساخته ای و حکم آنکه امر نموده ای و نهی آن است که نهی فرموده ای و تو حکم می کنی . و بر تو حکم نشود

و ولایت ائمه و صلوات بر آنها و ذکر مظاهر ( صلی الله علیه وآله ) و در پایان ذکر رسالت محمد  
» . بیت الحرام و اسماء حسنی و امثال علیا نموده است

لوح مذکور که در آخرین روزهای سال ۱۲۶۴ هـ . ق . نگاشته شده است . مبین روشن و  
آشکاری است که علی محمد شیرازی به اسلام و ائمه دوازده گانه که آخرین آنها حضرت  
محمد بن الحسن عسکری است ، در سال مذکور ایمان داشته و به آن اعتراف می کرده است

مطالبی نگاشته است که در رد بیان حسینعلی<sup>(۱)</sup> باشد ، به نقل از کتاب : تاریخ صدر الصدور  
. میرزا اکتفاء به آن ، بحث و نقد را کفایت می کند

ایشان در مأخذ مذکور می نویسند : « شیعیان بعد از امام حسن عسکری سه قسم شدند :  
» . . . قسمی به امامت جعفر نادان تشبث نمودند و او را تهنیت و تبریک به امامت کردند

و<sup>(۲)</sup> نکته دیگر این است که اگر حسینعلی میرزا چنانچه در جزء هفتم کتاب : مائده آسمانی  
صدق و مظلومیت جعفر را<sup>(۳)</sup> در تصریحی دیگر در کتاب اسرار الآثار فاضل مازندرانی  
پذیرفته اند ؛ چرا دعوی امامت وی را به عنوان دوازدهمین امام گردن نهاده و علی محمد  
! شیرازی را امام دوازدهم و قائم اسلام می داند ؟

### ب ( دعوی قائمیت

همزمان با حرکت دادن مدعی<sup>(۴)</sup> بنا به عقیده میرزا جانی کاشانی در کتاب : نقطه الکاف  
(بابیت از زندان ماکو به قلعه چهریق بود که علی محمد شیرازی دعوی قائمیت آل محمد  
را اظهار داشت ! تقویم چنین ادعائی حدوداً مصادف بوده است با ماه ( صلی الله علیه وآله  
علیه ) هـ . ق ، یعنی چهار سال پس از آغاز دعوی بابیت قائم آل محمد ۱۲۶۴ صفر سال  
که تا شعبان ۱۲۶۶ هـ . ق . یعنی حدود دو سال و نیم که سالهای آخر عمر علی ( السلام  
محمد شیرازی بوده است به طول انجامید . چنانچه خود نیز در کتاب پنج شأن به تقویم  
: دعاوی خود چنین ادعا کرده است

وإنني أنا قد اظهرت نفسي في الأبواب في أربع سنين و ينبغي أن توجد لكل حرف مرآت  
لتكونن مظهر تلك الحروف لأنني بعد ما اخلصت ذلك القميص و اظهرت نفسي باسم  
» . المقصودية الموعودية لابد ان يلبسها من هيكلها فانظر كيف جاء صاحبه

ص ۱۴۸ . 1

صص ۷ و ۲۲۰ . 2

ج ۲ ، ص ۱۳ . 3

، ( علیه السلام ) مراجعه شود به : کتاب نقطه الکاف ذیل : استدلال بر ظهور قائم . 4  
ص ۲۱۲ .

وبا توجه به اینکه علی محمد شیرازی بنا به تصریح خودش در صفحه ۱۴ کتاب مذکور ، ۳۱ می توان نتیجه گرفت که (۱) . ساله بوده که دست به نگارش پنج شأن مشغول داشته است . قول میرزا جانی کاشانی در تعیین تاریخ دعوی قائمیت کاملاً صحیح و درست می باشد

پنج شأن با ارسال نامه هائی به : بدین لحاظ علی محمد شیرازی حتی قبل از نگارش کتاب سویی مریدان خود ، پایان یافتن مقام بابیت و دعوی امام دوازدهم و قائم آل محمد را بشارت می داده است .

می نویسد : « اما کیفیت ظهور قائمیت آن (۲) میرزا جانی کاشانی در کتاب : نقطة الکاف مرحمت نمودند و فرمودند : « إن یا علی (۳) حضرت آن بود که توقیعی به جهت جناب عظیم أنا قد اصطفیناک بأمرنا و جعلناک ملکاً تنادی بین یدی القائم بآنه قد ظهر بأذن ربّه ذلک من . . . فضل الله علیک و علی الناس لعلهم یشکرون »

نکته مهم در حاشیه چنین دعوتی ، توجه به اعترافات شوقی افندی در کتاب : قرن بدیع می باشد که اذعان داشت : « فرازهای مهیج کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی و در فصول (۴) » بود که جنگجویان طبرسی و نیریز و زنجان را به آن نبردها واداشته بود گذشته از کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی یادها کردیم که در این تفسیر . دعوی بابیت و اثبات قائمیت و غیبت حضرت محمد بن الحسن العسکری می باشد

از این رو ، وقایعی که توسط مریدان علی محمد شیرازی در خارج از قلاع ماکو و چهریق می گذشت ، مبتنی بر دفاع از دعوت بابیت علی محمد شیرازی بوده است ، چنانچه آواره در صریحاً می نویسد : ملا حسین بشرویه ئی در (۵) کتاب ، کواکب الدرّیه

---

علی محمد شیرازی بر اساس حروف ابجد می نویسد : تلك ليلة قد اكلت الالف و اللام . 1 . ( الف = ۱ / ب = ۲ / لام = ۳۰ ) « فی سنین من عمرو أدخلتني فی الباء و السلام

ص ۲۰۹ . 2

. همان شیخ علی ترشیزی است ، که بعدها از طراحان ترور ناصر الدین شاه شد . 3

. قرن بدیع ، جزء اول . 4

ج ۱ ، ص ۱۳۴ . 5

گیرودار وقایع مازندران نماز جماعت برپا می ساخته است و به گفته فاضل مازندرانی در کتاب : ظهور الحق در ایام مذکور و در مقام اعتراض به مهاجمین ملاحسین بشرویه ئی می گفته است : « مگر ما حلال خدا را حرام یا حرامی را حلال کرده ایم ؟ » و ایضاً در کتاب : کواکب می خوانیم که « حجت زنجانی نیز در جنگ زنجان هر روز نماز جماعت می خوانده (۱) . الدرّیه و سید یحیی دارابی در آغاز وقایع نیریز ، به مأخذ صفحه ۲۰۴ از جلد اول کواکب الدرّیه گفته « بود : « مگر کدام حلالی را حرام کرده و کدام حرامی را حلال شمرده ام که مرا باعث ضلال . . . می دانید »

با چنین زمینه ای که در واقع مبین اعتقاد به اسلام و قائمیت یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب است ، دعوی قائمیت علی محمد شیرازی به گوش مریدان رسید

ملا عبدالخالق یزدی که از گروندگان اولیه علی محمد شیرازی بود ، و از نظر گاه بابیه مقام بزرگی داشته است و علی محمد شیرازی در نامه ای که به محمد شاه قاجار نوشت ، مقام ملا عبدالخالق یزدی را چنین توصیف نمود « که از آنجائی که خداوند در دنیا از برای هر امری دو شاهد قرار داده عرفا و علمای دوست بسیارند . ولی آنهایی که معروف حضورند طلبیده مثل جناب آقا سید یحیی و جناب آخوند ملا عبدالخالق و از بینات این امر سؤال فرموده تا آنکه آیات و نوشتجات را به حضور آورده کما هو حقه بیان نمایند . . . . این هر دو یکی قبل از ظهور (2) . » امر مرا شناخته و یکی بعد از ظهور امر و هر دو از خلق و خلق من مطلعند

می نویسد : « حضرت اعلی روح (3) و حسینعلی میرزا در جزء هفتم کتاب : مائده آسمانی به شهادت دو عالم استدلال فرموده اند (4) ماسواه فداه بر اثبات حقیقتشان در آخر تفسیرها : ملا عبدالخالق و حاج ملا محمد علی برقانی قزوینی می فرمایند قوله جل و عز

---

همان ، ص ۱۹۵ . 1

مطالع الانوار ، ص ۱۹۹ ، همچنین مراجعه شود به کتاب : مذاهب ملل متمدنه ، . 2  
مسیونیکلای فرانسوی ص ۴۰۱

صص ۲۳۰ - ۲۳۲ . 3

رساله ای که خطاب به سید یحیی کشفی نوشته است و به رساله الفین مشهور است . 4

. « و کفی بشهادتهما فی حق علی ذلك الامر شهید انتهی

علی محمد شیرازی به چنین فرد متشخص در میان بابیه ، توقیعی می نویسد ، که ضمن آن اینی أنا القائم الذی أنتم بظهوره توعدون . بنا « : دعوی قائمیت خود را چنین اعلام کرده بود به ذکر تاریخ نبیل زرنندی و فاضل مازندرانی در صفحه ۱۷۳ کتاب : ظهور الحق ، ملا عبدالخالق یزدی ، چون توقیع دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را خواند نامه مذکور را به زمین انداخت . و فریاد زد که ای داد پسر من به ناحق کشته شد

: می نویسد (1) حسینعلی میرزا در این خصوص به نقل از کتاب : قاموس توقیع

ملا عبدالخالق از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیص « بابیت ظاهر ، اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود . تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند . در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی اینی أنا القائم الحق الذی أنتم بظهوره توعدون . بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تام قیام نمود و جمعی در ارض طاء ( طهران ) به سبب او اعراض نمودند ملا محمد تقی هراتی ، ملا محمد علی (2) . « چنانچه بنا به تصریح کتاب : تاریخ نبیل زرنندی برقانی و ملا جواد ولیانی . . . پس از شنیدن دعوی قائمیت علی محمد شیرازی اعراض . کامل ابراز داشتند

چنین دعوتی را بر خلاف تمام آنچه را که تا سال ( ۱۲۶۴ هـ ق ) نوشته و گفته و القاء کرده بود ، اظهار داشت و حتی به آن هم بسنده نکرده و در موارد متعددی از کتاب بیان ، خاصه در باب السابع من الواحد الثانی مدعی نبوت و رسالت شد و به دلیل دعوی ظهور مستقل خود

که آن را در ردیف ظهورات پیامبران گذشته در نظر می آورده است ، به نسخ قرآن و اسلام حکم داد و میرزا جانی کاشانی تحت عنوان نسخ دین حضرت قائم جمیع ادیان را چنین نوشت : « و اینکه می گویند « حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة » صحیح می باشد » . ولی مراد از قیامت نه قیامت کبری است ، بلکه

---

ج ۲ ، ص ۵۱ ، در تشریح لوح شرق . 1

ص ۱۹۸ . 2

و دقیقاً : بدین مناسبت است که عباس افندی در <sup>(۱)</sup> . مراد از قیامت قیامت قائم می باشد علی محمد شیرازی را پیغمبر دانسته است و تعجب <sup>(۳)</sup> و کتاب : مکاتیب <sup>(۲)</sup> کتاب مفاوضات بیشتر در این است که حسینعلی میرزا در کتاب ایقان برای رفع تباین دعوی بابت و قائمیت علی محمد شیرازی او را از ابتدای امر امام زمان دانسته و فاضل مازندرانی در صفحه ۱۷۳ ظهور الحق ، عقیده مذکور را جزء عقاید بهائیان قلمداد کرده است و به این دلیل : کتاب تمامی آثار علی محمد شیرازی از نظرگاه بهائیان بنا به نص و تصریح حسینعلی میرزا دروغ محض بوده و آنچه را که در لباس بابت به دفاع از قائمیت محمد بن الحسن العسکری اظهار داشته بی اساس و واهی بشمار می آید .

از این روی ، در برابر بهائیت دو مسئله مهم قرار گرفت یکی از منابع موثق شیعه و دیگری . تناقضات موجود در آثارشان

غیبت قائم « نگاشتیم راه » : حسینعلی میرزا ، برای منابع موثق شیعه چنانچه در مبحث حلی بجز آنکه اساساً به زعم او ریشه تمام منابع موثق شیعه را در باب قائم آل محمد ، بی هیچ دلیل و مدرکی ذهنماً بسوزاند ، چاره ای دیگر نمی دید ، بدین خاطر در کتاب : در برابر شبهات مربوط به عدم تطابق منابع موثق شیعه با دعوی علی محمد <sup>(۴)</sup> اشراقات شیرازی که بعدها اساس دعوی خدائی او شد ! می نویسد : « راضی نشوید مجدداً ناحیه کذب و بتر موهومه و جابلقا و جابلصای طنونه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد به افق » . اعلی ناظر باشید

می نویسد : « در خصوص امام ثانی عشر <sup>(۵)</sup> و عباس افندی به نقل از کتاب : مصابیح هدایت استفسار نموده بودید ، این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته . . . » و در واقع کتابهای تفسیر سوره بقره ، صحیفه عدلیه رساله بین الحرمین ، رساله مخزومه و . . . علی

---

ص ۱۵۱ . 1

ص ۱۲۴ . 2

ج ۲ ، ص ۲۶۶ . 3

ص ۱۴۷ . 4

ج ۱ ، ص ۲۶۲ . 5

محمد شیرازی که اساس گرویدن بعضی از شاگردان سید کاظم رشتی به او گردید و چنانچه گذشت به تصریح شوقی افندی موجد و موجب وقایع قلعه طبرسی نیریز و زنجان . . . . شد . حاوی مطالبی بی اساس و واهی یا به عبارت دیگر حوادث چهارسال اول زندگانی علی محمد شیرازی معلول نشر مطالبی بود که به اعتراف میرزا حسینعلی و عباس افندی حقیقت نداشت و حتی مطالب کاذبانه به شمار می آمد و به اعتقاد و اعتراف علی محمد شیرازی در باب سابع ، علی محمد شیرازی در زمان دعوی قائمیت درست به این نتیجه رسید که دعوی . بابیت او دروغ بوده

قائم آل محمد او است ! و حسینعلی میرزا و عباس افندی به این حقیقت دستیابی پیدا کردند که چنانچه شخص علی محمد شیرازی در « باب السابع من الواحد الثاني » کتاب : « بیان فارسی » اظهار و اعتراف کرده بود ؛ از همان شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ ق به مقام نبوت و رسالت نایل و سرآغاز نسخ قرآن و اسلام بوده . دعاوی بابیت و قائمیت از همان سال نخست دعوی بابیت ، بی اساس و دروغ بوده است و اساساً به زعمشان ابواب و نواب و قائمیت در تشیع معلول روایات کذب و نوابی کاذب بوده است

با این همه بهائیت به طی سریع چنین مدارجی اکتفاء نکرد و تصریحات علی محمد شیرازی مبنی بر ادعای خدائی علی محمد شیرازی با این <sup>(۱)</sup> « را که در کتاب : « لوح هیکل الدین بیان » ان علی قبل نبیل ذات الله و کینونیه » را مورد تأیید قرار داد . میرزا حسینعلی بهاء در بدیع الوهیت علی محمد شیرازی را چنین تأیید و تصویب کرد : کتاب

اینکه نوشته همان حضرت باب که شما او را رب اعلی می دانید از این کلمه معلوم «

رساله للثمره » ، ص ۱۵ ، « ص ۵ ، ضمیمه کتاب بیان عربی ، همچنین مراجعه شود به ۱ . علی محمد شیرازی در آغاز این رساله خطاب به صبح ازل چنین می نویسد

للثمره بسم الله الازل الازل انني انا الله لاله الا انا الواحد الوحيد انني انا الله لاله الا انا الاحاد الاحيد انني انا الله لاله الا انا الصماد الصميد انني انا الله لا اله الا انا الفراد الفرید انني انا الله لا اله الا انا السراج السريج انني انا الله لا اله الا انا الجذاب الجذیب الله اكبر تكبيراً كبيراً هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الي الله المهيمن القيوم ، الله اقدس بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الاله ذي الالهيں قل اللهم انك انت سبحانك السموات والارض و بينها . . . . بسم الله الا منع الاقدس سبحانك اللهم يا الهي لاشهدنك و كل شيء علي انك انت الله لا ! اله الا انت

می شود که شما رب اعلی نمی دانید و یا تقیه نموده اید مثل مرشدین شما که در بعضی از مواضع انکار می نمایند و تبری می جویند و به اطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات . حقیقت خود می فرستند و شما و کل من فی السموات و الارض جمعاً بدانند

**انا كنا موقناً معترفاً مدعناً ناطقاً ذاكراً قائلاً منادياً مضجاً مصرخاً مصيحاً متكلماً مبلغاً معجاً باعلي الصوت بانه هورب الاعلي و سدرة المنتهي و ملكوت العلي و جبروت العلياء و لاهوت البقاء و روح البهاء و سرالاعظم و كلمة الاتم و مظهر القدم و هيكل الاكرم و رمز المنمنم و رب الامم و البحر المعظم و مطلع الصمدية لولاه مظهر**



الوجود و ماعرف المقصود و ما برز جمال المعبود تالله باسمه قد خلقت السماء و ما فيها و الارض و ما عليها و به موجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حقت الاديان و ظهر جمال الرحمن فوالله لويصفه الي آخر الذي لا آخر له لن يسكن «فؤادي من عطش حب ذكر أسمائه و صفاته فكيف نفسه المقدس العزيز الجميل

مقام علي محمد شيرازي را طبق سياق (1) و عباس افندي در كتاب : تاريخ صدر الصدور مقام حضرت اعلي الوهيت شهودي . . . و رتبه « : جمله ذيل : « الوهيت شهودي » خواند . اين عبد عبوديت حقيقي و هيچ تفسير و تاويل ندارد

و از اين روي بر همه تصريحات بابيت و بهائيت كه علي محمد شيرازي : باب ، قائم ، پیامبر ، بوده است خط بطلان كشيد .

چنين راهي كه بابيت و بهائيت طي كرد ، كاملا با عقیده تشيع و عقل سليم و فطرت پاك منطبق است كه بنا به اعتقاد با بيان و بهائيان علي محمد شيرازي نه « باب » بود نه « قائم » . « و نه » پیامبر « و » صاحب شريعت

ولي در مورد خدائي او نظري ندارد . زيرا جهت معرفي خصوصيات روحي و خبط دماغ علي محمد شيرازي و عفت قلم بابيان و بهائيان ادعاي نهائي ، مبني بر خدائي علي محمد . . . شيرازي را مي پذيرد

ص ۲۰۷ . 1

### ت ( مبشر من يظهره الله

علي محمد شيرازي ، ظهور خود را ، در رديف ظهورات سابقه ، مانند حضرت موسي ، حضرت قرار داده ! و معتقد است كه با ( صلي الله عليه وآله ) عيسي ، و حضرت محمد بن عبدالله . ظهورش دين جديدي به نام بيان تحقق پذيرفته است

كيفيت چنين ادعائي از نظر علي محمد شيرازي در باب السابع من الواحد الثاني از كتاب بيان : چنين مورد شناسائي قرار گرفته شده است (1) فارسي

الواحد الثاني في بيان يوم القيمة ، خلاصه اين باب آنكه « مراد از يوم قيامت ظهور شجره » حقيقت است و مشاهده نمي شود كه احدي از شيعه يوم قيامت را فهميده باشد بلكه همه موهوماً امري را توهم نموده كه عندالله حقيقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقيقت مقصود از يوم قيامت است اين است كه از وقت ظهور شجره حقيقت در هر زمان به هر اسم الي حين غروب آن يوم قيامت است ؛ مثلاً از يوم بعثت عيسي تا يوم عروج آن قيامت موسي بود كه ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقيقت كه جزا داد هر كس مؤمن به موسي بود به قول خود و هر كس مؤمن نبود جزا داد به قول خود زيرا كه ما شهد الله در آن زمان ماشهدالله في الانجيل بود ، و بعد يوم بعثت رسول الله تا يوم عروج آن قيامت عيسي بود كه شجره حقيقت ظاهر شده در هيكل محمديه و جزا داد هر كس مؤمن به عيسي بود و عذاب فرمود به قول خود هر كس كه مؤمن به آن نبود و از حين ظهور شجره بيان الي ما يغرب قيامت رسول الله است كه در قرآن خداوند وعده فرموده كه اول آن بعد از دو ساعت و يازده دقيقه از شب پنجم جمادي الاول ( صح الاول ) سنه هزار و دوست و شصت كه سنه هزار

و دوپست و هفتاد بعثت مي شود اول يوم قيامت قرآن بوده و الي غروب شجره حقيقت قيامت قرآن است زيرا كه شيء تا به مقام كمال نرسد قيامت آن نمي شود و كمال دين اسلام الي اول ظهور منتهي شد و از اول ظهور تا حين غروب آغاز شجره اسلام آنچه هست ظاهر مي شود . و قيامت بيان در ظهور من يظهره الله هست زيرا كه امروز بيان در مقام نطفه است و در اول ظهور من

---

. نسخه سال ۱۱۳۰ هـ ق . 1

يظهره الله آخر كمال بيان است . ظاهر مي شود كه ثمرات اشجاري كه غرس کرده بچيند چنانچه ظهور قائم آل محمد بعينه همان ظهور رسول الله هست ظاهر نمي شود الا آنكه اخذ ثمرات اسلام را از آيات قرآنيه كه در افنده مردم غرس فرموده نمايد و اخذ ثمره اسلام نيست الا ايمان به او و تصديق به او و حال كه ثمره بر عكس بخشيد و در بحبوحه اسلام ظاهر شده . و كل به نسبت او اظهار اسلام مي كنند و او را به غير حق در جبل ماكو ساكن مي كنند

بر اين اساس علي محمد شيرازي معتقد است : هر ظهوري قيامت ظهور قبلي است : و شيء تا به مقام كمال نرسد قيامت آن نمي شود

بنابراين قيامت ديانت يهود كه آن بلوغ و كمال ديانت يهود است ، همانا ظهور عيسي بوده و قيامت و كمال ( صلي الله عليه وآله ) است و قيامت و كمال دين عيسي در ظهور محمد دين محمد در ظهور علي محمد شيرازي يا صاحب بيان است و قيامت و كمال دين بيان به ! زعم علي محمد شيرازي و بر اساس سند مذکور در ظهور من يظهره الله خواهد بود

در كمال وضوح مستفاد مي شود « : بدین منوال و همانطور كه ادوارد براون تصريح کرده است كه باب خود و « من يظهره الله » را دو ظهور مستقل در ردیف ظهورات سابقه تصور مي کرده (1) . « است

از اين روي ، علي محمد شيرازي ، خود را مبشر من يظهره الله دانسته و در باب شانزدهم از واحد دوم از كتاب : بيان فارسي جهت مريدان خود چنين مي نويسد : « وصيت مي كنم اهل بيان را كه اگر در حين ظهور من يظهره الله كل موفق به آن جنت عظيم و لقاي اكبر گرديد . » . طوبي لکم ثم طوبي لکم ثم طوبي لکم

پس اهل بيان مي بايست ، در انتظار ظهور من يظهره الله بنشينند و به محض ملاحظه چنين ظهوري دست اطاعت به سويش دراز كنند از اين جهت و چنانچه علي محمد شيرازي خود تصريح مي كند : بيان ميزان حق است الي يوم من يظهره الله و هر نفسي كه

---

. كتاب نقطة الكاف ، ص ۲۳ ( كج ) ، مقدمه ادوارد براون . 1

مؤمن به من يظهره الله گردد مؤمن به بيان بوده ؛ زيرا به عقیده علي محمد شيرازي : احكام . كثيره در بيان وضع شده است براي احترام و تذکر من يظهره الله

با چنین مقدماتی باید موعد ظهور من یظهره الله و حقیقت مقام چنین ظهوری را از نظرگاه  
. علی محمد شیرازی مورد شناسائی قرار دهیم

موعد ظهور من یظهره الله ، صریحاً در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی چنین تعیین  
شده است : « اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر  
الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه کل مبدل می گردد به نور  
. »

مطابق عدد ابجد کلمه غیاث ظهور من یظهره الله ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان می باشد و یا  
مطابق عدد مستغاث ۲۰۰۱ سال پس از ظهور بیان خواهد بود و مطابق باب ۱۳ از واحد سوم  
از کتاب : بیان فارسی علی محمد شیرازی در پیش خود موعد ظهور من یظهره الله را قریب دو  
. هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است

حقیقت مقام چنین ظهوری از نظر گاه علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان  
: فارسی چنین توصیف شده است

: من یظهره الله

. احق است از کل شیء به کل شیء از نفس کل شیء

. و ماسو ای او ملک او هستند

. و اوست قائم به نفس خود بالله و کل شیء قائم به اوست

باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت است

فضل کل امکان از شبح جود اوست

مبدأ اسماء و صفات الهی است

» . . . و

و به خاطر ظهور چنین خدائی است که به زعم علی محمد شیرازی در کتاب بیان : کل  
. ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای من یظهره الله خلق شده

! این است معنی قائمیت زمینه من یظهره الله از نظر بهائیان

### ث ( انکار دعاوی

آنچه که مورد تأیید مورخان عصر قاجاری است ، دستگیری علی محمد شیرازی و تبعید او به  
. ماکو و چهریق موجب بروز واکنش های مختلفی گردید

مرحوم رضا قلیخان هدایت در کتاب : روضة الصفاي ناصري چنین می نویسد : « چون حدیث  
خلایق در اقرار و انکار سید باب در افواه افتاد به اشارت شاهنشاه حقایق آگاه محمدشاه که  
پیوسته با ارباب حال و اصحاب کمال توجهی کامل داشت و فی الحقیقه شهریار شریعت  
دوست و حقیقت جوی بود و به تحقیق امورات می پرداخت ، در حین که ولایات آذربایجان

خاصه نواب شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم بود و حضرتش در دارالسلطنه تبریز اقامت می فرمود سید باب را از چهریق به تبریز آوردند و در مقام تحقیق قال و حال او برآمدند چه که از نوشتجات او رساله ها و خطابه ها در دست مردم افتاده بود و برخی آنرا تالی فرقان مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید می شمردند و گروهی از معتقدینش او را نایب امام حجت و فرقه ای امام غایب و زمره ای رسول خاتم می خواندند ، لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را به مجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آورده علمای اعلام و فقهای اسلام حاضر شده با (1) « . سید به ملاقات و مقالات پرداختند

اذعان به این مسئله که ظهور حوادثی ناشی از انتشار عقاید علی محمد شیرازی انگیزه اصلی صدور فرمانی مبنی بر مذاکره و ملاقات علمای اسلام با علی محمد شیرازی ، از جانب محمد شاه قاجار گردیده است ، نسبتاً مورد قبول همه محققان است .

مرحوم حسن نیکو در کتاب فلسفه نیکو به این مسئله چنین اشاره می کند : « چندانکه در توده ملت و عوام ازدحامی پدیدار شد و جنبش و قیامی نمودار گشت ، که کرسی حکومت و اریکه سلطنت را تکان داد . از این رو حکومت را مجبور نمود که باب ملائمت را به روی باب بگشاید و چهره تفحص و مسالمت را به سوی او بنماید و مجلس بزرگی بیاراید وی را با رؤس (2) « . . . علمای اسلام جمع کند

---

ج ۱ ، ص ۴۲۳ . 1

ج ۲ ، ص ۱۵۳ . 2

اتخاذ چنین تدبیری کاملاً منطقی و اصولی بود و حتی بعدها به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه : « وقتی که میرزا تقی خان امیرنظام ، به خاطر دفع فتنه های بابیه ، به عرض ناصرالدین شاه قاجار رسانید که باید علی محمد شیرازی اعدام گردد ، پادشاه وقت صریحاً اذعان داشته بود که این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دارالخلافه آورند بدون تحقیق به چهریق فرستاده محبوس بداشت ، مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده ، اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بود تا به دارالخلافه آمده با مردم ( محاورت و مجالست نماید ، بر همه کس مکشوف می گشت که او را هیچ کرامتی نیست (1) »

بدین روال ، مسلم و معلوم می شود که حکومت در دارالخلافه پس از شیوع اقرارها و انکارها متمسک به شیوه مرضیه گردیده و خطاب به ناصرالدین شاه که در آن ایام بر منصب مقام ولایت عهدی بسر می برد ، دستور برپائی مجلس گفتگوی روحانیون با علی محمد شیرازی را . در سال ۱۲۶۴ هـ ق ، صادر کرد

متن این امریه ، که میرزا آقاسی صدراعظم به صورت عریضه ای به ولیعهد وقت نوشته است ، مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب : ناسخ التواریخ ، چنین آورده است : « . . . بعضی از مردم نادان که نیک را از بد و پنجاه را از صد ندانند و بر زیادت ازین هر مرد را که مال نباشد و به کار حرفت و صناعت نیز همت ننندد و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه و غوغا باشد و همی خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه در میانه به نوائی برسد و از این گونه مردم از دور و نزدیک فریفته میرزا علی محمد باب شده اند و ابواب اغوا و ضلالت بازداشته اند هم اکنون بفرمای تا او را از چهریق به درگاه آرند و علمای آن بلده را (2) . « انجمن کن تا سخن او را اصفا فرمایند و مکنون خاطر او را بازدانند

---

فتنه باب ، ص ۲۹ . 1

ج ۲ ، ص ۱۲۶ . 2

و میرزا جانی<sup>(۱)</sup> « تصدیق کرده اند و عباس افندی در کتاب : « مقاله شخصی سیاح و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب : « کشف الغطاء<sup>(۲)</sup> » کاشانی در کتاب : « نقطه الکاف از يك سوي و از سوي ديگر مرحوم » ملا<sup>(۴)</sup> » و شوقي افندی در کتاب : « قرن بدیع<sup>(۳)</sup> » و مرحوم<sup>(۵)</sup> « محمدتقي مامقانی » ، مرحوم رضا قليخان هدایت در کتاب : « روضة الصفا میرزا محمد تقی لسان الملك سپهر در « ناسخ التواریخ - سلاطین قاجاریه » و میرزا محمد و اعتماد السلطنة در کتاب « منتظم ناصري - تاریخ<sup>(۶)</sup> » تنکابنی در کتاب « قصص العلماء به ذکر نام شرکت کنندگان مبادرت ورزیده و از موضوعات مورد مذاکره در . . .<sup>(۷)</sup> . « قاجاریه مجلس ولیعهد فراهانی را نقل کرده اند که در هر صورت مؤید تحقق مجلس مذکور در اوان . سال ۱۲۶۴ هـ . ق است

که پدر وجدش در مجلس ولیعهد شرکت داشتند<sup>(۸)</sup> مرحوم میرزا محمد مهدي خان زعيم الدوله<sup>(۹)</sup> علمای حاضر مجلس مذکور را در کتاب خود ، تحت عنوان مفتاح باب الابواب

---

ص ۲۲ . 1

ص ۱۳۳ . 2

صص ۲۰۲ - ۲۰۵ . 3

ج ۱ ، ص ۴۲۳ . 4

. همان . 5

. همان . 6

ج ۲ ، ص ۶۲ . 7

مرحوم میرزا محمد خان قزوینی در شرح حال مرحوم زعيم الدوله ( متوفي ۱۳۳۳ هـ ق ) . 8  
می نویسد : دکتر میرزا محمد مهدي خان بن محمد جعفر تبریزی مقیم قاهره صاحب مجله فارسی حکمت منطبعه در همان شهر و مؤلف تاریخ نفیس : مفتاح باب الابواب ، در تاریخ باب و بابیه و بهائیه و ازلیه به عربی که یکی از بهترین و نسبتاً بیطرف ترین کتب مؤلفه در این موضوع است و این کتاب در سنه ۱۳۲۱ هـ . ق در ۴۴۰ صفحه در مصر به چاپ رسیده است .

جدّ و پدر مؤلف از جمله علمائی بودند که در محضر مشهور استنطاق باب در تبریز در سنه « ۱۲۶۳ قمری در حضور ناصرالدین میرزا و ملا محمود نظام العلماء و ملا محمد مامقانی و میرزا علي اصغر شيخ الاسلام و غیر هم حضور داشته اند . . . . « مجله یادگار » سال پنجم صص

۸۹ - ۹۱ ، همچنین مراجعه شود به کتاب : تاریخ جرائد و مجلات ایران ، تألیف : سید محمد صدر هاشمی ، ج ۲ ، ص ۲۲۸

ص ۱۳۷ ، جرجی زیدان از این کتاب ، در مجله الهلال ، سال نهم ، ۸ رجب ۱۳۱۸ هـ ق ، و . 9 .  
۲۴ . رمضان ۱۳۲۲ هـ . ق ، به تفصیل و به تحسین یاد کرده است

: چنین آورده است

(۱) - ملا محمد مامقانی 1

(۲) - حاج ملا محمود نظام العلماء 2

- حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام 3

- میرزا محسن قاضی 4

- حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی 5

- میرزا حسن زوزی ملا باشی 6

: و مرحوم رضا قلی خان هدایت از شرکت

(۳) . - حاجی مرتضی قلی مرندی علم الهدی که یاد کرده است 7

در رساله خود به شرکت مرحوم میرزا (۴) البته مرحوم ملا محمد تقی حجت الاسلام نیر حسن زوزی ملا باشی اشاره نموده و می نویسد : « بالجمله حاضرین مجلس از علماء » . ( منحصر به همین سه بزرگوار شد و بس ) حجت الاسلام - ملا مرتضی - نظام العلماء

از سوی دیگر و به استثنای ناصر الدین میرزای ولیعهد ، مرحوم « زعیم الدوله » از حاضرین رجال حکومتی ، مرحوم « محمد خان زنگنه امیر نظام » « میرزا فضل الله علی آبادی » « نصیر میرزا جعفر خان معیر الدوله » ، کفیل وزارت خارجه ، « الملک » وزیر داخله ،

. متوفی ۱۲۶۸ هـ ق ، ملقب به حجة الاسلام . 1

متوفی ۱۲۷۰ هـ ق ، از ادبای معروف آذربایجان و معلم ناصرالدین شاه بود . در ۱۲۶۲ هـ . 2 .  
ق ، کتابی به نام الشهاب الثاقب فی رد النواصب تألیف کرد که در تبریز چاپ شده است .  
دانشمندان آذربایجان ، ص ۲۸۱ : مراجعه شود به کتاب

. مراجعه شود به : جلد دهم ، صفحه ۴۲۳ ، کتاب مذکور . 3

هـ ق مرحوم محمد علی 1312 فرزند ملا محمد مامقانی متولد ۱۲۴۸ هـ ق و متوفی . 4  
تربیت در شرح حال ایشان می نویسد : مشارالیه از ادبا و فضیلت نامی این ایالت است و  
مجموعه اشعارش از قصاید و غزلیات و منظومه های آتشکده و لثالی منظومه در تبریز چاپ

مولا نیز در قوه انتقاد قریحه فوق العاده داشته . . . . » ، کتاب . . . شده و معروف است . دانشمندان آذربایجان ، صفحه ۳۸۹

رساله او که در شرح حال علی محمد شیرازی و مجلس ولیعهد است ، نیری آنرا به امر ناصرالدین شاه قاجار نوشته است . شوال ، ۱۳۰۶ هـ ق

میرزا موسی تفرشی « ، کفیل وزارت مالیه ، « میرزا مهدی خان بیان الملك » خفیه نویس « ( رازدار ) وزیر کشور را نام برده است

نکته قابل توجه در این است که علمای حاضر در مجلس ولیعهد بنا به دعوت ناصرالدین میرزا غالباً از علمای شیخیه و تلامذه سید کاظم رشتی بودند و به تصریح مرحوم ملامحمد تقی حجة الاسلام نیر : « حسب الامر ابلاغی به عامه معتمدین علمای بلد نوشته و ایشان را تکلیف به حضور مجلس محاوره با مشارالیه کردند . هیچیک از علمای شهر اقدام به این امر « . . . نکردند و متشبت به بعضی اعذار شدند

احمد کسروی « نیز در این خصوص می نویسد : « مجتهد بزرگ تبریز در این هنگام میرزا « و <sup>(۱)</sup> « احمد می بود که سر دسته متشرعان شمرده می شد . و او به این نشست نیامد بدین لحاظ نمی بایست « اعتضاد السلطنه » از این عمل ناصر الدین میرزا تعجب کرده و به استفهام بنویسد : « نمی دانم شاهنشاه جهان پناه چه حکمتی دیدند که در آن مجلس « <sup>(۲)</sup> . حکم به احضار جمعی از شیخیه فرمودند

آنچه مسلم است به استثنای علت بی اعتنائی علماء به نشست ، با جوانی که با آثارش آشنا بودند می توان سه عامل دیگر در مورد شرکت علمای شیخی در نظر آورد

- 1 - علمای درباری تبریز ، غالباً از علمای شیخی مسلک بودند ، که تا آن زمان هم از علائق 1 دربار قاجار نسبت به شیخ احمد بهره می جستند
- 2 - ناصرالدین میرزا در عنفوان جوانی تحت تأثیر معلمش ملا محمود نظام العلماء توجهی به 2 شیخیه داشت
- 3 - ممکن است چنین می اندیشید که : دعوی بابت و قائمیت علی محمد شیرازی ناشی از 3 نشر معارف احمد احسائی ، و سید کاظم رشتی است و از این لحاظ علمای شیخیه به اصطلاحات و عقاید شیخ و سید آشنائی داشته از این جهت می توانند با کسی که خود را به چنین معارفی متکی می دانست در مقام مباحثه و گفتگو آیند

به هر حال ، سه سند کاملاً رایج و معتبر ، از جریان گفتگو و مباحثه علماء با علی

بهایگری ، ص ۳۱ . 1

فته باب ، ص ۲۰ . 2

: محمد شیرازی در مجلس ولیعهد به دست ما رسیده است

اول : و آن شرح مباحثه علما با علي محمد شیرازي است که ملا محمود نظام العلما حاضر در مجلس آن را تنظیم و به دست مورخان ناصري داده است که عیناً از روي دستخط نظام العلما مرحوم میرزا رضا قلیخان هدایت در کتاب : روضة الصفا - ناصري آنرا ثبت کرده و میرزا محمد « : تقی لسان الملک در کتاب « ناسخ التواریخ - قاجاریه » و مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب فتنه باب « و مرحوم میرزا محمد تنکابني در کتاب « قصص العلماء » به فرازهایی از آن اشاره و ذکر کرده اند که ما ذیلاً آنرا جهت استفاده خوانندگان محترم از کتاب : روضة الصفا نقل می کنیم :

با سید کمال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس در مجلس حضور حضرت شاهزاده معظم « ولیعهد مکرّم او را بر خود مقدم نشانیدند و حضرت ولیعهد با وي توجه و التفات فرموده پس از مدتي جناب نظام العلما افتتاح باب سؤال کرده به باب گفت که حکم اعلیحضرت شاهنشاهی چنان است ، شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد و اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم ، تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است : اولاً این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست و شما تألیف کرده اید یا به شما بسته اند ؟ سید باب در جواب گفت که ؛ از خدا است : نظام العلما گفت : من چندان سواد ندارم ، اگر از شماست بگوئید و الا فلا ، سید گفت : از من است نظام العلما . گفت : معنی کلام شما که گفتید از خداست این است که زبان شما مثلاً شجره طور است . »

**روا باشد انا الحق از درختي \* \* \* چرا نبود روا از نيك بختي**

**این همه آوازه از شه بود \* \* \* گر چه از حلقوم عبدالله بود**

سید باب گفت : رحمت به شما . نظام العلما گفت : شما را باب می گویند ، این اسم را که به شما گذاشته و کجا گذاشته اند و معنی باب چه چیز است و شما راضی به این اسم هستید یا نیستید ؟ سید گفت : این اسم را خدا به من داده است : نظام العلما گفت : در کجا

هر جا هست اسم خدائی است . : در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور ؟ سید گفت نظام العلما گفت : البته در این صورت راضی هم هستید به اسم خدائی ، معنی باب چه چیز است ؟ باب گفت : باب « انا مدينة العلم و علي بابها » نظام العلما گفت : شما باب مدینه بلی . نظام العلما گفت : حمد خدای را که من چهل سال است قدم : علم هستید ؟ گفت می زرم که به خدمت یکی از ابواب برسم مقدر نمی شد ، حال الحمد لله در ولایت خودم به سر بالین من آمده اید ، اگر چنین شد و معلوم گردید که شما بایید منصب کفش داری را به من بدهید . سید باب گفت : گو یا شما حاجی ملا محمود باشید

نظام العلما گفت : بلی . سید باب گفت : شأن شما اجل است ، باید مناصب بزرگ به شما داد . نظام گفت : من همین منصب را می خواهم و مرا کافی است . حضرت شاهزاده معظم مفخم ولیعهد فرمودند که ؛ ما هم این مسند را به شما که بایید و می گذاریم و تسلیم می نمائیم . نظام العلما گفت : بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است : « العلم علمان علم الأبدان و علم الأديان » در علم ابدان عرض می کنم که در معده چه کیفیتی به هم می رسد که شخص تخمه می شود ، بعضی به معالجه رفع می گردد و برخی منجر به سوء هضم و غثیان می شود ، یا به مراقب منتهی می گردد ؟ باب گفت : من علم طب نخوانده ام ، حضرت شاهزاده اعظم ولیعهد اکرم فرمود که ؛ در صورتی که شما باب علوم هستید و می گوئید علم طب نخوانده ام با آن دعوی منافات تمام دارد . نظام العلما عرض کرد که عیب



ندارد ، چون این علم بیطره است و داخل علوم نیست ؛ لهذا بابا بیت منافات ندارد . پس روی به باب کرده گفت که ؛ علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد ، پس بگوئید آیا علم و سمع و بصر و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات ؟ باب گفت : عین ذات نظام العلما گفت : « پس خدا متعدد شد و مرکب ذات با علم دو چیزند مثل سرکه و دوشاب . » عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم از ذات و قدرت

وهكذا علاوه باین ذات لا ضلّه و لا ندلّه است ، علم که عین ذات است ضد دارد که جهل « باشد ، علاوه بر این دو مفسده ، خدا عالم است ، پیغمبر عالم است و من عالم ، در علم مشترک شدیم ، ما به الامتیاز داریم ، علم خدا از خودش است ، علم ما از او ، پس خدا : مرکب شد از ما به الامتیاز وما به الإشتراك و حال آنکه خدا مرکب نیست . » سید باب گفت :

من حکمت نخوانده ام ، حضرت شاهزاده اعظم اعلم ولیعهد مکرم معظم تبسمی فرموده و فرمایش و تکرار بحث را دانسته نکردند و سکوت نمودند . نظام العلما به باب گفت : که علم فروع مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار ، مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق . شما که بابتد قال را صرف کنید . باب گفت : کدام قال ؟ نظام العلما جواب داد که : قال یقول قولاً . پس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده باقی را شما صرف بکنید . جواب : گفت : قال قالوا قالت قالتا قلن و رو به باب کرده گفت . داد که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است

باز گفت : قال را اعلال کنید . باب گفت : اعلال کدام است ؟ [ نظام العلما ] اعلال کرده گفت **هُوَ الَّذِي** { : باقی را شما اعلال کنید . سید باب گفت : فراموشم شده . نظام العلما گفت را ترکیب نمائید ، « خوفاً و طمعاً » به حسب ترکیب چه چیز { **يُرِيكُمْ الْبِرَّ خَوْفًا وَطَمَعًا** در نظرم نیست . نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید که « لعن الله : است ؟ باب گفت العیون فانها ظلمت العین الواحدة » سید گفت : نمی دانم . باز پرسید که مأمون خلیفه از ؟ ( علیه السلام ) حضرت رضا پرسید که « ما الدلیل علی خلافة جدك علی بن ابی طالب علیه ) قال الرضا : أیة أنفسنا ، قال : لولا نساؤنا قال : لو لا أبناؤنا » وجه استدلال [ امام ] رضا ( علیه السلام ) چیست وجه رد مأمون چه چیز است و کیفیت رد [ حضرت ] رضا ( علیه السلام ) چیست ؟ سید متحیر ماند پرسید که حدیث است ؟ نظام گفت : بلی و اقامه عدلین کرد و گفت که ؛ اگر دعوی بر میت بود قسم استطهاری هم ذکر می کردم . نظام العلما گفت : ( صلی الله علیه و آله ) معلوم است که حضرت رسول { **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوتِرَ** } شأن نزول . می گذشت ، عاص گفت : این مرد ابتر است عن قریب می میرد و اولادی از او نمی ماند حضرت نبوی غمگین شد از برای تسلیت آن حضرت ، این سوره نازل شد . حال بگوئید که این چه تسلیت است ؟ سید گفت : که ؛ واقعاً شأن نزول سوره این است ؟ نظام العلما گفت : آری و اقامه شهود نمود . سید مهلتی خواست و نظام العلما از سر این سخن درگذشت و از در دیگر درآمد و گفت : ما در ایام شباب و جوانی به اقتضای سن مطالعه می کردیم و این حال می خواهم شما معنی آنرا بگوئید که « إذا دخل الرجل علی . عبارت علامه را می گفتیم الخنثی و الخنثی علی الأثنی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الأثنی » و چرا باید چنین باشد ؟ سید تأملی کرده پرسید : این عبارت

از علامه نباشد از من باشد ، شما : از علامه است ؟ حصار گفتند : بلی . نظام العلما گفت معنی آنرا بیان نمائید ، آخر باب علم هستی . سید جواب داد که ؛ چیزی به خاطر نمی رسد .

نظام العلماء گفت: یکی از معجزات پیغمبر عربی، قرآن است و اعجاز آن به فصاحت است و بلاغت، تعریف فصاحت چیست و تعریف بلاغت چیست؟ و نسبت ما بین اینها تباین است و تساوی است و عموم و خصوص من وجه است یا عموم و خصوص مطلق است؟ سید فکر بسیار کرده جواب داد که: در نظرم نیست. حضار متغیر شده. نظام پرسید: اگر ما بین دو و سه شك بکنید چه خواهید کرد گفت: بنا را بر دو می گذارم. عالیجناب فضایل مآب حجة الاسلام آخوند ملا محمد مامقانی که از فضلاء عهد و مشربش بر وفق مشرب علمای شیخی بود، تاب نیاورده گفت: ای بی دین تو شکیات نماز را نمی دانی و دعوی بابت معلوم است وقتی که دو: می نمائی؟! سید گفت: بنا را بر سه می گذارم، مولانا فرمود نشد لابد باید سه را گفت. نظام العلماء گفت: سه هم غلط است؛ چرا نپرسیدید، بلکه شك در نماز صبح یا مغرب کرده ام، آیا بعد از رکوع است، قبل از رکوع است، بعد از اكمال سجده است؟ حاجی به آخوند گفت: شما شکر بکنید اگر می گفت: بنا را بر دو می گذارم، زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی می خواهد آن وقت چه می کردید؟ پس جناب حجة الاسلام سؤال کرد که تو نوشته ای که: «اول من آمن بی نور محمد و علی آن وقت تو: این عبارت از شماست یا نه؟ سید باب گفت: بلی از من است. مولانا گفت: «متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود. جناب علم الهدی از سید پرسید که: خداوند و شما {وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ} : عالم فرموده است در قرآن خود ثلثه گفته اید چرا و از کجا؟ سید باب جواب داد که، ثلث نصف خمس است، چه تفاوت دارد؟ علمای مجلس بخندیدند مولانا پرسید که: کسور تسعه چند است؟ سید حیران ماند. نظام العلماء بقاعده نظام طفره را جایز شمرده از مثنوی بینی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده گفت:

## شعر

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز \* \* \* سوز خواهم سوز و با آن سوز ساز

من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود به من بنمای تا مرید شوم و به سبب «ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت؛ زیرا که به علم معروفم و عالم چه کرامت می خواهی؟ نظام العلماء جواب داد که: هرگز تابع جاهل نخواهد شد. سید گفت اعلیحضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض است، او را صحتی ده، حضرت شاهزاده معظم ولیعهد دولت ابد مهد فرمود که: چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما سیوار باشی، ما نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را به او خواهیم داد، سید گفت: در قوه ندارم. حاجی جواب داد که پس بی جهت عزت نمی شود، در عوالم لفظ گنگ، و در عوالم معنی گنگ پس چه هنر داری؟ سید جواب داد که من کلام فصیح می گویم و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ» (بافتح) حضرت شاهزاده معلم ولیعهد مکرم تبسمی فرموده بخندید و بفرمود:

و ما بناء ألف قد جمعا \* \* \* يُكسر في النصب وفي الجرّ معا

سید گفت: اسم من علی محمد با «رب» وفق دارد. نظام جواب داد که هر علی محمد و محمد علی، با «رب» وفق دارند آنوقت باید شما ادعای ربوبیت بکنید نه دعوی بابت. سید باب گفت: من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا می کشید. حاجی گفت: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ باب گفت: بلی. نظام العلماء گفت: شخصی یا نوعی. گفت: شخصی. نظام العلماء گفت: نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او نرجس یا

صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد است و نام پدرت و مادرت چیز دیگر است . مسقط رأس آن حضرت سامره است و مسقط رأس تو شیراز است ، سن مبارک او بیش از یک هزار سال است و عمر شما قریب چهل ، کمال مخالفت در میانه است و آنگهی من شما را نفرستاده ام . باب گفت : شما دعوی خدائی می کنید ؟ نظام العلما پاسخ داد که چنان امامی را چنین خدائی می باید : سید باب گفت که ؛ من به یک روز دو هزار بیت کتابت می کنم که می تواند چنین کند . نظام گفت : من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می کرد آخر الامر

کور شد ، البته شما هم این عمل را ترك نمائید و الا کور خواهید شد . چون معلوم شد که سید را دعوی بی معنی است زیاده از این در حضور مبارک حضرت ولیعهد اعظم - طول الله . بقائه - تطویل کلام بی حاصل ، مناسب ندانستند و برخاستند و مجلس منقضي

دوم : و آن رساله و شرحی است که « ملا محمد تقی مامقانی حجة الاسلام نیر » فرزند مرحوم ملامحمد مامقانی حجة الاسلام ، حاضر در مجلس ولیعهد می باشد

با توجه به اینکه مرحوم « ملا محمد تقی » در آخر رساله خود چنین نوشته است : « فارغ شد از تسوید این اوراق ، منشی آن بنده ضعیف جانی محمد تقی بن محمد التبریزی مامقانی در پانزدهم شهر شوال المکرم از سنه ( ۱۳۰۶ هـ ق ) و امید که مقبول طبع مبارک همایونی آید . معلوم و هویدا می شود که مرحوم ملا محمد تقی رساله مذکور را به درخواست ناصر الدین شاه قاجار - در خصوص بابیت و احوالات علی محمد شیرازی در تبریز . نگاشته است

ملا محمد تقی در این رساله در مقام ایراد بر مرقومه مرحوم ملا محمود نظام العلما می نویسد : « از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارک حضور نداشتند » محاورات آن مجمع را به استناد سماعات افواهییه بکلی تغییر دادند ، مقاولاتی که اصلا اتفاق نیفتاده مذکور داشتند ، بیان واقع را بالمره قلم نسخ بر سر گذاشته اند ، عجب آن است که صورت مجلس را هم به خط حاج محمود نظام العلما که در آن اوقات معلمی اعلیحضرت را داشت ، نسبت داده اند . در صورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم از محاورات آن مجلس بعید العهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده در هنگام سؤال به تکلف خیال چیزی نظر آورده و برای مورخین مرقوم داشته وگرنه خاطر حقیقت مظاهر همایونی خود شاهد راستین و گواه آستین است که این مسطورات را با مقاولات آن مجلس تباین کلی در میان است به نحوی که می توان گفت : کل ذلك لم یکن ، عجب تر آن است که منقولات این دو تاریخ نیز در همین (۱) . قضیه با همدیگر مابینت تامه دارد

شیخگری - بابیگری ، ص ۳۰۹ . 1

بر این اساس « ملا محمد تقی » تصمیم گرفته که محاورات مجلس مذکور را بر اساس تقریر آن توسط پدرش ملا محمد مامقانی که به تصریح ایشان من البدو إلی الختم تقریر فرموده بوده و ایشان به علت کثرت تذکار و تکرار قرائت صورت آن مجلس به نیت یادگار به قید تحریر . در آورد

البته با توجه به اینکه مرحوم ملا محمد تقی توجه داشته است که ناصرالدین شاه خود در مجلس مذکور شرکت داشته و جز با اطمینان خاطر ، ذکر اقوال مرحوم پدرش موافق مصلحت نمی دانسته است ، می توان نظر داد که تصریحات وی در رساله مذکور ، از سندیت خاصی برخوردار است .

: ملا محمد تقی صورت جلسه مجلس ولیعهد و محاکمه باب را در تبریز چنین مرقوم می دارد

در این بین باب را نیز حاضر کرده در يك سمت مجلس جا دادند نظام العلما به استجازه از « والد رو به باب کرد و گفت : « این نوشته هایی که بعضی به اسلوب قرآن و بعضی به اسلوب خطبه های قیصر روم است و ادعیه به توسط اتباع شما در میان مردم منتشر است آیا از شما است یا بر شما بسته اند ؟ گفت : از خدا است . نظام العلما گفت : هر چه از زبان شما جاری شده ؟ گفت : بلی مثل صدور کلام از شجره طور . گفت : این یکی را فهمیدم این اسم باب را که برای شما گذارده ؟ گفت : خدا . نظام العلما گفت : گستاخی است ، خدا این شب بخیر را کجا برای شما کرده ؟ باب متغیر شد گفت : من مسخره شده ام . نظام العلما گفت : از این نیز گذشتیم . شما باب چه هستید ؟ گفت : أنا مدینه العلم و علی بابها ، گفت شما فَادْخُلُوا الْبَابَ سَجْدًا » نظام العلما گفت : باب حطّه هم «باب مدینه علمی ؟ گفت : بلی بلی . نظام العلما گفت : حالا که شما باب مدینه علمی از هر علمی از : هستی ؟ گفت شما بپرسند جواب خواهی داد ؟ گفت : بلی شما مرا نمی شناسید ، من همان شخصم که هزار سال بیشتر است انتظار مرا می برید . پس والد فرمودند : سید تو اول دعوی بابت امام را داشتی ، حالا صاحب الامر غائب شدی ، گفت : بلی من همانم که از صدرالاسلام انتظار مرا می برید . والد از این حرف گزاف سخت برآشفته فرمود : سید ! حیا چرا نمی کنی این ما انتظار آن امامی را می بریم که پدرش ! چه لاف و گزاف است می زنی ؟

امام حسین عسکری و مادرش نیز نرجس بنت یشوع است و در سنه دویست و پنجاه و شش . « در سر من رای » از مادر متولد شده و از مکه معظمه با شمشیر ظهور خواهد کرد

ما کی انتظار سید علی محمد پسر سید رضای بزاز شیرازی را که دیروز از شکم مادر بیرون آمده می بریم ؟ وانگهی صاحب عصر وقتی که تشریف می آورند جمیع موارث انبیا از آدم تا خاتم در خدمت ایشان است ، شما یکی از آن موارث را در بیار ببینم ؟ گفت : مأذون نیستم . والد تغیر کرده فرمودند : تو که مأذون نبودی بسیار غلط کردی و سرت را به دیواری زدی آمدی برو و مأذون شو بعد از آن بیا ، صاحب الامر غیر مأذون نوبر است . گذشته از این صاحب عصر کرامات و معجزات دارد ، بسم الله تو همین عصا را که در دست داری از دهان کن تا ما ایمان **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ** } : بیاوریم . پسر علم الهدی گفت : جناب آقا خدا در کتاب کریم فرموده حکم آیه منسوخ است یا باقی است ؟ گفت : باقی است . { **مِن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خَمْسَهُ** گفت : پس شما از چه بابت در کتاب خود آورده ای : « واعلموا إنما غنمتم من شيء فإن حکم آیه منسوخ قول خدا نیست ؟ گفت آخر سهم امام به من می رسد . « للذکر ثلثه علم الهدی گفت : سهم امام نصف خمس است و نصف خمس ، عشر می شود نه ثلث . نه خیر ثلث می شود . حاضرین همه خندیدند : گفت

پس از سؤالات دیگر هر يك از سه نفر می نویسند : علم الهدی گفت : جناب آقا شما در کتاب خود گفته ای که ؛ من در خواب دیدم که حضرت سید الشهداء را شهید کرده اند و من چند کف از خون خوردم و باب فیوضات بر من مفتوح شد این درست است ؟ گفت : بلی . والد فرمود : تو چه عداوت با سید الشهداء داشتی که خون او را خوردی ؟ مرحوم نظام العلما به آخر هندی جگرخوار بود ؟ جوابی از آقا نترآوید . پس والد بعد از تغیرات و تغیر زیاد : شوخی گفت از این حرفهای گزاف او فرمود : خوب لوطی شیرازی این دیگه چه منافقی و حقه بازی است ؟ وقتی که اتباع شیخ احسانی از تو سؤال می کنند در جواب آنها می نویسی ؛ احمد و کاظم -

صلوات الله عليهما - و چون سيد يحيي پسر سيد جعفر دارابي كه پدرش در مسئله معاد با شيخ احسائي مخالف است از تو سؤالي مي كند در جواب مي نويسي كه ؛ شيخ در معاد خبط کرده و صريحاً تكفيرش مي كني » و لقد أجاد السيد جعفر دارابي فيما كتب في سنا برق المحيط بالمشارك و المغرب « آن صلوات

فرستادنت چیست و این تخطئه و تكفيرت چه ؟ تو اگر آدم درستي هستي چرا در سر يك « . ريسمان نمي ايستي سيد سر بزير انداخته جوابي نگفت

سوم : ناصر الدين ميرزا ، پس از اتمام مجلس مباحثه در پاسخ امريه محمد شاه قاجار نامه اي رسمي نگاشته است و شاه را بطور كلي از نتيجه اين مجلس گفتگو آگاه ساخته است . كه به قول احمد كسروي : اين سند از هر باره ارجدار و استوار است زيرا نوشته (1) . رسمي دولتي است . گزارشي است كه وليعهدي براي آگاه بودن شاهي نوشته

متن این نامه در كتابخانه مجلس شوراي ملي نگهداري مي شده است و ادوارد براون در : صفحه ( ۲۵۲ ، ۲۵۹ ) در كتاب

Materials for Study of the Babi Religion 1918 .

. آن را ضبط و ثبت نموده است

ميرزا ابوالفضل گلپايگاني ، سند مستند « از لحاظ منابع موثق بهائيت كتاب : « كشف الغطاء است . وي بي آنكه متعرض محتويات نامه ناصر الدين ميرزا وليعهد به پدرش محمد شاه قاجار شود و يا با تاويلاتي ، مصمم به وارونه كردن حقايق شود ، گزارش وليعهد را قبول و از آنجائي كه آن را به عنوان مقدمه نتائجي مورد نظر ، در مقام حسينعلي ميرزا به كار گرفته است به مضافاً آنكه خود معترف است ، پس از . اصالت و حقيقت آن صريحاً و آشكار اعتراف کرده است خلع محمد علي شاه كه مخازن دولتي به تصرف ملتیان در آمد - يكي از محبين تاريخ ، عكس برداشته و منتشر ساخته است (2).

: متن عريضه وليعهد ناصر الدين ميرزا به محمد شاه قاجار

هو الله تعالي شأنه

قربان خاك پاي مبارك شوم ، در باب فرمان قضا جريان صادر شده بود كه علماي طرفين را « احضار کرده با او گفتگو نمايند . حسب الحكم همايون محصل فرستاده با زنجير از اروميه آورده به كاظم خان سپرده و رفته به جناب مجتهد نوشت كه آمده با ادله و

بهائىگري ، ص ۳۳ . 1

كشف الغطاء ، پاورقي صفحه ۲۰۵ ، همچنين مراجعه شود به كتاب : ظهور الحق ، . 2 . مازندراني ، جزء سوم ، صفحه ۱۴ ، كه عيناً نامه مذکور را كليشه کرده است

براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند . جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی از معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی دینی و کفر او اظہر من الشمس و واضح من الشمس است . بعد از شہادت شہود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست . لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام ؛ امیر اصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند . اول حاجی محمود پرسید کہ مسموع می شود کہ تو می گوئی من نائب امام هستم و بام و بعضی کلمات گفته ای کہ دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری توست . گفت : بلی حیب من قبلہ من نائب امام هستم و اطاعت من بر شما لازم است بہ دلیل . باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است « ادخلو الباب سجداً » و لیکن این کلمات را من نگفته ام . آن کہ گفته است ، گفته است . پرسیدند گویندہ کیست ؟ جواب داد آن کہ بہ کوه طور تجلی کرد .

### روا باشد انا الحق از درختی \* \* \* چرا نبود روا از نیکبختی ؟

منی در میان نیست . اینها را خدا گفته است . بنده بہ منزله شجر طور هستم . آن وقت در او خلق می شد . الان در من خلق می شود و بہ خدا قسم کسی کہ از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشیدند منم . آنکہ چهل ہزار از علما منکر او خواهند شد منم . پرسیدند : این حدیث در کدام کتاب است کہ چهل ہزار عالم منکر خواهند گشت . گفت : اگر چهل ہزار اما در . نباشد چہار ہزار کہ هست . ملا مرتضی قلی گفت : پس تو از این قرار صاحب الامری احادیث هست و ضروری مذهب است کہ آن حضرت از مکہ ظہور خواهند فرمود و نقبای انس و جن با چهل و پنج ہزار از جنیان ایمان خواهند آورد و موارث انبیاء از قبیل زہرہ داود و عصای موسی و نگین سلیمان و ید بیضا با آن خواهد بود ، کو عصای موسی و کو ید بیضا ؟ جواب داد کہ ؛ من مأذون بہ آوردن اینها نیستم بہ جناب آخوند ملا محمد گفت : غلط کردی کہ بدون اذن آمدی . بعد از آن پرسیدند کہ ؛ از معجزات و کرامات چہ داری ؟ گفت : اعجاز من این است از برای عصای خود آہ نازل می کنم و شروع کرد بہ خواندن این فقرہ

بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات و الأرض كما  
 . « خلق هذه العصا آية من آياته

سموات» را بہ فتح خواند . گفتند : مکسور « اعراب کلمات را بہ قاعده نحو غلط خواند . تاء بخوان . آنگاہ « الأرض » را مکسور خواند . امیر اصلان خان عرض کرد : اگر این قبیل فقرات از جملہ آیات باشد من ہم توانم تلفیق کرد و عرض کرد

باب بسیار خجل شد . بعد از آن . « الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح و المساء » سؤال ( علیہ السلام ) حاجی ملا محمود پرسید : در حدیث وارد است کہ مأمون از جناب رضا مأمون گفت : « . » نمود کہ دلیل بر خلافت جد شما چیست ؟ حضرت فرمود : آہ « أنفسنا لو لا نساؤنا » ؟ حضرت فرمود : « لو لا أبناؤنا » این سؤال و جواب را تطبیق بکن و متعدی را بعد از آن مسائلی چند از فقہ و سایر علوم . بیان نما . ساعتی تأمل نموده جواب نگفت حتی از مسائل بدیہیہ فقہ از قبیل شک و سہو پرسیدند . پرسیدند . جواب گفتن نتوانست ندانست و سر بہ زیر افکنده باز از آن سخن های بی معنی آغاز کرد کہ من همان نورم کہ بہ این غلام . طور تجلی کرد ؛ زیرا کہ در حدیث است کہ آن نور ، نور یکی از شیعیان بوده است گفت : از کجاکہ آن شیفته تو بودی ، شاید نور ملا مرتضی قلی بود ، بیشتر از بیشتر شرمگین شد و سر بہ زیر افکند . چون مجلس گفتگو تمام شد ، جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب زده و تنبیہ معقول نمود و توبہ و بازگشت و از غلطهای خود انابہ و استغفار کرد و التزام پا بہ مہر ہم سپرده کہ دیگر از این غلط ها نکند و الان محبوس و مقید است .

. منتظر حکم اعلیحضرت اقدس ہمایون شہریاری روح العالمین فداه است

» . امر امر همایون است

با توجه و تعمق و مقابله سه مأخذ مذکور در باب چگونگی مجلس ولیعهد معلوم می شود در مجموع صورت مجلس مباحثی با هم ندارد و ظاهراً تنها در اجمال و تفصیل آنها تفاوتی را به (1) . وجود آورده است

احمد کسروی در کتاب : بهائیگری به نظریه عباس افندی در خصوص مذاکره مجلس . 1 ولیعهد چنین اشاره می کند : عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح ، در این باره چنین می نویسد : نکته نحوی گرفتند احتجاج به قرآن نمود و اینان بمثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد . ببینید که چگونه داستان را به رنگ دیگری انداخته و دروغی از خود به آن افزوده . زیرا چنانچه آنکه باب درمانده و (پیداست به باب غلط نحوی گرفته اند غلطهای بسیار آشکار - ) نه نکته پاسخی نتوانسته . نه آنکه پاسخ گفته و از قرآن نیز مانده هایی یاد کرده . این يك نمونه است که چگونه ناچار شده اند تاریخ را کج گردانند و به داستانها رنگهای دیگر دهند .

با این همه در مقام ارزیابی مجلس ولیعهد ناگزیر به بیان مسئله ای هستم که مرحوم زعیم الدوله به نگارش آن توجه اصولی و در عین حال بحقی کرده است

ایشان از زبان مرحوم جدش ، که خود حاضر در مجلس ولیعهد بود شنید که خطاب به : شاهزاده اسکندر میرزا و در مقام پاسخ سؤال او مبنی بر چگونگی مجلس ولیعهد می گفت

همانطور که باب از آوردن دلیل و حجت . آنان کار نیکویی نکردند که چنین سؤالاتی نمودند « باز ماند . چه آن مرد مدعی نبوت و رسالت و دین سازی بود و اینان او را به صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع می آزمودند . کاش می دانستم به جای آن سؤالات ؛ چرا از انتقاد بر اساس عقاید او خودداری می کنند و عدم توافق و تطبیق نظریات او را یا ناموس طبیعی و فطری بشر گوشزد نمی کنند . باب به صراحتی تمام می گفت که : *أول من آمن بی نور محمد و علی* . پس چگونه ممکن است باب به قوانین و احکام کسی که خود را از او بالاتر می داند رفتار کند . ( ولی علمای مجلس از او شکایات نماز می پرسند ) و از طرفی باب ادعای نیابت قائم و بلکه بابیت علم می کرد . پس لازم بود که بر کلیه امور واقف باشد و عجز او در آن مجلس دلیل بزرگی است بر بطلان دعوی . امر غریب این است که وی ادعای نجات قوم خود بلکه کلیه بشر می نماید . در این صورت چرا دعوت را در عراق یا در اروپا نکرد ؟ آیا ایران تنها شایسته دعوت بود یا سایر قطعات دنیا ارزش دعوت نداشتند و اگر بعثت برای ایران بود ، آیا بهتر نبود که کتاب اصلی احکام وی به فارسی باشد در صورتی که کلیه انبیا به لسان قوم دعوت کرده اند نه اینکه مانند باب زبان عربی را غلط بدانند و در فارسی پیچیده و مرکب از حروف و اعداد و رموز جفر بنویسد و اگر منظور اغلاق و اشکال است خوب بود به زبان پهلوی . می نوشت که کسی نفهمد و انتقاد نکند

طبق نوشته میرزا مهدی خان : « جدش با باب مباحثه نیز کرده و از او پرسیده است که شریعتی دیگر را نسخ نمی کند مگر آنکه نسبت به ما قبل خود اتم و احکم باشد . تو بسیاری از مواد شریعت را به عنوان اکمال و اتمام تغییر داده ای . اگر تو مسلمانان ، که به ایوم اکملت لکم دینکم « دین کامل است و احتیاجی به کمال ندارد . اگر شریعت « : مصداق

جدیدي آورده اي پس عيوب و نواقص اسلام چه بود که تو شریعت تازه اي آورده اي ؟ باب با تبسم گفته : این سؤالات مقدماتي دارد که بیان خواهم کرد ، اما نه امروز نه این مجلس . دوباره جد میرزا مهدي خان پرسیده که ؛ صعود عیسی قبل از موت بود ( عقیده اهل اسلام ) . عقیده مسیحیان ) ؟ باب باز گفت : این بحث وقت زیادتری می خواهد (یا بعد از دفن

### تصویر

**صورت مکتوب منسوب به ناصرالدین میرزا که به پدرش محمدشاه نوشته است .  
کلیشه مذکور عیناً از کتاب ظهور الحق فاضل مازندرانی مبلغ مشهور بهائیان  
عکس برداری شده است**

عقیده جد « میرزا مهدي خان زعیم الدوله » را که آقای عبدالحسین نوائی در ذکرحواشی کتاب مرحوم « اعتضاد السلطنه » آن را پسندیده است ، توجهی معقول به نظر می رسد

از يك طرف جوان عامي و پرمدعا و بي سوادى ادعاى علم كلّ ولدنيّ مي كند ، اما

مقدمات علوم و معارف را نمی داند و حتی از فهم بدیهیات عاجز است و از طرفی زبده علمای شهری بزرگ مانند تبریز از کسی که ادعای نبوت و مهدویت می کند راجع به ( تخمه ) کردن یا معنی عبارت علامه در باب غسل جنابت خنثی یا اعلال قال ، پرسش می کنند و پیش خود این معنی را در نظر نمی گیرند که صرف دانستن این مطالب ( به فرض اینکه باب آنها را علامت و مجوز ادعای نیابت و مهدویت و دین سازی می شود یا نه و آیا مثلاً ( می دانست ملا محمود که این سؤالات را می کرده و مسلماً آنها را می دانسته حق داشته چنین ادعائی یکند یا نه ؟ به هر حال هر چه بود باب ناتوان تر از آن بود که بتواند همین سؤالات سطحی و بی مورد را جواب بدهد و سرانجام به شرحی که گذشت مچش باز شد و معلوم شد که جز ادعای واهی چیزی در چنته ندارد . چنانکه سؤالات جد میرزا مهدي خان را هم جواب نتوانست بگوید و آنها را موکول به وقت دیگر و جلسه دیگر یعنی در حقیقت تعلیق به محال کرد<sup>(1)</sup> . »

به گفته احمد کسروی علی محمد شیرازی : « هیچی نتوانسته و جز نمی داند و نمی توانم پاسخی نداشت از آنسوی با غلط بافی های سخنان سست و خنک خود ، زبان ریشخند ملایان و دیگران را به خود باز گردانیده و بار دیگر کار به چوب خوردن و غلط کردم گفتن انجامید<sup>(2)</sup> . »

چون مجلس گفتگو تمام شد جناب « : در خاتمه نامه ناصرالدین میرزای ولیعهد خواندیم که شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول و توبه و بازگشت و از « . غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلطها نکند

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می نویسد : « چون در این عریضه انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است مناسب چنین به نظر می آید که صورت همان<sup>(3)</sup> . » دستخط مبارک رانیز محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم

1 . فتنه باب ، ص ۱۲۶ ، توضیحات آقای عبدالحسین نوائی .

بهاینگری ، ص ۲۲ . 2



بدین لحاظ و آنچه که مسلم و مشخص است توبه نامه ای است که علی محمد شیرازی به دستخط خود آن را خطاب به ولیعهد نوشته و به مهر خود آن را ممهور ساخته است .

توبه نامه علی محمد شیرازی که یکی از مهمترین اسناد بی پایگی دعاوی علی محمد شیرازی است نه تنها مورد تأیید کتاب کشف الغطاء قرار گرفته است بلکه از این طریق سند مذکور مورد تصویب عباس افندی و بهائیان است .

در پاورقی صفحه ( ۲۰۵ ) کتاب کشف الغطاء متن توبه نامه علی محمد شیرازی همراه با نامه ولیعهد ناصرالدین میرزا که شرحش مذکور افتاد از نظر مؤلف کتاب کشف الغطاء اصل این دو مکتوب و بعضی مکاتیب رسمی آخری را که مندرج می گردد پس از خلع محمد علی شاه که مخازن دولتی بتصرف ملتیان در آمد یکی از محبین تاریخ عکس برداشته و منتشر ساخته است .

تأکید مؤلف کشف الغطاء که در صفحه ۲۰۴ به کلماتی از قبیل : « صورت همان دستخط مبارک » . صورت دستخط حضرت نقطه اولی به ناصر الدین شاه به خوبی نشان می دهد که مؤلف کشف الغطاء مصدق عین توبه نامه به دستخط علی محمد شیرازی است و مؤلف بهائی کتاب مذکور از آن جهت به شرح تفصیلی مجلس ولیعهد و ذکر نامه های متبادله بین ولیعهد و علما تبریز و انتشار صورت دستخط علی محمد شیرازی نموده است تا میان مقام علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی بهاء مقایسه کند . یا به گفته خود ایشان : « در این مقام مندرج سازیم و موازنه آنرا با الواحی که از قلم جهان قدم در سجن اعظم به جهت ملوک » . و سلاطین عالم نازل گردیده به دقت نظراولی البصائر واگذاریم

صاحب کتاب کشف الغطاء بر اساس این تصریحات خواسته است نشان دهد ، علی محمد شیرازی با مشاهده شکست خود در مجلس ولیعهد و تنبیه و چوب زدن او ، دست از تمامی دعاوی خود برداشت و در عریضه ای انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است ولی میرزا حسینعلی در زندان عگا ، با تمام رنجهایی که دید میدان خالی نکرد ! و حتی نامه هائی به زعم مؤلف کتاب مذکور ، به ملوک و سلاطین عالم نوشت . در حقیقت کشف الغطاء در مقام موازنه بین علی محمد شیرازی و

حسینعلی میرزا ، ندانسته با اثبات ضعف نفس و انابه و استغفار و التزام پا به مهر سپردن علی محمد شیرازی خط بطلان برحقانیت علی محمد شیرازی کشیده تا به فکر خود حقانیت ! میرزا حسینعلی را اثبات کند ؟

به هر حال به استثنای کتاب کشف الغطاء که متن کامل و جامع توبه نامه را عیناً از روی دستخط علی محمد شیرازی ثبت کرده است ، ادوارد براون نیز عکسی از توبه نامه علی به چاپ رسانیده Babi of Study for Material محمد شیرازی برداشته و کلیشه آن را در کتاب : است . اینک متن توبه نامه علی محمد شیرازی را ذیلا به استحضار می رسانیم

الحمد لله كما هو اهله ومستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد « خود شامل گردانیده . بحمدالله ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر باغیان فرموده . اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدي نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد . اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است ، ولی چون قلم موقن به توحید خداوند جل و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ( صلی الله علیه وآله ) ذکره و نبوت رسول منزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده ، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده را ادعای ( علیه السلام ) دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجة الله می دانم ) و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر . مستدعی از الطاف ( مبطل حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند والسلام

. انکار کلیه دعاوی ، به سبب يك تنبيه جزئی بود که از علی محمد شیرازی بعمل آمد

مرحوم رضا قلی خان هدایت در « روضة الصفا » می نویسد : « مجلس منقضي شد و

محمد کاظم خان فراشباشی ولد اسماعیل خان قراجه داعی که نگهبان و میزبان او بود سید را به منزل خود برده محفوظ داشت و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او به شبهت افتاده بودند دیگر روز سید را به حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یا ساق زنند . فرایشان سرکاری بنا بر حسن عقیده در این کار تقدیم نکردند . به حکم علمای اعلام حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام ، ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می گفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص (1) . « شد

مرحوم میرزا محمدتقی لسان الملك به انگیزه چوب زدن علی محمد شیرازی اشاره دقیقی دارد . ایشان از زبان ناصر الدین میرزا ولیعهد خطاب به علی محمد شیرازی می نویسند :

چون مردی دیوانه بوده ای حکم به قتل تو نمی رانم لکن با چوبت رنجه و شکنجه می فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در جهان به آن حضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد .

این بگفت و به اعوانان و فرایشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و هر دو پای استوار به بستند و با چوب مضروب داشتند . باب فریاد برداشت و به استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود و نظام العلماء يك تن از مردم خود را بر سر او بداشت و همی تلقین کرد که بگو (2) . « پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او بدین گونه همی بازگفت

میرزا جانی کاشانی در این خصوص می نویسد : « حضرات ملاها گفتند : بلی چون ایشان لهذا شیخ الاسلام این تعهد را نموده و . سید می باشند . خوب است که سادات چوب بزند آن جناب را به خانه خود دعوت نمود و فرش به جهت زیر تنه مبارک گسترده و سید هیچده (3) . چوب به پاهای مبارک زد به عدد حروف حی و اسرار آن زیاد است . محل ذکر تو حالا نیست

---

ج ۱۰ . 1

ج ۳ ، ص ۱۳۰ . 2

نقطه الكاف ، ص ۱۳۸ . 3

---

241

### تصویر

صورت جواب علماء به توبه نامه علي محمد شیرازی که به مهر ابوالقاسم  
الحسنی الحسینی و علي اصغر الحسنی الحسینی مختوم است

---

242

### تصویر

. عین خط علي محمد شیرازی ، مبنی بر توبه و استغفار از دعاوی خود

این اسراری را که میرزا جانی برای عدد هجده قائل شده است ، ناشی از تصریح به

---

243

این مسئله است که سید هجده چوب به پاهای مبارک زد در حالی که : نبیل زرندی در کتاب  
«! (1) . تاریخ نبیل تصریح می کند : فقط ۱۱ ضربه چوب به کف پای وی زده شد

از این معلوم می شود ، که علي محمد شیرازی به سبب يك تنبيه جزئي دست از کلیه  
دعاوی خود برداشت و همین امر موجب آن گردید که علمای تبریز در صدر ورقه توبه نامه علي  
محمد شیرازی به نقل از کتاب کشف الغطاء شبهه خبط دماغ را موجب تأخیر قتل وی قلمداد  
: کنند و چنین بنگارند

: صورت جوابی که مجتهدین تبریز در صدر ورقه نوشته اند

سید علي محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشراف والا ،  
ولی عهد دولت بی زوال ، آیده الله و سده و نصره و حضور علمای اعلام اقرار به مطالب  
. چندی کردی ( کذا ) که هر يك جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل

توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط  
« . دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می شود

حرره خادم الشریعه المطهره

محل مهر محل مهر

ابوالقاسم الحسنی الحسینی علي اصغر الحسنی الحسینی

آنچه مسلم است ، صورت اصلي دستخط علي محمد شيرازي در قاب عكسي در سالن قديمي كتابخانه مجلس شوراي ملي آويزان بوده است .

مطلعان و كساني كه به كتابخانه مجلس رفت و آمد داشته و دارند ، اذعان مي دارد كه خود صورت دستخط علي محمد شيرازي را كه در قاب عكسي در سالن كتابخانه مجلس شوراي ملي آويزان بوده كراراً ديده اند و در زمان مسؤولان وقت ، آن را برداشته به كجا برده و يا ! تحويل داده اند معلوم نيست

مؤلف اين كتاب در آبان ( ۱۳۵۳ ) تحقيقات جامعي در كتابخانه مجلس شوراي ملي

ص ۳۲۴ . 1

به عمل آورد ولي مسؤولان از توبه نامه مذکور اطلاعي نداشتند و از آنجائي كه احتمال داده مي شد در صندوق كارپردازي مجلس گذارده شده باشد ، كوشش به عمل آورد تا به محتويات صندوق مذکور دستيابي پيدا كند ، ولي بعدها معلوم شد كه توبه نامه در صندوق ! كارپردازي موجود نيست

از آنجائي كه صاحب اصلي اين سند ، ملت ايران مي باشند مي بايست تحقيق و بررسي هائي از مسؤولان كتابخانه در سنوات مختلف خاصه در سالهاي ۱۳۱۵ به بعد صورت پذيرد تا از سند مذکور اطلاع دقيق و يا در صورت اثبات مفقود شدن آن پرده ها از يك دستبرد جنابكارانه بالا رود و نقشه هاي زعماي بهائي ايران به عنوان خدمت به كتابخانه مجلس و در . . ! لباس كتابدار و مسؤول كتابخانه معلوم همگان گردد

### ج ( اعدام مخبط

مرحوم اعتضاد السلطنه مي نويسد : « به صوا بديد ميرزا تقوي خان ، سليمان خان افشار به (۱) . جانب آذربايجان رفت تا باب را از قلعه چهريق آورده به معرض هلاك در آورد

برادر محمد شاه كه در آن ايام حكومت آذربايجان را داشت باب (۲) حشمت الدوله حمزه ميرزا را از زندان احضار كرد . و براي كسب فتواي قتل او از طرف علما وي را به همراهي چند فرارش . به در خانه آنان فرستاد

آنچه كه مسلم است علما تبريز از اعدام كسي كه شبهه خبط دماغ او همچنان به قدرت خود باقي بود ، كراهت داشتند . و بنا به تصريح اعتضاد السلطنه : حشمت الدوله ، چون كراهت خاطر علما راديد ، شبانگاه باب را حاضر مجلس ساخت و ميرزا حسن خان وزير نظام و حاجي ميرزا علي پسر حاجي ميرزا مسعود و سليمان خان افشار را نيز طلب داشت . در آن مجلس . حاجي ميرزا علي احاديث مشكله را از وي سؤال كرد . باب از جواب عاجز ماند

فتنه باب ، ص ۲۸ . 1

مرحوم زعيم الدوله مي نويسد : وقتي والي ديد علماء استنكاف از حضور كردند ، مجلس . 2 . عوامانه اي از اعيان ، مستخدمين دولت و مأمورين حكومت تشكيل داده ، مفتاح الأبواب ، ص ۱۷۲ .

### تصوير

**قسمتي از الواح نقطه اولي و آقا سيد** : « هيكل مذکور که در صفحه ۲۶ کتاب حسين کاتب » چاپ شده است . به خط محمدعلي شيرازي . و نشانه آشکاري از **! فکر و روح وي در نزول آيات مي باشد**

حشمت الدوله گفت : شنیده ام که تو خاطر خویش را مهبط وحي آسماني داني و قرآني از خود آورده اي . اگر چنین است از بهر اين چراغهاي بلور نیز آيتي بخوان ! باب پاره اي از آيت نور را با برخي از آيات ملك مختلط کرده بخواند . حشمت الدوله گفت تا آن کلمات را نوشتند ، باب را گفت : اگر اين آيت وحي آسماني است ، از خاطر فراموش نشود . اين آيت را اعادت . . . . ! کن ، چون باب ديگر بار قرائت کرد ديگر گونه بود

از بيم آنکه اگر او را پنهاني مقتول سازند ، دور نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غيبي اختيار کرده است و به اين اميد که ديگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود ، دست از فتنه باز ندارند گفتند که بهتر آن است که او را در ميان شهر و بازار بگردانند تا تمام مردم او را ببينند بعد از آن به قتل آورند .

بدین جهت ميرزا علي محمد باب را با ملا محمد علي و سيد حسين برداشته و به خانه حاجي ميرزا باقر امام جمعه تبريز و ملا محمد مامقاني و آقا سيد علي زنوزي بردند <sup>(1)</sup> .

مرحوم زعيم الدوله در کتاب : « مفتاح الابواب » با توجه به تصريحات مرحوم لسان الملك در کتاب : ناسخ التواريخ و اقوال جد و پدرش که خود حاضر و ناظر بودند و مؤلف پس از تطبيق آن با ديگر تراجم ، و حتي منابع موثق با بيان و بهائيان خاصه کتاب تلخيص تاريخ نبيل زرندي و نقطه الکاف ميرزا جاني کاشاني و کواکب الدريره آواره و مقاله شخصي سياح عباس افندي : اقوال آن را صحيح تر تشخيص داده و آنرا محل اطمينان مي داند ، مي نويسد

صبح فردا ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ هجري ( بنابر دفاتر رسمي دولتي ) و صبح ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ ( ) « به گمان با بيان ) آن سه نفر را با عده اي نظامي و پاسبان به رياست رئيس دربانان والي به خانه مرحوم حاج ميرزا باقر مجتهد رئيس علماي اصولي بردند . در آنجا باب معتقدات خویش را « . مکتوم داشت

صاحب ناسخ التواريخ مي گوید : « مشاراليه فتوي به قتل باب داد ولي اين موضوع نزد

من ثبت نیست ، زیرا من بطور تواتر شنیده ام که مجتهد مذکور به هیچ وجه با او مواجه نشد ، زیرا او مریض یا متمرّض بود . آنگاه او را به خانه ملا محمد مامقانی مجتهد رئیس علماء شیخیه بردند و در آن مجلس جد و پدرم حاج میرزا عبدالکریم ، میرزا حسن زنوزی که هر دو « . ملقب به ملاباشی بودند و تعداد بسیاری از اعیان حضور داشتند

هنگامی که باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرامی داشت ، او را در صدر « مجلس پهلوی خودش نشانیده ، مبادرت به سخن فرموده به باب چنین گفت : آیا این کتاب و نوشته ها از تو می باشد ؟ باب گفت : آری اینها کتب من است و من آنها را به دست خودم نوشته ام ، صاحب خانه پرسید به صحت آنچه در این نوشته ها می باشد اقرار و اعتراف داری ؟

باب گفت : آری من به صحت آنها اعتراف دارم ، صاحب خانه پرسید : آیا تو بر عقیده خود باقی می باشی ؟ خودت که می گفتی من مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد هستم ، باب گفت آری ، حجة الاسلام گفت : اکنون کشتن تو واجب گردید و خونت به هدر رفت . چنین گفت و از جا برخاست ( اگر مرحوم حجة الاسلام حکم به وجوب قتل باب داده باشد ، بدین جهت نبوده که وی می گفته است : من مهدی منتظر قائم از آل محمد می باشم ، زیرا این ادعا ملاک کفر نمی شود بلکه از آن جهت بوده که اعتراف به صحت مندرجات کتب و نوشته های خود کرده و در آنجا صریحاً ادعای پیغمبری کرده بود . ) تصریح مترجم کتاب مفتاح « . الباب الابواب

در اینجا میان ناقلین اخبار اختلاف واقع شده است ، صاحب ناسخ التواریخ گفته است که « باب در این مجلس نیز معتقدات خویش را مستور داشت ، برای نجات خود متوسل به حجة الاسلام شد ، نزد او گریه و زاری کرد ، به دامن ردای او چسبید ؛ ولی حجة الاسلام او را طرد کرده و گفت :

و از مجلس بیرون رفت {الان وقد عصیت من قبل }

ولی من از پدرم مکرر شنیده ام که می گفت : باب در این مجلس امر خود را پنهان نکرد و هنگامی که حجة الاسلام برخاست تا از مجلس بیرون برود به دامن ردایش چسبید و من اکنون فراموش نمودم که آیا صاحب خانه این قضیه را فهمید و نادیده

گرفت و یا اصلاً نفهمید پس او را مخاطب داشت و گفت : « حجت شما هم به قتل من فتوی « می دهید ؟

آنگاه صاحب خانه او را طرد کرد و فرمود : ای کافر تو خودت بواسطه نوشته ها و گفته های « . کفر آمیزت به قتل خود فتوی دادی و از مجلس بیرون رفت

آنگاه آنها را برداشتند و به خانه سید علی زنوزی سابق الذکر بردند . مشارالیه هم با باب « سخن گفتند و مطالبی از او شنیدند که عقیده به وجوب قتل او حاصل کردند و به کشتن او . فتوی دادند

من می گویم : جدو پدرم و دو نفر رفقای آنها در این مجلس حاضر نبودند و آنچه را که ذکر « . شد و ذکر می شود بطور تواتر شنیده بودند

مرحوم ملا محمد تقی حجة الاسلام فرزند ملا محمد مامقانی که خود مستقیماً در جریان احوالات علی محمد شیرازی و اعدام او بود ، در همان ایام ، در رساله ای که به درخواست

ناصر الدین شاه قاجار نوشته است ، تصریح می کند که علی محمد شیرازی را : اولاً به خانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا احمد مجتهد تبریز بردند - و در آنجا مشارالیه چیزی از عقاید خود اظهار نداشت . از آنجا به خانه والد حجة الاسلام آوردند و این داعی حقیر آنوقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده و آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواعظ مشفقانه بود با کمال شفقت و دلسوزی به مشارالیه القاء فرمود . در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد . پس والد بعد از یأس از این فقره از در احتجاج در آمده فرمودند : سید کسی که چنین ادعای بزرگی در پیش دارد بی بینه و برهان کسی از او نمی پذیرد ، اینها که : آخر این دعوی ها که تو می کنی دلیل و برهان بر اینها چیست ؟ بی محابا گفت تو می گویی دلیل و برهان بر آنها چیست ؟

والد از روی تعجب خندیده فرمود : سید تو که طریق محاوره را هم بلد نیستی ، از منکر کسی بینه نمی خواهد ، شهود و بینه وظیفه مدعی است ، من که مدعی مقامی نیستم چرا حرفهای من دلیل می خواهد حرفهای شما دلیل : که محتاج اقامه دلیلی باشم . گفت نمی خواهد ؟ والد بعد از تعجب زیاد از این جواب ناصواب فرمودند : ای مرد ! من که به تو حالی کردم که اقامه دلیل وظیفه مدعی است نه منکر ، تو هنوز در امور بدیهیه هم که

جاهلی گفت : دلیل من تصدیق علماء فرمودند : علمایی که تصدیق تو را کرده اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنها را صاحب عقل درستی ندیده ام و تصدیق سفها مناط حقیقت کسی نمی باشد ، گذشته از این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد ، اینک در میان جمیع ملل باطله اسلامیة و غیر اسلامیة علمای متبحر بوده و هستند که تصدیق مذهب خود را می کنند بنابراین ، پس باید جمیع مذاهب و ملل باطله حق باشند و هذا شیء عجیب . گفت : دلیل من نوشته های من . فرمودند : نوشتجات تو را هم اکثرش را من دیده ام جز کلمات مزخرفه مهمله معتل المعانی و مختل المبانی چیزی در آنها مشاهده نکردم و در حقیقت آن گفت : آنهایی که این نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت نوشتجات را دیده اند همه تصدیق کرده اند . والد فرمودند : تصدیق دیگری بر ما حجت نیست و آنگاه این ادعاها که تو می کنی از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی ، دیگر راه ندارد ؛ اگر داری پیاور و الا حجتی بر ما نداری ؟ گفت : خیر دلیل همان است که گفتم . فرمودند : حال باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب الامر و افتتاح باب وحی ، تأسیس و اتیان به مثل قرآن و غیره از این عقائد برگرد خوب نیست ، خود و : آیا در سر آنها باقی هستی ؟ گفت : آری فرمودند . حاشا و کلاً : مردم را عبث به مهلکه مینداز ، گفت

پس والد قدری نصایح به آقا محمد علی کردند اصلاً مفید نیفتاد . موکلان دیوانی خواستند آنان را بردارند ، باب رویه والد کرده عرض کرد : حال شما به قتل من فتوی می دهی ؟ والد فرمودند : حاجت به فتوای من نیست همین حرفهای تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو هست . گفت : نه من از شما سؤال می کنم ؟ فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام که در این دعاوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی به حکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول می دانم ، اگر از این عقاید اظهار توبه نمائی من تو را از این مهلکه خلاص می دهم ، پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و به میدان سرباز خانه حکومت بردند .

نمایشی از فکر و روح علی محمد شیرازی که در خط وی ملاحظه می گردد . این الواح به خط علی محمد شیرازی است که در صفحه ۲۲ کتاب : « قسمتی از الواح نقطه ای اولی و آقا سید حسین کاتب » چاپ شده است

بدین روال مسلم می شود که تصریح کتاب صاحب ناسخ التواریخ و یا اعتضاد السلطنه به اعلام فتوای علماء مبنی بر اعدام مخبط ، ناشی از توجهی بوده است که نسبت به ناصرالدین شاه داشته اند و نمی خواستند اعدام مخبطی را که به هیچ وجه مورد اعتنای اکثریت علماء متشخص تبریز و حتی ایران نبود ، صرفاً مستند به حکم سیاسی و حکومتی کنند . در حالی که مسلم است تصمیم امیرکبیر و تصویب شاه وقت ، تکلیف « حشمت الدوله » را معین کرده بود و علیرغم نظر فقها و علما و عدم شرکت آنان در

مجلس ثانی مباحثه با علی محمد شیرازی ، اگر هم کسب فتوی مقدور نمی شد ، اعدام کسی که بر او شبهه خبط دماغ می رفت ، از نظر حکومت وقت مسلم بود و مسلم بود که به گفته ادوارد براون : « دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته های بی مغز و بی اساس و رفتار (۱) » . جنون آمیز او علما را برآن داشت که به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رای ندهند

با این همه در مورد چگونگی صدور فتوای قتل علی محمد شیرازی « نیل زرندی ! » با وقاحت تمام قلب مطلب کرده و نوشته است :

باری اول او را ( سید باب ) در نزد ملا محمد مامقانی بردند . تا از دور دید حکم قتلی را که « از پیش نوشته بود به دست آدمش داده گفت : به فراشباشی بده . دیگر پیش من آوردن لازم نیست . این حکم قتل را من همان یوم که او را در مجلس همایون ولیعهد دیدم نوشتم و حال هم همان شخص است و حرف همان . بعد از آن به در خانه میرزا باقر پسر میرزا احمد بردند . دیدند آدمش پیش در ایستاده حکم قتل در دست اوست و به فراشباشی داد و گفت : مجتهد می گوید : دیدن من لازم نیست ، پدرم در حق او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت شده . مجتهد سوم ملا مرتضی قلی ، او هم به آن دو مجتهد تاسی نموده و حکم قتل را از پیش . « فرستاده و راضی به ملاقات نشد

زعیم الدوله قضایای پس از تشریفات ظاهری جمع آوری فتوای مبنی بر « اعدام مخبط » را چنین می نگارد :

و چون والی خاتمه کار فتاوی علما را به مستحفظین باب اعلام نمود ، فرمانی صادر کرد تا « باب را در جاده های بزرگ شهر و بازار بگردانند پس او را در حالی که کلاهی از نوع شب کلاه بر سر داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب گردانیدند و ملا محمد علی مذکور را به زنجیر آهنین مقید ساخته بودند و همچنان آنها را سیر دادند تا به میدان موسوم به « سرباز خانه کوچک رسیدند

این سرباز خانه دارای سه در ورودی بود . يك در که از طرف بازار عمومی وارد محوطه ای « یعنی محل ساختن اسلحه و از آنجا : می شد که آنجا را « جبه خانه » می گفتند



. « روي آب انباري مي آمد و سپس چند پله پائين آمده و وارد آن ميدان مي شد

دوم : دري بود که از دالان درازي که روبروي مسجد جامع معروف به مسجد شاهزاده بود «  
. « وارد آن ميدان مي گرديد

سوم : در کوچکي بود که از طرف ميدان محل توپها که آن را ميدان توپخانه و « اوتاغ نظام » «  
( ديوان جنگ ) مي ناميدند وارد آن ميدان مي شد و اين در در ديوار غربي ميدان سربازخانه  
. « واقع بود

ديوارهاي اين ميدان به اطاق ها و حجراتي تقسيم مي شد که محل سکونت سربازها بود . «  
ديوار چهارم غربي اين ميدان را براي اعدام باب اختصاص داده بودند . دو عدد ميخ آهني آورده  
. « بودند و بر همين ديوار ميان دو حجره از حجرات واقع در اين قسمت کوبیده بودند

آنگاه باب را از در اول وارد ميدان کردند و چون به روي آب انبار رسيدند ، قدري در آنجا توقف  
کردند ؛ زيرا تعداد زيادي از اعيان و وجوه شهر در آنجا حضور داشتند . پدرم هم با جمعي از  
دوستان بالاي پله اي که مردم را به ميدان مي رسانيد قرار داشتند و همانجا هم محل توقف  
باب بود . پس پدرم با رفقايش جلو باب آمدند و از وي خواهش کردند که از دعاوي خود دست  
بردارد و در شهري که اشتها دارد که مردم آن بيش از مردم ساير بلاد سادات و اشراف  
اهل البيت را احترام مي کنند خون خود را نريزد ولي او به گفته پدرم توجه نکرد و همچنان  
. « ساکت و آرام بود و علائم و نشانه هاي ترس و هراس و حواس پرتي در او ديده مي شد

: در اين هنگام سه فوج سرباز در ميدان حاضر بودند «

« اول فوج چهارم تبريز «

« دوم فوج اختصاصي تبريز «

سوم فوج کلداني آشوري مسيحي موسوم به بهادران : ( زيرا دولت ايران چند فوج لشکر از  
. « ( نصاراي آشوري داشت

فوج چهارم در سربازخانه و فوج اختصاصي و بهادران تحت سلاح بودند ، اسم سرکرده بزرگ «  
فوج اختصاصي آقاجان بيک زنجاني بود و نام سرکرده فوج بهادران سام

. « خان مسيحي بود

رئيس دربانان والي نزد سرکرده فوج اختصاصي آمده ، حکم قاضي را به اعدام باب و «  
رفيقش به او نشان داد . ولي سرکرده مذکور از اطاعت حکم قاضي امتناع ورزید . عذر وي اين  
بود که او مردی سرباز است و سرباز تابع احکام وزارت جنگ است و تنها از وزارت متبوعه خود  
. « بايد اطاعت کند و نمي تواند حکم غير وزارت متبوعه خود را اطاعت کند

آنگاه رئيس دربان جلو سرکرده فوج مسيحي آمد و حکم قاضي را به وي نشان داد . او اطاعت  
کرد و يك دسته از فوج را که به اصطلاح عثمانيها « بلوک » نامیده مي شد براي انجام حکم  
. قاضي تعيين کرد

. سردسته آنها ( غوج علي سلطان ) مسلمان طسوجي خوئي بود

پس سردسته مذکور دسته خود را به سه صف تقسیم کرد و سپس باب و رفیقش را از مستحفظین تحویل گرفته ، آنها را در قسمت چهارم میدان جلو آن دو میخ آهنی سابق الذکر آورد . با ریسمان محکمی دو شانه آنها را محکم بستند و سپس آنها را بقدر سه ذرع از روی زمین بالا کشیدند .

روی آنها به طرف دیوار بود ولی ملا محمد علی به سر دسته مذکور التماس می کرد که روی او را به طرف تیراندازان برگردانند ، تا تیرهایی را که به سوی او می آید ببیند او هم خواهشش را قبول کرد .

باز خواهش کرد که صورتش را مقابل پای باب قرار بدهد ولی این خواهشش پذیرفته نشد .

آنگاه فرمانده کل فوج یعنی سام خان فرمان پیش فنگ داد و سربازان تفنگ ها را به شکل سلام بلند کردند . مردم همه سکوت کردند ، چنانکه گویا نفس ها قطع شده بود ، دلها به طپش افتاد ، بندها به لرزه درآمد ، صدائی مانند صدای مگس شنیده می شد و چنان سکوت بر مردم حکومت پیدا کرد که گویا مرغ بر سر آنها نشسته بود . دل ها و نبض ها چنان به زدن افتاد که نزدیک بود ضربات آنها شنیده شود . در این هنگام سام خان به رئیس دربانان والی که حکم اعدام را در دست داشت نگاه کرد و او اشاره به تنفیذ حکم

کرد ، پس سام خان فرمانده فوج به صدای نظامی به سرکرده صد نفری اشاره کرد و فرمان تیراندازی از صف اول داد .

آنگاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فرا گرفت وقتی دودها بر طرف شد ، معلوم ولی در این حال باب را صدا می زد و چنین . شد که ملا محمد علی تیر خورده است می گفت : آقای من آیا از من راضی شدی ؟

اما باب پس تیر به طناب وی خورده ، طناب بریده شده و او به زمین افتاده بود و فوری بدرون یکی از حجره های سربازخانه که نزدیک محل سقوط وی بود ، فرار کرده و در آنجا پنهان شده بود .

تماشاچیان و سربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب و فرارش را ببینند . و چون مردم باب را ندیدند ، فریادشان بلند شد و در وهم و خیال افتادند ، پیش خود چنین فکر می کردند : آیا باب به هوا پرواز کرده ؟ آیا به آسمان بالا رفته ؟ آیا از نظرها غائب شده ؟

سرکرده فوج و سرجوخه های لشکر از هیجان مردم و هجوم آنها به وحشت و اضطراب افتادند ، لاجرم سام خان فرمان داد تا نظامیان خط سه گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت ، آنگاه سرکردگان فوج را در فشار گذاشت تا حجات میدان را بگردند . و باب را پیدا کنند .

سرکرده صد نفری غوج علی سلطان وی را در یکی از حجات پیدا کرده با زور او را از حجره بیرون کشید ، با مشت بر پشت گردن او می زد و او را به مردم معرفی می کرد .

آنگاه دو مرتبه مانند اول با طناب بستند و تیربارانش کردند . در این مرتبه چند تیر بر پشت و بر بدنش اصابت کرد و تمام بدنش جز صورتش که سالم مانده بود سوراخ سوراخ شد . پس جثه اش از حرکت افتاد و مردم آسوده خاطر و از وسواس وهم و خیال بیرون آمدند . و بر آنها معلوم شد که باب به هوا پرواز نکرده به آسمان بالا نرفته و از انظار غائب نگشته و فقط چند لحظه ای میان حجره میدان پنهان گشته است .

آنگاه جسد آنان را پائین آوردند ، پاهای آنها را با طناب بستند و در کوچه و بازار کشیدند تا دروازه خیابان و از آنجا به میدان سربازخانه رسیدند . پس آنها را مقابل فوج وسط ، میان « . خندق انداخته خوراک سباع و طیور شدند

این است آنچه صاحب ناسخ التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده اند و این جریان از : هر جهت با گفته پدرم موافق است مگر در دو مسئله

. اول اینکه پدرم آن سرکرده صد نفری را که بر پشت گردن باب می زده است ندیده بود .

دوم : پدرم تصدیق نمی کرد که جثه باب را در کوچه و بازار تا کنار خندق کشیدند . اینک متن : کلام مرحوم پدرم

آنها دو نردبان آوردند و جثه را میان آن نردبان ها گذاشتند . از میدان بیرون بردند و در میان « قول اول هم بعدی ندارد ؛ زیرا ممکن است بعد از بیرون بردن از میدان . خندق مذکور انداختند جثه آنها را از نردبان پائین آورده باشند و چنانچه ذکر شد با طناب آنها را در میان کوچه و بازار . کشیده باشند ولی من این قسمت را ندیده باشم . کلام مرحوم والد تمام شد

این واقعه در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ واقع شد و بنا به گفته بابیان در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ واقع « (۱) . « گردید

در مورد جسد علی محمد شیرازی پس از اعدام (۲) اعتضاد السلطنه در کتاب : فتنه باب می نویسد : « و جسد او را چند روز در میان شهر به هر طرف می کشیدند آنگاه در بیرون « . دروازه انداختند و طعمه سباع شد

و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب : ناسخ التواریخ - سلاطین قاجاریه - می نویسد : « جسدش را روزی چند میان شهر به هر سوی کشیده آنگاه در بیرون دروازه در (۳) . « انداختند و خورد جانوران ساختند

میرزا رضاقلیخان هدایت « در روضة الصفا نظر « (۴) « و « میرزا محمد مهدیخان زعیم الدوله مذکور را تأیید کرده و « کنت دوگوبینو فرانسوی « در فصل دهم از کتاب : « مذاهب و

مفتاح باب الابواب ، ص ۱۷۵ . 1

ص ۲۲ . 2

ج ۳ ، ص ۳۰۵ . 3

مفتاح باب الابواب ، ص ۱۸۲ . 4

به شهادت تمامی محققان و مورخان می نویسد : « جسد او (۱) « فلسفه در آسیای مرکزی . « در خندق بیرون شهر تبریز خوراک درندگان شد

ولي از نظر منابع بهائي ، جسد علي محمد شيرازي خوراك درندگان و حيوانات نشد . چنانچه (و عبدالحسين آواره در كتاب : كواكب الدريره<sup>(2)</sup> عباس افندي در كتاب : مقاله شخصي سياح به آن تصريح کرده اند ، ولي ميرزا يحيي صبح ازل در كتاب : « مجمل بديع في وقايع ظهور<sup>(3)</sup> » : منيع « مي نويسد

پس از واقعه مذکور ( اعدام باب ) حاجي سليمان خان اشخاصي را مهيا نمود که آن جسد را با مرفوع آقا محمد علي برداشته و تفويض به او کنند . نظر به آنکه از ضرب گلوله با هم آميخته شده بود در يك صندوق نهاده و پيچيدند . بدین واسطه حقير هم تصرفي ننموده در همان صندوق در يك جا به امانت بود تا آن که دزديدند . از قرار معلوم پيراهن و لباس ايشان را كنده بودند . چون عادت ايرانيان است ، بر خلاف يهود که قرعه به پيراهني زدند ( كذا ؟ ) و زير . « جامه اي که با ايشان بود نشانه تير شده بود . حاجي سليمان خان آورده بود

بر اين اساس ميرزا يحيي خود اظهار بي اطلاعي از هر چيز حتي جسد و کفن حرير و محل دفن مي نمايد . ديگر آنکه بيان ميرزا يحيي در اينکه جسد را « دزديدند » نکته اي است که هيچ جا ديده نشده و بدون شك هر چند تصريح نشده ، منظور از کساني که جسد را « دزديدند » دشمنان او يعني بهائيه ، پيروان ميرزا حسينعلي بهاء الله بوده اند والا مسلمين توجهي به جسد نداشتند و اگر دسترسي پيدا مي کردند علي رؤس الاشهاد آنرا از ميان . مي بردند و از کسي ترس نداشتند

کواكب الدريره « نعيش علي محمد » : در حالي که طبق نوشته عبدالحسين آواره در كتاب شيرازي توسط سليمان خان افشار از خندق دزدیده شد . نخست به کارخانه حرير بافي « حاج احمد ميلاني » بآبي برده شد و سپس از آنجا به تهران و پس از مدت حدود ۶۰

---

1 . Religions et Philozophies dansl Asienentrole 1865

ص ۶۳ . 2

ج ۱ ، ص ۲۶۸ و ج ۲ ، صص ۸۵ - ۹۵ . 3

---

257

. سال بعد به حيفا - اسرائيل - حمل ، و در محل مخصوصي به نام « مقام اعلي » دفن گرديد

آقاي عبدالحسين نوائي در تحليل نهائي اقوال مذکور ، به نتيجه اي اشاره کرده است که ذکر : آن در اين مقام مناسب به نظر مي رسد

وقتي که انسان با مراجعه به کتب ايشان جزئيات امر را مطالعه کند فکر مي کند که از جسدي مشبک و پاره پاره بعد از اين چند سال چه مي ماند و از آن گذشته جسد موميائي در صورتي که جسد انساني پس از يکي روز . نشده چطور نمي پوسد و بوي نمي گيرد متعفن مي شود به حدي که از تحمل آدمي خارج مي گردد . هرگز بدین مطالب ، عقل سليم تسليم نمي شود و آنچه نقل شد صرفاً براي نشان دادن کليه عقايد مختلف است والا طبيعي ترين مطلب همان است که در طي سه روز افتادن در خندق جانوران چيزي از آن باقي نگذاشته اند<sup>(1)</sup>.

---

257

## ج ( نقد آثار

: علي محمد شيرازي پيرامون كتابهائي كه نگاشته است ، مدعي چند فضيلت است

: - در سوره دوم از كتاب : « أحسن القصص » - تفسير سوره يوسف - مي نويسد 1

وانا نحن قد جعلنا الايات حجة لكلمتنا عليكم افتقدرون علي حرف بمثلها فأتو برهانكم ان «  
كنتم بالله الحق بصيرا تالله لو اجتمعت الانس والجن علي ان يأتو بمثل سورة من هذا الكتاب  
» لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض علي الحق ظهيراً

: و در سوره ( ۵۲ ) كتاب مذکور ، تأکید مجدد مي کند ، و مي نويسد

وان كنتم في ريب مما قد أنزل الله علي عبدنا هذا فاتو با حرف من مثله وادعو الذين قد «  
زعمتم من دون ذكر الله » و در سوره نهم ايضاً مي نويسد « فوريك الحق لن يقدرؤا بمثل بعض  
من حرفه ولاعلي تاويلاته من بعض السر قطميراً وان الله قد أنزله بقدرته من عنده والناس  
» . لايقدرؤن بحرفه علي المثل بالمثل دون المثل تشبيها ذلك من أنباء الغيب

فتمنه باب ، ص ۱۲۶ . 1

- علي محمد شيرازي « تند نويسي » را يكي از فضيلت هاي خود ، و آثارش دانسته در باب 2  
عاشر از واحد رابع كتاب « بيان فارسي » مي نويسد : « خداوند قدرتي به او عطا فرموده و  
نطقي كه اگر كاتب سريعي در منتهاي سرعت بنويسد در دو شب و روز كه فصل ننمايد مقابل  
يك قرآن از آن معدن كلام ظاهر مي گردد كه اگر اولوالأفكار ما علي الارض جمع شوند قدرت بر  
» . . . فهم يك آيه از آن را ندارند

چنين باوري ، از نظر علي محمد شيرازي ، يكي از دلائل اثبات دعوت مقام امامت مي باشد ،  
چنانچه در مجلس وليعهد در برابر طلب دليل به نظام العلما گفته بود : « من به يك روز دو هزار  
(1) » بيت كتابت مي كنم كه مي تواند چنين کند ؟

چنين تصريح مي کند كه : قرآني كه در بيست و سه سال (2) « و در كتاب » دلائل سبعة  
نازل شد خداوند عزوجل قدرت و قوتي در آن حضرت ظاهر فرموده كه اگر خواهد در پنج روز يا  
پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوي به آن نازل فرمايد .

چنين سفارش و (3) - بر اساس دعاوي مذکور است كه حسينعلي ميرزا در كتاب : بديع 3  
تأکید مي کند كه : « من بهمان حجت نقطه اولي ظاهر شده ام بل اعظم لوانتم تشعرون و  
الله الذي لا اله الا هو كه ابدأ دوست نداشته اند جز به نفس ظهور و آيات منزله احدي در  
اثبات امرشان استدلال نمايد . . . و خود نقطه بيان هم روح ماسواه فداه جز به آيات استدلال  
نفرموده اند ، چنانچه در مجالس عدیده ایشان را حاضر نمودند و برهان طلبیدند جز آيات از اين  
مکمن اسماء و صفات ظاهر نشد و هر يك از عباد هم كه طلب حجت و برهان نمودند جواب  
صادر كه به آيات الهي ناظر باشيد كه چه حجت لم يزل آيات الله بوده و كل من علي الأرض را  
» . همين حجت كافي است

بدین روال ، اساس نقد آثار علي محمد شيرازي را بر اساس فضيلت هاي مورد ادعا ، بنا  
مي نهيم . تا بيايم آياتي كه حجت دعاوي اوست ، چگونه آياتي هستند ، كه هيچ كس

---

نظام العلماء جواب داده بود : من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی 1 . دو هزار بیت کتابت می کرد و آخر الامر کور شد . مراجعه شود به فصل سوم ، قسمت ث

ص ۲۶ ، عربی - فارسی . 2

ص ۲۱۷ . 3

نمی تواند مانند آن « حرفی » و یا کلمه و جمله ای آورد و رابطه چنین شاهکارهایی با مهارت « تند نویسی » علی محمد شیرازی چگونه است ؟

مؤلف قبل از دسترسی به منابع موثق باب و بهاء در کتب تحلیلی و انتقادی و درگفتگوها و مباحثات با آگاهان به بهائیت از عدم آشنائی علی محمد شیرازی به زبان عربی و « اغلاط نادرست ، سخن ها می شنید و در مواردی نیز با استماع « فاحش نحوی » و « جعل کلمات یا خواندن نمونه هائی فاحش از آن اغلاط ، احتمال تعصب و یا نقل اقوال بی سند را در ذهن که در « خود خطور می داد . تا اینکه بر حسب تصادف به کتاب : « دائرة المعارف بستانی موضوع خود یکی از برجسته ترین اثرهای متأخر عالم عربی است برخورددم ، دیدم ایشان نیز : در ذیل کلمه « بابیه » می نویسد

کتابه هذا یحتوی علی کثیر من العربی المسجّع و بعض الفارسی إلا أن العربی منه کان ملحوناً فلما سئل عن سبب وقوع اللحن فی هذا الكتاب المنزل مع ان اللحن نقص ، أجاب بأن الحروف و الكلمات كانت قد عصمت و اقتربت خطیئة فی الزمن الاول و عوقبت علی خطیئتها بأن قیدت بسلاسل الإعراب و حیث بعثتنا جائت رحمة للعالمین فقد حصل العفو عن جمیع المذنبین و المخطئین حتی الحروف و الكلمات فاطلقت من قیدها تذهب إلی حیث شاءت من (1) . « وجود اللحن والغلط

---

ج ۵ ، ص ۲۶ ، پطرس بستانی در آخر مقاله مذکور پیرامون بابیه تصریح کرده است : « فهذا 1 . مارواه عنهم السيد جمال الدين الافغانی المشهور و غیره » ص ۲۸

آفای ابراهیم صفائی می نویسند : فصل مربوط به مذهب بابی را در دائرة المعارف بستانی ، چاپ بیروت نیز سید نوشته که محققانه است و حاکی از حسن عقیده او نسبت به باب . می باشد . کتاب : رهبران مشروطه ج ۱ ، ص ۳۱

مقاله را مرحوم سید جمال الدین « . . . . اولاً : طبق تصریح بستانی : « فهذا رواه عنهم . ننگاشته و بستانی سخنان او و دیگران را خود به نگارش درآورده است

ثانیاً در مورد جمله : « حاکی از حسن عقیده او نسبت به باب می باشد » . باید به آگاهی پژوهندگان رسانید ، که بیان مذکور ، مطابق منابع بهائیان و دیگر تواریخ موجود در خصوص شرح حال مرحوم سید جمال الدین ، نادرست و بی اساس است ، چنانچه حسینعلی میرزا این ایام ظاهر شد آنچه که سبب حیرت است از قراری که شنیده « : در « لوح عالم » نوشت شد نفسی وارد مقر سلطنت ایران گشت و مجلس بزرگان را به اراده خود مسخر نمود ، فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است ، آیا چه شده که مظاهر عزت کبری ذلت عظیمی را حال به مقامی تنزیل . . . . برای خود پسندیدند ، استقامت چه شد عزت نفس کجا رفت

نموده اند که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده اند و شخص مذکور درباره این حزب در جراید مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نمود آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به پاریس توجه نمود و جریده ای به اسم عروة الوثقی طبع کرد به اطراف عالم مندرج در کتاب : « مجموعه الواح » ، ص ۱۲۶ . فرستاد

این بیان به خوبی نشان می دهد که مقاله مورد نظر در دائرة المعارف بستانی ، به هیچ وجه از نظر زعمای این دعوی ، حسن عقیده نسبت به باب نمی باشد و از این روی سخن سید حسن تقی زاده به نظر کاملاً منطقی و اصولی می رسد که نوشت : « سید جمال الدین یک مسلمان مترقی و تجدد طلب و نسبت به اسلام بسیار پر شور بود مشارالیه اگر چه متعصب نبود ، ولی پیرو انحرافی در دین هم نبوده مقاله او که در دائرة المعارف پطرس بستانی راجع به مذهب بابیه نوشته دلیل آن است که وی احساسات خوبی به آن مذهب نداشته » . مجله . کاوه ، سال ۲ / شماره ۳ ، دوره جدید ، برلین

بدین لحاظ مرحوم سید جمال الدین نسبت به بابیه نه تنها حسن عقیده نداشته است بلکه ، مدارک متعددی حاکی از آن است که مرحوم سید جمال الدین مخالف بابیه و در مقام یک مسلمان آگاه مخالفی سرسخت بوده است

- سید حسن تقی زاده ، در صفحه ۵ کتاب : « مردان خود ساخته » می نویسد : « . . . 1 شرحی هم راجع به بابیه و تاریخ آنها به طریق رد نیز در روزنامه عربی « مصر » از قول جمال الدین به قلم ادیب اسحاق معروف ملاحظه شده که در زمان اقامت سید در مصر نوشته شده است

- مرحوم جلال الدین مؤید الاسلام ، مدیر روزنامه حبل المتین در مقدمه کتاب : حاجی بابا ، 2 سید جمال الدین در یکی از مراسلات خود به « : جلد اول ، کلکته ۱۳۲۴ هـ ق ، می نویسد نگارنده که اینک موجود است ، می نویسد : « طائفه بابیه که مصداق پهلوانان پنبه اند ، صد سال پیشرفت اقدامات دانشمندان ایران را در ترقیات ملکی و ملتی عقب انداخته چرا که امروزه هر کسی هر حرف مفید به حال ملک و ملت بزند و سخنان صحیح ناشنیده بگوید ، . « جاهلانه نسبتش را به این گروه می دهند و آن بیچاره را از پای در می آورند

- مرحوم سید جمال الدین در کتاب خود به نام : نیچریه یا ناتورالیسم صفحه ۲۸ ، تبریز 3 ۱۳۲۸ هـ ش ، می نویسد : « بابیانی که در این زمان اخیر در ایران یافت شده و هزاران خون عبادالله را به ناحق ریختند ، کوچک ابدال های همان نیچرهای الموت می باشند . . . » مراجعه شود به دفاع از سید جمال الدین حسینی ، ص ۳۴

کتاب بیان او محتوی است از جملات عربی و مسجع فارسی ، با این تفاوت که جملات ( عربی آن مملو از اغلاط است . هنگامی که او را از علت چنین غلط هائی پرسش کردند ، جواب داد : حروف و کلمات در گذشته مرتکب معصیت شده بودند و به این

خاطر ، خداوند جهت عقوبت گناهشان ، آنان را به زنجیر اعراب زندانی ساخت . چون من از جانب خدا برانگیخته شدم و بعثت من برای همه عالمیان رحمت است . لذا خداوند گناهکاران حتی حروف و کلمات را عفو کرد و آنها از زندان اعراب آزاد شدند . تا بهر سوی که می خواهند (1) . رهسپار شوند

بیان « بستانی » از يك سوي مؤيد نويسندگان مسلمان در نقد آثار علي محمد شيرازي بود و جواب علي محمد شيرازي در متن مذکور ، مؤيد عوارضي به نظر مي رسد که مصدق خبط دماغ است . چنانچه ادوارد براون ، تلون افکار و نوشته هاي بي مغز و بي اساس علي محمد شيرازي را از جمله عوامل آن دانسته که علماء را بر آن داشت تا به علت شبهه خبط دماغ بر The Babi Religions P . S9 . اعدام وي رأي ندهند

بعدها که به کتب علي محمد شيرازي دسترسي پيدا کردند ، توجه به اين نکته که آثار علي محمد شيرازي نه تنها فاقد ارزش هاي ادبي است ، بلکه انشاء و نثري را ارائه داده است که مملو از اشتباهات است و چنين آثاري نه تنها حجت دعاوي وي نيست ، بلکه از نظر عربيت حتي يك طلبه درس خوانده غير عرب نيز نمي تواند براي اثبات سواد عربي خود به آنها . استنادي کند ، يا مقبول صاحب فضلي غير عرب ، و يا آشنا به مقدمات کتابت و قرائت افتد .

جهت دستيابي به شناختي عمومي از آثار علي محمد شيرازي که آنها را حجت

---

احمد کسروي در اين خصوص مي نويسد : « اگر سيد باب عربيهاي غلط نيافتي و برخي . 1 سخنان معني دار و سودمند گفتي بيگمان کارش پيش رفتي و به دولت چيره شده آنرا بر انداختي ، ولي اين مرد بيکبار بي مایه مي بود و گذشته از آنکه آن غلط بافي ها را مي کرد و آبروي خود را در نزد باسوادان مي ريخت ، برخي گفته هاي بسيار بي خردانه ازو سر مي زد . مثلاً چون درباره همان غلط بافي ايراد مي گرفتند چنين پاسخ مي داد : صرف و نحو گناهي کرده و تاکنون در بند مي بود . ولي من چون خواستم خدا گناهمش را بخشيد و آزادش گردانيد . » . ببينيد در برابر غلط گوييهاي خود چه بهانه مي آورد . اين سخن يا از روي ريشخند بوده و يا ! گوینده اش جز ديوانه نمي بوده . آیا از اين پاسخ ايرادگيران چه توانستند فهميد ؟

شگفت که عبدالبهاء در کتاب مقاله سياح و ديگران از بهايان و بابيان در کتابهاي ديگر گله کرده اند که به سيد باب غلط نحوي گرفتند گویا چشم مي داشته اند که نگیرند . چشم مي داشته اند که يکي غلطبافي هائي کند و همان را دستاویز دعوي امامي يا پيغمبري کند و مردم چشم پوشيده ايراد نگیرند . بهائیکري ، ص ۲۸

خود مي خواند و بعدها مدعيان جانشيني ، حجت خود را بر آن استوار مي سازند ، ذیلا به ذکر نمونه هائي اکتفا مي کنيم

- در لوحی که در صفحه ۱۸ کتاب : « قسمتي از الواح خط نقطه اولي و آقا سيد حسين 1 کاتب » ، علي محمد شيرازي خود را قائم موعود و زمانش را روز قيامت معرفي نموده و مي گوید : اول کسی که با قائم بيعت کرد محمد رسول الله بود و بعد الاقرب فالاقرب و امروز کسانی که به باب ايمان مي آورند اهل نور و رستگاریند و صریحاً اعلام مي نماید که محمد و همه شهداي او و هرکس به خدا و آیات او ايمان آورده به دنيا رجعت کردند

اينک متن اصلي را جهت ملاحظه صاحبان فضل و ادب تقديم مي داريم . بي آنکه خود نظري : ارائه دهيم

هو الاعلي بسم الله الامنع الاقدس قل هو الظاهر فوق خلقه و هو المهيمن القيوم شهدالله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر يحيي ويميت ثم يميت ويحيي و انه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كل شيء يخلق مايشاء بامر انه علي كل شيء قديراً قل الله حق وان مادون الله خلق و كل له عابدون قل الله يخلق ما يشاء بامر له لن يغرب من علمه من شيء لا في



السموات و لا في الارض و لا ما بينهما إنّه كان بكل شيء عليما و انه كان علي كل شيء قديراً ان يا محمد يصلي الله عليك و ربك و علي الذينهم شهداء من عنده ، ثم علي ابواب الهدا و الذينهم آمنوا بالله و آياته فاولئك هم يصلون عليهم ثم ليسلمون و ان مثل ذلك الأمر كمثل نارالله التي يظهرها يوم القيمة ، إن الذين هم دخلوا فيها فاذاهم يوقنون انه هو قائم الذي ينتظرون يومه من في ملكوت السموات و الارض و ما بينهما و كل بأمره يعملون قل ان يوم القيمة يومئذ قد قضي خمسين ألف سنة و كل كانوا عنه محتجين و لم يبق روح البيان في فؤاد الا ما قد استثنى الله بفضله حروف وجهه او من شاء من حروف خلقه انه كان ذا فضل عظيمًا قل انا قد بدأنا ذلك الخلق و انا لنعيد نهم و عدّا علينا انا كنا قادرين

قل ان الذي خلق محمداً من قبل ليخلقنه من بعد يوم القيمة ثم الذينهم شهداء من عنده ثم من يشاء الله من النبيين و الصديقين انه كان علي كل شيء قديراً قل ان من بايع

بالقائم محمد رسول الله ثم الاقربون هم الاقربون قل ان يومئذ كل من دخل في الباب سجد الله رب السموات و رب الارض رب العالمين فانه هو نور باذن ربه و ان بمثل ذلك يجزي الصابرين قل ان اصحاب النور هم يومئذ اصحاب الرضوان و اولئك هم الفائزون . قل ان اولئك هم جنداً لله و اولئك هم علي الارض ظاهرون و لتظهرن علي الارض كلها بالله فان ما فيها و كان عليها لا يملكه احد الا الله و كل عبادله و كل له ساجدون و ان كل ما في السموات و الارض و ما بينهما قد خلق للذين هم كانوا بالله و آياته من قبل و من بعد موقنين قل ان محمد و الذينهم شهداء من بعده و كل من آمن بالله و آياته قدرجوعوا الي الجنات التي كل بها يوعدون قل تلك الدار الآخرة حيوان باذن ربي و ان أهلهاهم آيات الله يرزقون قل انا قد انشأت انشاء الآخرة و ارفعنا ما كان الناس به يعلمون فضلا من لدنا انا كنا بالخلق راحمين فلتملكن في سنة التي انتم فيها تظهرون ما قد احل الله لكم و لاتصبرن فيها فان الامر كله لله و كل اليه ليرجعون فلتامرون ان يتلو الناس آية اول الكتاب في كل حين و قبل حين و بعد حين الله أبهي الله اعلي الله اعظم الله . انور الله اكبر الله اظهر

### تصوير

از لوح مذکور به خط علي محمد شیرازی ،  
کلیشه ای تهیه کرده ایم که ذیلاً توجه و تأمل  
پژوهندگان را به آن جلب می کند

- در لوحی که در صفحه ۱۴ کتاب : « قسمتی از الواح خط نقطه اولی و اقا سید حسین 2 : کاتب » چاپ شده است ، علي محمد شیرازی چنین نوشته است

**ان يا خلق الله كل تقرؤن ثم لتؤمنون و توقنون الله اظهر** «

### هو الا علي

بسم الله الامنع الاقدس شهدالله انه لا اله الا هو له الخلد و الامر يحيي و يميت ثم يميت ثم يميت و يحيي و انه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كل شيء يخلق مايشاء بامرته انه كان علي كل شيء قديراً ان يا علي قد اصطفيناك بامرنا و جعلناك ملكا تنادي بين يدي القائم انه قدظهر باذن ربه ذلك من فضل الله عليك و علي الناس لعلهم يشكرون ان يا علي انني انا نارالله التي يظهرها الله يوم القيمة و كل بها يبعثون و ينشرون و يحشرون و يعرضون ثم هم في الجنة يسطون قل ان الذين دخلوا في الباب سجد الله رب السموات و رب الارض رب

العالمين فاذا يزيد الله علي نارهم عدد الباب و ليجعلن لهم نورا فاذا هم يعلمون ذلك قائم الذي كل ينتظرون يومه و كل به يوعدون انا قد صيرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحض كل شيء حتي لا يبقى الا وجه ربك ذوالعزة و الجلال و ماشهدنا علي روح ايمان يومئذ الا في عدد الوجه و انا كتابه عالمين و ان اول من بايع بي محمد رسول الله ثم علي ثم الذينهم شهداء من بعده ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين و الصديقين و الشهداء و الذينهم بالله و آياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا ليشهد الله عليهم بما قد دخلوا نار الله التي كل بها ليمحصون فاذا بيعتهم الله من مرافد انفسهم و يخلقهم بمثل ما قد خلقهم اول مرة انه كان علي كل شيء قديراً قل ان الله بما قد نزل من قبل من الايات في ام الكتاب قد خلق محمداً ثم ماشاء كذلك يخلق الله يومئذ ما يشاء بقوله كن فيكون و من ينتظر بعد هذا ظهور مهدي ارجع محمد او احد ممن آمن بالله و آياته فأولئك مالهم من علم الي يوم يرحضي الله و من آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كل في خلق جديد انا قد بدانا ذلك الخلق و انا لنبيدناهم و عدا علينا انا كنا قادرين و من يرزق من بعد بما قدرزقوا من قبل من كل ما هم به

265

ليدينون فأولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا من قبل في القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم تعلمون انا قد انشأنا نشأة الاخرة و ادفعنا كل ما كان الناس به ليدينون قل ان الهوا يطهركم بمثل ما يطهركم الماء ان يا عباد الله فاشكروا و من يعمل بعد ان يوصل اليه حكم حجت ربك فلا يقبل عنه من شيء و ان يومئذ كل مثل الذين اوتوا الكتاب من قبل مالهم من حكم الامن يدخل في دين الله و كان من المخلصين و من قيلو آية من الكتاب او يروي حديثاً من بعد يريد ان يعمل به فأولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبلهم فيدخلهم الله ربهم في دين الحق انه كان علي كل شيء قديراً قل لواجتمع الناس كلهم أجمعون علي أن يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن يقدروا و لو كانوا علي الارض عالمين فلتأمرن الناس كلهم أجمعون أن يقرؤا بالليل و النهار آية التي قد نزلناها في اول الكتاب ليرزقن برزق الله و كانوا بالله و آياته موقنين قل انما الدين بعد الدين ان تؤمنوا بالله و آياته ولتنصرن الله في دين الحق بما انتم بين يدي الله ولتنصرن الذين قد رجعو الي الحياة الاولى و لتأخذن حق الله بأذنه انه كان بكل شيء عليما سبحانه اللهم فأشهد علي فأنتي انا ما فرطت في الكتاب الاول من شيء بما نزلت فيه انه لاله الا انا اياي فالتقون لتوقن كل نفس بما قد فصلت فيه ان لا تكن من بعد الله و آياته حديثاً كان الناس به يؤمنون سبحانه اللهم قد قضي خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لاجعلن النار من قد دخل في الباب نورارحمة من عندك انك كيت ذارحمة عظيماً قل الله حق و ان مادون الله خلق له و كل له عابدون يا خلق لله لا الله الا هو و انني انا اول العابدون انه لمحمدنا و قل انه لمهدي موعود في ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدننا للعالمين لئلا يقول احد علمني الله ظهور مهدي ارجع محمد والذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنك من المحضرين قل ان الله ربي » . لغني عليم

266

تصوير

267

خود را به جملاتي مزين ! کرده » - همچنين علي محمد شيرازي كتاب : « دلائل السبعة 3 است . كه عيناً قسمتهائي از آن كليشه و به استحضار پژوهشندگان مي رسانيم

تصوير

---

268

**تصویر**

---

269

- علي محمد شيرازي در كتاب : « بيان » كه بابه آن را مهمترين آثار وي به شمار آورده 4 است . از جمله آیات خداوندي ! به اشكال ذيل رقم شده است

**تصویر**

---

270

**تصویر**

---

271

**تصویر**

---

272

**تصویر**

---

273

**تصویر**

---

274

**تصویر**

---

275

**تصویر**

---

276

بر اساس نگرش ادبي ، بر آثار علي محمد شيرازي است ، كه جميع محققان امر بابيت و بهائيت ، مقام عقلي ، ادبيات آثار علي محمد شيرازي را در سطحي بسيار پائين و ناچيز . دانسته اند .

مرحوم علامه شيخ محمد هادي تهрани ، در مقدمه اي كه بر كتاب منهاج الطالبين حاجي حسينقلي كه در رد مسلك باب و بهاء نگاشته است ، پيرامون نقد ادبي . . . آثار علي محمد شيرازي مي نويسد :

وعلي هذا النمط تكلم بهذيان يكشف عن جنونه و حمقه و في مواضع آخر ( وان يوسف « أحب ألي أبينا منا قدسوق من علم الله حرفاً مستسراً مقنعا علي السر محتجبا في سطر غائباً في السر المستسر مرتفعاً عما في ايدينا و ايدي العالمين جميعاً ) . فمثل هذا الكلام لايحتاج الي الابطال و انما يتوقف ابطال دعوي صاحبه إلي نشر كلماته و إظهار معجزاته و كراماته و لعمرى أنه قد بلغ دركات الهذيان و القباحة حد الإعجاز

از سوي ديگر علومي که در آثار علي محمد شيرازي ، مورد توجه و تأکید قرار گرفته است :  
! همانا علم کيميا ، علم سيميا ، علم حروف ، طلسمات ، قرطاس ، تسخيرات است

: در کتاب « پنج شأن » علي محمد شيرازي مي نويسد

والله كل علم تجذب به نفس عن كل ماخلق و يخلق من كل شيء مثل ما انتم في «  
القرطاس تحكيون اوفي التسخير تذكرون اوفي الفرق و الوصل تحدثون والله علم الطلسمات  
كلهن من قبل و من بعد قل ان الله ليحبن ذلك العلم و انه علم الاعداد الحروف مثل ما انتم في  
الباء صورة الاثني تكتبون قل ان هذا العلم ممتنع منيع من اوتي فضلا عظيماً و انا لنحين ان  
»<sup>(1)</sup> . تنشئن في ذلك العلم من كتاب حتي يستضيئن بذكره المتدققون

و براي خدا است هر علمي که جالب باشد براي نفوس در گذشته و آینده مانند علم ( قرطاس که حکایت می کنید و یا مثل علم تسخیر که ذکر می کنید و یا از قسمت وصل و فصل خبر می دهید و براي خدا است تمام علم طلسمات در گذشته و آینده و بگوي که خداوند دوست می دارد این علم را و آن علم اعداد و حروف است مثل اینکه عدد حرف

ص ۳۰۵ . 1

( ب ) دو می باشد و بگوي که علم بسیار پر قیمت است و به هر کسی که داده شده ( فضیلت زیادی داده شده است و ما دوست می داریم که در این کتابي بنویسیم تا اهل ( . تحقیق از آن استفاده کنند

علي محمد شيرازي در این خصوص حدود ( ۱۵ ) صفحه از کتاب خود را به علوم مذکور و اصطلاحات غریبه اختصاص داده است و در مقابل در باب عاشر از واحد رابع کتاب بیان :  
مي نويسد

و نهی شده از انشاء مالایسمن و لایغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و « علم لغات غیر مستعمله و ما یشبهه هذا و ماقد فصل في الصرف و النحو فان قدر ما یکتفي للتأدین ما يعرف الفاعل و المفعول و مادونهما من شؤونها اومادون ذلك لن یغفرالله العبد اذا . « اشتغل

و نهی شده است از انشاء علومي که فائده ندارد و انسان را بی نیاز نمی کند مانند علم ( اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغاتی که غیر مستعمله است و نظیر آنها و آنچه در علم صرف و نحو تفصیل داده می شود ، زیرا مقداری که کفایت می کند اهل ادب و محصلین را ، به اندازه یادگرفتن قواعدی است که امتیاز فاعل را از مفعول بدهد ، و اما آنچه به ( جز اینها است خداوند نخواهد بخشید کسانی را که اشتغال به آنها داشته باشند

ایقان « که در واقع آن را برای اثبات « جالب توجه در این است که حسینعلی میرزا در کتاب دعاوی علی محمد شیرازی نگاشته است ، بدون توجه به این علائق علی محمد شیرازی که علوم مذکور را از جمله علوم الهی تلقی کرده ! در رد نظریه حاج محمد کریم خان کرمانی می نویسد : « از جمله علوم مهم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه هویدا است که اینگونه . . . . اعتراضات و تهمت ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورد علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علمومی که مردود است ، نزد علمای حقیقی ، ادراک آن شرط ادراک معارج معراج می شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم . « محدود محجوبه حمل نفرموده

به هر حال علوم مورد توجه علی محمد شیرازی در برگزیده غالب نوشتجات اوست . به طلسمات ، کیمیا ، سیمیا ، و علوم حروف و . « نحوی که می بایست تألیفات او را با توجه به با این همه توجه بر این مسئله در آثار علی محمد شیرازی . . . « مورد رسیدگی قرار داد ضروری است که کتب ایشان در زمینه های دیگر از اشتباهات زیادی برخوردار است که اهل . تحقیق در آثار خود به آنها اشاره های دقیق و ظریفی کرده اند که لایحسی است

از این رو به خاطر رعایت اختصار در کلام ، ذیلا به چند نمونه اشاره می کنیم و از موضوع می گذریم :

وقتی کتابی از کتب وی که به « :مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب : فتنه باب می نویسد - 1 دست مریدانش بود در مجلس مرحوم میرزا آقا خان نوری که صدراعظم بود آوردند و به این چاکر آستان خسرو عجم دادند . چون لختی ملاحظه کردم دیدم نوشته است : قوام عالم بوجود هیجده تن باشد : اول خود من که سید علی محمد بام ، پس مطلب را به صدر اعظم « . گفتم زیاده مایه تعجب و اسباب خنده شد

یا بیداری در کشف خیانات دینی و « - مرحوم میرزا صالح اقتصاد مراغی در کتاب « ایقاظ 2 وطنی بهائیان می نویسد : « آقای سید باب می نویسد : « نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که اهل حکمت و بصیرت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل مابین خود و خدا خود را محقق می دانستند نه این بود که می خواستند مکابره با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست بلکه دوست می داری که یقین حاصل نمائی و مؤمن بشوی امت داود را هم مثل خود تصور کن که اگر یقین می نمودند که موسی همان پیغمبر است که داود خبر داده احدی از امت آن خطور دون ایمان نمی کرد چگونه آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور موسی تا اول این ظهور دو هزار و دویست و هفتاد سال گذشته و هنوز در حروف زبور باقی هستند در دین خود و ما بین خود و خدای گمان می کنند که مثابند حال بین ما بین خود و خدائی که ادعا می کنند نزد یهودی ها لاشیء است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی پانصد سال تربیت شدند تا آنکه به

کمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی به ایشان از ظهور عیسی ظاهر شد و قلیلی که از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان به عیسی آورده مابقی همه کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا می خواستند که به آنچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین نمودند و ماندند که تا الان مانده اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و بین خود و خدای خود را مثاب می دانند حال بین که ادعائی که می کنند ما بین خود و خدا ما یقین نکردیم که

آقا میرزا غلامحسین حکیم « عیسی همان پیغمبر است که موسی خبر داده الی آخر بعداً بنابی » برداشته سؤال می کند اینکه سید باب مسئله داود را می نویسد این چه نوع است ؟ عباس افندی جواب داده رفوگری می کند فوراً اشتباهات کفار را در حق اسلام به میان حرف می آرد که کلاً منافی همدیگر است و عین کلمات سید باب شهادت می دهد که نه از قلم کاتب افتاده و نه داودی دیگر موجود بوده مکتوب عباس افندی در جواب سؤال شخص مذکور « . این است

« به واسطه جناب امین جناب میرزا غلامحسین طیب بنابی علیه بهاء الله الابهی »

« هو الله »

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید هر چند ابدأ فرصت تحریر نیست ولی با وجود این مختصر « جواب مرقوم می گردد و این نظر به محبت روح و فؤاد به آن معدن حب و داد است حکایت حضرت داود را جواب مفصل به شخص دیگر مرقوم گردیده صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است این از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد مخصوص باری همیشه اینگونه مغرضین بوده اند بل اشد از این چنانچه در از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل ( علیه السلام ) زمان حضرت رسول گفت و الله ان محمداً قد سقط بقوله زیرا به صراحت { **أَنْتُمْ وَمَنْعَبُدُونَ حَطَبَ جَهَنَّمَ** } شد در قرآن می فرماید که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و به صراحت می فرماید که مسیحیان عبادت مسیح می کنند و معتقد به الوهیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح نعوذ بالله حطب جهنم است و حال اینکه مقصود در آیه

انسانی و از ذوی العقل باری در <sup>(1)</sup> مبارکه معبودهای حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود جای دیگر پیش در حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از کوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته ؟ فرمودند : خدا ، عرض کرد : گوشت او آیا حلال و پاک است ؟ فرمودند : این گوسفندی را که تو سر می بری و می کشی لحم او : حرام و نجس است عرض کرد پاک و حلال است . فریاد برآورد که ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف : چگونه است ؟ فرمودند بدهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک و حلال است . این چه بی انصافی است و این چه بی عقلی ؟ باری از این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال علی : انا الحي الذي لاموت كلمه فرقان بر جمیع کتب الهی وارد چنانچه بر تورات نیز اطلاق شده است هر کلمه ای که فارق بین حق و باطل است بر آن فرقان اطلاق می شود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعدده واقع و ( علیهما السلام ) گشته حتی در قرآن اسمعیل دو اسمعیل است یکی ابن ابراهیم اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چه بسیار از انبیاء در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی الله صالح صاحب ناقه مثل نبی الله هود و همچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی به اشاره مذکور من دون تصریح اسم چنانچه اصحاب رس می فرماید انبیائی بودند که در کنار رود ارس مبعوث شدند و اسمائشان نه در تورات و نه در انجیل و نه در « . فرقان مذکور الی آخر

: در لوح یکی از احبای اسکندرونه در خصوص حضرت داود این عبارت مذکور

« هو الله »

در الواح حضرت اعلي ذکر داودي هست که پیش از حضرت موسي بود بعضي را گمان چنان « که مقصود داود بن يسار است و حال آنکه حضرت داود بن يسار بعد از حضرت موسي بود لهذا مغلين و معرضين که در کمينند اين را بهانه نمودند و بر سر منابر

. از اين کلمه چنين مفهوم است که گویا به معبود انساني معتقد است . 1

استغفرالله ذکر جهل و ناداني کردند اما حقيقت حال اين است که دو داود است يکي پیش از حضرت موسي و ديگري بعد از موسي چنانکه دو اسمعيل است يك اسمعيل بن ابراهيم و اسمعيل ديگر ، از انبياي بني اسرائيل است اما در اين عبارت که مرقوم نموده ايد مقصود داودبن يسا است و تقريباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلي بود ، ظهور خامسي که مي فرمايد يکي خود حضرت داود است و ديگري حضرت مسيح و ديگري حضرت رسول و ديگري حضرت اعلي و خامسي جمال مبارك زيرا جمال مبارك در ابام حضرت اعلي روي له « . الغداء مشهور آفاق گشتند الي آخر

حال از ارباب انصاف متمني است که درست به بطون کلمات مذکوره توجه فرمايند و منافات « کلام را بسنجند اول اينکه سيد باب به خطا رفته شکي نيست و البته شخصي که من عندالله نشد از اين سهوها و نسيان ها خيلي مي کند ولي با وجود اين صراحت ، عباس افندي رفوگري کرده مي گويد : پانصد سال که بين حضرت موسي و حضرت عيسي که در کتاب سيد باب است اين غلط کاتب است . اصل هزار و پانصد سال است در حالي که سيد باب پس از اينکه پانصدسال ما بين حضرت موسي و عيسي را مي نويسند در عقبش مي نويسند که ؛ از زمان ظهور موسي تا ظهور من دوهزار و دويست وهفتاد سال بود و اين مطلب ثابت مي کند که از قلم کاتب غلط نشده بلکه عين نوشته سيد باب است ؛ زيرا اگر آنطور بود بايستي سه هزار و سيصد سال بنويسد نه دو هزار و فلان . پس اين رفوگري صحيح نشد و در اينکه دو داود هست که کار نداريم اگر چه تاريخ به غير از يك داود بيشر نشان نمي دهد ، اما خود باب مي نويسدکه داود در زيور خود موسي را خبر داد درحالي که داود صاحب زيور در اصل شريعت موسي بود نه قبل از آن ، چنانچه نيز در اين شکي نداريم کتاب توراۀ موجودي که بهائي ها کتب آسماني مي دانند شهادت بر اين مسئله مي دهد پس اين رنگ نيز در (1) « . رفوگري معلوم شد که نگرفت

ابقاظ ، ص ۸۴ ، مرحوم ميرزا صالح مراغي ، منشي محفل روحاني بهائيان بود که پس از 1 اينکه به مقام « مبلغی امرالله و ناشر نجات الله » رسيد و به احوال بهائيان و آثار آنها آشنا شد ! از بهائيت روي گرداند و مسلمان شد و کتاب مذکور را در رد بهائيان نگاشت

## ح ( تفسیر ناپذیری آثار بیان

با توجه به اینکه ممکن است مبلغان بهائي در مدارک مورد استفاده فصول ، مربوط به تحليل دعاوي علي محمد شيرازي با تفسيرها و تاويل هاي نادرست قلب مطلب کنند ، لازم است در خصوص (1) که به استحضار پژوهندگان برسانم که علي محمد شيرازي در کتاب بيان عرپي تفسير و تاويل آثار بيان جزماً تصريح کرده است که : « ما اذنت ان يفسر احد إلا بما فسرت » .

( اجازه ندادم هیچ کس را که تفسیر کند ، مگر آنچه را که خودم تفسیر کرده ام ) ایضاً در تأکید مجدد علی محمد شیرازی را در این خصوص چنین می خوانیم :<sup>(2)</sup> کتاب : بیان فارسی . « » و جایز نیست تفسیر بیان إلا به آنچه تفسیر شده از نزد شجره او

توجه داشته باشید که بر این اساس علی محمد شیرازی باب تفسیر آثار بیان را هم برای مؤلف و هم برای مبلغان بابیه و بهائیت مسدود کرده است

---

بیان عربی ، ص ۵ . 1

بیان فارسی ، ص ۲۱ . 2

## فصل چهارم : من یظهره الله

### الف : نص وصایت

در مبحث مبشر من یظهره الله مقدمتاً یادآور شدیم که علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان ، مریدان خود را به ظهور من یظهره الله که در حقیقت پلکان نهائی کمال بیان است ، بشارت و گرویدن به آن را جزء واجبات اهل بیان و موجد رستگاری واقعی آنان تلقی کرده است . چنانچه در ( ب ۳ ، د ۲ ) از کتاب : « بیان » خاطر نشان می سازد « من یظهره الله کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می شود . مگر کسانی که به او ایمان آوردند » در حقیقت از نظرگاه بیان : « بیان میزان حق است الی یوم من یظهره الله و » آن روز روز کمال بیان ، و اخذ ثمرات آن است

به سخن دیگر مندرج در باب سابع از واحد ثانی : « اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان » است .

علی محمد شیرازی با وجود آنکه صریحاً می نویسد : « وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست . معذک به تعیین وقت ظهور من یظهره الله پرداخته و آشکاراً می نویسد : « اگر در عدد غیاث » ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند واگر » الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند

مطابق مأخذ مذکور من یظهره الله پس از ۱۵۱۱ ( به عدد کلمه غیاث ) و یا ۲۰۰۱ سال ( به عدد کلمه مستغاث ) که از ظهور باب بگذرد ، ظاهر خواهد شد

با حدود وقایعی حتی قبل از اعدام « چنین پیش بینی و یا به زعم بابیان و بهائیان » بشارت علی محمد شیرازی و تاویل هائی بر خلاف نص صریح ، با واقع موافق نشد

میرزا جانی کاشانی در کتاب : « نقطة الکاف » پس از ذکر وقایع قلعه شیخ طبری ، و مردن قدوس و . . . که حدوداً یک سال قبل از اعدام علی محمد شیرازی بوده است ، می نویسد : « بعد از شهادت حضرت قدوس و اصحابش ، آن بزرگوار ( منظور علی محمد شیرازی است ) به نظر مبارک ایشان رسید . از شدت سرور<sup>(1)</sup> محزون بودند تا زمانی که نوشتجات جناب ازل<sup>(2)</sup> . چندین مرتبه برخاستند و نشستند و شکر حضرت معبود را به تقدیم رسانیدند



مطلب مذکور در صفحه ( ۲۴۴ ) کتاب : نقطة الکاف با تفصیل و تصریح روشن تر چنین می خوانیم : « همین که عرایض جناب ازل به حضرت ذکر رسید در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و طلوع قمر ازلیه شد و لهذا به عدد واحد ( ۱۹ ) از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس و خاتم شریف و امثال آنرا به جهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص به وصایت و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسید و هرگاه من یظهره الله در زمان توپه اقتدار ظاهر گردید ، بیان را نسخ نما و آنچه که الهام می نمایم بر قلب توکل نما ، اما سر مرحمت نمودن آثار به عدد واحد که در نهایت واضح می باشد که مراد باطن آن است که بر اصحاب معلوم گردد که حامل آثار الهیه بعد از آن حضرت این جناب می باشد و مراد از نصب به وصی بودن ایشان نیز به جهت اطمینان قلوب ضعفا می باشد که متحیر در حقیقت آن جناب نبوده باشند و دوست و دشمن بدانند که در فیض الله تعطیل نیست و امر حق لابد ظاهر شدنی می باشد اما جهت اینکه هشت واحد بیان را خود نوشته و به جهت ایشان واگذارده آن است که مردم بدانند که لسان الله

میرزا یحیی ، ملقب به صبح ازل ، جناب ازل ، فرزند میرزا عباس نوری ( میرزا بزرگ ) بود . 1 . که با توجه به تصریح کتاب : نقطة الکاف ، مبنی بر اینکه ازل در سن ۱۴ سالگی بود که علی محمد شیرازی دعوی بابت کرد ، معلوم می شود ، در سال ۱۲۴۷ هـ ق به دنیا آمده است .

نقطة الکاف ، ص ۲۳۸ . 2

واحد می باشد و آن جناب به نفس خود حجت مستقل می باشند و مراد از من یظهره الله من . « بعد از ایشان خود « حضرت ازل » می باشد لاغیره زیرا که دو نقطه در يك زمان نشاید

: بر این اساس می توان مستقیماً نتایج ذیل را مورد تصویب بابیه بدانیم

- با توجه به تصریح میرزا جانی کاشانی ! در صفحه ۲۳۹ کتاب نقطة الکاف مبنی بر اینکه 1 ازل در سال آغاز دعوی بابیه ، ۱۴ ساله بود ؛ معلوم می شود . در سنه « پنجم ظهور » صبح ازل بیش از ۱۹ سال از عمرش نگذشته است که علی محمد شیرازی او را به جانشینی خود برگزیده است .

- صبح ازل ، از نظر بابیه من یظهره الله است . اشاره میرزا جانی کاشانی به « وصیت 2 ، ، نیاز به توضیح بیشتری دارد «نامه ای که در متن مذکور به آن تصریح شده است

اولا : آنچه مسلم است ، علی محمد شیرازی به خط خود وصیت نامه ای در مورد جانشینی پس از او نگاشته و آن را به جهت صبح ازل ارسال داشته است . متن وصیت نامه مذکور در عیناً کلیشه و «<sup>(1)</sup>آغاز » رساله قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب . چاپ شده است

. نص وصیتنامه ، به خط و مهر علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل

الله اکبر تکبیراً کبیراً

. هذا کتاب من عبدالله المهیمن القیوم ، إلی الله المهیمن القیوم

. قل كل من الله مبدؤن

. قل كل إلي الله يعودون

هذا كتاب من عليّ قبل نبيل ذكر الله للعالمين إلي من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين قل كل من نقطة البيان لبيدؤن أن يا اسم الوحيد فاحفظ منازل في البيان و أمر به . فانك لصراط حق عظيم

این کتاب از خدای مهیمن قیوم است ( علی محمد شیرازی ) به سوی خدای . . .

افست از صورت دستخط های علی محمد شیرازی و سید حسین کاتب ، مجموعاً ۲۰ لوح . 1 ، ۱۳۳۷ ، انتشارات بابیان تهران ، همچنین مراجعه شود به رساله : للثمرة نسخة خطي ، ۴۷ ، لوح از الواح علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل 12 صفحه ۱۵ سطري ، حاوي مجموعاً

مهیمن قیوم ( صبح ازل ) ، بگو همه آغازها از خداست . بگو بازگشت همه به خدا است . این ذکر کرده است خداوند برای جهانیان به سوی آن کس که <sup>(1)</sup> کتابی است از علی قبل نبیل بگو همه از نقطه بیان آغاز می شوند به درستی که ای <sup>(2)</sup> اسمش مطابق است با نام وحید همانم وحید پس حافظ باشی بر آنچه که نازل شده در بیان و امر کن بر آن بدرستی که تو در راه حق بزرگ هستی .

و صبح ازل از روی صورت توقیع علی محمد شیرازی در تنصیص به وصایت او استنساخ کرده و برای ادوراد براون مصحح کتاب : نقطة الکاف میرزا جانی کاشانی ، فرستاده است

صورت دستخط مذکور ، عیناً در مقدمه کتاب : نقطة الکاف از طرف ادوراد براون چاپ و منتشر شده است .

لوح مذکور به خط علی محمد شیرازی است که مبین تعیین جانشینی صبح ازل می باشد . و نیز توقیعی دیگر خطاب به کریم است که به او می نویسد ای اسم من به حقیقت تو مرا درباره مرآت ازلیه از آنچه که از خداوند حکایت کرده و برآفریننده اش دلالت نموده خشنود ساختی و پس از حمد خدا و توصیه درباره حفاظت از صبح ازل که محزون نشود و دستورات دیگری که به فارسی است در پایان تأکید می نماید که آنچه از نزد خداوند نازل شده در همه حال مانند دو چشم خود حفظ کند و اگر علی در آنجاست او را متوجه ثمر بنماید تا از طرف خدا و به امر او به مرآت الله و وجهش نظر کند زیرا که ما نیز ناظریم و در این لوح چنانکه ملاحظه می شود صبح ازل را مرآت الازلیه - ثمره بهیه - ثمر - مرآت الله و وجه الله خوانده است

تصویر

صبح ازل ، به اتکاء نصوص وصایت و در سایه الواح علی محمد شیرازی ، در مقام من یظهره الله ، زعامت بایه را به عهده گرفت . و به تصریح گوینو در کتاب « ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی » و ادوارد براون در مقدمه کتاب : « نقطة الکاف » میرزا جانی کاشانی : « بلا استثناء او را بدین سمت شناختند و او را واجب الطاعة و اوامر او را . . . عموم بایه »<sup>(1)</sup> . مفروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند

ق ، دقیقاً اطلاعات جامع و . درخصوص چگونگی حالات صبح ازل درسالهای ۱۲۶۶ - ۱۲۶۸ هـ موثقی در دست نداریم . با این همه از بررسی دقیق مأخذ تاریخی و دیگر کتابهای رسمی بهائیان سه موضوع روشن و مسلم می شود که « اولاً : صبح ازل در چنین دورانی ، تابستانها را در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نور مازندران می گذرانید و تمام اوقات خود را به نشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید می پرداخت

ثانیاً : به دلیل جوانی و ناپختگی صبح ازل ، برادرش حسینعلی میرزا ، که از او نیز بزرگتر بوده است به عنوان پیشکار صبح ازل امور بایه را اداره می کرد و بنا به تصریح محمد علی فیضی در کتاب حضرت بهاء الله منزل ایشان در تهران محل رفت و آمد بزرگان و مشاهیر اصحاب شد و امور مهم همواره در آنجا رتق و فتق می گردید و در اکثر موارد از آن حضرت اخذ دستور

«<sup>(3)</sup> می نمودند . حضرت بهاء الله در کرمانشاه به میرزا » : با این همه نبیل زرندي ! در تاریخ خود می نویسد احمد و من امر فرمود که به طهران برویم و مرا مأمور نمودند که به محض ورود به طهران به همراهی میرزا یحیی به قلعه ذوالفقارخان که نزدیک شاهرود است برویم و در آنجا بمانیم تا بهاء الله به طهران مراجعت نماید . . . من چون به طهران رسیدم و امر مبارک را به میرزا یحیی ابلاغ نمودم برای اجرای امر و مسافرت از طهران به شاهرود حاضر نشد

---

نقطه الکاف ، ص ۳۸ . 1

همان ، و ذیل ترجمه انگلیسی کتاب : مقاله شخصی سیاح ، ص ۳۷۴ . 2

صفحه ۴۰ . 3

«<sup>(1)</sup> . و از این گذشته مرا هم مجبور کرد به قزوین بروم و نامه چند برای یارانش ببرم

بر این اساس علیرغم نظر بهائیان صبح ازل با تمام تفصیل مذکور در خصوص جوانی و ناپختگی وی به دلیل دارا بودن وجهه در میان بابیان در همه موارد مطیع برادر ناتنیش . حسینعلی میرزا نبوده و زیر بار او نیز نمی رفته است

حسینعلی میرزا اگر چه بزرگتر از برادرش صبح ازل بود ، ولی در میان بابیان چندان شخصیتی خاص نداشته است و اگر چنانچه شواهدی ملاحظه می شود که در رتق و فتق امور بابیان مرجعی مورد احترام بابیان بشمار می آمده است . به دلیل آن بوده که وی از طرف صبح ازل یا به زعم بابیان من یظهره الله به عنوان پیشکار و منشی انتخاب شده بود و چنین موقعیتی ناشی از انتصاب مذکور بوده ، نه اینکه مورد توجه خاص علی محمد شیرازی و یا جماعت بابیان بوده است .

برعکس ، طبق تصریح نبیل زرندي حسينعلي ميرزا در پاسخ سؤال مجتهد آمل علناً اذعان مي دارد که : « ما گفتيم اگر چه با حضرت باب ملاقات نکرده ايم ولي محبت شديدی به او و اين نشان مي دهد که ميرزا حسينعلي تا اعدام علي محمد شيرازي با وي »<sup>(2)</sup> . داريم گفتگويي نکرده و به گفته امان الله شفا در کتاب : نامه اي از سن پالو : « حتي موقعي که باب رادر « کلين » نزديک طهران توقف داده بودند بهاءموقع رامغتنم شمرده خودي به باب مي رساند تا جلب توجه او را بنمايد و لااقل دررديف ملاحسين قدوس درآيد » و از قلم باب در مدح وتشويق اوچيزي صادر شود تا نزد بابيان مانند ملاحسين و قدوس مقامی و احترامی يابد .

ولي به قرائن باب را از او خوش نيامده و ميداني به او نمي داده تا آنجا که بهاء و بهائيان اين ملاقات را مخفي داشته و چنان اشاعه دادند که در عالم ارواح با يکديگر ملاقات کرده اند .

: کما اينکه عباس افندي در مقاله شخصي سياح ص ۸۸ مي نويسد

(3) « . و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت »

تلخيص تاريخ نبيل زرندي ، ص ۶۲۲ . 1

همان ، ص ۴۷۷ . 2

مقاله شخصي سياح ، ص ۲۲۶ . 3

بهرحال آنچه مسلم است ، روابط ميرزا حسينعلي با صبح ازل مبتني بر پيشکاري ميرزا حسين و من يظهره الله صبح ازل ، بسيار حسنه و از هيچگونه سوء ظني برخوردار نبوده است .

پس از سوء قصد بابيان به جان پادشاه وقت : « ناصرالدين شاه قاجار » در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هـ ق = ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م ، مأموران حکومتی بناي بابي گيري گذاردند

منابع موثق درباره وقایع بابيه اتفاق نظر دارند که صبح ازل در ایام بابي گيري در نور مازندران بسر مي برد . و با لباس مبدل درويشي و عصا و کشکول خود را از سر حد ايران بيرون افکند و در اواخر ۱۲۶۸ هـ ق يا اوائل سنه ۱۲۶۹ هـ ق به بغداد ورود نمود . چهار ماه بعد از او برادرش بهاء الله ( ميرزا حسينعلي ) که از واقعه سوء قصد به ناصر الدين شاه تا آنوقت در طهران محبوس بود . از زندان خلاص شده او نیز به بغداد ملحق شد و کم کم بابيه از هر گوشه ايران بدانجا روي آورده . بتدریج حضرات بغداد را مرکز عمده خود قرار دادند و تا سنه ۱۲۷۹ يعني<sup>(1)</sup> . قریب ده سال در عراق عرب بسر بردند

در اوائل ایام توقف در عراق عرب توافق همگان مبنی بر تبعیت و اطاعت از صبح ازل کماکان به قدرت خود باقی بود . ولي ميرزا حسين با اتخاذ اين سياست که صبح ازل را در پس پرده نگاه داشته و خود به امور بابيه در بغداد اشتغال ورزد موجب تحکيم روز افزون موقعیت حسينعلي . ميرزا در میان بابيان گرديد

بدین روال چون سستی و بی صلاحیتی صبح ازل بر منصب ریاست معلوم همگام شده بود و با توجه به تعاریف علي محمد شيرازي از من يظهره الله صبح ازل را مصداق چنان تعاریفی

نمی‌یافتند . خرده خرده این فکر در میان زعمای جماعت بابیه رونق گرفت که آنان چه چیزی از صبح ازل کمتر دارند که من یظهره الله نشده اند ؟ از سوی دیگر چون بر حسب ظاهر دست مریدان از دامن صبح ازل کوتاه گردیده بود و فقط میرزا حسینعلی پیوسته با مریدان مأنوس و محشور بود ، هوای ریاست و عزل صبح ازل در مخیله هر يك از قدماتی بابیه عموماً و میرزا حسینعلی خصوصاً رونق گرفت با چنین زمینه ای بابیه در عراق

---

نقطه الکاف ، ص ۳۹ . 1

: با دو واقعه مهم روبرو گردید

اول : حسینعلی میرزا در اثر کسب موقعیت خاص در میان بابیه به تصریح « شیخ احمد روحی » و « آقا خان کرمانی » : کم کم بعض آثار تجدد و مساهله و خود فروشی و تکبر در احوال بهاء الله مشهود گردیده بعضی از قدماتی امر ؛ از قبیل ملا محمد جعفر نراقی و ملا رجبعلی قهیر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلایی و حاجی میرزا احمد کاتب و متولی باشی قمی و حاجی میرزا محمد رضا و غیرهم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاء الله را تهدید نمودند و به درجه ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوه های اطراف سلیمانیه بسر برد و در این مدت مقر وی معلوم بایان (1) . بغداد نبود

میرزا حسینعلی بنا به تصریح عباس افندی ، به مدت دو سال در نواحی سلیمانیه در نزد و در این ایام با لباس مبدل درویشی و در دست (2) . در اویش نقشبندی و قادریه بسر می برد مورد (3) گرفتن کشکول ، با نام جعلی درویش محمد که شوقی افندی آن را در کتاب قرن بدیع . تأیید قرار داده است زندگانی می کرد

. چگونگی زندگانی حسینعلی میرزا در ایام سلیمانیه دقیقاً معلوم نیست

عباس افندی پیرامون چگونگی احوالات میرزا حسینعلی در سلیمانیه عراق می نویسد : « چندی نگذشت که افضل علمای آن صفحات بویی از اطوار و احوال او برده در حل بعضی مسائل مشکله از معضلات مسائل الهیه با او محاوره می نمودند و چون آثار کافی و بیانات (4) » . . . شافیه از او مشاهده نمودند نهایت احترامورعایت را مجری داشتند

در حالی که آنچه که مسلم است پس از گذشت دو سال از اقامت میرزا حسینعلی در مناطق مذکور کار بر او بسیار سخت شده و بنا به تصریح کتاب : رحیق مختوم در اویش او را از خانقاه اخراج کردند

---

1 . هشت بهشت .

مقاله شخصی سیاح ، ص ۷۰ . 2

قرن بدیع ، ترجمه نصرالله مودت ، ج ۲ ، ص ۱۱۲ . 3

مقاله شخصی سیاح ، ص ۲۴۱ . 4

از این رو ناچار به نوشتن نامه ای به برادرش صبح ازل گردید و صبح ازل نیز به گفته شیخ میرزا حسینعلی را ملاحظه<sup>(1)</sup> احمد روحی و آقاخان کرمانی وقتی که عریضه استدعائیه نمود که در آن نوشته است :

« و کیف اذکر یا الهی ما مستنی من بدایع قهرک و لوامع بطشک اما کنت حمامة بیتک و . . . »  
انمله وادی احدیتک او بقاً من بیداء صمدانیتک او بعوضه من برار لیتک فبقرتک قد جفت عظامی  
« . و انهدمت ارکانی ان تعفو عنی فانک انت خیر راحم و ان تعذبني فانک انت الغفور الرحيم

فهمید که محل اقامت وی کجاست ، از این رو نامه ای مبنی بر دعوت و احضار او به بغداد ، به خود به این امر اذعان داشت و چنین<sup>(2)</sup> وی نگاشت ، بعدها میرزا حسینعلی در کتاب ایقان . « نگاشت : » باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لابتداً تسلیم نمودم و راجع شدم

بر این اساس و آنچه که مسلم است میرزا حسینعلی پس از بازگشت به بغداد و گذشت حدود سه الی چهار سال از مراجعت ، کتاب ایقان را در اثبات دعاوی علی محمد شیرازی که سال اتمام<sup>(3)</sup> نگاشته است و این کتاب به خوبی نشان می دهد که تا سال ۱۲۷۸ هـ ق تألیف کتاب ایقان است . ظاهراً خود را مطیع و زبردست صبح ازل می دانسته است ،

تنبیه النائمین ، ص ۱۳ ، مرحوم میرزا حسن نیکو در کتاب : فلسفه نیکو ، جلد چهارم ، ۱ . نسخه این متن ، به گفته عزیزه خانم : « در پیش . صفحه ۵۸ ، متن مذکور را درج کرده است . » اغلب بیانین ضبط است

ص ۱۹۵ . ۲

میرزا حسینعلی در کتاب : ایقان خود در این خصوص گوید : « و باری هزار و دوپست و ۳ هفتاد و هشت سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز به حرفی از مقصود فایز نشده اند » و دلیل قطعی بر اینکه مقصود از تاریخ مذکور ۱۲۷۸ سال از هجرت است نه از بعثت ( یعنی ۱۲۶۸ هجری ) به عادت باییه که غالباً از بعثت تاریخ می گذارند و بعثت را به زعم خود ده سال قبل از هجرت فرض می کند علاوه بر آنکه خود بودن بهاء الله در بغداد که در سنه ۱۲۶۹ هجری بدانجا رفت بالبداهه مبطل این احتمال است . این فقره دیگر از کتاب ایقان است « و لیکن این انوار مقدسه هجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و به عشق و حب و محبت و ذوق که جام رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند » و چون ظهور باب در سنه ۱۲۶۰ هجری بود پس ضرورتاً هیجده سال بعد از آن می شود ۱۲۷۸ هجری . مراجعه شود به کتاب : نقطة الکاف

: چنانچه در کتاب مذکور چنین می نویسد

باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر حق تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند . اگر چه در این ایام رایحه حسدی وزیده که قسم به مریبی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد ؛ چنانچه جمعی که رایحه انصاف را نشنیده اند رایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد انفاق

نموده اند و از هر جهت رمحي آشکار و از هر سمت تيري طيار با اينکه به احدي در امري افتخار نمودم و به نفسي برتري نجستم مع هر نفسي مصاحبي بودم در نهايت مهربان و رفيقي به غايت بردبار و رايجان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظاما در کمال تسليم و رضا مع ذلك فوالله الذي لاله الا هو که آن همه ابتلا و بأساء و ضراء که از اعداء و اولي الكتاب وارد شد نزد آنچه از احبا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت باري چه اظهار نمايم که امکان را اگر انصاف باشيد طاقت اين بيان نه و اين عبد در اول ورود اين ارض چون في الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع يافتم از قبل مهاجرت اختيار نمودم و سر در بيابان هاي فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهاي هجر بسر بردم و از عيونم عيون جاري بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه ليالي که قوت دست نداد و چه ايام که جسد راحت نيافت و با اين بلاياي نازله و رزايي متواتره فوالذي نفسي بيده کمال سرور موجود بود و نهايت فرح مشهود زيرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسي اطلاع نبود به خود مشغول بودم و از ما سوي غافل و غافل از اينکه کمند قضاي الهي اوسع از خيال است و تير تقدير او مقدس از تدبير سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم به خدا که اين مهاجرتم را خيال مراجعت نبود و مسافرتم را اميد مواصلت نه و مقصود جز اين نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدي نشوم و علت حزن قلبي نگردم غير از آنچه ذکر شد خيالي نبود و امري منظور نه اگر چه هر نفسي محملي بست و به هواي خود خيالي نمود ، باري تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسليم نمودم و راجع شدم ، ديگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه

شد حال دو سنه مي گذرد که اعداد را اهلاک اين عبد فاني به نهايت سعي و اهتمام دارند چنانچه جميع مطلع شده اند . مع ذلك نفسي از احباب نصرت ننموده و به هيچ وجه اعانتي منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزن ها که متوالي و متواتر قولا و فعلا مثل غيث هاطل وارد مي شود و اين عبد در کمال رضا جان برکف حاضرم که شايد از عنايت الهي و فضل سبحاني اين حرف مذکور مشهور در سبيل نقطه و کلمه مستور فدا شود و جان دربارزد و اگر اين خيال نبود فوالذي نطق الروح بأمرة آني در اين بلد توقف مي نمود و کفي بالله شهيداً و اختتم القول « و لا قوة الا بالله و انالله و اناليه راجعون انتهي

به استثناي بيان مذکور در کتاب ايقان مدارك و اسناد فراواني در دست اطرافيان صبح ازل موجود است که حسينعلي ميرزا پس از اعدام علي محمد شيرازي در همه جا ايران و عراق ، تا سالهاي ( ۱۲۸۱ - ۱۲۸۳ ) هـ ق به جانشيني بحق صبح ازل پس از علي محمد شيرازي اذعان و اعتراف داشته خود را مانند همه بابيان مطيع بي قيد و شرط صبح ازل مي خوانده . چنانچه اشاره اش گذشت . . . است

عزيبه خانم خواهر ميرزا حسينعلي بهاء ، مقداري از اين اسناد و مدارك را در رساله تنبيه النائمين و در پاسخ رساله عباس افندي فرزند و جانشين ميرزا حسينعلي ( سابق الذكر ) متذکر شده است ، که لازم است پژوهندگان تأمل در محتويات اهم آنها را مد نظر داشته باشند :

: - « اين مناجاتي است که جناب اخوي در بغداد به خدمت حضرت ثمره عرض کرده 1

قدأخذت القلم حينئذ يا الهي من عندك و وصفت المراد بين يديك و لم ادر ما تريد ان تنزل عليه و تظهر منه من مقادير بدع صنعك و تدابير عز حكمتك - تا آنجائي که ذکر مي نمايد - : « ولكن اني فوعزتک ما ارضي بكل ذلك ما احب ان التفت بشيء من ذلك الا بان تجعلني بكلي منقطعاً اليك و راجعاً و راضياً منك و ذلك يكون بان تشاهد شعري مخضباً بدمي حين الذي اكون جالساً علي التراب و كان رأسي عرياناً و رجلي متحافياً و جسمي متبلبلاً و روحي من

العطش مضطرباً اذا أنظر الي اليمين و لاجد ناصر دونك و اتوجه الي اليسار ولن أشاهد معينا سواك ليعينني في شيء او يسقيني بشربة ماء او يرافقني

في صري اوبوافقني في كربى و بلائى اذا اقيم من مقامي ولن أقدر علي القيام من الضعف الذي اكون فيه و اكب علي وجهي علي التراب مرة اخري و اناديك حينئذ في سري يا حبيبي أقبلت مني و رضيت عني و أنت تجينني يا حبيبي هنيئاً لك فيما وفيت بعهدك و جئت بميثاقلك و عند ذلك أصعق بين يديك من كثرة الدم جري من عروقي كان الارض كلها أحمرت منه اكون في صعقي بما لاعدله و لن يقدر أحد ان يحصيه الا انت و بعد الذي افارقك روحي اتكلم معك في حياتي من غير حرف و لاصوت و لاذكر اذا يحضرين يدي من جعلته اشقي العباد تا أنجايي كه در مناجات ذكر مي نمايد لانك لم تزل كنت سلطانا علي و لم ازل كنت عابدا لوجهك و كنت مالكا لنفسى و كنت مملوكاً لنفسك و ذليلاً عندك و حقيراً لسلطنتك و معدوماً لدي ظهور قدرتك و مفقود اعند تجلي أنوار عز ازليتك رغباً للذين يريدون ان يفسدون في أرضك و يعلون في بلادك و يحدثون في الملك مالا قدرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانك سبحانك عن كل ذلك و عن كل ماوصفتك به بل ان عبدك هذا يكون عابداً لمن يطلبك و ناصرأ لمن ينصرك فوعزتكم لم أجد لنفسى عزا اكبر من ذلك و لارتبة اعظم من هذا باقتدار مشيئتكم الي زروة سموات ازليتك و تصعد هذا فسبحانك سبحانك يا الهى ما أعجب بدايع صنعك في مغرب الاشارات و تستره في ظلمات الدلالات بحيث يسكن و حينئذ لما وصل الامر الي هذا المقام ينبغي ان ارجع القول الي لحن اخري لعل يصعد به العباد الي افق الاعلى و رفارف الابهي ان انتهي اللوح و ماتم مراتب الشوق في صدر الورقاء و مقامات الذوق في قلب الوفاء و لكن لماتم و انتهي الي اختم الذكر بانه لاله الا هو و طلعتنه الا علي نوره و ضيائه و وجهة القدس مجده و جماله و هيكل . . النور ذاته و سراجة انا كل بكل موقنون

بعد به فارسى نوشته اند به اين مضمون بر يكي از دوستان به خط خودشان اين نوشته را هم نوشته ام ارسال داشتم به نظر شما برسد بعد هر كس بخواهد مراتب عبوديت و مقامي را كه نفس در هر آن و هر ساعت بايد از آن غافل نشود در اين نوشته بايد نظر كند يعني خود قاري در همان رتبه باشد و الا از حق محسوب نيست . ابدأ ابدأ زيرا كه عبد هميشه بايد در مقام انقطاع و معارج فنا سير نمايد كه همان رتبه بقاء بالله است به قول مردم هرگز اين بنده دوست نداشتم كه چنين نوشته ها و يا چنين مكاتيب نوشته شود باري

لايد شدم اگر به قزوين مصلحت بدانيد خدمت جناب آقا سيدهادي بفرستيد كه ايشان به جناب حاجي شيخ و غيره القاء نمايند كه شايد اين حرف ها تمام شود اگر چه همه اين حرفها . . معدوم و مفقود است

- « از زبان پدر بزرگوارت بگويم آثار قدرت و جلالت آن شخصي را كه به او كافر شده ايد كراراً 2 و مراراً سرأ و چهارأ ليلا و نهارأ در خلأ و ملا گفته كه اگر ميرزا آقا خان صدر اعظم مي گويد كه سيد باب در حوزه درس حاجي سيد كاظم رشتي حاضر مي شده و اتخاذ بعضي مطالب از او كرده و درك معاني برخي از احاديث مشكله غير منحلّه از او نموده كه به اين سبك و طرز آياتي بديع آورده است اينكه مي گويند درس نخوانده دروغ است من ميخواهم دست اين برادر كوچك خودم را كه او مي داند درس نخوانده و معلمي نداشته و از قواعد عربيت و لسان آيات بكلي بي بهره بوده بگيرم و پيش او ببرم و بگويم اي بي انصاف از حق بي خبر اگر مي گوئي سيد باب درس خوانده و در مجلس درس حاجي سيد كاظم حاضر مي شده تو مي داني كه اين يحياي ما درس نخوانده و معلمي نداشته عربي سهل است عبارات عجمي و فارسى را صحيحاً ياد نگرفته است . حال بين بروز جلوات و ظهور تجليات الهى را در او كه آيات بينات و



انوار با هرات علم و حکمت که از تلاطم امواج بحر فطرت او چگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار را که از کلمات طیبات او چسان کون و مکان را احاطه کرده که کل من علی الارض از اتیان به مثل آیه ای از آیات او عاجز و قاصرند و تمام دانشمندان و حکمای زمان سر « . تسلیم و انقیاد در خط اطاعت او نهاده اند . مجملاً این است فرمایشات پدر بزرگوارتان

- عباراتی را که خود ایشان یعنی والد ماجد آن نور چشم با نهایت خضوع و عبودیت 3 نوشته اند و در خطبه صلوات بعد از شهادت نوشته

و ان طلعة النور سلطان الظهور في الاحديات و الصمديات

و در آخر خطبه مذکور به یکی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته اند : « قل يا اهل الملاء ان تریدون ان تلاقوا طلعة الله فانظروا الي طلعة النور و ان ذلك موهبة لكم ان کنتم مؤمنین . تا آنجایی که مرقوم داشته : هنیئاً لك يا حبيب بما شربت رحيق المختوم

من ید سلطان حق مکین هو الذي احد من بین الناس و جعلك شهيداً للعالمین و ان ذلك لرحمة من لدنه عليك و علي عباده المخلصین ثم اعمل كل ماوصاك الله في كتاب القبل به . ولاتکون من الخائفین و أنه هوالحق المقدر علي مايشاء و انه سلطان حق عظیم

تا آنجا که نوشته اند : ثم اشهد بان كل الكلمات يرجع الي كلمة النور و انا كل به راجعون و من قال غير هذافعليه لعنة الله و انابريء منه و ما أنا من المشركین و اني مع تلك الكلمات لمعدوم عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم و كيف ینبغي لأحد ان يدعي الامر لافور بك الالقوم . « المفسدون و السلام عليك و علي من معك في صراط عزيز حمید

- « به جمعی دیگر بعد از فقراتی چند نوشته به هر حال این ایام رضای ایشان محبوب است 4 و کل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله را به این سهلی ندانند که هر کس هوسای در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده اند زود است خواهند دید که شجره استقلال به سلطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا لله و « انا الیه راجعون انتهی فیما سبحان الله

- « رقعہ ای است به جناب حاجی سید محمد شهید نوشته اند و آن رقعہ این است فدای 5 وجود مبارک سرکاران عبدکم الذي في ظلکم ینادیک بلسان النملین و یرجومن بدایع فضلك لانك انیس المکروبین و یقول نعماً لك بما شربت عن كأس المقربین و علي الذین کانوا معك عبادالمقدسین کسی که در حق یکی از شهدای حضرت ثمره چنین خاضع باشد بدیھی . « است که چقدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت می کرده

- نوشته ای است که میرزا جواد خراسانی از روی اونوشته حاشیه آن سواد جناب ابوی 6 فقراتی به خط خود نگاشته اند و الان موجود است محض استحضار اهل انصاف و دانش بعضی از آن را می نگارد هو العلی الاعلی جوهر تسبیح و سازج تقسیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابجر عنایات و مکرمت خود هویت موجودات و کینونیات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزت و هستی جالس فرمود به اسرافیل قدرت سلطنت و نفخه حیات را بر اجساد و جواهر مجردات و سوازج

مشهودات دمید و مزایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخته تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مریوبات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراض ممکنات و او است ملیک مقصود در هویات معلومات - تا آن جا که نوشته اند و بعد طمطمم رأفت کبری به جوش آمد و قمام عنایت عظمی در خروش ابجر فضل به تلاطم آمد و انهر جود بطماطم تا اینکه قمیص جلال را از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدوسیہ ازلیه و بلوریہ صمدیہ نوریہ و جوهر وجود و مجرد شهود علم هستی بر افراخت و غطاء نور ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشر باشد از هویة نور و وجهه ظهور و نقطه ای احدیت در اعراض طور که جمیع من فی الملک مترصد امرالله و طلعة الله باشند تا سراج ازلیه قدسیہ از زجاج افندہ ی عباد مستضیء شود و مصباح نوریہ صمدیہ در پیشگاه صدور ناس مستنیر گردد که مستحکمی شوند از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء قسم به جوهر سنا و بر نقطه امضاء و عرش قضاء که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که به نفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مس کند او را ناری بلکه این ظهور شمس عماء به خاطر احدی از مقربین و مخلصین ملاء اعلی نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعه ابھی روح من فی اعراض الظهور فداہ در حقشان می فرماید :

« لن تخبره الاخبار ولن تقدره الافکار و لن يبلغ الي بساط عزه اعلي جواهر افئدة الموحدون و لا يصل الي ساحة قدسه ابهي مجرد عقول المقدسين مفخر ظهوراتند و مظهر شئونات من عندالله خالق الارض و السموات متفردند از اشتباه و امثال و مقدسند از اشراك و اضلال . » سبحانه الله

از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده - تا آنجا که می نویسد : جلوس سلطان ازلی را در این چنین قوت و قدرت مشهوده مشاهده نمائید که این است نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم تا آنجا که می فرمایند سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی ایشان باز نمائید این عبدفانی دانی قسم به خدا

که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کل آن برکل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل و آلمم رحمتشان را اشهد بانی ماخلیت من ارض الاوقد وقعت وجهی علیها سجداً لله المقدر العزيز الحمید و ما ترکت من لسان الاوقد نادیت بهالله و کان الله علی ما اقول علیم نیستم مگر عبدذلیل در ساحت قدسشان چشم های غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده مترصد عنایت است این است که در : عراض به ساحت اقدس ایشان عرض شده

سبحانک اللهم یا الهی تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم عیون البهء منتظرة لبدايع رحمتك و كل العباد مسترقدون علی بساط عزمهم و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقه . « بطرائز رافتك سبحان الله

مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء « مظهر آیات القدم و چه ذکر است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و می شود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لا نمک لانفسنا نفعاً و لا ضرراً ولا حیوة و لا نشوراً کل در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر تا آنجا که می فرماید ای اهل بیان یک توقع از شما دارم و استدعا می نمایم ثم اقسامکم بالله المقدر المتعالی المهیمن القیوم بان لاتذکرونی لا بالحب و لا بالود و لا بالبعض

ولبالكره گویا رضای خدا هم در این باشد وكفی بالله بینی و بینكم بالحق شهیداً ثم علی  
» . وکیلا - الخ آنچه در حاشیه به خط ایشان نوشته شده است

کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از  
برای کل اهل بیان جناب ملازمین العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول  
فرمایند .

فورب السموات و الارض انه لكتاب عز محبوب و آیات مهیمن قیوم اکتبوه باحسن الخط علی  
کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبون ثم اقرؤها بالحب ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون او  
الی عمات القدس تصعدون والسلام و التکبیر علی

312

» . عباده المخلصون

- « بالجمله وصیت نامه ای است از پدر بزرگوارت که به لسان فارسی نگاشته اند لازم 7  
دانست که برای بیدار شدن عباد الله از خواب غفلت بنگارد و آن این است وصیت می نماید  
این ذره فانیه در هنگامی که مقطع است از کل من فی الارض مشکل است به سلطان فضل  
و عدل و ملیک جلال و صرف جمال پس بشنویید ندای مرا و قبول فرمائید پند مرا اول شهادت  
می دهد گوشت و پوست و دم و عظم و سر و شهود من بر اینکه سلطان بیان سرظهور و  
صرف بطون او است که بر افراخت سموات بدیع را به قدرت کامله خود و مزین فرموده او را به  
شمس جمال و نقطه اجلال و مقرر داشت در او کواکب دریات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر  
سلطان احدیت او و سبیلی باشند بر اظهار قدرت وهیمنت او نازل فرموده کتاب محکم و حکم  
معظم خود را و مقدر فرموده برای هر نفسی قسمت و نصیبی در کتاب خود و در ضمن هر  
حرفی خلقی مقدر فرموده که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که نفسی از خلق او را منع  
نمایند قادر نیستند ارواح کل ممکنات را در هیاکل کلمات به نفخه قدرت دمید از آنها الی  
مالانهایه سر امکان و اکوان دمیده خواهد شد و خلق خواهند گردید و لوان المشرکین لکارهین  
هل یقدر احد ان یمنع حرفاً منها عن اهلها لافوری و لوان الکل قادرین پس بشتابید ای اهل  
بیان که شاید در آن حدیقه داخل شوید و از نعمت هائی که در آن مقدر است مرزوق گردید  
قسم به خدائی که سایر فرمود این شجره حزن را در اطراف و اکناف که اگر وصف نمایم  
تفصیل یک طبقه از طبقات اولی که مکنون است در بیان جمیع من فی الارض متحیر شوند  
الامن شاعری و انتم فی الحین تقولون فورب السموات و الارض ما هذا الاخلق عظیم و حال  
اینکه این عبد مسکین حرفی از آن را کمابینگی به سلطان عزه و ملک مجده احصاء ننموده  
» . فلتسرعن یا اهل البیان لعلکم تصطلون بما قدرالله لکم و لاتحرموا انفسکم ان انتم تعلمون

و بعد شهادت ظاهر و باطن این نقطه حزن آنکه ای قوم طلعت ازل سلطان است بر اهل  
سموات و ارض و اوست سر در کل کتب و او است مستسر در جمع صحف به او قائم است  
ارکان بیان و به اسم او مستقر شده عرش جنان در هویت امکان و به او مرتفع

313

شد سموات علی و به او ساکن است ارض بر عمود سنا من اطاعه نجی و من تخلف هلك بر  
کل اهل ارض از شرقها و غربها برها و بحرهای سهلها و جبلها لازم و واجب است اطاعت ایشان  
به هر قسم که رضای مبارک ایشان است وكفی بالله و نفسه علی الحق ما اقول شهیداً پس  
بشناسید قدر این طلعت باقی را اگر چه حق شناختن او ممکن نیست و لکن بر حد مکتب و  
استعداد شما از بحر جود خود عنایت می فرماید و خود را می شناساند پس حق این ایام را  
دانسته کاری نکنید که از جمیع رحمت کامله او محروم مانید و دیگر استدعا می کنم که این

چند یوم که از عمر شما باقی مانده با یکدیگر در نهایت رأفت و رحمت رفتار و گذران نمائید تا در سایه عنایت خاص مستریح و مسترقد باشید که آن است اصل در جمیع اکوار و او است مقصود در کل ادوار و متمسک شوید به عزت عطوفت او و متوسل شوید به حبل عفو او بعد در کمال عز و سرور شاید بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریح باشید و هرگز کدورتی بر خود راه مدهید که مایه غفلت می شود در کمال مودت ایام را بگذرانید اسباب حزن را بالمره مرتفع نمائید .

اوصیکم یا اهل البيت بأن تعلمن کل ماوصیناکم و لاتکون من الذین هم کانوا فی الارض . مفسدون .

و از وصیت نامه عربی ایشان همین چند فقره آخر آنرا که صریحاً در مطلب است می نگارد :  
اوصیکم یا عباد بما وصیکم الله من قبل الالواح عز مسطور ان اشهدوا فی افئدتکم بأن بقیه الله فی تلك الایام هی طلعة النور و بقیه المنتظر الذی یتظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون الی ان قال ان الذینهم اعرضوا عن الله ربک و یحرفون الکلم عن مواضعه فقد تولوا عن الصراط فمالهؤلاء من أمروالیک و الیک لایشعرون قل انه لصراط الله فی السموات و الارض قدموا علیها کل النبیین و المرسلین حین الذی انتم تغفلون ان اتقوا الله و تبدلوا النور بالظلمة . و لالؤلؤ بالحصاة و لالصباح بالمساء

. « بر سبیل جمله ی معترضه غافلین را ملتفت یک نکته دقیقه از این وصیت نامه می نماید

و بقیه المنتظر الذی یتظهر فی المستغاث حق لاریب فیها اناکل منتظرون ( نمی دانم با این « تصریح صحیح که بقیه منتظری که در مستغاث که دو هزار و یکسال دیگر است

ظاهر می شود حق است بدون شک و ما همه منتظر ظهور او هستیم مقصود از این بقیه منتظر کیست اگر حضرت من یتظهره الله است پس دیگر این ادعای من یتظری چیست و اگر « . دیگری است پس او کیست فاعتبروا یا اولی الالباب

با این همه تصریحات میرزا حسینعلی ، پس از بازگشت از کردستان ، و دستیابی به موقعیت گذشته و تحکیم روز افزونی آن در میان بابیان مقیم عراق ، بطور جدی در صدد زمینه سازی برای اعلام داعیه جدیدی را مورد توجه و نظر خاص قرار داد و به گفته ادوارد براون : « آقا میرزا آقا جانی کاشانی که بعدها کاتب آیات او و ملقب به جناب « خادم الله » گردید او را به شدت در این خیال ترغیب و تحریص می کرد و آثار این ادعا روز به روز بر صفحات احوال بهاء الله و همین سوء نیت های در باطن و حسن نیت های در ظاهر بود که بابیه <sup>(1)</sup> . ظاهرتر می شد نقض نص « وصایت علی محمد شیرازی ، و « کشف خدعه ها » ئی که « در بغداد به سوی تا آن زمان سعی در استتار و اختفاء آن بود ، حرکتی جدید و در عین حال ضد خود ، از خود . بروز می داد

**لوحی است از علی محمد شیرازی خطاب به  
میرزا اسدالله دیان ، که بعدها مورد استناد دیان  
در ادعای من یتظهره اللهی او گردید  
علی محمد شیرازی در این لوح به او می نویسد  
: الواح ابد را که به انوار تجلی خداوند زینت شده  
بود دیدم و شکر خدا را که تو در عرفان پروردگارت  
به جایی رسیده ای که جز خداوند کسی واقف بر  
آن نیست و ما پاسخ آنچه در الواح ذکر نموده**

بودي داديم و تو را ملكي قرار داديم كه آنچه را  
مرآت ازلي از مجلس حكايت مي كند خبر بدهي  
و ضمن تأكيد در مراقبت از او مي نويسد او و  
آثاري را كه مي خواهد بمردم برساند نيكو حفظ  
كند . و بازنگاه داري وي و سپس حفظ نفس  
خودش را كه اندوهگين نشوند امر داده و  
. مي گويد ادلاء خداوند را به نيكويي ياد كنند

مقدمه ادوارد براون ، كتاب : نقطة الكاف . 1

دوم ) مقارن چنین جنب و جوش هائی که از بی اساسی مبدأ و منشأی به نام دعاوی و پیشگویی های علی محمد شیرازی سرچشمه می گرفت ، بنا به اشاره کلیه کتب موثق و پس از وی « میرزا عبدالله <sup>(1)</sup> » « دیان » بابی و « بهائی میرزا اسدالله اصفهانی » ملقب به غوغا « سپس « حسین میلانی » معروف به « حسین جان » - آنگاه شخص اعمی « سید حسین هندیانی » سپس میرزا « محمد نبیل زرندی » دعوی « کاشانی » و از پس او تا آنجا که به گفته شیخ احمد روحی و آقاجانی کرمانی در کتاب : <sup>(2)</sup> من یظهره اللهی کردند هشت بهشت : کار به جائی رسید که هر کس با مدادان از خواب پیشین بر می خاست تن <sup>(3)</sup> . را به لباس این دعوی می آراست

حسینعلی میرزا ، با همکاری صبح ازل و بعضی از قدمای بابیه ، توانست در زیر پوشش دفاع . از صبح ازل و نص علی محمد شیرازی به وصایت او مدعیان من یظهره الله را سرکوب کند

میرزا اسد الله تبریزی دیان را کشته و به تصریح گوینو او را در شط العرب غرق کردند و بعضی از مدعیان در خفا با حسینعلی میرزا توافقی کردند و آتش دعاوی را تا دسترسی به وعده های داده شده ، زیر خاکستر نهادند در حالی که حسینعلی میرزا به گفته احمد کسروی : « رفتارشان همان می بود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان <sup>(4)</sup> . برنمی خاست

چون اوضاع را بدین گونه هرج و « : بدین منوال ، میرزا حسینعلی به گفته شیخ احمد روحی مرج دید مصلحت وقت در آن یافت که خود این دعوی را ساز کند ، از هر جهت خویش را از این از این رو در جهت تدارک مقدمات مقصود طبق تصریحات <sup>(5)</sup> » . اشخاص پیش و بیش می دید کوشید تا آنچه از آثار و نوشته های <sup>(6)</sup> موجود در لوح ابن الذئب

. این لقب را علی محمد شیرازی به او داده است . 1

فلسفه نیکو ، ج ۴ ، ص ۵۶ ، حضرت بهاء الله ، ص ۱۰۳ ، ادیان و فلسفه های آسیای . 2  
مرکزی .

هشت بهشت . 3

بهائیکری ، احمد کسروی ، ص ۴۲ . 4

هشت بهشت . 5

ص ۱۲۲ . 6

باب در دسترس بابیان بود ، جمع آوری کند . تا پس از در اختیار گرفتن و بررسی و مطالعه آنها . راه اعلام من یظهره اللهی را با حذف و انتخاب آثار باب هموار سازد

بدین جهت پس از دستیابی به مقداری از آنچه که در انتظارش بود ، بسیاری از نوشته های خود را در زمینه های وقایع و عقاید بابیه ، چون سست و مفتضح و کاملاً مغایر به نظر رسید در شط دجله از بین برده بعدها شوقی افندی در کتاب : قرن بدیع ضمن تأیید چنین عملی از جانب حسینعلی میرزا نوشت : صدها هزار بیت از آیات که از سماء مشیت رب البینات نازل و (۱) . اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شط زوراء ریخته محو گردید

در واقع تصریح شوقی افندی مبین این است که بهائیان معتقدند آیات نازل شده از جانب ! خداوند ! چون به درد کسی نمی خورد ، توسط حسینعلی میرزا محو و نابود گردید ؟

در حالی که دقیقاً معلوم و هویداست که حسینعلی میرزا دست به نگارش مطالبی زده بود که پس از دستیابی به آثار علی محمد شیرازی آنها را قابل ارائه ندانسته و به زعمش با . زمینه سازیهای او برای ادعای من یظهره اللهی مغایر و به محو آنها دستور داده است

اتخاذ چنین مقدماتی از یک سوی و از سوی دیگر روی به تزاید نهادن کشاکش ها در میان بابیه و گسترش دامنه اختلافات آنان با شیعیان عراق چنین گروهی فراری و تبعید شده در نهایت و دست آخر به تحکیم موقعیت حسینعلی میرزا به عنوان حلال مشکلات و مدافع منافع . بابیان می انجامید

از این روی پس از اطلاع از توافق سفیر ایران در بغداد و حکومت عثمانی مبنی بر اخراج بابیان اسلامبول « در « باغ نجیبیه » بغداد ، که بعدها در لسان « از عراق عرب و اعزام آنان به بهائیان به باغ رضوان مصطلح گردید زمزمه ادعای من یظهره اللهی را به گوش مریدان نزدیک خود رسانید و به زعم شوقی افندی مأموریت مقدس و مهیمن خویش را

ج ۲ ، ص ۱۴۶ . 1

ولی چنین ادعائی را اعلان عمومی نکرد . تا اینکه (۱) . به اصحاب و احباب اعلام فرمود جماعت بابیان به اسلامبول تبعید و از آنجا با صلاحدید حکام عثمانی به « ادرنه » یا باصطلاح . فرستاده شدند « (۲) ارض سر » بهائیان

از این رو است که شوقی افندی : « دعوی من یظهره اللهی حسینعلی میرزا در باغ رضوان را . « تلقی کرده است (۳) مقدمه اعلان عمومی امرالله و ابلاغ کلمه الله دراض سر

: بدین لحاظ بهائیان ، ادعای من یظهره اللہی حسینعلی میرزا را در دو مرحله ثبت کرده اند  
مرحله اول : « بطور خصوصی در ماه دوم از بهار سال ۱۲۸۰ هـ ق ، در باغ

---

همان ، فصل نهم ، ص ۱۸۷ . 1

. همان . 2

قرن بدیع : نوشته : « شوقی افندی ، ج ۲ ، ص ۱۸۷ ، جناب امان الله شفا در خصوص . 3  
اعلان من یظهره اللہی حسینعلی میرزا در باغ رضوان می نویسد : آنچه را که بهائیان اعلان  
عمومی امر بها در بغداد و باغ رضوان تلقی و آنرا جشن گرفته و با بوق و کرنا نقل می کنند  
اعلان عمومی نبوده بلکه به روایت دختر بهاء توسط بلانفیلد این ادعای من یظهریت فقط به  
عبدالباها که در آن موقع کمتر از ۱۹ سال داشته و چند نفر اطرافیان مانند او نابالغ بوده که قبلاً  
زمینه آنها را مستعد کرده بودند و موضوع چنان سری بوده که حتی یحیی نیز حدود یکسال از  
این ماجرای بکلی بی خبر بوده . یعنی بعد آنکه از بغداد به اسلامبول و از آنجا به آدرنه  
می روند در اینجا بخلاف آنچه که عبدالباها می نویسد که یحیی طغیان نموده در حقیقت این  
بها بود که طغیان علنی خود را به یحیی اعلام و طبق گفته دختر بها توسط بلانفیلد طی  
لوحی ( لوح امر ) ادعای خود را علنی و رسماً به برادرش می فرستد و در حقیقت در این  
موقع است که یحیی از ادعای علنی و خیانت برادرش مستحضر می شود و شروع به  
« . . . ایستادگی بیشتر می کند

اکنون شاهد این مطالب را طبق گزارشات ورقه علیا دختر بها در کتاب بعدی بلانفیلد دنبال  
کنیم ص ۵۸ :

در ایام توقف در این باغ بود که نامبرده به پسر ارشدش و چند نفر از دوستان اعلام داشت «  
که اوست من یظهره الله و به یاد بود این واقعه جشن رضوان تأسیس گردید و در ص ۸۰ از  
قول منیره خانم اعلام این موضوع را فقط به عبدالباها اختصاص داده و ذکر از سایرین  
و یحیی به هیچوجه از اعلان رضوان اطلاعی نداشت . « ص ۶۰ : « : نمی کند » ، ص ۵۹  
وقتی ما به آدرنه رسیدیم . . . در این وقت بهاء الله طی يك اعلامیه کاملتری اعلام داشت  
که اوست من یظهره الله که باب مبشر او بوده و لوحی در این باره نوشت ( لوح امر ) و کاتب  
خود را مأمور نمود تا آنرا به رؤیت یحیی ازل برساند و او بسیار غضبناک گردیده و از حسد  
نامه ای از سن پالو ، ص ۳۴۰ : می خواست . . . » کتاب

. رضوان بغداد

مرحله دوم : به صورت اعلان عمومی ، در سال ۱۲۸۲ هـ ق در شهر آدرنه ، در حالی که  
(۱) . حسینعلی میرزا پنجاه ساله بود

حسینعلی میرزا با کوشش های مداوم ، مبنی بر مخفی کردن صبح ازل و به دست گرفتن  
کارهای بایبان مقدمات چنین دعوتی را فراهم کرده بود و حتی قبل از اعلان عمومی دعوت در  
همان ایامی که بایبان را از بغداد کوچ می دادند به تصریح شوقی افندی صبح ازل پس از  
ملاحظه نفوذ و احترام بایبان به برادرش حسینعلی میرزا به سید محمد گفته بود : اگر من  
خود را از انظار ناس مخفی نساخته و پیوست خویش را ظاهر نموده بودم اکنون این افتخارات  
(۲) . « که درباره ایشان رعایت می شود در حق من نیز منظور می گردید

چنین بیانی که مورد تأیید شوقی افندی نیز قرار گرفته است ، مبین این است که حسینعلی میرزا از مخفی کردن صبح ازل به نحو دلخواه توانسته است ، بهره بگیرد و به گفته کسروی : « برخی از سران بابی را به سوی خود کشانیده ، از آن سو نیز بیانی که در ایران (3) . » می زیستند نامه نویسی ها کرده زمینه برای خود آماده گردانیده بود

---

براون در این خصوص می نویسد : « اما تاریخ ادعای من یظهره الله نمودن بهاء الله را در 1 . بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۰ نوشته اند ، میرزا محمد زرندی معروف به نبیل در رباعیات تاریخیه خود که برای ماده تاریخ وقایع حیات بهاء الله ساخته گوید که بهاء الله در حین این ادعا : پنجاه ساله بوده است

**پنجاه چو گشت عمر آن میر عجاب \* \* \* فرمود زوجه خویش وی خرق حجاب**

**افتاد شرر به جان جبت و طاغوت \* \* \* خورشید بهائیان شد از خلف سحاب**

: و چون بهاء الله در اوایل سنه ۱۲۳۳ متولد شده است چنانکه نبیل در رباعی دیگر گوید

**در اول غربال از سال فرقان \* \* \* دوم سحر محرم اندر طهران**

**از غیب قدم به شهر امکان بنهاد \* \* \* آن شه که بود خالق من فی الامکان**

بنابراین تاریخ ادعای من یظهره الله نمودن وی در سنه ۱۲۸۳ می شود . بالضروره و این « تاریخ اخیر یعنی ۱۲۸۳ گویا نزدیکتر به واقع است ، مراجعه شود به : مقدمه براون بر کتاب : نقطه الکاف

قرن بدیع ، جزء دوم ، ص ۱۹۹ . 2

بهایگری ، ص ۴۴ . 3

با این همه حسینعلی میرزا ، نیازمند کسب دلائل و مدارکی بود که بتواند دعوی خود را بر آن بیان استوار سازد در حالیکه نمی دانست که دسترسی او به دلائل موجه به اثبات بی پایگی هر چه بیشتر عقاید علی محمد شیرازی منتهی و به آشکار گشتن خدعه های در پس پرده می شد .

پیداست که صبح ازل و بعضی از قدماء عوام بابیه در برابر او قد افراشته و با آگاهی به بی پایگی چنین ادعاهائی که در حقیقت ارضاء شهوت ریاست و جاه طلبی است و لازمه آن نقض نص وصایت و جعل دلائل و تفسیر در واقعیت های تاریخ بابیه بود منازعه و مخالفت را پیشه خود ساختند .

تألیف می کند که (1) در مقابل میرزا حسینعلی در ایام اقامت در ادرنه عکا ، کتابی به نام بدیع در واقع مدافعات او در برابر مخالفت ها و مخالفین است ، کتابی که به عقیده مؤلف . می بایست نام آن را کشف خدایع بنامیم



با توجه به اینکه بعدها جانشینان میرزا حسینعلی و دیگر زعمای محافل بهائی در اثبات دعاوی میرزا حسینعلی و حفظ مسلک بهائی قلم فرسائی هائی در این خصوص کردند لازم است که در بررسی محتوای بدیع و چگونگی بالا رفتن پرده های حجاب آنها را مد نظر آوریم .

ابتداء بهائیان برای برداشتن بزرگترین مانع بر سر راه دعوی حسینعلی میرزا چاره ای جز این نداشتند که به نحوی از انحاء نصوص وصایت که در شأن صبح ازل از جانب علی محمد ! شیرازی صادر شده بود مورد تعبیر و تأویل قرار دهند و حقیقت امر را وارونه و واژگونه نمایند

بدین خاطر مسئله نامه های صبح ازل به علی محمد شیرازی و پاسخ های علی محمد شیرازی به صورت الواح متعدده و ارسال آخرین آثار و مهر و قلمدان خود به سوی صبح ازل و کاغذی که به خط و مهر خود تصریح به جانشینی صبح ازل می کند و

---

در پاسخ اعتراضات سید محمد اصفهانی ، مرید صبح ازل ، این کتاب نسبت به ازلیان ، در 1 . نهایت رکاکت است .

همه وقایع و مدارکی که ۱۸ سال بابتیان بر اساس آنها تن به پیروی از صبح ازل داده و تمامی آثار موجود در طول سالهای مذکور دلالت بر زعامت صبح ازل می کند بهائیان و حسینعلی میرزا ملقب به بهاء چنین قلب حقیقت نمودند تا ناهمواری های راه من یظهره الهی را به زعم خود و به قیمت اثبات ابطال تمامی دعاوی علی محمد شیرازی و روابط و مکاتبات ۱۸ : ساله بابتیان هموار سازند

: - عباس افندی در کتاب : مقاله شخصی سیاح می نویسد 1

بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع به طهران نموده و در سر مخبره و ارتباط با باب « داشت و واسطه این مخبره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل ، با ملاعبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدید اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به آن وسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را به نام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند باری به تأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخبرات سریه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء الله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس ننمود و به خیال تعرض نیفتاد تا آنکه بهاء الله به اذن پادشاهی خارج از طهران و مآذون سفر عتبات عالیات شد چون به بغداد رسید و هلال ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب باب به سنه بعد حین تعبیر و وعده ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور این سر سر بسته میان داخل و خارج مشهود گشت بهاء الله به استقامت عظیمه در میان ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحي بغداد به جهت تستر به بعضی حرف مشغول و گاهی در نفس بغداد به لباس

و سپس در ذکر وقایع ادرنه ، که با اعلان عمومی حسینعلی میرزا نزاع دو برادر به اوج خود رسید ، عباس افندی چنین می نویسد : « و چون بهاء الله با علما و فضلا و بزرگان ارکان ملاقات می نمود وصیت و شهرتی در رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش فراهم شد و خوف و خشتی باقی نماند در مهد راحت آرمیدند و اوقاتی به آسودگی می گذرانیدند که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا یحیی طرح آمیزیش و الفتی ریخت و اسباب صدام و کلفتی گشت یعنی راز نهفته آغاز نمود و به اغوای میرزا یحیی قیام که ذکر این طایفه در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حذری در میان نه از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از تحت الشعاع خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز از قلت تأمل و تفکر در عواقب و کم تجربگی مفتون اقوال او شد و مجنون احوال او » . این طفل رضیع شد و آن ثدی عزیز گشت

باری بعضی از رؤسای این طایفه آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت «

---

بگو : ای مطلع اعراض اغماض « : ص ۶۷ ، بعدها میرزا حسینعلی به صبح ازل نوشت که 1 . راواگذار ، پس میان خلق به حق سخن بگو ، قسم به خدا به واسطه آنکه تو را می بینم که به هوای خود اقبال کردی و از کسی که تو را آفریده و آفرینش تو را کامل ساخته است ، اعراض نمودی ، اشکهای من بر گونه هایم جاری گشته است . فضل مولای خود را یاد کن که ما تو را در شبها و روزها برای خدمت به امر تربیت کردیم . از خدا بپرهیز و از توبه کنندگان باش . فرض کن امر تو بر مردم مشتبه شد ، آیا بر خودت هم مشتبه می شود ؟ از خدا بترس پس وقتی را یاد بیاور که نزد عرش ( یعنی جلو او ) ایستاده بودی و من آنچه را از آیات خدای مهیمن مقتدر قدیر بر تو القاء کردم می نوشتی ، بر حذر باش که عصیت تو را از ناحیه احدیت باز دارد ، به سویی او توجه کن و از اعمال خود بترس ، زیرا او به فضل خودش هر کسی را بخواهد می آمرزد ، نیست خدائی مگر او که غفور کریم است

ما تو را برای خدا نصیحت می کنیم ، اگر اقبال کنی به نفع خودت باشد و اگر اعراض کنی ، پروردگار تو از تو و از کسانی که تو را به وهم پیروی می کنند بی نیاز است . خدا کسی را که تو را اغوا می کرد گرفت ، پس در حالی که خاضع و خاشع و متذلل باشی به سویی او برگرد ، او سیئات ترا می پوشاند بدرستی که پروردگار تو تو اب عزیز رحیم است این نصیحت خدا است اگر از شنوندگان باشی ، این فضل خدا است اگر تو از اقبال کنندگان باشی این گنج خدا است اگر تو از عارفان باشی . این کتابی است که مصباح قدم از برای عالم و صراط اقوام او در میان جهانیان است . بگو : او مطلع علم خدا است ، اگر شما بدانید و مشرق اوامر خدا است ، اگر شما بشناسید . بر حیوان چیزی را که نمی تواند ببرد تحمیل نکنید ما شما را از « . این کار در کتاب نهی بزرگی کردیم ، مظاهر عدل و انصاف در آسمانها و زمینها باشید

نمودند که سالهای سال پرورده آغوش برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور این چه ظنون است که از نتایج جنون است تو به این اسم بی رسم که نظر به ملاحظه و مصلحتی وضع شده است مغرور مشو و در نزد عموم خویش را مذموم مخواه پایه و مایه تو منوط به کلمه و علو و سموت نظر به محافظه و ملاحظه باری آنچه نصیحت بیشتر نمودند تأثیر کمتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد با وجود آنکه به هیچ وجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در نهایت کمال در فکر معاش و شهریه افتادند و بعضی از متعلقات میرزا یحیی به سرایه رفتند و استدعای اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء الله اینگونه اطوار و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مهجور نمود

پس سید محمد به جهت اخذ شهریه به اسلامبول توجه نمود و باب تکدی باز از قرار مذکور « این فقره سبب حزن اکبر شد و علت قطع مراوده و در اسلامبول نیز بعضی روایات خودسرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهیر که از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب اسباب فساد است و وسیله ظهور عناد به ظاهر تقویت او نمودند و آفرین گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن اعظمید و ولی مسلم به استقلال حرکت کنید تا فیض و برکت آشکار گردد دریای بی موج صیت ندارد و ابر بی رعد باران ندارد

باری به این گونه گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ترهاتی بر زبان راند که سبب تشویق افکار گشت رفته رفته آنان که تحریک و تشویق می نمودند در گوشه و کنار بلکه در ربار بدون استثناء بنای تشنیع بلیغ نمودند که بایان چنین گویند و چنان روایت کنند و رفتار چنان است که گفتار چنین این گونه فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت و دیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الجازات ضروریه گمان شد و مصلحت نفی حضرات به میان آمد<sup>(1)</sup> . و بختاً امر وارد و بهاء الله را از رو میلی حرکت دادند

- ۲۲۸ ) از جزء دوم ، به ریشه های ( ۲۲۳ ) - شوقی افندی ، در کتاب : قرن بدیع صفحات ۲  
: اختلاف مدعیان من یظهره اللهی و برادران ناتنی از دیدگان بهائیان چنین اشاره می کند

مقاله شخصی سیاح ، ص ۱۰۲ ، کواکب الدرہ ، ص ۳۳۹ . ۱

علت اصلی این نفاق و شقاق تحركات و دسائس مستمر سید محمد اصفهانی بود . این « ابلیس پرتدلیس و وسواس خناس که بر خلاف رضای مبارک با مهاجرین به اسلامبول و ادرنه وارد گردید در این هنگام به جمیع قوی قیام نمود و به نهایت مکر و دهار ، متشبث شد تا لوی مخالفت را علیه جمال قدم جل ذکره الاعظم برافرازد و کار لجاج و معاندت را به سرحد کمال » . رساند

میرزایحیی از حین معاودت حضرت بهاء الله از سلیمانیه یا در زاویه خمول خمیده و یا در « مواقع احساس خطر به امکانه مأمونه مانند حلهویصره پناهنده می شد و از بیم جان در خلف استار مخفی می گشت وقتی بالباس تبدیل به شهر اخیر فرارکرد و به عنوان یک نفر یهودی بغدادی به کفش فروشی مشغول شد و به قدری خوف و رعب ارکان وجودش را احاطه نمود که به اتباع خود اعلام کرد هر کس مدعی شود که وی را دیده و یا صدایش را شنیده است او را تکفیر خواهد کرد ، مشارالیه چون بر تصمیم دولت نسبت به انتقال هیکل مبارک به اسلامبول اطلاع یافت بدو خود را در باغ هویدر در حوالی بغداد پنهان نمود و در این اندیشه بود که در صورت امکان به حبشه یا هندوستان یا نقطه دیگری متواری گردد لیکن بعد بدون توجه به رأی و اراده وجود اقدس که امر فرموده بودند به شطر ایران عزیمت و در آن خطه به انتشار آثار مبارک حضرت نقطه اولی مبادرت نماید حاجی محمد کاظم نامی را که شباهت صوری به وی داشت به دارالحکومه فرستاد تا تذکره ای به نام میرزا علی کرمانشاهی برای او اخذ نماید سپس بغداد را ترک گفت و کتب و آثار مبارکه را در آنجا باقی گذاشت و با لباس مبدل به معیت یک نفر عرب بابی موسوم به ظاهر به موطن عزیمت کرد و در آنجا به قافله . « مهاجرین که به جانب اسلامبول حرکت می کردند ملحق شد

میرزا یحیی چون تعلقات قلبیه اصحاب را درباره هیکل مبارک حضرت بهاء الله احساس نمود و « بر مراتب توجه و احترام طائفین حول نسبت به آن مظهر احدیه واقف گردید و شهرت و معروفیت برادر بزرگوار خویش را در بغداد و بعد در سفر اسلامبول و طی معاشرت آن وجود اقدس با بزرگان و اولیای امور ادرنه به رأی العین ملاحظه کرد و شواهد شهادت و لیاقت و

استقلال آن وجود مبارك را در سكنات و روابطشان با مصادر رسميه و مقامات عاليه در مقر خلافت بي ستر و حجاب مشاهده نمود در حسد شديد

افتاد و از نزول آيات كه چون امطار ربيعي از كلك اطهر منهمر و جاري بود متغير گرديد و سخت برآشفت اين بود كه در قبال تلقينات و اغوانات سيد محمد دجال امر حضرت بهاء الله كه وي را به احراز مقام رياست و قيادت مطلقه حزب بابي تشويق و تحريص مي نمود تسليم گرديد و از آن شيطان پرتدليس و تزوير فريب خورد به همان قياس كه محمد شاه در قبال القآت و تلبيسات حاجي ميرزا آقاسي دجال و در بيان اغوا گرديد و راه غفلت و ضلالت پيموده آنچه رؤساي اين طايفه نصيحت نوشتند و وي را به رعايت حكمت و سلوك در طريق بصيرت دلالت نمودند اعتنا نکرد و مواعظ و مراحم جمال اقدس ابهي را كه سيزده سال از او بزرگتر و از ايام صباوت وي را در ظل قباب عزت و جناح فضل و مكرمت خویش حفظ و تربيت فرموده بودند . نادیده انگاشت و از اغماض و عطوفت آن بحر كرم سوء استفاده نمود

چه بسا از اوقات كه هيكل مبارك بر جنايات و اعمال سفيهانه اش پرده ستر و عفو كشيده و چه بسيار از دفعات كه عماء و غفلت او را به دیده اغماض نگريستند و خجلت و انفعالش را در بين خلق نپسنديدند ولي آن ناقض عهد علي اعلي كه حس حسد و خود خواهي و حب رياست و جاه طلبی او را آرام نمي گذاشت به مخالفت برخاست و به غل و بغضائي ظاهر گرديد كه شبه و مثل آن در عالم ابداع متصور نه و با ارتكاب اين اعمال ديگر جاي صبر و « . شكيبائي خالي نماند و مجال ستر و اغماض باقي نگذاشت

ميرزا يحيي كه در اثر معاشرت و مصاحبت مستمر با سيد محمد آن مظهر جنائيت و آز و « معدن شقاوت و تزوير فاسد و تباه شده بود در ايام غيبت حضرت بهاء الله از بغداد و حتي پس از معاودت وجود مبارك از سلیمانیه اعمال و افعالي مرتكب گرديد كه تاريخ امر را لکه دار نمود از جمله به تصحيف و تحريف كلمات الهيه مشغول شد و در مضمون اذن كلمات مجعوله اي وارد نمود و مدعي مقام الوهيت و ربوبيت گرديد و بيانات عاليه طلعت اعزاعلي را با عبارات خود منضم ساخت و خود و اولاد و احفادش را وصي و خليفه آن حضرت معرفي نمود پس از شهادت آن مظهر احديه آثار تردد و تزلزل از وي ظاهر گرديد و حكم قتل جمیع مرايای بيان را كه خود در زمره آنان محسوب مي شد صادر نمود و به علت حسد و بدخواهي كه نسبت به مقام جناب ديان داشت به قتل آن

مخزن امانت حضرت رحمن قيام كرد و در غيبت مبارك به هدم دم جناب ميرزا علي اكبر ابن عم حضرت نقطه اولي اقدام نمود و افبح و اردل از جميع اين حرکات خيانت عظيمي بود كه در همان اوان نسبت به عصمت حضرت اعلي مرتكب گرديد و دست تصرف در حرم رحمانی بگشود اين اعمال و افعال شنيعه منكره بطوري كه جناب كلیم شهادت داده و نبیل در تاريخ خویش مذکور داشته چون با اقدامات و حرکات بعدي وي در ارض سر منضم گرديد پرده از . قبايح اعمالش برداشته شد و سرنوشت او محتوم و مقدر گرديد

يك سالي بيش از ورود به ادرنه نگذشته بود كه ميرزا يحيي براي احياي خلافت مجعول و تثبيت رياست موهوم و از دست رفته خویش به دست و پا افتاد و در مخيله خود خيالات « . شيطاني بيروانيد تا به اجمال قدم و اصحاب آن حضرت را مسموم نمايد

## پ : کتاب مقاله شخصي سياح/3/2

از تاريخ جديد ، تحرير ( 1300 ) عباس افندي « سه سال بعد از تحرير دوم نبيل قائني »  
مجمعل تازه اي را از وقايع تاريخ جديد با مقداري تغيير و تبديل لفظي و معنوي در حيات پدر و به  
نفع پدر ترتيب داده و آن را ناسخ تاريخ قديم و جديد قرار داد . در ۱۳۰۷ که براون براي دیدار  
بهاء به عکا رفته بود ، نسخه اي از اين اثر تازه يا مقاله سياح به براون هديه داده شد که براي  
جمع آوري اطلاعات تاريخي راجع به بابيه به عکا آمده بود . با وجود آنکه در ديپاچه تاريخ چاپي  
منسوب به نبيل زرندي ، اتمام تاليف آن در ۱۳۰۵ قيد شده ، نمي دانم چرا نسخه اي از اين  
به براون اهدا نشد ؟ تا دو سال بعد ، اين را به جاي آن يك ترجمه کند و 1307 کتاب جامع در  
با تعليقات فراوان به زبان انگليسي در دو جلد انتشار دهد . عبد البهاء مقدمه سياح جعلي را  
از اول تاريخ جديد برداشته و خلاصه مطالب آن را در قالب سازگار تري با امر پدر ريخته و براي  
اعلام امکان سازش با اوضاع ، قسمتي از مکتوب

پدر خود را به ناصر الدين شاه خاتمه آن قرار داده و بدون اشاره به اسم مؤلف ، کتاب را مقاله  
(1) . سياح ناميده است

## پ : کتاب کواکب الدريره/4/2

ميرزا عبد الحسين آواره کتاب : « کواکب الدريره » را پس از خلائي که سوختن « کشف الغطاء  
» به وجود آورده بود ، بنا به دستور وزير نظر مستقيم عباس افندي در سال هاي ۱۹۱۸ تا  
۱۹۲۱ م ، در تاريخ بابيه و مدعيان بهائيت تنظيم و تاليف نمود

ميرزا عبد الحسين آواره از مبلغان برگزيده ، و مورد توجه خاص زعماي بهائي بشمار مي رفت

کتاب « الكواکب الدريره في مآثر البهائيه » پس از تصويب نهائي عباس افندي دو جلد نخست  
آن ، به امر ايشان در مصر چاپ و انتشار يافت

جلد اول : در ۵۷۵ صفحه ۲۵ سطري ، با اين تذکر که در آخر کتاب مذکور افتاد : « في

مراجعه شود به مقاله : سيد محمد محيط طباطبائي ، مندرج در مجله : « گوهر » شماره ۱ .  
ايشان در جائي ديگر نسبت به کتاب : ۲1355 ، سال ۴ ، شماره مسلسل ۲۸ ، ارديبهشت  
هدف سياحت سياح مقاله او بيش از سياح تاريخ « : مقاله شخصي سياح » مي نويسند  
جديد تقويت و تأييد کار پدرش و پيروان او بوده و به سيد باب و بابيان مانند عوامل مقدماتي  
پيش آهنگ و چاوش وصول مسافران بعدي مي نگرد . « هنوز به کسب اين اطلاعات نایل  
نشده ام که آیا از آن دو روايت مفصل نسخه اي در عکا و حيفا پيش مهاجران بهائي فلسطين  
وجود دارد يا نه . همين قدر سکوت عبد البهاء در موقعي که ذکر خيري پس از مرگ نبيل  
قائني در رساله تذکره الوفاء چاپ مي نمايد و خدمات مذهبي او را مي شمارد از اين عمل  
تصحیح و اصلاح او از تاريخ جديد ابدأ اشاره اي در ميان نمي آورد بلکه به يك اثر غير موجودي  
» . از او در مورد ديگري اشاره مي کند که با اين اثر تطبيق نمي کند

مقايسه اي ميان مقاله سياح و هر دو روايت مختصر و متصل از تاريخ جديد اين نکته را تأييد  
مي کند که مقاله سياح بر اساس همين اصلاح تاريخ جديد تنظيم شده و در نقل مطالب  
مقياس مناسب و شايستگي با مصلحت منظوره به کار مي رود و نقل نامه ي بسيار قديم

میرزا حسینعلی بهاء به اعلی حضرت ناصر الدین شاه برای تأیید و حصول تغییر وضع کلی در روش بایان بوده و نشان می دهد که اینان غیر از کسانی هستند که در شکارگاه شمیران بر سلطان حمله بردند و یا آنکه در آثار تحریری خود همواره بر او تاخته و از او با عبارت بد و ناسزا یاد می کردند . « مقاله : « تاریخ قدیم و جدید » ، قسمت دوم ، سید محمد محیط طباطبائی ، مجله « گوهر » ، سال سوم ، شماره ۶ ، شهریور ۱۳۵۴ ، ص ۴۲۶

یوم الاثنین ۲۰ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۴۲ هجریه مطابق ۳ سپتمبر ۱۹۲۳ میلادی به « مطبعة السعادة به جوار محافظة مصر

جلد دوم : در ۲۴۷ صفحه ، در ۱۳۴۲ هـ . ق ، با جواز رسمی چاپ از محفل روحانی بهائیان . مصر منتشر گردید

### صفحه عنوان کتاب کواکب الدریه ، آیتی که توسط بهائیان چاپ و منتشر شده است

ولی بعدها ، پس از مرگ عباس افندی ، و روی کار آمدن شوقی افندی ، میرزا عبد الحسین آواره ، با تجارب و آگاهی هائی که در زمینه بهائیت به دست آورده بود ، ترک بهائیت کرد ، و به شیعه اثنی عشری ( باز گشت ) دین آباء و اجدادی خود

پس از بازگشت آواره از بهائیت با نام میرزا عبد الحسین آیتی ، کتابی تحت عنوان « کشف الحیل » به نگارش در آورد . که در آن حیل های بهائیت را مکشوف ساخت ، و از

این رو کتاب : « کواکب الدریه » او ، که یکی از مهمترین مراجع تاریخ وقایع باب و بهاء به شمار می رفت ، از طرف شوقی و محافل ملی و محلی بهائیان ایران ، بر خلاف تمام تصریحات و تأییدات عباس افندی در صحت کتاب مذکور ، جمع آوری و رسماً از آن سلب اعتبار کردند

مرحوم آیتی خود در کتاب « کشف الحیل » از کتاب « کواکب الدریه » و چگونگی تألیف آن : اشاره های متعددی دارد که ذیلاً به ذکر يك نمونه از آن اکتفا می کنیم

با اینکه نگارنده در موقع تألیف و تصنیف کتاب کواکب الدریه فی مآثر البهائیه بقدری در بین « اهل بهاء مشار بالبنان و مورد اطمینان بودم که به قول یکی از آنها : « گرد چمدان آواره را برای تبرک می برند . » و بدیهی است در آن موقع اگر بی عقیده به بهائیت هم می شدم ممکن نمی شد که لکه های تاریخی برایشان در کتاب بگذارم ، و اگر بگذارم ناچار آنها به شست و شوی آن مبادرت می کردند . چنان که کردند ، یعنی هزاران قضیه مسلم تاریخی را که تردید نبود از تألیف من برمی داشتند ، به عنوان اینکه صلاح امر نیست ، و صدها دروغ به جایش می گذاشتند به عنوان اینکه حکمت اقتضاء دارد که اینها نوشته شود ، معذک کله اینک با مراجعه نظر می بینیم باز حقایقی از قلم جاری شده . و در همان کتاب ثبت گشته و عباس افندی هم با همه زرنگی هایش و با اینکه چندین دفعه آن کتاب را خوانده و قلم اصلاح<sup>(۱)</sup> » . . . در آن نهاده باز برخورد نکرده

کشف الحیل « به مناسبت تقدیم » : مرحوم آیتی پس از بازگشت از بهائیت ، و تألیف کتاب کتاب مذکور به پیشگاه رضا شاه مورد لطف پادشاه وقت قرار گرفته ، نظرگاه ایشان : طی نامه ای چنین ابلاغ گردید

به تاریخ ۱۳۰۴/۵/۱۸ نمره ۶۲۷۶

جناب آقای میرزا عبدالحسین خان آیتی

کتاب کشف الحیل تألیف جناب عالی به انضمام حکایات شمشیر که سروده طبع خودتان بود از شرف عرض پیشگاه مقدس بندگان اعلی حضرت قدر قدرت قوی

کشف الحیل « ، ج ۲ ، ص ۵۸ » . 1

شوکت شاهنشاهی ارواحنا فداه گذرانیده مورد توجه ذات مبارک شاهانه گردید برای تشویق و قدردانی از زحماتی که در این راه پیموده اید حسب الامر مرحام ملوکانه را نسبت به جناب عالی ابلاغ می کند .

### رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی - درگاهی

#### پ : کتاب ظهور الحق / 5/2

بازگشت آواره از آن دستگاه و تألیف کشف الحیل بالتبع سلب اعتبار از کتاب کواکب الدریه کرد . و احتیاج به تدوین به چاپ اثری دیگر سازگار و وفادار ، باقی ماند

نمی دانم در جلد سوم « ظهور الحق » تألیف میرزا اسد الله مبلغ مازندرانی چه منقصتی یا اشکالی دیده شد که او را از تعقیب کار منصرف ساخت و در ترویج و توزیع و انتشار این کتاب ! ؟ ! . . . و او را مسموم کردند<sup>(1)</sup> . چندان کوششی به کار نرفت

#### « پ : کتاب « تاریخ نبیل زرندي / 6/2

ملا محمد درویش زرندي که تنها به شاعری شناخته شده ، یکی از بابیان قدیم بوده که در دنباله حادثه سوء قصد به جان ناصر الدین شاه که منتهی به اعدام عده ای از بابیان و آزادی عده ای دیگر از زندان و الزام آنها به ترک ایران و اقامت بغداد شد ، او هم در آن شهر به آنان پیوست . بعد از مدتی که ادامه توقف بغداد در میان ایشان تفرقه افکند و از آن جمله تنی چند خود را آئینه تجلی ظهورات معرفی کردند ، ملا محمد زرندي هم ادعای ظهوری تازه کرد . بعد از آنکه سرنوشت برخی از این مدعیان به قتل و غوطهوری در آب دجله منتهی گشت ، او هم لازمه احتیاط را به جا آورد و از ادعای خود صرف نظر کرد تا از سرنوشت دیگران که به کشته شدن و یا غرق شدن در آب دجله پایان گرفته بود ، در امان

مقاله : « از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است » ، نوشته سید محمد . 1 ، شماره ۲ ، سال ۴ ، شماره مسلسل ۲۸ ، « محیط طباطبائی ، مندرج در مجله « گوهر . اردیبهشت ماه ۱۳۵۵

ظهور الحق « طبق تصریح صفحه نخست جلد سوم ، کتاب مذکور : ۹ بخش می باشد . « ! ولی بهائیان به استثنای بخش سوم ، ۸ بخش دیگر را مردود تلقی کرده اند

بماند . و چهل سال بعد از آن در « خلیج عکا » درون آب دریا به همان سرنوشت مقدر دچار ! گردید

### تصویر

**صفحه عنوان و دوم کتاب : « ظهور الحق » مازندرانی مبلغ بهائی است ، که توسط بهائیان منتشر شده است**

ملا محمد زرندی در سال ۱۲۸۰ قمری که تبعیدی های بغداد بعد از قبول تابعیت دولت عثمانی بنا به درخواست مشیرالدوله سفیر - کبیر ایران در اسلامبول - از مجاورت حدود ایران و اسلامبول و ادرنه انتقال یافتند و به دنبال آن و در میان طرفداران میرزا یحیی ازل و میرزا حسینعلی بهاء رقابت و مخالفت ، علنی شد ، زرندی جانب برادر بزرگ را گرفت و موقع تفرقه آن جمع و اعزام دسته ای به قبرس و گروهی به فلسطین ، او همراه برادر بزرگ به عکا رفت و از سال ۱۲۸۵ ق تا ۱۳۰۹ جزو خواص یاران میرزا حسینعلی و مداح او بود . چیزی که ماهی شهرت و معروفیت زرندی شده و بدو مجال این را داده است که روزی پس از آنکه سال ها بر مرگش بگذرد نامش در پشت جلد يك کتاب تاریخ بابیه

به زبان انگلیسی نقش شود ، همانا نظم رباعیاتی بوده است که در هر يك از آنها به یکی از حوادث تاریخ زندگی بهاء از ولادت تا مرگش با قید سال مربوط به واقعه ، اشاره می کند ، همان رباعی ها که مستر براون و قزوینی در مقدمه خود بر نقطه الکاف چاپ اوقاف گیب به یکی از آنها اشاره می کنند و آقای نعمت الله ذکائی همه را در تذکره شعراي خویش دنبال ترجمه احوال او می آورد . زرندی بعد از مردن مرادش در دنباله اختلافی که میان پسران و بستگان میرزا حسینعلی ظاهراً بر سر میراث وی و باطناً در باب میراث ریاست فرقه پیدا شد و برخی از یارانش مانند زین المقربین ، جانب میرزا عباس ملقب به غصن اعظم را گرفتند و میرزا آقا جان خادم الله در مقابل چوب طرفداری میرزا محمد علی غصن اکبر را از دست غصن اعظم ( میرزا عباس ) خورد ، او در انتخاب یکی از دو طرف مردد ماند تا آنکه روزی در همان ! اوان جسد بی روح او را از دریا بیرون آوردند و باعث خفگی او در آن دریا معلوم نشد که نشد

طرفداران غصن اکبر این پیش آمد را به سوء قصد مخالفان خو درباره او نسبت دادند ، در صورتی که هواداران غصن اعظم این پیش آمد را نتیجه شدت جذبه و اقدام شخص او به خود افکندن در دریا و خودکشی مربوط می دانستند و بدین ترتیب او از آنچه که در بغداد با تغییر عقیده از آن رهائی یافته بود پس از چهل سال در عکا به همان سرنوشت دچار گردید .

### نبیل یعنی چه ؟

نبیل در زبان عربی به معنی بزرگوار و نجیب آمده ولی بابیان نظری به مفهوم لغوی آن نداشته اند . بلکه اینان هر فرد بابی را که اسم محمد داشت ، نبیل می گفتند . این نامگذاری را از توافق عددی حروف کلمه نبیل با حروف اسم محمد به دست آورده بودند که نود و دو باشد . این شیوه تغییر اسامی از زمان حیات سید علی محمد باب آغاز شد که خود را علی قبل از نبیل ، یعنی علی قبل از محمد می خواند . میان بابیان سلف دو تن محمد نام بودند که در نتیجه طول عمر و اشتغال به تبلیغ و ترویج و ستایش از سران این طایفه ، به نبیل شهرت یافتند . یکی نبیل قائنی که شیخ محمد فاضل قائنی باشد و دیگری نبیل



زرندي که ملا محمد شاعر درويش زرندي بوده است . براي اين که ميآن آن دو تن فرقي ملحوظ باشد ، نبيل قائني را که سواد ملائي داشت نبيل اکبر مي خواندند . قضا را نام هر يك از اين دو تن به اعتباري با موضوع تاريخ فرقه جديد ارتباطي يافته است نبيل قائني در سال نماينده « ۱۳۹۹ ق کتاب تاريخ جديد بابيه را که ميرزا ابوالفضل گلپايگاني و « مانکجي ها ترابا منشي تجارخانه ) پارسيان هند در تهران به دستياري ميرزا حسين همداني يا تهرايي مانکجي ) از روي متن تاريخ قديم بابيه برداشته و به صورتي تازه در آورده بودند با مختصري جرح و تعديل و اضافه مواد تبليغي به دست خط خود نوشته و آن را به نام نبيل مربوط ساخته بود . چنانکه احياناً نسخه هاي ديگري از همان کتاب را ، بدون آنکه شامل تصحيح و تنقيح . نبيل قائني باشد به خطا تاريخ نبيل قائني مي خوانند

نسخه اي که به دست خط قائني تحرير يافته است اکنون در يکي از کتابخانه هاي معتبر تهران محفوظ و کليشه اي از صفحه هاي آخر آن با برخي از حواشي صفحات که معرف خط او (۱) . باشد ، ملحق بدان مقاله انتشار يافت

اما نبيل زرندي شاعر با سرودن رباعي هائي که سنوآت مربوط به تاريخ زندگاني ميرزا حسينعلي را تعيين و تسجيل مي کند وسيله ساده و مختصري براي حفظ ارقام سال هاي مربوط فراهم آورد که گاهي عين آنها مورد استشهاده تاريخ نويسان قرار مي گيرد و از اين راه . نام نبيل زرندي را هم در ردیف مورخان تاريخ زندگاني بهاء وارد مي کند

که هفتاد و اندي سال پيش از اين در حيفا انتشار (۲) عبد البهاء در کتاب تذکره الوفا

مراجعه کنيد به صفحه ۳۹۶ . 1

رساله اي در اثبات امر تحرير نمود ولي « در تذکره الوفا راجع به نبيل قائني گفته شده که . 2 در دست ياران نه ، اميدم چنان است که آن رساله پيدا شود . » و اين جمله معلوم مي گردد که تحرير او از تاريخ جديد موقع مرگش در دست عبد البهاء نبوده و يا آنکه اين تصحيح تاريخ جديد را کار تاليفي او به شمار نياورده است . آري برترين و بهترين قرينه امکان ترديد در انتساب « مطالع الانوار » به « نبيل زرندي » بايد همين سکوت عبد البهاء را در تذکره دانست چه به منوال او در خدمت پدر و انشاء قصيده و مربع و مخمس و مسدس اشاره مي کند ولي اما آن چند رباعي ماده تاريخ صورت رساله و منظومه . از تحرير تقريرات پدرش يادي نمي کند و کتاب مستقلي نداشته که عدم ذکر آنها مجوز سکوت بر تاريخ هفتصد صفحه اي باشد که از . حيث حجم مطلب ، دو برابر تاريخ جديد و دو برابر و نيم تاريخ قديم بابيه به حساب مي آيد

يافت دو مقاله را به ياد خير اين دو نبيل اختصاص داده و از خدمات هر دو در راه تبليغ و دعوت و سخن سراني ، تمجيد مي کند اما در آنجا ، تاليف کتاب تاريخي را به هيچ کدام نسبت نداده است .

نبيل قائني کتاب تاريخ جديد معهود را برداشته و در پاره اي از موارد جزئي تصرفاتي کرده و برخي مطالب تبليغي را بر آن افزوده است . اما اين تصرف تا آن درجه حائز اهميت نبوده که کتاب را از صورت اصلي خود خارج کند و بدان جلوه اثري تازه بدهد . بلکه وضع آن از حيث صورت و معني به شکلي است که در بادي امر کسي توجه به کمبود و افزود مطالب آن

نمی کند و پس از تطبیق بسیار دقیق هر دو صورت چنین معلوم می گردد که متن جدید را از جنبه های دو جانبه قدیم بیرون آورده کاملاً یک جانبه کرده ، اما از کلمات میرزا ملکم خان که مؤلفان بر تاریخ جدید افزوده بودند چیزی نکاسته است . این تصرف قائلانی که بیشتر جنبه مربوط به منافع و مصالح میرزا حسینعلی را تأیید می کند بعد از سه سال ( ۱۳۳۱ ق ) عبد البهاء را در عکا بر انگیخت تا تاریخ جدید را از کلیه جوانب ناسازگار با کار پدر به پیراید و بزداید و به صورت « مقاله سیاح » معهود در آورد به نحوی که با ماهیت تاریخ جدید از حیث اسلوب بیان مطلب و با سیاق تحریر رساله جلال الدوله و کمال الدوله اثر میرزا فتحعلی آخوندف دمساز باشد . بنابراین علم اشاره و سکوت عبد البهاء درباره انتساب تألیف کتاب تاریخی به یکی از این دو نبیل در کتاب تذکرة الوفا امری معقول و قابل قبول بوده است چه تحریر نسخه مخصوصی از تاریخ جدید به دست قاینی ، یا سرودن رباعیات ماده تاریخ به وسیله زرندي ، از مقوله تدوین و تألیف کتاب تاریخ محسوب نمی شود و فی الواقع انتساب تاریخ جدید معهود احیاناً به نام نبیل قائلانی کاری دور از حقیقت بوده است و ارزش این رباعی ها هم در تعیین سنوات مخصوصی ، خیلی کمتر از آن بوده که در تذکرة الوفاء به حساب مورخی گوینده آنها . نهاده شود .

حال بنگریم چگونه تاریخ نبیل زرندي سي سال بعد از وفات او به صورت متنی

انگلیسی هویدا گردید ؟

وقتی پروفیسور براون متن کامل تاریخ قدیم بابیه را به نام نقطه الکاف با مقدمه الحاقی مبسوطی انتشار داد و خوانندگان را در ضمن مطالعه توضیحات آن مقدمه به موقعیت خاص که سال تألیف تاریخ قدیم بوده است ( آشنا کرد و ) 1279 میرزا یحیی ازل در سنوات مقدم بر فهرست مانندی از موارد اختلاف میان میرزا یحیی و میرزا حسینعلی در فاصله خروج هر دو از ایران تا وصول به عکا و ماغوسه در آن مقدمه جاداد ، در نتیجه ذهن پژوهندگان شرقی و خوانندگان غربی مقدمه را به واقعیت کشمکش میان دو برادر نوری روشن ساخت ، از این بابت خاطر عبدالبهاء را سخت بیازرد ، چنانکه فوراً دستور جمع آوری نسخه های موجود خطی کتاب را از اکناف ایران و ارسال به عکا برای مقابله با نسخه چاپی صادر کرد و به ایادی و احباب خود پیشنهاد عمل شامل و مشترکی را بر ضد کار مستر براون و مقدمه نقطه الکاف نمود که گوشه ای از این فعالیت را می توان در لوح میرزا حسین ادیب طالقانی و لوح میرزا نعیم سدهی از نظر پژوهش گذراند . سرانجام کار بدینجا رسید که میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ زبردست مقیم قاهره را مأمور کرد تا کتاب کشف الغطاء را بر رد مقدمه براون و فروینی . بنویسد و در عشق آباد روسیه به چاپ برساند .

مسلم است در آن روز که می خواستند به کتاب چاپ براون جوابی داده شود ، اگر به چنین متن مفصل حاوی نکات منظور و مطلوب مانند تاریخ تازه چاپ فارسی منسوب به نبیل زرندي دسترسی داشتند ، دیگر نیازی به تدوین کشف الغطاء یا استمداد از نعیم شاعر سدهی که برای نظم استدلالیه معروف شده در کار نبود . چه چاپ چنین اثری با آن همه کلیشه و تصویر یا بدون تصاویر ولی به ضمیمه عکس چند صفحه از نسخه اصلی دست خط نبیل زرندي که معروف آشنایانش بوده ، بهترین عملی بود که می توانست کار چاپ نقطه الکاف را از شدت . تأثیری که در اندیشه خواننده بی طرف بخشیده بود فرود آورد .

توجه بدین نکته که ملامحمد زرندي خود یکی از قدمای گرویدگان به

سید باب بوده و در سال ۱۲۸۰ بیش از ده سال از همراهی او با دسته تبعیدی ها می گذشت و سابقه گرایش عقیده ای او بدین طرف در آن موقع به طور مسلم از سیزده سال کمتر نبوده است . بنابراین او یکی از شهود معاصر یا چسبیده به عصر بروز این حوادث محسوب می شد و هر چه در این باره می نوشت از اسناد دست اول و دسته متقدم به شمار می آمد . پس انتشار کتاب او پس از چاپ تاریخ قدیم ، مدرک قدیمی را در برابر مدرک قدیمی دیگری قرار می داد و کتابش به اعتبار شهرت نام شاعر برکتی که نام مؤلف آن را بایستی با رمل و اصطراب پژوهش به دست آورد ، مزیت و اعتبار بیشتری داشت .

پس انتشار چنین مأخذ قدیمی ( که از پنجاه سال پیش ترجمه های انگلیسی و عربی و فارسی جدید به فواصل زمانی جای اصل مفروض یا معروض آن را گرفته است ) بعد از سال ۱۹۱۰ م ، به مراتب از تألیف و نشر کشف الغطاء ( ۱۹۱۷ ) و تدوین تاریخ آواره ( ۱۹۲۰ ) در تأمین غرض و هدف منظور که رد نقطه الکاف چاپی باشد ، سودمندتر و مؤثرتر اتفاق می افتاد .

گویا چنین مقدر شده باشد که این چشمه آب مطلوب را درون خزانه اندیشه خود نادیده یا از یادبرده بگیرند . و در تهران و نطنز و قاهره و عشق آباد و تفت برای فرونشاندن آتش عطش خویش آب بجویند .

از غرابت اتفاق آنکه پیش آمد جنگ جهانی اول و مرگ گلپایگانی ، کار تألیف و نشر کشف به اهتمام عبد البهاء و شرکت برخی از مؤلفان ۱۹۱۷ الغطاء را به تعویق افکند تا آنکه در سال درجه دوم و سوم به پایان رسید و در دست تجلید و توزیع قرار گرفته بود ( چنانچه به تفصیل که ناگهان سپاهیان انگلیس فلسطین را تصرف کردند و لرد النبی جای جمال ( بیان گردید ) پاشا را در بیت المقدس گرفت . بنابراین انتشار چنین کتابی که هدف آن تعرض به مستر براون انگلیسی باشد با مصالح تازه بهائیان در فلسطین ، مناسب به نظر نمی رسید ، لذا چند هزار جلد کتاب تازه چاپ کشف الغطاء ، به دستور حیفا ، در عشق آباد به آتش سوزانده شد تا انتشارش هموطنان پروفیسور براون را آزرده

. خاطر نسازد

سوزاندن این متن تاریخی نوپرداخته که برای تصحیح و نقد رد ملاحظات پروفیسور براون تدوین شده بود جا برای نشر اثر دیگری که از حیث حجم و وضع ، کوچکتر از نقطه الکاف معهود نباشد ، خالی گذارد .

عبد البهاء میرزا عبد الحسین آواره تفتی را که قلم تحریری سلیس و شاعرانه و طبع شعری متوسط داشت نامزد تألیف کتابی زیر نظر مستقیم خود کرد . چنانکه آواره ( آیتی ) بعد از بازگشت به میهن و روش پدران و قبول خدمت تدریس در مدارس دولتی ، صریحاً می گفت که همه مطالب این کتاب از هر جا تهیه می شد ، قبلاً از نظر ملاحظه و جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل و موافقت عبد البهاء می گذشت تا به چاپخانه فرستاده شود . نمونه های چاپی کتاب نیز از این نظارت و هدایت مستقیم او بی نصیب نمی ماند ، تا کتابی چنانکه دلخواه و منظور صاحب کار باشد از چاپ در آمد و در برابر تاریخ قدیم بابیه چاپ ممتاز براون ، تاریخ نوی پرمایه تر و درازتر و سطرتر به دست طالبان افتاد

عجب است همان نحوستی که در موقع نشر کشف الغطاء گریبانگیر آن شد و کتاب را از میان برد ، در این موقع هم به سبب دیگری و کیفیت دیگری ، دامن تاریخ آواره را گرفت

مرگ عبد البهاء و جانشینی شوقی افندی مقارن با انتشار قسمت دوم از کتاب آواره صورت گرفت و آواره که نه خواست به وصیت نامه تازه جانشین شوقی افندی و آثار مترتب بر آن تسلیم شود به ایران و خانه عقیده پدرانیش برگشت و از بهائیکری تبري جست و نام خانوادگی آینی را به جای آواره نهاد . آنگاه به تألیف کتاب کشف الحیل ، اعتبار را از روی کتاب . تاریخ باب و بهای خود برداشت

تاریخ آواره گرچه به سرنوشت کشف الغطاء دچار شد ولی اعترافات آواره مطالب کتاب را از اعتبار تاریخی افکند و شوقی افندی هم پس از استقرار کار جانشینی نیای مادری ، برای جبران این کسر تاریخی ، در صدد برآمد بهائیان را در برابر ازلیان و خرده گیران از تدوین و تکوین امثال کشف الغطاء و آواره بی نیاز سازد ، بلکه کتاب ظهور الحق میرزا اسد الله مبلغ مازندرانی را هم نادیده و ناقص گرفت و خواست مشکل را در

حوزه مطالعه و مذاکره خاورشناسان و پژوهندگان غربی به نحو دلخواه نیای خود حل کند و به نشر کتابی به زبان انگلیسی موسوم به تاریخ نیل زرندي پرداخت که از حیث حجم مطالب به نحوه بیان مقصود و توجه به تأمین هدف های منظور و شکل مطبوع ، کلان تر و مطمئن تر و جامع تر و زیباتر از تاریخ آواره باشد و مطالب آن را در قالبی تازه و لحنی غربی پسند ریخت . کلیشه ها و عکس ها و اوراقی که در این متن انگلیسی عرضه شد آن را خیلی جالب تر و از نقطه الکاف چاپی از کار در آورد . من این کتاب را چهل و اندی سال پیش ، پیش شادروان صبحی مهتدی دیدم که می گفت به کتابخانه مدرسه آمریکائی یا کلیسای انجیلی تهران . تعلق دارد و دیگر ندیده ام

بیست سال بعد ترجمه عربی آن را که بعداً از روی همان متن انگلیسی در قاهره مصر نقل و طبع شده بود ، پیش شادروان مصور رحمانی عکاس مخصوص مجلس شورای ملی دیدم و چند سال بعد در قاهره مصر نسخه ای از آن را به یاری گلستانه ، از ایرانیان مقیم . مصر و عضو محلی سفارت کبری به دست آوردم و در دمشق از نظر مطالعه گذراندم

چند سال بعد که ترجمه فارسی این کتاب از روی همان ترجمه عربی در تهران انتشار یافت به این اندیشه افتادم که باعث بر عدم انتشار اصل فارسی آن را از مطلعی جويا شوم ولی هنوز جواب درستی در این زمینه از کسی نشنیده ام . عبد الحمید اشراق خاوری مترجم فارسی در جواب سؤال من پیام فرستاده بود که سبب این امر را از حیفا پرسیده ام ولی مرگ شوقی . . (1) . افندی و فوت اشراق خاوری مرا از درك جواب این پرسش لازم بی نصیب گذارد

ولی با وجود این به خواست خدا ، چون مقصد ما کشف حقیقت بوده قضا را قلم دکتر . 1 داودی ( مبلغ و از زعمای محفل بهائیان ایران در مقاله ای مصمم به نقد مقالات سید محمد نشریه بهائیان ، شماره ۱۱ ) نیز همان نتیجه بحث ما را « محیط طباطبائی - مجله » معارف که کتاب « دون بریکرز » ترجمه تاریخ نیل زرندي نیست تأیید کرده اند . و گفته اند : آنچه به فارسی در دست مردم دیده می شود ترجمه فارسی از روی ترجمه عربی « دون بریکرز » است نه تلخیص متن فارسی کتاب نیل و در ضمن معارضه و مقابله ، حقیقت بر قلم ایشان : چنین جاری شده است

از جمله اموری که اراده ( شوقی افندی ) بدان تعلق جست نشر آثار اصلی امر در مغرب زمین بود . . . برای این منظور تاریخ نیل زرندي را که نسخه وحیده آن در ارض اقدس بود . . . اختیار فرمود و بر اساس این متن تاریخی ، کتاب « دون بریکرز » را که به معنی مطلع انوار است به زبان انگلیسی نگاشت . . . این کتاب مستطاب هر چند در نقل وقایع تاریخی به کتاب

نبیل زرندي استناد مي کند . . . هرگز ترجمه ي آن کتاب به معني متداول کلمه به شمار نمي رود . . . بلکه اثر معتبري است که از کلک ولي امر جاري شده است . اين کتاب را به همين سبب که قلم ولي امر زينت بخشیده و نظم بدیع و جلوه جميل داده است ، ابتدا به اين جمله گفته شد تا معلوم آيد که اصل . عربي و از آن پس به فارسي ترجمه کردند يادداشت هاي نبیل زرندي در محافظه اسناد قديمي و مخازن کتب خطي براي اجراي تحقيقات تاريخي ( ؟ ) . . . محفوظ است و از عدم انتشار آن تعجب نبايد کرد . ترجمه فارسي از عربي و ترجمه ي انگليسي بدان سبب به عمل آمده است که شاهکاري است که به قلم ولي خدا رقم خورده است . . . جمعي که در مقام قيام قائمند درس شور و نشور از اين کتاب مستطاب مي گيرند و اين است آنچه اکنون اين جمع را به کار مي آيد . تتبع و تفحص و تصور مي کنم دکتر داودي ( تجسس ، ديگران را ارزاني باد . « ( نقل از صفحه ۱۲ ، ۱۲ نشریه از نظر وظيفه دانشگاهي که بر عهده گرفته اند بايد به اصول فن بحث و مناظره واقف باشند و بدانند روح تحقيق « درباره تاريخ نو پديد نبیل زرندي » در قالب همين عباراتي نهفته است که در اين مقاله بر قلم ايشان جاري شده است . آري . ما هم با جناب ايشان در اين نکته هم عقیده ايم که اين کتاب « مطالع الانوار » ترجمه اثري از آثار قلم شوقي افندي است نه ديگري و اقبال اخير افراي همانند ايشان بدین کتاب براي انتساب آن به ملا محمد زرندي نبوده چه اگر به سخن آن غريق ، اعتباري و اقبالي از قبل وجود داشت بايستي در موقع تأليف کشف الغطاء استفاده از محتويات نسخه وحیده محافظ و مخازن ارض اقدس را بر استمداد از منقولات ميرزا نعيم سدهي و سمندر قزويني و اديب طالقاني و ميرزا ابوالفضل گلپايگاني ترجيح داده باشند ! و اين همه مطالب دست چين شده را که چون شمشير آخته اي مي توانست ناگهان برسر نقطه الکاف چاپ براون فرود آيد ! ، در صفحات کشف الغطاء چاپ روسيه مي دیديم ! - تنها آواره در کواکب الدريره موقع نقل مکتوب قدوس به مهدي قلبي ميرزا در مورد محاصره قلعه روايت خاصي از آن مکتوب را آورده که اتفاقاً با هر دو روايت مختلف تاريخ قديم و جديد ، مطابق نيست و درباره ي آن نوشته است : « صورت اين مکتوب را اين بنده آواره در چند نسخه که از آن جمله نسخه اي است منسوب به نبیل بدین مضمون استخراج نمود . چون آن مکتوب در اين تلخيص چاپ از تاريخ منسوب به نبیل دیده نمي شود ، پس غرض آواره قطعاً آن نبیل ديگر بوده که روايت مکتوب در تحرير او از تاريخ جديد هم قضا را » ! به صورت منقول آواره در کواکب الدريره موافق نيست

### تصوير

**متن کامل شرح حال نبیل زرندي ، مندرج در کتاب « تذکره الوفا . . . » عباس افندي است ، که ملاحظه مي فرمائيد ، اصلا اشاره اي به تأليف از نبیل زرندي ، آنهم تاريخ ! به آن مهمني در بابيه نشده است**

### تصوير

### فصل پنجم : الوهيت ، من يظهره اللهيه بهاء

دانستيم که حسينعلي ميرزا ، و مریدان بهائيش ، نه تنها هيچ گونه دليلي مبتني بر شواهد و نصوص موثق ، جهت اثبات دعوي من يظهره اللهيه ارائه ندادند ، بلکه با محو آثار و جعل مدارك

بیان « و « بهاء » را دو چندان کردند . و بر اثر منازعه « من یظهره » ، این عدم تجانس میان . الله ها « خدایع مستور کشف ، و فجایع منفور هویدا گشت

بر این اساس ، و اگر چه با بسیاری از حقایق بهائیت ، در اثر منازعه من یظهره ها ! آشنا شدیم ، ولی این آشکاری و آشنائی مبین تمامی حقایق بهائیت نبوده و نیست ، بعدها هر قدر بهائیت از بیان و ازل ، دورتر می شد ، به همان نسبت نیاز بهائیان و مسؤولیت زعمای بهائی ، به تحریف عقاید و تفسیر و تفصیل مطالب ، بیشتر می گشت

الواح « عدیده ای گذارده شد که در « بدین لحاظ بنای نگارش کتب و تنظیم رسائل و صدور شناخت بهائیت ، به خوبی از عهده خدمتی والایتر از مشاجره و منازعه مدعیان من یظهره . اللهی برآمد

از جمله اهم مسائل ، نیاز میرمی بود که بهائیان نسبت به « تعریف » مقام من یظهره اللهی . و « شناخت » آثاری که بر چنین ظهوری مترتب است ، از خود اظهار می داشتند

در این خصوص پاسخ های متعدد ، رسائل و مقالات کثیری نگارش و نشر گردید ، که جز با تبحر در جمیع آنها ، و دقت شامل و کامل بر تمامی سطور و جملات ، علمی بر نیرنگ های بهائیان حاصل نمی گردد

### **! الف : شناخت من یظهره الله یا دعوی خدائی میرزا**

در قسمت چهارم از فصل سوم ، تحت عنوان : « مبشر من یظهره اللهی » ، اجمالاً با . شناختی که « بیان » از « من یظهره الله » ارائه داد ، آشنا شدیم

و دانستیم که در این شناخت ، بیانات « صاحب بیان » در هاله ای از ابهام ، و پوششی از ابهام قرار گرفته است ، که به هر حال ، در مجموع و با توجه به تبحر در آثار بعدی بابیان و بهائیان ، و نحوه ارائه شواهد و ذکر دلائل ، آنها ، استشمام بوی « الوهیت » و « ربانیت » ! چنین مقامی ، برهر محقق و صاحب نظری محرز و مسلم می گردد

اسناد و مدارکی ، که استشمام چنین بویی را مسلم و محرز کرده است ، ذیلاً به استحضار : پژوهندگان می رسانیم

### **الف : تصریحات حسینعلی میرزا/1**

: - حسینعلی میرزا ، در حالی که در زندان عکا ، بسر می برد ، چنین نگاشت 1

اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من سدرة القضاء انه لا اله الا انا «<sup>(1)</sup> . « المسجون الفرید

بشنو آنچه را که وحی می شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا برما به اینکه ( . نیست خدائی جز من زندانی یکتا

: ایضاً

<sup>(2)</sup> . « كذلك امر ربك اذ كان مسجوناً في اُخرى البلاد »

. ( اینطور امر کرد پروردگارت ، زمانی که بود زندانی در خراب ترین شهرها )

: ايضاً

(<sup>3</sup>) . « ينادي المنادي بين الارض و السماء ، السجن لله المقتدر العزيز الفريد »

. ( ندا مي کند نداکننده بين زمين و آسمان ، زندان از براي خدای تواناي عزيز يکتاست )

---

مبين ، ص ۲۸۶ . 1 .

همان ، ص ۳۴۲ . 2 .

همان ، ص ۳۰۸ . 3 .

: ايضاً

(<sup>1</sup>) . « قد افتخر هواء السجن بما سعد اليه نفس الله لو كنتم من العارفين »

به تحقيق افتخار کرد هوای زندان به سبب آنچه را که بالا رفت بسوي آن هوا نفس خدا اگر ( )  
( باشید شما از دانایان )

: ايضاً

تفكر في الدنيا و شأن أهلها ان الذي خلق العالم لنفسه قد حبس في أرب الديار بما  
(<sup>2</sup>) . « اكتسبت أيدي الظالمين »

در خصوص دنیا و حالات مردم آن بیندیش زیرا آنکه جهان را برای خود خلق کرد در خراب ترین  
( مکانها به دست ستمکاران زندانی گشته است )

: ايضاً

(<sup>3</sup>) . « ان في استقرار جمال القدم علي العرش الاعظم في سجن عكا لآيات لأولي النّها »

استقرار جمال قدم ( میرزا حسين علي ) بر عرش اعظم در زندان عكا برای صاحبان عقل و  
( خرد نشانه است )

: ايضاً

(<sup>4</sup>) . « ان الذي خلق العالم لنفسه منعه ان ينظر إلي أحد من أحبائه »

آن کس که جهان را برای خودش خلق کرد او را منع مي کنند که حتي به يکي از دوستانش  
( نظر افکند )

: ايضاً

: ( هنگامي كه كسي جهت ملاقات بهاء الله در زندان حضور پيدامي كرد بهاء به او مي گفت )  
(<sup>5</sup>) . « قد تجلّي الله من افق السجن عليك يا أيها المقبل إلي الله فالق الاصبح »

مبين ، ص ۳۰۸ . 1

همان ، ص ۵۶ . 2

همان ، ص ۲۱۰ . 3

همان ، ص ۲۳۳ . 4

همان ، ص ۴۱۷ . 5

خدا از گوشه زندان بر تو تجلي كرد . اي كسي كه به خداوند شكافنده و آفريننده صبح ، روي ( ) آوردي .

: ايضاً

پرسيدند از بهاء الله ، شما كه خود را خدا مي دانيد ، چرا بعضي از مواقع ، مي گويي اي ( ) خدا و در بعضي از نوشته هايت ، از او استمداد مي طلبي ؟ بهاء الله جواب داد

يدعو ظاهري باطني و باطني ظاهري ليست في الملك سواي ولكن الناس في غفلة مبين «  
(<sup>1</sup>) .»

باطن من ظاهر من را مي خواند و ظاهر من باطنم را ، در جهان معبودي غير از من نيست ( ) .  
( ليكن مردم در غفلت آشكارند

: ايضاً

قل لايري في هيكله إلا هيكل الله و لا في جمالي الا جماله و لا في كينونتي الا كينونته و «  
لا في ذاتي الا ذاته و لا في حركتي الا حركته و لا في سكوتي الا سكوته و لا في قلمي الا  
(<sup>2</sup>) . « قلمه العزيز المحمود

بگوي در هيكل و جمال و كينونت و ذات و حركت و سكون و قلم من ديده نمي شود مگر ( ) .  
( هيكل و جمال و كينونت و ذات و حركت و سكون و قلم خداوند

: ايضاً

ثم اخرجي يا حورية الفردوس من غرف الجنان و أخبري اهل الكيوان تالله قد ظهر محبوب «  
العالمين و مقصود العارفين و معبود من في السموات و الارضين و مسجود الاولين و الاخرين  
(<sup>3</sup>) .»



اي حوريّه بهشتي از غرفه هاي بهشت بيرون شو و به اهل عالم خبر ده كه ؛ قسم به خدا ( محبوب عالَمين و مقصود عارفين و معبود اهل آسمانها و زمين و مسجد اولين و

مبين ، ص ۴۰۵ . 1

همان ، ص ۲۱ . 2

همان ، ص ۴۸ . 3

(1) . ( آخرين ظاهر شد

: - در لوح يوم تولد ميرزا حسينعلي بهاء چنين آمده است 2

فياحبذا من فجر الذي فيه استوي جمال القدم علي عرش اسمه الاعظم العظيم و فيه ولد «  
(2) . « من لم يلد و لم يولد

اي آفرين بر سپيده دمي كه جمال قديم كه نام او اعظم عظيم است بر عرش مستقر شد و ( در آن سپيده دم زاده شد كسي كه نمي زايد و زاييده نمي شود

: ايضاً در لوح مذکور

(3) . « بأن هذه ليلة ولدت حقيقة الرحمن و فيها فصلت كل أمر ازلي »

( در اين شب حقيقت رحمان تولد يافت و در آن هر امر ازلي قطعي مي شود )

: - و از جمله فرازهاي ادعیه ي ميرزا حسينعلي بهاء 3

ميرزا بهاء ) و يقول : انت تذكره انه ( و لو ادعوك باسمك الاول يخاطبني مظهر هذا الاسم «  
يرجع الي نفسي أن افتح بصرك لتراني اولاً قبل كل اول آخراً بعد كل آخر و ظاهراً فوق كل  
(4) . « شيء

، مظهر اين اسم را خطاب مي كند كه آنچه تو « و هرگاه كه مي خوانم تو را به اسم « الأول ( ذكر آن مي كني برگشت آن به سوي من است . چشم خود را بازكن تا مرا مشاهده كني كه ( اول هستم پيش از هر اولي و آخر هستم بعد از هر آخري و ظاهر هستم فوق همه ي اشياء .

: ايضاً

وأخبرتهم بلسان مظهر نفسك و مطلع أحديتك أنه ينطق في كل شيء بأنني أنا الله لا اله «  
إلا أنا ان يا خلقي آياي فانظرون و جعلت هذه الكلمة ذكري بين عبادك و آية عزي في مملكتك  
(5) . «

مبین ، ص ۴۸ . 1

مائده آسمانی ، ج ۴ ، ص ۳۴۴ ، و « رساله ایام تسعه » ص ۵۰ . 2

همان ص ۵۵ . 3

ادعیه حضرت محبوب « ۱۳ » . 4

همان ، ص ۲۵ ، از این کلام میرزا معلوم می شود که ذکر زبان ایشان همیشه جمله انا . 5  
الله لا اله الا انا بوده است

و خبر داده بودی به زبان کسی که مظهر نفس و مطلع احدیت تو است اینکه اظهار خواهد کرد در مقابل همه اشیاء که من خداوندم و بجز من خدایی نیست . و ای مخلوق من به سوی من ناظر باشید ، پس این جمله را ذکر من قرار دادی در میان بندگان خود و علامت عزت ( من شد در روی مملکت خودت ) .

- در الواحی که مربوط به مقدمات تبعید میرزا حسین از بغداد و خارج کردن او از خانه 4 : مسکونیش باشد نیز چنین می خوانیم

(1) . « شهد طفلاً رضيعاً انقطع عن ثدي أمّه أنه أخذ ذیل الله »

مشاهده کرد طفل شیرخواری را که از پستان مادر دست کشیده و دامن خدا ( میرزا بهاء ) ( را گرفت ) .

ایضاً :

(2) . « فلما اراد الخروج عن الباب ذات الله العزيز الوهاب »

( و چون خواست ذات پروردگار که عزیز و بخشاینده است از درب خانه بیرون رود )

: - از جمله زیارت نامه هائی که میرزا بهاء ، جهت بهائیان نوشته است 5

. « أشهد أنّ بجمالک ظهر المعبود و بوجهک لاح وجه المقصود و بحکمتک فصل بین الممكنات »  
(3)

شهادت می دهم به اینکه چهره معبود باجمال تو ظاهر گردید و وجه مقصود به ظهور اسماء ( تو آشکارا شد و بواسطه کلمه تو در میان ممکنات تفصیل داده شد

: از این رو است که ) میرزا بهاء ، به مریدانش سفارش می دهد که بگویند (

رساله ایام تسعه » ، ص ۵۰ . 1

همان ، ص ۳۰۸ . 2

(1) . « اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِشِعْرَاتِكَ الَّتِي يَتَحَرَّكُ عَلَيَّ صَفْحَاتُ الْوَجْهِ »

. ( خدایا تو را به موهائمی که در صورتت می جنبند سوگند می دهم )

- میرزا حسین از زبان علی محمد شیرازی ، و در وصف مقام خدائی خود ! عباراتی را نقل 6  
می کند :

و بشنوید قول نقطه اولی را در کره اخری از لسان ابداع ابهی و از ضحیح و ناله و حنین آن «  
... حضرت شرم نمائید

و هذه صورة ما نزل من جبروت الله العلي العظيم بسم الله الاقدس العلي الاعلي هذا كتاب «  
نقطة الاولى الي الذينهم آمنوا بالله الواحد الفرد العزيز العليم و فيه يخاطب الذينهم توقفوا في  
(2) . « هذا الامر من ملأ البيانين

این آیاتی است از قول سید باب که جناب بهاء ساخته است ( این خطاب هشت صفحه ...  
می باشد ) و سید در این کلمات اهل بیان را مخاطب قرار داده و آنان را نسبت به ایمان به  
بهاء تحریص کرده و مقام ایشان را معرفی می کند

: همچنین می گوید

فو عمري لو ذكرت ذكر الربوبية ما اردت الأربوبية علي كل الاشياء و ان جري من قلبي ذكر  
الالهية ما كان مقصودي الا اله العالمين و ان جري من ذكر المقصود فهو كان مقصودي و  
كذلك في المحبوب انه قد كان محبوبي و محبوب العارفين و ان ذكرت ذكر السجود ما اردت الا  
السجود لوجه المتعالي العزيز المنيع و ان اثنت نفساً ما كان مقصود قلبي الاثناء نفسه و ان  
(3) . « أمرت الناس بعمل ما أردت الا العمل في رضائه في يوم ظهوره

فیضی « در کتاب : « بهاء الله » ، « ادعیه حضرت محبوب » ، ص ۱۲۲ ، با توجه به بیان « 1 .  
صفحه ۲۴۰ ، مبنی بر « افشان بودن گیسوان و محاسن میرزا حسینعلی » ، توجیه و پاسخ  
سید مهدی گلپایگانی مبلغ بهائی ، هم دوره عباس افندی مندرج در کتاب : « مصابیح هدایت  
را به یاد می آوریم : « آخوندها اعتراض می کنند درباره اللهم 27 » جلد سوم ، صفحه ۲۶ -  
انی اسئلك بشعراتك . . . ، سید مهدی می گوید : خدایمی که دست دارد و چشم دارد ، مگر  
نباید « مو » داشته باشد و شما می دانید اگر خدا با داشتن سایر اعضا سرش بی مو باشد  
. . . ؟ « البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم

بدیع « ، ص ۲۵۲ . 2

همان ، ص ۲۵۴ . 3

قسم به جان خودم که در هر جایی که کلمه ربوبیت را به زبان آوردم مقصودم ربوبیت جناب ( بهاء است برجمیع اشیاء و اگر کلمه الوهیت از قلم من جاری شد منظور من به همان ایشان

بوده است که الله جهانیان است و اگر کلمه محبوب و یا مقصودی ذکر کردم جناب بهاء مقصود و محبوب من است و هم محبوب عارفین است و اگر موضوع سجود به میان آمد قصد نکردم مگر اینکه در مقابل وجه متعالی و عزیز و منیع او سجده بشود و اگر کسی را توصیف و ثناء بنمایم مقصودم ثناء و مدح او بوده است و اگر کسی را به عملی دعوت کردم اراده نکردم مگر . ( اینکه آن عمل به رضای او انجام بگیرد

ایضاً : « که از نفس ظهور ( میرزا بهاء ) محتجب نمایی چه که مقصود بالذات او بوده و خواهد ، و اوست آیه « لم یلد و لم یولد » بل مظاهر لم « بود ، او است آیه ی « لیس کمثله شیء یلد و لم یولد خلق عنده ان انتم توقنون ، از این جهت است که نقطه مشیت اولیه روح ماسواه فداه در مقام ذکر حروفات و مرایا و نور و امثالها من اعلی مراتب الاسماء و الصفات الی ان ینتهي الی ادنی رتبة الاشیاء می فرمایند : اینها از خود تحقیقی نداشته چون به شمس حقیقی مقابل شده اند اشراق تجلیات لانهایه بر آنها شده در این مقام دیده (1) . « نمی شود در آن مظاهر الا الله

ایضاً :

انه یقول ( خود بهاء ) حیثئذ اننی انا الله لا اله الا انا كما قال النقطة ( سید باب ) من قبل و « (2) . « بعینه یقول من یأتینی من بعد

ایضاً : بهاء زبان به ثنای سید گشوده و می گوید : در این مقام از جبروت ابهی این کلمات

ابدع اصلا فی المناجات مع الله العلی الاعلی نازل علیک یا بهاء الله محبوب البهاء . . . و انهم « یا الهی نبذوا احکامک عن ورائهم و نسوا ما نصحتهم به فی الواحک و بکت بیکائی عیون الذین کرمتهم من برینک و اصطفیتهم من بین خلقک و جعلتہم مهابط و حیک و

---

بدیع ، ص ۳۴۱ . 1

همان ، ص ۱۵۴ . 2

مخازن علمک و مظاهر أمرک و مطالع قدرتک و مکان الهامک یا من بیدک جبروت الایات و کل ذلك ورد علی بعد الذی دعوتهم الی شطر مواهبک و الطافک و عرفتهم مناهج أمرک و رضائک و أمرتهم بالخضوع لدي باب رحمانیتک و الورود علی فناء عزک و فردانیتک فوضت امری الیک و توکلت علیک و انت حسبی و معینی و ناصر ی و بک اکتفت عن الخلائق اجمعین و الحمدلک اذ انک انت معبودی و معبود من فی العالمین - ای کاش مهلت می دادند که جمال رب العالمین (1) . « به ثناء الله ذکره مشغول شود

ایضاً : میرزا در مقابل معترض ازلی در کتاب مذکور می گوید : از این کلمه معلوم می شود که شما رب اعلی را نمی دانید و یا تقیه نموده اید مثل مرشدین شما که در بعضی مواضع انکار می نمایند ( صبح ازل ) و به اطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود . می فرستند

و کل من فی السموات و الارض جمیعاً بدانید بانا کنا موقناً معترفاً مدعناً بأعلی الصوت بانه « هو رب الاعلی و سدرة المنتهی و شجرة القصوی و ملکوت العلی و جبروت العما و لاهوت البقا و روح البها و سر الاعظم و کلمة الاتم و مظهر القدم و هیکل الاکرم و رمز المنمنم و رب

الامم و البحر الملتطم و كلمة العليا و ذروة الاولي و صحيفة المكنون و كتاب المخزون جمال الاحدية و مظهر الهوية و مطلع الصمدية لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال . « المعبود

- ميرزا حسينعلي بهاء ، مدعي است که او همان خدائي است که تورات آن را يهوه ، انجيل 7 : به عنوان « روح حق » و قرآن به « نبأ عظيم » از آن یاد کرده است

تالله قد ظهر ما هو المسطور في كتب الله رب العالمين انه لهو الذي سمي في التورات « (2) . « يهوه و في الانجيل بروح الحق و في الفرقان بالنباء العظيم

بگو قسم به خدا که ظاهر شد آنچه در کتاب هاي آسماني مسطور است و او همان ( شخصي است که در تورات به نام يهوه و در انجيل به عنوان روح حق و در قرآن به اسم نبأ عظيم ناميده شده است ) .

---

بدیع ، ص ۲۳۲ . 1

الالواح بعد اقدس » ، ضميمه كتاب : « اقدس » ، ص ۷۶ . 2

: و در کتاب « اشراقات » گوید

قد خلقتهم لذكر هذا النبأ الاعظم و هذا الصراط الاقوم الذي كان مكنونا في افئدة الانبياء و « (1) . « مخزوناً في صدور الاصفياء

آفریده شده اید براي توجه به نبأ عظيم و صراط اقوم که در قلوب انبياء منظور گشته و در ( . سينه اصفياء محفوظ بوده است

در این دو مورد هم يك مرتبه خود را مصداق همه ي عناوين و مواعيد انبيا ( يهوه ، روح الحق ، نبأ العظیم ، صراط اقوم ، مكنون در قلوب انبياء ) شمرده ، و ادعا کرده است که آنچه انبياء و . كتب آسماني خبر داده اند مصداق همه آنها من هستم

: از این رو است که مي نويسد

اذكر ما أنزله الرحمن في الفرقان يوم يقوم الناس لرب العالمين هذا يوم فيه اني ربك و « (2) . « احاطت الايات مظاهر الاسماء و الصفات طوبي لمن فاز و ويل للمعرضين

متذکر باش آنچه را که خداوند در قرآن نازل فرموده است يوم يقول الناس لرب العالمين ( روزي خواهد آمد که مردم قيام کنند براي رب العالمين ، و اين روزي است که پروردگار آمده و آيات او احاطه کرده است بر مظاهر اسماء و صفات و خوشا به حال کسی که به فوز هدايت . ( برسد ، و اي باد بر اعراض کنندگان

: در نتیجه

يا ملأ الانشاء اسمعوا نداء مالك الاسماء انه يناديكم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا « (3) . « المقندر المتكبر المتبحر المتعالي العليم الحكيم

اي گروه انشاء ، بشنويد ندای صاحب اسماء را که ندا مي کند ، از مصدر زندان بزرگ خویش ( ، اینکه نیست خدائي جز من تواناي کبريا ، متعالی ، داناي حکيم

ص ۵۲ . 1

الالواح بعد اقدس « ص ۹۹ » . 2

اقدس « ، ص ۳۸ » . 3

: - ميرزا حسينعلي در قصيده « ورفائيه » چنين مي سرايد 8

**من ذرتي شمس المحيط تكوّرت \* \* \* و عن فطرتي بحر الوجود تسبّحت**

**كلّ الغنمان اهل الوري ظهر \* \* \* عندي كغنة نمل او كرنه نخلة**

**كلّ العقول من جذب سري تولّعت \* \* \* كلّ النفوس عن فنّ روعي تحيت**

**(1) كلّ الألوه من رشح أمري تألّعت \* \* \* و كل الربوب عن طفح حكمي تربت**

براین اساس ، و با توجه به اشاره هائي بس مجمل از مدارك دعوي خدائي ميرزا حسينعلي ، زعمای بهائيت بهائيان را مكلف ساختند ، تا در تأييد و تأكيد و ترويج خدائي ميرزا حسينعلي ، از هيچ گونه تقيه اي ، تاويلي پيروي نکرده ، و در سرلوحه شرح عقايد بهائيت مورد تعليم و تقرير قرار گرفته شود .

بدین لحاظ به بررسی آثار عباس افندي فرزند و جانشين حسينعلي ميرزا ، و ديگر رؤسا و ! مبلغان بهائيت مي پردازيم تا با دعوي خدائي آقا ميرزا ! آشنا تر شويم

## **الف : تصريحات عباس افندي/2**

: - عباس افندي ضمن رساله هائي مندرج در کتاب : « مکاتيب » اعتراف مي کند 1

مأیوس نگردید ، نومید نشوید ، روز امید است ، و فرق خداوند مجید ، نشأه اولي است و « قرن جمال الهي . . . صيت بزرگواريش شرق و غرب گرفته و آوازه خداوندیش جنوب و شمال (2) . . . احاطه نموده ، و لوله در ارکان عالم انداخته و زلزله در اعضاي آدم افکنده

چه که اظهار الوهيت و ربوبيت بسياري نموده حضرت قدوس روعي له الفداء يك کتاب در « تفسير صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهايتش اني انا الله و جناب طاهره اني انا الله را در بدشت تا عنان آسمان بأعلي الندااه بلند نموده و همچنين بعضي احباء در بدشت و جمال : مبارک در قصيده ي ورفائيه مي فرمايد

**(1) كل الالوه من رشح امري تألهت \* \* \* و كل الربوب من طفح حكمي تربت**

« . همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند

در مسئله تحیت - این چهار تحیت ، از حضرت اعلي روحی له الفداء است و مقصد از هر چهار ، جمال قدم ( میرزا حسینعلی ) روحی لاحبائه الفداست . نه دون حضرتش ، و اجرای هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ یکی از اینها موجودند . پس اگر نفسی هر يك را تلفظ نماید از دین الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قذح نشود و تعرض و تحقیر جائز نه و اعتراض نباید نمود ، چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد . ولي اليوم بانك ملأ اعلي ( الله ابهي است ) و روح این عبد از اینجا نداء مهتزم - هر چند مقصود از « الله اعظم » نیز « جمال قدم » ( میرزا حسینعلی ) روحی لاحبائه الفداست . چه که او است اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور الله ابهي ( کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان ) اعظم . اما این تحیت (2) . « تأثیر می نماید

نورانیت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته . این است که « می فرماید ( ایاکم ان تذکروا فی آیتین ) ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت . مادون این دو شمس حقیقت کل عبادله و کل بامرہ بعملون . حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند . نور یازغ بودند و کوکب شارف . جوهر تقدیس بودند و سازج تنزیه . و البته صد هزار انی انا الله از فم مطهرش صادر . با وجود این کینونه لاتحکي الا عن الله ربها و کان مظهرأ بدیعاً و عبدأ وفیاً ، و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقی ثابتة راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح ، یعنی غلام حلقه به گوش و بنده غاشیه بردوش تراب آستانم و پاسبان و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح وزیر الهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه است ( عبد البهاء ) و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است انی بریء منه و اشهد الله و انبیائه و رسله و أمنائه و اولیائه و اصفیائه و

مکاتیب ، ج ۱ ، ص ۲۵۴ . 1

ج ۲ ، ص ۲۴۵ ، عباس افندی این مسئله را در پاسخ سؤال بهائیان از انتخاب کلمه ای . 2 ! بجای « سلام علیکم » نوشته است

(1) . « احبائه علی ذلك . من مبین آیاتم . این است بیان من « و ما بعد الحق الا الوهم المبین »

ای خلیل « مکتوب آن جناب واصل و از نجات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدعی . قسم به جمال قدم که این عبد از و در جمیع مراتب ذره ای از عبودیت را به بحور الوهیت و . رائج ای که بوی ادعا نماید متنفر ربوبیت تبدیل ننمایم چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدوس روحی له الفداء يك کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله است . و

جناب طاهره اني أنا الله را در بدشت تا عنان آسمان بأعلي النداه بلند نمود . و همچنين  
: بعضي احياء در بدشت و جمال مبارك در قصيده ي و رقائيه مي فرمايد

### **كلّ الألوه من رشح أمري تألّهت \* \* \* و كل الربوب من طفح حكمي تربت**

ولي يك نفسي را نفرمودند كه به عبوديت كماهي حقاها قيام نمود و اگر چنانچه مقامي را  
بخواهم خدا نكرده از براي خویش چه مقامي أعظم از فرع منشعب از اصل قديم است تألّه  
(2) . الحق ذل رقاب كل مقام و خضع اعناق كل مقام و رتبه لهذا المقام العظيم

ج ۲ ، ص ۲۵۱ . 1

همان ، ص ۲۵۴ - اينك عبد البهاء ، خود را در مقام عبوديت ميرزا حسينعلي معرفي کرده . 2  
است ، قابل تأمل است ، آثار و مداركي در دسترس مي باشد كه عباس افندي نیز ، داعيه  
خدائي را در سرداشته ، و آن را به بهائيان نزديك خود اظهار داشته بود . نعيم محمد ،  
شاعرسدهي بهائيان ، و مبلغ مشهور دوره عباس افندي ، متوفي ۱۳۳۴ هـ . ق ، تحت تأثير  
اظهارات مذکور بوده است ، كه در قصيده « صيفيه » عباس افندي را توصيفي کرده است كه  
: بعدها مورد تشويق و تأييد بهائيان نیز قرار گرفت : ميرزا نعيم خطاب به عباس افندي

**توئي تو فرع قويم توئي تو اصل قديم \* \* \* توئي تو رب كريم توئي تو خلق عليم**

**توئي توحى قديم توئي تو عرش عظيم \* \* \* مهر تو خلد نعيم قهر تو نار حليم**

**حب تو نعم القرين بغض تو بنس القرار**

**طلعت شمس الشمس طلعت عبد البهاء است \* \* \* قدرت رب النفوس قدرت عبد  
البهاء است**

**رحمت رب الربوب رحمت عبد البهاء است \* \* \* حضرت غيب الغيوب حضرت عبد  
البهاء است**

**ذات اله الالوه ذات همين شهريار**

**اگر نماز آوريم توئي تو مسجود ما \* \* \* اگر نياز آوريم توئي تو معبود ما**

**به حق چو راز آوريم توئي تو مقصود ما \* \* \* روبه كه باز آوريم توئي تو معهود ما**

**شهود ما را بس است به غيب ديگر چه كار**

اول فريضة اصحاب شور « خلوص نيت و نورانيت حقيقت و انقطاع از ما سوي الله و انجذاب »  
به نفحات الله و خضوع و خشوع بين احبا و صبر و تحمل بر بلاء و بندگي عتبه ي ساميه ابهي  
است و چون به اين صفات موفق و مؤيد گردند نصرت ملكوت غيب الهي احاطه نمايد « ثاني  
فريضة » اثبات وحدانيت جمال غيب الهي و مظهريت كامله ربانيه حضرت نقطه اولي و عبوديت  
. محضه صرفه ذاتيه كينونيه باطنه حقيقي صريحه عبدالبهاء بدون شائبه ذكري دون آن



و هذه غاييتي القسوي و منتهي معارجي العليا و جنتي المأوي و هي نور وجهي و منية «  
قلبي و شفاء صدري و قرّة عيني و رواء غلتي و برد لوعتي و براء علتي و من اعتقد بغير هذا  
فقد خالف عبد البهاء ( ثالث فريضة ) ترويح احكام الهيه در اين احبا از صلاة و صيام و حج و  
(1) . « حقوق و ساير احكام الهيه بالتمام

نموده بوديد که حضرت مسيح فرموده ( ) و سؤال از آيه ( ۳۰ - در فصل ۱۴ از کتاب يوحنا «  
ديگر با شما بسيار صحبت نخواهم نمود چه که مالک اين دنيا مي آيد . و هيچ چيز در من  
(2) . « نيست ) . مالک دنيا جمال مبارك است

- در کتاب : « تاريخ صدر الصدور » از عباس افندي به خدائي ميرزا حسينعلي ، چنين اذعان 2  
: و اعتراف شده است

اي مقبل الي الله و منقطع الي الله مقام مظاهر قبل نبوت كبري بود و مقام حضرت اعلي «  
الوهيت شهودي و مقام جمال اقدس احديت ذات هويت وجودي و مقام اين عبد عبوديت  
(3) . « محضه صرفه بحته و هيچ تأويل و تفسير ندارد

چه که اين ظهور اعظم نفس ظهور الله است نه به عنوان تجلي و مجلي و نور اين نيز . . . «  
(4) . « قدم را اشرافي و غروبي نيست

- عباس افندي ، در خصوص اذعان به خدائي ميرزا حسينعلي به نقل از کتاب 3

---

ج ۱ ، ص ۵۰۴ . 1

همان ، ج ۳ ، ص ۴۰۴ . 2

ص ۲۰۷ . 3

همان ، ص ۲۶ . 4

: دروس اخلاق « مي نويسد »

نامم عبد البهاء است ، صفت من عبد البهاء است ، نعت من عبد البهاء است . عبد البهاء «  
(1) . « کوس عبوديت آستان جمال ابهي را بر ملا کويده اند

- ايضاً : عباس افندي ، ضمن شرح حال مشکين قلم ، از بهائيان متقدم در کتاب : « نورين 4  
: نيرين » مي نويسد

وي مدتي در عراق بود . . . و در معيت حضرت احديت ( ميرزا حسينعلي ) در کشتي به «  
(2) . « نهايت روح و ريحان گذراند

ما که داعيه نداريم ، ما که « : - عباس افندي ، به ميرزا حسين نامي اطلاع مي دهد 5  
دعوي نبوت و رسالت و امامت نکرده ايم . چه سؤالي چه جوابي ، من بنده اي از بندگان  
جمال قدم مبارکم ، و در راه محبت در بين بشر خدمت مي کنم . آفای ميرزا حسن اگر

سؤالی دارند علما ، فقها ، عرفا ، حکما در عالم بسیارند . مسائل غامضه و مطالب معضله (3) . « حل می کنند . ما که دعوی علم و دانش نکرده ایم با ما چه کار دارد

- از عباس افندی راجع به آیه ای از باب دوم پولس مسیحی سؤال کردند : ( در ذکر مرد 6 ) . شریر که بر هیکل خدا می نشیند

: عباس افندی پاسخ داد

(4) . « مقصود از مرد شریر میرزا یحیی ازل برادر میرزا حسینعلی است »

### الف : تصریحات مبلغان بهائی که مورد تصویت بهائیت است/3

- « فرد بهائی ، اجرای احکام منزله را وسیله ای برای جلب رضای او و تنها به خاطر 1 ( دوستی جمال او ( میرزا حسینعلی ) و نه به طمع بهشت و ترس از جهنم اجراء می کند (5)

- میرزا حیدر علی اصفهانی می نویسد : « فانی ( میرزا حیدر علی ) و این نفوس 2

ص ۲۰ ، ش ۸ . 1

ص ۶۲ . 2

خاطرات ۹ ساله ، ص ۱۰۷ . 3

مائده آسمانی ، ج ۳ ، ص ۶ . 4

مجله : « اخبار امری » ، نشریه محفل ملی بهائیان ایران ، سال ۱۳۴۹ ، ش ۱۴ ، ص ۴۰۶ . 5

بهائیان ) موقنیم که حضرت بهاء الله آسمانی است که از آفاش شמוש انبیا و مرسلین ( و سلطان مبدأ و ماب است و به قدر (1) اشراق نموده ، مرسل رسل و منزل کتب و رب الارباب یک صندوق نوشتجات و صحف و الواح و آیات از حضرت احدیتش موجود و منتشر است و جمیع را کتب آسمانی و صحف ربانی و تورات صمدانی و انجیل رحمانی و قرآن یزدانی و بیان جلیل و و . اجب الاتباع می دانیم و در همه بیانات مبارکش صریح است که آیاتش تأویل و باطن ندارد (2) . « ظاهرش مقصود و مأمور

: - نبیل زرندی ، در وصف میرزا حسینعلی گفته است 3

در اول غربال ز سال فرقان \* \* \* دوم سحر محرم اندر تهران

(3) از غیب قدم به ملک امکان بگذشت \* \* \* شاهي که بود خالق من في الامکان

خلق گویند خدایي و من اندر غضب ایم \* \* \* پرده برداشته میسند به خود ننگ  
! خدائي

و روزي که این قصیده را در مجمع عام به حضور مبارك خواند چقدرها مورد تحسین و تمجید «<sup>(4)</sup> . « گردید

- بنابراین شواهد و نصوص مسلم موجود ، در آثار معروف و اساسی بهائیان است که بزرگان 4 بهائیان چنین عقیده بهائیت را خاطر نشان و بهائیان را به « بهائیت پیرامون « نماز » و « قبله رعایت آن مکلف می کنند

قبله ما اهل بهاء ، روضه ی مبارکه ی ( قبر میرزا حسینعلی ) در مدینه ی « عکا » که در «

---

، ج ۴ ، ص ۴۴ ، کلمه رب الارباب را « عبد الحمید اشراق خاوری در کتاب « قاموس ایقان . 1  
« جهان و آفریدگار = چنین تعریف می کند « پروردگار پروردگاران

بهجة الصدور « ، ص ۳۳۹ . 2

گنجینه حدود و احکام « ، ص ۴۰۲ ، « بهاء الله « ، ص ۱۰ و « تذکره شعرای بهائی « ، « . 3  
« ج ۳ ، « مقدمه نقطه الکاف

تنبيه النائمين « ، ص ۷۳ . 4

وقت نماز خواندن باید رو به روضه ی مبارکه بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم جلّ جلاله و ملکوت ایهی باشیم . و این است آن مقام مقدری که در کتاب اقدس نازل شده . . . در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات روبه قبله عکا بودن واجب نیست . بهر طرف روی ما باشد جایز و لکن چنانچه ذکر شد در قلب باید توجه به جمال قدم « **أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ** » . است و اسم اعظم داشته باشیم ؛ زیرا مناجات و راز و نیاز ما با اوست و شنونده ای جز او نیست و « اجابت کننده ای غیر او نه <sup>(1)</sup> .

: شوقی افندی در نامه ی مورخ ۳۱ ژانویه ی سنه ی ۱۹۴۹ نوشته است

. . . نماز روزانه را هر کسی باید منفرداً تلاوت کند «

اگر در حین نماز خود را محتاج می بینید که کسی را پیش چشم خود مجسم کنید حضرت عبد البهاء را در نظر آورید . زیرا بواسطه ی حضرت عبد البهاء می توان با جمال مبارك ( میرزا <sup>(2)</sup> . « حسینعلی ) راز و نیاز کرد

## ب : ختم رسل

، موعود بیان می داند ، و با توجه به « اگر چه حسینعلی میرزا ، خود را « من یتظهره الله مدارک متعدد ، من یتظهره اللهی بهاء الوهیت و ربوبیت و دعوی پروردگاری است ! از این رو دیگر روا نیست که با تحریف آیات و روایات اسلام و یا طرح مباحث و مجادلات فراوان ، زعمای بهائیت ، سعی در اثبات مقام پیغمبری حسینعلی میرزا ، و رد و توجیه

دروس الدیانه « ، درس ۱۹ ، منظور از اسم اعظم ، طبق تصریح قائنی در کتاب مذکور ، « 1 . صفحه ۷ « میرزا حسینعلی بهاء » است

مجله : « اخبار امری » ، نشریه محفل ملی بهائیان ایران ، شماره ۶ ، مهر ماه سال ۱۳۲۸ . فاضل مازندرانی در کتاب : « اسرار الآثار » تصریح می کند که « روضه مبارکه » ، قبر ، در کتاب : « گنجینه حدود و احکام » ، در ص ۱۹ خصوص قبله (بهاء الله است) (ج ۴ ، ص ۴۸ بهائیان از قول حسینعلی نوشته شده است : « اذا اردتم الصلوة ولوا وجوهکم شطري « الاقدس

بایست توجه داشت که طبق بیان مازندرانی در کتاب : « اسرار الآثار » ج ۴ ، ص ۱۹۸ شطر . اقدس ، شهر عکا است

ایضاً : در خصوص قبله بهائیان ، هیکل میرزا حسینعلی است ، « کواکب الدریه » ، ج ۳ ، ص ۱۳۵ ، « مرآة الحقیقه » ، ص ۲۹۲

! خاتمیت « رسول اسلام کنند »

از نظر مؤلف طرح چنین مباحثی ، به هیچ وجه اصولی نبوده ، و اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا هم نمی باشد . از این جهت ، و بی آنکه اشارتی به اصول عقاید اسلامی داشته باشیم ، مسئله خاتمیت و رسالت را از دیدگاه و زعم بهائیت مورد بررسی قرار می دهیم . تا بر پژوهندگان این کتاب ، رابطه دعوی « من یتظهره اللهی » با « خاتمیت » یا رسالت « رسول اسلام ، مشهود و آشکار شود ؛ زیرا مطالعه پیرامون چنین « عدم خاتمیت مباحثی در آثار بهائیت ، این نتیجه مسلم را مبین است که بهائیان در حالی که نتوانسته اند ، دعوی من یتظهره اللهی میرزا حسینعلی را بر اساس آثار مبشر چنین ظهوری اثبات کنند ، دست زدن به مدارک اسلامی ، عملی ناصواب خواهد بود . و دور از شأن والای اسلام

گفتیم و مدعی شدیم که طرح چنین مباحثی به هیچ وجه اصولی نبوده ، و اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا نمی باشد

اساس مسئله نیز در اثبات همین ادعاست . ولی از آنجائی که تعلیم و تربیت بهائیان با طرح مسائل به صورت اصولی ، چندان سازگاری ندارد ، مجبورم به اثبات این ادعا به پردازم که به اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا نمی باشد « ؟ » : کدامین سند موثق

: - میرزا حسینعلی می نویسد 1

كما انتم تقرؤون في الكتاب بان الله لما ختم النبوة بحبيبه بشر العباد بلقائه و كان ذلك حتم (1) . « محتوم

همانطور که شما در قرآن می خوانید خدای بزرگ آنگاه که نبوت را به حبیبش پایان بخشید ( . بندگان را به لقاء خود بشارت داد و این امری حتمی است

: - ایضاً میرزا حسینعلی بهاء نوشته است 2

الصلوة والسلام علي سيد العالم و مربي الامم الذي به انتهت الرسالة و النبوة و علي آله و (2) . « اصحابه دائماً أبداً سرمدا

سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده امت ها ، کسی که به او نبوت و )

---

مائده آسمانی ، ج ۴ ، ص ۲۶۰ . 1

إشراقات ، ص ۲۹۳ . 2

( رسالت پایان یافته و برخاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد .

- میرزا حسینعلی می نویسد : « یومی از ایام در ارض طاء که مقر سلطنت ایران است 3 مشی می نمودم بگفتن از کل جهات حنین مرتفع ، بعد از توجه ، ناله منبری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغاء شد و به این کلمات ذاکر : الهی خاتم رسل و سید کل رسول الله روح ماسواه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو تربیت داده . . . و حال معشر جهلا بر ما به سب و (1) . « لعن حضرت مقصود مشغولند الهی الهی ما را نجات بخش

: - میرزا حسینعلی می نویسد 4

لان الله تبارك و تعالی بعد الذي ختم مقام النبوة في شأن حبيبه و صفیه و خیرته من خلقه « كما نزل في ملكوت العزة و لكنه رسول الله و خاتم النبيين وعد أبصار بلقائه يوم القيمة ظهور (2) . « المسجد كما ظهر بالحق

زیرا که خدای تعالی بعد از آنکه مقام نبوت را در مورد حبیبش برگزیده و بهترین بندگان پایان (قرآن) نازل شده است ، ولکن محمد رسول خداست و (بخشید همانطور که در ملکوت عزت پایان دهنده انبیاء بندگان را به لقایش وعده داده است و این از جهت عظمت ظهور بعد است . ( به همان ترتیب که به حق آشکار شد

- عبد الحمید اشراق خاوری بهائی می نویسد : « در قرآن سورة الاحزاب محمد رسول الله 5 را خاتم النبيين فرموده جمال مبارك جل جلاله در ضمن جمله مزبوره می فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم ، ظهور الله است و دوره نبوت منتهی (3) . « گردید زیرا که رسول الله خاتم النبيين بوده

خداوند همانا در قرآن مجید حضرت « : - ايضاً : عبد الحمید اشراق خاوری بهائی می نویسد 6 رسول را خاتم النبيين نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سورة **ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم** } : الاحزاب نازل شده

---

إشراقات ، ص ۲۴۶ . 1

آثار قلم اعلی ، ج ۳ ، ص ۴۹ . 2

کتاب : « رحيق مختوم » ، ج ۱ ، ص ۷۸ . 3

و از این مطلب در کمال وضوح عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر {النَّبِيِّينَ} می شود . به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است که در قرآن مزده ی ظهورش به همین اسم نازل شده (1) . « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ » :

: - میرزا حسینعلی می گوید 7

الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذي به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله « (2) . « و اصحابه

- میرزا حسینعلی گوید : « از این گذشته خاتم النبیین از محکمت آیات کتاب رب العالمین 8 است اگر هزار و دوست و هفتاد سنه احادی به معنی آن مطلع شد حال هم معانی کلمات (3) . « منزله بیان را نفسی دون الله می تواند ادراک نماید

: - میرزا حسینعلی می نویسد 9

فاعلم بان نقطة الفرقان و نور السبحان لما جاء بآيات محكمات و براهین ساطعات من الايات التي يعجز عنها كل من في جبروت الموجودات أمر الكل علی القيام علی هذه الصراط المرتفعة الممدودة في كل ما جاء به من عند الله و من اقر علیه و اعترف بآيات الوجدانية في فؤاده و جمال الازلية في جماله حکم علی حکم البعث و الحشر و الحيوة و الجنة لانه بعد ایمانه بالله و مظهر جماله بعث من مرقدہ غفلته و حشر في ارض فؤاده ثم اعلم بان هذه الجنة في يوم الله اعظم من كل الجنان و الطف من حقایق الرضوان لان الله تبارك و تعالی بعد الذي ختم مقام النبوة في شأن حبيبه و صفیه و خیرته من خلقه كما نزل في ملكوت العزة و (4) . « لكنه رسول الله و خاتم النبیین وعد العباد بلقائه يوم القيمة

رسالت و نبوت نبوده و نیست « : با تمام این تصریحات و تأکیدات که مقام حسینعلی میرزا ، با این همه عباس افندی ، مرتکب نقض نص مسلم حسینعلی میرزا شده ، و

---

قاموس توقيع منيع « ، ج ، ۱ ، ص ۱۱۴ . 1 .

بدیع « ، ص ۲۹۳ . 2 .

همان ، ص ۱۱۷ . 3 .

جواهر الاسرار « ، ص ۴۸ . 4 .

می نویسد : « آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم (1) . « حضرت موسی ، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و حضرت جمال مبارک

..

## ب : نقد دلائل / 1

با وجود آنکه آثار بهائیت ، در اهم مسائل عقیدتی ، متناقض و در صورت اتکاء به متون ! خودشان مجبوریم نصی را با رد نصی دیگر پذیرا شویم

با این همه ، از جانب زعمای بهائیت ، برای اثبات ادعائی در مجموعه عقاید و وقایع بابیت ، تألیف و تحقیقاتی خارج از متن اصلی ، و زمینه مادری ، صورت پذیرفته است ! که جهت : آشنائی پژوهندگان ، ذیلاً به نمونه هائی از مهمترین انواع آن اشاره می کنیم

### ب : بهائیان و مسئله فیض مقتضی / 1/1

بهائیان بنا به اصل مقتضیات زمانه ، که می بایست دیانت الهی مبتنی بر آن بوده باشد ، مبنای اثبات لزوم ظهورات جدیدی پس از ظهور اسلام قلمداد کرده اند

اقتضای هر زمانی ، ایجاب می کند که خداوند مردمان را از فیض خود و متناسب با مقتضیات زمان بهره مند سازد . از این روی ختم رسالت و نبوت ، به زعم بهائیت منافی مقتضیات زمانه و تداوم همیشگی فیض الهی است

چنین زمینه سازی هائی از جانب بهائیت ، فی نفسه مورد اشکال مؤلف نیست ! در حقیقت نگارنده معتقد به فیض همیشگی الهی ، و عدم قطع آن است . معذک دو نکته اساسی پیرامون اصل فیض مقتضی وجود دارد و آن اینکه آیا لازمه تداوم فیض ، ظهورات متعدد است یا کمال ظهورات ؟ و آیا می بایست هر ادعائی را فیض الهی و محتوای عقاید مدعیان را ، پاسخگوی مقتضیات زمانه بدانیم ؟

---

مفوضات ، ص ۱۲۴ ، در مورد آشنایی با استدلال های بهائیان برای اثبات عدم « 1 . خاتمیت حضرت رسول است ، مراجعه شود به کتاب : « فرائد » ، و رد کتاب مذکور تحت . تألیف جواد تهرانی « عنوان » بهائی چه می گوید

میرزا ابوالفضل ، کلیه مسائلی که در این زمینه مطرح کرده است ، بر خلاف نصوص مسلم . . . میرزا حسینعلی بهاء ، مبنی بر قبول خاتمیت رسالت و نبوت حضرت رسول اسلام است

مسئلاً نگارنده در انتظار پاسخ چنین سئوالاتی ، از جانب بهائیت نیست ، زیرا با بررسی های جامع در آثار اولیه و اساسی بهائیت ، به این نتیجه رسیده است که طرح مسئله فیض ، به خاطر اثبات دعوی میرزا حسینعلی است ، نه اینکه به حقیقت تداوم فیض ، و اساساً به « ایمان و اعتقادی داشته باشند » فیوضات ربانی

: دلیل این امر در آثار بهائیت موجود و آشکار است

: میرزا حسینعلی می نویسد

و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من يدعی بعده انه كذاب مفر «<sup>(1)</sup> . »

سوگند به نفس که همه ی ظهورات به این ظهور بزرگتر ، پایان گرفت ، و هر کس که پس از ( . چنین ظهوری ، مدعی ظهور جدیدی شود ، او دروغگو و افتراء زننده است

ولی میرزا حسینعلی ، در کتاب : « اقدس » تصریح کرده است که : « من يدعی امرأ قبل «<sup>(2)</sup> . » اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفر

هر کس ادعای امری را ، پیش از اتمام هزار سال کامل ، مدعی شود ، دروغگو و افترا زننده ( است ) .

بعضی از مبلغان بهائی ، متمسک به تصریح مذکور ، بیان میرزا حسینعلی را در کتاب : « اقتدارات » منسوخ تلقی می کنند

: در حالی که افندی در تفسیر تصریحات مندرج در « اقتدارات » و « اقدس » می نویسد

اما آیه مبارکه من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة . . . بدایت این الف ظهور جمال « ان کل یوم عند ربك کألف سنة و کل سنة « مبارک است که هر روزش هزار سال است کور جمال مبارک غیر متناهی است بعد از آنکه . . . ثلاثمائة و خمسة و ستون ألف سنة احقابی بگذرد و بکلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست نماند ظهور جدیدی گردد و الاثا آثار صحف و تعالیم و

---

اقتدارات میرزا حسینعلی « ، ص ۲۳۷ . 1

همان ، ص ۳۵ . 2

(1) . « اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود و نه بروزی و نه صدوری

و در موضعی دیگر از جمله « مکاتیب » خود اذعان می دارد که : « چه که این کور را امتداد (2) . « عظیم است و این دو را فصحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی

(3) . « لهذا امتدادش بسیار اقلاً پانصد هزار سال »

چطور می شود ؟ ! ، جاودانگی اسلام را به خاطر عقیده به عدم قطع فیض الهی مورد تشکیک قرار می دهند ولی اعتقاد به اصل تداوم همیشگی فیض الهی ، به موجب عقیده بهائیت به تحقق ظهورات بعدی نیست ؟ ! و اگر هم چیزی در این خصوص گفته اند ، شامل ۱۳۰۰ ساله اسلامی می شود اما اقلاً تا نیم میلیون سال دیگر ، این فیض تکرار نخواهد شد ؟ ! شاید تا پانصد هزار سال دیگر پس از حیات مدعیان ، مقتضیات زمانه عوض نشود ، و نیاز به فیض مجددی نباشد ، ولی در حالی که به زعم بهائیان هنوز ۲۰ سال از « ظهور مستقل گذشته بود ، حسینعلی (4) « مقام صاحب شریعت و نبوت و رسالت علی محمد شیرازی میرزا پای به میدان می نهد ، و در حالی که شرایط زمانه ، دستخوش هیچ دگرگونی اساسی نشده بود ، به نوشتن احکام مبادرت میورزد که در رابطه با « بیان » ، و به تصریح ابوالفضل و عباس (5) چندان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومنات « گلپایگانی ، افندی این اختلاف ژرف را چنین بیان و تأیید می کند

در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل « عام الا من آمن و صدق بود . اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی (6) . « قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان و حدت عالم انسان است



رحیق مختوم ، ج ۱ ، ص ۳۲۰ . 1

مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۶۸ . 2

همان ، ص ۷۶ . 3

مفوضات ، ص ۱۲۴ . 4

کشف الغطاء ، ص ۱۶۶ . 5

مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۲۶۶ . 6

### ب : بهائیان و مسئله تحریف و نسخ/2/1

از آنجائی که لازمه ظهور هر شریعتی جدید ، بالطبع نسخ شریعت قبلی است لذا بهائیان ، « بیان » را نسخ « قرآن » ، و « اقدس » را نسخ « بیان » می دانند

زعمای و مبلغان بهائی ، در پاسخ این سؤال که چرا : « بیان نسخ قرآن است » ؟ عموماً پاسخ می دهند : به دلیل تحریف قرآن مجید

در حالی که منابع اساسی و مسلم بهائیت ، مؤید این نظر است که قرآن مجید ، در طول تاریخ ، به هیچ وجه دستخوش تحریف نگشته است

همچنین در کتاب : « ایقان <sup>(1)</sup> ، « میرزا حسینعلی در لوحی مندرج در کتاب « مائده آسمانی جزماً اعتراف و اذعان می دارد » که قرآن به هیچ وجه و صورتی <sup>(3)</sup> « و « سورة الملوك <sup>(2)</sup> » تحریف در آن راه نیافته ، و قرآن تمام بوده و اکنون نیز همان است که بوده است

بر اساس ملاحظه الواح و تصریحات مذکور است که عبد الحمید اشراق خاوری ، عقیده بهائیت را در خصوص شبهه تحریف قرآن مجید ، چنین اذعان می دارد : « به صراحت در الواح « الهیه نازل گردیده که قرآن مجید تمام و کامل و از دستبرد سارقین و مغرضین محفوظ است <sup>(4)</sup> .

نه تنها قرآن مجید ، از دستبرد و هر نوع تحریفی در امان بوده است ، بلکه بهائیان را الزام است که به انکاء کتب و آثار زعمایشان ، چنین عقیده داشته باشند که کتب آسمانی سلف دست نخورده ، و مبرا از هر نوع تحریفی است

میرزا حسینعلی در این خصوص تصریح می کند : « چون عاجز از جواب می شوند تمسک به این نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست . . . این قول نهایت بی معنی و بی اصل است . آیا می شود کسی معتقد به کتابی گشته و من الله دانسته آن را محو نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر به مکه و مدینه نبود

ج ۷ ، ص ۲۱۹ . 1

ص ۱۵۴ . 2

## فصل ششم : جانشيني و انشعاب

### الف : جانشيني بهاء

پس از مرگ علي محمد شيرازي ، ميان طائفه بابيه ، بر سر جانشيني و من يظهره اللهيه ، اختلافات عميقي واقع گرديد . و هر يك از آنها بناي مخاصمه و فحاشي را نسبت به ديگري روا صبح ازل ، « دياني » در تعقيب : « ميرزا اسد الله ديان » ، « داشتند . « ازلي » به دنبال ، « مدافعان من يظهره اللهيه » قدوس ، « بيان » متمسكان به كتاب بيان ، « قدوسي بهائي » « قرة العيني » خواهان « طاهره خانم » ، « عياني » در جستجوي كشف و شهود . و « به دنبال » ميرزا حسينعلي . . . بابيه را به اوضاع و احوالي كشانيد كه در غايت ، خداي . بابيه كشف ، و مدارك مجعول بر ملا ، و مقاصد و منافع رياست و رياء آشكار گرديد .

حسينعلي ميرزا كه در آب گل آلود بابيه ، پس از تبعيد از تهران و اقامت در بغداد ، زير چتر حمايت هاي روس و عثماني و انگليس ، بيش از ديگر مدعيان ، ماهي هاي بيشتري را در تور ماهي گيري خود صيد كرده بود ، و ديديم كه چگونه و با چه مباندي و اصولي صيد خود را توجيه پس از تبعيد به عكا و انتقال بهائيت به سرزمين فلسطين ، جانشيني و رياست . مي نمود امر بهائيان را پس از مرگش مورد بررسي قرار داد تا بهائيان پس از او به اختلاف نيافتند . و براساس نص وصايت در شناخت وحي بهاء الله ! إلي الأبد بلا تكليف و مختلف النظر نشوند :

: براي تحقق چنين امري ، دو خانواده برابر چشمان حسينعلي ميرزا قرار داشت

۱ - افنان

۲ - اغصان

خانواده افنان : جمع فن ، به معني شاخه هاي راست درخت و ريشه آن ساقه مي باشد . كه در اصطلاح بابيه ، لقب و شهرت منتسبين علي محمد شيرازي است كه در كتاب بيان ، در حق آنان چنين مذكور مي باشد :

الباب السادس من الواحد التاسع في ما ينبغي للناس ان يغرن طائفة التي يخرج نقطة «  
. « الحقيقة عن بينها اذا هم بها مؤمنون

حسينعلي ميرزا به نقل از فاضل مازندراني در لوح منظر از كلمه ي « افنان » را در آثار بيان : چنين معني مي كند

تا حال آنچه افنان از « قلم اعلي » جاري شد ، مقصود نفوس منتصبه به نقطه اولي بوده ، «  
(1) . « . . . چه كه در اين ظهور كل را به نقطه اولي دعوت نموديم

مبني بر اينكه : « شخص عالم » بنا به تصريح حسينعلي ميرزا ، در « لوح مرحوم شيخ نجفي و كامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدسه توجه نموده و مقصودش اعتكاف بود . . . » فاضل

مازندرانی نظر می دهد که مراد حسینعلی میرزا از شخص عالم و . . . « حاجی میرزا حسن افغان کبیر ، اخ الزوجه حضرت نقطه است که به قصد مجاورت به عکا رفت . و سید علی افغان . . . داماد حضرت بهاء الله و برادرش میرزا محسن داماد حضرت عبدالبهاء ، و پسران وی بودند » .<sup>(2)</sup>

خانواده ی اغصان : جمع غصن ، به معنی شاخه درخت که بر شاخ دیگر برآید و در اصطلاح بهائیان ، لقب خویشان حسینعلی میرزا ، از همسرش به نام بی بی خانم که عبارت بودند : از عباس ، مهدی ، و از همسر دیگرش به نام « بی بی جان » ، عبارت بودند از محمد علی ، ضیاء الله و بدیع الله .

---

اسرار الاثار ، ج ۱ ، ص ۱۵۸ . 1 .

الاسرار الاثار ، ج ۱ ، ص ۱۵۹ ، « ولی امر الله » ، ص ۵ . 2 .

---

467

### تصویر

### خانواده افغان

---

468

### تصویر

### خانواده اغصان

---

469

با توجه به انتخاب کلمه اغصان جهت خویشاوندان بهاء الله ، حسینعلی میرزا ، پسر بزرگ خود ، و « محمد علی » ، را به « غصن الله اکبر » ، و مهدی « را ( عباس ) به « غصن الله اعظم »<sup>(1)</sup> . ملقب ساخت « را به « غصن الله اطهر

با توجه به شناسایی مذکور از اصطلاح اغصان و افغان ، حسینعلی میرزا در وصیت نامه خود ، دو خانواده ی مذکور را مورد خطاب قرار داد . و ضمن نصایح و سفارشات ی امر جانشینی پس : از خود را رسماً چنین وصیت نمود

اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است ولیکن در خزائن توکل و تفویض از<sup>(2)</sup> « کتاب عهدی » برای وراث میراث مرغوب لا عدل لله گذاشتیم . گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم . ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان . ویل لكل همزة الذي جمع مالا و عدده . ثروت عالم را وفائی نه . آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده نیست مگر علی قدر معلوم . مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخمدار نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افتده ی اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد . و از افق لوح الهی نیز این بیان لائح و مشرق باید کل به آن ناظر باشند : ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما به راستی می گویم لسان از . است به تقوی الله تمسک نمایید و به ذیل معروف تشبث کنید

عفا الله عما سلف . از بعد باید کل به . برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میلائید ماینیگی تکلم نمایند . از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است . چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر . امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود . مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد . انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود ، شمس و قمر سمع و بصر و انجم و او خلاق منیره مزیئه . مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان . هر

---

اسرار الاثار ، ج ۱ ، صص ۱۴۹ ، ۱۷۰ . « 1 .

عهدي ، مندرج در کتاب : « ادعیه محبوب » میرزا حسینعلی ، ص ۴۱۰ . « 2 .

---

470

### تصویر

---

471

مقبلي اليوم عرفه قيصرًا یافت و به قلب طاهر و أفق اعلي توجه نمود او از اهل بهاء در صحيفه حمراء مذکور . ( خذ قدح عنایتی باسمی ثم اشرب منه بذكري العزيز البديع ) . اي اهل عالم مذهب الهي از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منماید . نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلي نازل شده و لکن جهال ارض چون مرباي نفس و هوسند از حکمت هاي بالغه حکيم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل . يا اولياء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند درباره ي ایشان دعا کنید . حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را برای خود مقرر داشت . نزاع و جدال را نهی فرمود نهیا عظيماً في الكتاب هذا امر الله في الظهور الأعظم و عصمة من الحكم المحو وزينة بطراز الاثبات . انه هو العليم الحكيم مظاهر طويبي . الحكم و مطالع الامر که به طراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم للأمرء و العلماء في البهاء اولئك امنائي بين عبادي و مشارق احكامي بين خلق عليهم بهائي و رحمتي و فضل الذي احاط الوجود . در کتاب اقدس در این مقام نازل شد آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهي لامع ساطع و مشرق است . يا اغصاني در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او . وصية الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلنا في کتابي الاقدس ( اذا غيض بحر الوصال وقضي كتاب المبدأ في المال توجهوا الي من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم ) . مقصود از این آیه ي مبارکه غصن اعظم بوده . كذلك اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الكريم . قد قدر الله مقام الغصن الاكبر بعد مقامه . انه هو الامر الحكيم . قد اصطفينا الاكبر بعد الاعظم امراء من لدن عليم خبير . محبت اغصان بر کل لازم ولكن ما قدر الله لهم حقاً في الاموال الناس يا اغصاني و افناني ذوي قرابتي توصيكم بتقوي الله و بمعروف و بما ينغي و بما ترتفع به مقاماتكم . به راستي مي گویم و جنودي که لایق است سردار است . تقوي سردار اعظم است از برای نصرت امر الهي بگو اي عباد اسباب نظم را اسباب . اخلاق و اعمال طيبه طاهري مرضيه بوده و هست پریشانی منماید و علت اتحاد را علت اختلاف نسازید امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه

---

472

قل کل من عندالله ناظر باشند و این کلمه علیا به مثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است . احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور انه يقول الحق و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل . اتحاد حقیقی فائز می شوند احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه . و این حکم از قبل و بعد در کتب و همچنین احترام حرم و . الهی مذکور و مسطور . طوبی لمن فاز بما امر به من لدن امر قدیم آل الله و افنان و منتسبین و توصیکم بخدمة الامم و اصلاح العالم از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است . نصایح قلم اعلی را به گوش . « حقیقی اصفا نماید انها خیر لکم عما علی الارض . » یشهد بذلك کتابی العزیز البدیع

: بر این اساس

1 - محبت و احترام و ملاحظه اغصان و افنان بر تمامی بهائیان لازم است . و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور است

2 - عباس ( غصن اعظم ) فرزند ارشد ، جانشین حسینعلی میرزا و محمد علی ( غصن الاکبر ) . « قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم » : ) پس از غصن اعظم جانشین عباس خواهد بود

. - باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند 3

4 - اغصان و افنان متحد باشید ، و از هر نوع تفرقه و اختلاف پرهیز داشته باشید ، زیرا مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمائید

از سوی دیگر حسینعلی میرزا ، در حاشیه نص و صایت ، نسبت به چگونگی حفظ و نظارت و رسیدگی اموال و موقوفات بهائیان را چنین تصریح می کند

قد رجعت الاوقاف المختصة للخیرات الی الله مظهر الایات لیس لاحد ان یتصرف فیها الا بعد « مطلع الوحي و من بعده یرجع الحکم الی الاغصان و من هم الی بیت العدل ان تحقق امره فی البلاد » .

اوقاف خیریه برمی گردد به خدائی که ظاهر کننده آیات است ( بهاء ) و کسی را نشاید ( بدون اذن او در آن اموال تصرف کند و بعد از بهاء بر می گردد به اغصان و بعد از در

. ) گذشت اغصان برمی گردد به مجلس بیت العدل اگر صورت بگیرد

بدین لحاظ ، پس از حسینعلی میرزا ، مرجع رسیدگی به اموال موقوفه بهائیان ، ابتداء اغصان ، که اشاره به غصن اعظم ، و غصن اکبر است . و پس از مرگ اغصان ، « بیت العدل بهائیان . » عهده دار حفاظت و نظارت خواهد بود

آنچه مسلم است ، حسینعلی میرزا نسبت به تحقق وصایای خود در خصوص حقوق غصنین : و این تأکید را نه تنها ما از حرف « قد .عباس و محمد علی ، تأکید و توجه زیادی داشته است : می یابیم ، بلکه در رابطه جمله مذکور با « **قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم** » : « در جمله مبین این است که از نظر بهائیان تأکید مذکور ناشی از صدور « **امراً من لدن علیم خبیر** » ! امر الهی و تعلق و تحقق فرمان خداوندی است

ولی همین که عباس افندی در مقام جانشینی حسینعلی میرزا اداره ی امور بهائیان را به عهده گرفت . در میان دو خانواده اغصان و افنان آتش اختلاف و نفاق زبانه کشید

بررسی مآخذ و منابع بهائیت و وقایع ایام توقف بهائیان در سرزمین فلسطین ، به خوبی نشان می دهد که علل اصلی و اساسی اختلافات و منازعات مذکور ، بر سر تقسیم اموال منقول و غیر منقول حسینیعلی میرزا در فلسطین و پول هائی بوده است که بهائیان از اطراف و اکناف . به فلسطین ارسال می داشته اند .

چنانچه « دکتر یونس خان افروخته » بهائی ، در ضمن نگارش خاطرات نه ساله خود در ایام توقف در عکا و در جوار عباس افندی ، به شرح اجمالی اختلافات مولایش ! عباس افندی ، با دیگر برادران و عمو زادگان و منسوبانش اشاره ای بس دقیق دارد که مؤید و تعیین کننده علت اساسی کشمکش های مذکور است .

یونس خان افروخته « پیرامون محتوای شکایت « غصن اکبر » و دیگر برادران و منسوبان » : عباس افندی به دولت عثمانی می نویسد

ناقصین ( منظور برادران عباس افندی ) به دولت عثمانی شکایت کردند که افندی کبیر ( صوفیه ) و اولیاء بوده . . . حقوق مقرر و هدایای عدیده که ( منظور بهاء الله ) یکی از اقطاب به نام بهاء الله می رسد به ما نمی دهد . آنچه به میراث از پدر ما باقی مانده همه را

(1) . « . . . در تصرف و ما را محروم

چنین اقداماتی از جانب عباس افندی ناشی از کینه های مستوری بود که در زمان حیات حسینیعلی میرزا ، عمیقاً میان برادران و خواهران ناتنی ، و زنان حسینیعلی میرزا وجود داشته است . و حسینیعلی میرزا موفق به رفع آنها نبوده ، امر فیصله را به اجرای نصایح مندرج در . وصیت نامه موکول کرده بود .

ولی عباس افندی بی آنکه قدمی در راه اصلاح ذات البین بردارد ، برخلاف رویه ی پدر ، لقب اغصان را از مخالفان فامیلی خود برداشت ، و آنان را به نام « ناقصین » مورد خطاب قرار داد .

در مقابل خود و اطرافیانش را « ثابتین » می خواند و درباره برادرش « غصن اکبر » که آن همه : مورد سفارش و تأکید حسینیعلی میرزا بود ، به بهائیان چنین اعلام داشت که

و بدین سان برادران و منسوبان هواخواه ، محمد (2) « قد تبدل الغصن الاکبر بالحطب الاکبر » (3) . . . علی ( غصن اکبر ) را به القاب سوسک ، خفاش کلاغ ، کرم خاکی ، گرگ و روباه ! مورد خطاب قرار داده ، و خود را طاووس و بلبل خواند

در مقابل ، محمد علی غصن اکبر نیز ، عباس افندی غصن اعظم را رئیس المشرکین ، ابلیس (5) . گوساله و الاغ دویا خوانده ، و خود را غضنفر الله معرفی می کرد (4) لعین

آواره در کتاب : « کواکب الدریه » : به علل ثانوی دیگر در بروز اختلافات و در مقام جانبداری از عباس افندی می نویسد

خلاصه غصن اکبر ( میرزا محمد علی پسر بهاء ) دو خبط بزرگ کرد یکی در حیات پدر و یکی « چون بهاء الله او را میدان داده به تحریر الواح گماشتند : بعد از صعود آن سرور ، اما الاول اینکه و به مکاتبه با احباء واداشتند : به زودی خود را با قافیه باخته کلماتی ساخته

خاطرات نه ساله عكا ، ص ۱۰۰ . 1

مختصري در شرح حال حضرت ولي امر الله ، ص ۵ . 2

مکاتیب ، ج ۱ ، ص ۲۴۲ ، ج ۲ ، ص ۲۳۴ « توقیعات مبارکه » ج ۱ ، ص ۱۳۲ . 3

توقیعات مبارکه شوقي ، ( لوح قرن ) ج ۱ ، ص ۱۰۳ . 4

مکاتیب ، ج ۱ ، ص ۲۷۱ ، و « رحيق مختوم » ، ص ۸۵۱ . 5

و پرداخته زمزمه اي ساخته و دمدمه اي آغاز کرد ، که از طرفي شائبه مخالفت با پدر از آن استنشاق مي شد و از جهتي سستي عقیده خودش را ثابت مي کرد ، اول در پرده استعارات و بالاخره بي پرده در طي عبارات ، داعيه شمس الشموسي نمود و هواي رب<sup>(۱)</sup> . « . . . الربوبي بر سر داشت

معتقدين مي گویند چون غصن اکبر امر پدر را بازچه و مصنوع گرفته و به آیات اهميت نداده « هر نوع تصرف و تحريف را در آن جايز مي شمرد و کذابه داعيه آن حضرت اهميت نداده و » . . . درجات حضرتش مدعي شمس الشموسي مي شد<sup>(۲)</sup> .

از سوي ديگر ، و در مقام بالابردن حيثيت عباس افندي در برابر همه اتهامات به اصطلاح : بهائيت ناقصين ، چنين مي خوانيم

و بطور حتم و يقين اهميت وجود بهاء الله و جلوه عظمت آن حضرت در انظار ، قسمت « عمده اش مربوط به وجود عبد البهاء است که حکمت کلمات آن حضرت را به بيان ساده تري به مردم مي فهمانيد . . . و ادله اي که خود بهاء الله ممکن نبود بر عظمت خویش و اهميت<sup>(۳)</sup> » . . . وجود خود اقامه فرمايد عبد البهاء با تقرير سهل ممتنع اقامه و تنفيذ مي نمود گوید : « رفتار بهاء الله نسبت به فرزند ارجمند ( عبد البهاء ) رفتار معتمدانه ي تامه بوده : ايضاً گاهي جواب مسائل و تحرير . . . است به قسمي که اکثر امور را به کف کفايه وي نهاده رسائل را به حضرتش محول مي فرمود و گاهي ملاقات با بزرگان و صحبت با ايشان و دفاع از<sup>(۴)</sup> . » تهمت و بهتان اهل عدوان و تفهيم مقصود و منظور را به وجود مسعودش مفوض مي نمود

ايضاً : « و پيش از وفات پدرش در عكا او تنها داراي قول فصل بود در مسائل و استفتائاتي که بر پدرش طرح مي شد ، چه که پدرش مرکزيت خویش را در آخرين ايام به او واگذار فرموده بود ، و اين است سر آنچه را که بعضي از مردم جعل و تقول کرده

مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۲۴ . 1

همان ، ص ۲۶ . 2

همان ، ص ۱۷ . 3

همان ، ج ۲ ، ص ۱۵ . 4

(1) . « گفته اند : بهاء از انظار محبوب بود و رخ نمي نمود

هر پژوهنده اي ، وقتي به تأکيدات مذکور از يك سوي ، و از سوي ديگر به آثار ميرزا علي ميرزا جواد « و « ميرزا جليل خوئي » و . . . « محمد غصن اکبر و طرفدارانش خاصه رسالات ادوارد براون » در مقدمه کتاب « نقطه الکاف » هم صدا خواهد «مراجعه مي کند ، با اين بيان شد که :

خيلي عجيب است که تاريخ صبح ازل و نابرداري او بهاء الله چگونه مجدداً درباره ميرزا محمد « و خدعه ها و کينه ها و بي اعتقادي (2) » . . . علي و نابرداريش عباس افندي تکرار شد و . خانواده بهاء الله و کشاکش وراث نسبت به تقسيم اموال و حفظ رياست امر برملا گرديد ناقضين به کمال « : یکباره بر خلاف الواح و وصايای حسينعلي ميرزا ، عباس افندي اعلام کرد (3) . « قوت در هدم بنیان پيمان ساعي

در حالي که غالب امور حسينعلي ميرزا به دست محمد علي و عباس افندي اداره مي شد و جواب مسائل و تحرير رسائل را آن دو ، به نام حسينعلي ميرزاي مدعي الوهيت . به عهده داشته اند و بر خلاف نص صريح وصيت پدر که :

1 - « لسان از براي ذکر خير است ، او را به گفتار زشت ميلائيد » - لسان و قلم را به گفتار 1 زشت آلوده کردند .

2 - « مذهب الهي از براي محبت و اتحاد است ، او را سبب عداوت و اختلاف نمنايد » . 2 بهائيت سبب عداوت و اختلاف شديد بين منسوبان بهاء الله گرديد .

3 - « وصية الله » آنکه بايد اغصان و افنان و منتسبين طراً به غصن اعظم ناظر باشند ناظر 3 نشدند .

4 - « احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم » ، اغصان نسبت به هم از هيچ اهانت و بي احترامی فروگذار نکردند و بر خلاف نص وصايت و ادعای بهائيت ، خداوندي که براي مقام زعامت بهائيت ، دو نفر را برگزيده است در عمل آن دو چنان با هم به مخالفت

مکاتيب ، ج ۲ ، ص ۳۰۴ . 1

نقطه الکاف « ، ص ۷۵ » . 2

مکاتيب « ، ج ۱ ، ص ۲۴۴ » . 3

. و ستيزه برخاستند که يکي ديگري را از ناقضين ، و ديگري او را کافر دانست

چنين اوضاعی در میان خانواده حسينعلي ميرزا از يك سو ، و صبح ازل از سوي ديگر ، و آنگاه عباس افندي از يك سو ، و محمد علي از سوي ديگر ، موجب گرديد که « ادوارد براون » سؤالي را که پژوهندگان در هنگام بررسي چنين مسائلي در ذهنشان خطور مي کند ، چنين : به نگارش در آورد



این تفرقه آخري و حقد و حسد و جنگ و جدالي که از آن ناشی شد راستی این است که « اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد چه من همیشه پیش خود خیال می کنم و از دوستان بهائی خود نیز همیشه پرسیده ام که پس نفوذ و قوه ی تصرف و قاهریتی که به عقیده ایشان اولین علامت کلمه الله و از خصایص لاینفک آن است کجاست ؟ در صورتی که در الهی « از قبیل « عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان » و « همه » مقابل این همه نصوص باریک دارید و برگ یک شاخسار » و نحو ذلك ایشان با اعضای خانواده خودشان با این درجه (1) . « تلخی و عداوت رفتار می کنند ؟

عاقبت الامر ، این اختلافات ، منجر به این شد که عباس افندی ، به اتکاء روابط و تجاربی که ناشی از تسلط برکارهای حسینعلی میرزا در اواخر عمرش و حمایت

---

احمد یزدانی در کتاب : « نظر . مقدمه ادوارد براون ، ص ۷۶ ، و « نقطة الکاف » ص ۷۵ . 1 . دین هم اگر باعث اختلاف و منازعه شود » : اجمالی در دیانت بهائی « ، ص ۲۶ می نویسد . « بیهوده است و در این صورت بی دینی بهتر است

شوقی افندی تصریح می کند که مخالفان عباس افندی ، از متشخصان بهائیت بوده ، و دلائل و منطقی که آنها را به مخالفت واداشته بود ، در میان دیگر بهائیان عکا نافذ ، و بسیاری از آنان همراه مخالفان عباس افندی ، هم صدا و هم رای بوده اند . چنانچه : « تا به تدریج قسمت اعظم از منتسبین شجره الهیه و جمع کثیری از نزدیکان و طائفین حول را به دور خود گرد آورده و بر مخالفت مرکز پیمان هم عهد و پیمان نمود ، از جمله دو حرم حضرت بهاء الله و دو غصن از اغصان میرزا ضیاء الله متردد و میرزا بدیع الله خائن مع خواهر و ناخواهری آنها همچنین شوهران این دو یعنی سید علی دنی از افنان و مجد الدین خبیث فرزند جناب کلیم وخت و اخوان مجد الدین کلا به خصم خصیم پیوستند حتی میرزا آقاجان کاتب وحی نیز که مدت چهل سنه به خدمت امر مالک بریه مشغول و محمد جواد قزوینی که از ایام ادرنه به تحریر و استنساخ الواح کثیره منزله از قلم اعلی مالوف با جمیع خاندانش در حلقه ناقضین میثاق « مراجعه شود به کتاب : « قرن بدیع » ج ۳ ، ص ۳۷

سیاست های وقت در اشغال فلسطین و اعمال تدابیر سیاستمداران ، تسلط خود را بر بهائیان حفظ کند و مخالفان دعاوی و حیثیت اخلاقی اش به سرنوشتی دچار شدند که : بهائیان با خرسندی از آن چنین یاد می کنند

ناقض اکبر ( میرزا محمد علی ) در سال ۱۳۱۶ با کمال ذلت و حقارت جان داد . معاونش و « برادرش میرزا بدیع الله نیز به حرمان دچار شد و زن و دخترش بواسطه رفتارهای ناشایسته گرفتار حبس و زندان و رسوایی و افتضاح شدند . مجد الدین به آه و این دمساز گشت ضیاء الله و سید علی افنان و جمال بروجردی و جواد قزوینی و میرزا آقاجان کاشی همه از بین رفتند . . . » (1) .

: به هر حال : مرحوم عبد الحسین آیتی ، با توجه به نظریات « ادوارد براون » در کتاب علل اساسی اختلاف عباس افندی و دیگران Materials for the study of the Badi fobzion را خلاصه نموده و در خلال آن به نکاتی اشاره کرده است که توجه به آن مفید فایده : پژوهنده ای است که می خواهد در این قلمرو ، بررسی و شناختی داشته باشد

می نویسد : چون « بهاء » از دنیا رفت ، « مرحوم زعیم الدوله در کتاب : « مفتاح باب الابواب ریاست به وی منتقل شد و آنگاه خودش استقلال در محو و اثبات احکام پیدا کرد پس برادرانش و خواص اصحاب پدرش مانند میرزا آقاجان کاشانی ملقب به خادم الله ، محمد جواد قزوینی ، جمال بروجردي و دامادهای « بهاء » به جزع و فرع در آمدند و سرانجام به میرزا محمد علی پسر دوم « بهاء » ملقب به غصن الله الاکبر پیوستند ، دعای به شهرها فرستاده . در مقام اخلال و افساد در کار عباس ، کار را به عصیان و طغیان رسانیدند

کتاب هائی فارسی و عربی نوشته و در هند به چاپ رسانیدند که در آنها اظهار داشته بودند خارج شدند . او را تکفیر کردند و با لحنی شدید به او حمله « : عباس و پیروانش از دین « بهاء » کردند . دو عدد از آن کتب اکنون در نزد ما موجود است . در جریان این قضیه بهائیان به دو فرقه انشعاب پیدا کردند « مراجعه شود به ص ۲۱۵ ، ترجمه : حسن فرید گلپایگانی ، چاپ سوم ، « تهران ، ۱۳۴۶ ه . ق

میرزا آقاجان کاشانی ، ملقب به خادم الله ، با تمام موقعیت خاصی که در زمان میرزا حسینعلی داشت ، توسط عباس افندی محکوم ، و او جانب برادرش محمد علی را گرفت . و این سخن آواره در کتاب : « کواکب الدرّیه » ج ۲ ، ص ۲۷ قابل تأمل ، و در عین حال مبین و از امور غریبه آنکه چون خادم الله میرزا آقاجان به سبب تحریر « : فساد عقیده اوست که الواج به رویه ی آیات و کلمات حضرت بهاء الله خوی کرده و لحن منشئات او لحن آیات شده بود . « و ممکن بود که يك خودبینی در او پیدا شود چنانکه شد

براون در صفحه ۷۵ از کتابش می نویسد : « اولین اختلاف بین بهائیان این شد که عباس و رقه ای است که به عنوان وصیت نامه بهاء ( افندی قسمتی از کتاب موسوم به کتاب عهدی الله انتشار شده ) که بهاء الله نوشته بود پنهان نمود و تفصیل آن از این قرار است که نه روز پس از فوت بهاء الله عباس افندی نه نفر از بهائیان را احضار و در حضور ایشان کتاب عهدی را آورده امر به قرائت نمود یکی از آنان که موسوم به آقا رضا شیرازی بود ( مقصود آقا رضا قناد است پدر میرزا حبیب الله عین الملک که پدر امیر عباس هویدا نخست وزیر اسبق ایران بود ! ) . قرائت نمود تا آنجائی که دست برده شده بود می رسد و نه نفر مزبور می بینند که قسمتی از آن مفقود شده عباس افندی در جواب می گوید که حقیقتاً يك قسمتی از این کتاب را پنهان نموده ام به علت اینکه موقع اقتضای آن که تمام آن نشر شود ندارد و بعد از ظهر همان روز کتاب عهدی را به مجد الدین افندی داد ( پسر میرزا موسی برادر بهاء که هنوز هم زنده و از عباسیان برکنار و بیزار است ) که در حضور اغصان و افنان ( پسرها و دامادهای « . بهاء و عبد البهاء ) و مهاجرین و مجاورین و مسافرین بخواند

من عیسی هستم ( یعنی توسط : در صفحه ۷۷ می نویسد : « عباس افندی در امریکا گفت مبلغین خود از قبیل میرزا ابو الفضل و علیقلی خان کلانتر « نبیل الدوله » و حاجی عبد الکریم اصفهانی و حاجی میرزا حسن خراسانی ) این نغمه را به گوش امریکائیان زد . ولی در هند گفت من بهرام موعودم ( این نغمه هم به توسط مبلغین هند از قبیل میرزا محرم که اخیراً بی عقیده شده بود و خود بهائیان از ابتدا برسیئات اعمالش و بعداً بر عقیده اش اعتراض داشتند و همچنین میرزا محمود زرقانی که اول جعال و کذاب روزگار بود اشاعه شد و این هر دو مبلغ مرده اند و حالیه تبلیغات هند حصر در یکی دو نفر زردشتی بیسواد است ) این دومین « . اختلاف بین بهائیان بود زیرا بهاء الله گفته بود تا هزار سال نگذرد ظهور دیگری نخواهد بود

سومین اختلاف این است که : « بهاء الله گفته بود نفاق بین احباب رخ ندهد ولی عباس باعث نفاق و عداوت بین بهائیان شد . آری او معتقد به جمله « فَرَقَ تَسُدُّ » بود یعنی تفرقه بینداز و آقائی کن چنانکه معلمین او بر همین عقیده اند از این رو هر روز صف ثابت

و ناقض تشکیل می داد و یکی را مورد حمله قلمی خود می ساخت و چنان هنگامه نفاق گرم کرده بود که يك وقت بر سر اینکه آیا تحت الله ابھی باید گفت یا الله اعظم در تهران هفت تیر بر روی هم کشیدند و میرزا نعیم شاعر پدر میرزا عبد الحسین منشی سفارت انگلیس سردسته و هنگامه گرم کن آن روز بود و گویا ورقا پدر میرزا ولی الله هم که امروز منشی سفارت ترکیه است آن روز هنوز زنده و تعزیه گردان بود و بقدری شرح این بازی ها مفصل است که برای هر يك حادثه ی آن چند کتاب باید نگاشت و عباس که خود ملقی و محرک این اختلافات و نفاق ها بود هر روز در الواح خود ناله می کرد که از این اختلافات احباب جگرم خون » ! است و گوسفندان هم باور می کردند

باز در صفحه ۸۵ می نویسد « عباس افندی تمام ورثه بهاء را یعنی برادران و خواهران دو مادری خود را از دارائی و از ارث پدر محروم ساخت . » او نیز می نویسد : که ؛ شش سال بعد از فوت بهاء الله ضیاء الله افندی پسر بهاء مریض شد و برای هواخوری از عکا به حیفا رفت و بر مرضش افزوده شد . هیچ يك از اعضای فامیلش ( برای خوش آمد عباس افندی ) به دیدن هجری عباس 1316 او نیامدند تا آنکه امارات مرگ در او پدید شد بعد از ظهر ۱۴ جمادی الثاني افندی چند دقیقه بر سر بالین او آمده فوری مراجعت کرد ( در واقع این آمدن هم دو معنی داشت یکی سرزنش و اظهار مسرت از مرگ برادر چنانکه به کرات در مجالس احباب مسرت قلب خود را ابراز می داشت دیگر سد راه ایراد خلق و تظاهر به حسن اخلاق ) و روز بعدش هم عباس تا نزدیکی دروازه عکا آمده فوری به باغ بهجی رفت و برای تدفین ضیاء الله حاضر » . نشده احدی از فامیل و تابعین را هم به حضور اجازه ندانده و کسی حاضر نشد

در صفحه ۸۶ می نویسد : « والدین و برادران عیال ضیاء الله از تابعین عباس افندی بودند و لذا بعد از فوت ضیاء الله عباس ایشان را طلبیده تقاضا نمود که عیال ضیاء الله را به او تخصیص دهند ولی عیال ضیاء الله پس از مرگ شوهرش بسیار متأثر و بر عقیده شوهر می زیست عباس برادران و پدر و مادر آن زن را از برای تقاضای ملاقات نزد آن زن فرستاد پس از ملاقات شروع به صحبت و مذاکره نموده صحبت کنان او را به سمت درب منزل پیش بردند و غفلتاً او را گرفته با سر و پای برهنه به طرف عرابه ای که قبلاً برای

این کار مهیا شده بود کشیدند و زن عباس افندی هم حاضر بود و حتی بعضی از اتباع را که محرمیت با آن زن نداشته تحریک بر کمک می نمود و آن زن بیچاره استغاثه و لایه می کرد و در آن موقع محمد علی و بدیع الله پسران بهاء در آنجا حضور نداشتند مگر خادم الله و يك عده از اتباع محمد علی افندی که ایشان را موحدین می گفتند و در آن میانه میرزا جواد قزوینی و عده یی دیگر که به مکان مقدس می رفتند ( مقصود قبر بهاء است که تبعه محمد علی آن را از قضیه مطلع شده و زن ضیاء الله (مکان مقدس و تبعه عباس آن را روضه مبارک می خوانند را از دست آنان خلاص کردند و عباس افندی پس از آنکه به وصل آن زن و حيله خود کامیاب نگردید به اتباع خود دستور داد که قضیه را تکذیب نمایند و حتی به حاجی میرزا حسن خراسانی مقیم مصر دستور داد که رساله ای تهیه و قضیه را تکذیب نماید

زن ضیاء الله دختر شیخ کاظم قزوینی معروف به سمندر است که هنوز هم زنده است و برادر بزرگش میرزا طراز سمندر زاده است که تمام این واقعه را به شرح و بسط بیشتری به کرات

برای نگارنده در موقعی که در کاشان کوچک ابدال میرزا علی اکبر رفسنجانی بود و می خواست مبلغ شود نقل کرد و حتی در منزل خودش هم در فزویین بار دیگر نقل نمود و برادر دیگرش غلامعلی داماد آقاعلی ارباب مقیم رشت عین این قضیه را در رشت حکایت کرد و در طهران برادر دیگرش سمندر اف که دختر خود را به یهودی های همدان داده نقل نمود و اساساً این طایفه که گل سر سبیدشان امروز همان میرزا طراز و میرزا منیر نبیل زاده است از مجارم اسرار بهاء بوده و هستند و اگر بغض مخصوصی نسبت به اسلام نداشته باشند حبی<sup>(1)</sup> « هم ندارند

---

. کشف الحلیل « ج ۳ ، ص ۱۱۲ به بعد » . 1

---

481

### الف : نقض نص ، جعل مدارك / 1

بر خلاف میل و علاقه حسینعلی میرزا و عبدالبهاء ، فرزند پسری از برای عباس افندی ، حاصل نگردید .

حسینعلی میرزا قبلاً ، طی لوحی و با عبارات مطلق ، چگونگی حسرت داراشدن

---

482

یک نوه پسری را به خاطر آنکه طلعت بی مثال خود ! و عبد البهاء را به سومی مزین کند و در حالی که مدعی مقام الوهیت بود ، چنین بر صفحه کاغذ ، به نگارش در آورده بود :

شجره عما در حرکت است و سدره وفا در بهجت تا دوحه بقا در ارض احدیه مغروس شود و ورقه نورا از فنون لقا به ورقاء مقرون گردد که شاید از مؤانست این دو لطیفه ی ربانی و دو<sup>(1)</sup> « دقیقه صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجه فعزنا بثالث در عرصه ظهور مشهود آید

ولی این خواسته ، نه تنها تحقق پذیرفت ، بلکه موجب استیلای یأس و ناامیدی ، بر مدعیان الوهیت و دعوی فوق خدائی گردید .

: چنانکه بلانفیلد ، از قول طوبی دختر عباس افندی چنین حکایت می کند

وقتی خواهر کوچک من روح انگیز آسیه متولد شد یک ناامیدی مخصوصی حکم فرما شد زیرا<sup>(2)</sup> « او پسر نبود

بدین لحاظ ، پس از ناامیدی از دارا شدن اولاد ذکور ، و با توجه به منازعات بسیار شدیدی که میان او و « غصن اکبر » و دیگر برادران ناتنی ، و عمو زادگان و منسوبانش به وجود آمد عباس افندی را مصمم نمود ، پای در جائی نهد ، که پدرش بر علیه صبح ازل نهاده بود . به عبارت دیگر دشمنی با ناقضین و ناقضین با ثابتین ، به مرحله ای رسید که مسئله جانیشینی پس از خود را که بنا به نص وصایت پدر حق « محمد علی - غصن اکبر » بود ، مورد تجدید نظر قرار دهد .

شوقی « فرزند ذکور ضیائیه ، دختر عباس افندی ، از آن جهت که مادر نوه حسینعلی میرزا شوهر ضیائیه خانم ( میرزا هادی افنان بود ، « ) بود « اغصانی » ، و بدان علت که پدرش افنایی « به شمار می آمد

مرحوم عبد الحسين آيتي که تا مرگ عباس افندي ، مورد توجه خاص بهائيان ، و روابط بسيار نزديکي با خانواده اغصان و افنان داشته بود در خصوص توقع ضيائيه خانم از پدرش عباس افندي ، به خاطر ادای حق و حقوقی به نوه دختریش « شوقي » ، به مسئله

---

ادعیه محبوب ، « الواح خطبه زواج » ، ص ۲۹۸ . 1

شاهراه برگزیده ( بلانفیلد ، ص ۳ ) « chosen Hijhway » . 2

---

483

: قابل توجهی اشاره می کند

مجملاً منبع اطلاعات مرحوم ابن اصدق ایادی - که بر اثر همین حرف ها قدری منفور حضرات « بود - می گفت : والده ی شوقی افندی اطمینان داشت که پدرش عباس این فرزند دلبنده را محروم نمی گذارد و چند دفعه خواهش کرد که در حق او وصیت نامه ای بنویسد ولی افندی به آن مدارکی که قبلاً به دست مریدان و مبلغین خود داده بود و با نصوص صریحه ی پدرش نمی توانست خواهش این دختر را مجرا دارد و به دفع الوقت گذرانید از طرفی هم می ترسید که میدانی برای برادرش غصن اکبر باز شود و با آن وصیت و کتاب عهد صریح بهاء الله که غصن اکبر را بعد از اعظم منصوص کرده جولانی کند و لهذا هر روز گوشزد مریدان می کرد که میرزا محمد علی غصن اکبر از امر بهاء مرتد و منحرف است و درباره ی او امیدی نداشته باشید .

با آن کینه شدیدی که میرزا عباس با برادر زادگانش داشت این زمینه را خوب درست کرده و امر را بتمامه بر مریدان مشتبه ساخته بود که گویا میرزا عباس خودش معتقد و برادرش بی اعتقاد به بهاء است در حالی که هر دو به یک قسم به او معتقد بوده و پدر خود را یک . سان شناخته بودند و هر دو می دانستند این خدا برای کدام خدا کار می کند

اما مادر شوقی چون طفره ی پدر را دید مطابق ابن اصدق و چندتن دیگر از اقارب خودشان نشست به مشق الواح و شبیه نویسی به خط پدر و این یکی از فنون این عاقله بوده و هست که بر اثر نان مفت و بی کاری دائماً مشق الواح نویسی و انشاء و شبیه نویسی می کنند چنانچه دوازده سال بهاء به مشق آیات مشغول بوده تا از حیث خط و انشاء مانند سید باب چیز بنویسد و چه بسا الواح و توقیعات باب را که بر ضرر خودشان بود محو کردند و چه بسیار الواح و آثار جعلیه که به خط و قریحه خود انشاء و تحریر و منتشر کردند و بر بابیان به نام باب تحمیل نمودند و نیز بعد از بهاء عبد البهاء این کار را نسبت به الواح پدرش انجام داد و حتی بعضی از الواح پدرش را به بهانه اینکه در مرکز لازم است طلبید و محو کرد و بعضی دیگر ساخت و به خرج اغنام داد و شوقی افندی هم از روز فوت عباس افندی تاکنون مشغول همین کار است و هر روز می نویسد به ایران که الواح

---

484

اصل را ( آنها که به خط عبد البهاء است ) بفرستید باید در مرکز باشند و از آن جمله یک موقعی که چهل لوح اصل در آن بوده و حتی از جنبه مادی صدها تومان قیمت دارد به سبب تزئیناتی که شده از مال شخص من دزدیده شده که مدارک تاریخی دارد و عجالتاً از تصریح اسم سارق و واسطه آن که یکی از زردشتیان است خودداری می کنیم و اگر بدست بیاید . شاید به عدلیه مراجعه کنم

میرزا حبیب الله عین الملک « و یکی از اشخاص که چندی در این کار شبیه نویسی بوده است که در ابتدا منشی عباس افندی بود و همین که افندی دید خط او بقدری به خط خودش شبیه شده که نمی توان تشخیص داد بر او غضب کرد و او را از خود دور ساخت و پدرش آقا « واسطه شد تا گفتند توبه اش را قبول کرده ایم و نیز منشی « محمد رضا قناد شیرازی دیگرش میرزا فیض الله صبحی است که سه سال منشی بود و تعمد بر شبیه نویسی می کرد و این ایام از آنها روگردان شده حکایت ها از تقلبات عباس افندی و عائله اش نقل می کند و شاید بیش از هزار نفر در طهرانند که در مجالس عدیده آن حکایت را از صبحی شنیده اند خلاصه او نیز خطش بر اثر شبیه نویسی به خط میرزا عباس شبیه است و نیز منشیان حضور که از جمله آن پسرهای زین المقریین یعنی شیخ زین العابدین نجف آبادی باشند هم شبیه می نویسند هم شبیه انشاء می کنند چندان که تامدتی پس از مرگ الواح صادر به انشاء ایشان بود و امضای خواهر افندی ورقه علیا و هنوز هم نصف منشآت از ایشان است به امضای شوقی افندی و نیز شبیه نویسی به خط مخالفین خود را از امور حتمیه است برای احتیاط خلاصه مادر شوقی افندی نشست به شبیه نویسی و در اواخر ایام چنان شده بوده که احادی خط او و پدرش عباس را امتیاز نمی داد مگر اینکه خودداری داشت از اینکه خطش به دست همه کس بیفتد یعنی می نوشت و می شست چنانکه جدش بهاء را گفتند چرا این آیات که بر شما در بغداد نازل می شود به شط می ریزید ؟ گفت این هم از (1) « . فیوض کاویه است که سهم و نصیب ماهیان دجله است

کشف الحیل « ، ج ۲ ، ص ۲۱۰ . 1

با چنین سوابقی و خاطراتی در میان خانواده اغصان و افنان ، و با توجه به اینکه عباس افندی بر خلاف نص پدر ، در مورد مسئله جانشینی ، راه عناد و ستیز را با منسوبان خود پیشه ساخته ، در ایام زندگانی ، عقیده خود را درباره « کتاب عهدی » و چگونگی جانشینی پس از مرگش را ابراز و اعلام نمی کرد و هیچ گونه نوشته و سخنی را مبنی بر تعیین جانشینی ابراز و نشر نمی داد چنین سکوتی ناشی از آن بود که صریح « کتاب عهدی » تفویض اختیارات به غصن اکبر است و پس از او مرجع اهل بهاء ، « بیت العدل » خواهد بود . از این رو ، و در حالی که چند روزی از مرگ عباس افندی نگذشته بود ، از طرف بازماندگان مطیع عباس افندی اعلان گردید که وصایائی بجا مانده که در آن تکلیف بهائیان در امر جانشینی و نحوه اداره امورشان معلوم و مشخص شده است

پس از انجام امور مربوط به کفن و دفن ، وصیت نامه عباس در مجمع منسوبان گشوده شد و : چنین معلوم می نمود

ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امر الله « و احبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه به وجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امر الله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امر الله و احباء الله است و مبین آیات الله و من بعده بکرآ بعد بکر یعنی در سلاله ی او و فرع مقدس و ولی امر الله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفداست آنچه قرار دهند من عند الله « . . . است

ای احبای الهی باید ولی امر الله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و

فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولي امر الله مظهر الولد سرآبیه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نهوشرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید و ایادی امر الله از نفس جمعیت خویش نه نفر را انتخاب نمایند و همیشه به خدمات مهمه ولي امر الله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا به اتفاق مجمع

ایادی و یا به اکثریت آراء تحقق یابد و این نه نفر یا بالاتفاق یا به اکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولي امر الله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید به نوعی واقع گردد (1) . . . « که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود

! « : حضرت عبد البهاء می فرمایند »

اما بیت العدل الذي جعله الله مصدر كل خير و مصوناً من كل خطاء باید به انتخاب عمومی « یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بردین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نمایند این مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد و ولي امر الله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لا ینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نایب و وکیل تعیین فرماید . . این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از ارتباط و التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین . . . « گردد و اقالیم جنه النعیم و بهشت برین شود

مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل « آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است من تجاوز عنه فهو من احب الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن رب الميثاق . . . و آن اعضاء در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیر منصوصه مذاکره نمایند و هر چه تقرر یابد همان مانند نص است و چون بیت عدل واضح قوانین غیر منصوصه ای از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود یعنی بیت عدل الیوم در

بهاء الله و عصر جدید « ، ص ۲۹۷ « . 1

. رحیق مختوم « ج ۲ ، ص ۹۳۴ ، در تشریح « لوح قرن « شوقی «

. نظر اجمالی در دیانت بهائی « صص ۱۸ ، ۲۱ «

. فرائد « ، صص ۵۱۷ ، ۱۳۱۵ «

مسئله ای قانونی نهد و معمول گردد ولي بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف ازمان حصول باید بیت عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل به حسب « . اقتضای زمان نماید زیرا نص صریح الهی نیست واضح بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل

اي احبائي الهي در اين دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدي محروم بايد با جميع « طوائف و قبائل چه آشنا و چه بيگانه نهايت محبت و راستي و درستي كرد و مهرباني از روي قلب نمود بلكه رعايت و محبت را به درجه اي رساند كه بيگانه خود را دوست شمرد يعني ابدأ تفاوت معامله گمان نكند زيرا اطلاق امري است الهي و تقيد از خواص امكاني . . . پس اي ياران مهربان با جميع ملل و طوايف و اديان به كمال راستي و درستي و وفا پرستي و مهرباني و خيرخواهي و دوستي معامله نمايند تا جهان هستي سرمست جام فيض بهائي گردد و ناداني و دشمني و بغض و كين از روي زمين زائل شود ظلمت بيگانگي از جميع شعوب و قبائل به انوار يگانگي مبدل گردد اگر طوايف و ملل سايره جفا كنند شما وفا نمايند ظلم كنند عدل بنمائيد اجتناب كنند اجتناب كنيد دشمني بنمايند دوستي بفرمائيد زهر بدهند شهد . . . ببخشيد زخم بزنند مرهم بنهيد هذا صفة المخلصين و سمة الصادقين

اي احبائي الهي بايد سربر سلطنت هر تاجدار عادلي را خاضع گرديد و سده ملوكاني هر « شهريار كامل را خاشع شويد به پادشاهان در نهايت صداقت و امانت خدمت نمايند و مطيع و خيرخواه باشيد و در امور سياسي بدون اذن و اجازه از ايشان مداخله ننمائيد زيرا خيانت با هر پادشاه عادل خيانت با خداست هذه نصيحة مني و فرض عليكم من عند الله فطوبي للعاملين . . . »

تري يا الهي بيكي عليّ كل الاشياء و يفرح ببلائي ذو القربي فوعزتك يا الهي بعض الاعداء رثو علي ضري و بلائي و بكو بعض الحساد علي كرتي و غربتي و ابتلائي لانهم لم يروا مني الاكل مودة و اعتناء و لم يشاهدوا من عيدك الا الرأفة و الولاء فلما رأوني خائضافي عباب المصائب و البلاء و هدفاً لسهام القضاء رفوالي و تدمعت اعينهم بالبكاء و قالوا نشهد بالله باننا مارئينا منه الاوفاء و عطاء و الرأفة الكبرى و لكن الناقضين الناعقين

زادوا في البغضاء و استبشروا بوقوعي في المحنة الكبرى و شمروا علي الساق و نهزوا طربامن حصول حوادث محزنة للقلوب و الارواح رب اني ادعوك بلساني و جناني ان لاتؤاخذهم بظلمهم و اعتسافهم و نفاقهم و شقاقهم لانهم جهلاء بلهاء سفهاء لا يفرقون بين الخير و الشر و لا يميزون العدل و الانصاف عن الفحشاء و المنكر و الاعتساف يتبعون شهوات انفسهم و يقتدون بأنقصهم و اجهلم رب ارحمهم و احفظهم من البلاء بهذا الاثناء و اجعل جميع المحن و الالام لعبدك الواقع في هذه البئر الظلماؤ و خصمني بكل بلاء و اجعلني فدا لجميع الاحياء فديتهم بروحي و ذاتي و نفسي و كينونتي و هويتي و حقيقتي يا ربي الاعلي الهي الهي اني اكب بوجهي علي تراب الذل و الانكسار و ادعوك بكل تضرع و ابتهاج ان تغفر لكل من اذاني بسوء و اهانتي و تبدل سيآت كل من ظلمني بالحسنات و ترزقهم من الخيرات و تقدلهم كل المسرات و تتقدمهم من الحسرات و تقدلهم كل الراحة و رخاء و تخصصهم بالعطاء و البراء انك انت المقتدر العزيز المهيم القويوم

حواريون حضرت روح بكلي خود را و جميع شؤون را فراموش نمودند و ترك سر و سامان « كردند و مقدس و منزّه از هوي و هوس گشتند و از هر تعلقي بيزار شدند و در ممالك و ديار منتشر شدند و به هدايت من علي الارض پرداختند تا جهان را جهان ديگر كردند و عالم خاك را تاينك نمودند و به پايان زندگاني در ره آن دلبر رحماني جانفشاني كردند و هر يك در ديارى . « شهيد شدند فلمثل هذا فليعمل العاملون

الهي الهي اشهدك و انبيائك و رسلك و اوليائك و اصفياك بأني اتممت الحجة علي احبائك « و بينت لهم كل شيء حتي يحافظوا علي دينك و الطريقة المستقيمة و شريعتك النوراء انك . « انت المطيع العليم

: عبد الحميد اشراق خاوري ، مبلغ مشهور بهائيان مي نويسد



باري بعد از صعود مبارك حضرت عبد البهاء جل ثنائه بر حسب مندرجات الواح مبارکه وصاياي « حضرت عبد البهاء : هيكل مبارك حضرت ولي امر الله ( شوقي ) جل سلطانه شخصاً زمام امور را به دست گرفتند و در آن وقت ۲۵ سال از سن مبارك مي گذشت . به تدريج شروع به تبیین آیات و تشریح مبادي روحانيه و مبادي اداري امر مبارك فرمودند دستور تشكيل محافل مليه و لجنات مليه را دادند و در باره تأسيس حطائر

(۱) « قدس مليه و محليه دستورات اكيده صادر فرمودند

: همچنين

باري هيكل مبارك حضرت شوقي رباني در انگلستان بودند که خبر صعود حضرت عبد . . . « البهاء به ايشان رسيد و اين خبر وحشت اثر بي اندازه به هيكل مبارك اثر کرد و سلب صحت و عافيت از وجود مبارك نمود ، به محض ورود به حيفا مدتي مريض بودند دکتر سليمان رفعت که از احبائي باوفا و مقیم بيروت بود به پرستاري هيكل مبارك در حيفا پرداخت و عاقبت کسالت هيكل اطهر خاتمه يافت روزي که الواح مبارکه وصاياي حضرت عبد البهاء تلاوت شد و نشر گرديد همه دانستند که مرجع اهل بهاء و مبين کتاب الله و ولي الله حضرت شوقي افندي هستند . » (۲)

: « ولي به تصريح « شوقي افندي

ناقضين ميثاق نیز به مجرد انتشار کتاب وصايا و اطلاع بر مفهوم و مقصود آن سفر جليل به « مخالفت شديد برخاستند و تحت قيادت ميرزا بديع الله توليت روضه مبارکه اعظم و اشرف بقاع عالم بهائوي را خواستار شدند و قصد اخراج آن مقام مقدس را از يد اقتدار ولي منصوص امر الله (۳) . » نمودند .

و به هر حال بسياري زيربار وصيت عباس افندي که شبهات متعددي در اطراف اصالت آن زبانزد ميرزا احمد سهراب « را گرفته ، و او را به رياست « اهل خانواده بود نرفتند . عده اي اطراف سهرابي « را مزید بر دو فرقه « ثابتي » و « ناقضي » کردند . و « خود انتخاب کردند و فرقه عده اي ديگر از بزرگان بهائيان ، مانند : مرحومين عبد الحسين آيتي ، فضل الله صبحي مهدي ، حسن نيكو و . . . بي به بي اساسي بهائيت برده ، ترك تبعيت و ايمان از بهائيت کرده و به ديانت اسلام بازگشتند و عده اي ديگر به دنبال اختلافات ژرف خانوادگي ، مخالفت با عباس افندي و شوقي و . . . را همچنان ادامه دادند که در نتيجه آن ،

شرح حال حضرت ولي امر الله « ص ۳۸ . 1

همان ، ص ۳۲ . 2

. قرن بديع « ، ج ۴ ، ص ۱۵ ، ترجمه نصر الله مودت « . 3

جعل مدارك كشف و خدعه هاي نهفته در پس پرده طراحان بهائيت آشكار گرديد که ما ذیلا به بعضي از آنها اشاره مي کنيم

، مي نويسد : « وقتي که رياست » - مرحوم عبدالحسين آيتي ، در کتاب : « کشف الحيل 1 بين بهاء و ازل در معرض تقسيم در مي آيد آنوقت ازل و خواهرش آن قضيه را بروز مي دهد که در جلد اول اشاره شد راجع به اينکه ميرزا بهاء دختر خود سلطان خانم را نزد عمش ازل به پيشکشي فرستاد که تصرف کند يا وقتي که ميرزا آقاخان خادم الله سهمي از اين بساط مي طلبد و نمي دهند آنوقت بروز مي دهد که آنهمه الواح و آيات خوب يا بد صحيح يا غلط از اثر قلم من و چند تن از امثال من بود نه بهاء يا وقتي که يکي ديگر اعراض کرد بروز مي دهد که در فلان شب با عباس افندي اقوال پدر خويش را نسخ مي کند براي اينکه اين کمپاني مذهبي به خود و عائله اش تخصيص يابد آنوقت ميرزا محمد علي مي گويد خواهر عباس افندي شوهر قبول نکردنش مبني بريك اساسي بود غير از اينها که مي گويند . . . و چون نگارنده قرار داده ام اينگونه امور را بي پرده ذکر نکنم از آن مي گذرم . و هنگامي که آقا مهدي کاشاني خادم خاص عباس و عباسيان مي رود به ميرزا محمد علي تمسک مي کند در آن موقع عبد البهاء اين عمل را حمل بر يك قضيه عجيبه نموده مي گويند آقا مهدي را فروغيه خانم ( خواهر دو مادري خود افندي ) فريب داده و آقا مهدي براي اينکه يك دفعه سر خود را در دامان همشيره نهاد و . . . از ما گذشت و به او روي آورد . يا وقتي که زن عبد الحميد مصري بواسطه بعضي پيش آمدها رنجور مي شود پاره اي اسرار زنانه که بين او و . . . خانم صبيه عبد البهاء بوده فاش مي کند ميرزا جلال داماد عبد البهاء آن زن بيچاره را آنقدر مي زند که مجنون شده براي معالجه او را به سمت بيروت مي فرستند . يا وقتي که ورقه عليا خواهر عباس افندي بر اثر شهادت هاي ناحقي که در حق شوقي افندي داده و او را خدا ساخته توقعاتي دارد و ادا نمي شود آنوقت است که يك هفته قهراً به خانه پدريش در عکا عزلت مي کند و پاره اي از زمزمه هاي تاريخي آغاز نموده تا از شدت خوف ميرزا هادي پدر شوقي مي رود دست و پايش را مي بوسد و او را به منزل برگرداننده سرپوش روي کار مي گذارد يا وقتي که سيد مهدي دهجي که اعظم مبلغ حضرات بود و او را اسم الله خطاب کرده در حضورش

نمي نشستند و به قول خودش مطلع بر قضايي سريه مي شود و به قول خود بهائيان طمع در دختر عباس افندي مي کند و نمي دهند آنوقت است که خبط هاي عباس افندي را روي کاغذ آورده بندهايي که بعضي از مطلعين خوانده اند و شايد ما هم يکي دو فقره آن را بيان . « کنيم مي نويسد و منتشر مي سازد

(1) : - مرحوم عبد الحسين آيتي نوشت 2

يادش بخير صبحي بود که يکي از رفقا در خانه اي مي گفت ما هر قدر به الواح و سخنان « عباس افندي نظر مي کنيم مي بينيم همه حکايت از داشي و مشدي گري و لوطي بازي بوده . در هر لوح رجز مي خواند که ما چه قسم بر عمو و برادر خود غلبه جستيم فلان خصم خود را چگونه دليل کرديم گاهي لاشه خود بينيش گرم شده به سلاطين طعنه مي زد ( ولي آهسته در پس اطاق ) گاهي به علما طعنه مي زند فوله : ( اين آخوندهاي يقه چرکين چگونه مي توانند با ما مقاومت نمايند ! ) گاهي از معاشقه شاهزاده خانمي که در طهران با پسر عمش ميرزا علي اکبر نام نوري داشته حکايت مي کنند که شاهزاده خانم چطور ميرزا علي اکبر را به منزل خود برده بود چگونه مغضوب خانم شد ؟ و خانم مي گفت : خاک بر سرت کنند تو عوض ميرزا علي اکبر نوري آمده اي مي خواهي رقيب او باشي ؟ و گريز مي زد که به آقا جمال بروجردي بگوئيد تو مي خواهي هم چشمي با جمال مبارک کني ؟

گاهي مي گفت : دولت روس براي ايران فکري دارد دولت انگليس هم فکري دارد ما هم فکري داريم و به اين حرف هاي بي مغز مشديانه سر گوسفندان خود را مي بست و آنها هم تصور مي کردند که واقعاً او يك فکر اساسي کرده و فرداست که مثلاً امور ايران به تعاليم خود منقلب خواهد کرد و در سايه ي مراحم خود ايران را بهشت برين خواهد ساخت ( چنانکه

ولي ما هر قدر در حال و مقال او دقت كرديم جز خيك پر از باد كه چون روزني به ( گفته است همرساند آن هيكل به آن عظمت پوست خشكيده خواهد شد چيزي ديگر نديديم . و حتي از سخنان اخلاقي او هم جز لفظ و هياهو

ج ۲ ، ص ۴۹ . 1

(1) . « بي حقيقت اثر ي نيافتيم

: - مرحوم عبد الحسين آيتي مي نويسد 3

در بادكوبه سخنان غريبي راجع به زن استاد آقا بالا كه خوشگل بوده و عبد البهاء در او طمع « كرده و او را در مراجعت از عكا از امر بهائي برگشته استماع كردم و عجب در اين است كه يك نفر نيمچه مبلغ بهائي اين را حكايه كرد ، دشنام به آن زن مي داد كه چرا بازگو كرده است (2) »

: - مرحوم حسن نيكو در كتاب : « فلسفه ي نيكو » مي نويسد 4

و همچنين يكي ديگر از بهائي زادگان مقيم عشق آباد كه فعلا در طهران است يك روز نزد آمد و فحش زيادي به ميرزا و ميرزا عباس داد از آنجائي كه نگارنده ردالت اخلاقي و شتحيه و فحش را ولو به هر كس غير جائز و مستحسن نمي دانم نخست وي را از فحاشي ممانعت نموده پرسيدم اين فحاشي چيست ؟

گفت : براي آنكه به دروغ آمدند و مردم را فریب داده اند و باعث سفك دماء بعضي مردم بيچاره شدند و جمعي بي گناه را از قبيل آباء من و غير مرا به محنت و ذلت و بدبختي دچار كردند و اکنون نيز نواده آنها مردم را رها نمي كنند و چون زالو خونشان را مي مكنند

گفتم چه باعث شد كه تو به هوش آمدي و از طريقه آبايي خود كه طريقه بهائي بود برگشتي خواندم كه صريحا وعده داده بود كه من به (؟) گفت چند لوح از عبد البهاء ( ميرزا عباس عشق آباد مي آيم و آمدنم در مشرق الاذكار عشق آباد حتمي است و بدین جهت بهائيان عشق آباد مانند من يقين داشتند كه عبد البهاء به عشق آباد مي آيد چرا كه نص صريح او را امر محتوم و وعده ي غير مكذوب مي دانستند موقعي كه خبر فوت عبد البهاء به عشق آباد (3) . « رسيد من به هوش آمدم و ترك آن طريقه را چنان گفتم كه اکنون مي بيني

ج ۲ ، ص ۱۱۲ . 1

ص ۱۴ . 2

ج ۱ ، ص ۱۲۸ . 3

آنچه مسلم است ، شوقی افندی قبل از مرگ عباس افندی ، در لندن بسر می برده و در « و پس از آگاهی از مرگ پدر (1) . دار الفنون بالیول اکسفورد » مشغول تحصیل بوده است بزرگش ، از لندن به عکا بازگشته است و در حالی که هنوز ۲۵ سال از عمرش نگذشته بود ، به جانشینی عباس افندی ، منصوب گردید و به جای آنکه به رتق و فتق امر مبادرت ورزد ، سپرده ، و خود ترك « کارهای بهائیان را به عهده عمه ضیائیه خانم ، به نام « ورقه علیا فلسطین نمود . چنانچه ورقه علیا : « در دستخط های خود به این مسئله اشاره فرموده اند و (2) . « بیان مزبور در رساله ایام تسعه مندرج است

در حاشیه این احوال ، موقعیت و شخصیت شوقی در دوران قبل از انتصاب ، از مخازن حافظه ها خارج گردید ، و جوانی پر عیش و نوش شوقی را به یاد « اغصان » و « افنان » آورد

می نویسد : « از فاضل مازندرانی « - مرحوم عبد الحسین آیتی در کتاب : « کشف الحیل 1 مبلغ مقتدر بهائی پرسیدند که آیا شوقی افندی را در چه پایه و مقام می بیند ؟ جواب داد : کسانی که به مقامی رسیده اند به حکم تجربه و تاریخ تمامشان پرورده مهد رنج و زحمت بوده اند و هر کدام در عصر خود بلاهائی را تحمل نموده اند حتی خود عبد البهاء هم تا همین درجه که موفق گردید برای آن زحماتی بود که در اوایل کار متحمل شد اما این جوان ( شوقی ) از ابتدای بلوغ کاری که بلد شده است گره زدن کروات و بند انداختن به صورت پودر و ماتیک مالیدن و رقص کردن و غیره و بالاخره نه رنجی برده است و نه حاضر است که یک دقیقه عیش خود را فدای مردم خویش نماید لهذا مسلماً به جائی نخواهد رسید و ساخته های پدران خود را خراب خواهد ساخت و در وصیت افندی هم شبیه است وقتی این را شنیدم که آن فاضل محترم فرموده است یادم آمد از اینکه در لندن به من گفتند : شوقی که در اینجادرس می خواند یک روز پولی از ایران رسیده

---

بهاء الله و عصر جدید « ، ص ۲۹۸ . 1

شرح حضرت ولی امر الله « ، ص ۳۴ . 2

بود و او بایست از بانك بگیرد و به عباس افندی برساند وقتی که دسته ی پوندهای انگلیسی را گرفت يك نظری به او کرده آهی کشید که های عجب پول های بی زحمتی است کی باشد که اینها به دست خودم بیاید یکی از رفقاییش پرسید که آنوقت چه خواهی کرد ؟ گفت يك دقیقه در شرق نمی مانم و به حرف های مزخرف دین و دین سازی و مهملات احباب اعتنا نکرده همه اوقاتم را در شهرهای آزاد اروپا می گذرانم و داد دل را از عیش و خوشی می گیرم مگر نه پنجاه سال از همین پنج هزار نفری که هم بابی زاده اند و چاره ای جز این ندارند که . ما را برای خود و خود را برای ما نگهدارند سالی پنجاه هزار تومان پول وصول شده ، هر نفری در سال ده تومان بدهند پنجاه هزار تومان می شود اگر ده نفر نمی دهند ده نفر دیگر بیست تومان می دهند چگونه می شود چنین دکانی را که بی سرمایه نفعش معلوم است مبدل به مغازه کرد که نفعش نامعلوم است

بالاخره او را راضی کردند براینکه خدا با خدازاده باشد ولی او گویا به این شرط قبول کرده که مانع عیش و نوش او نشوند تا سالی نه ماه برود و در شهرهای خوش هوا و آزاد اروپا به عیش بپردازد و پدر و مادر و عمه و خاله اش هر نوع می دانند سر مریدان را ببندند و پولشان گرفته و بریششان بخندند و سالی سه ماه در زمستان که هوای حیفا خوب است بماند و

خداگري کند . بالجمله با این شرط آقازاده زیر بار رفت و اینک شش سال است که کاملاً مواد<sup>(1)</sup> . « این قرار داد در موقع اجراي گذارده شده است

- مرحوم حسن نیکو به قسمت دیگری از این خاطرات در کتاب « فلسفه نیکو » اشاره 2  
: مي کند

تا اینکه روزگار قسمتم کرد و در حیفا رفتم شوقی افندی و داماد آن سرکار آقا ( میرزا عباس  
). را دیدم و هر چه باید بفهمم فهمیدم

اولاً تا چند روز نمی دانستند من کی هستم و چه کاره ام به گمان آنکه بهائی لات لوتی  
هستم با اینکه می دانستند شهیدزاده ام اعتنا و احترامی بمن نگذاردند وقتی پی بردند که  
من تاجر معتبر پول داری هستم محترم شدم و مورد احترام و نوازش واقع شدم بالاخره

ج ۲ ، ص ۱۵۴ . 1

فلانی هیچ عاطفه انسانیت در مرکز امر ندیدم چه که پدران ما و زن های بیوه ی یزد نظر به  
تضییقات سابق عکا که اینها در چه مضیقه ای بوده اند برای آنها پول می فرستاده اند اکنون  
هم به همان عادت ده شاهی ده شاهی جمع می کنند و از خوراک ضروریه خود می دزدند و  
به حیفا می فرستند تا آنها عیش و نوش کنند و دارای پارک اتومبیل و اصطبل و عمارات و  
اشیاء نفیسه شوند و دخترانشان را به اروپا برای تحصیل و عشرت بفرستند اما همان  
زن های بیوه ی بدبخت یزد قادر نشوند طفل خود را به یک مدرسه ابتدایی سه کلاسه یا به  
دبستانی بفرستند که سواددار شوند اگر اینها روحانیت و مروت می داشتند یا یک ذره ترحم و  
انسانیت به مشامشان می رسید چنین پولی را چگونه قبول می کردند آن بیچاره بدبخت کور  
کورانه و بی خبرانه می دهد این بی انصاف که خود مطلع است این پولها چه قسم جمع  
<sup>(1)</sup> . « ! می شود چگونه می گیرد ؟

با چنین سوابقی ، شوقی توانست به کمک پدر و مادر و ورقه ی علیا ، و بعدها با مساعدت  
طرح تشکیلات بهائیت را به صورت احزاب<sup>(2)</sup> « همسر امریکائیش به نام « ماری ماکسول  
و به کمک و مساعدت سیاسی<sup>(3)</sup> متداول اروپا و امریکا پایه ریزی کند

ج ۱ ، ص ۱۲۷ . 1

. ماری ماکسول « ، عبد البهاء در کانادا و در خانه « ماکسول « اقامتی داشت » . 2

و عبد البهاء به پدر و مادرش . ماری « در آن هنگام بیش از يك سال از عمرش نمی گذشت  
شوقی در سال ۱۳۱۶ هـ . ش = ۱۹۳۷ م ، با روحیه . گفته بود نه او را « روحیه « بگذارید  
خانم ازدواج نمود ( شوقی متولد ۱۳۷۶ هـ . ش = ۱۸۹۷ م ) و به همین مناسبت مادر شوقی  
. خبر ازدواج شوقی را تلگرافاً به بهائیان ایران و امریکا رسانید « « ضیائیه خانم

اطرافیان شوقی پس از روی کار آمدن شوقی ، بنای تبلیغات و فریب اشخاص ساده لوح را  
گذاردند به این نقل قول منیره خانم زن عباس افندی توجه کنید : « پنج بچه ام به علت  
مسمومیت هوای عکا مردند - در حقیقت بدی هوا يك علت مادی بود ولی علت باطنی و

روحاني آن بود که هیچ اولاد پسري نبايد از عبد البهاء بوجود آيد . . . و من وقتي رمز اين حکمت را دريافتم که دو فاميل بهاء الله و باب در شخص شوقي افندي فرزند ارشد دخترمان بلانفيلد ص ۹۰ « . ضيائيه خانم که با ميرزا هادي افنان ازدواج نموده بود صورت اتحاد يافتند

علي قبل اکبر . . . « عباس افندي ضمن ارسال نامه اي به تهران ، خطاب به ۳ . مي نويسد : « و بيت عدل اعظم به ترتيب و نظامي که در انتخاب ملت در اروپا انتخاب ۳ ، ص ۵۰ « مي شود انتخاب گردد . . . » ، « مکاتيب

صهيونيسم ، در قلع و قمع مخالفان خود در سرزمين فلسطين ( اسرائيل فعلي ) توفيقاتي بدست آورد .

شوقي اين توفيقات به دست آمده را با ارسال نامه ها و تلگرافي به اطلاع بهائيان ايران که غالباً به هواداري « شوقي » باقي مانده بودند ، رساند .

ذيلا به چند نمونه از اسناد مذکور اشاره مي کنيم ، تا از لابلای آن به اعمال ناپسند خانواده اغصان - افنان ، در زمان شوقي پي برده شود :

- « ترجمه تلگراف شوقي افندي مورخ ۵ آوريل سال ۱۹۵۲ که خطاب به محفل مقدس ۱ : « روحاني ملي بهائيان امريکا صادر شده است :

به محافل مليه اطلاع دهيد که قهر و غضب الهي که در اين ساليان اخير سريعاً متتابعاً « متوجه دو پسر و برادر و خواهر زن ناقص اکبر عهد و ميثاق حضرت بهاء الله گرديده بود حال نيز افنان پسر دوم سيد علي محور دسائس و حلقه اتصال ميان ناقضين قديم و جديد را به ديار عدم فرستاد تنها مرور زمان آشکار خواهد ساخت که اين جرثومه نقض تا چه اندازه در طي بيست سال مایه فتنه و فساد در عائله حضرت عبد البهاء بوده است . اين ناقص عهد و ميثاق کسي است که اسيمش با لکه هاي ننگين ذيل در تاريخ ثبت خواهد شد مادر بزرگش يعني حرم حضرت بهاء الله بلافاصله پس از صعود به ناقضين عهد پيوست و پدر و مادرش نيز جداً به معاونت مشار اليها قيام کردند و پدرش علناً حضرت عبد البهاء را مستوجب قتل دانست و در همراهي حرم مبارك حضرت اعلي به ارض اقدس به وعده خود وفا نکرد و اين خلف وعده منجر به صعود حرم گرديد و کراراً مرکز ميثاق وي را بزرگترين خصم خویش شمرد و برادر ارشدش متعامداً با اظهارات خلاف حقيقت به مدافعين بيت اعظم بغداد اهانت وارد آورد و خواهر زنش به هواخواهي اعداي مشهود امر برخاسته است و برادرانش به معاونت او قيام کرده و حضرت عبد البهاء را در مورد مرض مهلکي که دامنگير مادرشان شده بود متهم ساختند و براي تلافی اولاً به وسيله ازدواج موفق گرديد خواهر ارشد مرا به طرف خود جلب و در نتيجه راه را براي ازدواج برادرانش با دو نوه ديگر حضرت عبد البهاء هموار نمايد و در نظر داشت که وسيله ي چهارمين ازدواج را بين دخترش با نواده حضرت عبد البهاء

فراهم نمايد و به اين وسيله سه شاخه از عائله ي حضرت عبد البهاء را در اين وصلت هاي ننگين وارد کند و متجاوز از بيست سال کوشيد تا با کمک دشمنان ديرين امر در ايران و جامعه هاي مسلمان عرب و سران قوم و اوليائي امور در ارض اقدس مقام مرکز امر را متزلزل سازد و قرار بود به عنوان شاهد اصلي از طرف دختر بديع الله در جلسه ي محاکمه اي که اخيراً تشکيل گرديد شرکت نموده و عليه اختياري که به موجب الواح وصايي حضرت عبد البهاء به ولي امر الله تفويض گرديده اعتراض کند .

(1) امضای مبارک شوقی

- صورت تلگراف شوقی افندی که به محفل ملی بهائیان ایران در پنجم نوامبر ۱۹۵۰ صادر 2 شده است :

ûBADIULLAH BROTHE CHIEF LIEUTENANTARCHBREAKER DIVINE COVENANT MISERAEELY PERISHED AFTER SIXTY YEARS CEASELESS FRUITLESS EFFORTS UNDERMINE FIOINELY APPOINTED ORDER HAVING WITNESSED WITHIN LAST FIFE MONTHS DEATRS, RIS NEPHEWS SHOA MUSA NOTORIOUS STANDARD BEAVERS REBELLION ASSOCLATED NAME THEIR PEROIDIOUS FATHER SHOGHI

: مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است

بدیع الله برادر و ظهیر ناقض اکبر پس از آنکه شصت سال متمادياً برای تخریب بنیان نظم الهی تلاش بیهوده نمود به کمال ذلت درگذشت و در پنج ماه اخیر حیاتش مرگ شعاع و موسی برادرزاده های خود را که بزرگترین علمداران نقض و شقاق پدر خائنشان بودند به (2) « شوقی » چشم مشاهده نمود

مجله « اخبار امری » ارگان محفل ملی بهائیان ، ایران ، شماره ۱ ، اردیبهشت ۱۳۳۱ هـ . . 1 . ش .

مجله « اخبار امری » ، ارگان محفل ملی بهائیان ، ایران ، شماره ۷ ، آبان ۱۳۲۹ هـ . ش . 2 .

Baha'i, Wilmette, November 11, 1950

" Approve publicize message . Emphasize ( the ) following : Badiullah's relentless machinations ( for ) six decades as chief accomplice ( of ) arch - breaker ( of the ) Covenant, later as leader ( of the ) rebellious party ; his misrepresentations ( to ) Abdul Hamid under ( the ) Turkish regine ; his identification ( with the ) Arab Cause during ( the ) British Mandate involving ( the ) imprisonment ( of His ) daughter as ( a ) political agitator ; his alliance ( with the ) representative ( of the ) traditional enemy ( of the ) Faith since ( the ) establishment ( of the ) Jewish State : his initial efforts ( at ) inducing ( the ) Sultan ( to ) reimpose incarceration ( of ) 'Abu'l - Baha ; his sale ( of ) part ( of the ) Bahji Mansion for bribery ( of the ) Master's enemies ; his schemings ( to ) prevent ( the ) purchase ( of the ) site ( of the ) Bab's sepulchre, intertere ( with ) its erection ( and ) incite ( the ) authorities ( to ) its destruction ; his false repentance ( and ) subsequent intrigues, leading ( to his ) re - expulsion bu 'Abdu'l - Baha ; his seizure ( of the ) keys ( of ) Baha'u'llh's Tomb ( and his ) appeal ( to the ) authorities ( to ) recognize his custodian ship ( of the ) Shrine ; his misrepresentation ( to the ) British authorities ( and ) appeal ( to the ) Moslem Court to prevent ( the ) transier ( of the ) remains ( of the ) mother ( and ) brother ( of Abdu'l - Baha ) ( to ) Mount Carmel ; intensification ( during ) last decade ( of ) his subversive correspondence ( with ) Persia ; his ignominious fligh with Arab

refugees : his return after ingratiating himself ( with the ) representative ( of the )  
government which ( has ) peresecuted the

Faith over ( a ) century ; ( the ) agony darkening ( the ) last day ( of ) his infamous  
career precipitating his death, after witnessing ( the ) deaths in rapid succession of  
Shuallah ( the ) oldest son ( of ) muhammad Ali, ( who was ) despatched by him ( to )  
America ( to ) Join forces ( with ) Khayrullah and ( who was ) denounced in ( the  
Master's will as one counting upon ( the ) murder of Abdu'l-Baha ; and of Musa,  
( the ) second son ( of ) Muhammad Ali and ( the ) redoubtable enemy ( of the )  
world Center ( of the ) Faith, Who vigorously fought against ( the ) incorporation ( of  
the Palestine ) branch ( of the ) American National Assembly ( and ) ( the ) transfer  
( of ) international endowments ( to ) its name . Transmit text of both messagas ( to  
) all National Assemblies . " SHOGHI

: مضمون بيان مبارك به فارسي چنين است :

: انتشار تلگراف تصويب مي گردد مراتب ذيل را به عموم خاطر نشان نماييد «

دسايس بديع الله بزرگترين همدست ناقض عبد الهي مدت شصت سال بلا انقطاع ادامه  
داشت و بعداً سردسته گروه ناقضين گرديد . در دوره حكومت عثمانی نزد عبد الحميد به القاء  
شبهات پرداخت در زمان قيمومت انگليس بر فلسطين در سلك طرفداران عرب در آمد و در  
نتيجه دخترش به جرم تحريكات سياسي محبوس گرديد و پس از تشكيل دولت يهود با  
نماينده خصم ديرين امر الله متحد شد و با مساعي مقدماتي خود سلطان را وادار به تجديد  
سجن حضرت عبد البهاء نمود و براي رشوه دادن به اعضاي مركز ميثاق قسمتي از قصر  
بهجي را فروخت ، براي ممانعت از ابتياع اراضي مقام اعلي به انواع دسايس منتشر شد و  
در ساختمان آن اخلال نمود و اوليائي امور را به تخریب آن تحريك كرد . توبه مزورانه و دسايس  
بعدي او سبب شد كه حضرت عبد البهاء مجدداً او را طرد نمايند . كليدهاي روضه مباركه  
حضرت بهاء الله را غصب و به اوليائي امور متوسل

شد كه توليت او را به رسميت بشناسند و براي جلوگيري از انتقال دمسين امّ حضرت عبد  
البهاء و غصن اطهر به كوه كرمل به محكمه اسلامي شكايه نمود و نزد اوليائي امور بریتانيا  
قضيه را بر خلاف حقيقت جلوه داد و در طرف ده سال اخير در ارسال اوراق ناربه به ايران بيش  
از پيش بكوشيد . به آوارگان عرب بپیوست و به كمال ذلت فرار اختيار كرد و پس از جلب نظر  
نماينده حكومتي كه بيش از يك قرن سبب ايداء و اذيت امر الله گشته بود به ارض اقدس  
مراجعت نمود و بعد از آنكه فوت شعاع الله پسر ارشد و موسي پسر ديگر ميرزا محمد علي را  
متوالياً به چشم خود ديد ايام اخير حيات شوم خود را در بستر بيماري به پايان رسانيد شعاع  
الله كسي بود كه به دستور بديع الله براي همكاري با خير الله به امريكا رفت و به نص الواح  
وصايا در صدد قتل امر الله بود كه باكمال قوا از تسجيل شعبه ي محفل ملي امريكا در  
. فلسطين و انتقال موقوفات بين المللي بهائي به اسم آن شعبه جلوگيري كرد

(<sup>1</sup>) ( متن دو تلگراف را به كليه محافل روحانيه ي مليه ابلاغ نماييد . ) شوقي



- صورت تلگراف شوقي افندي ، ۱۹ دسامبر ۱۹۴۹ م - که به محفل ملي بهائيان ايران 4  
: مخابره شده است

FALTHLESS BROTHER HUSSEIN ALREADY ABASED THROUGH DISHONOURABLE  
CONDUCT OVER PERIOD YEARS FOLLOWED BY ASSOCLATION WLTH COVENANT  
BREAKERS HOLY LANK AND EFFORTS UNDERMINE GUARDLANS POSITLON  
RECENTLY FURTHER DEMAANED HIMSELF THROUGH MARRIAGE UNDER OBSCURE  
CIRCUMSTANCES WITH LOWBORN CHRISTIAN GIRL EUROPE STOP THIS  
DISGRACEFUL ALLIANCE FOLLOWING FOUR SUCCESSIVE MARRIAGES BY SISTERS

. همان . 1

501

COUSINS WITH THREE SONS COVENANT BREAKER DENOUNCED REPEATDELY BY  
ABDUL - BAHA AS HIS ENEMY AND DAUGHTER NOTORIOUS POLITICAL AGITATOR  
BRANDS THEM WITH INFAMY GREATER THAN ANY ASSOCIATED WITH MARRIAGES  
CONTRACTED BY OLD COVENANT BREAKERS WHETHER BELONGING FAMILY  
MUHAMMAD ALI OR BADIULLAH .

: مضمون بيان مبارك به فارسي چنين است

حسين برادر بي ايمان که در طي سال هاي متمادي به عمل ننگينش خود را خوار و خفيف  
نمود و سپس به ناقضين ارض اقدس پيوست و در تضييع مقام ولي امر الله همت بگماشت  
اخيراً به وضعي مبهم با يك دختر پست مسيحي در اروپا ازدواج و خود را بيش از بيش مفتضح  
نمود . اين وصلت تفضيح و چهار ازدواج متوالي قبلي خواهران و خاله زادگان با سه پسر ناقض  
عهد که حضرت عبد البهاء او را کراراً دشمن خود مي خواندند و دختر شخص آشوب طلب  
سياسي معروف به مراتب ننگين تر از ازدواج هائي است که در خانواده هاي محمد علي و  
(1) . « بديع الله ناقضين سابق به وقوع پيوسته است

محفل روحاني بهائيان ايران ذيل تلگراف مذکور تفسيري در خصوص اختلاف خانوادگي اغصان و  
: افنان نگاشته است که جهت استحضار پژوهندگان آنرا ذيلاً به عرض مي رسانيم

خروج منتسبين و متعلقين بيوفا از ظل ظليل مولاي توانا ارواحنالوحده الفداه و انحراف آنان از «  
نصوص مبارکه الواح وصايای حضرت عبد البهاء جل ثنائه عيناً مانند انحراف منسوبان و نزديکان  
و بستگان حضرت مولاي الوري از کتاب عهد جمال اقدس ابهي عز اسمه الاعلي است که در  
این مقام تاريخ نفس خود را اعاده نموده و حوادث

. مجله : « اخبار امري » ارگان محفل ملي بهائيان ، ايران ، شماره ۹ ، دي ۱۳۲۸ ه . ش . 1

502

مؤلمه ایام گذشته مجدداً تکرار یافته است همان طور که بعد از صعود جمال اقدس ابھی ناقصین میثاق و ناکتین عهد نیز آفاق به جمیع قواکمر به مخالفت با مرکز عهد اتم اوتی بسته از هیچ دشمنی و خصومت فروگذار نمودند بعد از صعود حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرسمة الاطهرفداء نیز ناکتین پرکین و شکنندگان پیمان حضرت رب العالمین به نهایت همت به مخالفت و ضدیت با مراکز امر برخاسته قلماً و لساناً فعلاً و عملاً تیشہ به ریشہ امر الله زده و به زعم باطل خود به تخریب کاخ رفیع و قصر مشید نظم بدیع جهان آرای الهی که اعظم و اشرف و اول رکن رکین آن ولایت امر الله است پرداختند

مشیت الهیه در جمیع ادوار و بالاخص درین دور مبارک برین قرار گرفته است که نسبت و قرابت صوری به هیچ وجه من الوجوه مناط اعتبار قرار نگیرد بلکه میزان تقرب به ساحت قدس الهی اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و ثبوت و رسوخ برعهد میثاق نیز آفاق باشد

حضرت عبد البهاء جل ذکره و ثنائہ درین مقام به این بیانات مقدسه علیا ناطق قوله الاحلی

1 - لطافت اخلاق چون موافقت با شرف اعراق نماید نسبت حقیقی گردد و سرّ ( الولد سرّابه 1 ) ظاهر شود و اگر معاذ الله اخلاق مخالفت اعراق گردد نسبت مجازی باشد و منقطع شود و تحقق یابد « » انه لیس من اهلك

2 - ملاحظه نمائید که باغبان الهی شاخه خشک و یا ضعیف را از شجره طیبه قطع می نماید و شاخ درخت دیگر را به این شجره پیوند می نماید هم فصل می کند و هم وصل می کند این است که حضرت مسیح می فرماید که از جمیع آفاق می آیند و داخل در ملکوت می شوند و ابناء ملکوت از ملکوت خارج می شوند نوه نوح کنعان در نزد نوح مردود بود و دیگران مقبول برادران جمال مبارک از جمال مبارک منفصل شدند و ابداً جمال مبارک با آنها ملاقات نمی فرمودند و هذا فراق بینی و بینکم می فرمودند

3 - این نص انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوسی هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول نمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند به همچنین

قرة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن به خدا شد و منجذب به نفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابداً به آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و می گفت که احبای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو ابداً پسر من نیستند و بیزارم . انتھی

پس به موجب بیانات صریحه واضحه فوق چون حسین بی حقیقت و بی ایمان اخلاقی مخالفت شرف اعراق است و اعمال و افعالش مباین با تعالیم مقدسه و نصوص مبارکه و علاوه بر این به جمیع قوا به تنزیل و تزییع مقام مبارک حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه مشغول و با ناقصین میثاق مألوف نسبتش از امر الله منقطع و از جامعه پیروان امر حضرت بهاء الله منفصل و از شجره طیبه ساقط و به درکات ذلت و هوان و وبال و خسران واصل و درردیف ناقضان و دشمنان از رب منان واقع گردیده است

حضرت عبد البهاء ارواحنا لرسمة الاطهر فدا راجع به اهمیت عهد و میثاق الهی در این کور بدیع می فرمایند قوله عزیزانه

1 - حال به شکرانه ی این الطاف باید به خدمت حضرت بدیع الاوصاف پرداخت و بر ثبوت بر 1 میثاق قیام نمود تا وحدت بهائی محفوظ و مصون ماند ملاحظه کنید به هیچ قوه ای ممکن

است وحدت بهائی را محافظه کردن مگر به قوه میثاق اگر دانی تهاون و فتوری حاصل گردد شبهاست به تمام قوت به قلوب خطور نماید و مذاهب مختلفه ظهور کند و امر الله بکلی محو و نابود شود قوه میثاق است که آفاق را به اهتزاز آورده زیرا در جسم امکان عرق شریان است . . . که نابض است و قابض و کافل جمیع امور ضابط امور جمهور و قوه ارتباطیه در میان عموم

2 - . . . . .

- ناقضین آبروی خویش را می برند و تیشه بر ریشه خود می زنند مغرور به چند نفس 3 چاپلوس که در نهایت تملق اند که از شدت تملق بعضی نفوس ضعیفه را متزلزل می نمایند لکن این عاقبت ندارد سراب است نه آب کف است نه دریا مه است نه ابر مجاز است نه حقیقت عن قریب خواهید دید

- به جمیع الواح مبارک بهاء الله چه از آیات و چه از مناجات ملاحظه کنید که البته 4

504

در هزار موقع مناجات فرمودند که خدایا ناقضین میثاق را معدوم کن و مخالفین به عهد را مغلوب نما و هر نفسی که نقض عهد و میثاق نماید مردود حق است و هر نفسی که ثابت عهد و میثاق است مقبول درگاه احدیت و از این قبیل آیات و مناجات بسیار مراجعت نمائید خواهید یافت باری شما ابداً ملول نشوید آنچه نقض بیشتر دیدید بر ثبات و استقامت بیشتر بیفزائید و یقین کنید که جند الهی غالب است زیرا مؤید به نصرت ملکوت ابھی در جمیع آفاق علم اهل ثبوت و استقامت بلند است و علم نقض ملکوتی

- در جمیع مواقع ثابتین بر میثاق مظفر بودند و ناقضین مغلوب و مردود و منحوس 5

- انسان باید با نفوسی که بر عهد و میثاق ثابتند معاشرت نماید و با ابرار الفت کند زیرا 6 قرین سوء سبب می شود که سوء اخلاق سرایت می نماید نظیر مرض جذام که ممکن نیست انسان با مجذوم الفت و معاشرت نماید و مرض جذام سرایت نکند این به جهت حفظ و صیانت است

باری مقصود این است که عبد البهاء بی نهایت مهربان است ولی مرض مرض جذام است چه کند همچنان که در امراض جسمانی باید معاشرت و سرایت را منع کرد و قوانین حفظ الصحة را مجری داشت زیرا امراض ساریه ی جسمانی بنیان بشر را بر اندازد به همچنین باید نفوس مبارکه را از روائح کریهه و امراض مهلکه ی روحانی محافظه و صیانت کرد والانقض نظیر مرض طاعون سرایت می کند و کل هلاک می شوند

الحمد لله یاران عزیز ایران همواره بر عهد و میثاق الهی ثابت و از ناقضین و ناکثین مجتنب و محترز بوده و هستند و اعتنائی به این نفوس واهیه ی سافله که اقدامات و عملیاتشان چون سعی و تلاش و مقاومت پشه ی بینوا در مقابل صرصر شدید القوی است ندارند و به خوبی می دانند که دریای موج امر الله عاقبت این خس و خاشاک و کف های زائد را به کنار خواهد (1) . « انداخت و جز خسران و وبال دنیوی و اخروی چیزی دیگر نصیب دشمنان امر نخواهد گردید

همان . 1

## ب : نقض نص ، کشف خدایع/1

شوقی افندی ، در برابر وصیت نامه ی عباس افندی ، تنها برخوردار از نعمت جانشینی نبود ، بلکه مسئولیت داشت « بیت العدل » بهائیان را احداث و جانشینی پس از خود را به عنوان « تا تفرقه ای که عباس افندی از آن گریزان بود ، جامه عمل نپوشد . ولی امر الله » انتخاب کند . ولی سرنوشت شوقی ، از این ویژگی تمامی مدعیان بابیت و بهائیت که « نقض » نص است ، بی بهره ماند . این بار ، تحقق چنین نقضی مستقیماً به دست شوقی صورت نگرفت ، واجل چنین فرصتی را به شوقی نداد . معذالک در چگونگی نتیجه ی کار نقشی نداشت ، نص ها نقض گردید و زمینه برای کشف خدعه های دوران شوقی و سازمان بهائیت فراهم آمد . عباس افندی در الواح وصایا ، نسبت به جانشینان پس از شوقی و ولایت امری در نسل : شوقی ، تأکید کرده بود

(شوقی ) و فرع مقدس و ولی امر الله و ( ) - « من بعده بکراً بعد بکر ، یعنی در سلسله او 1 . . . بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود

در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر « : و قبلاً نیز در کتاب : « مفاوضات » تصریح کرده بود بودند . در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند . و در ایام حضرت مسیح دوازده خواری بودند . و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند . ولیکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند (1) . « ، دو برابر جمیع

ولی چنانچه تمامی آثار بهائیت متفق القولند : شوقی افندی ، مقطوع النسل بود ، و از سلاله او فرزندی ظاهر نگردید ، و پس از او برای بهائیان که مطیع او بودند ، و به اطاعت بیت العدل ، حفظ منافع کردند ، ولی امر پس از شوقی انتصاب و انتخاب نگردید

- « قبلاً میرزا حسینعلی در « الواح وصایا » تشکیل هیئتی دائمی که قائم بر خدمات امر الله 2 و مساعده حضرت ولی امر الله باشند تعیین فرمایند و این نفوس به همان لقب تسمیه گردیده اند چنانچه می فرماید :

مفاوضات « ص ۴۶ » . 1

ای یاران ایادی امر الله را باید ولی امر الله تسمیه و تعیین کند . . . و وظیفه ایادی امر الله نشر نفعات الله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد و این مجمع ایادی در تحت اداره ی ولی امر الله است که باید آنان را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نفعات الله و هدایت من علی الارض بگمارند زیرا به نور هدایت جمیع عوالم روشن گردد (1) . «

براین اساس است که عباس افندی ، از جمله وصایای خود را به مسئله مذکور اختصاص داده : و می نویسد

اي احبائي الهي بايد ولي امر الله در زمان حيات خویش ، من هو بعده را تعيين نمايد ، تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد . و مشخص معين بايد مظهر تقديس و تنزيه و تقواي الهي ، لهذا اگر ولد بكر ولي امر الله مظهر الولد سرايه نباشد . يعني از . علم و فضل و كمال باشد عنصر روحاني او نه و شرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نيست بايد غصن ديگر را انتخاب . « نمايد » .

ولي « شوقي » در مقام « ولي امر الله » و در زمان حيات خود : « من هو بعده را تعيين » نمود . و مرگ نابهنگامش فرصت انتخاب ولي امري ديگر را به او نداد . در حالي كه بهائيان مي دانند كه عدم تحقق چنين وصيتي ، مربوط به سهل انگاري شوقي در زمان حياتش مي باشد .

3 - « ولي امر الله » رئيس مقدس اين مجلس و مصدر اعظم ممتاز لا ینعزل و اگر در اجتماعات 3 . . . . بالذات حاضر نشود ، نايب و وكيلى تعيين فرمايد

در حالي كه غالب بهائيان ايران كه با اعتقاد ! به عباس افندي و ولي امر الهي شوقي به « بيت العدل » اعظم در عكا ، گرويدند ، بيت العدل را بر خلاف نص صريح الواح وصاياي عباس ولي امر الله « است . و از اين روي خلاف راه عباس افندي « افندي تاسيس نمودند كه فاقد نسبت به « رئيس مقدس اين مجلس و عضو اعظم ممتاز » بي اعتنائى

بهاء الله و عصر جديد » ، همچنين مراجعه شود به كتاب : « قاموس توقيع منيع » ، ج ۱ ، « . 1 ص ۲۷۹

کردند ! در حالي كه پس از مرگ شوقي افندي ، « ميسن ريمي » از نزديكان و صاحبان قدرت در عكا ، مركز بهائيان ، مدعي مقام ولي امر الهي بنا به نص صريح وصاياي عباس افندي گرديد . و با هواداران « بيت العدل » كه غالب بهائيان ايران به خاطر حفظ منافع خود ، به آن تن داده بودند ، علم مخالفت برافراشت . فرقه ريمي را در بهائيت بوجود آورد

از سوي ديگر فردي به نام « جمشيد معاني » از اهالي خراسان ، ديپلمه متوسط از دبirstان البرز تهران ، مدعي ظهور جديد و رياست امور بهائيان گرديد و الواحي به سبك الواح حسينعلي ميرزا و عباس افندي نگاشته ، خود را « سماء الله » ناميد

سمائي « در ايران و اندونزي و پاكستان بعضي از بهائيان را مرید خود کرده ، غائله « » سمائي - ها « را در میان بهائيان به راه انداخته ، منازعه جديدي بر عليه « بيت العدل » ولي امر الهي آغاز نمودند و در اثر همين منازعات ، حقايق سياسي پشت پرده سازمان بهائيت در اسرئيل بر ملا گرديد و نقش سياسي شوقي افندي را در خدمت به تحكيم موقعيت اسرئيل و امريكا ، از يك سوي و از سوي ديگر تسلط زعماي بهائي عكا - اسرئيل ، و ايران را پس از مرگ شوقي ، بر اموال بهائيان ، ادامه راه موقعيت سياسي خاص كه توسط شوقي پي ريزي شده بود ، بر ملا کردند . كه در مبحث : « رابطه سياسي بهائيان و بنيادهاي اقتصادي آنان » مورد بررسي قرار خواهيم داد

## فصل اول : خشونت و فتنه

## الف : فاجعه مازندران

انتقال علي محمد شیرازی به ماکو و چهریق ، و پراکندگی بایان ، و زمینه سازی ها و به منظور به وجود آوردن آشوب و اغتشاش برای تضعیف<sup>(1)</sup> تحریکات منوچهرخان معتمد الدوله حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم ، مقدمات جرأت و جسارت بایان را برای رهائی بخشیدن . علي محمد شیرازی و تصاحب قدرت ، بیش از پیش آماده و گسترش داد

چنین موقعیتی برای بایان ، زمانی به وقوع پیوسته بود که محیط سیاسی و اجتماعی ایران ، بیش از هر زمان دیگر ، آشفته و مردمانش پریشان خاطر بودند

از يك سوي ، بیماری مزمن شاه و انعکاس اضطراب و تزلزل شئون سلطنت وي ، بر اثر منازعات و دعاوي خانواده قاجار ، بر سر تخت و تاج قاجاریه ، آن هم در میان مردم کوچک و بازار و از سوي دیگر ، رواج عدم اطاعت وزراء وقت از صدر اعظم سست عنصر و تعهد آنها در ایجاد مشکلات و کار شکنی در امر اصلاحات ، و کوشش برای تصاحب مقام صدر اعظمي ، زمینه هاي عدم ثبات سياسي و اجتماعي را موجب گردید . که در نتیجه

دیگر منوچهرخان معتمد الدوله . . . : حاجی مخالفان مؤثري داشت که از آن جمله بودند . 1 . اینها چون نتوانستند حاجی را به علت ارادت محمد شاه به او از مقام خود فرود آورند ، یکی در خراسان شورش کرد . . . و منوچهرخان نیز به طرفداری از يك داعیه مذهبی باعث آشوبی در ایران گشت . « دانش نامه ایران و اسلام » ج ۲ ، ص ۱۱۵

. سبب شد

- حکامی نادان به دقائق قوانین و تدابیر امور ملت ، بر ملت حاکم شوند و آگاهان راسخ ، خانه نشین و محجور

قیام و عصیان مردم افغان ، و حمایت انگلستان از تجزیه مناطق افغان نشین ، که پس از دو هزار نفری در اثر تهدیدهای انگلستان در 60 سال جنگ با نیروهای اعزامی ایران ، و لشکر مناطق ساحلی خلیج فارس پراکنده و بازگشت نمود همه و همه دست به دست هم داده ، حیطه نفوذ سفارت خانه های روس و انگلیس و فرانسه را دو چندان و موقعیت آنها را در رتق<sup>(1)</sup> . و فتق امور سیاسی مملکت بیش از پیش تحکیم می بخشید

فوت محمد شاه قاجار در ۱۲۶۴ هـ . ش ، و آغاز سلطنت ناصر الدین شاه ، مصادف شد با شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و شورش محمد خان بیگلر بیگی و دعوت حسن خان سالار به مشهد و در نتیجه محاصره مشهد ، و منازعات بسیار گسترده و خونین که میان آنان و حسام السلطنه بوجود آمد . این اوضاع مزیدی دیگر بر آشفتنگی هر چه بیشتر . محیط اجتماعی و سیاسی ایران شده بود

در چنین موقعیتی است که بابیان پراکنده شده در مازندران و خراسان و قزوین و زنجان ، به تدارک و تهیه مقدمات مبارزه بر علیه حکومت مرکزی ، به نام رهائی علی محمد شیرازی از زندان چهریق ، دست و پائی می کردند که منجر به « حادثه قزوین » گردید

### الف : حادثه ی قزوین ، توطئه قره العین/1

در فصل اول از کتاب اول ، متذکر شدیم که مرحوم « ملا محمد تقی قزوینی برغانی » پس از مذاکره و مباحثه با شیخ احمد احسائی ، حکم به تکفیر ایشان صادر فرمود

این حکم ، که بعدها ، منشأ بسیاری از تحولات و حوادث شیخیه در رابطه با حوزه های علمیه یزد و اصفهان و کرمانشاه و نجف و کربلا و کاظمین گردید ، باعث شد تا

---

مفتاح باب الالباب » ، ص ۱۲۱ . 1

شیخیان و شاگردان سید کاظم رشتی ، کینه ی او را در دل گرفته و قتل او را بر خود فرض . شرعی و وظیفه مذهبی تلقی کنند

مرحوم ملا محمد تقی برغانی ، برادری داشت ، به نام ملا محمد صالح که نسبت به شیخ . موضع خاصی اظهار و ابراز نمی کرد

(1) « دختر ملا محمد صالح « طاهره » نامی بود که او را « زرین تاج » و بعدها « قره العین . می خواندند

قره العین ، مدتی در آثار و عقائد شیخیه و رئوس درس سید کاظم رشتی ، تجسس و مطالعه و در مجالس درس دیگر مریدان شیخ احمد و سید کاظم شرکت و در خصوص مسائل . دینی ، اهل مباحثه و سخن شده بود

قره العین که بعدها ، پس از دعوی بابت علی محمد شیرازی ، از شیخیه به وادی بایه رحل اقامت کرده و از جمله بابیان قلمداد می شد . مجلس مناظره و مباحثه ای در قزوین بر پا ساخته ، و مریدانی گرد خود جمع کرده بود و از طریق بعضی مؤمنان حروف حی باب ، بنای آنچه مسلم تمامی مأخذ (2) مکاتبه و مراسله را به علی محمد شیرازی گذارد

---

. متولد ۱۲۲۰ هـ . ش . 1

علی محمد شیرازی وصف جمال و کمال قره العین را شنیده بود . و قره العین از او . 2 . درخواست زناشویی مشترک را داشت . علی محمد شیرازی در هنگام توقف شیراز و اصفهان . . . نامه های متعددی به او می نگاشته ، و قره العین را در « تفسیر سوره یوسف » به زیاده : تجلیل و اکرام و در بعضی از موارد او را به « اعتدال » و حوصله . دعوت کرده است

: از جمله : در سوره ( ۲۵ ) گوید

يا قرة العين قل ان الله قد جعل حكم السابقين في خاتم من العتيقة الحمراء و المؤمنين في خاتم من الدرّة الصفراء و المشركين في خاتم الحديد الخضراء و قد جعل الله حكمه في ايديك علي الحق بالحق فاصرفه كما تشاء بما تشاء و ان الله قد كان غالباً بالحق محيطاً . يا قرة العين انك الفجر بعد الليل في عشر من الشهر الحرام عاشوراء و انك الوتر بعد الركعتين من الشفع بما قد قدر الله في ام الكتاب مسطوراً

: و در سوره ( ٢٣ ) گوید

يا قرة العين انا قد شرحنا صدرك في الامر من كل شيء علي الحق بالحق بديعاً و انا نحن قد ارفعنا ذكرك في الباب ليعلم الناس قدرتنا بان الله هو الاجل عن وصف العالمين

: و در سوره ( ٢٢ ) گوید

يا قرة العين ان الله قد جعل العينين في ايديك هذه عين الكافور حول الماء مسطوراً و هذه ماء الطهور من الكوثر المسجور حول النار مستوراً فأحي الناس بالمائين و ما شئت كما شئنا

: و در سوره ( ٢٨ ) گوید

يا قرة العين فان ذا القربي من اهل العلماء خطهن علي سر سطر السر المستتر للقع بالسر حول النار مستديراً واعط للمسكين اهل لجة المحبة علي الحق الاكبر قطرة من الماء . الموشحة من كأس الذهب الطريقة باذن الله الحكيم علي سبيل الحكمة

: در سوره ( ٣٢ ) گوید

يا اهل العلماء لا تقولوا للذين يريدون الله و يأتونه من بابه اولئك يتراودون فني مليحاً عربياً . ليشفقون بنفسه عن انفسهم

: در سوره ( ٣١ ) گوید

يا قرة العين لا تجعل يدك مغلولة علي السر في نفسك و لا تبسطها كل البسط في امرك . فيقعد الناس حول الباب بالحق العلي ممحوا علي السر محسوراً

: در سوره ( ٥٨ ) گوید

. و لعمرى انك المحبوب لدي الحق و الخلق و لاحول و لا قوة الا بالله و كفي بالله موليك منتقما

: و در سوره ( ٧٤ ) گوید

. يا قرة العين ان الله قد اختارك لنفسي فاستمع لما يوحي اليك من قبل الله العلي

: و در سوره ( ٧٨ ) گوید

يا قرة العين قل اني انا الانسان في ام الكتاب قد كنت مذكوراً و قل اني انا الماء في كأس الطهور قد كنت كافوراً

: و در سوره ( ٩١ ) گوید

. يا قرة العين فانطق علي لحن الحبيب تحت قعر الحب من امر موليك القديم بديعاً



: و در سوره ( ۹۳ ) گوید

. يا قرة العين فانطق علي لحن الحبيب عند العرش و اقمص علي الكلمات قميص النمسات

---

514

! موثق بابي و بهائي و . . . است زيبائي چهره ي قرة العين و حسن اندام اوست

و نعمت بيضائي در كتاب : « تذكرة <sup>(۱)</sup> » ميرزا ابوالفضل گلپايگاني در كتاب : « كشف الغطاء تصريح و تصديق <sup>(۳)</sup> » و عبد الحسين آواره در كتاب : « كواكب الدرية <sup>(۲)</sup> » شعراي بهائي مي كنند كه قرة العين در مجالس درس فزوين « روينده از رخسار حورش و خال

---

ص ۹۶ . 1

ج ۲ ، ص ۷۵ . 2

ج ۱ ، ص ۱۱ . 3

---

515

دلکش خویش بر مي گرفت و با چهره اي سيمين و ليخندي نمکين به تدریس مي پرداخت و مباحث دشوار را با قضايد دلريا مي آميخت . لذا برخي از شيوخيان و بابيان اهل دل ، به او سر <sup>(۱)</sup> . « سپرده و لنگ انداز بودند

مرحوم ميرزا محمد تقی لسان الملك مي نويسد : « اين دختر با اينکه روئي چون قمر و زلفي چون مشک اذفر داشت در علوم عربيه و حفظ احاديث و تاويل آيات فرقاني با حظي وافر بود . از سوء قضا شيفته كلمات ميرزا علي محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طريقت او را كه بيشتر ناسخ شريعت بود بدانست ، حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و يك زن به نکاح نه مرد فرض استحباب کرد اصحاب ميرزا علي محمد باب كه از زن و فرزند و خویش و پيوند آواره بودند و از کمال شبق هر پيتاره را ماه پاره مي دانستند به ارادتي عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهي او را به در الدجي و وقتي شمس الضحي نام نهادند . و عاقبت به قرة العين لقب يافت

مجلس خود را چون حجله عروس پيراسته مي کرد و تن را چون طاووس بهشت آراسته مي داشت و پيروان باب را حاضر کرده بي پرده بر ايشان در مي آمد و نخست بر فراز تختي جلوس کرده چون واعظان متقي از بهشت و دوزخ ياد مي کرد و از احاديث و آيات شرحي به کمال مي راند آنگاه مي گفت هر کس مرا مس کند سودت آتش دوزخ بر وي چيره نگردد و مستمعين بر پاي مي شدند و به پاي سرير او مي رفتند و لب هاي او را كه بر ياقوت رمانی افسوس مي کرد بوسه مي زدند و پستانهاي او را كه بر نار بستان دريغ مي خورده چهره <sup>(۲)</sup> . مي سودند

بيش از همه ، به قرة العين دل «در اين ميان يکي از بابيان به نام « ميرزا صالح شيرازي تصريح مي کند كه به اين خاطر <sup>(۳)</sup> « ظهور الحق » : سپرده بود . و فاضل مازندراني در كتاب ، ميرزا صالح را « قرتيه » مي خواندند . و مؤلف كتاب : « تاريخ قديم » ( مشهور به نقطه

از جمله به گفته صاحب کتاب : « تلخیص تاریخ نبیل زرندي » سيد محمد گلپایگانی که 1 .  
فتي الملیح « خطاب مي کرده است ، ص ۲۶۵ » جواني قشنگ بوده ، و قره العين او را به

ناسخ التواریخ « ، ج ۳ ، ص ۲۱۹ » . 2 .

ص ۳۱۶ . 3 .

هر گاه تو خودت ادعای بابیت (۱) الکاف ) ، اذعان می دارد : « ملا صالح گفته بودند ای دختر ،  
می نمودی مرا گوارا بود تسلیم امر ترا نمودن و ای کاش تو پسر بودی تا مرا فخر بر عالمیان  
(۲) . » می بود . چه کنم که تو با این فضیلت تابع این جوان شیرازی شده ای

قره العين با آنکه همسر پسر عمویش « ملا محمد » فرزند مرحوم ملا محمد تقی بود ، و از او  
سه اولاد داشته است ، ترك همسر نموده و در ایام ریاست بابیان و مجلس آرائی شیخیان  
قزوین ، به مجرد زندگی می کرد و به گفته صاحب کتاب « تاریخ قدیم » ( نقطه الکاف ) حاضر  
(۳) . به صلح با شوهر خود نشد

قره العين که به گفته عباس افندی : « سر پر شوری داشت و فکر و لوله و آشوبی ، در  
زمینه های از بین بردن بزرگترین مانع شیخیه و (۴) » . . . بسیاری محلات بر اصحاب جدال  
بابیه در قزوین را تدارک دید .

این مانع بزرگ مرحوم ملا محمد تقی برغانی بود که بر سر منبر حمله به بابیه می کرد و در  
رفع غائله آنها ، کوشش و تلاش پی گیر داشت

صاحب کتاب : « تاریخ قدیم » ( نقطه الکاف ) به دو نکته مسلم در خصوص موضع خاص  
: مرحوم ملا محمد تقی برغانی اشاره می کند

1 - « میرزا صالح نامی که از اهل شیراز بود و از اصحاب حضرت ( علی محمد شیرازی ) شده 1  
و در سابق اخلاص غریبی به مرحوم شیخ اعلی الله مقامه داشت در قزوین شنیده بود که  
حاجی . . . شیخ مرحوم را سب می نماید . رفته بود ، در نزد حاجی در سر جانماز سؤال از  
(۵) . » احوال مرحوم شیخ نموده بود ، حاجی سب کرده بود

2 - « هنگامی که حضرت ( علی محمد شیرازی ) از قزوین می گذشتند ، کاغذی به او ( ملا 2  
محمد تقی ) نوشته بود که من مظلوم می باشم و اولاد رسول الله هستم مرا نصرت

. در حالی که قره العين صاحب سه اولاد ، و همسرش ملا محمد بوده است . 1

نقطه الکاف « ، صص ۱۴۱ - ۱۴۲ » . 2 .

همان ، ص ۱۴۲ . 3 .

مقاله شخصی سیاح « ، ص ۳۳ » . 4 .

ص ۱۴۲ . 5 .

(1) . « . . . نمائید . کاغذ آن جناب را پاره نموده و ناسزا هم گفته

قرة العين نقشه قتل مرحوم محمد تقی برغانی را کشیده و قبل از اجرای آن به دست میرزا صالح قرتیه . « جمعی از افراد عرب را که به همراهی او ( قرة العين ) تا قزوین آمده بودند ، به اصرار از قزوین خارج نمود و حتی در جواب یکی از آنها که گفت : چرا « شیخ صالح » و ملا ابراهیم و دیگران نمی آیند ؟ گفت : « آنان برای کار مهمی مانده اند ، و به زودی در این شهر (2) . « غوغائی خواهد شد و من نمی خواهم که شما در این شهر تا آن هنگام مانده باشید

حدود دو هفته پس از خروج عرب ها از قزوین ، و بنا به تصریح کتاب : « تلخیص نبیل زرندي » میرزا صالح با عده ای دیگر از بابیه ، در سپیده دم ، از روزهای سال ۱۲۶۴ هـ . ش در حالی که ملا محمد تقی برغانی در محراب مسجد مشغول نماز و نیاز بود ، قداره کش ، به سوی او حمله کرده و به بدترین وضعی ، پیر مرد عابد را به کشتن دادند .

: مرحوم محمد علی مدرس می نویسد

مرحوم برغانی « شبی به حسب عادت معمولی خود به مسجد رفت . و مشغول نماز شب شد . موقعی که در سجده ، مشغول قرائت مناجات خمسة عشر سجادیه مشهوره بود چند تن از آن فرقه که قبلا در کمین بوده اند هجومش کردند . و هشت جای گردنش را به نیزه مجروح ساختند و پراکنده شدند . پس از اینکه صاحب ترجمه ( مرحوم برغانی ) خود را به درب مسجد رسانید بی هوش افتاد . تا اهل و عیالش حاضر شدند و به خانه اش نقل دادند . به فاصله دو روز به رحمت الهی نایل آمد ، در جوار « شاهزاده حسین » ، در مقبره جداگانه (3) . « مدفون شد

از کمال زهد و ورع که او را بود ، « و به گفته میرزا محمد تقی لسان الملك : مرحوم برغانی (4) . « در میان جماعتی از مردم به شهید ثالث ملقب گشت

مقاله شخصی سیاح ، ص ۱۴۲ . 1 .

فتنه باب ، ص ۱۷۴ ، « کشف الغطاء » ، ص ۱۰۶ . ، « ظهور الحق » ، ص ۳۲۴ . « 2 .  
کواکب الدریة » ، ج ۱ ، ص ۱۲۰ .

ریحانة الأدب ، ج ۱ ، ص ۲۴۷ . 3 .

ناسخ التواریخ - قاجاریه « ج ۳ ، ص ۲۱۹ . 4 .

## تصویر

### نامه ای به خط قرة العين به مرحوم ملا محمد تقی برغانی

بدین روال آنچه مسلم اهل تحقیق است ، فتوای ! قرة العين ، موجد اقدام میرزا صالح چنانچه مرحوم رضا قلی خان هدایت . شیرازی به کشتن پدر و همسر و عمویش گردید می نویسد : « به تحریک برادرزاده اش که قرة العين لقب داشت و در سلسله بابیه داخل

(1) . « شده و زني در کمال جمال بود ، در محراب مسجد قزوین بکشتند

پس از چنین اقدامي از جانب قره العين و بایيه در قزوین ، و انتشار آن در اکناف و اطراف موجي از تنفر و نفرت پیا خاست . و با وجود آنکه مرحوم شهید ثالث ، در آخرین لحظات واپسین حیات ، قاتل خود را بخشیده بود ، شهر قزوین از غضب و شدت تنفر ، فروکشي نداشت .

زعیم الدوله ، در این خصوص مي نویسد : « مردم شهر هیجان کردند ، مسلمانان به موج در آمدند ، قیامت مسلمین بر پا شد ، و عموم مردم برای کارزار و جهاد در راه خدا مهیا شدند . فریاد مي کشیدند « الغوث الغوث الجهاد الجهاد » و چون پیمانہ ي جمعیت پر شد ، و سیل (2) . « . . . آن تمام بلندي ها را فرا گرفت

حکام مسئول ، بنا به اوامر صادره از مرکز ، و نظر به چنین اوضاعي در قزوین ، مداخله در امور کردند ، قاتل و همکاران او را که از بایبان بودند ، به همراه « قره العين » دستگیر ، و محبوس کردند .

و بالاخره پس از پرسش و استنطاق ، شش نفر از بایيه را گرفته به طهران فرستادند ، از آن جمله میرزا صالح عرب و میرزا ابراهیم محلاتي که هر دو از واردین به مسائل مذهب شیخیه بوده و همراه قره العين از عراق عرب تا قزوین آمده بودند و دیگر قاتل اصلي یعنی میرزا صالح شیرازی که از دست مأمورین بگریخت و يك چند متواري بود تا آن که به اصحاب ملا محمد علي بار فروشي ملقب به قدوس پیوست و روزي از طرف قوای دولتي گلوله ي توپ بر سر پوش اطاق ملا محمد علي افتاد و آتش گرفت . شیخ

روضة الصفا « ج ۱۰ ، ص ۳۴۰ ، مرحوم صاحب « ریحانة الادب » ، و صاحب کتاب « ناسخ » . 1 التواریخ » ، « فتوای « قره العين را اساس توطئه خوانده اند . مرحوم میرزا محمد تقی لسان ، کتاب : « ناسخ التواریخ - قاجاریه » مي نویسد : « ملا 219 الملک در جلد سوم ، صفحه محمد تقی عم او چون کردار ناهنجار او را تفرس کرد از در طرد و منع پیرون شده قره العين که » . همه مجتهدین و علمای دین را واجب القتل مي دانست بر قتل عم خویش نیز فتوی راند

مفتاح الابواب « ، ص ۱۳۳ ، صاحب کتاب : « تاریخ قدیم » ( نقطة الکاف ) ، نیز به این « 2 . مسئله اذعان دارد که : « بعد از قتل او در قزوین فتنه شدیدی شد . . . » ص ۱۴۲

(1) . خواست آتش را خاموش نماید . گلوله ي دیگر بر سرش آمده او را هلاک کرد

## تصویر

### نامه اي دیگر به خط قره العين به عمویش

تاریخ قدیم « ( نقطة الکاف ) ، صص ۱۷۹ - ۱۹۰ ، « تذکرة الوفا » ، ص ۳۰۳ ، « تلخیص » . 1 تاریخ نبیل زرندی « ، ص ۷۱

از این شش نفر حاجی اسد الله چون فوق العاده پیر بود ، بر اثر رنج سفر و سخت گیری مأمورین ، به رسیدن به طهران مرد و شیخ صالح عرب را نیز به ملا محمد سپردند و به دست وی سر بریده شد و شیخ صالح شیرازی قاتل اصلی چنانکه گفتیم موفق به فرار گردید . ملا محمد که هنوز از قتل پدری چنان شریف و بزرگواری سوزان و ملتهب بود ، می خواست که سه نفر بقیه را نیز بکشد . ولی ناصر الدین شاه بدین امر رضایت نداد و ملا محمد هر قدر التماس کرد مفید نیفتاد . بالاخره بدان راضی شد که آن سه را به قزوین برده دور قبر پدر بگرداند و سپس آزاد نماید . شاه این پیشنهاد را قبول کرد و ملا محمد آنان را به قزوین برد و طی بلوآنی دو نفر دیگر یعنی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ طاهر نیز کشته شدند به این معنی که آن دو را به درختی بستند و در معرض تماشای مردم در آوردند و مردم نیز هجوم کرده آنان را مجروح و مقتول ساختند و شك نیست که ملا محمد نیز به قتل آنان راضی بوده . اما با این همه مجازات و قصاص ، ملا محمد امام جمعه ، تشفی نیافت بلکه از این که می دید قره العین با آن که جرمش ثابت است هنوز زنده مانده به حق بر خشم و خشونتش افزوده می شد . به همین نظر شروع به سر و صدا و فعالیت نمود و نتیجه این شد که کار را بر قره العین که در خانه حاکم به عنوان توقیف به سر می برد و از طرف ملا محمد شوهرش نیز تحت (1) . « نظر بود سخت گرفتند

میرزا حسینعلی در تهران ، چون از واقعه قزوین ، و دستگیری « قره العین » آگاه گردید ، به « مقدمات (3) » عباس افندی ، و « تلخیص تاریخ نبیل زرندي (2) » تصریح کتاب : « تذکره الوفا فرار قره العین را فراهم نمود و به این منظور میرزا هادی از طایفه ی فرهادی قزوین را به یاری قره العین فرستاد و او به کمک زنان خانواده خود توانست قره العین را از خانه حاکم ربوده مخفیانه به اتفاق يك نوکر قلی نام به طهران آورد ، این کاروان کوچک برای آن که به چنگال مأمورین حکومت نیفتد از راهی غیر عادی خود را به قریه اندرمان نزدیک حضرت عبد العظیم رسانید ، از این نقطه ، « قلی » برای اعلام ورود طاهره به خانه

فتنه باب « ، توضیحات عبد الحسین نوائی ، ص ۱۷۶ » . 1

ص ۲۰۵ . 2

صص ۲۸۲ ، ۲۸۴ . 3

میرزا حسینعلی رفت و او شبانه به اندرمان قره العین را همراه برادر خود موسی به خانه ای که برای او تهیه کرده بود فرستاد . چند روز پس از این واقعه سران بابیه به طرف خراسان (1) . « . . . روانه شدند

## الف : اجتماع بدشت/2

حرکت سران بابیه به جانب خراسان ، به منظور تشکیل اجتماعی از بابیان ، برای بررسی طرحی که آنان را به رهائی بخشیدن علی محمد شیرازی و به زعمشان تسلط بر حکومت ! و تشکیل حکومت بابی ! صورت پذیرفت

طراح و گرداننده اصلی این اجتماع میرزا حسینعلی با دستیاری و همکاری « محمد علی بار فروشی » و « قره العین » بود . میعاد گاه ، محلی به نام بدشت تعیین گردید

بدشت از توابع شاهرود و در آن زمان محل رفت و آمد مسافران و کاروانیان مازندران و خراسان و تهران بوده است ، در این دشت ، میرزا حسینعلی بیست و دو روز حدود هشتاد نفر از بابیان را میزبانی کرد و کمیته سه نفری دو جوان تازه بلوغ : « میرزا حسینعلی » و « محمد علی بار فروشی » و یک زن زیبا و بی پرده : « قره العین » شب ها به پنهان و خلوت شور و بحث می کردند ، و صبح ها نتایج آن را به صورت فرامینی بر سر بابیان می کوبیدند . خلوتشان را در شب ، که ظن همگان را برانگیخته بود ، با اعطای القابی به یکدیگر ، که قره العین « است ، میرزا حسینعلی » « محمدعلی بارفروشی ، « قدوس » است و طاهره ، بهاء الله « است ، . . . پوششی بر ظن ها انداخته ، و مملوک ترین آدم های غفلت کرده ، در انتظار صدور اوامر الهی می نشستند ، تا این سه نفر جوان خوش خط و خال صبحگاهان ، آیات صادره را بر آنان بخوانند ! بابیان و طراحان بدشت ، از این توقف و میعاد سه نتیجه بدست آوردند :

1 - بهره از سفره ی گسترده قره العین و حظ دو جوان از یک زن و یک زن از دو جوان 1

فتنه باب « ، توضیحات : عبدالحسین نوائی ، ص ۷۷ . 1

تلخیص تاریخ نبیل زرندي « « میرزا حسینعلی در بیان معنی « غصوا ابصارکم » به نقل و در بستر خوابیدیم ، جناب طاهره (می گوید : « ما یک روز ناخوش شدیم ( در دشت بدشت پیغام داده بود که از ما ملاقات کند ، ما متحیر ماندیم که چه جواب بدهیم ناگهان دیدم طاهره <sup>(۱)</sup> . « بدون حجاب به صورت گشاده از در وارد شد و جلو ما ایستاد

2 - بر این اساس و زمینه ها ، و در حالی که علی محمد شیرازی ، تنها مدعی بابت حضرت را در سر داشت ، و از این رو به تصریح ( علیه السلام ) امام حجة بن الحسن العسکری عبدالحسین آواره در کتاب : « کواکب الدریه » ، و عباس افندی در کتاب : « تذکره الوفا » ، جمیع بابیان در دشت بدشت ، نماز جماعت می خواندند و میرزا حسینعلی به پیشنهادی و . . . بابیان اقتداء به او

ولي قره العین ، عاشق رهائی قید و بند ، این فکر را در کمیته سه نفری القاء کرده بود که شریعت اسلام را نسخ کنند و اعلان نسخ شریعت اسلام را خود به اطلاع بابیان سجاده دار و سجده کننده برساند

میرزا حسینعلی خود را به تمارض زد ، و روابط قدوس و طاهره خانم مقداری شکر آب گردید

ولي اعلام « بی تکلیفی » و انحلال همه ی عقاید اسلامی ، شوری بود که تمامی وجود این زن جوان و جمیله را فرا گرفته بود . از این روی برحسب ظاهر ، علی رغم تمایل و خواست میرزا حسینعلی ، و میرزا محمد علی بار فروشی قدوس ، آرایشی تمام کرد ، سر را برهنه ، لباس فاخر و جذاب پوشید و به تصریح « تلخیص تاریخ نبیل زرندي » ، قامت پیروش خود را در برابر دید و تماشای همگان نهاد <sup>(۲)</sup> .

: به این صورت که ابتداء در پس پرده ای بنشست و لب به سخن گشود

اي اصحاب ! اين روزگار از ايام فترت شمرده مي شود امروز تكاليف شرعيه يك باره . . . »  
ساقط است و اين صوم و صلاة كاري بيهوده است . نگاه كه ميرزا علي محمد باب اقاليم  
سبعه را فروگيرد و اين اديان مختلف را يكي كند تازه شريعتي خواهد آورد و قرآن

. : ص ۴۷۴ ، كه در سال ۱۳۰۶ ، ه . ق ، از لسان عظمت ( حسين ميرزا ) شنيدم فرمود . 1

ص ۲۹۵ . 2

خويش را در ميان امت وديعتي خواهد نهاد ، هر تكليف كه از نو بياورد برخلق روي زمين واجب  
خواهد گشت . پس زحمت بيهوده بر خويش روا نداريد و زنان خود را در مضاجعت ، طريق  
مشاركت بسپاريد و در اموال يكدیگر شريك و سهيم باشيد كه در اين امور شما را عقابي و  
(۱) . « عذابي نخواهد بود

و چون سخن به اين كلام خاتمه يافت ، يكباره پرده را کنار زد ، و با بيان بدشت براي اولين بار  
پيكر زني را در كمال آرايشديدند ، ابتدا در جاي خود ميخكوب شدند و يكباره زبان به اعتراض  
و هياهو گشودند .

محمدعلي بار فروشي ، در اين هنگام و به تصريح « ميرزا ابو الفضل گلپايگاني » بر آشفته  
(۲) . طاهره را عايشه ، خواند و شمشير از نيام خارج ساخت تا كار قره العين را يكسره كند  
ولي قره العين با چشمان خود و با زباني مليح او را به سكوت و منع از چنين كاري واداشت

عده اي از بايان ، به گفته « آثار بهائيان » چون وضع دين سازي را چنين يافته ، ترك بايت و  
بدشتيان كردند .

قره العين سوار بر اسب شده و در حالي كه شمشيري را به گفته « فاضل مازندراني » به  
(۳) . دور سر مي گردانيد شعار زنان ، دعوي خدائي خود را به زبان مي راند

3 - قرار بر اين شد كه « به هر قيمتي هست باب را از ماكو . . . برهاند و ترتيب كار را چنين  
نهادند كه دعوات و مبلغين به اطراف بفرستند تا كلييه مؤمنين به باب را تشويق به مسافرت  
ماكو نمايند و پس از آن كه اجتماع به اندازه كافي قدرت يافت از شاه درخواست عفو باب  
نمايند و اگر شاه مخالفت كرد ، با حمله به سربازخانه و قراولان سيد علي محمد باب را از  
زندان خارج كنند و در مقابل دولت بایستند . و چنانچه دولت سخت گرفت و نتوانستند  
(۴) . « ايستادگي نمايند به خاك روسيه پناه برند

« ظهور الحق » ، ص ۱۸۲ ، و « فتنه باب » . 1

كشوف الغطاء » ، ص ۱۸۷ ، و « تلخيص تاريخ نبيل زرندي » ، ص ۲۹۵ . 2

ظهور الحق » ، ص ۲۲۵ ، و « مكاتب » ، ج ۲ ، ص ۲۵۵ . 3

فتنه باب » ، توضيحات عبد الحسين نوائي ، ص ۱۷۹ . 4

به هر حال در تحلیل نهائی بدشتیان همین قدر کافی است که « ملا حسین بشرویه ئی » بزرگترین زعیم بابیان پس از علی محمد شیرازی ، چون از اوضاع بدشت آگاه شد ، به تصریح صاحب کتاب : « تاریخ قدیم » ( نقطة الکاف ) و فاضل مازندرانی در کتاب : « ظهور الحق » چنین گفت : « اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می نمودم . » یا به (1)

با تمام سفسطه هائی که برای موجه (2) ( و صاحب کتاب : « تاریخ قدیم » ) نقطة الکاف دادن کار بدشتیان و پوشانیدن اوضاع ننگین قره العین و دیگر جوانان خوش خط و خال متمسک شده است معذک قادر به پوشاندن يك حقیقت نشده است که

در صحرائی خوش فضای بدشت ، جمعی بیخود و گروهی با خود و طایفه ای متحیر و قومی « مجنون و فرقه ای فراری شدند . از های و هوی ایشان و از شور و سرورشان اهل آن آبادی متفکر گردیدند که آیا این گروه چه جماعتی هستند که تا به حال چنین آثاری از احدی و عاقبت الامر به تصریح همین مأخذ : خبر کیفیت بدشت قدری راست و (3) « . . . ندیده ایم قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته هر کجا که حضرات « بدشتیان » می رفتند (4) . » ایشان را به رسوائی هر چه تمامتر بیرون می کردند

به هر حال پس از پراکندگی بدشتیان ، به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه : « محمد علی به چون به اراضی هزار جریب رسید ، اندک دل در قره . اتفاق قره العین راه مازندران پیش گرفت العین بست و عاقبت کار آنها بدان جا پیوست که این هر دو در يك محمل نشستند و آن ساریانی که مهار اشتر را داشت شعری چند انشاد می کرد بدین شرح که « اجتماع شمسین و قران قمرین است » و این اشعار را به آهنگ حدی تغنی می کرد و طی مسافت می نمود . در یکی از قرای هزار جریب به اتفاق قره العین به حمام رفت و با او همخوابه شد چون مردم هزار جریب از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند بر آنها تاختند و اموال و

ص ۱۵۵ . 1

ص ۱۱۰ . 2

ص ۱۵۳ . 3

همان ، ص ۱۵۴ . 4

(1) . ائقال ایشان را به نهب و غارت بردند

زیرا به تأیید ، « ظهور الحق » مازندرانی و تلخیص تاریخ نیل زرندي ، مردم متدین مازندران در پی فرصتی بودند که آنان را گوشمالی سختی بدهند . تا اینکه در قصبه « نیالا » هنگامی که بابیه در خواب بودند مورد حمله و سنگباران قرار گرفتند و شدت این حمله به حدی بود که اصحاب فسق و فجور متفرق شدند و فقط قره العین ماند و جوانی به نام میرزا عبد الله که از هم با لباس مبدل گریخت . ( او حمایت می کرد . و حتی ملا محمد علی بارفروشی ( قدوس ) مردم متدین و دلیر مازندران حمله کردند و هر چه در چادرها بود به غارت بردند



و محمد علي (2) . پس از این حادثه در نزدیکی « قریه نیالا » قره العین رهسپار نور گردید . بارفروشی ، راه بار فروش را در پیش گرفت ، تا در طرح ملا حسین بشرویه ئی شرکت جوید .

فاضل مازندرانی در کتاب : « ظهور الحق » ، ماجرای قره العین را پس از واقعه نیالا ، و توقف : آیه الله شریعتمدار « را چنین آورده است » او در شهر بار فروش و نظریه مرحوم

آورده اند که جناب قره العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بار فروش شد به خانه « حاجی کاظم بیگ » مذکور در صف « مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد جماعت نسوان به حالی که پرده فیما بین صفوف رجال و نساء می کشیدند ، خلف حجاب قرار گرفته به حل غوامض مسائل دینی و مواعظ بلیغه پرداخت و خرده بر بعضی از بیاناتش به حالی که بر منبر ادا می کرد گرفت و او به نوع تجلیل خطاب نموده گفت : بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگنان شما آموخت و هنگامی که اصحاب به خارج بارفروش رسیدند و پند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه و بی کاران که حسب اشاره سعید . « العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند

گروهی از اهالی به درب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان با بیان

---

ص ۱۸۶ ، توضیحات عبد الحسین نوائی . 1

تلخیص تاریخ نبیل زرندی « ، ص ۲۹۹ » . 2

می گویند : حضرت قائم ظاهر شد شما چه می فرمائید ؟ جواب گفت : البته بروید تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است . گفتند ای آقا جان می کشند و می گویند صاحب الزمان ظهور کرد ! جواب گفت : شنیده ام با اینکه وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست سعید العلماء چنین فتوی داد . گفت : ای مردم حجت بر شما : به جفا و ایذا گشودید . گفتند کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستید با سعید العلماء در مقابل منتقم قهار توانا . و موقعی که هنگامه طبرسی مرتفع شد و حضرت قدوس با اصحابش به قلعه رفتند با آنکه قریب به نودسالگی بود عزم این داشت که با جمعی کثیر به اصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده و به نظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه ی افراء واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محلی مناسب و درخور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و ضروریات اقامت آنجا بمانند قلعه به محاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را به اصحاب برساند و لکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت با بیان را می پرسیدند غالباً به این . « مضمون جواب می گفت : « من ایشان را بد نگویم و بد ندانم

فاضل مازندرانی در این تصریحات ، سعی کرده است ، مرحوم آیت الله شریعتمدار را هواخواه و مساعد بایه تلقی کند و از این رو به تحریف تاریخ و حقایق مسلم که عادت بهائیان است ، سعی گستاخانه و کاذبانه نموده است زیرا « خوشبختانه نسخه اصل خطی کتاب اسرار الشهاده در خاندان شریعتمدار باقی است و نزد آقای شریعت زاده مدیر مجله جلوه ، نواده . . . پسری اوست

کتاب مزبور به قطع وزیری و شامل هزار و بیست و هشت صفحه است که با مرکب سیاه نوشته شده و روی صفحات آن با مداد شماره گذاری شده است

شریعتمدار در کتاب مزبور تاریخ مختصری از شرح حال بابیه را آورده که شامل نظریات اجتهادی او در زمینه رد ادعای باب می باشد . و از این رو آشکار می شود که بعضی از مطالب مندرج در « ظهور الحق » که به عنوان شرح حال شریعتمدار نگاشته شده است عاری از حقیقت می باشد .

در « ظهور الحق » نوشته شده است قره العین موقعی که وارد بار فروش شد در خانه شریعتمدار رحل اقامت افکند . و چند روز در مسجد کاظم بیک در صف جماعت نسوان حاضر می شد . و در حل غوامض مسائل دینی و مواعظ بلیغه خرده بر شریعتمدار می گرفت ، و او با تجلیل می گفت : بسیار ممنونم بلی این معارف را از شما و همگان شما باید آموخت . در صورتی که شریعتمدار در کتاب : « اسرار الشهادة » که تاریخی از شرح حال بابیه نگاشته است اسمی از قره العین نیاورده ، بعید است که با فرض ورود قره العین در منزل او اسمی نبرد . شریعتمدار با آن همه مقامات علمی و معنوی و موقعیت خاصی که در بین مردم داشت چگونه ممکن بود قره العین را در منزل خود بپذیرد و آنوقت در مسجد مسلمین که بنا به مندرجات ظهور الحق مملو از خواص و عوام حتی در حجرات فوقانی و تحتانی مردم بودند ، روی منبر به قره العین خطاب کند که معارف را باید از شما و همگان شما آموخت . پس این واقعه به نظر بی اصل و حتی غیر معقول می آید . از طرف دیگر ادعاهای مذکور ؛ مندرجات اسرار الشهادة و آراء و عقایدی که شریعتمدار در زمینه رد ادعای باب آورده است جور در نمی آید . زیرا معقول نیست که شریعتمدار در مسجد مسلمین روی منبر با حضور جمع زیادی علناً این اظهارات را به قره العین نماید و بعد در منزل خود در انظار مردم بنشیند و دلیل رد بر ادعای باب بنویسد :

در « ظهور الحق » نوشته شده است : « موقعی که حاج محمد علی قدوس با اصحاب به قلعه رفتند در سن نود سالگی عزم داشت با جمع کثیری از اصحاب به قلعه برود و به بابی ها ملحق شود و به نظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب قلعه مذکور نوشت که . « محلی مناسب برای او و همراهانش حاضر سازد .

مؤلف « ظهور الحق » مدرکی را در این زمینه ارائه نداده است ، در حالی که از مطالب مندرج در کتاب اسرار الشهادة عکس ادعاهای مذکور روشن و آشکار می شود . شریعتمدار در کتاب : « اسرار الشهادة » در بیان یک موضوع تاریخی به زبان استهزاء چنین نگاشته است

منهم الحسین بن منصور الحاج ، أخبرنا الحسین بن ابراهیم أبی العباس احمد ابن علی بن «  
نوح بن أبی نصر هبة الله بن محمد الكاتب ابن بنت أم کلثوم بنت

أبی جعفر العمري که گفته است وقتی خدا خواست امرحلاج را کشف نموده و او را رسوا و خوار گرداند آنگاه به دل حلاج چنین افکند که ابو سهل بن اسماعیل بن علی النویختی را هم مانند دیگران گول زند و به حيله وي فریفته شود آنگاه پیش وي فرستاد و او را به اطاعت خود دعوت نمود و چنین گمان کرد که او در این امر مثل دیگران جاهل و نادان و از ضعفاست ! پس ابو سهل را همیشه به سوی خود می کشید و او تسویف و تأخیر می کرد و حيله و تدبیر خود را به سستی و همواری به او القاء می نمود ؛ زیرا ابو سهل را در نزد مردم مرتبه بلندی بود ، در میان ایشان به علم و ادب و دانشمندی معروف بود و حلاج می خواست به حيله و همواری او را به خود بکشاند تا عوام الناس همه گرد وي جمع آیند پس مراسلات به او می نوشت ، وکیل حضرت صاحب الزمان هستیم و در اول امر بدین نهج او را دعوت نمود و بعد از آن ترقی نمود و به وي نوشت که چنین مأمور شدم که نزد تو مراسله نویسم و پیغام فرستم و هر چه

که خواهی از یاری و نصرت حاضر من تا دلت قوت گرفته و شکمی نکنی آنگاه ابو سهل نزد او پیغام داد که امر جزئی را که در مقابل معجزات و کراماتی که از ابو طاهر ، سهل و آسان است از تو خواهش دارم و آن این است که من به کنیزان میل و محبت بسیار دارم .

چند نفر از ایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت ایشان مانع است و محتاج می شوم به اینکه در هر جمعه خضاب نمایم تا این سفیدی ریشم به ایشان معلوم نشود ، در خصوص خضاب زحمت بسیار دارم ؛ زیرا باید این کار در خفیه و پنهانی کنم تا ایشان مطلع نشوند و اگر نکنم پیری من در نزدشان ظاهر می شود ، آنگاه نزدیکی من به ایشان به دوری ، و سالم به هجران مبدل می گردد دلم می خواهد ، مرا از خضاب کردن بی نیاز نمائی ، از این زحمت خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه گردانی آنگاه میل تو را قبول کنم و به اعتقاد تو قائل می شوم و خلائق را به مذهب تو دعوت می کنم .

اگر این معجزه را اظهار نمائی مرا بصیرتی حاصل می شود و ترا اعانتی است . وقتی که حلاج این سخن را شنیده دانست در نامه نوشتن به او خطا کرده است ، در اظهار مذهبش !! جهل و نادانی نمود

پس بعد از این دیگر جواب او نداد و رسولی به نزد وی فرستاد و ابو سهل بعدها

این حکایت ، صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد همه کس او را سخریه و استهزاء کرد و پیش بزرگ و کوچک امر او را ظاهر و مشهور گرداند و به سبب همین عمل آن مراسلات و اسناد باطل امرش را کشف نمود ، شیعیان از او متنفر گردیدند ، این حکایت نقل مجالس خلکان در روز و شب بود

مؤلف گوید : نظیر این واقعه در عهد ما آنکه بابی های شیخ طبرسی مراسلات چند نوشته . که من بروم به آنجا یا خلق را دعوت کنم به سوی ایشان

همین علامت و نشان اگر این . من به ایشان گفتم راست می گوید مرا احضار کنید نزد خود کار نتوانید که از عفريت و جن به وقوع می آید رنج بواسیر دارم بشدت آزارم می کند در کل بدن به مدت یکسال قبل از طاعون بزرگ ، حال بیست و هفت سال است عارض شده ، ده سال است بر سر و چشم زیاده از تمام بدن نشست کرد و دوبار کل و خال بر چشم آورد ، بینائی مرا بسیار ضعیف کرد که به عینک تار می بینم ، از کار تحریر مشقت می کشم ، لااقل از من این را رفع کنید هیچکدام نشد ، از ما مایوس شدند و کینه برداشتند ، ایشان هم بسیار مراسلات به اشخاصی نوشتند . همان مراسلات نشر احوال ایشان را کرد و سند رسوائی (1) « ایشان شد ، تا مدتی نقل مجالس مردان و زنان روز و شب همین وقایع بود

کلمات شریعتمدار بدون کم و زیاد نقل شد تا روشن شود چگونه شریعتمدار در مقام استهزاء اصحاب قلعه طبرسی بر آمده است

در جای دیگر از « ظهور الحق » نوشته شده است : « قطعات جسد حاج محمد علی قدوس را شریعتمدار نماز خواند و در مدرسه میرزا زکی به ثلث آخر شب دفن نمود » گویا نویسنده ی کتاب « ظهور الحق » در موقع نوشتن این سطور فراموش نمود که در همان کتاب : ! از شریعتمدار جمله زیر را نقل کرده است ؟

حاج محمد علی را با چند نفر به شهر آوردند و حاجی را بردند میان سبزه میدان و «

اسرار الشهاده» ، ص ۹۴ ، نسخه خطي ، به نقل از مدرسي چهاردهي ، به نقل از « 1 .  
» کتاب « شيخگري و بابگري

ظهور الحق» از شريعتمدار نقل کرده « او را آتش زدند » . هرگاه جمله مزبور که نويسنده درست باشد ؟ . ديگر جسدي براي قدوس باقي نمي ماند که شريعتمدار بر آن نماز بخواند ؟ شريعتمدار که بنا به مندرجات « ظهور الحق » آشکارا در روي منبر مسلمين اظهارات قره العين و فرقه بابيه را تصديق مي کرد چه مانعي داشت که نماز و دفن جسد قدوس را در روز روشن انجام دهد و آن را به ثلث آخر شب بيندازد ؟ در هر حال آنچه مسلم است اينکه وقايع مزبور ، همچنين وقايع ديگري که در کتاب « ظهور الحق » ذکر شده از قبيل ازدواج شريعتمدار در سن نود سالگي با خواهر قدوس و نظير اين وقايع که بظاهر نیز دور از عقل و عادت آن عصر به نظر مي آيد نیز دور از مأخذ و سند تاريخي است . و حتي مخالف با آثار و نوشتجاتي است . که از شريعتمدار در دست است .

آنچه معروف و مشهور است نوشتجات و کلمات شريعتمدار در « اسرار الشهاده » نیز آن را « تأييد مي کند اين است شريعتمدار در واقعه جنگ شيخ طبرسي که باعث ريختن خون عده اي از مردم جاهل و نادان شده بود به سختي با بابيان و مخالفان آنان مخالفت کرد ، زيرا عقیده اجتهادي وي اين بود که عوام فرقه بابيه را نبايستي محکوم به لعن و نجاست و مهدورالدم دانست ، شايد به همين جهت بود که بعدها فرقه بابيه به سوي او گرويدند ، او را (1) « . . . حامي خود پنداشتند

شيخگري و بابگري » ، ص ۱۵۸ « 1 .

### الف : حادثه قلعه شيخ طبرسي/3

ميرزا حسينعلي « و « محمد » هم زمان با وقايع قزوین و بدشت ، به رهبري قره العين و علي بار فروشي » ، از جانب بابيان مشهد ، به رهبري دومين شخص بابيه « ملا حسين بشرويه ئي » وقايعي تحقق ، و حوادث در شرف وقوع بود

با توجه به اينکه ، کوشش هاي ملا حسين بشرويه ئي در مشهد ، عاقبت الامر منجر به نور « و « بار فروش » گرديد ، لذا لازم است « اجتماع بابيان ، از بدشت و مشهد و مازندران در به رگه هاي اساسي چنين اجتماعي که منجر به وقايع خونين ، و خشونت آميز ، « قلعه شيخ

: طبرسي « گرديد ، به اجمال دوشادوش ديگر وقايع بابيه در مناطق ديگر ، اشاره اي کنيم

ملا حسين بشرويه ئي « پس از ملاقات علي محمد شيرازي ، در ايامي که محبوس « فرانشان ميرزا حسين خان نظام الدوله بود ، از جانب وي مأموريت يافت تا به عراق و خراسان رفته و به تبليغ علي محمد شيرازي بپردازد

پس از انتقال علي محمد شیرازی از شیراز به اصفهان ، و حمایت حاکم وقت اصفهان « منوچهر معتمد الدوله » ارمني نژاد گرجي ، که سیاست بازی تبعه روسیه بود ، علي محمد شیرازی مستقیماً در دامن سیاست بازان روسی قرار گرفت و به وعده های آنان فریفته شد .

به نوشته کتاب « تلخیص تاریخ نبیل » بهائیان قادر به نادیده گرفتن این حقیقت مسلم نبوده و با توجه به روابط غیر حسنه میرزا آقاسی و منوچهرخان و حمایت روس ها از منوچهرخان ، برای فراهم ساختن اسبابی جهت سرنگونی صدر اعظم وقت و متقاعد کردن محمد شاه قاجار ، به تفویض مقام صدر اعظمی به منوچهرخان تبعه روسیه ، فراز مورد نظر در کتاب : مذکور بهائیان را چنین می خوانیم

يك روز معتمد الدوله در حضور مبارك در میان باغ مشرف بود عرض کرد : خداوند به من ثروت زیاد عنایت کرده نمی دانم به چه راهی آنها را خرج کنم فکر کردم اگر اجازه بفرمائید اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم . . . محمد شاه را تبلیغ کنم یقین دارم که مؤمن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت ، آنوقت او را وادار می کنم حاجی میرزا آقاسی را که شخص خائن و مخرب مملکت است معزول کند ، یکی از خواهرهای شاه را برای شما می گیرم . . . حکام و ملوک عالم را به امر مبارك و آئین نازنین دعوت می کنم . . . و این گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از صفحه روزگار برمی اندازم ، حضرت باب فرمودند نیت خوبی کرده ای . . . لکن از عمر من و تو در این دنیا این (1) . « قدرها باقی نمانده و نمی توانیم نتیجه این اقدامات را که گفتمی به چشم خود ببینیم

ص ۱۹۶ . ۱

بر این اساس ، اگر چه چشم انداز علي محمد شیرازی به تحقق چنین امری ، به ظاهر جدی نبود ، اما هوای قدرت ! برای جوان شیرازی تازه به دوران رسیده ، چیزی نبود که از آن به ملا حسین بشرویه ئی « را تأکید نمود که خود را به مشهد « سادگی بگذرد ، از این رو رسانیده ، پس از تهیه مقدمات و ابلاغ دستور ، از خراسان غائله ای را به راه اندازد . و در این راه ملا حسین و علي محمد شیرازی - چنان یکدیگر را وعده مقام و منال داده بودند که از ! شور آن ، زمان و حال را درک و احساسی نبود

ملا حسین بشرویه ئی « پس از استقرار در مشهد ، نامه هائی به تهران و قزوین و بار « فروش نگاشته ، قره العین و محمد علي بار فروشی را به سوی خراسان دعوت کرده بود . ولي آنان در جهت اجرای این دستور ، در « بدشت « شاهرود توقف و « فاجعه ی بدشتیان « را موجد و پس از پاشیدگی اجتماع بدشت ، عده ای در انتظار دستور « ملا حسین بشرویه ئی « در مناطق مختلفه خراسان و مازندران صبر و اقامت گزیدند

ملا حسین بشرویه ئی « در آغاز اقامت مشهد ، به گفته ی مرحوم « اعتضاد السلطنه » : « به اغوای مردم پرداخت . ملا عبد الخالق یزدی که یکی از تلامذه ی شیخ احمد احسانی و در توحید خانه صحن مقدس ، صاحب محراب و مینر بود نیز از متابعان وی شده و در بالای منبر سخنی چند که مخالف شرع بود گفته . ملا علي اصغر مجتهد نیشابوری نیز به مکاتیب و ملاقات ملا حسین فریفته گشت و در مسجد نیشابور به گفتار ناسزا پرداخت ، این خبر در . مشهد مقدس مشهور گشت

علمای مشهد صورت حال را به عرض حشمت الدوله حمزه میرزا که در چمن رادکان بود رسانیدند . چون این خبر بشنید حکم داد ملا حسین را از شهر مشهد به اردو بیاورند و هر

کس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه ازو تبری نجوید و باب را لعن نفرستند به سیاست رسانند . لاجرم ملا علي اصغر را از نیشابور آوردند و او بی تأمل به مسجد آمده بر منبر رفت به میرزا علي محمد باب و اصحاب او لعنت کرده آسوده گشت و همچنان چند نفر دیگر درین باب با او موافقت کردند . اما ملا عبد الخالق گفت : من از این راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد با من مناظره نمایند . مردم چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جماعت منع نمودند و حکم شد از خانه خود بیرون نیاید

ملا حسین را نزد حشمت الدوله برده و به قراول انداختند و همچنان بود تا آنکه مشهد به (1) . « جهت « فتنه سالاری » شورش نمودند . ملا حسین رها شده به مشهد رفت

از پیوی دیگر ، محمد علي بار فروشی ( قدوس ) که در مازندران مقدمات را برای تحقق تهیه دیده بود ، به تصریح نبیل ، در تلخیص « نقشه های مصوبه « بدشت » و « بدشتیان تاریخش ، گوئی در همین ایام و هنگام توقف « ملا حسین بشرویه ئی » پس از رهائی از حبس ، در مشهد است که علي محمد شیرازی با توجه به خبرهائی که از اقدامات بابیان مازندران و مرگ قریب الوقوع محمد شاه قاجار و حرکت ولیعهد از تبریز به تهران شنیده بود ، نامه ای خطاب به ملا حسین بشرویه ئی نگاشته و ارسال می دارد

ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و « عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملا حسین عنایت فرموده بودند به ایشان داد و گفت حضرت اعلي به شما فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش مرکب خود بر افراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدوس به جزیره توجه کنید و از این به بعد به نام جدید « سید علي » خوانده خواهید شد ( الخضر ) ( مازندران جناب ملا حسین چون پیام مبارك را از آن قاصد امین شنید به فوریت امر مبارك را انجام داد و يك فرسخ از شهر دور شده عمامه حضرت اعلي را بر سر گذاشت علم سیاه را بر افراشت پیروان خویش را جمع کرد و بر اسب سوار شده همه به جانب جزیره الخضر عزیمت نمودند (2) . »

آنچه مسلم است ، فوت محمد شاه قاجار ، فرصتی خاص ، برای همه گروههای کوشا برای رسیدن به قدرت ، به شمار می آید تا از این دوره فترت ، باری گرفته و دهانی شیرین کنند

مرحوم رضا قلیخان هدایت در خصوص رابطه خبر فوت محمد شاه با تشدید اقدامات ملا حسین بشرویه ئی می نویسد : « خبر رحلت پادشاه مغفور را شنید ( ملا حسین بشرویه ئی ) اندیشه کرد که در این ایام فترت که هنوز وارث تاج و تخت و ولیعهد

فتنه باب ، ص ۲۵ . 1

تلخیص تاریخ نبیل زرندی ، ص ۳۱۶ . 2

(1) . « . . . جوانبخت از آذربایجان به تهران وارد نگردید

و میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب «<sup>(2)</sup>» «مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب «فتنه باب به این معنی اذعان داشته اند . صاحب کتاب : «تاریخ قدیم» (نقطه<sup>(3)</sup>) «ناسخ التواریخ می نویسد : «خبر فوت محمد شاه به حضرات رسید آن جناب حرکت نمودند و (الکاف . . . فرمایش کردند که انتظار این خبر را می کشیدم پس به فیروز کوه نزول اجلال فرمودند (4)

دلیل انتخاب مازندران برای اجتماع بابیان و خروج از آنجا ، بیش از یک دلیل اساسی نداشته است . و آن به گفته مرحوم رضا فلیخان هدایت : «حاکم مازندران به ری آمده و حاجی محمد علی بابی در بار فروش رجعتی دارد . اولی آنکه بدان ولایت بی حکمران یعنی مازندران که هر گوشه اش حصنی است حصین و هر بیشه اش حصاری رحین روی نهیم و در استعداد خود (5) . «بیفزائیم . اگر ممکن شود آن شهر را به تصرف گیریم و الا روی به بلد دیگر گذاریم

از این رو ، خروج حاکم مازندران از یک سوی و دوران فترت ناشی از فوت محمد شاه قاجار ، از جانب دیگر ، محمد علی بار فروشی را متقاعد کرده بود که زمان مقتضی خروج است ؛ لذا نوشت که : «از خراسان حرکت (6) نامه ای به ملا حسین بشرویه ئی در بازگشت از بدشت (7) . «نمایند

نبیل « ، در تلخیص تاریخش اضافه می کند : «خبر توجه جناب ملا حسین با همراهان و « نزدیک شدنشان به بارفروشی گوشزد سعید العلماء شد مخصوصاً وقتی که شنید جناب ملا حسین از مشهد با علم سیاه و عده ای از اصحاب شجاع و بی باک متوجه

---

روضه الصفا ، ج ۱۰ ، ص ۴۳۰ . 1

ص ۲۷ . 2

ج ۳ ، ص ۲۳۷ . 3

ص ۱۵۵ . 4

روضه الصفا « ج ۱۰ ، ص ۴۲۰ . 5

ناسخ التواریخ « ، ج ۳ ، ص ۲۴۰ . 6

نقطه الکاف « ، ص ۱۵۶ . 7

جارچی در شهر انداخت و . . . بار فروش است آتش حسد و غضب در قلبش مشتعل گشت بالای منبر رفت . . . و گفت : ایها الناس . . . به مردم اعلان کرد که در مسجد حاضر شوند بیدار شوید دشمنان ما در کمینند می خواهند اسلام را از بین ببرند مقدسات اسلامی را محو کنند . رئیس این جمعیت که الان به طرف بار فروش می آید چندی پیش یک روز به مجلس درس من آمد و در حضور شاگردان نهایت تحقیر را نسبت به من اجرا داشت وقتی که من مطابق میلش رفتار نکردم خشمگین از مجلس درس بیرون رفت و همت گماشت که به منازعه من قیام نماید . . . حالا که محمد شاه وفات کرده و کارها درهم و پریشان است ببینید چه خواهد کرد ؟ به محض اینکه دید محمد شاه از بین رفته با جمعیتی از جان گذشته به

طرف ما مي آيد . . . همه شما فردا صبح حاضر باشيد و خود را مهيا كنيد تا جلو اين گروه را  
(1) . « . . . بگيريد »

ميرزا محمد تقوي سپهر « در « ناسخ التواريخ » و « به گفته مرحوم (2) مرحوم سعيد العلماء  
ديگر علماي مازندراني كه مكيدت ايشان را از بهر خود برزيادت مي دانستند جمعي از  
تفنگچيان به حفظ و حراست خويش برگماشتند و صورت حال را به كارداران دولت و سرکردگان  
مازندران بنگاشتند ، شاهزاده خانلر ميرزا كه هنوز حكومت مازندران داشت ايشان را واقعي  
نگذاشت و كار گزاران او در اين امر مسامحتي كردند و جماعت بابيه از بارفروش بيرون شده و  
در سوادكوه جاي كردند و بعد از كوچ دادن خانلر ميرزا از

ص ۳۱۹ . ۱

ملاً محمد سعيد - مازندراني بار فروشي ، از اكابر علماي اماميه قرن سيزدهم هجرت ، از ۲ .  
افاضل مجتهدين ، در فصاحت و نطق و بيان يگانه ي زمان ، با شيخ مرتضي انصاري معاصر و از  
تلامذه شريف العلماء مازندراني بود . رياست علمي مذهبي معتدبه داشته و مورد توجهات  
ناصر الدين شاه قاجار بود . بعضي از اهل خبره او را سنگ شيخ انصاري دانسته بلكه گاهي  
ترجيحش مي دهند . بالجمله فقه و اصول او مسلم اهل عصر خود بود ، شيخ انصاري با آن  
همه جلالت علمي كه داشته با حضور وي فتوي نمي داد تا آنكه نامه اي از خود سعيد  
العلماء در رسيد كه اگر من در اوقات اشتغال علمي اعلم از شيخ بوده ام لکن در بلاد عجم  
تارك شده ام ولي شيخ هنوز اعلم مي باشد اينك براي تقليد و فتوي متعين مي باشد . حاج  
ملا محمد اشرفي و شيخ زين العابدين مازندراني از تلامذه سعيد العلماء مي باشند ، وي در  
حدود سال هزار و دويست و هفتادم هجرت وفات يافت . « مآثر الاثار » و كتاب « ريحانة الادب  
» ، ج ۳ ، ص ۳۸

سعيد العلماء « در بيم » (1) . « مازندران به دارالخلافة ديگر باره مراجعت به بار فروش نمود  
شد و به عباسقلي خان سردار لاريجاني مكتوبي كرد چون مكتوب سعيد العلماء بدو رسيد  
محمد بيك ياور را با سيصد تن تفنگچي لاريجاني به دفع ايشان بيرون فرستاد محمد بيك به  
قدم عجل و شتاب طي مسافت گرفت و بعد از ورود بدان بلده به مناظرات آن جماعت رده  
بركشيد .

بالجمله در سر ميدان بارفروش نيران جنگ وجوش اشتعال يافت و بازار قتال و جدال رواني «  
گرفت از دو رويه به جنگ در آمدند و آلات حرب و ضرب به كار بردند در ميانه دوازده تن از  
اصحاب باب شريت هلاكت چشيد و جماعتي نيز از مردم لاريجان جراحت يافت چون ملا  
حسين و حاجي محمد علي مقاتلت در ميان شهر را از بهر خويش به زيان كار نزديك دانستند  
از ميان جنگ رزم زنان و هزيمت كنان به كاروان سراي سبزه ميدان در رفتند و در آنجا از بهر  
(2) . « مدافعت سنگرها راست کرده متحصن گشتند

در « سبزه ميدان » ملا حسين بشرويه ئي « فرستادند بازار كه آب و ناني تهيه کرده بياورند  
مأمورين پس از چندي مراجعت كردند و گفتند نه نانوايان به ما نان دادند و نه مردم گذاشتند  
(3) . « آب بياوريم »

اين تصريح شاهد آن است كه كوشش هاي ملا حسين نتيجه اي در بر نداشت و با تمام  
كوشش هائي كه از خراسان تا مازندران خود و « محمد علي بار فروشي » از قزوین و تهران و  
بدشت و مازندران مبذول داشتند ، بابيه نتوانست پس از چهار سال بيش از حدود سيصد



چهارصد نفر عوام را گرد نهضتي آورند و يا رفتاري كنند كه عوام الناس نان و آب را از آنها دريغ . ندارند .

در اين وقت عباسقلي خان سردار لاريچاني برسيد و صورت حال را معاينه كرد و رزم آن « جماعت را تصميم عزم داد اما ملا حسين چون ورود عباسقلي خان را بدانست و

---

ج ۳ ، ص ۲۴۰ . 1

همان . 2

تلخيص تاريخ نبيل زرندي « ، ص ۳۳۰ » . 3

مكشوف داشت كه با اعدادكم و عدد اندك رزم او را نتواند ساخته كرد و در تنگناي بار فروش حمل اين جنگ و جوش نتواند داد حيلتي انديشيد و به نزديك او پيام فرستاد كه ما به هر شهر و ديه كه در رفته ايم سخني جز از در شريعت نگفته ايم و اينكه مردم را به سوي باب مي خوانيم همي خواهيم كه ايشان را از عنا و عذاب برهانيم اکنون كه مردم اين شهر طريق صلاح و فلاح نمي جويند و جان و مال ما را مباح مي دانند ايشان را در تيه خذلان و جهل . مي گذاريم و صعب و سهل زمين را در نوشته به جانب ديگر مي گذريم

عباسقلي خان در پاسخ گفت : كه اين سخن بصواب است ، نيكو آن است كه نخستين بيرون مازندران دعوت خويش آغاز كنيد و امر خود را بساز آريد آنگاه بدان اراضي باز شويد و جماعتي از تفنگچيان لاريچاني برگماشت كه آن جماعت را تا علي آباد كوچ داده از آنجا مراجعت كنند لاجرم ملا حسين و حاجي محمد علي و اصحاب ايشان از بار فروش بيرون شده راه برگرفتند و (1) . « تفنگچيان نيز تا ارض علي آباد برفتند

است « عراق » بوده است . و مرحوم « مقصد نهائي با بيان ، آنچه مسلم كتاب « روضة الصفا رضا قلي خان هدايت در اين خصوص ، ضمن شرح مذاكره ي « عباسقلي خان سردار ، لاريچاني » با زعماي بابيه خاطر نشان مي سازد . « ملا حسين و حاجي محمد علي مازندراني كه رؤساي آن گروه بودند مستدعي شدند كه به جانب عراق روند . سردار (2) . « لاريچاني مضايقتي نكرد و بر ايشان سخت نگرفت تا اين فتنه فرو خسبد

گماشتگان « سرتيپ لاريچاني » « پس از رسيدن با بيان و محافظان آنان ، به « علي آباد بازگشتند . و در همين اوان : « خسرو نام قادي كلائي از قرابي علي آباد به طمع اموال ايشان افتاده با جمعيتي دنبال آن كاروان گرفت و به اسم همراهي و محافظت از آنان رشوتي (3) . « خواست آنان نيز مضايقه نكردند

« در خصوص چگونگي عاقبت كار اين همراهي و موافقت با « خسرو قادي كلائي

---

ناسخ التواريخ « ، ج ۳ ، ص ۲۴۱ » . 1

روضة الصفا « ، ج ۱۰ ، ص ۴۳۱ » . 2

مآخذ تاریخی نوشته در آن ایام ( غیر بهائی ) به تفصیل سخنی نرانده ، ولی مآخذ بهائی در شرح این ارتباط و نتایج ناشی از آن متناقض و اخبار ضبط شده ، مغایر با هم می باشد . نبیل : در کتاب : « تلخیص تاریخ » یا « مطالع الانوار » می نویسد ! ، یا شوقی افندی

مقدمتاً چند تن از سواران خسرو ( رئیس مأمورین محافظ بایان ) به راه افتادند جناب ملا حسین و خسرو با هم اسب می راندند بقیه ی اصحاب از دنبال آنها می رفتند و باقی سواران خسرو از طرف راست و چپ راه می پیمودند این سوارها سرتاپا مسلح بودند . . . خسرو و (مخصوصاً از راه جنگل اصحاب را می برد تا بهتر بتواند مقصود خود را ( یعنی کشتن بایان را انجام دهد به محض اینکه اصحاب جناب باب الباب وارد جنگل شدند خسرو وقت را مناسب دید و به سواران خویش اشاره کرد ناگهان تمام آنها مانند درندگان به اصحاب هجوم نمودند ، عده زیادی را به قتل رسانیدند و به غارت مشغول شدند . . . چون جناب ملا حسین از واقعه آگاهی یافتند از اسب پیاده شدند و به خسرو فرمودند : چطور شده که ظهر گذشته است و ما هنوز به شیر گاه نرسیده ایم ، من دیگر با تو نخواهم آمد و احتیاجی به کمک و راهنمایی تو و سواران تو ندارم . . . یکی از اصحاب با وفا موسوم به محمد تقی جوینی سبزواری . . . چون متوجه شد که یکی از نوکرهای خسرو برای او مشغول تهیه ی قلیان است نزد او شتافت و گفت خواهش می کنم قلیان را به من بدهی تا برای خسرو ببرم گماشته خسرو قبول کرد میرزا محمد تقی قلیان را گرفت و برد ، در مقابل خسرو گذاشت بعد خم شده آتش سر قلیان را پف می کرد تا خوب بگیرد و ناگهان همانطور که خم شده بود تا رفت خسرو بفهمد که چه شد که میرزا تقی خان خنجر خسرو را که به کمرش بسته شده بود از غلاف بیرون کشید و تا دسته به شکم او فرو کرد ، ملاحسین همانطور که به نماز مشغول بودند بقیه اصحاب فریاد یا صاحب الزمان بلند کرده به دشمنان خویش حمله ور شدند همه سواران خسرو به قتل رسیدند و هیچکس باقی نماند فقط همان گماشته که برای خسرو قلیان درست می کرد باقی ماند آنهم سببش این بود که خیلی ترسیده خود را به پای جناب ملا حسین انداخت و اسلحه هم همراه نداشت و از ایشان رجا کرد که او را ببخشند جناب ملا حسین قلیان جواهر نشان خسرو را به همان گماشته بخشیدند سپس به سیر خود ادامه دادند و به فاصله یک

(۱) . « میدان مسافت به مقبره شیخ طبرسی رسیدند

ولی عباس افندی که حاضر نیست چنین رسوائی ناجوانمردانه ای را متعرض شود نعل را : تاریخ نبیل « ، می نویسد « و ارانه زده ، و بر خلاف قول کتاب

به فتوای اشهر علما حکومت عامه ی ناس در جمیع اطراف به قوه قاهره بنای تالان و تاراج « گذاشتند و سیاست و شکنجه نمودند و قتل و غارت کردند . . . در شهرهائی که معدود قلیلی بودند جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در شهرهائی که جمعیتی داشتند چون سؤال از تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود به حسب عقاید سابق ( یعنی مسلمانان ) به دفاع برخاستند از جمله درمازندران ملا حسین بشرویه ئی و تابعانش را به حکم رئیس الفقهاء سعید العلماء ، عامه شهر بار فروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت نفر را کشتند و باقی را نیز در کار ائتلاف بودند که ملا حسین امر به اذان کرد و دست به شمشیر دراز ، جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین به منتهای ندامت و رعایت پیش آمده قرار بررحلت دادند و خسرو قادیکلائی را به جهت محافظت با سوار و پیاده همراه نمودند که به حسب شروط محفوظ و مصون از خاک مازندران بیرون روند چون خارج شهر شدند و از معابر

و طریق بی خبر بودند خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران متفرقاً در کمین نشانند و بابی ها را در راه و بی راه در آن جنگل متفرق و پریشان نمود و بنای شکار یک یک گذاشت چون صدای تفنگ از هر سمت بلند شد راز نهان آشکار گشت و چند نفس مفقود و نفوس دیگر بگتتا مقتول گلوله شدند ، ملا حسین به جهت جمع آن پریشان امر به اذان نمود و میرزا لطفعلی مستوفی خنجر کشید و جگرگاه خسرو درید ، سپاه خسرو بعضی کشته و برخی در میدان مضاف سرگشته گشتند ، ملا حسین آن جمع را به قلعه نزدیک مقبره شیخ طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوایای جمهور شد در حرکت رخوت و فتور نموده بعد میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی نیز منضم به آن حزب شده سیصد و سیزده نفر موجودی قلعه شد (2) .

---

ص ۲۲۵ . 1

مقاله شخصی سیاح ، ، ص ۴۹ . 2

به استثنای توجه به تناقضات موجود بین دو متن رسمی بهائیان ، تأکید عباس افندی بر « سیصد و سیزده نفر موجودی قلعه شد » قابل تأمل است .

مآخذ معتبر تشیع متفق القولند که روایات متواتری در میان اهل بیت مسطور است که اصحاب حضرت قائم حجة بن الحسن العسکری پس از خروج و ظهور ، سیصد و سیزده نفر هستند ، که در مکه به محض اعلان ظهور ، اطراف حضرت را گرفته و به یاری او خواهند شتافت .

بهائیان به خاطر آنکه وقایع تاریخی خود را با روایات مسلم شیعه تطبیق دهند ، قلم را به نگارش موضوعاتی اختیار کردند که هر پژوهنده ای از ملاحظه آنها شرمنده و از چنین وصله کاری هائی ، حیرت زده می شود .

میرزا حیدر علی اصفهانی « بهائی در کتاب : « دلائل العرفان » می نویسد : « و سیصد و سیزده نفر از اطراف عالم از نقباء و نجباء حولش مجتمع می شوند . این در شیخ طبرسی که (1) . « طبرستان است جمع شدند و به خونشان شهادت دادند

صاحب کتاب « تاریخ قدیم » ( نقطة الکاف ) بیانی را متذکر می شود که تکمیل کننده تصریحات میرزا حیدر علی اصفهانی است : « مراد از حضرت قائم که رجعت حضرت رسول الله بوده باشد . همان حضرت قدوس ( محمد علی ) بودند . و جناب ذکر رجعت حضرت امیر (2) . « . . . المؤمنین

دلیل چهارم آنکه سیصد و سیزده تن . . . » : « دلیل مذکور از نظر صاحب کتاب : « تاریخ قدیم و چون توجه به احادیث مهم کتاب های (3) . « نقباء در حول ایشان جمع شدند و جان باختند موثق شیعه داشته که اینان در مکه دور امام را خواهند گرفت ، راهی جز این ندیده که بگویند (4) . « . . . » : « ایشان طی ارض انجماد را نمود

با توجه به این نصوص محمد علی ( قدوس ) بازیگر نمایش بدشت ، از يك سوي

---

مقاله شخصي سياح ، ص ۶۱ . 1 .

ص ۱۵۳ . 2 .

همان . 3 .

همان . 4 .

حضرت محمد بن عبد الله است که رجعت کرده ! و از سوي ديگر حضرت قائم حجة بن الحسن است . و سيصد و سيزده نفر طبق حديث اطرافش را گرفتند و ( عليه السلام ) العسکري عاقبت الامر پس از واقعه خونين قطعه طبرسي « سعيد العلماء کرد آنچه کرد . و حضرت قائم (1) » موعود را شهيد کردند

. اکنون بایست دید حسین بشرويه ئي از نظر بهائیان چه مقامي را داشته است

و فرمودند ( منظور قدوس ) و « : صاحب کتاب : « تاريخ قديم » ( نقطة الكاف ) مي نويسد الله اين مي باشد ( بشرويه ئي ) حسين مظلوم و ليس بدجال ، بعد از آن من دیدم که در بحار اين حديث از معصوم رسیده که در زمان رجعت ، جناب سيد الشهداء در كربلاء رجعت مي فرمايد ، در رکاب ظفر انتساب حضرت قائم ، لشکر مخالف نیز رجعت نموده به جناب سيد الشهداء مي گویند که اين دجال مي باشد ، و حضرت قائم قسم ياد مي فرمايند که والله اين حسين مي باشد و دجال نيست ، آن قوم ظالم قبول نمي کند و جناب سيد الشهداء را شهيد مي کنند و حضرت قائم طلب خون آن حضرت را مي کنند ، و مدت چهل روز بعد از (2) . « . . . شهادت آن جناب عالم هرج و مرج مي باشد ، و همين بوده مراد ائمه طاهرين

از سوي ديگر قدوس ( محمد علي بارفروشي ) طبق تصريح همين مأخذ موثق با بيان ، خطاب به پدر خود مي گوید : « بدان که من پسر شما نيستم . . . و منم حضرت عيسي و به صورت (3) . « فرزند تو ظاهر گردیده ام و تو را از باب مصلحت به پدري اختيار نموده ام

: بر اين اساس

- محمد علي بار فروشي از نظر بهائيان و با بيان ، حضرت محمد بن عبد الله و حجة بن 1  
! الحسن العسکري ، و حضرت عيسي بن مریم است

! و آقاي حسين بشرويه ئي ، حضرت امام حسين عليه السلام است که رجعت کرده

مقاله شخصي سياح ، ص ۲۰۱ . 1 .

همان ، ص ۱۶۹ . 2 .

همان ، ص ۱۹۹ . 3 .

اولا : - در مورد سیصد و سیزده نفر که در احادیث آمده است بایست در نظر داشت که از نظر کتاب : « تاریخ قدیم » ( نقطة الکاف ) در هنگامی که به ذکر کشته شده های قلعه طبرسی - که مورد بررسی قرار خواهیم داد - می پردازد ، بی آنکه در حافظه سپرده باشد ، عدد سیصد و سیزده نفر دلیل حضرت قائمی حضرت قدوس شده است ، در طول صفحات ( ۱۵۳ تا ۱۹۵ ) کتابش ، حدود سیصد و پنجاه نفر را ذکر می کند که از کشته شده های قلعه شیخ طبرسی و ما در کتاب « تاریخ شهدای امر - وقایع قلعه شیخ طبرسی » نوشته : محمد علی . است ملك خسروي نوري بهائي ، بی آنکه متوجه تصریحات دیگر زعمایشان شود تحت عنوان : « اینک شرح حال اصحاب قلعه ( اعم از شهداء و بقایای سیف ) تا آنجائی که مقدور گشته می پردازیم » دقیقاً تعداد سیصد و چهل و چهار اسم را به تفصیل و به تفکیک ولایاتشان و (۱) . شرح احوالشان ، آمار می دهد

تازه در آخر کتاب مذکور ، اضافه بر تعداد سیصد و چهل و چهار نفر مورد شرح ایشان ، به نقل از « حاج نصیر قزوینی » که یکی از یاران قلعه شیخ طبرسی بوده ، و صورت کاملی از شرکت کنندگان را از برداشته است ، و فرزندش « علی ارباب » در ضمن شرح حال پدر خودش آن صورت به یادگار مانده را ثبت و ضبط کرده است ، به استثنای سیصد و چهل نفر مندرج در محمد علی ملك خسروي نوري « بیست و سه نفر دیگر می بایست اضافه گردد ، « کتاب ، که اگر چه شرح حالشان در دست نیست ، ولی به هر حال مورد احتمال جدی بهائیان بوده است که آن را در آخر کتاب مذکور چاپ و نشر داده اند .

و . . . . .

ثانیاً واقعه قلعه شیخ طبرسی ، در زمانی به وقوع پیوسته است که علی محمد شیرازی در صفحه ۱۵۳ - نقطة الکاف ( قدوس ) (۲) همان اوان ، تازه ادعای قائمیت کرده بود ، ولی یکباره ! قائم می شود و علی محمد شیرازی ( جناب ذکر ) حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

ولی بابیان و بهائیان ، تا اینجا نقششان تمام نمی شود ، برای اینکه توجیهی از این

ج ۱ . ۲

ص ۱۵۳ . ۲

رجعت ها کنند ، علی محمد شیرازی طبق تصریح صفحه ۲۰۷ ، کتاب : « تاریخ قدیم » ( نقطة تلقی شده ، و پس از قدوس ، دوباره « ( الکاف ) باب قدوس ( محمد علی بار فروشی ! ) (۱) « . . . قائمیت در هیکل حضرت ذکر ( علی محمد شیرازی ) ظاهر شد

نویسنده این سطور که سالیان متمادی در آثار ملل و نحل کوششی داشته است ، به صراحت می تواند اذعان کند که تاکنون هیچ مسلک و مذهب و مکتب و . . . در این قلمروی شرق جهان به وجود نیامده که به اندازه بهائیت سخن های بی اساس و واهی داشته باشد !

جالب تر از اینها و عجیب تر از رجعت ها ، دعوی رجعت عیسی مسیح است . گیرم که قدوس عیسی مسیح است ؟ ! پس چطور می شود که از ۱۸ سال بعد از این قضیه میرزا حسینعلی در نامه ای که به پاپ می نویسد و متن آن در کتاب : « مبین » از آثار جمال مبارک . مندرج و مضبوط است ، ادعای رجعت مسیح را دارد ؟

يا باباً اخرق الاحجاب قدأتي رب الارباب في كل السحاب وقضي الامر من لدي الله المقتدر «  
المختار اكشف السبحات بسلطان ربك ثم اصعد الي ملكوت الاسماء و الصفات كذلك يامرک  
القلم الاعلي من لدن ربك العزيز الجبار انه اتي من السماء مرة اخري كما اتي منها اولي مرة  
(2) . « . . . اياك لن تعترض عليه

اي پاپ پرده ها را بدر تا مطلب بر تو آشکار گردد به تحقيق آمد رب الارباب ( يعني حضرت )  
مسيح که خود بهاء است ) در سايه ي ابر و گذشت امر از جانب خدای مقتدر مختار ، باز کن  
پس صعود کن به سوي ملكوت اسماء و صفات اينطور امر . سبحات را به سلطنت پروردگارت  
مي کند تو را قلم اعلي از طرف پروردگارت که عزيز و جبار است اينکه مسيح آمد از آسمان يك  
( بار ديگر همچنان که آمد از آسمان در مرتبه ي اول - مبدا به او اعتراض کني

نبيل ! عقیده ي بهائيان را در . « به هر حال بگذريم و باز گرديم به وقايع « قلعه طبرسي  
خصوص وقايع مذکور چنين مي آورد : ملا حسين بشرويه ئي دستور داد که : « مقبره شيخ

---

ص ۲۰۷ . 1

مبين « ، ص ۴۹ . 2

را به شکل قلعه محکمي براي دفاع درآورد او نيز مطابق دستور به کار مشغول شد هنگام  
غروب آفتاب دسته اي از سواران از ميان جنگل اطراف مقبره شيخ را احاطه کرده و فرياد  
برآوردند ما اهل قاديکلا هستيم براي خونخواهي خسرو آمديم . . . اصحاب ناچار براي دفاع  
شمشير را از نيام کشيدند . . . و به آن مردم خونخوار که به سختي هجوم کرده بودند حمله  
کردند دشمنان فرار نمودند . . . و فوراً همه آنها ناپديد شدند رئيس اصحاب در اين حمله «  
ميرزا محمد تقی جويني « قاتل خسرو بود اصحاب براي اينکه مبدا مهاجمين دوباره هجوم  
(1) . « کنند آنها را تعقيب کردند تا قتل عام نمايند

عباسقلي خان سردار لاريجاني « با بيان چون بناي تعرضات نهادند . و بر خلاف قولشان به  
بجاي رفتن به عراق ، قلعه شيخ طبرسي را آماده ي تعرضات خود نمودند و اين اعمال مقارن  
سال اول جلوس ناصر الدين شاه قاجار در ۱۲۶۴ هـ . ق ، بود . به گفته مرحوم « رضا قليخان  
کارگزاران دولت به فکر انعدام اين طايفه افتادند نواب امير زاده مهدي قلي ميرزا « : « هدايت  
را به جاي نواب خانلر ميرزا حکمران سابق مازندران مأمور داشتند و به اکابر آن ولايت در باب  
قلع و قمع اين طبقه ولحقه ، فرمان صادر شد و به حاجي مصطفي خان سورتيج اشارت رفت  
که جمعيتي با محسن خان يا آقا عبد الله برادران خود در علي آباد حاضر کند تا حاکم و سردار  
و ديگران از اطراف اجتماع کرده به دفع و رفع اين فتنه پردازند آقا عبد الله و ميرزا آقا وزير  
مازندران زدوتر از ديگران به قريه افراي نظر عليخان کرايلي رفته کار جماعتي سپيد جامه  
سياه نامه را سهل انگاشتند . باران شديدي مي باريد و چند تن به ساختن سنگر و سپيه  
رفتند و شب در آمده ديگر روز ملا حسين بر سرسنگر آمده چند نفر را بکشته آقا عبد الله از «  
افرا « روانه شده شليکي به بابيه

---

تلخيص تاريخ نبيل زرندي « ، ص ۳۳۹ ، عبد الحسين آواره در کتاب : « کواكب الدريره « . 1  
ج ، ص ۱۴۴ ، مي نويسد : « قبل از محاصره شدن به قدر مقدور آذوقه و ذخيره در قلعه  
فراهم کرده حتي گاو و گوسفندان خود را به قلعه آوردند و علي المشهور در ابتدای ورود به

قلعه چهل گاو شیرده ، چهارصد رأس گوسفند و مقدار کافی برنج همراه آوردند ، اما اسلحه ایشان در ابتداء منحصر به شمشیر بود . اخیراً پنجاه قبضه تفنگ و مقداری سرب و باروت تدارک کرده فقط برج ها را مواظب می شدند که کسی نزدیک نیاید و عقب نشاندن سپاه را با حملات نزدیک و دست به گریبان و به کار بردن شمشیر متصدی می گشتند و فقط چهل رأس » . اسب دارا بوده ما بقی کلاً پیاده بودند

کردند و آنها بی دغدغه پیش آمدند ملا حسین جوانی افغان را به شمشیر زد و بر آقا عبد الله . تاخت تفنگچیان سورتیج از پیش بایبه فرار کردند

و آقا عبد الله چون تنها بماند به توت زاری گریخت ملا حسین در او رسیده شمشیری به وی زده وی را کشت به افرا رفتند و افرا را آتش زدند و میرزا آقا و دیگران فرار کردند ، بنه و اسباب و اسلحه فراریان به تصرف بایبه در آمد و هر کس را دیدند کشتند حتی اطفال رضیع و زنان فرتوت ابقا ننموده و غارت کردند . پس از قتل و حرق و غارت به قلعه مستحده محکمه خود (1) . « برفتند و این خبر به اطراف رفت و مزید وحشت قلوب گردید

در مورد قتل عام اهالی قریه « افرا » توسط بایبان ، میرزا محمد تقی لسان الملك تصریحاتی دارند ، که توجه به آن مزید استفاده از متن روضه الصفاي مرحوم رضا قلیخان هدایت است

اصحاب ملا حسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب گرفتند و همچنان از گرد راه به قریه « افرا » در رفتند . و نخستین تفنگچیان را عرصه تیغ ساختند پس به کار اهل قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیر مردان فرتوت رحم نکردند اناثاً و ذکوراً ، صغاراً و کباراً تمامت جانداران آن قریه را به شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش به قریه در زده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها با خاک پست کردند و اموال و ائقال نساورجال را (2) . « به نهب و غارت برگرفتند و برفتند

انعکاس چنین واقعه ای شنیع ، افکار عمومی مردم ایران را خاصه در مناطق شمالی کشور ، به خود جلب کرد و نسبت به وقوع آن نفرتی خاص ، عموم را فرا گرفت ، و ناصر الدین شاه قاجار را که کاملاً به اصل و ریشه چنین ماجرائی واقف و آگاه بود ، مصمم نمود ، تا جهت رفع غائله ای در صدد قتل عام شیعیان ، و مردمانی قتال پیشه و رجعتی ، اراده ای مقتضی ، امر به ابلاغ دهد . از این روی « تمام اکابر و عساکر مازندران با نواب

ج ۱۰ ، ص ۴۳۳ . 1

ج ۳ ، ص ۲۴۶ . 2

مستطاب مهدیقلی میرزا از راه فیروزه کوه و سرتیپ لاریجانی از محل خود مأمور به محاصره حصار شیخ طبرسی شدند و در یک فرسنگی شیخ طبرسی نزول فرمود و به تهیه این کار پرداخت چون شب در آمد ، ملا حسین بشرویه ئی و حاجی محمد علی مازندرانی شبانه به سید کس از بایبان به شیخون ملازمان نواب والا که در خانه های قریه واسکس متفرقاً منزل گرفته بودند مستعد شدند و از آنجائی که ملازمان رکاب نیز خسته و مانده و از راهی دور رانده در خواب غفلت رفته بودند ناگاه آن طایفه جسور و گروه مغرور به سراهای قریه

واسکس در رسیدند و به آن قریه در آمده آتش در سراها زدند و دست به شمشیر بردند به یک بار خانه ها افروخته شد و اهالی آنها سوخته بیست و پنج کس از ملازمان رکاب نواب مهدیقلی میرزا در دست بایه به قتل آمدند و دو نفر از ابنای شاهزادگان که در خدمت نواب والا بودند در بالا خانه ماندند و بیرون رفتند نیارستند تا سوختند و آوازه در افکندند که مهدیقلی میرزا کشته شده است پس عمارت بیرونی را تصرف کردند و میرزا عبد الباقی مستوفی و دیگران را کشتند و به اندرونی منزل خاصه نواب والا ریختند دو سه نفر را نواب والا به تفنگ مقتول کرد و ملازمانش گریختند و بایه غلبه کردند امیرزاده خود را به زیر افکنده از طرف صحرا خود را به ساری رسانید و کل ملازمان رکابی فرار کرده متفرق شدند و آغروق و اسب و یراق . همراهان نواب والا به تصرف بایه در آمده با غنیمت بسیار به قلعه باز گشتند

چون کار خوارج بایه بدین گونه قوت گرفت وصیت صلابت و مهابت این فرقه در طبرستان شیوع یافت علما و عموم سکنه بعید و قریب متوهم شدند . به حکم اعلی حضرت اقدس پادشاهی و اهتمام جناب جلالت پناهی امیر اتابک ، دیگر باره نواب مهدیقلی میرزا و سردار لاریجانی و میرزا کریم خان اشرفی و محسن خان هزار جریبی و سایر سرکردگان مازندران حتی کرد و ترک و افغان و کرایلی مأمور به مدافعه خوارج شدند و به هر یک تأکیدات اکیده رفته مقارن این حال خبر رسید که سردار لاریجانی با جمعیت خود وارد قلعه شیخ طبرسی شده محسن خان هزار جریبی و محمد کریم خان اشرفی و جماعتی از افغانه و قادیکلانی مأمور شدند که با قشون خود به اردوی

سردار ملحق شوند . خلیل خان سواد کوهی نیز بدیشان پیوست و در این چند روز پنداشتی احدی در قلعه نیست بلکه اظهار خوف می نمودند تا در غفلت و غرور سپاهیان بیفزایند ملا حسین بشرویه ئی شبی غافل از معابر قلعه عبور کرده با جماعتی از دلیران آن طایفه از سواره و پیاده که حربه آنان غالباً کتاره های درخشنده و تیرهای برنده و نیزه های درنده بود که به عرف طبرستان پیشدار خوانند خیک های نفت برداشته بی خبر و بی هممه از دروازه غربی قلعه بیرون آمده در آن شب که دهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۶ بود بر سر اردوی مذکور آمده خود با سواران طرف غربی اردو را گرفته که اگر کسی فرار کند به قتل آورد اهالی اردو به خواب بودند و طوایف ترتیبی داشتند جماعت اول سواد کوهی بودند بایه داخل اردوی آنها شده چنانکه رسم آنان بود صیحه زدن گرفتند و دست به شمشیر و کتاره و تبر و پیشدار بر آوردند جمعی را بکشتند و اردوی طوایف سواد کوهی را بر هم زدند و ایشان را از پیش برداشته داخل قادیکلانی نمودند و هر دو را هزیمت داده به سورتیجی و اشرفی ملحق کردند و کل آنان را از جای کنده داخل لاریجانی نمودند هممه برداشتند و ولوله در افکندند خیک های نفت را بر اماکن چوبین سپاهیان ریخته آتش در زدند صحرا شعله زاری روشن شده و جنگ در گرفته سردار لاریجانی اردوئی بهم بر آمده و دوست و دشمن تارو پود شده دید رعایت حزم را با جماعتی از میان اردو به کناری کشیده و به شلیک پرداخت . جمعی از لاریجانی و هزار جریبی در دست آن طایفه غدار از پای در آمدند ، از آتش زدن خانه های چوبین صحرا روشن شد و تا صباح جنگ محکم بود ، ملا حسین بشرویه ئی داخل اردو شد پیرامون خود را به قتل و غارت تحریک می نمود ، چون اردو از شعله آتش روشن بود میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی که در کنار اردو به افکندن تفنگ و گرم کردن هنگامه جنگ ثابت قدم بودند سواری سبز عمامه ، سفید جامه دیدند که شمشیر بر کشیده پیادگان و سواران را به محاربه و مضاربه دل همی دهد و فرمان او به طبع همی برند ، دانستند که ملا حسین موسوم به سید علی اعظم وی خواهد بود ، سینه او را هدف گلوله بلا کردند چون تفنگ میرزا کریم خان اشرفی رها شد وی دستی بر سینه خود نهاده محقق شد که گلوله بر سینه وی رسیده سردار لاریجانی و آقا محمد حسن نیز او را به نظر گرفته



(1) . « تفنگ رها کردند تیر بر نشان آمده شکم او را بدرید

صاحب کتاب « تاریخ قدیم » ( نقطة الکاف ) نیز این بیان مرحوم رضا قلیخان هدایت را تأیید می کند که : « عباسقلی خان . . . به روشنائی آتش افتاده آن جناب را به نظر آورد . . . تیری به جانب ایشان انداخته ، از قضا سینه مبارک ایشان آمده و جراحت کلی رسیده باز هم تیری (2) . . . خالی نمود آن هم کارگر گردید

البته مؤلف کتاب مذکور به اقوال دیگران توجه ننموده است که تیر اول را میرزا کریم خان اشرفی رها کرده بود و تیرهای بعدی از آن آقا محمد حسن لاریجانی . . . بوده است

مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک تیر اول را هم قول صاحب « روضة الصفا » از آن میرزا کریم خان اشرفی دانسته . ولی تیرهای بعدی که در واقع کار ساز اصلی بودند ، از آقا محمد حسن لاریجانی می داند (3)

ملا حسین بشرویه ئی در آخرین لحظات جان دادن « محمد علی بار فروشی » ( قدوس ) را : و یارانش را با سخنانی چنین ، مانع از تزلزل روحیه ی آنها شد (4) جانشین خود قرار داده ،

و عمّا قریب بر مازندران بلکه بر ایران مسلط خواهید شد و در رکاب صاحب الزمان شمشیر « (5) . . . خواهید زد

---

روضه الصفا « ج ۱۰ ، ص ۴۳۴ » . 1

ص ۱۷۲ . 2

ج ۳ ، ص ۲۵۱ ، عبد الحسین نوائی در ذیل کتاب « فتنه باب » ، نتیجه تحقیق خود را در . 3 قاتل ملا حسین به روایت خود بایه ، « : خصوص ضارب اصلی ملاحسین چنین می نویسد عباسقلی خان لاریجانی بوده نه کریم خان اشرفی یا محمد حسن خان لاریجانی . در ضمن تحقیق هم که به توسط نگارنده ی این سطور در شاهي از نواده عباسقلی خان صورت گرفت ، ایشان نیز همین نظر را تأیید کردند که چون ملا حسین آن شب بر اسبی قزل سوار بوده . شناخته شده و عباسقلی خان از بالای درختی او را هدف ساخته است

علی محمد شیرازی ، پس از مردن ملا حسین و بحرانی شدن وضع قلعه ، دستوری صادر . 4 کرد : « بر همه مؤمنین واجب است که برای مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند زیرا اطراف قدوس و اصحاب را قوای دشمنان خوانخوار و بی رحم احاطه کرده . » = « نیل زرندی » ، ص ۴۳۰

روضه الصفا « ج ۱۰ ، ص ۴۳۹ » . 5

پس از دفن پنهانی ملا حسین بشرویه ئی در پای دیواری از استحکامات قلعه شیخ طبرسی حضرت قدوس ( محمد علی بار ) : « (به گفته صاحب کتاب « تاریخ قدیم » ( نقطة الکاف فروشی ) شمشیر و عمامه آن جناب را به جناب میرزا محمد حسن کرم فرمودند ایشان را (1) . . . سپهسالار جند حق نمودند

از آن سو مرحوم میرزا محمد تقی خان لسان الملک ، درباره وقایع پس از شبیخون بابیان و (2) : شکست عباسقلی خان می نویسد

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بابیه و شکستن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و به آهنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده در سرخه کلای جای کرد و روز دیگر لختی راه به پیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند ، و از گرد او پراکنده گردند ، هیچ از جلادت بابیه و هزیمت خود یاد نکرد .

شاهزاده چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و قمع بابیه به نام عباسقلی خان بر آید و تا پل قراسو علی آباد چون برق و باد همی براند در آنجا عبد الله خان افغان از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن به اتفاق شاهزاده را به کناری آورده پرده از راز برگرفتند .

« . مهدیقلی خان میرزا بر جای سرد شد و کار را دیگر گون یافت »

پس از شاهزاده چهار روز در کیاکلا اوتراق کرد و کار لشکر بساخت و روز پنجم از آنجا کوچ داده با سپاه سوار و پیاده به کنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بدن های کشته گان را سوخته و بعضی را نیم خورده جانوارن معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوب ها نگریست که از پیش روی قلعه چون درختستانی پدیدار بود هولی عظیم در دل او جای

---

ص ۱۸۰ . 1

ناسخ التواریخ ، ج ۳ ، ص ۲۵۳ . 2

کرد و روا ندانست که بی سنگری و حصنی در کنار آن قلعه اوتراق کند ، لاجرم از آنجا عبور کرده يك فرسنگ از آنسوی تر ، به قریه کاشت در آمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی خان دیدار کرد و سه روز در آنجا توقف نموده به فراهم کردن سپاه پرداخت و . « جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست

آنگاه سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی بر آوردند و روز چهارم با لشکری کینه توز « . « به کنار قلعه آمد

عباسقلی خان لاریجانی و نصر الله خان بندپی و حاجی مصطفی خان را با تفنگچی « اشرفی و سورتی و لشکر دودانکه و بالارستانی و جماعت کرد و ترک مأمور به محاصره ساخت و هر يك را به جانبی از قلعه برگماشت و فرمان کرد تا به حفر خندق و ماریچ دام « . برزنند و بروج محکم بر آورند و جماعت بابیه را از دخول و خروج قلعه خود دفع دهند

چون کار بدینجا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شب های تاریک خاکریزهای پس « دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگر ساحت قلعه دیدار نمی شد و اصحاب او آسوده در « میان قلعه به درنگ و شتاب بودند

در این وقت شاهزاده از کارداران دولت خواستار آمد تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و « قورخانه لایق بدو فرستادند و يك تن از مردم هرات آلتی از بارود تعبیه کرد که آن را آتش زده به جانب قلعه روان می داشت و هفتصد ذراع مسافت را قطع کرده به میان قلعه فرود می آمد و خانه هائی که جماعت بایبه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتش در می زد بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود سوخته شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان . « قلعه تگرگ مرگ می بارید

حاجی محمد علی چون این بدید از قلعه شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در « میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب در نقب هائی که کنده بودند جای گرفتند چنانکه هیچکس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود در این وقت جعفر قلیخان بالارستاقی هزار جریبی به لشکر گاه آمد و بر حسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک به قلعه بنیان برچی کرد و در مدت سه روز برچی عظیم بر آورد . شاهزاده فرمان کرد که

هم اکنون باید راه سنگر گیرند سربازان را که نیروی باز پس شدن نبود هر کس به گوشه ای . « می گریخت و به خواب می رفت

جعفر قلیخان و میرزا عبد الله به زحمت فراوان با سی و پنجمین سرباز از لشکرگاه روانه ی « سنگر شدند و هر يك در برج خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود به برج هر کس به پشت افتاده بغنود جماعت بایبه ، چون قلت عدد و غفلت ایشان را تفرس کردند دوپیست . « تن مرد کار آزموده از راه خندق بیرون شد و ناگاه صیحه زنان یورش افکندند

در این گیرودار اصحاب حاجی محمد علی از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله بیاریدند تا مبدا از لشکرگاه کسی به مدد ایشان آید بالجمله بعد از قتل طهماسب قلیخان و جراحت جعفر قلیخان مردم بایبه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند . بعد از عبور بایبه میرزا عبد الله جعفر قلیخان را از خندق برآورده بعد از دو روز او را به جانب ساری کوچ دادند . مهدیقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید و کس . « بفرستاد او را به لشکرگاه مراجعه دادند ازین شدن و آمدن در آن شب در گذشت

چون چهار ماه از مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی گذشت از يك سوی بایبان با تمام شدن اعتضاد السلطنه « موجد شد تا « آذوقه روبرو شدند . و از سوی دیگر به گفته مرحوم شاهنشاه به اهل مازندران خشم فرموده ، سلیمان خان افشار را فرمان داد تا با لشکری <sup>(1)</sup> . « خونخوار به جانب مازندران روان شود

و اما در خصوص وضع بایبان پس از اتمام آذوقه ، کتب بابی و بهائی به تفصیل به شرح آنان در . چنین موقعیتی خاص پرداخته اند

همین که آذوقه بر ایشان تنگ « : صاحب کتاب : « تاریخ قدیم » ( نقطه الکاف ) می نویسد شد و اوضاع ذلت رخ داد خدمت آن حضرت ( محمد علی بار فروشی ) عرض نمودند که اسب ها را گرسنگی تلف می کند ، فرمودند هر چه لاغر می باشد از قلعه بیرون

(1) . « . . . نمائید و هر چه ساز می باشد ذبح نمائید و بخورید

لذا وقتی بسیاری از بایان عملاً با نابودی غیر قابل اجتناب روبرو شدند و وعده های زعمای بابی مبنی بر تسلط بر حکومت مرکزی و گرفتن مقامات و تصاحب اموال ، بی اساس از آب درآمد و زبان به اعتراض گشودند ، زعمای بابی ، از آن وعده ها تأویلاتی کردند که « سلطنت ترك قلعه کردند ، گریخته ، و یا به سپاه اردوی دولتی<sup>(2)</sup> » . . . سلطنت باطنی است در این موقع معلوم شد که « : بازگشتند . از این روی به گفته مرحوم « اعتضاد السلطنه آذوقه قلعه گیان تمام شده چند روز دیگر از شدت گرسنگی تباه خواهند گردید و یا پناه خواهند آورد بدین جهت ترك یورش کردند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از طرف باییه چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود به کذب و دروغ بود بر اصحاب معلوم افتاد و از این عقیدت سستی گرفتند . اما هیچ کس را یارای سخن گفتن نبود . چه اگر از کسی مخالفتی معلوم می شد به حکم حاجی محمد علی او را می کشتند . لاجرم باییه به جان آمدند و در نهان از پی چاره می کوشیدند . نخستین آقا رسول که يك نفر از بزرگان آن جماعت بود و از خود سی نفر مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبید . او را امان داده وی مطمئن خاطر گشته مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه گشت چون به لشکرگاه نزدیک شد يك نفر از مردم لاریجانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخته و دیگر تفنگچیان به سوی او و مردم او تفنگ ها انداختند و جمعی را مقتول ساختند چند نفر که زنده ماندند به سوی قلعه مراجعت کردند . باییه گفت که شما مرتد شدید و به جانب دشمن شتافتید . اکنون قتل شما . « واجب افتاد . پس همگی را به قتل آوردند

بعد از آن رضاخان پسر محمد خان میر آخور که به جماعت باییه پیوسته بود ، او نیز از « شاهزاده امان گرفت و با دو نفر از مردم خود به لشکرگاه آمد . شاهزاده او را به هادی خان نوری سپرد که او را نگاهداری نماید . جمعی دیگر از باییه ، بالشکری که در سنگرها بودند طریق موافقت جستند و اجازت حاصل کردند که از قلعه راه فرار پیش گرفته و به

---

فتنه باب ، ص ۱۸۵ . 1

نقطه الکاف « ص ۱۸۵ » . 2

« مساکن خویش پیوندند

پس از این واقعه ، علف و آذوقه باییه یکباره روبه تمامی آورد بطوری که علف زمین را هر چه « یافتند بخوردند و هر چه درخت در قلعه بود پوست و برگ آن را قوت خود کردند و از آلات و ادوات چرم هر چه داشتند نیم جوش ساخته خوردند و هر قدر استخوان در قلعه بود سوزانیده و با آب مخلوط کرده خوردند و اسب ملا حسین را که با ضربت گلوله مرده بود و برای حشمت ملا حسین آن را به خاک سپرده بودند ، در آورده گوشت گندیده او را با استخوان به قسمت « بردند با این همه دست از جنگ برنداشتند

لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه بنا نهادند که خندق آن ده « ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و جسری از چوب بر خندق بسته بودند . ناگاه سه نفر از باییه صیحه زنان بر آن قلعه بر آمده حمله بردند . میرزا عبد الله از خوف ، آن جسر چوبی را به باییه راه عبور نیافتند و مراجعت کردند . اما آن سه نفر که به میان قلعه . میان خندق افکند بودند ، شمشیر کشیده به جنگ در آمدند و چند نفر از تفنگچیان را جراحت رسانیده و يك نفر از ایشان به فراز قلعه بر آمده فریاد برداشت که برج را گرفتم . بشتابید و به قلعه در آئید و

بابیه از بیرون قلعه و لوله افکندند و يك نفر از تفنگچیان اشرفی را هدف گلوله ساختند و از آن جماعت نیز چند نفر به زخم گلوله جان دادند . اما آن يك نفر که بر فراز برج بود هر که عزم او می کرد به شمشیر دو نیمه می ساخت . در پایان امر ، يك نفر از طالبش دست یافته از پایش . « در آورد و دو نفر دیگر را که در میان قلعه بودند نیز به قتل آوردند

پس از این واقعه ، دیگر در قلعه شیخ طبرسی برگ و درخت و علف زمین و استخوان و چرم « تمام شد و راه فرار مسدود گشت . ناچار جماعت بابیه زنده طلبیدند . مهدیقلی میرزا گفت . « هرگاه توبه و انابه کنید و به مذهب اثنی عشریه در آئید از مال و جان در امان خواهید بود

عهد نامه نوشتند با اسبی برای حاج محمد علی فرستادند و امر کرد منزلی جهت آنان مهیا « کردند . حاج محمد علی با دویست و چهارده نفر از جماعت بابیه که باقی مانده بودند به اردوی شاهزاده روان شدند و در خیمه هائی که برای ایشان مهیا کرده بودند آن

. « شب را به صبح آوردند

روز دیگر شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از بزرگان ایشان را احضار داشتند . بعد از در آمدن ایشان به مجلس و نشستن ، سخن از مذهب به میان آمد . با اینکه بعضی از عقاید خود را پنهان می داشتند ، باز مزخرفات چندی می گفتند . اگر چه شاهزاده حکم به قتل ایشان نداد ، ولی از بس لشکر رنج دیده و از ایشان بسیاری کشته گشته بود و احتمال هم داشت که هر يك به شهری رفته مردم را اغواء کنند ، دل برقتل بابیه نهادند و آهنگ خیمه های ایشان کردند . چون شاهزاده دید که نمی تواند لشکر را ممانعت از قتل بابیه بنماید ، آن جماعت را حاضر کرده يك يك را شکم درید ، الا عددی قلیل که به میان جنگل ها گریختند . رضاخان پسر محمد خان میرآخور و چند نفر دیگر که در منزل هادی خان نوری بودند به دست تفنگچیان سورتی و لاریجانی با پسر ملا عبد الخالق همگی هلاک شدند . آنگاه شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از سران را محبوس داشته به قلعه شیخ طبرسی در آمدند و از استحکام برج ها و خاکریزها و چاه ها و راه ها که ساخته بودند تعجب کرد و اموال منهبیه که از مردم و خود شاهزاده برده و در قلعه بود برداشته و هر چه را مالکی بود پس داد . « و از آنجا به بار فروش آمد

سعید العلما و دیگر اهالی بر قتل حاجی محمد علی و بزرگان بابیه فتوی دادند و گفتند بازگشت ایشان در شریعت مقبول نباشد و تمام را در سبزه میدان بار فروش مقتول ساختند .<sup>(1)</sup> در این فتنه از جماعت بابیه هزار و پانصد نفر به معرض تلف در آمدند

---

فتنه باب « ، ص ۵۷ . 1

### ب : فاجعه ی نیریز

که از جانب علی محمد شیرازی مأمور شده بود ، در یزد و نیریز ، مدافع بابیت وی<sup>(2)</sup> دارابی شود ، پس از وقایع قلعه شیخ طبرسی ، شور بابیان و خون یحیی دارابی به جوش آمده و علی محمد شیرازی در « چهریق » به خاطر جبران چنین فاجعه ای بزرگ ، به

برپاشدن فتنه ها و اعمال خشونت هاي ديگر مي انديشيد ، تا شايد رهائيش از بند ، امكاني يابد . پس از دست دادن ملا حسين بشرويه و قدوس و حبس قره العين و بسياري از حروف حي ديگر ، نوبت به بهره برداري از يحيي دارابي و موقعيت و نفوذ او رسيد . در حالي كه علي . محمد شيرازي در واپسين روزهاي حياتش به سر مي برد

صاحب كتاب : « تاريخ قديم » ( نقطة الكاف ) از ديده نگاه بابيان وقايع يزد و نيريز و خاتمه كار « در يزد مردمان دور ايشان را گرفته اظهار تصديق نمودند « : يحيي دارابي » را چنين مي نويسد ، جمعي كثير بيعت نمودند خبر به حاكم رسيد بر خود ترسيده آدم فرستاد كه حضرات را بگيرد ، يك نزاع جزئي شده بعد حاكم مستعد شده ايشان هم به قلعه تشريف برده آمدند حول قلعه را گرفتند نزاع شديدي شد . قريب به سي نفر يا زياده از طرف مخالف كشته گرديد . و هفت نفر از جانب ايشان و چندي هم محصور بودند بعد اصحاب بيوفائي نموده متفرق شدند ، آن جناب نيز با يك نفر ديگر فرار نموده و به جانب شيراز تشريف فرما شده و از آنجا به نيريز (1) . « . . . تشريف فرما شدند

در نيريز ، طبق تصريح مرحوم اعتضاد السلطنه : مردم نيريز رسيدن سيد يحيي را به فال نيك گرفتند و از در عقيدت و ارادت به او گرويدند

### « نمونه اي از خط سيد يحيي دارابي » رساله استدلاليه

سيد يحيي با سيمد نفر از اصحاب خود ، در قلعه خرابه اي كه نزديك نيريز بود ، فرود آمدند و در آنجا به عمارت نمودن قلعه و استواري برج و بارو پرداخت و صورت حال را به نصير الملك نوشت . باز ثالثاً نصير الملك به سيد يحيي نوشت كه دست از فتنه و فساد و ريزش خون عباد برداشته به شيراز بيا . او نيز در جواب نوشت كه جماعتي دست به نافرمانی دولت گشاده اند ، دور نيست كه چون ايشان را به خود گذارم ، فتنه برپا كنند و مرا آسيبي رسانند . بعد از آنكه فرستاده ي نصير . چند نغري بفرست تا بتوانند تندرست مرا به شيراز رسانند الملك را معاودت داد ، در همان شب آماده ي جنگ شد حكم نمود كه بر سر زين العابدين خان شببخون آورند . اصحاب او فریاد كنان و صيحه زنان با شمشيرهاي كشيده به نيريز ريختند . علي عسكرخان ، برادر بزرگ زين العابدين خان را با جماعتي از اعيان نيز به قتل و زين العابدين خان (1) آوردند زين العابدين خان در آن گيرودار فرار كرد و اموال علي عسكرخان را به غارت بردند مردم نيريز تامامي از وقوع آن سانحه دل به عقيدت و ارادت سيد يحيي نهادند .

: اين عقيدت و ارادت مردم « نيريز » از نظر اينجانب دو دليل اساسي داشت

اولاً : یحیی دارابی فرزند مرحوم سید جعفر کشفی دارابی ، از اکابر علمای امامیه بود که مدت ها در نیریز به امورات مذهبی مردم همت و سعی وافیه داشته است . از این روی بازگشت وی را بنا به آن سوابق موجود و بی توجه به تحولات و تغییراتی که یحیی دارابی ، پس از خروج از نیریز ، در ارتباط با غائله بابیه دیده و داشته است ، توانست پس از ورود به باب « نیریز ، به گفته مرحوم « رضاقلیخان هدایت » : « خلائق را برگرد خود جمع نمود و از (2) . . . » بابی چند مفصل بیان کرد و عوام را بفریفت

ثانیاً : همانطور که تواریخ عصر قاجار معترف و متذکر آن شده اند : اقدامات یحیی دارابی در رعایای نیریز از « حاجی زین العابدین خان بن » : زمانی صورت تحقق به خود می گرفت که حاکم خود خاطری رنجیده داشتند . و او را از نیریز بیرون کرده « محمد حسین خان نیریزی بودند و از او خوفی کرده اعتصام به دامن عزیز می خواستند

---

. « یا علی اصغر خان » ، کتاب : « فارسنامه ناصری . 1

. ج ۱۰ ، ص ۴۵۷ . 2

چون سید ( یحیی دارابی ) در رسید به حکم سابقه معرفت ، مقدمش را گرامی داشته و سید که منتظر حصول چنین اسبابی . وجودش را مغتنم پنداشته سر بر خط ارادتش نهادند بود این معنی را از امارات طالع خود شمرده فتوی داد که علی اصغر خان برادر مہتر حاجی زین العابدین خان را نیز از میانه برگزید و از این سلسله حاکم خواهید آنان نیز علی اصغر خان را که با سید از در مخالفت در آمده بود با چند تن از اقوام و عشایر و اولاد و نبایر این طایفه بکشتند و بکلی خود را برسید بستند به احتشاد و اجتماع سپاه مشغول شده به قصد (1) . « خروج مستعد و مصمم شد

: نتیجه چنین اقدامی را در کتاب مرحوم « اعتضاد السلطنة » چنین می خوانیم

چون آن واقعه به عرض نصره الدوله فیروز میرزا که در آن وقت صاحب اختیار فارس بود رسید « لشکری با توپ و قورخانه روانه نیریز نمود . سید یحیی ، در کنار قلعه خود با اصحاب با تیغ های کشیده آماده جنگ شده گفت : خاطر جمع باشید که از لشکر کاری ساخته نیست و دهان توپ و تفنگ به سوی ما گشاده نگردد ، بلکه گلوله توپ و تفنگ به فرمان من باشد و به سر لشکر ایشان رود و تمامی را هلاک سازد در این سخن بودند که از دور لشکر پدیدار شد . توپی به چادر سید یحیی انداختند . چادر بر سر یحیی فرود آمد و از آنجا گذشته یک نفر را در کنار چادر هلاک ساخت . مکشوف افتاد که گلوله توپ به فرمان سید یحیی نیست . سید یحیی چون توپ را به فرمان خود نیافت به میان قلعه شتافت و به محارست خود پرداخت . مصطفی قلی خان سرتیپ قراغزلو خواست به رسل و رسائل این جنگ وجوش را بخواباند و کار به مصالحت انجامد مفید نیفتاد

سید یحیی کلماتی چند بر کاغذ پاره ها نوشته ، از گردن اصحاب خویش بیاویخت و گفت با این ادعیه شماها را از بلاهای زمینی و آسمانی آفتی نباشد . آنگاه سیصد نفر از آن جماعت را از بهر شبیخون آماده کرد صیحه زنان روی به لشکرگاه نهادند و از نیمه شب تا سپیده ی صبح جنگ کردند . لشکر مصطفی قلی خان حمله نمودند . یک صد و پنجاه نفر از

---

کسان سید یحیی مقتول گشت . کشتگان خود را برداشته به قلعه خود رفتند ، معلوم شد که آن کاغذ پاره ها فایدتی ندارد و سپر گلوله و تفنگ نشود . مردم چون کذب و حیلت سید یحیی را معاینه دیدند يك يك و دو دو فرار کرده و به خانه های خویش رفتند و چون سه روز از این واقعه گذشت يك بار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون تا کنار لشکرگاه یورش بردند ، لشکر با گلوله توپ و تفنگ آنها را از پیش راندند و پشت به جنگ و روی به قلعه نهادند .

ثانیاً ، نصره الدوله ، ولي خان سیلاخوری را به فوجی که تحت فرمان او بود به مدد لشکر نیریز فرستاد . قبل از رسیدن ولي خان ، چون سید فتوری در عقاید اصحاب خود دیده بود و از این طرف هم مصطفی قلی خان به جهت مصلحت . ثالثاً ، ابواب رسل و رسائل مفتوح نمود ، سید یحیی قبول این معنی را نموده بود . معدودی از اصحاب خود را که باقی مانده بودند متفرق ساخته ، آسوده خاطر به منزل مصطفی قلی خان رفت . مصطفی قلی خان از وی احترام نموده و گفت بهتر آن است که امشب به خانه ای که در شهر نیریز داری رفته ، آسوده شوی تا مردم چون این بینند یکباره دست از جنگ و جوش بازدارند . سید یحیی قبول (1) . « کرده با يك نفر از کسان مصطفی قلی خان جانب خانه خود رفت

ولي صاحب کتاب : « تاریخ قدیم » ( نقطة الكاف ) بر خلاف نظر « اعتضاد السلطنه » : مي نويسد :

بعد از آنکه لشکر اعدا از غلبه به اهل حق به طریق کارزار مأیوس گردیدند ، باب حيله و مکر « را که صفت ایشان بوده گشودند و عریضه خدمت آن جناب نوشتند و اظهار تحیر در امر ایشان نموده و عذر خواهی از مافات کرده و ذکر طلب حق و تفحص آن را نموده و قسم یاد کرده و قرآن مهر نموده خدمت ایشان فرستادند و استدعا کردند که شما بیرون تشریف فرما شوید ، (2) . « هرچه بفرمائید چنان نمائیم ، آن جناب عزم بیرون تشریف آوردن نمود

در حالی که مسلم است یحیی دارابی اگر چنانچه نیرومندی خود و دیگر رعایا و عوام را بسانی می دید که قادر به مقاومت و پیروزی هستند ، مسلم تن به چنین کاری نمی داد ، که صاحب کتاب تاریخ قدیم ، برعکس وقایع نگاران عصر قاجاریه تسلیم یحیی دارابی را ناشی . از رعب دشمنانش و پیروزی او تلقی کند .

مرحوم رضاقلی خان هدایت می نویسد : « محمد علی خان که جوانی شجاعت خصال و بسالت سگال بود با ابواب جمعی خود حمله های قوی بر آن قوم غوی برد و شهادت موروثی را به ظهور آورد مصطفی قلیخان نیز سرباز قراقرلو را به حمله های متعاقب از همه جانب حکم داد تا بعد از کوشش بسیار برخوارج بابیه غلبه کردند و جمعی از ایشان بکشتند هنگام طلوع فجر آن فجره را بگریزاندند و اسیر کثیر گرفتند علی الصباح سید و اهالی نیریز دل بر تحصین



نهاده از بلوکات متحابه استمداد کرد . چند کت مقابله کردند و از مقابل گریختند عاقبة الامر سپاه منصور بر آن گروه مغرور ظفر یافته سید را به دست آورده با جمعی از آن طایفه برداشته (1) . « مظفر و منصور به شیراز بازگشتند ورثه مقتول به حکم قصاص سید را بکشتند

صاحب کتاب « تاریخ قدیم » ( نقطة الکاف ) در شرح بیان روزی که یحیی دارابی را به قتل رسانیدند ، می نویسد : « چون صبح فردا شد ، و نماز صبح را ادا فرمودند فرمایش کردند (2) . »

این امر به خوبی نشان می دهد که یحیی دارابی متظاهر به واجبات اسلام بوده ، و کار بدشتیان مورد تأیید او نبوده است و از این رو در لباس اسلام و متظاهر به رعایت احکام شرع ، عوام را به گرد خود آورده و اگر چنانچه صریحاً نسخ شریعت اسلام ، و رسالت و نبوت جناب . باب و . . . را بیان می کرد ، مسلم همان چند نفر هم نیز دورادورش را نمی گرفتند

---

ج ۱۰ ، ص ۴۵۸ . 1

ص ۲۲۸ . 2

## پ : فاجعه ي زنجان

شیخ طبرسی « از مهمترین وقایع «فاجعه ي زنجان ، پس از فاجعه ي مازندران و وقایع قلعه خونین ، و پرونده های سیاه تاریخ بابیه محسوب می گردد

ملا محمد علی زنجانى ، ملقب به « حجت » ، فرزند آخوند ملا عبد الرحيم علي التقريب ، پس از طی تحصیلاتی در کربلا و شرکت در درس مرحوم « شریف العلمای مازندرانی » ، به ایران بازگشت و در زنجان اقامت گزید

در زنجان ، میان علما و متشخصان مذهبی آن دیار ، بر سر صدور فتواهائی که از جانب ملا محمد علی زنجانى ، صورت می پذیرفت اختلاف و نزاعی بروز کرده بود

اعتضاد السلطنه می نویسد : « علمای آن بلد صورت عقاید او را به پادشاه مبرور شاه « غازی - انار الله برهانه - مکشوف داشتند و دفع او را به قانون شرع واجب شمردند . او را به دار (1) . « الخلافه احضار فرموده مقرر شد که دیگر به زنجان نرود

ولی مرحوم رضا فلیخان هدایت ، ضمن اشاره به منازعه وی با علمای زنجان در خصوص صدور فتوای خلاف ادله اربعه ، به نکته دیگری اشاره می کند

اجرای فتاوی و احکام با علمای اعلام مناقضتی و مخالفتی به ظهور همی آورد و از قرائین « خارجه و امارات داخله معلوم افتاد که مولانا را داعیه ي امارتی در سر است و حکام زنجان شرح حال او را به امنای دولت حضرت سلطان زمان معروض داشتند و بر حسب رقیمه ي جناب حاجی میرزا آقاسی مطاع دولت خاقان مغفور محمد شاه - طاب ثراه - او را به دار الملك (2) . « طهران آوردند و در خانه محمود خان نوری کلانتر شهر نزول دادند

قلعه طبرسي « علم مخالفت و « محمد علي حجت زنجاني » ، در زماني كه با بيان در « جنگ برافراشته بودند و كاملا در محاصره قواي دولتي گرفتار شده ، دست كمك به سوي همه با بيان دراز مي كردند ، در تهران همچنان محبوس و گرفتار بود

---

ص ۶۱ . 1

ج ۱۰ ، ص ۴۴۷ . 2

علي محمد شيرازي ، چنانچه در مبحث « حادثه قلعه شيخ طبرسي » متذکر شدیم پس از « استماع وضع نابسامان با بيان قلعه ، طي نامه اي با بيان را مخاطب قرار داده و صريحاً گفته بود (1) . » : « بر همه مؤمنين » واجب است كه براي مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند

ولي در همين ايام ، مقارن فوت محمد شاه قاجار : « چون واقعه ناگزير آن شاهنشاه بي نظير ( فوت محمد شاه ) روي نمود مولانا فرصتي يافته به زنجان گريخت و هواخواهان گرد آورد (2)

وقتي كه محمد شاه وفات يافت و « :و به تصريح و تأييد نبيل . در تلخيص تاريخ نبيل زرندي پسرش ناصر الدين شاه به تخت نشست جناب حجت هنوز در طهران محبوس بودند ، ميرزا تقوي خان . . . تصميم گرفته بود كه حبس جناب حجت را شديدتر كند . . . جناب حجت وقتي كه حيات خود را در خطرديدند از تهران خارج شدند و به زنجان كه اصحاب و پيروان اشتياق (3) . » مراجعت ايشان را داشتند برگشتند

ولي آنچه كه مسلم بوده است ، محمد علي زنجاني حجت ، در طهران محبوس نبوده و صرفاً به خاطر خواباندن اعتراضات علما و مردم زنجان ، وي را از زنجان احضار و با اقامت وي در طهران بنا به تمايل و اختيار خود ، موافقت شده است . چنانچه نبيل زرندي بر خلاف تصريح مذکور ، : ضمن بيان نامه ي « حجت » به ناصر الدين شاه قاجار ، چنين مي نويسد

رعايای اعلي حضرت پادشاهي شاه خود را فرمانفرماي جهان و بزرگترين پشتيبان دين و « ايمان مي شمارند به عدالت شاه پناهنده مي شوند . . . مرحوم محمد شاه مرا به طهران خواستند . . . نسبت به من عنايت فرمودند ، پس از زنجان به طهران مسكن گرفتم و جز خاموش شدن آتش فتنه و فسادي كه علما برافروخته بودند و درباره من سخناني مي گفتند مقصود و منظوري نداشتم هر چند اجازه داشتم كه به زنجان مراجعت كنم ولي

---

تلخيص تاريخ نبيل زرندي « ص ۴۴۹ » . 1

روضه الصفا « ، ج ۱۰ ، ص ۲۴۷ » . 2

تلخيص تاريخ نبيل زرندي « ، ص ۵۶۰ » . 3

بهرتر آن دیدم که در طهران در سایه عدل پادشاهی بمانم بعد از شاه مرحوم در آغاز سلطنت شما امیر نظام . . . تصمیم گرفت مرا به قتل برساند چون هیچ کس در طهران نبود که مرا (1) . « محافظت کند به زنجان فرار کردم

این بیان ، نه تنها ناقض بیان قبلی ایشان است بلکه تصریحاً ، بر خلاف نص صریح کتاب « تاریخ قدیم » ( نقطه الکاف ) می باشد که ضمن حکایت ملاقات صاحب کتاب با ملا محمد : محمود خان کلانتر « می نویسد » : علی زنجانی « ( حجت ) در خانه

(2) . « الحال مدتی می باشد که محبوس می باشم »

در حالی که مزید بر تصریح نامه محمد علی زنجانی حجت به ناصرالدین شاه قاجار پس از احضار از زنجان به تهران ، اشاره ای دارد که صریحاً مبین آزادی و اختیار انتخاب محل اقامت : اوست ، می نویسد

شخص محمد شاه نیز از استماع جواب های جناب حجت برپاکدامنی و بی گناهی ایشان « یقین حاصل می کردند در خاتمه شاه از جناب حجت اظهار رضایت کرد . . . و فرمود از خوب راهی وارد شدی و تهمت هائی را که دشمنان به تو نسبت می دادند همه را رد کردی خلاصه خیلی از او تعریف کرد و به او فرمود : شما به زنجان مراجعت کنید . . . منم پیوسته (3) . « شما را مساعدت خواهم کرد

این تناقضات صریح ، مبین متون و فرازهای تاریخ رسمی بهائیان ، شاید به خاطر این مسئله به وجود آمده است که از يك طرف بهائیان می خواهند عدم رفتن محمد علی حجت را به « قلعه طبرسی » نقض صریح فرمان علی محمد شیرازی تلقی نکنند و به گونه ای آن را سرهم کنند که اگر چه متون ، متناقض و اعتماد محققان از مندرجات کتاب سلب شود ، ولی این القاء را به بایبان و بهائیان داشته باشند که حجت حجت است و حضرت نقطه اولی در . مقام چنین فردی چنین و چنان گفته است

به هر حال محمد علی زنجانی پس از ورود به زنجان ، با استقبال بیشتر مردم زنجان

---

تلخیص تاریخ نبیل زرندی « ، ص ۵۷۸ » . 1

نقطه الکاف « ، ص ۱۲۶ » . 2

تلخیص تاریخ نبیل زرندی « ، ص ۵۴۹ » . 3

. روبرو شد . و از این رو در صد گردآوری هواخواهان جدیدی برآمد

این هواخواهان ، مردمی عوام و قلب و ذهنی خالی از دعاوی علی محمد شیرازی و بابیت و قائمیت داشتند و محمد علی زنجانی ظواهر شرع و عبادات را رعایت می کرد و سخنی که موجب نقض مقدسات اسلامی باشد ، حتی المقدور به زبان نمی آورد و چنانچه ملاحظه کردید ، با وجود آنکه موجد اصلی احضار وی از زنجان به تهران ، مبتنی بر بابی بودن حجت بوده است ، معذک محمد علی حجت طوری سخن می گوید که « این تهمت را رد کند و جلب محبت و مساعدت شاه را به خود نماید و آن چنان شاه و وزیري که خود باب را دستور

حبس مي دهند البته صد البته مؤمن معتقد مورد شکایت او را چنین احترام ننموده و آن چنان<sup>(۱)</sup> . « وعده مساعدت و محبت نمي دهند

از سوي ديگر ، حوادثي که بعدها در زنجان به وقوع پيوست ، به هيچ وجه مبتني بر باييت و دفاع از عقايد باب نبوده و عوامل ديخلي در اين ماجراها گرديد که محمد علي زنجانني ناچار . و کرد آنچه را که در هوي داشت . پايش در اين ميانه کشيده شد

مرحوم رضا قليخان هدايت در ذکر حوادثي که پس از بازگشت محمد علي به زنجان نوشته است ، به يك انگيزه مهم زمينه ساز ، براي منازعاتي که بعدها به وقوع پيوست اشاره : مي کند

چون اعلي حضرت شاهنشاه عصر - خلد الله سلطانه - بر سرير موروثي بالاستحقاق بر آمد « ايالت و حکومت بلاد ايران را به اصحاب کفايت و ارباب شهامت تفويض فرمود از جمله حکومت زنجان را به خال بي همال خود امير اصلان خان موهبت فرمود و در آن زمان حکمراني او فتنه سالار در خراسان قوت داشت و سپاه فوجاً فوج بدان حدود همي رفتند و خروج بابيه ي مازندران نیز در میان بود لهذا مولانا فرصت یافته ملاطفات و مراسلات متعدد به باب فرستاد و اظهار اشتياق و خلوص کرد . و نیز جواب هاي مهر انگيز ارادت خيز به مولانا نگاشت اگر چه ملاقات صوري واقع نگردید لکن مولانا به حسن ظن ، ارادت باب گزید و منصب و لقب یافت و به موهومات خياليه و

نامه اي از سن پالو » ، ص ۲۳۰ . 1

تسويلات نفسانيه فريخته شد و دل بر متابعت وي نهاد و عامه ي خلايق را بدان طريق دعوت کرد و او را صاحب الزمان موعود شمرد و در فکر طغيان و عصيان افتاد در لباس تقوي و طهارت به اکتساب اسباب دعوي و امارت پرداخت و انتهاز فرصت همي کرد و به اجتماع و اجماع مقتدي و مرید اهتمامي تمام نمود و بیشتر اهالي زنجان گردن بر چنبر طاعتش نهادند و بندهوار در امضاي نواهي و اجرائي او امرش ستاندند چون حال به دار الخلافه معروض افتاد و از سوابق حالاتش استحضار داشتند ، و به اخذ و قيد و نفي و ارسال او از زنجان به حاکم آن بلوک اشارت رانند همانا او نیز از آن احکام و ارقام بوئي برده . به تحفظ خود مبالغه تمام کرد و در احتشاد و احتشام خود فزون گرفت تا کارش چنان بزرگ شد و قوت یافت که ده پانزده هزار کس از شهر و بلوک بر وي جمع شدند و در هنگام ذهاب و اياب به مسجد و منبر و امامت ، پيرامون وي داشتند و اين موافقت و ارادت را سعادتي عظيم مي پنداشتند و جز با يک هزار<sup>(۱)</sup> . « تفنگچي مصمم مستعد به خدمت امير حاکم نمي رفت

با چنين مقدمه سازي هائي که توسط محمد علي حجت به وجود آمد ، زنجان را به حالت غير عادي و اضطراب در آورد که در نتيجه آن موجد حوادثي گرديد ، که آن حوادث بعدها ، فاجعه ي زنجان را در کارنامه ي سپاه بابيه ثبت و ضبط نمود

: حادثه اول : مؤلف کتاب « تلخيص تاريخ نبيل زرندي » مي نويسد

در اين بين ها واقعه ي کوچکي حادث شد که آتش عداوت پنهاني در قلوب مخالفين حجت « بدان سبب زبانه کشيد . . . دو طفل با هم نزاعشان شد يکي از آن دو پسر يکي از پيروان جناب حجت بود حاکم زنجان فوراً فرمان داد طفل مزبور را گرفته محبوس ساختند . . . احباء به حاکم مراجعه کردند و از او درخواست کردند که طفل محبوس را رها کند و در مقابل مبلغی را

که در بین خود جمع کرده بودند دریافت دارد حاکم زنجان حاضر نشد . . . جناب حجت به حاکم نوشتند طفل صغیر به رشد نرسیده شخصاً مسئول نیست . . . حاکم به نوشته حجت اعتنائی نکرد . . . حجت دو مرتبه نوشتند و

---

روضة الصفا ، ج ۱۰ ، ص ۴۴۷ . 1

نامه را به میرزا جلیل که شخصی با نفوذ بود دادند و فرمودند این نامه را به دست خودت به حاکم بده سید جلیل . . . وقتی که به دارالحکومه رسید دربانان نگذاشتند داخل شود میرجلیل غضبناک شد . . . شمشیر خود را کشید و آنها را به یک طرف راند و نزد حاکم رفت و خلاصی طفل را خواستار شد حاکم زنجان بدون قید و شرط مقصود میرجلیل را انجام داد و (۱) . « طفل را رها کرد

بر این اساس بابیان می خواستند به حاکم رشوه دهند و متهمی را آزاد نمایند ، حاکم حاضر نمی شود فوراً یک قداره بند را حجت می فرستد تا حاکم را تهدید و مجبور به آزادی متهم نماید و بعداً حاکم به علت اینکه خود را زبون دیده و یا بر اثر فشار طرف دعوی یعنی کسان طفل که به حکایت نبیل این طفل به علت او زندانی شده بود و یا به هر علت دیگر مجبور می شود قداره بند بیشتری برای جلب حجت بفرستد و قداره بندهای حجت به جنگ این حکایت را از نبیل . مأمورین دولتی می روند و بالاخره مقدمه وقایع زنجان شروع می شود : دنبال کنیم

علمای شهر از این رفتار حاکم خشمگین شدند و از مجد الدوله بازخواست کردند که چرا در « مقابل تهدیدات دشمنان خویش استقامت ننموده . . . مرتبه دیگر می آیند تقاضاهای دیگری می کنند . . . آنوقت طولی نمی کشد که زمام امور را به دست می گیرند . . . تا زود است بفرست حجت را دستگیر کن . . . آنگاه دو نفر از پهلوانان مشهور ستمکار وحشی را وادار چون آن دو . . . کردند که بروند جناب حجت را دستگیر کنند و باغل و زنجیر نزد حکومت بیاورند نفر پهلوان به محله جناب حجت رسیدند یکی از اصحاب شجاع موسوم به میرصلاح با هفت نفر دیگر از مؤمنین که مسلح بودند جلوی این دو نفر را گرفتند فوراً میرصلاح شمشیر خود را (۲) . « کشید و فریاد یا صاحب الزمان بلند کرد و زخمی به پیشانی اسد الله زد

بالاخره در این حادثه یکی از این بابیان را که شاید همان سید جلیل باشد دستگیر و

---

روضة الصفا ، ص ۵۶۱ . 1

همان ، ص ۵۶۲ . 2

به حکومت می برند و لابد به عنوان تجری و قیام علیه مأمورین دولت و برای عبرت سایرین او را می کشتند ( اگر نبیل ! در این گزارش صادق باشد ! ) و بعد هم که حکومت وضع را وخیم می بیند و تکرار واقعات طبرسی و نیریز را در زنجان بیش بینی می نماید به بابیان اعلان . می کند تا پراکنده شوند و موجب خون ریزی نگردند

ولي حجت که وضع خود را در خطر دیده و هرگونه راه فراري را براي خود مسدود یافته به تشويق بايبان به پايداري و استقامت و دفاع مي پردازد و با اینکه خود صريحاً اعتراف مي کند که تنها هدف اوست و با تسليم شدن از همه وقايع خونريزي احتمالي جلوگيري خواهد شد؛ معذلك از تسليم شدن خودداري و با ربودن عقول مردمي که بدو معتقد شده بودند به اسم . باب و صاحب الزمان و غيره مردم را وادار به شورش و ريختن خون هزاران نفر مي نمايد .

: قضيه را نبيل چنين مي نويسد

حاکم شهر را مجبور کردند که به جارچي فرمان دهد تا در شهر اعلان کند که هر کسي « پروي حجت نمايد و به اصحاب او بپيوندد جاننش در خطر است . . . بايد از حجت و اصحابش جدا شده و در سايه حمايت پادشاه در آيد . جارچي که اين مطلب را اعلان کرد اهالي زنجان . به دو دسته شدند يعني دو اردوي جنگجو در مقابل هم قرار گرفتند

جناب حجت به منبر تشریف بردند و با صدای بلند مردم را مخاطب ساختند گفتند دست قدرت يگانه مقصود حاکم و علمای زنجان آن است که مرا . . . الهي امروز حق را از باطل جدا کرد بگيرند و به قتل برسانند به هيچ کدام از شماها کاري ندارند . . . هر کس جان خود را دوست مي دارد و نمي خواهد در راه امر خدا فدا کند خوب است پيش از آنکه فرصت از دست برود از اينجا (1) . « خارج شود

حجت مي توانست تسليم شود و يا به گوشه اي فرار نموده و به طور گمنام و مخفي ، ايامي بگذراند ولي از فرصت و موقعيت خود استفاده و بدون ابراز کوچکترين رحمي به اين افراد ساده (2) . و بي گناه که گرد او جمع بودند آنان را آلت دست قرار مي دهد

---

روضة الصفا ، ص ۵۶۵ . 1

نامه اي از سن پالو ، ص ۲۳۶ . 2

حادثه دوم : ارسال گزارشات اوضاع زنجان به تهران ، و اطلاع ناصر الدين شاه و ميرزا تقی خان امير نظام وقت ، از آن ، مسؤلان امر را واداشت تا : « مجد الدوله امير اصلاصان خان را که . به حکومت زنجان مأمور بود حکم داد تا ملا محمد علي را مغلولاً به دارالخلافه فرستد

بعد از اين حکم ، ملا محمد علي مطلع شده در حفظ و حراست خویش اهتمام نموده هر وقت روزي چنان اتفاق افتاد که يکي از . مي خواست به مسجد برود با جمعيتي تمام مي رفت پيروان ملا محمد علي با عمال ديوان منازعه کرد و مجد الدوله حکم به حبس او نمود . ملا محمد علي پيغام داد که اين مرد از بستگان من است

امير اصلاصان خان گفت حمايت اين گونه مردمان مفسد شرير جايز نباشد . ملا محمد علي چون امير اصلاصان خان آگاه شد ، . خشمناک شده حکم داد تا محبوس را به عنف بياورند آماده ي جنگ گرديد . پس کساني که با ملا محمد علي بودند سلاح جنگ پوشيدند و آنهايي را که از مذهب وي بري بودند نهب و تاراج و از شهر اخراج نمودند . خانه و بازارها را غارت کردند و آتش زدند و بر دور خود سنگري ساختند و ملا محمد علي کسان خود را ، به نويد حکومت مملکت و ايالت ولايتي اميد مي داد و همگي را شادکام داشته از طرفين آماده ي (1) . « جنگ شدند

در خصوص تاراج و تخریب و به آتش کشاندن زنجان ، توسط بابیان ، و سنگرسازی های آنان : به اشاره مرحوم رضاقلیخان هدایت نیز توجه می کنیم

ثلثی از مردم آن شهر را که بر مذهب حقه ی شیعه اثنا عشری ثابت و باقی بودند و با « بابیه در آن باب موافقت نمی نمودند از میان خود بیرون کردند و بعد از جلای ایشان بابیه

---

فتنه باب « ، ص ۶۲ ، امیر کبیر نظرش این بود که مرد با کفایت و با جرزه ای را به « 1 . حکومت زنجان بفرستد تا کار انقلاب زنجان را تمام کرده و آتش فتنه ملا محمد علی را که به خود لقب « حجت » داده بود ، به زودی فرونشاند . ولی شاه راضی نشد و روی ملاحظات قرابت و خویشی ، امیر اصلاخان مجدالدوله پسر خال خود را بدان جا فرستاد و چنان که در متن کتاب مفصلاً آمده است ، بر اثر سوء سیاست و بی کفایتی وی ، فرونشاندن فتنه بابیه در آن شهر طول کشید و کاری بدین کوچکی مدت چند ماه دوام یافت

به بیوتات و دکانین آنها ریخته آنچه اسباب و ادوات محاربه و محاصره و آغروق و آزوق و ماکول و مشروب داشتند بالتمام به تصرف گرفتند و راسته بازار شهر زنجان را غارت نموده از آن پس آتش زدند و خانه ها ویران کردند و در اطراف شهر سیبه ها و سنگرها بساختند و سرکوجه ها و برزن ها را استحکام دادند و دروازه ها برنهادند و از میان بیوتات راه تردد به خانه های یکدیگر برگشادند و چنان آمد و شد می کردند که در خارج احدی از آنان مرئی نمی گردید و کار ایشان بر اهالی اردو ظاهر نمی گشت

خانه های اطراف حصار و جدار را ویران کرده از خاک بینباشند و چنان بساختند که هر يك از چندین خاکریز اوسع بود و سوراخ ها در جدارها گشاده به جهت روز جنگ و افکندن تفنگ مهیا ساختند توپی چند آهنین بریختند و زنبوره ای چند بزرگ بساختند . اسلحه و تفنگ زیاده از اندازه ی خود آماده کرده بودند و سرب و باروت به تدریج جمع آورده منبر داشتند آذوقه ی <sup>(1)</sup> . « ایشان سالیان دراز مکفی بود

به هر حال بنا به قول اعتضاد السلطنه : « روز جمعه ی پنجم شهر رجب - چهل نفر از طرفین مجروح گشت . روز دیگر ملا محمد علی ، میرزا رضای سردار و میر صالح سرهنگ خود را با لشکر مأمور به تسخیر قلعه علیمرادخان نمود و این قلعه در میان شهر زنجان مأمونی محکم بود ، به قوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته و سنگری سخت بستند بعد از فتح قلعه مزبور ، ملا محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان داد که مجد الدوله امیر اصلاخان را کشته یا دست بسته حاضر سازد ، او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد . میر صالح و همراهانش یکشنبه برسر خانه مجد الدوله حمله بردند . از آن طرف محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علی نقی خان پسر نصر الله خان و مهدی خان خمسه ای و بیوک خان پشت کوهی با جماعتی از فرایشان مجدالدوله در مقام مدافعه بر آمدند . جنگی سخت روی داد ناگاه عبد الله بیک ، میر صالح سرهنگ را به ضرب گلوله از پای در آورده و به جماعت بابیه و هنی روی داده بی نیل مرادم مراجعت کردند

در بیستم شهر رجب ، بر حسب فرمان جهان مطاع ، صدر الدوله نبیره حاج محمد

. حسين خان اصفهاني سرکرده سوار خمسه ، از سلطانيه وارد زنجان شد

روز پنجم ماه شعبان ، سيد علي خان سرهنگ فيروزکوهي و شهباز خان مراغه اي با دويست نفر سوار مقدم و محمد علي خان شاهسون افشار با دويست نفر سوار و کاظم خان برادر محمد باقر خان سرکرده افشار و محمود خان خوئي با پنجاه نفر توپچي و توپ و خمپاره سنگر بسته آماده ي (1) به شهر در آمده در برابر سنگر ميرزا فرج الله و قلعه محمد ولي خان جنگ شدند . در بيستم شعبان ، ميرزا سلطان قورخانه چي و عبد الله سلطان به طرف سنگر مشهدي پيري نقب زدند . مجدالدوله و مظفردوله . . . و ديگر سرکردگان و لشكريان به دگر باره روزي چند دست از جنگ . جانب آن لشکر حمله بردند . . . و آن سنگر مفتوح شد برداشتند . . . چون اين کار به طول انجاميد ، کارداران دولت مصطفي خان امير تومان برادر سپهسالار اعظم را که در آن وقت سرتيپ فوج شانزدهم شقايي بود ، نيز مأمور نمودند . بعد از ورود مصطفي خان ، جماعتي از لشکر عزم خود را جزم نمودند که سنگر ميرزا فرج الله را به قوت يورش بگيرند و نقبي جانب سنگر او حفر کردند . شب پانزدهم رمضان يك ساعت قبل از طلعيه صبح ، مهدي خان با چريك ابهرود و عبد الله خان پسر سلیمان خان با چريك اريادي و فوج شانزدهم و سواره ي مقدم و سواره خمسه و چريك انگوران آماده ي يورش شدند و ميرزا سلطان و عبد الله سلطان زير سنگر ميرزا فرج الله نقب کنده آتش زدند و بيست نفر از جماعت . بابه در زير خاک هلاک شده چند نفر دستگير گشتند

از اين طرف ، نظر علي خان اريادي به زخم گلوله از پاي در افتاد و پنجاه نفر از سربازان مجروح گشتند و شهباز خان به ضرب شمشير شيرخان زخم برداشته ، بعد از هشت روز در گذشت . بالاخره سنگر ميرزا فرج الله مفتوح گشت و جماعت بابه به سنگرهاي ديگر رفتند . از آن طرف ، از دارالخلافه طهران ، ميرزا تقوي خان امير نظام ، محمد آقاي حاجي يوسف خان سرهنگ فوج ناصريه و قاسم بيك تفنگدار خاصه را روانه زنجان نمود و حکم داد که هرگاه ملا محمد علي و کسانش را پس از روزي چند باقيد و

. نسخه مجلس : ولي محمد . 1

. بند روانه دارالخلافه نسازد مورد هزار گونه توبيخ خواهد بود

روز بيست و پنجم رمضان ، سپاه منصور با جماعتي از مردم زنجان به جنگ آمدند و از بامداد تا هنگام نماز ديگر هر دو لشکر جنگ مي نمودند . از جماعت بابه نور علي شکارچي و بخشعلي نجارباشي و خداداد و فتح الله بيك ، فرج الله بيك که در شمار شجاعان و دليران بودند با گروهی از آن قبیله به قتل آمدند و از لشكريان نيز نزديك پنجاه نفر کشته گشت

بالاخره ملا محمد علي از کسان خود استنباط ضعفي نموده ناچار شد حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند . لشكريان چون حال را بدین گونه دیدند خاصه مردم زنجان از جنگ دست کشیده مشغول خاموش کردن آتش شدند و جماعت بابه مراجعت کردند و از نو به تهیه لشکر و (1) . « . . . سنگر پرداختند

در خلال اين کشاکش ها و طولاني شدن منازعه بابيان با شيعيان و قواي دولتي ، مرحوم « ميرزا تقوي خان » امير کبير - رحمة الله عليه - به خاطر حفظ امنيت و قطع هر نوع مداخله



تصمیم گرفت<sup>(2)</sup> خارجی و سوء استفاده از بابیان ، پس از مشورت با ناصر الدین شاه قاجار ، منشأ تمامی این خشونت ها و فتنه ها را از بین ببرد . از این رو فرمان اعدام علی محمد شیرازی از تهران صادر و پیش از این ، چنانچه در قسمت ( ج از فصل سوم ) بیان داشتیم به مرحله عمل در آمد و خون علی محمد شیرازی فدای ستیزه جوئی های

---

فتنه باب ، ص ۶۲ . 1

مرحوم اعتضاد السلطنه می نویسد : « میرزا تقی خان امیر نظام که در آن عصر وزیر ایران . 2 بود به عرض حضور مبارک رسانید که تا میرزا علی محمد باب زنده است ، اصحاب او آسوده نخواهند بود . بهتر است که باب را به معرض هلاک در آورند و یکباره این فتنه را بنشانند . شاهنشاه جهان فرمود : این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دار الخلافه آورند بدون تحقیق به چهریق فرستاده محبوس بداشت . مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده . اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بود تا به دار الخلافه آمده با مردم محاورت و مجالست نماید ، بر همه کس مکشوف می گشت که او را هیچ کرامتی نیست .

ولی اکنون جز اینکه شر او را رفع کنیم . میرزا تقی خان عرض کرد : کلام الملوك ملوك الکلام . و این فتنه بزرگ را بخوابانیم چاره ای دیگر نیست

میردانی که حتی کمتر اطلاعی از نوشته ها و عقایدش نداشتند و دعاوی بی اساسش شد

نکته قابل تأمل در حوادث زنجان ، در رابطه با عزم راسخ مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر مبنی بر قطع هر نوع مداخله خارج و سوء استفاده ی ضد ملی از بابیان ، ناشی از نطفه ها و علائق خاص بابیان به حمایت سفارت خانه های روس و انگلیس بوده است . مأمور انگلیسی که زمان آشوب زنجان از آن شهر می گذشت شرح جنگ آنجا را می دهد و k . Abbott ابوت می گوید « ملا محمد علی رئیس گروه بابیان متعصب زنجان به پیروانش گفت : از پیکار نهراسید و اگر کشته شدید روحتان از نو باز می گردد و دین مقدس مغرب و مشرق را فرا خواهد گرفت ، حتی به یکی از اصحابش سلطنت مصر را بخشیده و به دیگران وعده حکومت فلان شهر و فلان ده را داده است ، به علاوه اطمینان داده که دولت روس به یاری آنان خواهد آمد . عده ای از همراهان ملا محمد علی ، باغیرت و از خود گذشته اند و گروهی دیگر او را ترک گفتند و از شهر بیرون رفتند . . . بیگلر بیکی زنجان از عهده نبرد خوب برآمده و شایعه<sup>(1)</sup> . « بی رحمی او بکلی بی اساس است

این حقیقت تلخ را نه تنها « ابوت » به آن رسماً تصریح کرده است ، بلکه مصادر بابیه ، در اذعان آن نه تنها پرده پوشی نکرده اند ، بلکه با کمال فخر و غرور آن را نقل کرده اند

ضمن تصریح به اظهارات « ابوت » ( از جمله مؤلف کتاب : « تاریخ قدیم » ) نقطه الکاف جناب حجت از امیر ( امیر کبیر ) مایوس شد « : حقایق دیگری را در کتاب خود ثبت کرده است . . . لهذا چند کاغذ به وزرای دول خارجه نوشتند . و ذکر احوال خود را نمودند . ایشان نیز شفاعت نمودند در نزد امیر قبول ننمود . . . شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب عزل آن شده یکی همین قتل سلسله مظلوم بود . خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم به دیدن جناب حجت آمدند و صحبت داشتند . ایشان بیان فرمودند . . .

ایلچی ها قدری متحیر شده سکوت نمودند . زیرا که دیدند که محل حرف نیست . . . بهرحال<sup>(2)</sup> . « . . . ایشان هم رفتند تا بعد ثمره آن بروز نماید

انگلیس ۶۰/۱۵۳ ابوت شیل ، ۳۰ اوت ۱۸۵۰ م - مراجعه شود به کتاب : « امیر کبیر و ایران . 1  
« ، ص ۴۴۹

ص ۲۲۳ . 2

سفیر انگلیس می نویسد : « ملا محمد علی ، مجتهد برجسته زنجان نامه ای به من فرستاد و استدعا کرده نزد دولت حسن توسط نمایم . و گفته : مرا به دروغ متهم به بابت کرده اند که او و هموطنانش را از حمله ی سپاهیان نجات دهم . عین همین مطلب را به امیر نظام نیز نوشته است . امیر جواب داده که حاضر است حرف او را بپذیرد و مدارا نماید . اما برای اثبات صدق سخنش باید به پایتخت بیاید . چون این شرط را قبول نکرد ، امیر برای محاصره زنجان از ملا محمد علی سردسته ی بابیان زنجان ، « : سفیر روس می گوید<sup>(1)</sup> . « نوقشون فرستاد از سامی افندی سفیر عثمانی و سرهنگ شیل وزیر مختار انگلیس در تهران درخواست میانجی گری نمود . اما همکار انگلیسی من عقیده دارد که مشکل است دولت ایران برای<sup>(2)</sup> . « خاطر آن فرقه ، راضی به دخالت بیگانه گردد

البته امیر اجازه دخالت روس و انگلیس را نمی داد و اما دو نکته مهم است : یکی اینکه مایل به مدارا بود ، ترجیح می داد بدون پیکار و خونریزی غائله را فرونشاند ، از این رو آماده سازش شیل « چند بار راجع به بابیه با امیر گفتگو کرد ، و امیر همیشه نرمی به « بود . دیگر اینکه خرج داد و در یکی دو مورد پیشنهاد شیل را پذیرفت . شیل ضمن بحث از گزارش کنسول انگلیس در تبریز ، راجع به نبرد زنجان و جنایت های بابیان و لشکریان نسبت به اسیران یکدیگر می نویسد : « چون مطلب را به اطلاع امیر نظام رساندم از اینکه او را آگاه ساختم تشکر کرد و گفت دستور فوری می دهد که این کارهای زشت تکرار نشود زیرا مخالف عواطف و نظر او می باشد « . به دنبال آن می نگارد : گرچه گزارش کنسول در شرح واقعه زنجان<sup>(3)</sup> . « گزاره گوئی « نیست ، عکس العمل امیر احساس او را می رساند « خالی از

با وقوع این همه رویدادها ، امیر کبیر مصمم به سرکوبی شورش بابیان بود و به گفته مرحوم :  
اعتضاد السلطنه

1 . انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمستون ، ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۰ . 1

2 . شورش بابیه ، گزارش دالگوروکی « ، سند ۱۶ ایوانف « . 2

انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰ م - مراجعه شود به کتاب : « امیر . 3  
کبیر و ایران « ، ص ۴۵۰

محمد خان امیر تومان . . . و اصلاح خان یاور خرقانی و علی اکبر سلطان خوئی و بر حسب « فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و فوج شانزدهم شقاقی از جانب دیگر یورش بردند و فوج ناصریه جلادتی به سزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی سخت درکار افتاد

ملا محمد علی حکم داد تا قدری از نقد و جنس در میان لشکر امیر تومان پراکنده کنند . فوج ناصریه مشغول به اخذ اموال گشتند و جماعت بابیه فرصت یافته حمله برده بیست نفر از سربازان را مقتول ساخته ، لشکر را از سنگر خود دور کردند

در این وقت ملا محمد علی و کسان او را چهل و هشت سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی وافر داشت . خانه هائی که در عقب سنگرها بود به حکم ملا محمد علی به یگدیگر متصل کردند تا کسان او یکدیگر را بتوانند دید . . . و شب ها از میان سنگرها علمای اثنی عشریه را به نام ، دشنام می دادند

محمد خان امیر تومان خواست به رفق و مدارا رفتار کند و فتنه را بنشانند تا خون ها ریخته نگرند . روزی چند خاطر بر مصالحت گماشت و با ملا محمد علی ابواب رسل و رسائل باز کرد . و چندان که نصیحت گفت هیچ مفید نیفتاد

در آن وقت ، سردار کل عساکر منصوره ، عزیز خان که در آن وقت آجودان باشی و به سفارت ایران و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مأمور بود ، با میرزا حسن خان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیر نظام که از تبریز به طهران می آمد وارد زنجان شده خواستند این مقاتله را به مصالحه انجام دهند . لاجرم چند نفر از کسان ملا محمد علی را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساختند و ملا محمد علی را به پیغام های نرم بنواختند . فایده ای نبخشید . باز آتش حرب مشتعل شد . . . سردار کل در کنار برجی که سنگر ملا ولی و به سرای ملا محمد علی مشرف بود بایستاد و فوج ناصریه و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی آهنگ یورش پنج نفر در زیر نقب هلاک شدند و پسر عبد . نمودند . فوج مخبران سنگر ملاولی را گرفتند الباقی زنجانگی گرفتار شد . سردار حکم داد تا او را نیز به قتل آوردند . فوج شانزدهم شقاقی در مدد فوج ناصریه کوتاهی نمودند . سردار متغیر شده ابو طالب خان را که در آن فوج حکمرانی داشت حاضر ساخت و او را تنبیه کامل نمود و

همچنان چون از صدر الدوله و سید علی خان فیروز کوهی و مصطفی خان قاجار سرتیب فوج شانزدهم جلادتی به کار نرفت از آنها نیز رنجیده خاطر شده صدر الدوله را معزول ساخت سرتیبی سوار خمسه را به فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمود و فرخ خان روز . . . . چهارم ذی القعدة الحرام وارد زنجان شد

در این وقت علی خان سردار سرهنگ فوج چهارم تبریز و حسنعلی خان وزیر مختار دولت علیّه ایران که اکنون ایلچی مخصوص و مقیم دار الملک پاریس است و در آن وقت سرتیب فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند ، از راه برسیدند و با این حمله کار محاصره را سخت کردند . . . .

در این اثنا جنگی عظیم روی داد . کسان ملا محمد علی از زن و مرد ساز نبرد کردند و به خدعه و فریب ، : مال فراوان در یکی از خانه های خود پنهان می کردند و بدان خانه سوراخ ها می نهادند و عمداً فرار می کردند تا سربازان به طمع مال بدان خانه ها می رفتند . ناگاه . . . . تفنگ های خود را از آن نقب ها می گشادند و جمعی از سربازان را به خاک می افکندند

در این گرمی واقعه ، حکمی از میرزا تقی خان امیر نظام به فرخ خان پیر یحیی خان رسید که مبنی بر رضامندی و نیکو خدمتی فرخ خان بود . فرخ خان از خواندن این مکتوب خوش وقت شده خواست تا خدمتی شایان نماید

در شب شانزدهم ذي الحجة الحرام از کسان ملا محمد علي چند نفر به نزد فرخ خان آمده از . . . . در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه ي قزوین راهی دانیم

فرخ خان فریب آنها را خورده با صد سوار به سنگر جماعت بایه روانه شدند . جماعت بایه که از این راه آگاه بودند چند سنگر خالی ساختند تا فرخ خان و کسان او را از روی اطمینان بیشتر ببرند که دیگر مجال فرار از بهر ایشان مجال شود . ناگاه کسان محمد علي از چهار جانب در آمده و آنها را هدف گلوله ساختند . فرخ خان را با دوازده نفر از سواران زنده دستگیر کردند . اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که در اول بابی بودند و از طریق او بازگشت نموده به نزد مجد الدوله گریخته بودند ، در این هنگامه با فرخ خان

بودند . آنها نیز گرفتار شدند . همگی را زنده نزد ملا محمد علي بردند ، سرهای سواران را <sup>(1)</sup> بریده در قدم او افکندند

ملا محمد علي از در خشم به اسماعیل بزرگ و کوچک گفت هر که از صحبت خدا روی بگرداند ، خدا او را کیفر دهد . آنگاه فرخ خان را دشنام داده گفت تا آتشی بر افروختند و آهن پاره ای چند در میان تافته کرده و بر او داغ نهادند و گوشت بدن او را با مقراض پارچه پارچه کردند . آنگاه سر فرخ خان و سر اسماعیل بزرگ و کوچک را از تن جدا کرده به میان لشکرگاه انداخت و . . . ملا محمد علي حکم داد تا جسد ایشان را به آتش سوزانند

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت بایه معروض درگاه افتاد ، شاهنشاه ایران حکم فرمود بابا بيك یاور توپخانه با هجده عراده توپ روانه زنجان شود . بعد از ورود بابا بيك یاور به زنجان . . . . تمامی لشکر از چهار جانب خانه ملا محمد علي را محاصره کردند

لشکر ملا محمد علي ضعیف شد . جمعی از اصحاب ملا محمد علي از جانب دروازه قزوین راه فرار پیش گرفتند . . . مردم دیزج متحد شده آنها را گرفته به زنجان آوردند

پس از این واقعه کار بر ملا محمد علي تنگ شد ، سلاح جنگ پوشیده به اتفاق کسان خود مبارزت می نمود

در این واقعه ، حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبد الله خباز که به امید حکومت

روایت مرحوم اعتضاد السلطنه و سایر مورخین مسلمان تقریباً به همین مضمون است . . 1 اما بایه می گویند که اسمعیل بزرگ و کوچک به علت قساوت قلب ( آنها چه بودند که بایه با آن همه قساوت قلب ، دیگر آنها را قبول نداشته و طرد کرده بودند ؟ ) از نزد بایه رانده شده بودند و به همین جهت خواستند ملا محمد علي را به دست فرخ خان بدهند . ولی در بین راه ، به علت مهتابی بودن هوا ، مشهود و مأخوذ گشتند . فرخ خان را ، زنی با کارد به شکم زده کشت ( قساوت قلبی در کار نبود !!! ) و اسمعیل بزرگ و کوچک نیز ، به دست نور علي بابی که خال ایشان بود ، سر بریده گشتند ( قتل خواهر زاده آن هم بدین وضع فجیع ، !!! قساوت شمرده نمی شود )

می گویند که در هنگام استراحت اغلب نفرات دو طرف با یکدیگر خرید و فروش می کردند . وقتی یکی از سربازان قطعه گوشتی به یکی از بایه داد که بگیر ، مدتها است از آن نخورده ای . شخص بایه گفت بیا و قیمتش را بگیر . سپس سر بریده اسمعیل را پیش وی ( انداخت . ) کتاب . نیکلا و کواکب الدریه

مصر و حجاز بودند به زخم گلوله از پای در آمدند و در این اثنا تفنگی باز شد که گلوله بر بازوی ملا محمد علی آمد . اصحاب او ، وی را از خاک بر گرفته به خانه برده جراحات او را از کسان خود پوشیده داشتند و همچنان به کار مقاتلت و مبارزت استوار بودند .

پس از هفته ای گفت من بدین زخم هلاک می شوم . شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن جنگ کنید که پس از چهل روز زنده خواهیم شد

لاجرم بعد از مردن ، او را با جامه ای که در برداشت به خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند و چند نفر دیگر که مجروح بودند نیز بمردند

بعضی که از جانب ملا محمد علی هر یک ملقب به لقبی بودند مکتوبی به مجد الدوله و امیر تومان نوشتند که اگر ما را امان دهید دست از جنگ کشیده و به لشکرگاه شما آئیم . مجد الدوله اگر چه آنها را مطمئن داشت ، چون در شریعت ، قتل آن جماعت واجب بود ، فریب دادن ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان داده به لشکرگاه آورد . آنها گفتند ملا محمد علی مرده و جسد او را در سرای او به خاک سپردند

مجد الدوله و امیر تومان و سران سپاه آسوده خاطر به سرای او رفتند و جسد او را از خاک بر آورده ریسمان به پایش بستند و دور کوچه و بازار گردانیدند و اموالی که از مردم به غارت آورده . . . . و در سرای او پنهان کرده بودند غنیمت لشکر گشت

مجد الدوله بعد از این واقعه چند نفر از خاصان و بازماندگان ملا محمد علی را به دست آورده (1) . « . . . به دار الخلافه آمد و آنها را به حکم شاهنشاه به قتل آورد

### ت : توطئه قتل پادشاه ایران

پس از غائله زنجان ، امیر کبیر ، چند نفر از سرجنابان آنان را اعدام کرد ، چند تن دیگر را به زندان فرستاد . « شیل مأمور دولت انگلستان » به تصور اینکه اینان را هم خواهند کشت ، پیغامی بدین مضمون برای « امیر کبیر » فرستاد

شورش بایه جماعتی را به کشتن داده ، بسیاری از آشوبگران نیز کشته شده اند . با «

---

فتنه بایه « ، ص ۶۶ » . 1

مراتب روشنفکری که در آن جناب سراغ دارد سزاوار نیست این چند اعدام گردند . و کاری با (1) . « معتقدات باطنی هیچ فرقه داشته باشند

امیرکبیر پاسخ فرستاد که قصد کشتن آنان را نداشته ، تنها تبعیدشان خواهد کرد

پس از غائله زنجان پیروان باب جرأت : « امیرکبیر شورش بابیه را برانداخت . به قول « شیل (2) . نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند

اما بابیان بیکار ننشستند . و پنهانی فعالیتی داشتند ، تا زمانی که اختلالی ایجاد « (3) . « نمی کردند ، کسی را با آنان چندان کاری نبود

ولی به هر حال ، کینه شاهنشاه ایران ناصر الدین قاجار و امیر کبیر را در دل داشتند . تا اینکه تصمیم گرفتند ، توطئه ای برای قتل شاهنشاه و امیر کبیر و امام جمعه ی تهران را تدارک ببینند .

مؤلف کتاب : « حقایق الاخبار ناصری » ، شرحی کافی و مجمل از بدایت تا نهایت توطئه و فتنه بابیان بازمانده از شورش های خونین مازندران و نیریز و زنجان ، نگاشته است ، که پس از تطبیق آن با مأخذ موثق دیگر ، مانند کتاب : « روضة الصفا » ، مرحوم رضاقلیخان هدایت ، و « ناسخ التواریخ » لسان الملک ، و « فتنه باب » اعتضاد السلطنه و . . . به لحاظ رعایت اختصار و دقت در شرح وقایع ، آن را در بررسی « توطئه قتل پادشاه ایران » اساس کار خود قرار می دهیم :

ملا شیخعلی که یکی از داعیان باب و ملقب به حضرت عظیم بود به دارالخلافه تهران . . . آمده روی به ضلالت عباد نهاد و جمعی را به متابعت خویش در آورد و با ایشان پیمان در میان نهاد که بامداد جمعه در مسجد جامع حاضر شوند ، اولاً امام جمعه را در مسجد به شهادت رسانیده پس متوجه ارك پادشاهی گردند . این شور و اتفاق هنگام صدارت میرزا تقی خان بود آنان ، چون مشارالیه در عموم ممالک محروسه بخصوص دارالخلافه منتهیان مخصوص داشت ماجرا را معروض اتابگی گردانیدند ، چون یکی از

---

انگلیس ۶۰/۱۵۹ ، شیل به پلمرستون ، ۱۴ مارس ۱۸۵۱ م . 1

همان . 2

مراجعه شود به کتاب : « امیر کبیر و ایران » ، ص ۵۰۰ . 3

پیروان ملا شیخعلی میرزا عبد الرحیم نام هراتی که در خدمت علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه بسر می برد رقم شده بود ، میرزا تقی خان ، شاهزاده را احضار و از مقدمه اخبارش داد . مأمورش داشت که از میرزا عبد الرحیم منزل ملا شیخعلی و سایر آن شیاطین رحیم را شاهزاده چندان که از میرزا عبد الرحیم استفسار نمود ، جز از . مشخص ساخته اعلام کند انکار جوابی نشنود . چون میرزا عبد الرحیم با میرزا طاهر نام در يك سراي بسر می بردند از وی جويا گردید ، معلوم شد که ملا شیخعلی چند روز قبل از سراي میرزا عبد الرحیم به جای دیگر نقل نموده است . حاجی سید محمد اصفهانی که یکی از مرده آن مردود بود خانه نایب چاپارخانه را نمود ، جمعی با میرزا طاهر به آنجا شتافتند ، وی را نیافتند . ولی دیگری از آن ملاعین بدست آمد ، شاهزاده اعتضاد السلطنه ، میرزا عبد الرحیم و آن رحیم دیگر را به حضور اتابك آورد . میرزا عبد الرحیم به توسط شاهزاده رهائی یافت و آن يك به دیار دیگر شتافت . ملا شیخعلی را چون دیگر حالت توقف نبود ، به تبدیل لباس و تغییر هیأت به آذربایجان گریخت .

حکایت میرزا عبد الرحیم نام هراتی را « مرحوم اعتضاد السلطنه ، خود در کتاب : « فتنه باب که در خدمت وی اشتغال داشته و مأمور خفیه نویس ، رابطه او را با بابیان و توطئه ای که در سر می داشتند ، به تفصیل مورد نگارش قرار داده است ، که جهت تکمیل سخن لازم است : به آن توجهی مبذول نمود

میرزا عبد الرحیم که به جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می شد چون خبر متابعت « برادر خود را شنید او نیز باطناً با آن طایفه گرویده ، بیشتر اوقات با ملا شیخعلی و سایر رؤسای بابیه که در دار الخلافه بود معاشرت می کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود . اگر چه بعضی از لیلی زبان به قدح علما گشود می او را تأذیب کردم . وقتی گفت : شما با وجود کدام « : ظهور باب باز تأملی دارید ؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم است آن ظهور ؟ امروز که من در جهل مرکب هستم . « گفت : « مگر ملاحظه نمی کنید ، ملا حسین بشرویه در شیخ طبرسی عماقرب ری و قم را مفتوح خواهد ساخت . این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب الامر . چنانکه در بحار الانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری

. « و قم را مفتوح خواهد ساخت

گفتم : « حسین شما گرفتار لشکر منصور است ، بعد از استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهید گفت . « حال بر همین منوال بود . روزی ، چهار ساعت به غروب مانده رقعۀ ای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب ، چنانکه سروش شمس الشعرا گوید

### لشکر و کشور مرتب است و منظم \* \* \* هر دو به میر اجل اتابک اعظم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه از من منظور داشت ، از اینکه من نسبت به سایر ابناء ملوک ، منصب وزارت مهد علیا و ستر کبری - دامت شوکتها - بود . و دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در « : مضمون رقعۀ آنکه خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است . « من هم در وقت معین حرکت کرده ، در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرده ، دست به جیب : نموده رقعۀ ای در آورده به من داد . در آن رقعۀ مفتش از قبل وی نوشته بود که

روز جمعه ی آینده بابی ها خیال دارند به هیأت اجتماع با شمشیر کشیده اولاً به مسجد شاه ریزند و میرزا ابو القاسم امام جمعه را اولاً به قتل آورده پس از آن با ذکر « یا صاحب الزمان » به ارک ریزند و فساد بر پا نموده ، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده و . کنند فی الحقیقه رئیس بابیه در دار الخلافه اوست ، و در هر چند روز په لباسی در آمده که مردم او را شناسند ، و هفته ای بیش در خانه ای توقف نمی کند و ام الفساد این طایفه است و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر محمد تقی هروی که هر دو از رؤسای بابیه هستند الان در حمایت علیقلی میرزا هستند . اگر آنها گرفته . « شوند این فتنه بر پا نخواهد شد

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم . امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت : « شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستند ، گرفتم در

اعتقاد شما فساد باشد ، ولي بايد ملاحظه دولت را بر هر چيز مقدم داريد . « جواب گفتم : »  
بحمد اله تعالي شکر حضرت رب العزه را با اعتقاد درست بوده و هستم و خواهم بود

### بر اين آدم هم بر اين بگذرم \* \* \* ثناگوي پيغمبر و حيدر

و با اين عقيدت در ميان خاص و عام مشهورم ، چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ايران و اتابک اعظم هستيد ، در چهارده سال قبل که با منصب مستوفي نظام از آذربايجان به طهران آمديد ، به سبب مظاهرت من با ميرزا علي حکيم باشي ، و مصاحبت با شما و جمع ديگر با او که از آن جمله محمد صادق خان گروسي و عزيزخان مکري که حال آجودان باشي است و ميرزا محمد تبريزي و فروغي و ملا بهرام و درويش عبد الرحيم ، به اندازه اي حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور را با وجود صغر سن از من ميديد که مرا به عوامي و حماقت تصور نموده و مورد سخريه و استهزا بودم ، چون شما تنها هستيد و ننگي در شأن اتابکي پيدا نمي شود ، اگر فراموش کرده ايد شرحي از روز رمضان خاني آباد و قرمه به و توييح خود . « را بيان کنم شايد فراموش کرده باشيد

تبسم کرده گفتم : « لازم نيست ، از مطلب بگوئيد ، وقت تنگ است و سفير انگليس وعده داده مرا ملاقات کند .

آقا ميرزا احمد حکيم باشي : گفتم : « تفصيل اين سه نفر بدون زياد و نقصان اين است کاشي طيب حاذق و با امانت و معالج مهدي علي و ستر کبرا ، از نجبا و علماي کاشان بوده ، پدرش ملا رضا معروف به کبابي است و مادرش بنات اعمام حاجي پشت مشهدي است . به ذات پاک الهي و به نمک اعلي حضرت ابدآ قضيه باب و بابي از او مسموع نشده اما از ميرزا عبد الرحيم هروي گاهي بعضي کلمات و خرافات شنيده شده اما شيخعلي به ذات پاک احديت نه او را مي شناسم و نه مي دانم مقصود او چيست ؟

نَظَرَ إِلَيَّ يَنْظُرُهُ « گفتم : « چون کلام به پايان آمد به من سخت نگريست . به قول عرب خوب جواب نگفتيد . اين مفتش و گماشته من دروغ نمي گويد و سخني نسنجيده نمي نگارد . من با همه اخلاص و ملاحظه از مهد عليا اين سه تن را از شما خواهم خواست . « اين بگفت و به پا خاست

هر چند در بين راه سوگند ياد کرده و ايمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شيخعلي خبري نيست ، جوابي نداد . در حين و داع گفتم : « يقين بدانيد اين امر را صورت گرفته از شما . « مي خواهم

باز آن شب را با محنت و تعب بسر بردم . لا بد با کمال تحير و تفکر به خانه آمده در فکر رفتن پاسي از شب گذشته بيشتريک يا کمتر ، باز رقعۀ اي از امير کبير رسيد که : « در اتمام امر باز بر وهمم افزود علي الصباح به صحن آمده متحيرانه نشسته ، ميرزا . « معهود تعجيل کنيد طاهر ديباچه نگار حاضر شده از سبب تحير و سکوت طويل من سؤال کرد . شرح حال و سؤال و جواب را با امير در ميان آورده ، گفتم : « باکي نداريد اين حضرت عظيم يکي از بزرگان بابيه است و در دارالخلافة داعي باب است . اسمش ملا شيخعلي و هر روز لقبی بر خود چندي در همسايگي شما بود الان معلوم . مي گذارد و هفته اي ملبس به لباس مي شود . « نيست در کجا منزل دارد . ولي ميرزا عبد الرحيم از جا و مکان او مستحضر است

خواست پيش آيد او را تکليف نمودم در . در آن حين ميرزا عبد الرحيم با عبا و عمامه پيدا شد مکاني نشسته ، چون فرود آمد و لحظه اي با ديباچه نگار گفت و شنود کرد . حکم به حبس و اولاً با کمال ملايمت و نصايح و مواعظ از مکان ملا شيخعلي سؤال . قيد ميرزا عبد الرحيم داد



کرده ، جواب مفید مسموع نشد ، سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم . با دیباچه نگار مشاوره نموده ، او حيله اي انگيخت و خدعه اي به کار برد . کاغذی شبیه به خط میرزا عبد الرحيم به میرزا سيد محمد اصفهاني که در مدرسه دار الشفاء منزل داشت و یکی از بزرگان بابیه بود ، نوشت به این مضمون که : « مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد ؟ » میرزا سيد محمد جواب نوشته که : « از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد نایب چاپارخانه در محله . سنگلج رفته آنجا تشریف دارند .

### چون این نامه افتاد در دست من \* \* \* به گردون گراینده شد شست من

في الفور شرح حال را به امير کبير عرضه داشته ، جوابي در کمال ادب و معذرت

نوشته ، از تقصیر میرزا احمد حکیم باشي گذشته اتمام عمل را خواهش نمود . نزدیک به سه ساعت به غروب مانده ، دیباچه نگار را با بیست نفر روانه منزل ملا شیخعلي نموده ، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته . دیباچه نگار به همراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آورد . و خود به خانه میرزا محمد رفته اثری از ملا شیخعلي ظاهر نشد .

دروب بیوت را مقل کرده ، در کریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند . حکایت را به من اظهار داشته گفت : « این شخص مقید محمد حسین ترک است و از خلفای ملا شیخعلي است . من او را خواسته توی بازو توی جبه و توی بار او را تفحص کرده ، کتابی چند از مزخرفات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود . هر چند از احوال ملا شیخ علي سؤال کردم جوابي نداد . بالاخره او را به قدری صدمه زدم که بیم هلاکت بود ، باز ثمری نبخشید . لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاویه مقدسه حضرت عبد العظيم ( ع ) نیز نوشته ، اثری نشد ، در آن شب شخص مراغه ای کاغذی از ملا محمد علي زنجاني براي ملا شیخعلي آورده ، او را نیز گرفته نزد من آوردند ، حبس نموده ، وقایع به امیر نظام گفته شد .

از این دار و گیر رشته جمعیت بابیه گسیخته گشت . و جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاه و صوابدید امیرنظام در میدان ارك حکم به قتل بابیه شد . از آن جمله میرزا عبد الرحيم و محمد حسین ترک و قاصد مراغه ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلي خود نیز به منزل امیر نظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبد الرحيم گشوده که حق . نمودم قاصد . تعلیم بر من دارد . و نیز حضور همایون شفاعت کرده ، حکم به حبس مؤبد شد مراغه ای را نیز میرزا علي خان که در آن وقت حاجب الدوله بود شفاعت کرده ، گناهش عفو (1) . « . . . شد . ولي محمد حسین ترک با سایر بابیه به قتل آمد

پس از کشف توطئه بلوای بابیان در پایتخت کشور و حبس و اعدام و تبعید آنان توسط « مرحوم امیر کبير - صدر اعظم وقت » ، پایتخت مملکت در آرامش فرو رفت . و توطئه بابیان . جامه عمل نپوشید

بعد از برکناری مرحوم امیر کبیر از مقام صدر اعظمی ، و تغییرات اساسی در مناصب و صاحبان منصب ، اوضاع پایتخت و کشور ، از ناظمی مقتدر چون امیر کبیر ، بی بهره و بازار . شایعات رایج ، بی اعتمادی جاری ، و ثبات و نظم امیر کبیری رو به نقصان نهاد

این اوضاع ، فرصت مناسبی برای اوباشان و قداره کشان و مخالفان امیر کبیر به ارمغان آورد ، که تعداد قلیل بابیان پراکنده شده ، فرصت و زمان مقتضی ارضای حس کینه و عناد خود دیده ، مصمم به اجرای توطئه های مجدد و در پیش گرفتن راه های ناکام مانده خود ، گرد ملا شیخعلی ملقب به عظیم را گرفتند

صاحب کتاب : « حقایق الاخبار ناصری » می نویسد : « ملا شیخعلی » بعد از عزل میرزا تقی خان مجدد به دار الخلافه آمد در خانه حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی منزل چون چند روزی منقضی گردید ، عدد ایشان به هفتاد رسید . کرد . متابعان قدیم را اخبار نمود ، به خیال خروج و تصرف دار الخلافه افتادند . . . آراء سخیفه ایشان بر این نهج قرار گرفت که ابتدا گزندی به وجود مسعود مبارک که حافظ انام و ناصر اسلام است رسانند ، آنگاه به اظهار دعوت و تصرف دار الخلافه اقدام نمایند . ملا شیخعلی از متابعان ، مبارز این میدان و شناور این بحر بیکران طلبید . نخست محمد صادق نامی که به ملازمت ملا شیخعلی اقدام می نمود متقبل این امر خطیر و مهیای سر دادن گردید ، و همچنین ملا فتح الله قمی و محمد باقر نجف آبادی و میرزا عبد الوهاب شیرازی مهیا و مستعد و آماده سربازی شدند . بعد از آنکه به میثاق و پیمان کار به پایان رسید ، به تهیه و سامان آلات جارحه پرداخته از دار الخلافه بر آمده به قریه نیاوران شمیران شتافتند . در گوشه ای مقام گرفته منتظر مجال و فرصت خدیو بی همال عزیمت شکار فرموده ( آمدند . . . صبح بیست و هشتم شوال ( ۱۲۶۸ هـ . ق . . . بعد از انقضای دو ساعت و نیم از روز ، شهریار . . . زیر زین اشهب زین سنام آرام گرفت . جمعی از مقربان حضرت و کارگزاران دولت چون صدر اعظم و نظام الملک و مستوفی الممالک و ایشیک آقاسی باشی و امیرآخور که حاضر درگاه بودند با جمعی از عمله و فراش ملازم رکاب شدند

اعلی حضرت ظل الهی به ملاحظه حشمت صدارت ، صدر اعظم را اولاً از رکاب حکم به رجعت ، سایرین هنوز در رکاب حاضر بودند که سه نفر از آن جماعت . . . از پناه

دیوار و اشجار بیرون دویده به رسم داد خواهان استعانت نمودند یکی از رفقای سه گانه که از اهالی تبریز بود ، بی محابا و حفظ طریقه قصد ادب قریب حضور مبارک نمود ، ملتزمین رکاب هی بروی زدند و به التزام ادبش امر نمودند . چون ممانعت را دید و از نزدیک شدن زیاده از آنچه دست داده بود مأیوس گردید ، طپانچه ای که در زیر بالاپوش می داشت برآورده به جانب وجود مبارک سر داد ، گلوله خطا نمود ولی آشوب و انقلاب در ملتزمین رکاب و سواران همراهان روی داده به هم برآمدند . در این اثنا رفیق ثانی بیرون تاخت . نعره زنان طپانچه ی دیگر رها ساخت . . . گلوله رد گشت ، یک نفر از ملازمان رکاب دشنه بردهان نحسش زد ، با این جراحت طپانچه خالی را از دست داده خنجر از کمر کشیده به قصد مقصود خویش حملهور گردید چند نفر را مجروح گردانید تا آن که به درکات جحیم واصل گردید . در این حیص و بیص رفیق ثالث از مقابل بیرون تاخت ذات اقدس شاهنشاهی را هدف گلوله طپانچه دیگر ساخت ، آن هم به سپرداری الطاف ایزدی رد گشته چند پاره ساچمه و چهارپاره بر پهلوی مبارک رسیده از زیر پوست دویده از بالای شانه بیرون شد . چنان که بحمد الله والمنة به استخوان . . . اذیتی نرسید . . . بالجمله ملتزمین رکاب و سواران حضور آن دو نفر را نیز مأسور نمودند

از آن طرف صدر اعظم را چون از این حادثه وحشت انگیز آگاهی حاصل گردید ، بی تابانه سر چون از تفضلات قادر متعال وجود مبارک خدیو . از پا نشناخت و به حضرت پادشاه شتافت بی همال را سالم یافت سجدهات شکر الهی به سلامتی ذات شریف حضرت ظل الهی به

تقديم رسانيد ، چون ظاهر بود که از انتشار اين اخبار اختلال و فتور در امورات نزديک و دور روي خواهد نمود ، لهذا به تمامي ممالک محروسه ي ايران فرامين قضا جريان شرف صدور يافته مصحوب چاپاران دولتي به سرعت روانه گردانيد که قبل از رسيدن خبر وحشت اثر ، به توسط چاپاران ، بلاد و امصار را استحضار حاصل آيد . جراحان به معالجه جراحت مشغول گرديدند . روزانه ديگر به ملاحظه تسكين خاطر اکابر و اصاغر شاهنشاه . . . در عمارت ديواني جلوس . . . فرمود ، بارعام داد

عزيزخان آجودان باشي و کلانتر و کدخدایان دار الخلافه را مأمور به پيدا نمودن آشيانه مخافت و آفت و به دست آوردن آن گروه بد عاقبت گرديدند . سلخ شوال حاجي

علي خان حاجب الدوله فراشباشي را از آن جماعت خسران مآل آگاهي حاصل آمد و از محل اجتماع آنان که در خانه حاجي سليمان خان است استحضار حاصل نمود ، به عرض رسانيد . حسب الامر جمعي به گرفتن آن طايفه گمراه مأمور گرديد . برخي از ايشان فرار ، حاجي سليمان خان با دوازده نفر به قيد ذلت و اسارت در آورده مغلولاً به خدمت صدر اعظم رسانيدند . از محبوسين نام و مقام بقيه ملاعين هم کيشي تفتيش رفت . سي و شش نفر ديگر در دهات و نفس شهر به دست آمد . ملا شيخعلي را حاجب الدوله سراغ نموده به دست آورد . تفحصي به سزا در کار هر يك به عمل آمده سه چهار نفر نوري چون کفر وارتداد ايشان به ثبوت شرعي نرسیده با ميرزا حسين نام قمي که آن هم مجهول الحال بود به جان امان يافته محسوب شدند . بقيه را بين الناس تقسيم نموده که عموم بندگان خدا از اين فيض عظمي بي نصيب نباشند . ملا شيخعلي به علما و طلاب ، سيد حسن خراساني به شاهزادگان ، ملا زين العابدين يزدي به مستوفي الممالک و مستوفيان ملا حسين خراساني را نظام الملك و وزير دول خارجه ، ميرزا عبد الوهاب شيرازي به بقيه اولاد صدر اعظم ، ملا فتح الله قمي و ملا علي و آقا مهدي صاحب را حاجب الدوله و فراشان ، شيخ عباس طهراني به امر او خوانين محمد باقر نجف آبادي پيشخدمتان پادشاهي ، محمد تقوي شيرازي به امير آخور و عمله اصطل ، محمد نجف آبادي به ايشيک آقاسي باشي و ساير عمله سلام ، ميرزا محمد نيريزي به کشيکچي باشي و يوزباشيان و غلام پيشخدمتان ، محمد علي نجف آبادي را خمپاره چيان ، سيد حسين يزدي را آجودان باشي و ميران پنجه و سرتيپان ، ميرزا نبي دماوندي را معلمان و متعلمان مدرسه دار الفنون ، ميرزا رفيع مازندراني را سواره نظام ، ميرزا محمود قزويني به زنبورك چيان ، حسين ميلاني به سربازان ، عبد الکریم قزويني را توپچيان : لطفعلي شيرازي را شاطران ، نجف خمسه اي را کسبه شهر ، حاجي ميرزا جاني تاجر کاشي را ملک التجار و تاجران ، حسن خمسه اي را ناظر و مطبخيان و شربت داران ، محمد باقر قهپايه را آقايان قاجار ، هر يك از نامبردگان را جماعت مجاهدان في سبيل الله قربناً الي الله و طلباً لمرضاته ، به انواع سياسات و عقوبات به دار البوار و خسار فرستادند . صادق زنجاني که ملتزمين رکاب به قتلش پرداختند ، جسد پلیدش را پاره پاره در دروازه هاي شهر زينت قناره نمودند حاجي

سليمان خان تبريزي که کاشانه اش آشيانه فساد انگيزي بود با قاسم نيريزي که مدعي نيابت سيد يحيي بود ، بعد از آن که اعضاي ايشان به واسطه شمع هاي افروخته مهبط انوار گرديد ، هر يك به چهار پاره بردار شدند . قره العين که در خانه محمود خان کلانتر جاي داشت (1) . « در درکات سفر منزل گزين آمد . و ملا شيخعلي را نعم القرين يفعل الله بالظالمين

آنچه مسلم است ، طراح و گرداننده اصلي توطئه قتل شاهنشاه ايران ، ملا شيخعلي عظيم ، و حسينعلي ميرزا بوده است

ملا شیخعلی عظیم کشته شد . ولی حسینعلی میرزا به زندان فرستاده شد . و بواسطه و حمایت سفیر روس در ایران ، از زندان آزاد ، و با دیگر بایان باقی مانده در ایران ، به عراق . عرب تبعید . و دست بایان کوتاه ، و ایجاد فتنه و بلوا متوقف گردید

ولی فتنه ها و خشونت ها همچنان همراه بایان و بعدها بهائیان و . . . در عراق و اسلامبول و ادرنه و فلسطین و قبرس بود . و همیشه در صدد انتقام از ایرانیان و حکومت مسلمان ، از هیچ کوششی هیچ بیگانه پرستی دریغ نداشتند . و همچنان در آرزوی تحقق آرزوهای بر باد رفته شیخعلی عظیم و ملا حسین بشرویه و محمد علی قدوس و محمد علی زنجانی « و میرزا حسینعلی و علی محمد شیرازی . . . از تب و تاب نیفتادند » حجت

---

حقایق الاخبار ناصری ، ص ۱۱۲ . ۱ .

## ت : کسب اقتدارات تحت حمایت صهیونیسم/2

این رابطه را شوقی افندی ، به تنهایی قادر به ایجاد آن نبود . حمایت بعضی از صهیونیست های امریکائی و پایه هائی که عباس افندی در جلب حمایت یهودیان امریکا بنیان نهاده بود ، تنها زمینه مساعدی برای شوقی افندی محسوب می شد که لازم بود جهت بهره گیری مستمر و مؤثر از حمایت صهیونیسم اسرائیل ، از همان حامیان یهودی امریکائی . خود بهره گیرد

از این روی شوقی از حافظان منافع بهائیت در امریکا ، در خواست نمود که به هر نحوی که ممکن است ، کوششی برای جلب موافقت همه جانبه « بن گوریون » نخست وزیرکشور اسرائیل به عمل آورند . این فرصت برای یهودی - بهائی آمریکا هنگامی دست داد که نخست وزیر اسرائیل برای تبادل نظر با مقامات امریکائی عازم امریکا گردیده بود

شوقی افندی چگونگی سفر نخست وزیر اسرائیل را در رابطه با منافع بهائیان ، ضمن ارسال تلگرافی محرمانه در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ خطاب به « محفل بهائیان آمریکا » چنین اعلام داشت :

در اسرائیل ( اقدامات و سیعه به کمال ) و برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امرالله . . . « سرعت به عمل آمده است هیئت های ایادی امرالله از هر يك از قطعات عالم متوالیاً تعیین گشته و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظائف در ارض اقدس مشغولند . هیئت بین

المللی بهائی توسعه یافته و اعضای عامله آن تعیین گردیده اند . هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به امریکا نمایندگان محفل ملی امریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار امری به او تقدیم داشته اند هجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دو هزار متر مربع بر وسعت اوقاف بین المللی بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است . به منظور تملک متجاوز از یکصد و چهل هزار متر مربع از اراضی واقعه در حول روضه مبارکه بهجی عملیات مساحی از طرف دولت انجام یافته است . نقشه مشرق الاذکار کرمل که ابتکار رئیس هیئت بین المللی بهائی است تکمیل و اتمام پذیرفته است . معافیت اعتبار مقدسه از رسوم دولتی و سایر مزایائی که از طرف وزارت دارائی دولت اسرائیل اعطا شده بود اکنون شامل بیت

مبارك حضرت عبد البهاء و مسافرخانه شرقي و غربي نيز گرديده است . متعاقب مخاصمات خارجي و اغتشاشات داخلي كه مدت دهسال ارض اقدس را دچار انقلاب و اضطراب نموده بود دوباره باب زيارت ارض اقدس مفتوح گرديد . ساختمان پايه هاي هشت گانه كه بايد طبقه فوقاني مقام اعلي به وزن هزار تن بر آن قرار گيرد به پايان رسيده است . قرار دادهاي متوالي كه مجموع آن تقريباً به چهل و هفت هزار دلار بالغ مي شود جهت ساختمان طبقه هشت ضلعي مقام مقدسي به امضاء رسيده كه در نتيجه اولين قسمت طبقه فوقاني تكميل و هشت مناره كه عبارت از تاج دوم اين بناي مقدس است مرتفع خواهد شد . مقدمات (1) . . . » ساختمان طبقه مدور كه قبه ذهبي بر آن قرار خواهد گرفت آغاز گرديده است

توافق دولت اسرائيل مبني بر بسط موقعيت و گسترش اراضي اماكن بهائيان در اسرائيل ، معلول توجهي بوده است كه سياست امريكا و صهيونيسم براي تقويت بهائيان و تاسيسات مركز جهاني آنان ، جهت گسترش اقدامات بهائيت در ديگر كشورها و حفظ منافع اسرائيل ، خاصه در كشورهاي اسلامي بوده است . همزمان با طرح نقشه هاي جهاني بهائيان براي ازدياد مراكز بهائي در كشورهاي مختلفه ، كه آنهم توسط محفل بهائيان امريكا طرح ريزي و با برنامه هاي اطلاعاتي اسرائيل تطبيق و هماهنگ شده بود

---

مجله : « اخبار امري » ، ارگان محفل بهائيان ايران ، پلي كپي حروف تايب ، شماره ۱ ، 1 .  
اردیبهشت ۱۳۳۱ هـ . ش

ضرورت چنين مساعدت هائي از جانب اسرائيل ، سازمان و رهبران صهيونيسم را به اتخاذ هر نوع همكاري لازم ، در قبال سرسپردگي بهائيان امري اجتناب ناپذير به شمار مي آورد

لذا بر اين اساس و مبادي ، شوقي افندي ، تصميم گرفت كه به كمك دولت اسرائيل دو كار اساسي را تحقق بخشد

اول : احداث تاسيسات مركز جهاني بهائيان در اسرائيل ضمن سامان بخشيدن به سازمان رهبري بهائيان

دوم : رفع بزرگترين مانع راه رهبري شوقي افندي ، يعني بازماندگان خانواده اغصان و افنان كه حاضر به همكاري و قبول زعامت او نبودند

و اما در خصوص كار نخست ، شوقي افندي خود ضمن ارسال تلگرافي به تاريخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ م ، به محفل ملي بهائيان امريكا ، صريحاً و آشكارا تأييد مي كند كه با تشكيل دولت اسرائيل و حمايت آنها ، كار احداث تاسيسات مركز جهاني بهائيان و تشكيل سازمان رهبري بهائيان . . . ممكن و ميسر شده و اين امر از برکت وجود دولت جديد التأسيس اسرائيل است

: توجه فرمائيد

اين مشروع عظيم ( برنامه هاي ميرزا حسين و عباس افندي براي جهاني كردن بهائيت ) « كه در عقد اول قرن دوم بهائي مقارن تاسيس دولتي مستقل و جديد در ارض اقدس شروع گرديد در نتيجه پيدايش دولت مزبور تقويتي به سزا يافت و بر اثر تحقق يك رشته و قوعات : متواليه ذيل در ارض اقدس پيشرفت سريع حاصل نموده است

- 1 - ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی که مقدس ترین مشروع بین المللی و در تاریخ امر 1 . الله بی نظیر است در قلب جبل کرمل آغاز گردید
- 2 - هیئت بین المللی بهائی در جوار اعتبار مقدسه تشکیل گردید . این هیئت طلیعه تأسیس بیت عدل عمومی یعنی اعظم قوه تشریح نظم اداری جهان آرای بهائی است که بنیانش الهی و حال بدایت ظهور و بروز آن است
- 3 - اماکن تاریخی مربوط به ایام سجن حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء تملك 3

- و تعمیر و تزین گردید و دولت جدید التأسیس آنها را رسماً جزء مقامات متبرکه شناخت و از پرداخت مالیات معاف نمود این مقامات اکنون نزهتگاه و مورد نظر و توجه عموم مردم است
- 4 - مذاکرات رسمی با متصدیان اداری مرکزی بلدیة این حکومت برای دو منظور ذیل آغاز گردید : یکی آنکه اراضی حول روضه مبارکه شارع آئین نازنین در حوالی عکا که اکنون مورد تهدید است برای نسل های آینده محفوظ ماند و دیگر آنکه املاک وسیعه واقع در جوار مرقد مبارک حضرت اعلی که بی نهایت لازم و ضروری است خریداری شد تا به فرموده حضرت عبد البهاء مشروعات تابعه حول مؤسسات دو رکن اعظم ولایت امر و بیت عدل اعظم در این اراضی بنیان گردد
- 5 - برای آنکه در مستقبل ایام مشرق الاذکاری بر فراز جبال کرمل مرتفع گردد نقشه لازم تهیه گردید . بنای این مشرق الاذکار نشانه ضروری و بارزی از پیشرفت روز افزون نظم اداری بین المللی امر الله خواهد بود
- 6 - چهار کنفرانس که در خارج از مرکز بین المللی امر الله در قطعات مختلفه عالم در آینده تشکیل خواهد شد نشانه آغاز اقدامات امریه در بین قاره ها بوده و یازده محفل روحانی ملی در آن شرکت خواهند نمود . انعقاد این کنفرانس ها مبشر شروع مرحله نهائی برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیه کشورهای مستقل و اقالیم مهمه تابعه و جزائر مختلفه در سراسر جهان خواهد بود . اکنون وقت آن رسیده که توأم با اقدامات شش گانه ی فوق موضوعی که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود به مرحله عمل در آید و آن تعیین ایادی امر الله بر طبق نصوص الواح وصایای حضرت عبد البهاست که اولین عده آنها بالغ بر دوازده نفر می باشند و به تعداد مساوی از ارض اقدس و قطعات آسیا و آمریکا و اروپا انتخاب شده اند

این اقدامات اولیه مقدمات تحقق کامل مشروعی است که عبد البهاء در کتاب وصایا پیش بینی فرموده اند و با تمهیدات اولیه جهت تشکیل هیئت بین المللی بهائی که بعداً به بیت عدل عمومی تبدیل خواهد شد هم دوش و هم عنان است این مشروع جدید التأسیس حلقه ی اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکز دائم الاتساع بین المللی امر الله

- با جامعه پیروان اسم اعظم در سراسر عالم است و راه را برای مبادرت با اقدامات دیگر به (1) . . . منظور تقویت اساس نظم اداری بهائی هموار می سازد
- و اما در خصوص کار دوم ، برداشتن بزرگترین مانع برسر راه زعامت و نفوذ آن قسم از بهائیان که متعهد به همکاری با سیاست های صهیونیستی است

این مانع بزرگ اقتدار ، همانا خانواده و فرزندان میرزا حسینعلی بهاء بود که حاضر به همکاری با عباس افندی و قبول جانشینی شوقی افندی نگشته بودند

اینان که غالباً مردمی بی سیاست ، و افرادی فاقد روابط پنهانی با انگلستان و صهیونیسم ، پس از تشکیل دولت اسرائیل مأمورین اسرائیلی ، نظر خوبی به آنان نداشتند و در واقع آنان را افرادی قابل اعتماد و ذی نفوذ در میان محافل بهائی که به دست عباس افندی آن هم بر اساس طرد « ناقضین » بوجود آمده بود . به نظر نمی آوردند

اجازه دهید ، چگونگی حمایت دولت اسرائیل را از شوقی افندی و طرد دیگر مدعیان بهائیت را که به قسمت ناچیزی از املاک پدر دلخوش داشته بودند ، از لابلائی تلگرافات و نامه های ارسالی شوقی و دیگر اعضای هیئت جهانی بهائیت از اسرائیل به ایران و آمریکا جستجو کنیم . و قضاوت نهائی را به عهده ی پژوهندگان قرا دهیم

- حدود دو ماه پس از انتشار خبر توافق کامل بهائیان آمریکا با بن گورین نخست وزیر وقت 1 ، شوقی افندی طی نامه ای ، در تاریخ ۱۱ 1952 اسرائیل ، مندرج در نامه مورخ ۱۹ آوریل : ژوئن ۱۹۵۲ م ، به محفل ملی بهائیان ایران چنین نوشت

به مناسبت شصتمین سال صعود حضرت بهاء الله دو بشارت ذیل به وسیله محافل روحانیه « ملیه به قاطبه یاران در سراسر عالم بهائی ابلاغ می گردد : یکی پیشرفت سریع مشروع مجللی که در قلب جبل الرب در جریان است و دیگری سقوط و اضمحلال مستمر بقیه ناقضین . میثاق که هنوز به کمال جسارت در مقابل قوای غالبه جامعه بهائی در عالم مخالفت میورزند

قسمت هشت ضلعی ساختمان مقام اعلی که تاج دوم آن بنای رفیع است مقارن

---

مجله : « اخبار امری » ، ارگان رسمی محفل بهائیان ، ایران ، شماره ۹ ، دی ۱۳۳۰ ه . . 1 . ش ، صفحه ۳

عید نوروز گذشته انجام گرفت سپس طارمی آن در ایام رضوان نصب و تزیین گردید و در تعقیب تحقیقات قبلی ساختمان قسمت استوائی شکل زیر گنبد که سومین قسمت بنا است و قبه ی ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت با نصب چوب بست شروع گشت و مخارج تقریبی آن بالغ بر سیزده هزار لیره خواهد بود و برای انعقاد قرارداد کاشی های طلائی گنبد مطالعات به امید و طید آنست که مقدمات لازمه سریعاً اکمال و بنیان این ساختمان . عمل آمده است عظیم و مقدس پس از حلول صدمین سال ( بدیع ) به ساختمان قبه ذهبی مشغول گردند تا به این ترتیب نبوت حضرت عبد البهاء در اظلم اوقات جنگ بین الملل اول تحقق پذیرد و جلال و شکوه این گنبد نورانی انظار زائرین مشتاق را که به سواحل ارض اقدس نزدیک می گردند . روشن و منور سازد

ناقضین دیرین که از حوادث و تجربیات تلخ شصت سال گذشته در س عبرت نگرفتند و با استرداد کلیدهای روضه مبارکه دچار شکست شده و قصر مبارک را تخلیه و مسترد داشته و زعما و نمایندگان شاخص خود را یکی پس از دیگری به سرعت از دست دادند با حمایت و پشتیبانی سهراب خائن و استخدام وکیل زبردست و عنودی متحداً به مخالفت با نصوص مندرجه در الواح وصایای حضرت عبد البهاء قیام نموده و بر علیه ولی امر الله رسماً اقامه دعوا کردند و نسبت به انهدام خانه مخروبه ای که در جوار روضه مبارکه واقع و سبب اهانت آن مقام مقدس بود اعتراض کردند و چون دولت اسرائیل صلاحیت محکمه کشوری را در

رسیدگی به این موضوع رد کرد دچار شکست محکومیت گشتند و بعداً تهدید نمودند که از رأی دولت به محکمه عالی استیناف خواهند داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند تا بالاخره مأمورین مزبور بر اثر مراجعه این عبد به نخست وزیر و وزیر امور خارجه دولت اسرائیل اجازه تخریب آن بناهای ویران را صادر کردند

این اقدام سخیف ناقصین که ناشی از عناد و خصومت شدید و جاهلانه بود سبب شد که از مزایائی که در طی مدت شصت سال در ایام متبرکه بهائی از آن استفاده می کردند به کلی محروم گشتند

بلافاصله پس از اینکه آثار بنای مخروبه به خارج حمل و در این خصوص

موفقیت کامل حاصل شد به تسطیح و طراحی اراضی و نصب و تزئین جوانب و اطراف روضه مبارکه که به واسطه ی ایجاد موانع و مشکلات از طرف دشمنان امرمدت های مدید از داشتن اکنون پس از عبور از اراضی و باغچه حول روضه . مدخل شایسته محروم بود اقدام گردید مبارکه و صحن خارج و داخل حرم زائرین می توانند به آستان قدس الاقداس قبله گاه اهل بهاء تشریف حاصل نمایند . این جریانات مقدمه آن است که بیش از سی جریب اراضی حول روضه ی مبارکه خریداری و آباد گردد و در مستقبل ایام بقعه مجللی که محل استقرار عرض « . مطهر شارع امر اعظم الهی خواهد بود در آن محل مرتفع شود

(1) . امضای مبارک شوقی

- دکتر لطف الله حکیم ، منشی شرقی اولین شورای بین المللی بهائی ، طی نامه ای در 2 به منشی محفل ملی بهائیان ایران ، چنین (اواخر ژوئن ۱۹۵۲ ) = ۵ شهر الرحمه ۱۰۹ بدیع : نوشت

قرب روضه مقدسه جمال اقدس ابھی عزاسمه الاعلی و در جوار قصر مبارک بهجی از . . . « سابق مخروبه ای موجود بوده و مولای توانا حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه اراده داشته اند که آن را به کلی ویران و تبدیل به باغ و گلستان فرمایند و لکن ناقصین قدیم و جدید چنانکه رسم و آداب دیرین آنان است به جمیع قوی به ضدیت با حضرت ولی امرالله پرداخته و به عناوین مختلفه اجرای این منظور جلیل را به تأخیر و تأجیل انداخته و عاقبه الامر در محکمه دعوائی در این خصوص به کمک وکیلی محیل و عنود بر پا ساخته و به هیچ وجه رضا نمی داده اند که این مخروبه کربه المنظر از جلوی روضه مبارکه برداشته شود و به جای آن گلستان پرطراوت و نضارت به میان آید زیرا بوم شوم جز در ویرانه مکان و مأوی نمی گزیند و جعل از بوی گل رنج می برد خلاصه الکلام دولت اسرائیل بالنتیجه امر صریح بر حقانیت اهل بهاء صادر و ناقصین پرکین را محکوم می نماید و لهذا بدون درنگ آن مخروبه به امر هیکل مبارک منهدم می شود و بعد از دو

مجله : « اخبار امری » ، ارگان محفل بهائیان ، ایران ، شماره ۲ - ۲ ، خرداد - تیر ، ۱۳۳۱ . 1 . ه . ش



روز اثری از آن باقی نمی ماند و سپس به دستور ولی امر مکلم طور چند کامیون سنگ - مصالح ساختمانی و پله های سنگی طاوس های متعدد مصنوعی - عقاب های زیبا - ستون های مرمر - درهای بسیار عالی و درخت و گل به محل حمل می شود و وجود مبارک بنفسه المقدس چهار روز و نیم در آنجا اقامت می فرمایند و تحت نظر مبارک خیابان قصر تا جلو پلکان و محل بنای مخروب تا نیمه مسافرخانه بهیچي مبدل به باغ گلستان بسیار زیبا می شود که طول آن هشتاد و عرض آن دوازده متر است و چراغ های کهربا آن باغچه را در شب ها مبدل به یک قطعه نور می کند علاوه بر این باغچه جلو روضه مبارکه نیز به دستور مطاع مقدس عریض تر شده و عمودهای چراغ برق در این باغچه و باغچه پشت روضه مبارکه استقرار یافته و طاوس های متعدد مصنوعی برپا و دري بسیار عالی که در ایتالی ساخته شده بین باغچه جدید التأسيس و مدخل روضه مبارکه نصب گردیده است . هیچ کس نمی تواند باور کند که چگونه در ظرف چند روز بنای بدنمای مخروبی به این سرعت به باغ زیبایی تبدیل یافته است . همچنین دو نورافکن قوی نیز جلو روضه مبارکه نصب شده که <sup>(1)</sup> . « شب ها آن مرکز انوار را به حسب ظاهر نیز مبدل به یک قطعه نور می نماید

3 - شوقی افندی در تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ م ، صریحاً به حمایت دولت اسرائیل در خصوص 3 منازعات وی با مخالفانش بر سر اموال غیر منقول موجود در اسرائیل ، به اطلاع محفل ملی بهائیان ایران اشاره می کند :

به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال کلیدهای قصر مزرعه توسط « اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید این مکان مقدس تاریخی که حضرت بهاء الله پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند اکنون مفروش می گردد تا هنگام افتتاح باب تشریف برای زیارت زائرین مهیا باشد . توصیه می شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج متر <sup>(2)</sup> . « به عنوان عباس ادیب در بیروت ارسال گردد . شوقی

- هیئت بین المللی بهائی حیفا - در نامه ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان 4

---

. مجله : « اخبار امری » ، ارگان محفل بهائیان ایران ، شماره ۴ ، مرداد ، ۱۳۳۱ ه . ش . 1

. همان ، شماره ۸ - ۹ ، آذر - دی ۱۳۲۹ ه . ش . 2

ایران ، مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲ ، شرحی جامع از دعاوی و مخالفت های مخالفان شوقی افندی و نقش و حمایت دولت اسرائیل از شوقی ، ارسال داشته است که توجه به مندرجات آن حائز : کامل اهمیت است

: « از هیئت بین المللی بهائی حیفا - به محفل روحانی ملی بهائیان ایران »

مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲

دوستان عزیز بهائی

هیئت بین المللی بهائی با کمال سرور مزده پیشرفت امر الله را در مرکز جهانی آن به « استحضار یاران عزیز رسانیده آنان را از اقداماتی که در طی سال گذشته در ظل هدایت ... حضرت ولی امر الله به عمل آمده است مطلع می نماید

هر چه ساختمان مقام اعلي پيشرفت مي كند به همان اندازه شهرت و آوازه آن زيادتر مي شود و نه تنها اهالي حيفا بلکه همه مردم اين كشور ( اسرائيل ) به آن مباهات مي كنند و چون از تعاليم امر مي شنوند از منظور و مرام ما و همچنين عملي كه در كشور آنها ( اسرائيل ) انجام مي دهيم بي نهايت تمجيد مي كنند .

بلاشك احبائي الهي اطلاع دارند كه پس از صعود حضرت عبد البهاء در زمان حضرت ولي امر الله نه فقط طبقات اراضي بين مقام اعلي و كلني آلماني واقع در دامنه ي كوه كرمل توسعه پيدا كرد بلکه طبقه اي كه خود مقام اعلي در آن واقع است از طرف مشرق و مغرب نيز امتداد يافت ، چون تسطیح قسمتي از اين طبقه از لحاظ مهندسي اشكالات و مخارج زيادي توليد مي كرد و به اين سبب سال ها متروك مانده بود امسال حضرت ولي امر الله نظر به اينكه هر چه ساختمان اين قسمت به تعويق افتد مخارج آن به مراتب زيادتر خواهد شد دستور شروع ساختمان آن را فرمودند و اين قسمت چون تمام شود قريب ۲۵۰ متر مربع بر وسعت طبقه مقام اعلي به طرف مشرق خواهد افزود و اين افزايش مستلزم ساختن ديواري به ارتفاع نه متر خواهد بود كه بيش از ۲۵۰ متر مكعب سنگ در آن به كار خواهد رفت و اين نكته قابل توجه است كه سنگ هاي مزبور از محل خرابه هاي شهر قديمي حيفا كه براي تأسيسات جديد در دست تسطیح و عمران است به مقام اعلي حمل مي گردد و چون اين قسمت خاتمه يابد نفوسي كه به زيارت مقام اعلي

فائز مي شوند مي توانند از اين نقطه منظره كامل بنا را با لوحه طلائي اسم اعظم كه در زاويه شمال شرقي رواق واقع و از اشعه ي صبحگاهي آفتاب متلألؤ و جلوه گر است به نحو پيش بيني مي شود كه تسطیح و ساختمان اين قسمت در . جالب توجهي مشاهده نمايند . حدود يك ماه و نيم به انجام برسد و مخارج آن تقريباً به ۱۲۶۰۰ دلار بالغ گردد .

اکنون چون به علت ساختمان مقام اعلي تقرب به حول مقام در كوه كرمل براي عموم « مقدور نيست عده كساني كه به بهجي براي زيارت قصر و روضه حضرت بهاء مشرف مي شوند از نفوسي كه به باغ هاي حيفا مي روند بيشتر است چنانكه در موقع عيد فصح متجاوز از ۱۵۰۰ نفر منجمله پانصد نفر در يك روز از بهجي ديدن كردند . داخل روضه حضرت بهاء الله و قصر بهجي و همچنين بيت حضرت بهاء الله در عكا و قصر مزرعه در طرف سال » . گذشته بسيار تزيين يافته و براي زيارت زائرين آماده شده است

مدت شش ماه امر الله در ارض اقدس دچار شديدترين بحران ها بود و چنانچه تأييدات الهيه شامل حال نمي شد به عواقب وخيمي منجر مي گرديد بطوري كه احبائه الهي مستحضر شدند پس از صعود حضرت بهاء الله ناقص اكبر و اولاد خويشان و عده اي از طرفدارانش حول روضه مباركه مستقر گرديدند و پس از صعود جمال مبارك هر يك از فرزندان ذكور نسبت به قصري كه در آن صعود واقع شد بالوارثه سهيم شدند . در طي سنوات عدیده اين بناي مقدس كه مملو از آثار و خاطرات حيات مبارك است شاهد خصومت هاي شديد ناقضين نسبت به . مركز ميثاق بوده است

با مراجعه به تاريخ امر احبائه ملاحظه خواهند نمود كه در همان هنگام كه عرش مطهر حضرت بهاء الله جهت استقرار در روضه مباركه آماده مي شد ميرزا محمد علي خود را براي مخالفت با مركز ميثاق مهيا مي نمود پس از واقعه صعود با اينكه بيشتر سهام قصر متعلق به حضرت عيد البهاء بود ميرزا محمد علي و بستگانش تا سال ۱۹۳۲ در آن قصر سكونت داشتند و بديع الله براي اينكه جهت عمليات خائنه خود پولي تهيه كند سهم خود را از خانه پدري به رئيس پليس عكا فروخت پس از فوت اين شخص با تحمل زحمات فوق العاده با وجود اشكالات قانوني حضرت ولي امر الله مقدمات خريد سهم اصلي بديع الله را كه دو دانگ از كل بنا بود فراهم فرمودند . پسر ناقص اكبر موسوم

به موسی بهائی که در این موقع متصدی ثبت املاک عکا بود و از این قضیه اطلاع حاصل نموده بود نفوذ خود را به کار برده در آخرین لحظه موفق شد به وراثت رئیس پلیس فشار وارد آورد تا در نتیجه به جای آنکه دو دانگ ملک به اختیار امر در آید حضرت ولی امر الله فقط موفق به تحصیل یک دانگ آن گردیدند و یک دانگ باقی مانده به دست ناقضین افتاد و به نام آنان ثبت گردید .

قصر حضرت بهاء الله که از سال ۱۸۹۲ به این طرف در تصرف میرزا محمد علی و خانواده او « بود در حدود سال ۱۹۳۲ بر اثر عدم توجه سقف آن در شرف سقوط بود حضرت ولی امر الله چون این وضعیت را مطابق شئون قصر مسکونی جمال مبارک نمی دانستند و از طرفی مسئولیت تغییر آن به عهده ی احبای الهی بود بنابر این لزوم تعمیر قصر را به میرزا محمد علی گوشزد فرمودند میرزا محمد علی به عذر اینکه برای انجام این منظور وجهی در دست ندارد از اقدام به آن خودداری کرد ولی بنا به پیشنهاد حضرت ولی امر الله قبول نمود بنای مزبور را تخلیه کرده اجازه دهد احبای آن را تعمیر و به حال اولیه برگردانند و سپس به ساختمان « . مجاور که هنوز هم پسرش در آن سکونت دارد نقل مکان نمود

پس از اینکه قصر مبارک جلال و شکوه اولیه خود را باز یافت ( و این کلمه البته اغراق نیست زیرا قصر زیبای شرقی است که در قرن گذشته به وسیله یک نفر از متمولین مقیم عکا بنا شده ) و غرفات آن مفروش و مزین و دیوارهای آن به قفسه های کتاب و عکس های مربوط به عالم بهائی آراسته شد و الواح و توقیعات جمال مبارک به خط اصل در محفظه های آن قرار گرفت و اطاق شخصی حضرت بهاء الله به حال اولیه در آمد و اشیاء متبرکه آن حضرت در آن جای داده شد برحسب دعوت حضرت ولی امر الله حاکم انگلیسی عکا به معیت هیکل مبارک از قصر مزبور دیدن نمود و این امر سبب شد که حاکم از مندوب سامی تقاضا نماید که این محل را نیز مانند اعیان مقدسه و بیت مبارک در عکا جز و اماکن مقدسه بهائی محسوب و از مالیات معاف دارد و این عمل انجام گردید در نتیجه قصر مبارک از صورت بیت شخصی یکی از فرزندان حضرت بهاء الله به یک موزه و زیارتگاه بهائی تبدیل یافت و میرزا محمد علی دیگر نتوانست مراجعت کند

. و مجبور شد در همان خانه مجاور که محل سکونت خود قرار داده بود باقی بماند

در جنبه روضه مبارکه در سمت مشرق نیز دکان آهنگری وجود داشت که متعلق به یکی از ناقضین و محل کار او بود برطبق دستور هیکل مبارک دکان مزبور نیز خراب گردید و اصطبل قدیمی آن از میان برداشته شد و منظره مخروبه از صورت اولیه بیرون آمد و صاف و هموار گردید و بین دیوار باغ قصر و ابنیه حول روضه مبارکه باغچه ای احداث شد

با وجود این یک عمارت یک طبقه مشتمل بر پنج اطاق در قسمت جنوب باقی بود این عمارت « با آنکه از زمان حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء جزء املاک بهائی بشمار می رفت در قبالة « . جزو قصور مذکور و یک ششم آن به ناقضین تعلق داشت

در دسامبر گذشته نظر به اینکه سقف سه اطاق این عمارت خم شده و دیوارهای آن فروریخته بود و عمارت روز به روز بیشتر رو به خرابی می رفت و وضع خطرناکی پیدا کرده بود هیکل مبارک به خادم روضه مبارکه دستور فرمودند که آن را خراب کنند و هنگامی که خادم مشغول تخریب بنا بود پلیس رسید و به موجب حکمی که از محکمه حیفا ارائه داد مانع خرابی آن گردید این حکم بر اثر اعتراض ناقضین صادر شده بود که ادعا داشتند چون سهمی

در این عمارت دارند نباید بدون اجازه آنها اقدام به تخریب ساختمان شود نظر به اینکه از طرفی قسمتی از قصر بهجی یعنی ساختمان شمالی و چند اطاق قسمت شرقی در مقابل سهمی که به ناقضین تعلق داشت در اختیار ایشان بود و هیکل مبارک به هیچ وجه دخالتی در آن نمی فرمودند و از طرف دیگر کلیه اماکن متبرکه از سال ۱۸۹۲ یعنی پس از صعود جمال قدم در تحت تولیت مرکز امر الله بود باین جهت فی الحقیقه مانعی دیده نمی شد که به تخریب آن عمارت ویران مبادرت شود و اقدام در این امر سبب شد که عداوت و عناد ناقضین امر الله بار دیگر به تحریک و دسیسه مجد الدین بروز کرد ، مشار الیه قریب به صد سال دارد و در حال فلج در عمارت مجاور قصر ساکن است و محرک و مسبب اصلی این فساد دختر بدیع . الله یعنی زن بیوه موسی بهائی بود

باری بر حسب تقاضای ناقضین جلسه ای تشکیل گردید که در آن دو نفر از ایشان با

وکیل خود و دو نفر نماینده و وکیل هیکل مبارک نیز حضور بهم رسانیدند مقصود آن بود که سعی شود بدون مراجعه به محکمه راه حل مسالمت آمیزی اتخاذ شود اما از تشکیل این جلسه نتیجه ای حاصل نشد زیرا ناقضین مرتباً همان کلمات کهنه ای را تکرار می کردند که شصت سال قبل محمد علی در مقابل حضرت عبد البهاء عنوان می کرد و حاکی از نقض او نسبت به عهد و میثاق جمال اقدس ابهی بود با این حال تقاضاهائی کردند که هیکل مبارک با آنها موافقت فرمودند از جمله خواستند به ایشان اجازه داده شود تنها و در ساعات معینی به زیارت روضه مبارکه مشرف شوند و با وجود آنکه این امتیازات به آنها عنایت شد تصمیم گرفتند به محکمه مراجعه و قضیه را به طور غیر رسمی نزد قاضی محکمه طرح کنند . دوبار وکلای طرفین و متداعیین در دادگاه حضور بهم رسانیدند اما هر دفعه عناد ناقضین مخصوصاً تعصب و عداوت دختر بدیع الله مانع از حصول توافق شد فی الحقیقه معلوم گردید که تنها مقصود این زن آن است که این وضع به همین صورت ادامه پیدا کند یعنی می خواست قانوناً مانعی ایجاد کند که حضرت ولی امر الله نتوانند اقدام به تخریب بنا فرمایند و در ضمن موضوع نه بطور خصوصی در خارج از محکمه حل و فصل شود و نه در محکمه مطرح گردد و برای حصول به این مقصود یکی از زبردست ترین وکلای کشور را اختیار کرده و نهایت کوشش را در القاء شبهه به کار برده و قضایائی را که بعد از صعود حضرت بهاء الله اتفاق افتاده بود در نظر او نوعی دیگر جلوه داده بود بالاخره چون ناقضین با پیشنهاد هر راه حل منطقی مخالفت ورزیدند مبادرت به طرح دعوی در محکمه گردید

هر چند این عمارت نیمه خراب منظره نامطلوبی پیدا کرده بود و میل مبارک آن بود که هر چه زودتر این تل خاک از میان برداشته شود معذک موافقت فرمودند موضوع در اسرع اوقات مورد دادرسی قرار گیرد زیرا نه فقط از لحاظ مذهبی بلکه چون عمارت مزبور متجاوز از بیست سال در تصرف ایشان بوده و طبق قوانین این کشور حین عمل برای متصرف حقوقی ایجاد می نماید لذا به یقین مبین می دانستند که در هر صورت حکم محکمه به نفع امر خواهد بود

بنابراین موقعی که ناقضین به کمال جسارت تقاضا کردند ولی امر الله شخصاً در

محکمه حضور یابند هیکل مبارک به دولت مراجعه و متذکر گردیدند که موضوع به کلی از صلاحیت قضاوت دیوان کشور خارج است

در نتیجه سه نفر اعضاء هیئت بین المللی بهائی آقایان ریمی و جیگری و آیواس با اعضاء عالیرتبه وزارت امور خارجه و نخست وزیری و همچنین با دادستان کل کشور و معاون وزارت

ادیان ملاقات هائی به عمل آوردند و فوراً معلوم گردید که دولت کاملاً از این حقیقت آگاه است که جامعه بهائی در ظل قیادت حضرت ولی امر الله مجتمع و متحد بوده و هیکل مبارک یگانه امین و حافظ حقیقی اماکن مقدسه بهائی می باشند به این جهت دادستان کل کشور بر حسب دستوراتی که از وزارت ادیان دریافت نمود به رئیس دادگاه حیفاً اطلاع داد که به موجب قانون مورخ ۱۹۲۴ نظر به اینکه این قضیه جنبه مذهبی دارد در محکمه کشور قابل طرح نیست

وکیل ناقضین برخلاف انتظار عموم با تشبث به يك ایراد حقوقی حکم دادستان کل را معتبر ندانسته و به دیوان عالی مراجعه نمود و معنی این مراجعه در حقیقت این بود که طرف دعوی دیگر حضرت ولی امر الله نبوده بلکه دولت است در این موقع مجدداً ملاقات ها و مذاکراتی با اولیای امور به عمل آمد و شرحی که حضرت ولی امر الله شخصاً مرقوم فرموده بودند به نخست وزیر داده شد و اثر فوری بخشید . به این قرار که مشاور قضائی نخست وزیر با معاون وزارت ادیان و وکیل حضرت ولی امر الله و وکیل ناقضین ملاقات نموده برای حل قضیه تأکید شدید کرد و چون وکلای بهائی از ملاقات با وکلای ناقضین دیگر معذرت خواستند این بود که سه نفر ایادی امر الله به نمایندگی از طرف حضرت ولی امر الله در اطاقی و ناقضین در اطاق دیگر در عمارت وزارت ادیان حاضر شدند مباحث زیادی به عمل آمد که در طی آن وکیل ناقضین مرتباً از طرف دختر بدیع الله دعاوی بیشتری عرضه می کرد و وکیل حضرت ولی امر الله نیز کما فی السابق با مشورت اعضای هیئت بین المللی بهائی جواب رد به آنها می داد بالاخره نماینده نخست وزیر به آنها اطلاع داد که اگر بخواهند به دعاوی خود بیش از این ادامه دهند باید بدانند که طرف آنها دولت است و با این تفصیل اگر باز اصراری دارند مختارند در نتیجه قبول کردند که از طرح دعوی و محاکمه صرف نظر نمایند

از ماه دسامبر ۱۹۵۱ تا پایان ماه مه ۱۹۵۲ ناقضین موفق شدند که مانع اجرای منظور مبارک « گردند ، آنها که خود را بی بضاعت جلوه می دادند و مدعی بودند حقوقشان پایمال شده و نسبت به تخریب بنائی که سهم مختصری در آن داشتند معترض بودند مندرجاً حس عداوت و کینه خاصی از خود بروز دادند و مکشوف شد که با کمال جدیت و مهارت هدفی را تعقیب می کنند که ابداً ارتباطی با تخریب یا تجدید بنای مذکور ندارد بلکه مقصود اصلی آنها این است که برای راه یافتن به روضه مبارکه کلید خصوصی به دست آورده و بالنتیجه در تولیت روضه مبارکه شریک حضرت ولی امرالله گردند و یا اینکه در قصر بهجی چند اطاق به آنها واگذار شود تا محفظه آثار امر جداگانه برای خودشان در آنجا ترتیب دهند

اگر گفته شود تمام جریان این دعوی به صرف اراده الهیه صورت گرفت مبالغه و اغراق نیست نفوسی که در اینجا ناظر این جریان بودند به خوبی احساس می کردند که این امور من البدو الی الختم طوری منظم پیشرفت می کند که ممکن نبود احدی بتواند در آن دخالت و یا از آن کراراً وضع طوری بود که تصور می شد دعوی بلا تعقیب خواهد ماند یا اینکه در . جلوگیری کند خارج محکمه حل و فصل خواهد شد یا اینکه بلا فاصله پس از طرح در محکمه غیر وارد تشخیص داده می شود یا اینکه تا رسیدگی محکمه حکم منع تخریب مسکوت خواهد ماند یا اینکه اجازه تخریب که از طرف مأمورین صلاحیتدار صادر شده بود به موقع اجرا گذاشته خواهد شد ولی باز در وهله آخر وضع دگرگون می شد و جریان نحوی ادامه می یافت و پیوسته بر اهمیت آن می افزود و با مقامات عالی تر احاطه می گشت تا اینکه به شخص نخست وزیر مراجعه شد . فی الحقیقه این دعوی شبیه ابر تیره ای بود که هنگام باریدن سیل سهمگینی بر سر خود مسببین یعنی ناقضین امر که مدت شصت سال به مخالفت تعالیم حضرت بهاء الله و به ضدیت مبین منصوص و الواح وصایا و ولی امر محبوبش قیام کرده بودند به شدت نازل

» . گشت

هنگامی که سه نفر اعضاء هیئت بین المللی بهائی از وزارت ادیان خارج می شدند جواز « تخریب فوری بنای مذکور در فوق را در دست داشتند و چهل و هشت ساعت بعد

از مراجعت آنان دیگر اثری از بنای مخروب دیده نمی شد چه که خدام و کارگران عرب به کمک زائرین بهائی در نهایت شوق و شغف سنگ آن را از محوطه روضه مبارکه به خارج حمل کرده بودند سپس هیکل مبارک شخصاً برای سرکشی به امور به بهجی تشریف آوردند و مدخل جدید مجللی برای صحن مقدس روضه مبارکه ایجاد و در محل عمارت مخروبه سابق در جلو قصر باغ وسیعی احداث فرمودند و باغ را با اشجار سرو و گلدان ها و اشیاء تزیینی از جنس مرمر سفید ایتالیا و پایه های چراغ برق آرایش و پیاده روها را با سنگ ریزه مفروش و حاشیه ها را گلکاری فرمودند بطوری که کلیه این اقدامات در ظرف یک هفته انجام گرفت و . . . » برای احتفال لیله صعود جمال مبارک حاضر و مهیا گردید

نظر به اینکه وجود این ویرانه در جوار روضه مبارکه بیش از این قابل تحمل نبود یک روز که حضرت ولی امر الله از بهجی مراجعت می فرمودند به خدام روضه مبارکه دستور دادند چند عمه بیاورند و این بنای مخروبه را از میان بردارند میل مبارک این بود که مدخل باشکوهی در انتهای باغ متصل به روضه مبارکه ایجاد گردد زیرا در این مدت شصت سال هیچ گونه راهی از طریق این باغ وجود نداشت . اگر این اشاره مبارک نبود ناقضین بار دیگر این طور دچار شکست نمی شدند و بسیاری از مزایائی را که برای تشریف روضه مبارکه داشتند از دست نمی دادند

فی الحقیقه این جریانات سبب شد که امر الله به نحوی خارق العاده به ادارات دولتی معرفی گردد به طوری که مقامات مربوطه دانستند که مقام و موقعیت امر چیست و ریاست آن با کیست و چه نقشه هائی برای آینده در نظر داشته و تاکنون چه اقداماتی به عمل آورده است . در واقع می توان گفت که تا ماه دسامبر گذشته هیئت بین المللی بهائی در نظر دولت غیر معروف بود ولی در نتیجه عملیات اعداء روابط متینه به وجود آمد

یکی از وقایع مهمه سال گذشته اینکه هجده قطعه دیگر از اراضی کوه کرمل در جوار مراقد « پر انوار حضرت ورقه مبارکه علیاوم حضرت عبد البهاء و حضرت غصن الله الاطهر خریداری گردید خلاصه پس از مذاکراتی که با دولت به عمل آمد و بیش از یک سال به طول انجامید هجده قطعه اراضی به مبلغ ۱۱۸۰۰۰ دلار خریداری و در آوریل

. به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان امریکا و کانادا در فلسطین منتقل گردید 1952

علاوه بر این هجده قطعه که جمع مساحت آن بالغ بر شانزده جریب ( ایکر ) است حضرت ولی امر الله ضمناً موفق گردیدند نصفه باقی مانده یک قطعه زمین بیاضی را که مقابل مسافرخانه احبای غرب و بیت مبارک حضرت عبد البهاء واقع است به مبلغ ۱۶۰۰۰ دلار خریداری نمایند خریداری اراضی مزبور به این قیمت تا حد زیادی مرهون وساطت شهردار حیفا بوده زیرا قیمت اصلی آن خیلی بیش از این میزان بوده است و چون به جناب ایشان اطمینان داده شد که اراضی مزبور به باغی تبدیل خواهد شد به دولت توضیح و تأکید کرد که در . . . موضوع قیمت جهت بهائیان تخفیف قائل شوند

روابط حکومت با حضرت ولی امر الله و هیئت بین المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسائی امر در ارض اقدس

موفقیت هائی حاصل گردیده است . هدایائی که برای روضه مبارکه و مقام اعلی و مزرعه و بیت حضرت بهاءالله در عکا و باغ های جبل کرمل می رسید سابقاً از طرف اولیای امور از رسم دولتی معاف بود اکنون نیز چند ماهی است که این معافیت شامل کلیه اشیاء دیگری نیز گردیده است که به اسم مسافرخانه شرقی و غربی و بیت مبارک واصل می گردد . بعلاوه حکومت با حسن نظر و روح همکاری نسبت به مصالح ساختمانی مقام اعلی و هدایائی که از خارج برای اماکن متبرکه واصل می گردید و عوارض سنگینی به آن تعلق می گرفت تخفیف قائل شده است .

علاوه بر ملاقات بسیار جالبی که میسیس کالینز و مستر آیواس اعضای فعلی هیئت بین المللی بهائی در خلال تابستان گذشته به سمت عضو هیئت نمایندگی محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا از آقای نخست وزیر در امریکا به عمل آوردند ملاقات های دیگری نیز از طرف اعضای هیئت و همچنین از طرف آقای لورانس هونز با مأمورین عالیرتبه به عمل آمده است .

این مسئله بسیار جالب توجه مهم است که هر قدر اشخاص در دوائر دولتی مقامشان بالاتر است حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به امر بیشتر است به همین طریق مقامات عالیه در انجام امور نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از

(1) . « . . . کمک مضایقه نمی نمایند

- شوقی افندی ، دو سال بعد ، در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴ ، در نامه ای خطاب به محفل ملی 5 : بهائیان ایران چنین نوشت

با قلمی طافع از شکرانه و سرور بشارت می دهم که مقارن لیله صعود حضرت عبدالبهاء « برحسب توصیه شهردار حیفا وزیر مالیه ی حکومت اسرائیل قراردادی امضاء نمود که به موجب متر مربع متعلق به خواهر فرید خصم لدود مرکز عهد و 1300 آن از قطعه زمینی به مساحت میثاق الهی خلع ید فوری به عمل آید . این اقدام تاریخی مقدمه آن است که به زودی سند مالکیت زمین مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه بهائی که حال مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می باشد انتقال یابد .

این ناقض عهد و میثاق الهی با نهایت سرسختی و حرص و لجاجت در بدو امر از فروش زمین مذکور جداً امتناع ورزید و سپس مبلغ فوق العاده گزافی در قبال واگذاری آن خواستار گردید و بدین ترتیب متجاوز از سی سال در راه تملک زمینی که از حیث وسعت محدود ولی در بین موقوفات وسیعه بهائی در قلب جبل کرمل موقعیت خاصی را حائز است مانع بزرگی ایجاد این زمین در جوار مقام اقدس اعلی و مشرف بر مرقد حضرت ورقه علیا و متصل به . نمود مراقب حضرت غصن اطهر و ام حضرت عبدالبهاء می باشد و به علت اینکه تعمداً از عمران و نگاهداری آن خودداری نموده بودند به وضع نامطلوبی افتاده و در انظار نفوسی که برای زیارت و تماشای حدائق زیبای مقام اعلی دومین بقعه مقدس عالم بهائی می آیند منظره زشت و ناموزونی ایجاد می نماید .

در اثر تملک زمین مزبور می توان اکنون محل ساختمان دارالاثار بین المللی بهائی را تعیین و به پی ریزی و ارتفاع بنا که نقشه آن توسط میس ریمی ایادی امر الله و رئیس هیئت بین المللی بهائی تهیه و طرح گردیده مبادرت نمود . این مشروع که یکی از اهداف مهمه نقشه ده ساله به شمار می رود محفظه ی ابدی و مجللی است که آثار کثیر و گرانبهای دو

مؤسس مقدس ديانت بهائي و همچنين مثل اعلاي آئين الهي و گروه مجاهدان و اولياء و . . . شهدي اين امر نازنين در آن نگاهداري خواهد شد

اين اقدامات و مشروعات خطيره حتمي الحصول در تاريخ روحاني بشر بي نظير و با دو امر مهم يکي تأسيس صلح اصغر در خارج از عالم بهائي و ديگري تکامل مؤسسات ملي و محلي در داخل امر مقارن خواهد بود و در عصر ذهبي دور بهائي به سبب ارتفاع علم صلح اعظم و تشکيل مرکز جليل الشان جهاني مؤسسات اداري نظم بديع حضرت بهاء الله به اعلي درجه عظمت و کمال خواهد رسيد .

تأسيس اين مقرر حکومت آتي جهاني بهائي مبشر ظهور سلطنت و سيطره ي شارع مقدس اين آئين نازنين و استقرار ملکوت اب آسماني در بسيط فير است که حضرت مسيح کراراً به آن . . . بشارت و وعده فرموده است

پيام فوق را به ايادي امر الله و اعضاي محافل روحانيه مليه در سراسر عالم بهائي ابلاغ نمائيد . »

(1) . امضاء مبارك شوقي

## ت : احداث مرکز جهاني بهائيان ، با سرمايه امريکائي ها و حمايت صهيونيسم/2

همزمان با تحکيم مناسبات بهائيت و صهيونيسم و کوشش براي طرد همه بازماندگان خانواده اغصان و افنان که حاضر به تبعيت از شوقي افندي نبودند ، احداث و باز سازي « مقام اعلي » ، مقابر علي محمد شيرازي ، ميرزا حسينعلي ، عباس افندي و . . . مورد توجه بسيار خاص شوقي افندي قرار گرفت .

نظر شوقي در اجراي طرح مذکور ، معطوف به ايجاد تاسيساتي بود که در شهر و کشور بتواند ، به عنوان يکي از بزرگترين معابد مذهبي پيروان مذاهب موجود در اسرائيل جلوه آرائي کند . و از اين طريق بزرگي بهائيت را به اهالي و اروپائي ها و امريکائي هاي ظاهريين که به ديدن اسرائيل سفر مي کنند ، نشان دهد .

. بي شك در اين راه ، حمايت صهيونيسم و سرمايه هنگفتي مورد نیاز بود

از مطالعه مکاتبات و تلگرافات متعدد بهائيان بين اسرائيل و ايران به خوبي معلوم مي شود که صهيونيسم از اين بيان و استدلال بهائيان متقاعد شده بود که با احداث مرکز بزرگ جهاني ، قلوب بهائيان متوجه اسرائيل خواهد شد و همين امر ، نتايج سياسي مهمي مبتني بر توجه ! مردم به کشور اسرائيل به بار خواهد آورد



از این رو چنانچه در مصادر رسمی مذکور معلوم و مشخص است ، شوقی افندی کشور  
! « اسرائیل را به عنوان « قلب العالم » تلقی کرده و سرزمینش را « ارض اقدس

جهت آشنایی به گوشه ای روشنگر از این مناسبات متقابل ، ذیلا مدارکی را به استحضار  
پژوهندگان محترم رسانیده و از احداث مرکز جهانی بهائیان ، با سرمایه امریکائی ها و حمایت  
. صهیونیسم ، تا حد ممکن و مقتضی ، پرده برمی داریم

- شوقی افندی ، پس از تشکیل کشور اسرائیل تلگرافی در تاریخ هفتم جولای ۱۹۵۰ م ، از 1  
طریق محفل ملی بهائیان آمریکا ، به محفل ملی بهائیان ایران ارسال داشت . در این تلگراف  
: طولانی چنین می خوانیم

#### A Message from the Guardian to all Believers

Ammounce ( to ) believers, through all National Assemblies, termination initial stage  
( of ) construction ( of ) domed structure designed ( to ) embellish ( and ) preserve ( the )  
Bab's sepulchre ( on ) Mount Carmel .

( The ) two - year enterprise ia unched ( on the ) eve ( of the ) gravest turmoil  
rocking ( the ) Holy Land ( in ) modern times, involving ( the ) expenditure ( of a )  
quarter ( of a ) million dollars, necessitating ( the ) transportation ( and ) placing ( of )  
almost eight hundred tons ( of ) stone ( and ) marble mosaic, ( was )  
consummated ( on the ) eve ( of the ) Centenary ( of ) High martyrdom ( My ) soul ( is )  
thrilled ( in ) contemplation ( of the ) rising edifice, ( the ) beauty ( of )

its design, ( the ) majesty ( of its ) proparitions, ( the ) loveliness ( of its )  
surroundins, ( the ) historic associations ( of the ) site it occupies, ( the ) ascredness  
( of the ) Sanctuary it envelops, ( the ) transcendent holiness ( of the ) Treasure it  
enshrines .

My gratitude ( is ) deepened ( by the ) miraculous recovery ( of ) its gifted architect,  
Sutherland Maxwall, ( whose ) illness ( was ) pronounced hopeless ( by ) physicians  
( I ) acknowledge ( the ) valuable servise rendered ( by ) Ugo Giachery, through ( his )  
supervision ( of the ) work ( of ) shipment ( of ) consignments ( to ) Haifa .

( The ) hour ( is ) ripe ( to ) undertake ( the ) preliminaries ( for the ) erection ( of )  
the ) octagonal first unit ( of the ) superstructure, another milestone ( in the )  
process set ( in ) motion sixty years ago ( by ) Baha'u'llah's visit ( to ) Mount Carmel  
. This process which gathered momentum through ( the ) transportation ( of ) His  
Holiness, ( the ) Bab's remains ( to the ) Holy Land after fifty years, concealment,  
through ( the ) erection ( of the ) sanctuary ( by ) 'Abdu'l - Baha ( in the ) darkest  
years ( of His ) Ministry, through ( the ) entombment ( of the ) remains by Him ( on  
the ) morrow ( of His ) forty year incarceration, through ( the ) commencement ( of  
the ) construction ( of the ) araade ( on the ) fortieth anniversary ( of the )  
interment ( of the ) Holy Dust, through ( the ) termination ( of the ) parapet ( on the )  
eve ( of the ) Centenary ( of the ) Bab's martyrdom, must be accelerated through (

the ) erection ( of the ) dome, attaining consummation through ( the ) emergence ( of the )

694

institutions ( of the ) world administrative center ( of the ) Faith ( on the ) vicinity ( of ) its world spiritual Center, signa eizing ( the ) sailing ( of the ) Divine Ark ( on ) God's Mountain, prophesied ( in the ) Tablet ( of ) Carmel .

( I ) appeal ( to ) entire body ( of ) believers ( to ) seize ( this ) priceless opportunity ( to ) stimulate ( the ) unfoldmet ( of ) this process through generous, sustained contributions ( for the ) furtherance ( of an ) enterprise transcending any national institution whether Hazira or Mashriqu'l - Adhkar, reared ( in the ) past or ( in ) process ( of ) construction . ( the ) hour ( is ) propitious, particularly during ( the ) three year interval separating ( the ) Centennials ( of the ) Bab's martyrdom ( and the ) birth ( of ) Baha'u'llah's Mission, coinciding ( with the ) hundredth anniversary ( of the ) greatest holocaust ( in the ) history ( of the ) Faith, ( to ) repay part ( of the ) infinite debt ( of ) gratiude owed its martyrs, through hastening ( the ) conclusion ( of the ) holiest enterprise since ( the ) dawn ( of the ) Revelation, interwoven ( with the ) ministeries ( of ) Baha'u'llah, ( and ) 'Abdu'l - Baha, linking ( the ) Heroic ( and ) Formative Ages ( of the ) Baha'i Dispensation, cementing ( the ) ties binding ( the ) communities ( of the ) East ( and ) West ( with the ) World . Center ( of the ) Faith ( and ) shedding imperishable Iustre ( on the ) first ( and ) second centuries ( of the ) Baha'i Era, which posterity will hail ( as the ) most befitting tribute ( to the ) One Who made ( the ) most precious sacrifi ( for the ) sake ( of the ) most sublime Faith ( in ) mankind's spiritual history . ( signed ) SHOGHI

695

: و اینک متن ترجمه ی رسمی بهائیان از تلگراف شوقی

به وسیله محافل روحانیه ی ملیه به عموم یاران ابلاغ نمائید که ساختمان مرحله ابتدائی « مقام اعلی خاتمه یافت این بنیان که بر فراز آن گنبدی نصب خواهد شد سبب تزیین و حفاظت . مرقد مطهر حضرت باب بر صفحه جبل کرمل خواهد بود

در حینی که اراضی مقدسه از شدیدترین اضطرابات قرون اخیره متزلزل بود مشروع دوساله ای که مخارج آن به ربع میلیون دلار بالغ و حمل و نصب قریب هشتصد تن سنگ مرمر . و موزائیک را ایجاب می کرد مقارن با حلول صدمین سال شهادت آن حضرت پایان یافت

تعمق و تفکر درباره ارتفاع این بنا و زیبایی طرح و نقشه و تناسب ابعاد و منظره دلپذیر اطراف و جوانب آن و مناسبات و سوابق تاریخی محل و موقعیت و مرقد مطهری که در بر دارد در علو . مقام گوهر گرانبهائی که در آن نهفته است روح و روان را به اهتزاز می آورد

شفای معجزه آسای سودرلند ماکسول مهندس و معمار عالی مقام آن که اطباء از معالجه او اظهار یأس می کردند سبب مزید شکرانه گردید و نیز از خدمات ذی قیمت یوگرگیاچری که نظارت بر عمل حمل و نقل محمولات به حیفا داشته تقدیر می گردد

اکنون موقع آن رسیده است که مقدمات ارتفاع بنای هشت ضلعي که قسمت اول ساختمان فوقانی مقام اعلي را تشکیل مي دهد فراهم شود و این خود مرحله دیگر از اقداماتی است که بر اثر نزول اجلال حضرت بهاء الله به کوه کرمل در شصت سال پیش شروع شده بود ، پیشرفت این مشروع به این نحو جریان یافت که عرش حضرت اعلي پس از پنجاه سال اختفا به ارض اقدس انتقال یافت و مقام اعلي در اظلم ایام دوره میثاق به دست حضرت عبد البهاء مرتفع گردید و رمس مطهر پس از چهل سال محبوسیت مرکز میثاق به ایادی مبارک در مرقد منور قرار گرفت و ساختمان ایوان مقام اعلي چهل سال بعد از استقرار عرش آغاز گشت و بنای طارمی حول ایوان قبل از حلول صدمین سال شهادت حضرت اعلي پایان یافت و پیشرفت این مشروع باید به وسیله ارتفاع قبه تسریع گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود که مؤسسات مرکز اداری امر الله در جوار

مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمل اخبار گردیده است سفینه الله در جبل . الرب به حرکت آید

از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مغتنم شمرده به وسیله تقدیم تبرعات مستمر به کمال فتوت در این سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید این مشروع بر کلیه مؤسسات ملی اعم از حظيرة القدس و یا مشرق الاذکار که در گذشته مرتفع گشته و یا حال در دست ساختمان است تفوق دارد . در این اوقات مخصوصاً در این سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب و اظهار امر خفي حضرت بهاء الله که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعات خونین و قربانی ها در تاریخ امر الله می باشد شایسته چنان است که با تسریع در اتمام این مشروع مقدس جزئی از دیون لانهایه خود را به پاس حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمائیم

ارتفاع مقام اعلي مقدسترین مشروعی است که در آغاز ظهور با دوره حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولي و تکوین امر بهائی را به هم متصل و روابط جامعه های بهائی شرق و غرب را با مرکز جهانی امر الله تحکیم می نماید و مایه افتخار ابدی قرن اول و دوم مشعشع بهائی بوده و در مستقبل ایام به منزله اعظم تجلیل به آستان ذات مقدسی خواهد بود که بزرگترین فداکاری را در سبیل آئین امنع اقدس الهی در تاریخ روحانی جامعه انسانی نموده است

(1) . « امضاء شوقی

: - تلگرامی دیگر 2

Announce friends East West following Furnishing Mazraeh, completion restoration historic house Baha'u'llah Acre, scene prolonged afflictions sustained Founder Faith, as well as supreme crisis suffered 'Abdu'l-Baha hands Covenant - breakers . Greatly enhanced interantional endowments Holy Land in twin cities Acre Haifa, now include twin Holy Shrines situated plain

. مجله : « اخبار امری » ، ارگان محفل بهائیان ، ایران ، شماره ۴ ، مرداد ، ۱۳۳۹ . 1

Acre slope Mount Carmel : twin mansions Raji Mazraeh, twin historic houses inhabited Baha'u'llah 'Abdu'l-Baha : twin international archives adjoining Bab's constructed Oriental Occidental pilgrims, twin gardens Ridwan Firdows, associated memory Author Baha'i Dispensation .

Greatly welcome assistance newly - formed International Council, particularly its president, Mason Remey, and Vice-President, Amelia Collins, through contact authorities designed spread fame, consolidate foundations widen scope influence emanating twin spiritual administrative World Centers permanently fixed Holy Land constituting midmost heart entire planet . ( signed ) SHOGHI

: ترجمه رسمی نامه

: به یاران شرق و غرب مراتب ذیل را ابلاغ نمائید «

قصر مزرعه مفروش و آماده می گردد و بیت تاریخی حضرت بهاء الله در عکا تعمیر و به صورت اولیه در آمده است این بیتی است که حضرت بهاء الله در آن مدتی مدید بلایای عذیده تحمل فرمودند و حضرت عبد البهاء از طرف ناقضین امر الله به اشد صدمات مبتلا شدند . موقوفات بین المللی بهائی در اراضی مقدسه در دو شهر عکا و حیفا توسعه زیادی یافته و حال شامل اماکن ذیل است :

روضه مبارکه در مرج عکا و مقام اعلی در دامنه جبل کرمل و دو قصر بهجی و مزرعه و دو بیت تاریخی محل سکونت حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء و در محفظه آثار بین المللی یکی در مجاورت مقام اعلی و دیگری در جوار مرقد حضرت ورقه علیا و دو مسافرخانه مخصوص زائرین شرق و غرب و دو باغ رضوان و فرودس که خاطراتی از ایام حیات شارع آئین مقدس را در بر دارد.

از مساعدت شورای بین المللی جدید التأسیس خصوصاً رئیس آن جناب میس ریم ( امریکائی ) و معاون آن امة الله امیلیا کالینز سرور موفور حاصل

این شوری عهده دار ارتباط با اولیای امور است تا دایره نفوذ دو مرکز روحانی و

اداری امر الله که مقر دائمی آن در ارض اقدس قلب العالم است توسعه یابد و بنیانش (1) . « مستحکم و صیت بزرگواریش منتشر گردد

- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۱ ، به محفل ملی بهائیان امریکا 3 صادر کرده است :

Emergence ( of ) independent sovereign state ( in ) Holy Land, synchronizing ( with the ) rise ( and ) consolidation ( of the ) Administrative Center ( of the ) World Faith ( of ) Baha'u'llah of which ( the ) establishment ( of the ) International Baha'i Council ( and the ) construction ( of the ) superstructure ( of the ) Bab's Sepulchre constitute ( the ) initial major evidences, as well as ( the ) protected acquisition ( of ) extensive properties ( in ) close neighborhood ( of the ) Most Holy Tomb ( of ) Baha and ( the ) precincts ( of the ) Shrine ( on ) Mount Carmel, Haifa, essential ( to ) their preservation, resulting ( from ) far-reaching changes ( in the ) newly-

established State, demand henceforth reorientation ( and ) necessitate increasing financial support by Baha'i National Communities ( of ) East ( and ) West, through curtailment ( of ) national ( and ) local budgets . ( The ) extent ( of ) appropriations ( from ) national ( and ) local budgets ( of ) communities ( in ) both hemispheres ( is ) regarded ( as a ) spritual obligation ( and ) left ( to the ) discretion ( of the ) elected representutives ( of ) believers . Moreover, participation ( of ) individual believers, through contributions directly transmited ( to the ) Holy Land ( are ) imperative and beyond ( the ) seone ( of the )

---

مجله : « اخبار امري » ، ارگان رسمي محفل ملي بهائيان ، ايران ، شماره ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ . 1 .  
بهمن - اسفند ، فروردین ۱۳۳۰

jurisdiction ( of ) National ( and ) local Assemblies . Upon ( the ) response ( of the ) privileged builders ( of the ) World Order ( of ) Baha'u'llah depends ( the ) nature ( and the ) rapidity ( of the ) evolution ( of the ) World Administrative Center designed ( to ) culminate ( in the ) erection ( of the ) last unit crowning ( the ) structure ( of the ) embryonic World Order ( of ) Baha'u'llah .

( Our ) distinguished co-worker, millie Collins, Vice-Chairman ( of the ) International Council ( is ) acquainting you ( With the ) pressing problems ( of the ) projected ( in the ) Holy Land ( for the ) furtherance ( of ) supreme, momentous, highly meritorious objectives . Communicate ( this ) message ( to ) all National Assemblies . ( signed ) SHOGHI

: مضمون بيان مبارك به فارسي چنين است

پيدايش دولت مستقلي در ارض اقدس ( اسرائيل ) و تمرکز و تحکيم امور اداري آئين جهان « آري حضرت بهاء الله که اولين علائم و آثار آن تشکيل شوراي بين المللي بهائي و ساختمان مقام اعلي است و لزوم توسعه اراضي اطراف روضه مبارکه جمال ابهي و مقام اعلي در کوه کرمل که براي حفظ آن بقاع متبرکه لازم است و اکنون بر اثر تغييرات عمده در دولت جديد التأسيس تملك آن ميسر گرديده مستلزم قيام جديد و مساعدت مالي به وسيله تقليل بودجه هاي ملي و محلي از طرف جامعه هاي بهائيان شرق و غرب است اختصاص وجوه از بودجه هاي ملي و محلي جامعه هاي بهائي در شرق و غرب عالم فريضة اي است روحاني و ميزان آن بسته به نظر نمايندگان منتخب جامعه است بعلاوه شرکت افراد احباء در تقديم و ارسال اعانات به طور مستقيم به ارض اقدس امري لازم و ضروري و خارج از حدود وظائف محافل ملي و محلي است .

سرعت و نحوه تکامل مرکز بين المللي اداري بهائي که به ارتفاع آخرين قسمت بنیان نظم جنيني حضرت بهاء الله منتهي و مکمل مي گردد موكول به همت و اقدام بانيان

. برگزیده نظام بدیع حضرت بهاء الله است

امه الله ميلي كالينز همكار ارجمند و نايب رئيس شوراي بين المللي مشكلات خطيره كنوني طرح قراردادهاي را كه در دست تنظيم است به اطلاع شما خواهند رسانيد . منظور از اين قراردادها آن است كه مشروعاتي كه در ارض اقدس ( اسرائيل ) براي حصول هدف هاي جليل و مهم آغاز گرديده تسريع شود .

(1) . « اين پيام را به عموم محافل مليه ابلاغ نمائيد شوقي

- صورت تلگراف شوقي افندي كه در تاريخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱ م ، به محفل ملي بهائيان 4 : امريكا صادر کرده است

به محافل روحانيه مليه در عالم بهائي اعلان نمائيد كه بر اثر مذاكرات دقيق و طولاني با « وزارت دارائي و وزارت امور ديني و اداره شهرداري حيفا با اصل خريد اراضي به مساحت تقريبي بيست و دو هزار متر مربع به قيمت تقريبي يكصد و هجده هزار دلار كه در دامنه جبل كرمل و بر نقطه اي مشرف بر مقام حضرت ورقه عليا و حواشي سمت شرقي مقام مقدس اعلي واقع است موافقت حاصل شد .

خريد و تملك اراضي اين جبل مقدس از قلب جبل تا خط الرأس موجب حفظ و صيانت حواشي مقام مقدس اعلي كه در حال ساختمان است مي باشد و اساس بناي نظم اداري بهائي را كه در مركز بين المللي آئين الهي در ارض اقدس در حال تكوين و نمو است وسعت خواهد داد و ممكن است سبب شود كه اوليائي كشوري از نقشه ايجاد شاهراه اصلي كه در صورت ساختمان از املاك و موقوفات بين المللي بهائي به طور مورب عبور خواهد نمود صرفنظر نمايد و براي ادامه و توسعه طبقات مختلفه باعچه هاي مقام مقدس اعلي كه بالاخره از پائين تا . قله اين جبل مقدس احداث مي شود تسهيلاي فراهم خواهد نمود

در نظر دارم كه قسمتي از اسناد مالكي اراضي مزبور را به شعبه محافل روحانيه مليه امريكا و هندوستان در كشور اسرائيل انتقال دهم و بقيه را جهت انتقال به ساير

---

. مجله : « اخبار امري » ، ارگان رسمي بهائيان ، ايران ، شماره ۳ ، تير ۱۳۳۰ . 1

. محافل مليه پس از تأسيس و ثبت شعبه خود در ارض اقدس نگاه دارم

(1) . « امضاي مبارك شوقي

- صورت تلگراف شوقي افندي كه در تاريخ ۳ آوريل ۱۹۵۲ م ، به محفل ملي بهائيان امريكا 5 : صادر کرده است

به محافل مليه شرق و غرب بشارت دهيد كه تشريفات نهائي قرار داد خريد هجده قطعه « زمين به مساحت تقريبي شش جريب ( ايكر ) در مجاورت مقام اعلي در مقابل پرداخت يكصد و هجده هزار دلار با مقامات دولت اسرائيل انجام گرديد . جريان تاريخي تأسيس موقوفات بين المللي بهائي در كوه كرمل كه مدت پنجاه سال از بدو ظهور امر الله به ناچار معوق مانده بود پس از صعود حضرت بهاء الله با خريد عده ي محدودي قطعات اراضي در حول محل جديد مقام اعلي در قلب جبل الرب در دوره مركز ميثاق آغاز گرديد و اين جريان بعد از صعود حضرت عبد البهاء با خريد اراضي وسيعه اي كه هجوم بي سابقه مهاجرين به اراضي مقدسه ايجاب مي كرد به سرعت پيشرفت نمود و اکنون با معامله اخير مساحت كلي موقوفات در دامنه كوه

کرملاً تقریباً « بالغ بر پنجاه جریب » ( ایگر ) می گردد . در این جا لازم می دانم از مساعی خستگی ناپذیر آقای لارنس هانس که پس از افتتاح باب زیارت اولین زائر غربی بوده و موجبات تسریع انجام مذاکرات را با مقامات مربوطه ارض اقدس با کمال موفقیت فراهم کرده تقدیر نمایم .

( ۲ ) . « امضاء شوقی

- ترجمه رسمی صورت تلگراف شوقی ، که در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۵۳ م ، به کلیه محافل 6 : بهائیان صادر کرده است

به محافل ملیه در سراسر عالم بهائی بشارت دهید که نصب کلیه قطعات مذهب گنبد مقام « اعلی خاتمه یافته و تزیینات رأس گنبد نیز اتمام پذیرفته است . آخرین قطعات احجار تاج در حول قاعده گنبد نصب گردیده و بدین ترتیب استقرار سنگ های قسمت فوقانی بنای مقدس قالب های داخل گنبد برداشته شده و قاب های . پایان یافته است

مجله : « اخبار امری » ، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان ، ایران ، شماره ۱ ، اردیبهشت ۱۳۳۱ .

مجله : « اخبار امری » ، ارگان رسمی محفل بهائیان ، ایران ، اردیبهشت ۱۳۳۱ . 2

پنجره های قسمت استوائی شکل منصوب گشته است و نیز نصب قاب های پنجره های قسمت هشت ضلعی و گچ کاری داخل گنبد در شرف اتمام و کابل کشی جهت روشنائی این بنای رفیع انجام یافته است . ارتفاع این بنیان الهی در آفاق وانفس ظاهر و پدیدار گشته و حال در این دو سنه اخیر که پایان این قرن پرانوار سرمدی الاثار است ملاحظه نمائید که چند الله و راکبین سفینه الله و ثابتین بر عهدالله و مروجین شریعت الله و ناشرین نجات الله و حامیان دین الله و مؤسسین نظم بهاء الله روحی لقیامهم الفداء چه قیامی نموده اند و به چه فتح و ظفیری در افطار جهان نائل گشته اند قیام و ظفیری که فی الحقیقه مسک الختام این قرن جلیل است یاران جمال ابهی . وفاء لمولاهم و خالصاً لوجهه و منطقاً عن دونه و ابراراً لقدرته و اشتهاراً لدینه

به یاد این بلایا و رزایا که در نخستین عصر دور اول کور مقدس بر مؤسسین آئین یزدان باریده و به پاس مواهب الهیه و تأییدات متتابعه که در مدت صد سال بل ازید شامل جامعه اهل بهاء گشته و به شکرانه ی حفظ و صیانت الهیه که از بدو ظهور امر الهی الی یومنا هذا در قطعات خمسه عالم با وجود انقلابات شدید و اختلافات متزایده و محاربات متتابعه بین ملل و امم نصیب بندگان امم اعظم گشته و تمهیداً لجهادهم الکبیر الاکبر فیضی عاشقانه نموده و سمنند همت را در میادین خدمت چنان چولی داده که ندای واطوبی واطوبی از سکان رفیق ابهی مرتفع و هناك احسینتم احسنتم یا اهل البهء و اصحاب الوفاء از ذروه علیا متتابع و متواصل فاتحه این قرن اعزاتم و میلاد این سر مصادف با بلاء ادهم و ظلمات مدلهم و ختامش مقارن ( ۱ ) . « . . . بافتح و ظفر اعظم در سراسر عالم

- ابلاغیه مبارک که توسط ایادی امر الله لروی آیواس طی مرقومه مورخه ۱ ژوئن ۱۹۵۴ به 7 : محفل روحانی ملی بهائیان ایران صادر گردیده است

! یاران عزیز بهائی «

حضرت ولي امر الله به اين عبد دستور فرموده اند اين بشارت را به آن محفل ابلاغ

---

مجله : « اخبار امري » ، ارگان رسمي محفل ملي بهائيان ، ايران ، شماره ۵ ، شهريور . 1  
۱۳۳۳ .

---

703

نمايم مذاكراتي كه هيكل مبارك از چندي قبل براي ابتياع قطعه زمين واقعه در رأس كرمل . بالاي مقام اعلي شروع فرموده بودند قريب به اختتام است

حضرت ولي امر الله در نظر دارند اين اراضي را به نام شعبه محفل روحاني ملي بهائيان ايران . در كشور اسرائيل ثبت نمايند

بطوري كه اطلاع داريد از پاي كوه كرمل تا مقام اعلي نه طبقه ساخته شده است كه مستقيماً در امتداد خيابان كرمل قرار گرفته است قطعه زميني كه اکنون در شرف ابتياع است درست در رأس كرمل در امتداد خيابان مزبور واقع شده و تملك آن سبب خواهد شد كه در آتیه . احدي نتواند مبادرت به ساختمان فوق بناي مقام اعلي بنمايد

حال كه اين امر در شرف اتمام است ميل مبارك آن است كه اين بشارت هر چه زودتر به آن محفل ابلاغ گردد .

به مجرد اينكه ابتياع اراضي خاتمه يافت و اسناد رسمي درياف گرديد حضرت ولي امر الله . اسناد را براي ضبط در آرشيو آن محفل ارسال خواهند فرمود

(1) . « با تحيات قلبيه معاون منشي لروي آيواس

- پس از اتمام ساختمان مقام اعلي ، وسايل ارتباط جمعي اسرائيل ، به دستور دولت 8 اسرائيل ، به ترويج و شرح معبد بهائيان پرداخته ، تا از اين طريق ، اهميت بقعه مذکور را در نظر اعراب مناطق اسرأيلي ، و مسلمانان كشورهاي همجوار بالا برند

دكتر لطف الله حكيم ، عضو هيئت بين المللي بهائيان در اسرائيل ، نامه اي از اسرائيل به محفل ملي بهائيان ايران نوشته ، كه در آن به شرح انعكاس چگونگي تأسيسات مركز جهاني . بهائيت در مطبوعات اسرائيل مبادرت ورزيده است

وسايل ارتباط جمعي اسرائيل ، چنانچه ملاحظه خواهيد فرمود ، چنان با آب و تاب عقايد بهائيت را شرح و تعريف کرده اند ، كه هيچ كس جز دستور صريح صهيونيسم و دولت نمي تواند يهودياني را چنين وادارد ، كه درباره بهائيت با عظمت و بزرگي ، و عقايد بهائيان را . اصولي و منطقي و در نهايت تبليغ ، به شرح آن قلم كشند

---

مجله : « اخبار امري » ، ارگان رسمي محفل ملي بهائيان ، ايران ، شماره ۳ ، تيرماه . 1  
۱۳۳۳ .

---

704



اینک متن نامه دکتر حکیم را از نظر می گذرانیم ، و به نقش سرمایه آمریکایی ها در احداث : مرکز جهانی بهائیان واقف خواهیم شد

این ایام در اسرائیل جایید چه به زبان عبری و چه عربی و چه انگلیسی مقالات مفصل راجع « به دیانت بهائی و مقام اعلی درج می نمایند . ساختمان مقام اعلی هیجان غریبی بین مردم انداخته بطوری که همه روزه صدها نفوس از سیاحان و از اهالی اسرائیل برای زیارت آن مقام مقدس می آیند ای کاش ممکن بود از همه جایید برای شما ارسال می نمودم امروز در شرح مفصلی با عکس مقام اعلی درج شده عجاتاً این post gerusalem روزنامه یومیه روزنامه را برای محفل مقدس روحانی ملی و محلی می فرستیم که اگر صلاح بدانند ترجمه » . نموده انتشار دهند

ترجمه مقاله مزبوره که در شماره ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ روزنامه جروزالم پست درج گردیده ذیلا برای : استحضار یاران عزیز الهی نقل می شود

اکمال ساختمان بقعه بهائی در سال مقدس برای پیروان آئین بهائی که عددشان در « و در ۱۶۵ اقلیم مقیمند سال مقدسی که در ۱۵ اکتبر<sup>(۱)</sup> سراسر عالم به سه میلیون بالغ ۱۹۵۳ آغاز شده بود دیروز خاتمه یافت . سال مزبور صدمین سال ظهور حوادث و وقایعی است - ۱۸۵۳ در ایران اتفاق افتاده و در نظر بهائیان بدایت ظهور دیانت بهائی ۱۸۵۲ که بین سالهای محسوب است . اعظم و اهم این وقوعات مسجونیت میرزا حسینعلی معروف به بهاء الله از اشراف ایران در سیاه چال تهران است که به فرمان شاه صورت گرفته

حضرت بهاء الله خود از جمله پیروان جوان دیگری است موسوم به میرزا علی محمد از اهل ایران که به سال ۱۸۱۹ در شیراز متولد و در سال ۱۸۴۴ در ۲۵ سالگی اعلان فرمود که از طرف خداوند مبعوث گشته تا اهل عالم را به ظهوری اعظم از خود بشارت دهد و خود را باب خواند . طولی نکشید که جمع فقیری به امرش اقبال کردند و آتش بغض و عداوت در قلوب علمای شیعه اسلام مشتعل شد چنانکه باب جان خود را در سبیل استقامت بر امر و ثبات در عقیده و امتناع از ترك ادعای خود به مخاطره انداخت و

---

قبلا توجه فرمودید که نوشته بودند يك ميليون نفر . در خصوص آمار بهائیان در مجلد دوم . 1 . مطالبی خواهیم نگاشت . ان شاء الله

در سال ۱۸۵۰ در ۲۱ سالگی در تبریز به وسیله ی يك فوج سرباز به قتل رسید و در همان اوان قریب بیست هزار از پیروانش نیز از مرد و زن صغیر و کبیر به تحریک و تشویق اولیای امور . مقتول شدند

حضرت بهاء الله از جمله نفوسی است که در سال ۱۸۵۲ در واقعه سوء قصد به شاه هنگامی در سجن احساس نمود که مهبط وحی و . که بسیاری از بابی ها دستگیر شدند اسیر گردید الهام الهی است و ظهوری که باب بدان اخبار فرموده امر اوست و باید عصر صلح و راستی را که مقصد اعلائی عموم شرایع سافله الهیه بوده افتتاح نماید و کور جدیدی را در تاریخ روحانی . عالم انسانی تأسیس کند

حضرت بهاء الله غالب ایام حیات را در سجن گذرانید اول به بغداد و سپس به اسلامبول و ادرنه و آخر الامر به عکا نفی و سرنگون شد و در عکا به سال ۱۸۹۲ در گذشت . حضرت بهاء الله اساس عقاید و اصول دیانت و حدود و احکام آئین خود را در متجاوز از صد مجلد اظهار فرموده

است و توقیعاتی خطاب به سلاطین و امرا و پاپ و علمای اسلام و مسیحیت و سایر ادیان ارسال داشته است و قبل از صعود از این عالم اشاره فرموده که حضرت عبد البهاء فرزند و وصی جلیلیش برای استقرار رمس حضرت باب در صنع جبل کرمل که از لحاظ ارتباط معنوی باب با ایلایای نبی متناسب بود اقدام نماید .

حضرت بهاء الله و در نتیجه اهل بهاء کتب مقدسه عهد عتیق و جدید و قرآن را کتب آسمانی می دانند و معتقدند که حضرت بهاء الله برای تجدید روح حقایق اصلیه مندمجه در این کتب مقدسه مبعوث گشته تا مسائل و مشکلات حالیه را رفع کند و آلام و امراض حائله عصر جدید را درمان بخشد .

رمس حضرت باب پس از شهادت مخفی گردید و قریب شصت سال آن را مخفیانه از محلی به محل دیگر انتقال می دادند تا آنکه سرانجام در سال ۱۸۹۹ همان طور که حضرت بهاء الله اراده فرموده بودند به دست حضرت عبد البهاء در کوه کرمل استقرار یافت و آن حضرت آرامگاه ساده ای در آن مکان بنا فرمودند که از همان وقت زیارتگاه بهائیان در سراسر عالم گردید . فوق این آرامگاه بقعه مجللی قرار دارد که قبه آن با قطعات

مذهب پوشیده شده و از تمام نقاط حیفا با جلوه و شکوه خاصی نمایان و با حدائق اطرافش دل کشتترین مناظر شهر است ، هندسه این بنا به دست مهندس کانادایی مستر ماکسول ترسیم گشته و چهار سال ساختمان آن طول کشیده است .

با آنکه خانمه سال مقدس مقارن اتمام بنای این بقعه مبارک است با این حال جشنی برای آن برپا نمی گردد . برای بهائیان قسمتی که در این بنا حائز اهمیت روحانی است همان قسمت اصلی مقام است که به دست حضرت عبد البهاء انجام یافته و قسمت خارجی با تمام زیبایی و کمال منفرع بر ساختمان اصلی است .

اکنون در نظر است که حدائق اطراف توسعه داده شود و حضرت شوقی ربانی رئیس فعلی Rehov امر بهائیان برای این منظور سی و دو نام از اراضی واقعه در جبل کرمل را که بین است و به مالکین خصوصی تعلق دارد ابتیاع فرموده اند . بهائیان Panovama Mautain Road از صندوق تبرعات خود که جزء اعظم آن در ایالات متحده آمریکا تقدیم شده است به خرید اراضی و ساختمان ابنیه و احداث حدائق و تمشیت امور روحانی خود مبادرت می نمایند و بر خلاف سایر ادیان از دولت اعانه دریافت نمی دارند و فقط اعانات پیروان خود را می پذیرند .

باغ های بهائیان بروجه عموم مفتوح است و به قول آقای لروی آیواس منشی کل هیئت بین المللی بهائیان که ناظر و سرپرست ساختمان بناست حدائق اطراف برای ظهور جلوه مقام اعلی احداث گشته و نفوسی که برای استفاده از صلح و صفای این مکان مقدس به این (۱) . « نزهتگاه وارد می شوند مورد تهنیت و خوش آمدند

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا ، گزارشی را در جریان پخش يك برنامه رایوئی ، از قسمت انگلیسی زبان رادیو اسرائیل در روز ۲۹ دسامبر ۱۹۵۲ ، به اطلاع بهائیان ایران رسانیده است .

توجه به ترکیب برنامه مذکور به خوبی نشان می دهد که قصد رادیو اسرائیل تنها معرفی بهائیت در اسرائیل نبوده ، بلکه می خواسته است ، این معرفی را با نوعی تبلیغ ،

. بهائيت را ترويج کند .

: توجه فرمائيد

در قسمت انگليسي برنامه راديوئي کشور اسرائيل که به نام « کل زايون » موسوم است « به موج کوتاه مصاحبه اي در حدائق مقام مقدس حضرت اعلي اجراء گرديد

هنگام شروع گوینده راديو توضيح داد که اکنون کشور اسرائيل نه تنها مرکز ديانت کليمي و مسيحي و اسلام است بلکه ديانت چهارمي که ديانت بهائي است نیز مرکزش در اين سرزمين است . سپس از حضرت روحيه خانم تقاضا نمود که در اين خصوص بياني بفرمايند معزي اليها سرگوئي هاي پياپي حضرت بهاء الله را به نقاط مختلفه تا هنگام ورودشان به سجن اعظم عکا در نهايت اختصار بيان فرموده توضيح دادند که استقرار صلح اعظم دنيائي هدف اصلي و اساسي ديانت بهائي است و اصول و مباهدي بهائي را که ممهّد سبيل جهت استقرار صلح عمومي است تشریح فرمودند و متذکر گردیدند که بهائيان مساعي خویش را از راه نظم اداري شامل هيئت هاي محلي و ملي در اين سبيل به کار مي برند و حضرت شوقي رباني رئيس و ولي اين جامعه بين المللي هستند و آرزوي هر فرد بهائي اين است که براي زيارت مولاي خویش به کشور اسرائيل سفر کند .

بقیه برنامه راديو از حدائق حول مقام مقدس اعلي اجراء گرديد . گوینده راديو سؤالاتي از جناب لروي آيواس راجع به اين حدائق و مقام مقدس اعلي نمود و در پايان حضرت روحيه خانم از شرح حيات حضرت باب و شهادت ايشان و اختفا و انتقال رمس مطهر از نقطه اي به نقطه اي و استقرار نهائي آن در اين مقام شمه اي بيان فرمودند

اين برنامه ي راديوئي شاهد دليل قوي ديگري است که جلوه و جلال امر اعظم الهي در انظار عالميان يوماً فيوماً مزيداً علي ماسبق مشهود مي گردد

(۱) . « محفل روحاني ملي بهائيان ايالات متحده امريکا

پس از رواج اين گونه تبليغات از راديو اسرائيل ، دفتر نمايندگي توريسم اسرائيل در نيويورک ، که يکي از سازمان هاي مهم صهيونيستي نیز به شمار مي آيد ، شرحي مفصل و

تبليغي در خصوص بهائيت و مرکز مهم آنها در اسرائيل به زبان انگليسي منتشر نمود که ذیلا جهت استحضار پژوهندگان ياد آور آن مي شويم تا دقيقاً به کوشش هاي دولت اسرائيل جهت تبليغ بهائيت ، نه شناساندن آن پي برده شود

اخيراً در اراضي مقدسه بناي نه ضلعي بديع مجللي كه با سنگ گران قيمت و مرمر و « شيشه هاي الوان و كاشي هاي طلائي ساخته شده است توجه عده زيادي از مسافرين و سياحان را از اطراف و اكناف عالم به خود جلب کرده است . اين بنا كه مخارج ساختمان آن در حدود يك ميليون دلار است مدفن باب مبشر ديانت بهائي است كه در متجاوز از صد سال قبل به شهادت رسيده است

ارتفاع اين بنا ۱۳۵ فوت است و در حدائق زيباي بهائي در جبل كرمل در اراضي مقدسه واقع گرديده است و مي توان آن را بدون شك يكي از اينيه مجلل و ممتاز شهر حيفا در دامنه كرمل دانست .

تاريخ ديانت بهائي ارتباط بسيار نزديكي با شهر حيفا و اراضي مقدسه دارد . ديانت بهائي كه مروج صلح و اخوت بين افراد جامعه بشري است در سال ۱۸۴۴ با ظهور باب در ايران آغاز . گرديد و باب خود را مبشر نفسي اعز و اشرف از خود معرفي نمود

پس از آنكه باب با جمع كثري از پيروانش شهيد گرديد جانشين او بهاءالله ابتدا در ايران مسجون و سپس به قلعه مخروبه عكا كه محل وقوع جنگ هاي صليبي است تبعيد گرديد . ديوارهاي ضخيم اين قلعه از آن طرف خليج نيم دايره ي حيفا مشهود و نمايان است . متدرجاً حكام فلسطين آزادي بيشتري به بهاء الله دادند و در نتيجه تعاليم اين ديانت تقريباً بلا مانع انتشار يافت .

بهاء الله در سال ۱۸۹۲ صعود فرمود و مرقد زيباي ايشان در وسط باغ هاي نزديك عكا واقع است . اين مدفن با عده زيادي قالي هاي بسيار نفيس ايراني مفروش شده است و مي توان گفت يكي از بزرگترين كلكسيون هاي فرش دنيا را تشكيل مي دهد

عبدالبهاء فرزند ارشد بهاء الله امر پدرش را به درجه اي ترويج نمود كه ميليون ها نفوس در سراسر عالم به ظل ديانت بهائي در آمدند عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ صعود نمود و مدفن او در حدائق بهائي در حيفا كه مركز جهاني روحاني بهائي است واقع است

شوقي افندي رباني ولي امر فعلي ديانت بهائي و قرينه كانادائي ايشان در منزل زيبائي . مجاور حدائق فوق سكونت دارند

در اين حدائق سروهاي بلند و گل هاي بكونيا صلح و وحدت را كه اساس ديانت بهائي است . . . مجسم مي سازد

بهائيان با فداكاري و جانفشاني بسيار جسد باب را ساليان متمادي در محل هاي مختلفه محافظت نمودند و پس از حمل به اراضي مقدسه با عزت و احترام در دامنه جبل كرمل دفن نمودند و الا جسد باب در قبر گمنامي در قبرستان محبوسين مدفون و اكنون اثري از آن باقي . نمي بود

حال بناي مجللي در روي مرقد مزبور ساخته شده است و جعبه نقره اي كوچكي محتوي گچ . ديوار اطاق محبس باب در قلعه ماكو در قبه اين مقام قرار داده شده است

بقعه باب در سال مقدس بهائي با نهايت دقت اتمام يافت و چون بهائيان اين مقام را مقدس مي شمردند نهايت مراقبت به عمل مي آمد كه در جريان بنائي از گرد و غبار و خاك جلوگیری شود و همين كه غباري بر مقام مزبور مي نشست فوراً اقدام به تنظيم آن مي نمودند . بقعه

باب دارای نه ضلع است زیرا عدد ۹ اهمیت مخصوصی برای بهائیان دارد و نیز دارای ۱۸ پنجره . الوان است که هر يك از آن ها به نام یکی از حواریون باب تسمیه گشته است

این بنا از سنگ مشهور کارارا که معادن آن در ایتالیا واقع است بنا شده و اسلوب ساختمان آن مخلوطی از اسلوب گوتیک یونانی و شرقی است . گنبد این مقام که با دوازده هزار آجر طلائی ساخته شده است در اشعه آفتاب تلالؤ مخصوصی دارد و هنگام شب در نورافکن های قوی جلوه و زیبایی بخصوصی دارد و از مسافتات بعیده سیاحان را به خود جلب می نماید

(۱) . « این خود نیز علامت و نشانه دیگری است از صلح و سلام در اراضی مقدسه

- کوشش شوقی افندی برای قانونی کردن اموال و املاک بهائیان ، خاصه در 9

---

مجله : « اخبار امری » ، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان ، ایران ، شماره ۳ ، تیر ماه 1۳۳۳ .

علی رغم مصالح داخلی . کشورهای اسلامی ، با حمایت صهیونیسم به نتیجه رسید کشورهای مسلمان که اجتماعات بهائیان را ، غیر قانونی می دانستند و با توجه به روابط بهائیان با بیگانگان ، و تجارب تلخ ملت های مسلمان از وقایع بایان و بهائیان ، مانع گسترش سازمان های بهائی در خاک خود می شدند ؛ تشکیلات بهائیان چنین مناطقی که در کشورهای متبوعه خود غیرقانونی بودند ، در اسرائیل ، آنها را رسماً و قانوناً به ثبت رسانده تا بهائیان بتوانند ، تحت حمایت دولت اسرائیل ، موجودیت محافل خود را در کشورهای اسلامی حفظ کنند ، و فعالیت های آنان تداوم یابد

: ذیلا به دو نمونه از اهم این اقدامات اشاره می کنیم

- محفل ملی بهائیان ایران ، طی اعلامیه ای که در شماره ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ مجله : « اخبار 1۳۳۳ - ۱۳۳۳ ) انتشار داد ، ذیل عنوان « مژده بزرگ » 1332 امری « ( بهمن - اسفند - فروردین ، چنین نوشت :

محفل روحانی ملی بهائیان ایران در خاک اسرائیل به رسمیت شناخته شده و شعبه آن نیز « تأسیس و تسجیل گشته و شخصیت حقوقی یافته است به قسمی که الان می توان به نام محفل ملی ایران رسماً و قانوناً ضیاع و عقار و املاک و مسقفات ابتیاع نمود و هیکل مبارک وعده فرموده اند که قریباً اراضی محفظه آثار بین المللی ارض اقدس به نام شعبه محفل ملی ایران منتقل خواهد گردید . هیکل مبارک به زائرین فرموده اند که این موضوع از این جهت بسیار مهم است که برای اولین بار در تاریخ امر محفلی که در کشور خودش به رسمیت شناخته شده شعبه آن در خارج رسمی و قانونی شده است

- شوقی افندی ، در پیامی خطاب به شرکت کنندگان در کنفرانس تبلیغی بین قارات - کامپلا 2 فروردین ۱۳۳۳ ) چاپ شده است ، ( در ماده ) ، « ، که در شماره ۱۲ مجله : « اخبار امری : یازدهم از مجموعه ی تصمیمات لازم کنفرانس چنین اعلام نمود

یازدهم - تأسیس شعبه محفل روحانی ملی بهائیان مصر و سودان در کشور اسرائیل تا « قسمتی از موقوفات مقامات متبرکه در مرکز جهانی امر الله به نام آن شعبه ثبت گردد » . و به « . . . ! همین طریق در خصوص املاک و محافل بهائیان ، در دیگر کشورهای اسلامی

### ت : محافل بهائیان در کشورهای اسلامی و آفریقائی ، یا مراکز جاسوسی به / 3 نفع صهیونیسم و اسرائیل

تشدید مخاصمات اعراب و اسرائیل ، نیاز صهیونیسم و اسرائیل را به گسترش عوامل « اطلاعاتی » خاصه در کشورهای عربی - اسلامی ، دو چندان ساخت که سخن پیرامون چگونگی آن و بررسی گزارشهای مستند منابع خبری و وسایل ارتباط جمعی کشورهای عربی ، در این خصوص ، سخنی است که طرح آن با جلد اول کتاب ما سازگار نیست !

ولی آنچه را که نمی توان در رابطه با بهائیت نادیده گرفت ، همانا نقش محافل ملی بهائیان در اجرای قسمتی از طرح های وزارت اطلاعات اسرائیل ، برای پوشش هر چه بیشتر عوامل اطلاعاتی در کشورهای عربی و اسلامی است .

بیست سال پیش ، وقتی یکی از شرکت کنندگان ایرانی در مجمع عمومی مؤتمر اسلامی « سخنی از نقش اطلاعاتی بهائیان برای « بیت المقدس - رجب ۱۳۷۹ هـ . ق . = ۱۹۶۰ م اسرائیل ، به میان آورد ، مسلم ، مسئولان دولت اردن ، همانند دیگر کشورهای عربی ، این فکر را جدی نگرفته ، و در اثر عدم اطلاعات از چگونگی عوامل گسترده ی صهیونیسم در کشورهای عربی - اسلامی که ناشی از ضعف تشکیلات اطلاعاتی آنان به شمار می آمد ، . . . نسبت به آن توجهی خاص مبذول نگردید

در حالی که برای کارشناسان مسائل سیاسی - مذهبی ایران روشن و آشکار بود که از زمانی که طرح دوستی و روابط متقابل عباس افندی با صهیونیسم ، پی ریزی نگردیده بود ، در ایران یهودی - بهائی ، وجودی نداشته و تحت چنین خصوصیتی افرادی را نمی یافتیم . ولی پس از انعقاد چنین سرسپردگی و تداوم آن در زمان شوقی افندی ، خاصه پس از تشکیل دولت اسرائیل در اراضی فلسطین ، دیدیم که چگونه در ایران افراد زیادی یهودی ، در بهائیت ثبت نام نمودند و هر دوی آنها ، صمیمانه تشکیل سازمان و موجد افرادی شدند که جز « یهودی - بهائی » لقبی دیگر بر آنها نمی توان داد . و همین امر چه از جانب یهودیان ایران و چه از جانب بهائیان ، مورد گفتگوی صریح محافل

اصطلاحی مشترک برای حفظ منافع «بهائی در ایران قرار می گرفت . و اسرائیل « قلب العالم . هر دو گروه ، از جانب شوقی افندی ابداع و زیانزد بهائیان و یهودیان صهیونیست گردید

گسترش شبکه اطلاعاتی اعراب و تسلط و حاکمیت آنان بر اوضاع سیاسی و اقتصادی خود ، از يك سوی و از سوی دیگر ، گسترش روابط متقابل مجامع اسلامی جهان و تشکیل کنفرانس های بین المللی اسلامی ، در سطح نمایندگان سیاسی و علمای اسلامی کشورهای مسلمان ، پرده از روی فعالیت ها و نقش محافل ملی بهائیان ، در حفظ و ترویج منافع صهیونیسم و اسرائیل ، برداشت . یکباره کشورهای عربی ، توجه پیدا کردند ، که عوامل بهائی ، از جمله مهمترین عوامل اسرائیل و صهیونیسم خاصه در کشورهای اسلامی . و آفریقائی است

پی گیری جدی ، و کسب اطلاعات و مدارک سیاسی از چنین سرسپردگی زعمای بهائیت به صاحبان منافع صهیونیسم و اسرائیل ، « جامعه اتحادیه کشورهای عربی » را متقاعد ساخت ، که موضوع بهائی گری را در کشورهای عربی - اسلامی جزء دستور کار « دفتر تحریم اعراب » وابسته به اتحادیه عرب قرار دهد « علیه اسرائیل

دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل ، از طرف دولت های کشورهای عربی ، مسئولیت داشت که یک شناسائی کامل از تمامی شرکت ها و مجتمع های صنعتی و اقتصادی آمریکائی و اروپائی و . . . که با اسرائیل منافع مشترک داشته و به اتکای قدرت اقتصادی مستقیماً به نفع اسرائیل و به زیان اعراب کوشش می کنند ، به عمل آورده ، و « لیست سیاهی » از آنها تهیه و به استحضار دولت های عرب ، جهت تحریم هر نوع معامله و همکاری اقتصادی با آنها ، برساند .

تأکیدهای مکرر مقامات « جامعه عرب » مبنی بر ملاحظه غیر دینی و غیر نژادی بر چنین تحریمی ، نشانگر مقاصد صرف سیاسی کشورهای عربی از تحریم اعراب علیه اسرائیل است .

روزنامه نیمه رسمی ، « الاهرام » چاپ قاهره ، در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۷۵ - میلادی چنین نوشت :

### تصویر

خبرگزاری رویتر ، در تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ م ، از دمشق گزارش داد : محمد محجوب ، « کمیسر عالی » دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل « در دمشق اظهار داشت ، کنفرانس ماه آینده دفتر تحریم پیرامون مبارزه با گروه بهائی را مورد بررسی جدی قرار خواهد داد .

محمد محجوب ، از گروه بهائی ، به عنوان یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم یاد کرده (۱) . « است

---

بولتن خبر « سازمان رادیو تلویزیون ملی ایرن ، دفتر مرکزی خبر ، شماره ۲۳۲ ، ۲۱ دی » . 1 . ماه ۱۳۵۳ هـ . ش

م ، به نقل از محمد محجوب و 1975 همین مضمون را « خبرگزاری خاورمیانه » در دهم ژانویه چنین مخابره نمود : « روز ۲۳ فوریه سال جاری ، « دیگر ناظران آگاه بر « جامعه اتحادیه عرب افسران دفتر تحریم اسرائیل در کنفرانس قاهره گرد خواهند آمد ، تا موضوع گروه مذهبی بهائی ها را که دارای اهداف و فعالیت های صهیونیستی در کشورهای عربی - اسلامی . . . هستند ، مورد بررسی قرار دهند

در حال حاضر ، بهائیان ، در کشورهای عربی و اسلامی ، فعالیت های چشم گیری داشته و با پشتیبانی صهیونیسم جهانی ، و اسرائیل ، در بسیاری از نقاط جهان ، به ویژه ایالات متحده آمریکا ، مراکز مهمی را برای اهداف صهیونیستی ، زیر پوشش بهائیت ایجاد کرده اند

بنا به اطلاعاتي که « خبر گزارى خاورميانه » در دمشق به دست آورده است ، منظور نمودن این موضوع در صورت جلسه کنفرانس آینده ي تحریم اسرائيل ، به دنبال گزارش هاي متعددي . . است که پيرامون فعاليت هاي صهيونيستي بهائيان به ادارات تحریم اسرائيل رسیده است . » .

سي و هفتمين کنفرانس تحریم اسرائيل ، وابسته به جامعه عرب ، در ۲۳ فوریه ۱۹۷۵ م ، در قاهره گشایش يافت ، و در روز ۲۵ فوریه ، نتایج مهم و تصميمات متخذه در کنفرانس تحریم ، در مطبوعات جهان منتشر گردید .

روزنامه « المحرر » چاپ بيروت ، در ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م ، تحت عنوان « مؤتمر مکاتب مقاطعة اسرائيل » تصميم کنفرانس تحریم را بنقل از محمد محبوب و ديگر ناظران آگاه در خصوص رابطه محافل و مراکز بهائيان با صهيونيسم و اسرائيل چنين اعلام نمود :

**و قرّر المكتب أيضاً فرض حظر علي نشاط البهائيين في الدول العربية و إغلال « . . . محافلهم بعد أن ثبت أن الصهيونية تستورائهم » .**

همچنين دفتر تحریم اعراب عليه اسرائيل مقرر داشت که بايستي دولت هاي عربي از جنبش بهائى ها و تشکيل محافل آنها ، شديدآ جلوگیری کنند . زيرا براي اعضاي کنفرانس مسلم . گردید ، صهيونيسم به طور پنهانی پشتيبان جنبش و محافل بهائيان است .

---

715

**تصوير**

---

716

متن گزارش کامل ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م روزنامه « المحرر » جهت استحضار پژوهندگان ، تقديم مي گردد :

پس از انتشار آخرين تصميمات کنفرانس تحریم ، کشورهای عربي ، به طور جدي ، خود را در برابر صهيونيسم پنهان در محافل بهائيان يافتند .

ذیلا به ذکر دو نمونه از این انعکاسات بسنده مي کنیم ، و تفصیل آن را در جلد دوم خواهيم . . . نگاهت

: - مجله : « اخبار دُبيّ » ، در دهم آوریل ۱۹۷۵ ، صفحه ۳۰ چنين نگاهت 1

**تصوير**

**- روزنامه نيمه رسمي « الاهرام » چاپ قاهره ، در دهم آوریل ۱۹۷۵ م ، 2**

---

717

: چنين نگاهت

**تصوير**



فصل سوم : پوششی بر بیگانه پرستی

### فصل سوم : پوششی بر بیگانه پرستی

#### الف : بیوطنی ، راهی به سوی بیگانه پرستی

از نظر گاه سیاسی ، و با توجه به مندرجات فصول گذشته ، خاصه در مباحث مربوط به حمایت سیاست های خارجی از بهائیت در ایران و عراق و ادرنه و فلسطین و . . . بهائیت از آن جهت در معرض نقد و نفرت ملت ایران ، و دیگر ملت های مسلمان قرار گرفت که در میان مردم چنین ملت هائی ، علائق و احساسات میهن دوستی و ضد بیگانه و استعمار ، مانع از هر نوع تفاهم و همکاری با فرد یا گروهی است که زیر چتر حمایت بیگانه و استعمار ، به حفظ مصالح استعمار کمر همت بسته اند .

پس از تبعید زعمای بابی ، بهائی از ایران ، و تمرکز سازمان رهبری آنان در بغداد و ادرنه و عکا و اسرائیل . . . آنها تحت حمایت حکومت های استعماری و یا منازع با مصالح ملی ایران از یک سوی ، و از سوی دیگر طرد و نفرت یکصد و پنجاه ساله ، و در عین حال همیشه پویای ملت ایران دوشادوش خشونت و فتنه و بیگانه پرستی چنین جمعیتی ، که برای صاحبان نظر ، و مسئولان آگاه از هر نوع فعالیت تحت حمایت خارجی ، و در جهت حفظ مصالح سیاست های استعماری اظهار می گردید . زعمای بهائیت را جهت انتخاب راهی که حافظ آنها ، و تداوم خوش خدمتی وارثان آنان باشد ، به فکر و اندیشه و ارزیابی تجربه ها ، فرو برد

نتیجه چنین تأملاتی به تعیین راهی انجامید که نه تنها ناهمواری های راه

سرسپردگی « و « جلب حمایت عمال استعمار » در کشورهای اسلامی - و آفریقائی را تا « آینده های دور هموار ساخت ، بلکه اعتقاد به آن « مستمسکی همیشگی » جهت توجیه و دفاع از هر نوع « بیگانه پرستی همیشگی » بهائیان گردید

در طول سال هائی که زعمای بهائیت ، ترك تابعیت ایران نموده ، و در خارج از ایران ، به همکاری با گردانندگان استعمار روس و انگلیس . . . تن داده بودند - ایران بیش از هر زمان دیگر ، در راه حفظ استقلال و تمامیت ارضی مملکت ، به مبارزه با بیگانگان و نفوذ دست نشاندهگان خارجی در داخل نیازمند بود

ایران در چنین ایامی ، تنها می توانست در سایه عواطف و احساسات ملی و وطن خواهانه ، آنها همهانگ و همسان با علائق و تفکر اسلامی - شیعی ، سدی مستحکم در برابر گسترش سیطره بیگانه در ایران بنا نهد

چنین زمینه ای ، اگر چه در تمامی میدان های نزاع و تضاد ، موفق و پیروز نبود ، ولی به هر خصوصیتی « تنها اساس تشکیل دهنده موضع ملی ایران در « حال در اینکه چنین « دژ » و « قبال بیگانه بشمار می آمد شك و تردیدی نیست

در این میان ، نقش زعمای بهائیت در همکاری با نیروهای آشکار و پنهان مهاجمین بیگانه در ایران بسیار ناچیز و اصولاً غیر قابل اعتنا است . ولی در تحلیل نهائی « کارنامه خصوصی » بهائیت در ایران ، قابل بررسی ، و در چهار چوب این کتاب ، ملزم به شناخت آن هستیم

میرزا حسینعلی با همفکری دیگر طراحان بهائیت ، و با توجه به ویژگی روحی و فکری ناشی از جلب حمایت و منفعت بیگانه در ایران ، ابتدا اصل علاقه به « وطن » و وطن دوستی را به هر نحوی از انحاء ، مورد انکار قرار داده ، در نتیجه ، بهائیان ایران را مکلف ساخت که ترک علاقه به وطن اصلیشان ایران نموده ، و از انجام هر نوع اقدام و کوششی که به نحوی به افتخارات ملی و تحکیم وطن دوستی ملت ایران بیانجامد ، خودداری کنند . و در این خصوص صریحاً اظهار داشت : « لیس الفخر لمن یحب الوطن . . . » ( نباید کسی ، افتخار کند که . وطن خود را دوست دارد ) .

حب وطنی که در اسلام لازمه ایمان فرد مسلمان به شمار آمده است ، بهائیت آن را

! در جهت هموار کردن راه بیگانه در ایران ، منسوخ کرد

چنین فکر و عملی بقدری با مصالح مملکت مغایر بود ( و اکنون نیز . . . ) که ادوارد براون : انگلیسی را واداشت تا صریحاً بنویسد

مذهب بهائی به عقیده این بنده زیاده از آن مشرب بین المللی دارد که امروزه بتوان به حال حالیه ایران مفید واقع شود یا دردی از دردهای ایران را علاج نماید . از کلمات بهاء الله است که « لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم » و این سخن اگر چه در مقام خود بس عالی و لطیف است ولی امروزه اشخاصی که وطن خود را بالاتر از هر چیز و هر کس<sup>(1)</sup> . « در دنیا دوست داشته باشند فقط چیزی است که ایران بدان احتیاج دارد

، احساسات موافق یکی از « از آن سوی ، عبد الحسین آیتی در کتاب ، « کشف الحیل ، مأمورین سفارتخانه های خارجی در ایران را چنین بیان می دارد

هیچ فراموش نمی کنم که در ابتدای نشر کشف الحیل یکی از مأمورین خارجه که در يك سفارتخانه محترمی سمت مترجمی داشت و فارسی خوب می دانست مرا در شمیران ملاقات کرده ابتدا تمجید بسیار از کشف الحیل نمود و دشنام های لطیفی به بهاء و عبد البهاء داد حتی تشویق بر قیام و مبارزه ام فرمود که بیائید دست به هم داده آنها را از میان برداریم و من این سخن را به خونسردی تلقی کرده گفتم : خودشان محو خواهند شد ولی در گفتم : از چه . پایان سخن را بدینجا کشانید که اگر بهاء بد است سخنان او که بد نیست قبیل سخنش را پسندیده اید ؟ گفت : همین که می گوید تعصب وطنی را ترک نمائید مثلاً من در اینجا هستم اینجا وطن من است شما هم به فلان جا بیائید آنجا وطن شماست گفتم : اولاً بهاء ابداً این حرف را نزده و این از حرف های عبد البهاء است که به پدر خود چسبانیده ؛ زیرا بهاء اگر هم مأمور غیر مستقیم اجانب بوده چندان با اینگونه تعالیمی که صورتاً امثال جنابعالی می پسندند آشنا نبوده ولی عبد البهاء اخیراً میل و رضای خارجی ها را شناخته و به جعل این سخن پرداخته بود . ثانیاً خواه مبدع این سخن بهاء باشد یا

---

. مقدمه کتاب : « نقطة الکاف » ، ادوارد براون ، چاپ لیدن ، هلاند ، ۱۹۱۰ م . 1

عبد البهاء اگر این تعلیم از تعالیم حسنه است چرا شما در مملکت خودتان آن را ترویج نمی فرمائید ؟ گویا مرگ را حق می دانید ولی برای همسایه . . . در همان مملکتی که شما

از آنجا آمده اید اگر کسی اینگونه تبلیغات کند به طوری که زمامداران شما احتمال بدهند که کمتر تأثیری خواهد بخشید و ممکن است یک عده مردم طرفدارش شده دست از وطن خواهی بردارند بدون شبهه سرب به دهان آن مبلغ و گوینده می ریزند بلی هر وقت مانند شما ملل و دول مقتدره عملاً به صلح گرائیدید و الغاء وطن خواهی را از مملکت خودتان شروع کردید آنوقت می توانید محسنات این تعلیم را بیان نموده دیگران را بدان تشویق نمائید چون سخن بدین جا رسید حال آن شخص محترم دگرگون شد و از جا جسته با تبسمی آمیخته به (1) . « . . . خشم فرمود : بسیار خوب باز هم در ملاقات دیگر با هم صحبت خواهیم کرد

چنین بهره گیری هائی از بیان مذکور میرزا حسینعلی ، صرفاً صورت نپذیرفته بود ، بلکه تأکیدهای مکرر ، و تصریحات آشکار زعمای بهائیت ، موجی خاص به جمله مذکور می بخشید که در غایت ، می توانست به نحوی کاملاً دلخواه ، هر نوع علائق میهن دوستانه را از بهائیان برگرفته ، و از این طریق در میان مردم دیگر ، ایجاد شبهه کند . وقتی در اطراف بیان مذکور : چنین می خوانیم

هر بهائی از هر ملت و کشوری که باشد به هر نقطه ای از عالم که رفت ، باید آنجا را « (2) . . . کشور خود دانسته ، تعلق خاطر به میهن و مولد خود نداشته باشد

آیا نیایستی بهائیت مورد حمایت استعمار قرار گرفته ، و ملت ایران نسبت به چنین خصوصیتی عدم موافقت خود را ابراز دارد ؟

آیا نیایستی بهائیت ، مورد حمایت جدی دست اندرکاران منافع خارجی در ایران قرار گیرد ؟

براساس همین تعالیمی که وجه مشترك منافع بهائیت و قدرت های سیاسی است که

---

مقدمه کتاب نقطه الکاف ، ص ۹۹ . 1

« اسلام و مهدویت » . 2

---

723

سازمان رسمی بهائیت ، « سرود بهائیت » را به نحوی تهیه و تنظیم کرد تا کاملاً بتواند ، با یک موسیقی همراه و احساس برانگیز ، به القاء خط مشی بیوطنی مبادرت ورزد

بهائیت که سرود بهائیان را : « نغمات آسمانی » خوانده ، و تحت عنوان سرود : در کجا متولد شده ام ؟ چنین به کودکان و نوجوانان بهائی ، درس بیوطنی را آموزش می دهد

چه ایرانی ، چه آلمانی و چه . . . « لازم می یچنین اعتقادی : « نمی دانم کجا متولد شده ام . برای من فرقی نمی کند » ، « هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی نمایم » . . . در بهائیت ،

---

724

دستوری است که زعمای بهائیت ، در خصوص نفی هر نوع مقاومت و مجاهده ای در برابر بیگانگان صادر کردند

دقیقاً در ایامی که ایران از شمال و جنوب و شرق ، در معرض تهاجم نیروهای مسلح روسی و انگلیسی بود ، دلیران ایرانی در خراسان ، و آذربایجان ، و بوشهر و تنگستان و خوزستان . . . به نبرد با بیگانه ، متکی بروظایف ملی و دینی شان در راه حفظ مملکت و دفع بیگانه ، جهاد می کردند و جوانان این مملکت ، در میان انفجار گلوله های توپ سربازان مهاجم ، به خاک و خون می غلطیدند

آری ، در طول سال های سلطنت مظفرالدین شاه ، تا جنگ جهانی اول و دوم ، زعمای بهائیت ، از میرزا حسینعلی تا شوقی افندی ، با ارسال باصطلاح الواح و توقیعات و کتاب ها به ایران ، بهائیان ایران را دستور می دادند

سیف بکلی نسخ شده ، و تعرض بکلی ممنوع گشته ، حتی مجادله با سایر ملل جایز «<sup>(1)</sup> . . . نیست ، تا چه رسد به جبر واکراه و ایداء

این ظهور ، ظهور رجعت کبری و عنایت عظمی است . چه که حکم جهاد را کتب محو نموده «<sup>(2)</sup> . . . و منع کرده

وظیفه ما محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم است . ما نباید به چشم «<sup>(3)</sup> . . . بیگانگی و دون محبت به کسی نظر نمائیم

رابطه « نسخ سیف » و « بیوطنی » بهائیان ، آنهم در ایامی که ایران بیش از هر زمان دیگر به تحکیم ملیت و تمامیت ارضی ، نیازمند است ، اگر چه در ظاهر ، بی طرفی محض بهائیان را مبین است ، ولی در باطن سرسپردگی بهائیت را به مهاجمین خارجی نشان می دهد . در قبال چنین خوش خدمتی هائی است که زمینه سازی بیگانگان برای تحکیم موقعیت اداری و مالی شخصیت های بهائی ، و تفویض بعضی از مناصب مملکتی . . . و هواداری بعضی از شخصیت های دست نشانده ، از بهائیت ، صورت پذیرفت که حمایت

---

گنجینه حدود و احکام ، ص ۲۱۸ . 1 .

همان ، ص ۲۱۷ . 2 .

درس الدیانه ، درس ۱۱ . 3 .

. . . همه جانبه آنها را علناً یافتیم

واکنش ملت و رهبران ملی ایران در قبال چنین کوشش های مزورانه بهائیت ، معلوم و مشخص بود .

ولی وقتی بهائیان دیدند ، اگر چه از این طریق رضایت بسیاری از محافل پنهان سیاسی ضد اسلامی و ملی تأمین گردید ، ولی موجبات تشویش اذهان اولیای ملی کشور به وجود آمد ، شوقی افندی طی نامه ای ، به منشی محفل ملی بهائیان ایران دستوری داد تا به زعمش و در صورت عملی شدن آن ، تشویش مذکور را با حيله و نیرنگ و دروغ بر طرف سازد .

شوقی افندی به بهائیان می نویسد : « نگذارید که اولیای امور ادنی تکدري حاصل نمایند اگر فی الحقیقه به موجب احکام و تعالیم الهیه سالک و عامل شویم و به نوع بشر وطن خویش

خدمت نمائیم عاقبت حقیقت معلوم و مکشوف گردد و خود آن نفوس آگاه شوند و اقبال نمایند (1) . . . « معذک مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند

تأکید شوقی بر اینکه : « مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند . . . » که مسلم بر خلاف بیانات صریح حسینعلی میرزا و . . . اظهار شده است با توجه به اینکه تعلق به وطن در نصوص مسلم بهائیت منسوخ و مطرود گردیده است را حمل به چه معنا و عملی بایست کرد ؟

بهائیت و زعما و حامیانش ، به خوبی دانسته اند ، که ایران اگر چه مهد پیدایش حوادث خونین بابیه است ، ولی در طول قریب صد و چهل سال نتوانسته است ، مهد بابت و بهائیت باشد . و اگر نبود حمایت های سیاسی انگلیس و امریکا ، و تلاش های حامیان صهیونیستی آنان در ایران ، حتی همین مقدار کم از محافل بهائی ، و انتشارات بهائی . . . هم که به طور قاچاق ، و غیر قانونی به اداره ی آنها می پردازند ، وجود نداشت .

---

نبذه ای از نصوص مبارکه راجع به کشور مقدس ایران ، ص ۱۱ . 1

شوقی در این دستور گمان کرده است ، می تواند با اعمال نفوذ چند کارمند بهائی سفارت های بیگانه در تهران ، ملت ایران را اغفال کرده ، و نقش جاسوس دوجانبه وی می تواند مؤثر واقع گردد ! . . . که از یک سوی بیوطنی را به خاطر مخالفان وطن ترویج کند . و از سوی دیگر ، به خاطر جلب رضایت مردم ایران که به هر حال عشق به وطن را در سینه خود . . . زنده نگه داشته اند ، وطن دوستی را مورد تأکید و توجه بهائیان تلقی کند ! ؟

نکته مهمتر اینکه : تمامی سفارشات زعمای بهائیت ، در خصوص محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم ، و به گفته میرزا حسینعلی : « عاشروا مع الادیان بالروح و تنها به خاطر بهائیان ایران و ترویج شبهه در امر وطن دوستی و مجاهده با (1) « الریحان مهاجمین بیگانه بوده است . . . والا خود و برادران و فرزندان و حتی زنان و دخترانش ، تا سر ، و در فصول گذشته دیدیم که چگونه . در حوض کینه و اختلاف و نفرت به یکدیگر فرو رفته بودند میان میرزا حسینعلی بهاء و صبح ازل ، و دیگر برادران شعله اختلاف و نفاق بالا کشید . و این اختلاف و نفاق ، چگونه دامنگیر فرزندان او ، زنان او ، دختران و اغصان و افنان گردید . . . و چه ترورهائی که توسط آنان و بنا به اسناد موجود در اسلامبول ( به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد ان شاء الله ) و آثار بابیه و بهائیت ایران و عراق و مصر و اسرائیل و سوریه . . . که به وجود نیامد .

این کارنامه ی بهائیت ، دنباله ی همان کارنامه ای است که تاریخ ایران ، در قلعه شیخ طبرسی مازندران و نیریز و زنجان و تهران از یاد نبرده است . و این روح و ریحان بهائیت را به خوبی تجربه کرده و شناخته است . و می داند که روحیه بهائیان ایران نسبت به مردم . مسلمان این آب و خاک چگونه روحیه ای است

احساساتی است که اگر بخواهیم آن را در یک جمله خلاصه کنیم ، باید همان بیانی را بگوئیم که احمد یزدانی مبلغ مشهور بهائیان ایران پس از شکست در مباحثه به سید محمد محیط طباطبائی گفت : « اگر در این مملکت به جایی برسیم ، چوب های دار برای امثال شما برپا . . . ! . . . خواهیم کرد

### ب : عدم مداخله در سیاست

تاریخ حیات بابیان از نخستین سال های دعوی علی محمد شیرازی تا تبعید بابیان از سرزمین های ایران ، به سوی قلمروی سیاسی عثمانی ، و آنگاه از اولین سال های اقامت در بغداد ، تا اوج اختلافات صبح ازل و میرزا حسینعلی در ادرنه و سپس از نخستین سال های اقامت میرزا حسینعلی و صبح ازل در عکا و ماغوسه تا فناء ازلیان ، و پیدایش حکومت اسرائیل در اراضی فلسطین ، از روی کار آمدن شوقی افندی تا تشکیل سازمان جهانی همه و همه . . . بهائی و حمایت صهیونیسم و ایجاد دفاتر نمایندگی در اروپا و افریقا و امریکا و بازی با قدرت حاکم «حکایت از تاریخی می کند ، که سر تاپایش تعویض دائم « تابعیت ها . وقت ، و جلب حمایت های بیگانه است

آشکار گشتن همه این حقایق موجود و ثبت شده در لابلاي آثار بهائیت و خارجی ها ، مشت بسته زعمای بهائی را گشود . و آنان به خاطر آنکه در راه ادامه چنین شیوه ای که به هر صورت به آن آلوده شده بودند ، از تب و تاب نیفتند ، پوششی را تحت عنوان « عدم مداخله ی بهائیان در امور سیاسی » ساخته ، تا به زعمشان ، بتوانند در زیر چنین پوششی ، کوشش های خود را در راه منافع و مطامع شبکه های جاسوسی خاصه در کشورهای اسلامی و آفریقائی پنهان سازند . و سر مریدان عوام را شیره مالند ، که بهائیت را در سیاست دخالتی نیست

از این روی ابتداء به منابع و مأخذی که زعمای بهائی ، بهائیان را تصریح به عدم مداخله در و آنگاه آنها را با دیگر تصریحاتشان در خصوص امور . امور سیاست می کنند ، اشاره می کنیم : سیاسی و مسائل حکومتی ، مورد نقد و تحلیل قرار می دهیم

### .. عباس افندی 1

میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از « وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل . . . » دیگر نمی خواهد

نفسی از احباء اگر بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند « اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این امر ندارد . . . خود می داند والا عاقبت سبب مضرت عمومی گردد

احبای الهی باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند ، مداخله در امر سیاسی نمایند بلکه « در تهذیب و تربیت خلق و هدایت امم و رأفت و محبت بین الملل و ارتباط عالم انسانی و . . . وحدت بشری و راحت و آسایش عمومی کوشند به روحانیات پردازند نه جسمانیات

بهائیان به امور سیاسیه تعلقی ندارند و در حق کل طوایف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیر « خواهند با حزبی حربی ندارند و با قومی لومی نخواهند مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ و محبت بین جمیع است نه کلفت ، مأمور اطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع ملوک و مملوک کسی را که چنین مقصد جلیل در دل خود را به این امور جزئیة نیالاید کسی که صلح

عمومي جويد و خدمت به عالم انساني كند در جدال و نزاع اقليمي مداخله ننمايند و آنكه در احياي كشوري كوشد در شئون مزرعه اي با دهقان و روستا نستيذد ، چون كشور آباد گردد هر مزرعه اي نيز احيا شود و هر مظموري معمور گردد حال ما را مقصد جليلي در پيش و مراد عظيمي در دل و آن اينكه آفاق به نور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش يكدیگر نمايند با وجود اين مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال ميانه دو حزب اصغر نمائيم خيرخواه هر دو طرفيم و هر دو را به الفت رهبر تا انشاء الله دولت و ملت مانند شير و شكر با يكدیگر آميخته گردند و تا چنين نشود فلاح و نجاج رخ نگشايد بلکه جميع زحمات هدر . « رود

حزب الله را در امور سياسي مدخلي نه و از حكومات عالم شكر و شكوه اي نيست از جميع « احزاب در كناريم و با چشم اشكبار از براي كل امم و ملل فضل و موهبت پروردگار طلبيم . . . بي طرفيم و بي غرض و خيرخواه بي مزد و بي عوض به نفعات قدس مشغوليم و به انجذابات روح انس مألوف از جهان و جهانيان بي خبريم و سرمست جام سرشار كوثر مأمور به اطاعت حكومتيم و بيزار از نزاع و خصومت بايد ياران سبب الفت عالم انساني گردند و مروج اتحاد و . . . يگانگي اقوام و ملل به نفس رحماني شوند

باري ما را با احزاب نه الفتي و نه كلفتي زيرا در نظر ياران الهي منازعات كشوري از سياسي و مذهبي از اهميت بكلي عاري مست ديدارند و آشفته و فريفته آن زلف مشكبار هر ذكري دون اوصاف آن خفي اللطاف را ملعبه صبيان شمريم و اوهام و افكار كودكان دانيم ديگر خويش را به اين منازعات جزئي و مبانيات فطريه آلوده نمائيم . و همچنين

به نصوص قاطعه الهيه در امور سياسي ابدآ مدخلي نداريم و رأيي نزنيم مأمور به روحاني « كه تعلق به عالم اخلاق و اطوار دارد هستيم ما را با نفسي نزاعي نه و با كسي جدالي نيست مأمور برآنيم كه با جميع دول عالم و ملل آفاق بلکه افراد نفوس خلق به نهايت يگانگي و محبت و سازش و الفت بكوشيم اما چه كنيم كه بدخواهان در كمينند و صيادان بي مروت و دين وسيله ي تحري نمايند و فرق بين بهائي و بابي نگذارند از قرار مسموع چند نفر بابي يحيائي با معارضان همدمند و در امور مداخله مي نمايند اين بابيان يحيائي كه اعدا عدو بهائيان هستند چون مرتكب امر فضيح گردند بهائيان را متهم كنند و بدخواهان فرياد برآرند كه <sup>(1)</sup> « . . . جميع مفسدند ولي حقيقت مستور نمايد البته ظاهر و آشكار گردد

## :- شوقي افندي 2

از امور سياسي و مخاصمات احزاب و دول بايد كل قلباً و ظاهرآ لساناً و باطنآ به كلي در كنار « و از اين گونه افكار فارغ و آزاد باشيم با هيچ حزبي رابطه سياسي نجوئيم و در جمع هيچ فرقه اي از اين فرق مختلفه متنازعه داخل نگرديم . . . امر الله را چه تعلقي به امور سياسي و چه مداخله در مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول و ملل بايد در نهايت سكون و حكمت و اشتغال و همت و ثبات و استقامت نصايح مشفقانه رب عزيز را به كرات و مرات تلاوت نمائيم و عامل گرديم . . . با اسبابي معنوي به تعديل عالم اخلاق پردازيم نه آنكه تمسك به وسايل مادي سياسي جوئيم به قواني ملكوتي تدريجآ قلوب را منظور نظر داريم نه آنكه در ترويج اسم و شهرت كوشيم و در فكر كسب مقام و منزلتي

... در این عالم فانی باشیم

بیطرفی کامل را نسبت به احزاب سیاسی باید قلباً و لساناً اظهار داشت و خیرخواهی تمام . نوع بشر چه دولت و چه ملت که از اساس مبادی بهائیان است به اقوال و اعمال اثبات نمود . . .

معاذالله از مداخله ی در امور سیاسی احباء باید به کلی از این شئون در کنار باشند و از هر وظیفه ای که منجر به مداخله در امر سیاست شود بیزار گردند زیرا معاشرت غیر ملحق شدن به احزاب سیاسی است و ملاقات به روح و ریحان سوای مداخله در امور پر انقلاب و شور . . . مملکتی است

ادنی مخالفتی با هیچ يك ندارند و ضدیت و مقاومت ننمایند بلکه خود را مروجین امری روحانی . . . دانند که بالمآل فائق و شامل بر مقاصد اصلیه کل است نه معارض آن

و بر حسب تأکیدات قلم اعلی و تأییدات ملکوت عهد الله عموم احباء من غیر تأویل و استثنا از امور سیاسی به هیچ وجه دم نزنند زیرا نتایج وخیمه دارد و بر امر الله و اولیاء الله مضرات عظیمه وارد شود زیرا مداخله احباء در امور سیاسی سبب شود که حتی نفوسی که مخالف امر الله نیستند قیام بر مخالفت نمایند و کار به جائی رسد که ریشه عداوت سالیان دراز در . . . دل های اهل نخوت و ناز جایگیر گردد

و از جمله فرایض اهل شور حفظ هیکل امر الله است ، از تمایل به مخاصمات سیاسی و از مداخله در شئون فرق و اقوام متحاربه و از مشارکت در مباحثات و مناظرات و منازعات احزاب . . . متباغضه متزایده است

آنچه از الزم امور در این ایام است و کافل حفظ و سعادت یاران همانا احتراز از مداخله در امور سیاسی و احزاب داخله و خارجه است در این مقام به کرات و مرات از فم مطهر و کلك میثاق بیانات صریحه شدیده ای نازل گشته و نصوص قاطعه در کتب و صحف امر به مسطور و مثبت و تأویل و تفسیر در این مقام چون سم مهلك هیکل امر الله را لطمه ای شدید رساند و در ورطه های گوناگون اندازد و ذیل پاك امر نازنین را ملوث سازد و روح تأیید را بکلی سلب نماید و یاران را مبتلا و گرفتار و محروم از کل مواهب الهیه گرداند . . . پس به صریح بیانات مقدسه مبارکه اهل بهاء به هیچ وجه من الوجوه نباید

در امور سیاسی مداخله ورزند و در احزاب مختلفه داخل شوند و وظایف اداری را از شئون سیاسی به کمال دقت و تعمق و تفرس و تدبیر تفکیک نمایند و تمیز دهند البته بر کل واضح و مبرهن است که مقصد از عدم مداخله ی احباء به امر سیاسی و عدم ورود به احزاب متخاصمه این نبوده و نیست که اهل بهاء از امور اجتماعی و دخول در دوائر علمیه و ادبیه و شرکت در مؤسسات خیریه نیز کناره گیری نمایند و از امور بریه که فی الحقیقه روح تعالیم مقدسه ربانیه است احتراز و اجتناب جویند و در این کور اعظم که اساس امر اقوم بر روی پایه امور عمومیه نافع اجتماعی نهاده شد ، و جوهر احکام الهیه ترویج منافع کلیه حقیقه جامعه بشریه است در گوشه ی انزوا و عزلت جای گیرند بلکه شرکت در امور نافع خیریه و عضویت در دوایر و مؤسسات بریه عمومیه یعنی انجمن ها و شرکت ها و جمعیت هائی که مقصدشان ترویج امر زراعت و فلاحت و تجارت و صنعت و خدمت به اقتصادیات مملکت است و هیچ گونه مقاصد خفیه سیاسی در بین نیست از وظایف مهمه بهائیان بوده و هست



حضرت ولي امر الله ارواحنا لالطافه الفداء مي فرمايند قوله عزيبانه

اهل بهاء چه در ايران و چه در خارج آن موطن جمال اقدس ابهي را پرستش نمايند و در احياء و تعزير و ترقي و ترويج مصالح حقيقيه اين سرزمين منافع و راحت بلکه جان و مال خویش را فدا و اينار کنند ولي به وسائطي فعاله و وسائلي الهيه متشبيهند در تحسين اخلاق و تقليب قلوب افراد و اصلاح ملت ساعي و جاهدند نه در تأسيس و وضع قوانين و سنن و مشروعات ماديه حديله از تقليد بيزارند و به اسماء و رسوم جديد تقيدي ندارند . . . احباء بايد به اموري مشغول گردند و متعهد و وظايفي شوند که ثمراتش به عموم ملت راجع گردد

و همچنين مشارکت ياران با انجمن هاي خيره علميه ادبيه است هر انجمني که مقصدش في الحقيقه ترويج منافع عموميه و مصالح عالم انساني است بايد احبائي الهيه به حکمت و اعتدال پس از مشورت کامل به قدر قوت و استطاعت مساعده و تأييد آن را نمايند و به قدر وسع و امکان مشارکت نمايند ولي بايد فعلاً و قلباً و لساناً از ادني مداخله اي در امور سياسيہ امتناع نمايند و از مخالطه با احزاب شريره متنازعه تجنب و

احتراز جويند . . . از وظايف سياسي اجتناب و احتراز نمايند و وظايف اداري را به دل و جان قبول کنند زيرا مقصد اصلي اهل بهاء تقدم و پيشرفت مصالح ملت است نه ترويج مآرب و . . . مقاصد افراد بي باک و پست فطرت

ادامه محاضرات امريه ادبيه بي نهايت اين ايام لازم و مفيد و حشر و آميزش با رجال دولت و ملت از لوازم ضروريه محسوب ولي زنهار اين مخالطه و معاشرت سبب گردد که متدرجاً اجله احباب و اصحاب مجذوب و مفتون محيط پرشور و آشوب احزاب و سياسيون گردند و از حزب الله منفصل و منسلخ شوند . . . اعضاي محافل روحانيه علي الخصوص امناي محافل مرکزي اقاليم شرقيه بايد در اين ايام در کمال حزم و اعتدال جامعه خود را از زواياي مظلمه انتقال دهند و در هيئت اجتماعيه اعضاي غالبه و اعضاي قاهره و ايادي فعاله گردند و لياقت و کفايت و استعداد و امانت و درايت و حسن طوبت خویش را در انظار حکام و زمامداران ابراز و اثبات نمايند ولي مقصود اين نبوده که با رؤساي سياست همراز و دمساز گردند و در سياست دولت مداخله کنند و با احزاب مشارکت نمايند چنانچه از قبل تأکيد گشت احبائي الهيه بايد در اين ايام در کمال مراقبت و دقت و خلوص شئون اداريه را از شئون سياسيہ تفريق و تميز دهند و وظايف اداري را به دل و جان قبول نمايند بلکه سعي موفور در تحصيل آن مبذول دارند تا فعلاً و عملاً امانت و کفايت و حسن نيت و صفاي عقيدت خویش را اثبات نمايند و به تجربه رسانند ولي از وظايف سياسي که مرتبط به سياست دولت و منازعات و مخاصمات احزاب و مصالح (1) . . . حکومات خارجه است احتراز تام نمايند

و ديگر فرمودند بنويس چندي قبل تلغرافياً خطاب به آن محفل مقدس دستور عمومي ابلاغ « گشت مشارکت در امر انتخابات مشروط و منوط به عدم ارتباط ياران با احزاب سياسيہ است تمايل به احزاب سياسيہ و مداخله در امور آنان و دخول در سلك رؤساي احزاب مخالف احکام و نصوص و مبائي الهيه اگر چنانچه زمامداران و رؤسا به

مراجعه شود به مجله « اخبار امري » ، نشریه محفل روحاني ملي بهائيان ، ايران ، 1 . شماره 9 ، دي ماه 1324 = 102 بديع

احباء تکلیف ننمایند و حکومت یاران را اجبار ننمایند عدم مداخله در امر انتخابات احسن و اسلم است ولی در هر حال عدم ارتباط با احزاب سیاسی از واجبات و فرایض حتمیه یاران در جمیع (1) . « اقلیم و بلدان است

. « استخراج از توقیع منیع مبارک مورخه چهاردهم شهر النور سنه ی ۱۰۳ »

یاران آن اقلیم را البته متتابعاً مستمراً متذکر دارند و دلالت و نصیحت نمایند که از صراط . . . « مستقیم منحرف نگردند و با احزاب سیاسییه مرتبط نشوند و در امور دولت مداخله ننمایند و افکار و اهواء مغرضین و مفسدین را ترویج ننمایند و به کمال صراحت و حکمت دفاع از امر الله نمایند و حقایق امریه و مبادی اساسیه پیروان دین الله را اثبات نمایند و مقاصد و مآرب اهل بهاء را من دون ستر و تردید به کمال حزم و شجاعت مکشوف و مبرهن سازند و در امور اداری مطیع و منقاد اولیای امور باشند و در ترویج منافع جمهور به قدر امکان همت بگمارند و (2) . عمومیت و جامعیت آئین الهی را فعلاً اثبات نمایند » . انتھی

ترجمه و استخراج از توقیع مورخ ۲۱ مارچ ، سنه ۱۹۳۲ که اصل آن تحت عنوان « عصر » : « ذهبی امر حضرت بهاء الله » صادر شده است

( نقل از کتاب عالم بهائی جلد دهم )

در این حین که امر الله مراحل تکامل را طی می نماید وظیفه خود می دانم که نظر عموم « یاران شرق و غرب را متوجه اهمیت این دستور کلی نمایم که پیروان امر حضرت بهاء الله نباید به هیچ وجه در اموری که به مداخله ی مستقیم و یا غیر مستقیم در سیاست دول تعبیر گردد مشارکت نمایند خواه این مشارکت انفرادی باشد یا به وسیله ی محافل محلیه و ملیه .

بهائیان باید قولاً و فعلاً از مداخله ی در آراء و عقاید سیاسی دولت متبوعه خویش خودداری نموده و از مشارکت در سیاست حکومت و مرام و طرح های احزاب و فرق

---

حسب الامر مبارک مرقوم گردید ، نورالدین زین ۲۴ فوریه ، ۱۹۴۷ ، عکا « به نقل از مجله » . 1 . : « اخبار امری » ، ارگان رسمی بهائیان ، شماره ۱۲ ، فروردین ۱۳۲۶ هـ . ش

. مجله : « اخبار امری » ، ارگان رسمی بهائیان ، ایران ، شماره ۴ ، مرداد ۱۳۲۵ هـ . ش . 2 .

مختلف سیاسی برحذر باشند و چنانچه احياناً چنین مذاکراتی به میان آید یکی را مقصر ننموده و از دیگری طرفداری ننمایند و در هیچ نقشه ی سیاسی شرکت نکنند و متمسک به هیچ مرامی که منافی مصالح عالییه و حدوث و یگانگی نوع بشر است نگردند زیرا وظیفه اصلییه آنان فی الحقیقه ترویج و تحکیم اساس وحدت است

زنهار از اینکه بهائیان خود را آلت دست سیاسیون بیوجدان قرار دهند و یا در دام حیل و دسائس آنان گرفتار شوند . طرز سلوک و رفتار آنان باید طوری باشد که احدی نتواند به هیچ وجه نسبت تقلب و ارتشاء و تزویر به آنان داده و اقدامات آنان را تهدیدآمیز تلقی کند بهائیان باید شخصاً و در صورت لزوم با کمک امنای محافل سعی و کوشش نمایند مشاغل و امور دیپلماتیک و سیاسی را از اموری که صرفاً جنبه ی اداری داشته و تابع تحولات سیاسی و فعالیت احزاب آن کشور نمی باشد تمیز و تشخیص دهند و اراده ی خلل ناپذیر خود را برای

استقامت و پایداری در سبیل امر حضرت بهاء الله بکار برند و خود را از گرفتاری ها و مشکلاتی که همواره ملازم با اعمال و مقاصد سیاسیون است برکنار دارند تا برای سیاست الهی که <sup>(1)</sup> . « مظهر اراده لایتغیر رب جلیل است امنائی لایق و شایسته گردند

### :- تصریحات محفل ملی بهائیان ایران 3

: « قرارهای محفل ملی »

: اول - عضویت احباء در مجامع مختلفه

چنانکه عموم یاران الهی و اعضای محافل مقدسه روحانی مسیوق و مستحضرنند در شماره « نهم مجله ملی اخبار امری سنه گذشته و شماره دوم سال جاری شرحی راجع به اتحادیه ها و مجامع متفرقه سائره مرقوم و به احباء الهی بروفق نصوص و صریحه مبارکه ابلاغ گردیده که عضویت اهل بهاء در احزاب سیاسی بکلی ممنوع است ولکن شرکت احباء در مجامع علمیه و ادبیه و خیریه و انجمن هائی که قصدشان ترویج منافع

---

مندرج در مجله : « اخبار امری » ، ارگان رسمی بهائیان ، ایران ، شماره ۱۰ - ۱۱ ، بهمن - ۱ .  
اسفند ۱۳۳۰ هـ ش

. عمومی و مصالح عالم انسانی است و هیچ گونه منظور سیاسی ندارند مطلوب و محبوب

حال نیز در تعقیب ابلاغات سابقه برای مزید تذکر مجدداً یادآور می شود که احباء در هر مجمع و انجمنی که بر خلاف قوانین و مقررات کشور تأسیس نشده باشد و به صریح بیان در اساسنامه و مرامنامه آن عدم مداخله به امور سیاسی و مخالفت های فرق و احزاب مختلفه قید شده باشد و راجع به عقاید دینی و معتقدات وجدانیه ی اعضای انجمن تبعیضی به میان نیامده باشد می توانند عضویت حاصل نمایند و در خدمت به نوع با دیگران شرکت کنند

بدیهی است باوصف این اگر در خلال احوال ملاحظه نمایند که باوجود گنجاندن اصل عدم مداخله به امور سیاسی در اساسنامه و نظامنامه عملاً اعضاء می خواهند به نحوی از انحاء در این گونه امور دخالت نمایند بهائیان باید فوراً خود را از چنین مجمعی بر کنار دارند و به امور <sup>(1)</sup> . « سیاسی ادنی مداخلتی ننمایند

### پنجم - راجع به عدم مداخله در امور سیاسی »

هر چند این محفل نصوص مبارکه و دستورات مقدسه متعالیه را راجع به عدم مداخله به امور سیاسی کراراً و مراراً به اطلاع یاران رحمانی رسانیده و صریحاً به افراد احباء الهی بیان مبارک حضرت عبدالبهاء را ابلاغ نموده که می فرمایند قوله الاحلی : « میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست . دلیل دیگر نمی خواهد و در سرلوحه هر يك از شماره های مجله اخبار امری بیانات مبارکه را که دال برنهی از عضویت در احزاب متباغضه و دخالت در امور سیاسی است درج و منتشر ساخته و در مجله اخبار امری شماره نهم سنه ماضیه و شماره اول سنه جاریه شرحی مفصل راجع به عدم مداخله در امور سیاسی و عدم قبول عضویت در اتحادیه ها مرقوم نموده معذک برای مزید تذکر و تبصر مجدداً

به محافل مقدسه روحانيه ابلاغ مي شود كه اگر خدای نخواستہ با این همه تأكيد و انذار و تحذير باز نفوسي در جامعه

مندرج در مجله : « اخبار امري » ، ارگان رسمي بهائيان ، ايران ، شماره ۱۱ ، اسفند . 1  
۱۳۲۵ هـ . ش

بهائي يافت شوند كه برخلاف معتقدات اصليه خویش و علي رغم نصوص عديده اكیده ي الهیه به نحوي از انحاء در امور سياسيه مداخله ورزند و با آنكه خود را عضو جامعه ي بهائي مي دانند عضويت جمعيت هاي سياسي را نیز احراز کرده باشند اسامي آنان را پس از تحقيق و تدقيق و نصيحت و تذكر و انذار و تحذير به این محفل ارسال فرمائيد تا راجع به انفصال آنان از جامعه بهائي بر وفق موازين امري تصميم اتخاذ و ابلاغ شود

« بديهي است در اجراي این موضوع مهم ادني مسامحه و مساھله جايز نبوده و نخواهد بود (1)

اهل بهاء به نصوص قاطعه الهیه از مداخله به امور سياسيه ولو به شق شقه ممنوعند و از « دخول به احزاب متخاصمه به صريح بيان مبارك معذور

هر چند این مطلب به درجه اي در الواج و آثار الهیه تکرار یافته و به قدری ضمن مکاتیب متحد المال این محفل به عموم یاران الهی ابلاغ گردیده که برای هر فرد بهائي حتي کودکان سبقخوان به مقام بدهت رسیده و بر کل واضح و مبرهن گذشته است که بهائیان از منازعات و مشاجرات احزاب سياسيه دور و بر کنارند و به هیچ وجه من الوجوه به امري که از آن رائج ي (2) . « سياست استشمام شود مداخلتي ندارند

**: - احمد یزداني ، مبلغ مشهور بهائي ، در کتاب 4**

**« نظر اجمالي در دیانت بهائي »**

اهل بهاء . . . در امور سياسيه که مخصوص مقامات رسمي مملکتی است ، و نیز در امور « احزاب و فرق سياسي به هیچ وجه ادني مداخله اي ننمایند . . . حضرت ولي امر الله مي فرماید : از امور سياسيه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً و لساناً و باطناً (3) . « . . . بکلي در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم

. همان ، شماره ۵ ، شهریور ۱۳۲۵ هـ . ش . 1

. همان ، شماره ۹ ، دي ۱۳۲۴ . 2

ص ۴۹ . 3

عدم مداخله در امورسیاسی ، اگر چه از نظر گاه تحلیل صرف مسئله ، قابل تأمل است . ولی به عقیده ی نویسنده این سطور ، چنین اصلی در بهائیت ، همیشه در مواقعی مورد تأکید قرار می گرفته ، که منافع و مصالح سیاسی حامیان بهائیت ، اقتضاء آن را داشته است .

در حقیقت بهائیت در ایران می خواست و می خواهد ، با استقرار چنین پوششی بر سر بهائیان و مراکز آنان در تحقق اهداف مشروحه ذیل به پیروزی هائی برسند :

- موقعیت سیاسی ، مداخله های سیاسی ، سرسپردگی ها ، و حمایت مأمورین خارجی 1 از بهائیان ایران را پنهان سازند : چنانچه در فصل دوم از کتاب دوم به آن اشاره مجمل کردیم

- در موارد توافق با سیاست های خارجی حامی شرایط خاص ، و یا شخصیت های 2 سیاسی مورد نظر در ایران . . . که مورد مخالفت و یا انتقاد ملت قرار گرفته است ، زیر پوشش عدم مداخله در امور سیاسی ، ترك هرگونه مشارکت با آزادیخواهان ، وطن خواهان ، و روشنفکران . . . نموده ، تا موجبات تضعیف کوشش مردم ، و تأیید و تقویت وضع موجود را فراهم سازند .

در این خصوص به ارائه ی يك مدرک مستند بسنده کرده ، و تفصیل آن را در اوضاع کنونی به جلد دوم موکول می کنیم

سرسپردگی بهائیان به : چنانچه در قسمت دوم از فصل دوم کتاب دوم ، متذکر شدیم سفارتخانه های روس در ایران و . . . عباس افندی را واداشت تا در جهت خواست و مصالح سیاسی روس ها در ایران ، به حمایت از محمد علی شاه قاجار و تداوم رژیم استبداد برخیزد . و با مشروطیت و آزادیخواهان و رهبران اسلامی مخالف استبداد مخالفت کند

از این روی متمسک به اصل عدم مداخله در امور سیاسی شده ، و لوحی به شرح ذیل جهت بهائیان ایران ، ارسال داشت

( علیه بهاء الله الابهی - ( هو الله <sup>(1)</sup> طهران حضرت ایادی امر الله حضرت علی قبل اکبر «

---

. یعنی ملا علی اکبر شه میرزادی . 1

مرقوم نموده بودیم ملاحظه گردید و به <sup>(1)</sup> ای منادی پیمان نامه ای که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح <sup>(2)</sup> دقت تمام مطالعه شد . . . از انقلاب ارض طا مستطاب مصرح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود و سلامت وجدان رخ بنماید سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیت روشن و تابان گردد محزون مباشید مکدر مگردید جمیع یاران را به اطلاع و <sup>(3)</sup> عدالت شهریاری انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمایند زیرا به نص قاطع الهی مکلف بر آنند . زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احباء مداخله نماید و یا آنکه بر زبان کلمه ای براند . از قرار مسموع بعضی از بیانی ها یعنی تابعین میرزا یحیی ( ازل ) در امور سیاسی مداخله نموده و می نمایند سبحان الله . بدخواهان این را وسیله نموده و در محافل و مجالس ذکر بهائیان می نمایند که آنان را نیز در امور سیاسیه رأیی و فکری و مدخلی و مرجعی با وجود . . . آنکه بیانی ها خصم الدبهائیانند

باري گوش به اين حرف ها مدهيد . . . و شب و روز به جان و دل بکوشيد و دعاي خير نماييد و تضرع و زاري فرمائيد تا اعلي حضرت تاجداري در جمیع امور نوایاي خيره اعلي حضرت شهرياري واضح و مشهور ولي نوهوساني چند گمان نمايند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است هيئات هيئات اين چه ناداني است و اين چه ناداني است و اين چه جهل ابدي شوکت سلطنت سبب عزت ملت است و نفوذ حکومت سبب محافظت رعيت ولي بايد الحمدلله شخص مجربند و عدل مصور و عقل<sup>(4)</sup> با عدل توأم باشد اعلي حضرت شهرياري مجسم و حلم مشخص در اين صورت بايد عموم به خيرخواهي قيام نمايند و به آنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت و نفوذ کلمه و آبادي مملکت و ترقي ملت است قيام نمايد رساله سياسي که چهارده سال قبل تأليف شده و به خط جناب مشکين قلم مرقوم گرديد و در هندوستان طبع شد و انتشار داده

---

. حاجي سيد تقی از اهل منشااد یزد . 1

. زمين تهران . 2

. محمد علي شاه قاجار . 3

. محمد علي شاه قاجار . 4

گشت آن رساله البته در طهران هست و يك نسخه ارسال مي شود به عموم ناس بنمائيد که مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله به اوضح عبارت مرقوم گرديده . و السلام علي « . من اتبع الهدی ۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع

رساله اي که عباس افندي در خاتمه نامه خود به آن اشاره مي کند ، تحت عنوان « رساله سياسي » مشهور اهل بهاء است

اين رساله ۱۲ صفحه اي ، در اثبات لزوم عدم مداخله روحانيت شيعه ، در همراهي و مي باشد در واقع رساله اي است بر عليه . . . همقدمي با آزاديخواهان ، مشروطه خواهان و رهبران مشروطيت در ايران

يك نسخه اي از اين رساله در کتابخانه مجلس شوراي ملي ، تحت عنوان : « رساله بهائي ها » ، به شماره ۵۷ - ۲۳۱ و شماره دفتر ۲۲۷۴۱ به خط مشکين قلم ( رمضان ۱۳۱۱ ، عکا ) موجود است

### صفحه اول و آخر کتاب « رساله سياسي » عباس افندي

پس از خلع محمد علي شاه ، و پيروي مشروطه طلبان ايران ، و شکست کوشش هاي سياسي روسيه در ايران ، ازلي ها که تا آن ايام در جهت مصالح انگلستان از مشروطه طلبان هواخواهي و جانبداري مي کردند ، پس از تحقق چنين اوضاعي ، بهائيان قافيه را باخته ، و ازلي ها به کسب موقعيتي نائل آمدند

وقایع تهران را میرزا یونس خان افروخته ، به عباس افندی نگاشت ، و عباس افندی در ۱۳۲۹ هـ . ق ، یعنی پس از گذشت حدود چهار سال از نامه قبلی در پاسخ میرزا یونس خان چنین نوشت :

( طهران جناب میرزا یونس خان - ( هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از تفصیل یحیائی ها اطلاع حاصل گردید سبب جمیع اینها اختلاف احباء است . . . حال باید محاجه این گونه امور را کنار گذاشت حال این امور هر قسم پیش آید خوش است بعد درست می شود اکنون باید به جوهر کار پرداخت و با سیاسیون مراوده کرد و حقیقت حال بهائیان را بیان نمود . از پیش به شما مرقوم گردید که احباء باید به نهایت جهد و کوشش سعی بلیغ نمایند که نفوسی از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب ایداً فرصت ندارم مجبور بر اختصارم عفو فرمائید و عليك البهاء الابهي ع فدائي<sup>(1)</sup> گردد<sup>(2)</sup> . درگاه حضرت مولی الوری علی اکبر المیلانی استنساخ نمود فی شهر رمضان ۱۳۲۹

ملاحظه می فرمائید ، به فاصله چهار سال چگونه لحن عباس افندی تغییر کرده . . . در نامه قبلی مریدان بهائی خود را از مداخله در سیاست منع کرده و به اطاعت سریر سلطنت قاجار توصیه می کرد . ولی در این نامه ، که نفوذ روس ها خنثی مانده ، محمد علی میرزا خلع شد ، و دار الشورا بر قرار گشت ، يك باره طرفدار مشروطیت شده ، و اصل عدم مداخله در امور سیاسی را فراموش . دستور می دهد « نفوسی از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد . . . » و با « سیاسیون مراوده کرده » . . . تا ضمن آن موجبات نزدیکی بهائیان را به انگلستان فراهم سازد .

. مقصود وکالت دار الشورای ملی است . 1

مراجعه شود به کتاب : « کشف الحیل » مرحوم عبد الحسین آیتی ، صص ۷۴ - ۷۸ . 2

- بهائیت با تأکید و ترویج اصل « عدم مداخله ی بهائیان در امور سیاسی » کوشش 3 همیشگی خود را برای پیشبرد نقشه « حکومت بهائی » و رسیدن به « قدرت سیاسی حاکم » در سرزمین ایران . . . پنهان سازد

شوقی افندی به دنبال راهی که میرزا حسینعلی و عباس افندی برای تحقق تمرکز سیاسی رفتند ، به بررسی و تحقیق پرداخت « بهائیان ، در خصوص « سیاست حکومت بهائی

شوقی افندی زیر پوشش عدم مداخله بهائیان در امور سیاسی ، طرح چگونگی حکومت بهائی را برای بهائیان ایران ارسال داشت ، تا بهائیان زمینه چنین آرزویی را در زیر چتر « بهائیان باید به روحانیت پردازند نه جسمانیات ، بهائیان باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند . . . ، مداخله در امور سیاسی نمایند ، بلکه در الف و محبت . . . » فراهم سازند

شوقی افندی عقیده بهائیت را در خصوص حکومتی که بهائیان می بایست آن را به وجود آورند چنین می نویسد

حکومت متحده آینده ی بهائی که این نظم وسیع اداری یگانه حافظ آن است نظراً و عملاً در « تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است . و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز بی نظیر و مثیل . هیچ نوع از انواع حکومت دیمقراطی ، یا حکومت مطلقه و استبدادی چه

سلطنتي و چه جمهوري و يا انظمه اشرافي که حد متوسط بين آن دو محسوب است ، و حتي اقسام حکومت دينيه چه حکومت عبراني ، و چه تشکيلات مختلفه کليساي مسيحي و يا امامت و خلافت در اسلام هيچ يك نمي تواند مماثل و مطابق نظم اداري بديعي به شمار آيد که به يد اقتدار مهندس کاملش ترسيم و تنظيم گشته است .

هر چند اين نظم اداري نوظهور داراي مزايای و عناصری است که در سه حکومت عرفي مذکور نیز موجود وليکن به هيچ وجه مطابق هيچ يك از آن حكومات نبوده . . . . . نبايد به هيچ وجه تصور رود که نظم اداري حضرت بهاء الله ميتني بر اساس ديمقراطي صرف است ، زيرا شرط آن نوع حکومت آن است که مسئول ملت باشد . و اختيارش نیز متكي به

(1) . « اراده ملت . و اين شرط در اين امر اعظم موجود نيست

پس از اين ترسيم كلي از حکومت بهائي است ، که بهائيان آرزو مي کنند ، حکومت بهائي را در شرايطي تشکيل دهند که طبق پيش بيني و وعده ولي امر الله بهائيان تاممي رژيم هاي سلطنتي از بين رفته باشند .

: شوقي افندي در اين خصوص بهائيان را چنين به تحقق حکومت بهائي اميدوار مي سازد

سرانجامش حلول دوره ذهبي هزار ساله ، يعني يومي که سلطنت هاي عالم به سلطنت «<sup>(2)</sup> . « الهيه که سلطنت حضرت بهاء الله است مبدل گردد

گام نخست بهائيان در تحقق چنين رؤيای شيريني ! تشکيل سازمان و شبکه بهائيت در ايران بود که در کتاب سوم به تفصيل آن را مورد بررسي قرار خواهيم داد

دوشادوش اجرائي طرح تشکيلاتي ، زعمای بهائيت کوشش کردند ، تا کليه روابط اجتماعي ، خانوادگي ، اقتصادي ، . . . بهائيان را در تشکيلات بهائيت متمرکز سازند و بهائيان را از مراجعه به سازمانهاي قضائي ، اقتصادي ، فرهنگي ، . . . کشور ايران منع نمودند

شوقي افندي در اين خصوص رسماً به بهائيان ايران ، اعلام و اخطار نموده بود و محفل ملي بهائيان ايران ، که انعکاس کليه دستورات شوقي را در مجله غير قانوني « اخبار امري » صلاح بهائيت نمي دانست ، به شمه اي از آن که خطاب به ميرزا ابراهيم خان است ، در کتاب «  
: توقيعات مبارکه شوقي افندي » چنين درج نمود

نامه اي به جناب آقا ميرزا ابراهيم خان در خصوص لزوم ترك محاکمه در دوائر عدليه مرقوم «  
گردید . و اخيراً جوابي قطعي و صريح از ايشان واصل که به کلي از اين نيت و خيال منصرف و  
(3) . « به هيچ وجه من الوجوه مراجعتي به محاکم عدليه ننموده و نخواهند نمود

از سوي ديگر بهائيان مکلف شدند ، تا در زمينه هاي اختلافات کار و کارگري ، به

دور بهائي » ، ص ۸۴ . 1

همان ، ص ۹۳ . 2

ج ۳ ، ص ۶۶ . . . . . توقيعات مبارکه » . 3



جاي مراجعه به دادگاههاي وزارت كار ، رسماً به محافل بهائي ايران مراجعه کنند ، زيرا مرجع رسيدگي به چنين مسائل و اموري مربوط به محافل بهائي ايران است ، نه سازمانهاي رسمي مملکت .

: نشریه ضیافات بهائیان تهران ، در این خصوص ، اعلامیه ای به شرح ذیل صادر نمود

به طوري که اطلاع داريد شرکت هائي که سهام داران آن بهائي هستند و داراي کارمندان و « کارکنان بهائي هستند ، متأسفانه گاه گاه مشاهده مي شود کارکنان بهائي بدون مراجعه به محافل روحانيه مستقيماً به دادگاههاي مربوطه و يا « وزارت كار » عليه کارفرما شکايت مي نمايند ، و با این ترتيب از اعتبار و حيثيت این گونه تاسيسات کاسته مي گردد و قدر و منزلت نزد اوليائي امور تخفيف مي يابد . ( ! )

خواهشمند است به عموم افراي که در این گونه تاسيسات مشغول کارند یادآوري فرمائيد در موقع بروز اختلاف در مرحله اول به مسئولان کارخانه يا مؤسسه و در وهله دوم به « محافل روحانيه » مراجعه فرمائيد .<sup>(1)</sup>

هم اکنون در محفل ملي بهائیان ايران ، کمیته هاي متعددي به اداره کلیه امور بهائیان تشکیل و مشغول به کار هستند ، که چنانچه متذکر شدیم در کتاب سوم به تفصیل از آن بحث خواهیم کرد .

- در موارد نامساعد اوضاع بهائیان ، و مخالفت بهائیان با حکومت و رهبران وقت . . . زیر 4 پوشش عدم مداخله در امور سياسي ، ترك هرگونه مشارکت و همکاري ، در جهت سياست . . . مستقل ملي ايران مبذول دارند

چنانچه بهائیان در وقایع مربوط به تخریب حظيرة القدس ( مرکز بهائیان ايران ) در تهران و . . . به چنين شیوه ای متمسک شدند

بدین روال ، و در طول سال هاي ۱۳۲۴ الي ۱۳۲۵ که تأکيدهاي مکرر شوقي افندي به بهائیان ايران مبني بر عدم مداخله در امور سياسي ، که آن هم با اوضاع سياسي ايران

. بهمن ۱۳۵۱ ، شماره ۱ ، سال پنجاه و دوم ، صفحه ۱۲ . 1

خاصه جدائي آذربايجان از ايران و حوادث ناشي از آن احوالات . . . ارسال شده بود ، براي بعضي از بهائیان ساده دل تردیدهاي را در مورد زعمای بهائیت در ايران ، که دائماً با رجال . در ارتباط بودند ، به وجود آورد . . . سياسي و خارجي و

دکتر لطف الله حکيم ، شخصیت سياسي بهائیان ايران ، چون اوضاع تشنت زاي عوام بهائي را چنين دید ، به نمایندگي از جانب سياست بازان بهائي در ايران ، نامه ای اعتراض آمیز به شوقي افندي نوشت و تقاضاي پاسخ صريح در این خصوص را درخواست نمود

شوقي افندي که خود بازچه دست اهل سياست بهائي ايران که همگي و يا غالب آنها با صهيونيسم ارتباط خاص داشته و دارند ، قافیه را باخت و مجبور شد ، در پاسخ نامه لطف الله

حکیم ، عضو بر جسته محفل ملی بهائیان ایران به مطالبی تصریح کند ، که نه تنها مخالف تصریحات قبلی در خصوص عدم مداخله در امور سیاسی بلکه مبین موقعیت و روابط سیاسی بهائیان با دیگر سازمان های سیاسی و خارجی و . . . در ایران است

خطاب شوقی افندی تحت عناوین : « محبوب گرامی و همکار عزیز » ، و امضاء شوقی « برادر حقیر شما » نه به نام و عنوان « ولی امر الله » به خوبی نشان می دهد که شوقی افندی چگونه از گردانندگان سیاست صهیونیسم و انگلستان در ایران حساب می برده در حالی که : هنوز خود به چنین موقعیتی در میان اهل سیاست بیگانه دستیابی پیدا نکرده بود

. ترجمه توفیق مورخ ۸ اکتبر سنه ۱۹۲۷ به افتخار جناب دکتر لطف الله حکیم علیه بهاء الله «

محبوب گرامی و همکار عزیز

با شما کاملاً موافقم که مقصود از عدم مداخله در امور سیاسی عدم رابطه احباء با عالم خارج نیست امیدوارم به دوستان تفهیم نمائید که داشتن روابط نزدیک با رعایت حد اعتدال با اولیای امور و نمایندگان خارجه و رؤسای افکار عامه در پایتخت لازم و ضروری است ولی احباء باید مواظب باشند مبدا در اثر تماس خارج از حد اعتدال از اصولی که مورد علاقه و عقیده اهل بهاء است بدون توجه انحرافی حاصل شود ، احباء باید معاشرت با کلیه طبقات جامعه نمایند بدون این که خود را با مرام و نقشه های آنان

مرتبط سازند امیدوارم خدمات شما در این میدان سرمشق سایرین شود و رهنما و همکار . خادمین جانفشان امر الله در طهران گردید

برادر حقیر شما

(۱) . « ( امضاء مبارک )

### **پ : مخالفت با رژیم ، زیر پوشش اطاعت از رژیم**

میرزا حسینعلی بهاء ، پس از دستیابی به تجربه های تلخ ناشی از خشونت و فتنه و مخالفت بابیان با حکومت و مقام سلطنت وقت ، به این نتیجه رسید ، که در جایی که ملت ها ، خاصه ملت ایران و دیگر ملت های اسلامی ، حاضر نیستند ، هیچ گونه نسبتی با بابیت و بهائیت داشته باشند و بهائیان نمی توانند ، حتی با تمام حمایت های خارجی ، با سلطنت و حکومت مخالفتی کنند که در نتیجه آن به استحکام موقعیت بهائیان بیانجامد . تصمیم گرفت پوششی بر فعالیت های پنهانی بهائیان خاصه در قلمروی روابط متقابل با حامیان ، در نظر گیرد تا بهائیان بتوانند زیر چتر آن ، به راه بیگانه پرستی و بیگانگان ادامه دهند

: این چتر ، همانا اعلام اطاعت بهائیان از هر رژیم و حکومتی است

: - میرزا حسینعلی بهاء ، در این خصوص چنین تصریح می کند 1

این حزب ( بهائیت ) در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن « (۲) . « دولت رفتار نمایند

و عزّ مملکت ظاهره را به ملوک عنایت فرموده بر احدي جائزه که ارتکاب نماید امري را که «<sup>(3)</sup> . مخالفت رأي رؤساي مملکت باشد

: - عباس افندي در تعقيب تصريحات پدر ، چنين مي نويسد 2

پس اي احبائي الهي به جان و دل بکوشيد . و به نيت خالصه و اراده صادقانه در «

---

مندرج در مجله : « اخبار امري » ، ارگان رسمي بهائيان ، ايران ، شماره 9 ، دي 1324 هـ . 1 .  
ش ، ص 10 .

مجله : « اخبار امري » ، ارگان رسمي بهائيان ، ايران ، شماره 7 - 8 ، مهر - آبان 1344 . 2 .

گنجينه حدود و احکام » ، ص 262 . 3 .

خيرخواهي حکومت و اطاعت دولت يد بيضاء بنمائيد . اين امر اهم از فرائض دين ميبين و<sup>(1)</sup> . « نصوص قاطعه کتاب عليين است

اي احبائي الهي بايد سرير سلطنت هر تاجداري را خاضع گرديده و سده ملوکاني هر «  
شهريار کامل را خاشع شويد . به پادشاهان در نهايت صداقت و امانت خدمت نمائيد مطيع و  
خيرخواه باشيد . و در امور سياسي بدون اذن و اجازه از ايشان مداخله ننمائيد زيرا خيانت با<sup>(2)</sup> . . . « هر پادشاه عادلي خيانت با خدا است . هذه نصيحة مني و فرض عليكم من عند الله  
)

بر احبائي الهي اطاعت اوامر و احکام اعلي حضرت پادشاهي است آنچه امر فرمايد اطاعت «<sup>(3)</sup> . « کنند . و همچنين کمال تمکين و انقياد به جميع اوليائي امور داشته باشند

ياران ( بهائيان ) . . . نه با اهل سياست همراز و نه با « حریت طلبان » دمساز . نه در فکر «  
از جميع جز ذکر حق غافل و بيزار . و به نص قاطع . حکومت نه مشغول به ذم احدي از ملت  
مطيع حکومت شهريار و به امر شديد منقاد سرير سلطنت به خود مشغولند . . . اين است<sup>(4)</sup> . « روش و تکليف بهائيان

اگر به حسن نظر و بر اساس ظواهر تصريحات مذکور بنگريم ، بهائيان طبق دستورهائي مکرر  
زعمائشان ، در هر کشوري که سکونت گزیدند و يا از اهل هر مملکتی که باشند ،  
. بي تفاوت ترين مردم نسبت به سرنوشت و مصالح ملي آن کشورند

زيرا با توجه به مسائل مورد بررسي تحت عنوان : « عدم مداخله در امور سياسي » ، و اين  
بيان خاص عباس افندي بهائيان نه با اهل سياست همراز و نه با « حریت طلبان » دمساز . نه  
در فکر حکومت ، نه مشغول به ذم احدي از ملت . . . ياران بايد بر مسلک خویش ( بهائيت ) بر  
و در هيچ . قرار باشند . و از علو و استکبار بيگانگان تغيير و تبديل در روش و سلوک ندهند  
اين . . . امري مداخله نکنند . و به هيچ مسئله اي از مسائل سياسي نپردازند

بهاء الله و عصر جديد « ، ص ۳۰۲ . 2

همان ، ص ۲۶۴ . 3

. مجله : « اخبار امري » ، ارگان رسمي بهائيان ، ايران ، شماره ۹ ، دي ۱۳۲۸ هـ . ش . 4

بي تفاوتی و بی علاقگی آشکار بهائیان را به (۱) « است روش و تکلیف بهائیان . . . ع ع مصالح و استقلال و تمامیت ارضی مملکت نشان داده ، طبق دستور زعمایشان حاضر به هیچ نوع مساعدت و مشارکت با ملت ایران و دیگر ملت ها در راه مبارزه با بیگانگان و متجاوزان و جنبش های استقلال طلب و آزادیخواه و ضد استعماری نیستند .

- ۱۳۲۵ مندرج در نشریات « 1324 تأکیده های مکرر محفل ملی بهائیان ایران در طول سالهای ارگان رسمي بهائیان ، (۲) « اخبار امري » و در « نشریه هفتگی محفل روحانی بهائیان تهران مبني بر عدم مداخله در امور سياسي ، مستقیماً در شرایطی از اوضاع سياسي ایران تصریح می گردید ، که از يك سوی ایران در برابر حساس ترین لحظات سياسي خود در جدائی آذربایجان از خاک ایران و حکومت متفقین قرار گرفته بود و از سوی دیگر خاک و استقلال . مملکت زیرضریب بیگانگان ، خون وطن خواهان ایرانی را به جوش آورده بود

محفل بهائیان ایران ، در چنین ایامی ، که طوایف انگلیس و آمریکا و روس به قلمروی این مملکت دست انداخته بودند ، جمله برگزیده نشریه « اخبار امري » را در قسمت فوقانی « : نام نشریه » ، به این بیان عباس افندی اختصاص داده بود که

بهائیان به امور سیاسی تعلقی ندارند . و در حق کلّ طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند . و « ( خیرخواهند ) « اخبار امري - شماره ۹ ، دي ۱۳۲۴

ثانیاً : به عقیده نگارنده ، ملاحظه چنین تصریحاتی از زعمای بهائیت ، بیش از يك پوشش حفاظتی ، جهت تلاش های ضد ملی محسوب نمی شود

بهائیان بنا به تصریحات مسلم زعمایشان به کوشش هائی مبادرت میورزند ، که به هیچ وجه من الوجوه نمی تواند ، همساز و منطبق با تصریحات مذکور در خصوص اطاعت از اوامر و : نواهی حکومت تلقی شود

- در بهائیت و بنا به نص و صیای عباس افندی : « بیت عدل الذي جعله الله مصدر كل خير و 1 و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی . مصوناً من كل خطا . . . مجمع كل امور است . . . موجود نه . و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد

. مجله « اخبار امري » ، شماره ۹ ، دي ۱۳۲۸ هـ . ش . 1

. خاصه در شماره ۹ = دي در ۱۳۲۴ - ۴ و ۵ و ۱۱ مرداد و شهریور و اسفند ۱۳۲۵ . 2

. . . این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد

مرجع کل ، کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل<sup>(۱)</sup> . « آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است

چنین سازمانی که اساس حکومت بهائی است ، نمی تواند بهائیان را اجازه دهد » به<sup>(۲)</sup> . « پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمایند و مطیع و خیرخواه باشند

انتظار بهائیان ، انقراض حکومت های قانون اساسی ایران و روی کار آمدن « ایادی امر الله بهائیت » در هر کشوری است این عقیده و احساس عمومی را نه تنها از سطر سطر بحث آتی ما در خصوص سازمان شبکه ی بهائیت می توان یافت ، بلکه مضمون تلگراف مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ شوقی افندی به بهائیان امریکا و ایران ، به خوبی می تواند مبین و مؤید این ادعا باشد:

شوقی افندی در این تلگراف که از اجرای برنامه ی احداث تأسیسات بهائی در کوه کرمل خبر داده است ، با تمام غرور و تکبر می نویسد

اکمال این مشروع شایان تهنیت است ، زیرا به فرموده ی حضرت عبد البهاء در آینده . . . « سلاطین عالم برای زیارت و اظهار خضوع به مقام حضرت باب مبشر شهید حضرت بهاء الله این<sup>(۳)</sup> . « راه را خواهند پیمود - شوقی

- درجائی که بهائیت و بهائیان ، آشکارا با قانون اساسی از یک سوی ، و از سوی دیگر رژیم ۲ جمهوری ، علناً اظهار مخالفت کرده و شکل حکومت بهائی را فراتر از اشکال حکومت های مذکور قرار داده است ، چگونه می تواند به این گفته عباس افندی متقاعد شود که : « خیانت ! با هر پادشاه عادل خیانت با خداست » ؟

شوقی افندی به نقل از صفحه ۸۴ از کتاب : « دور بهائی » ( نشریه لجنه ملی نشر آثار امری ، : ۱۳۲۲ هـ . ش ) می نویسد

---

بهاء الله و عصر جدید ، ص ۳۰۰ . 1

همان ، ص ۳۰۲ . 2

مجله : « اخبار امری » ، ارگان رسمی بهائیان ، ایران ، شماره ۱ - ۲ ، اردیبهشت - خرداد . 3 . ۱۳۳۰ .

حکومت متحده آینده بهائی . . . در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است . . . « هیچ نوع از انواع حکومت دیمقراطی یا حکومت مطلقه و استبدادی ، چه سلطنتی و چه جمهوری . . . نمی تواند مماثل و مطابق اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس<sup>(۱)</sup> . « کاملش ( میرزا حسینعلی بهاء ) ترسیم و تنظیم گشته است

مؤلف محترم مدارك و منابع مهمّ فراواني را جمع آوري نموده بود تا در جلد دوّم كتاب . 1 بهائيان ، آنها را به چاپ رسانده ، در اختيار عموم قرار دهد ، ليكن با شروع جنگ تحميلي و تصرف خرمشهر به دست بعثيان تجاوزگر ، اين اسناد همراه با صدها جلد كتاب نفيس و كليۀ اثاثيه منزل ايشان ، توسط بعثيان به غارت رفت و وي از ارائه كامل اين كتاب و اسناد آن ، به دانش دوستان و فرهنگتگان محروم ماند . خداوند او را مشمول عنايات خويش قرار دهد .